

پر و نسور سپهر فرخ

تاریخ جنبش کهنوستی

در ایران

ترجمه: محمد رفیعی مهر آبادی

تاریخ ایران

۸



مؤسسه مطبوعاتی عظامی

تهران - ۱۳۶۴

تاریخ جنبش کمونیستی در ایران

این اثر ترجمه‌ای است از:

The Communist Movement in Iran

by: Sepehr Zabih

University of California Press

Berkeley & Losangeles 1966

پروفیسور مسطور زبیر ذبیح

تاریخ
جنبش کمونیستی
در ایران

ترجمہ: محمد رفیعی مہر آبادی

این کتاب در دو هزار نسخه در چاپخانه حیدری به چاپ رسید

حروفچینی: شاهین

چاپ اول

فهرست

۱۱	دیباجه مترجم
۲۷	پیشگفتار نویسنده
۳۳	فصل اول: ایران و انقلاب بلشویکی
۳۲	مسائل مکتبی
۲۰	آغاز پیاده کردن نظریه‌های کمونیستی در ایران
۴۲	منشاء جنبش کمونیستی در ایران
۴۶	شوروی و نهضت گیلان
۵۲	مرحله اول: اتحاد در جبهه متحد
۶۰	نخستین کنگره حزب کمونیست ایران در سال ۱۹۲۰
۶۳	مرحله دوم: حکومت مستقل کمونیست‌ها
۶۵	تشکیل کنگره ملت‌های شرق در باکو (سپتامبر ۱۹۲۰)
۶۹	مرحله سوم: سقوط جمهوری گیلان
۷۵	دلایل سقوط جمهوری گیلان
۸۲	توضیحات فصل اول
۱۰۱	فصل دوم: جنبش کمونیستی در سالهای ۱۹۲۱-۱۹۴۱
۱۰۱	اصلاحات نظری
۱۰۲	زوال حزب کمونیست ایران
۱۰۸	تشکیل دومین کنگره حزب کمونیست ایران
۱۱۱	نظریات جدید حزب کمونیست ایران

- ۱۱۵ حزب کمونیست ایران در ششمین کنگره کمینترن
- ۱۲۱ گروه مارکسیست دکتر ارانی
- ۱۲۲ توضیحات فصل دوم
- فصل سوم: احیای جنبش کمونیستی و تشکیل حزب توده**
- ۱۴۱ مرحله اول: مبارزه غیر انقلابی جنبش کمونیستی
- ۱۴۳ تشکیل اولین کنفرانس ایالتی حزب توده در تهران
- ۱۴۵ تشدید فعالیت حزب توده
- ۱۴۹ تشکیل اولین کنگره حزب توده در سال ۱۹۴۲
- ۱۵۳ حزب توده در مجلس شورای ملی
- ۱۵۷ ماجرای واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی
- ۱۶۲ مرحله دوم: ماجراجویی انقلابی
- ۱۶۷ غائله آذربایجان
- ۱۷۲ غائله کردستان
- ۱۷۳ حزب توده و غائله آذربایجان
- ۱۷۵ بحرانی شدن روابط ایران و شوروی
- ۱۷۹ شرکت حزب توده در کابینه ائتلافی
- ۱۸۳ سقوط حکومت آذربایجان
- ۱۹۲ توضیحات فصل سوم
- فصل چهارم: افول کمونیسم در دوران پس از جنگ**
- ۲۲۱ بحران در حزب توده
- ۲۲۵ گروه ناراضی‌های چپ
- ۲۲۹ گروه میانه‌رو
- ۲۳۲ سایر گروه‌های ناراضی در حزب توده
- ۲۳۲ اثرات انشعاب در حزب توده
- ۲۳۹ تشکیل دومین کنگره حزب توده ایران
- ۲۴۶ حزب توده و جنبش اتحادیه‌های کارگران
- ۲۶۰ غیرقانونی اعلام شدن حزب توده
- ۲۶۵ توضیحات فصل چهارم
- فصل پنجم: جنبش کمونیستی در دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق**
- ۲۸۱

۲۸۲	فعالیت مخفی حزب توده
۲۸۸	بازسازی تشکیلاتی و مسلکی حزب توده
۲۹۲	تشکیل شبکه نظامی حزب توده
۲۹۵	برنامه جدید حزب توده
۲۹۸	نظر حزب توده نسبت به جبهه ملی
۳۰۵	حزب توده و نخست‌وزیری دکتر مصدق
۳۱۰	قیام ۳۰ تیر
۳۱۲	از میان رفتن هدف مشترک توده‌ای‌ها و جبهه ملی
۳۲۲	توضیحات فصل پنجم
۳۴۵	فصل ششم: کمونیسم در مقطع زمانی پس از سقوط مصدق
۳۵۰	تحولات جدید در مسلک کمونیسم
۳۵۶	اقدام حزب توده برای تجدید حیات حزب
۳۶۴	کنفرانس احزاب کمونیست برادر
۳۶۷	دعوت حزب توده برای تشکیل یک جبهه متحد ملی
۳۷۶	بهبود روابط ایران و شوروی
۳۷۹	رقابت شوروی و چین بر سر رهبری کمونیسم
۳۸۳	توضیحات فصل ششم
۳۹۹	نتیجه
۴۱۲	توضیحات بخش نتیجه
۴۱۷	گفتار پایانی
۴۲۳	نامنامه
۴۲۳	کتابنامه

فردا که پیشگاه حقیقت، شود پدید
شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد
حافظ

دیباچه مترجم

پیدایش، شکوفائی، رشد، اعتلاء، افول و زوال جنبش کمونیستی ایران - به مثابه يك پدیدار اجتماعی و سیاسی چشمگیر در تاریخ معاصر ایران - بهراستی درخور بررسی و پژوهش علمی و بی‌غرضانه می‌باشد؛ چرا که این حرکت از تأثیرات گونه‌گون در حیات سیاسی و اجتماعی ایران - در شصت و اندی سال اخیر - برخوردار بوده است. چگونه این حرکت به وجود آمد، پا گرفت، رشد کرد، اما سرانجام در سراسیمگی زوال افتاد؟ همه این‌ها، پرسش‌هایی درباره‌ی کهنه داستانی است که از سوی نویسنده این کتاب - و دیگر نویسندگان داخلی و خارجی - به‌رشته تحریر درآمده‌اند؛ اما هر يك باشیوه و دیدگاه ویژه خود به آن نگریسته‌اند. به‌هر تقدیر، هدف از نگارش این دیباچه - نسبتاً کوتاه - این است که نظری مجمل به‌سیر تحول جنبش کمونیستی در ایران افکنده شود، تا خواننده با نوعی آگاهی کلی، وارد اصل متن کتاب گردد. در پی آن، تحلیل کوتاهی از ریشه‌های کامیابی و شکست جنبش کمونیستی ارائه خواهد شد، که طبعاً نظر این قلم است و نیازمند بررسی بیشتر از سوی صاحب‌نظران. در پایان دیباچه، اشاره مختصری به اهمیت و محتویات این کتاب و شیوه ترجمه آن خواهد شد.

نظری اجمالی به سیر تحول جنبش کمونیستی در ایران

رخنه اندیشه‌های سوسیالیستی در ایران، پیوند مستقیمی با فعالیت سوسیال-دموکرات‌های قفقاز دارد؛ چرا که همجواری جغرافیائی ایران و روسیه، این «انتقال فرهنگی» را گریزناپذیر کرده بود. نخستین آگاهی ایرانیان از وجود سوسیالیسم «گویا به وسیله مقاله‌ای است که در روزنامه «اختر» چاپ اسلامبول، چاپ شده، و روزنامه «ایران» در شماره ۱۸ مارس ۱۸۸۰ خود، آن را تجدید چاپ کرده است»^۱. بعدها، روزنامه «ایران نو» ارگان حزب دموکرات ایران، به انتشار مقالات علمی درباره سوسیالیسم پرداخت^۲.

مهاجرت کارگران ایرانی به قفقاز - که غالباً در صنعت نفت با کوکومی کردند - و آمد و شد آنان با سوسیال دموکرات‌های روسیه، به تشکیل احزابی چون «همت»، «اجتماعیون عامیون»^۳ و «عدالت» انجامید. انقلاب مشروطه ایران، پای سوسیال-دموکرات‌ها را به مملکت ماباز کرد و حزب دموکرات ایران را پی ریخت^۴؛ حزبی که دارای تمایلات سوسیالیستی میانه‌رویانه - و در برخی موارد - ریشه‌ای بود^۵. شکست انقلاب ۱۹۰۵ روسیه - و برعکس، پیروزی انقلاب مشروطه ایران در یک سال بعد - باعث شد که ایران به صورت جولانگاه سوسیال دموکرات‌های قفقاز و «داشناک‌ها»^۶ درآید، که از بیم سیاست اختناق و سرکوب رژیم تزاری، به ایران گریخته بودند.

در فاصله زمانی انقلاب ناکام ۱۹۰۵ روسیه و انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، تحولاتی در داخل ایران صورت گرفت که شرایط مساعدی را برای تبلیغات بلشویک‌ها فراهم می‌ساخت: آسیب‌پذیری ایران در برابر فشار سیاسی پیوسته روس و انگلیس، در پی

۱- ایران در دوسده واپسین، احسان طبری، صفحه ۲۶۷

۲- همان

۳- ظاهراً واژه‌ای است که در برابر «سوسیالیست‌ها» برگزیده شده است.

۴- کمونیسم در ایران، صفحات ۶۹ به بعد

۵- تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ملک‌الشعراى بهار، صفحات ۹-۱۰

۶- رهبران مشروطه، ابراهیم صفائی (سرگذشت یفریم‌خان ارمنی)

قرارداد معروف ۱۹۰۷^۱؛ بروز جنگ اول جهانی و اشغال ایران^۲، قرارداد ۱۹۱۵ روسیه و انگلیس^۳؛ سقوط نظام پادشاهی تزاری؛ قرارداد ۱۹۱۹ و ثنوق الدوله و سرپرسی کاکس^۴. در واقع، شرایط ایران به اندازه‌ای (در چشم نظریه‌پردازان بلشویک) مساعد صدور انقلاب بود که «ترویانوسکی» در ۱۹۱۸ نوشت:

«... از مدت‌های پیش، زمینه انقلاب به وسیله امپریالیست‌های انگلیس و روسیه تزاری فراهم شده، و بروز انقلاب در ایران فقط نیازمند يك تکان و فشار خارجی و عزم راسخ کمینترن است... ایران - به دلیل اهمیت جغرافیایی خود - می‌تواند رهگشای انقلاب عمومی در سراسر شرق باشد^۵...».

حرکت انقلابی کوچک‌خان در گیلان - که هدف از آن مبارزه با امپریالیسم بریتانیا و احقاق حق مردم ایران بود^۶ - از دیدگاه نظریه‌پردازان بلشویک، معنی و مفهوم دیگری داشت:

«... اهمیت نهضت جنگل به لحاظ مبارزه مسلحانه با انگلیس نیست، بلکه ناشی از امکان استفاده از آن برای تبلیغات انقلابی در سراسر ایران است^۷؛ در حالی که نویسندگان غربی عقیده داشتند که هدف روس‌ها از تقویت نهضت جنگل، اعمال فشار به دولت ایران برای امضای قرارداد مودت ۱۹۲۱ ایران و شوروی بود^۸.

۱- قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس، دکتر وحید مازندرانی

۲- ایران در جنگ بزرگ، مورخ الدوله سپهر

۳- سیاست دولت شوروی در ایران، محمدعلی منشورگرگانی

۴- زندگی سیاسی سلطان احمدشاه قاجار، حسین مکی؛ اسرار سقوط احمدشاه،

رحیم‌زاده صفوی؛ حیات یحیی (جلد چهارم)، یحیی دولت‌آبادی

۵- انقلاب و شرق، ترویانوسکی (به نقل از صفحه ۴۰ کتاب حاضر)

۶- سردار جنگل، ابراهیم فخرائی، صفحات ۳۶-۵۹

۷- به نقل از کتاب حاضر، صفحه ۴۱

۸- روسیه و غرب در ایران، لنچافسکی، ترجمه اسمعیل رائین، صفحه ۹۵ به بعد

با ورود ارتش سرخ به گیلان - ظاهر آبه‌بها نه پیگرد ژنرال‌های مخالف شوروی - تعداد چشمگیری از کمونیست‌های ایرانی ، که در شوروی آموزش مارکسیستی دیده بودند ، پای به استان گیلان گذاردند. در پی اتحادی زودگذر با کوچ‌خان - در اجرای سیاست شوروی - اساس و پایه حزب کمونیست ایران را در تاریخ ۳۰ خرداد ۱۲۹۹ ریختند^۱. اما، این همکاری - که بر حسب شرایط زمانی صورت گرفت - نه تنها موقعیت ملی کوچ‌خان را تضعیف کرد، بلکه مآلاً به شکست نهضت‌اش انجامید^۲؛ چرا که کمونیست‌های متحد کوچ‌خان، چنان تندروی کردند که واقعیات عینی ایران را از یاد برده بودند^۳. اهمیت انعقاد قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی از لحاظ روس‌ها^۴، و نیز اهمیت شناسائی رژیم شوروی از سوی انگلستان^۵، دو عامل مهمی بود که به عمر نهضت گیلان خاتمه داد.

از زمان به قدرت رسیدن رضاخان (کودتای ۱۲۹۹) و پادشاهی او (آذر ۱۳۰۴) تا شهریور ۱۳۲۰، تحولات اندکی در جنبش کمونیستی ایران صورت گرفت: رضا-شاه که تا سال ۱۳۰۸ «سیاست مغالزه با اتحادیه‌های کارگری ایران» را در پیش گرفته بود، تغییر رویه داد و به تضعیف آنان دست زد، و از این رو، مورد انتقاد دومین کنگره حزب کمونیست ایران در رضائیه قرار گرفت؛ با تصویب قانون مجازات مقدمین بر علیه امنیت و استقلال مملکت، مصوب ۲۲ خرداد ۱۳۱۰، شدت عمل بیشتری را نسبت به کمونیست‌ها در پیش گرفت. در همین دوران فعالیت‌های اطلاعاتی شوروی

۱- ابراهیم فخرائی، همان، صفحه ۲۷۲ به بعد

۲- همان

۳- احسان طبری، همان، صفحات ۲۷۰-۲۷۲

۴- سیاست دولت شوروی در ایران، منشورگرگانی

۵- تاریخ معاصر اروپا، ادوارد هیوز، ترجمه علی اکبر بامداد، صفحه ۱۳۹ به بعد؛

تاریخ جهان نو، رابرت روزل پالم (جلد دوم)، ترجمه ابوالقاسم طاهری، صفحه ۵۰۱ به بعد، روسیه و غرب در زمان لنین و استالین، جورج کنان، ترجمه ابوالقاسم طاهری،

در ایران - توسط عوامل آن- در سطح محدودی صورت گرفت^۱. فعالیت گروه ۵۳ نفر (گروه دکتر ارانی) و محاکمه و زندانی شدنشان^۲، آخرین تحول جنبش در این برهه، به‌شمار می‌آید، که چندان چشمگیر و پویا نبود.

در پی سقوط رژیم رضاشاه - بر اثر ورود نیروهای شوروی و انگلیس به ایران در شهریور ۱۳۲۰ - جنبش کمونیستی ایران با بهره‌گیری از عوامل مساعدی چون (۱) وجود نیروهای اشغالگر شوروی در شمال ایران و در اطراف تهران (۲) اوضاع نابسامان کشور، مبادرت به تأسیس حزب توده در تاریخ ۱۵ مهر ۱۳۲۰ نمود. این حزب که در ابتداء از اعضای اصلی گروه دکتر ارانی تشکیل می‌شد و ریاست آن با سلیمان میرزا اسکندری بود، رویه ملایم و احتیاط‌آمیزی در پیش گرفت و وفاداری خود را به قانون اساسی اعلام کرد. اما به تدریج - که کمونیست‌های طرفدار شوروی قدرت را در حزب قبضه می‌کردند - به تبلیغات شدید و «آزیتاسیون‌های» مارکسیستی دست زد. این حزب - همگام با سیاست خارجی شوروی در ایران - به تعدیل و تشدید رویه خود نسبت به کابینه‌های وقت، و در جریان مسائل مهمی چون جریان امتیاز نفت شمال، دست زد. عضویت سه‌وزیر توده‌ای در کابینه قوام را باید بزرگ‌ترین کامیابی حزب به‌شمار آورد. ماجرای غائله آذربایجان و کردستان - که اصولاً ناشی از سیاست کلی روس‌ها برای پیشروی به سمت شمال و غرب ایران، و مآلاً راه یافتن به خلیج فارس از راه عراق بود^۳ - عملاً موجب تضعیف حزب توده گردید و انشعاباتی را در این حزب، پدید آورد. ترور نافر جام‌شاه به دست ناصر فخر آرائی در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ - که عامدانه یا غیر عامدانه، پای حزب توده را به میان کشید^۴ - سبب غیرقانونی اعلام شدن این حزب و فعالیت مخفی آن گردید. در دوران دو ساله فعالیت مخفی‌اش،

۱- خاطرات آقا بکف، ترجمه حسین ابوترابیان

۲- پنجاه و سه نفر (جلد اول)، انور خامه‌ای؛ پنجاه و سه نفر، بزرگ علوی؛ ورق

پاره‌های زندان، بزرگ علوی؛ خاطرات سیاسی خلیل ملکی

۳- تاریخ معاصر ایران، پیتراوری، از همین مترجم و همین ناشر

۴- من متهم می‌کنم، دکتر فریدون کشاورز؛ گذشته چراغ راه آینده است.

حزب به تحریکات کارگری، به ویژه در مناطق نفت خیز جنوب ایران پرداخت. حزب توده در دوران نخست وزیری مصدق - به دلیل جو دموکراسی کشور - از آزادی عمل زیادی برخوردار شد، اما رویه این حزب نسبت به مصدق را می توان با مراحل زیر توصیف کرد (۱) رقابت با جبهه ملی برای جلب روشنفکران (۲) بی اعتمادی نسبت به مصدق به دلیل اتهام بورژوا بودن وی (۳) حمایت از مصدق پس از قیام سی تیر ۱۳۳۱ (۴) سیاست دوپهلوی حزب توده نسبت به مصدق در سال ۱۳۳۲^۱.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ - که به عمر حکومت مصدق خاتمه داد - و به ویژه پس از کشف شبکه نظامی حزب توده در مرداد ۱۳۳۳، دفتر فعالیت رسمی و غیررسمی حزب در ایران بسته شد و فعالیت خود را در خارج از ایران - با رهنمون مسکو - انجام داد، حتی - در این مرحله نیز - شکاف بین کادر رهبران حزب، از لحاظ طرفداری از شوروی یا پکن، بروز کرد و انشعابات پدید آمد^۲.

ریشه های کامیابی و شکست جنبش کمونیستی ایران

جنبش کمونیستی ایران با در نظر گرفتن فعالیت حزب دموکرات، پس از انقلاب مشروطه، تا اوایل دهه ۱۳۵۰ (مقطع زمانی مورد نظر نویسنده کتاب^۳) دارای شکل ها، ساختار، کادر رهبری، نظام تصمیم گیری و موضع گیری های متفاوت بوده است. این ویژگی ها همراه با بهره گیری از عوامل مساعد داخلی و خارجی، می تواند توجیه کننده کامیابی و شکست این جنبش در گذران يك دوران نسبتاً طولانی باشد. با توجه به لزوم رعایت اختصار در دیباچه و احتراز از دراز گوئی، لذا ریشه های کامیابی و شکست جنبش یاد شده به اختصار بیان می شود. بدیهی است که خوانندگان علاقمند

۱- ایران در دوران حکومت دکتر مصدق، سپهر ذبیح، ترجمه محمد رفیعی مهر آبادی،

انتشارات عطائی

۲- تاریخ سی ساله ایران، بیژن جزنی (جلد دوم)

۳- با توجه به محدودیت موضوع کتاب حاضر، طبعاً پرداختن به تحولات دوران

پس از آن، عملاً از موضوع این کتاب خارج است.

می توانند با مراجعه به منابعی که خواهد آمد، به اطلاعات بیشتری دست یابند.

- ۱- حزب دموکرات ایران به رهبری سلیمان میرزا اسکندری، اساساً دارای اندیشه‌های سوسیالیستی میانه‌رویانه، و تا حدودی ملی بوده است.^۱
- ۲- حزب کمونیست ایران - که در خرداد ۱۲۹۹ در بندرانزلی به وسیله کمونیست‌های ایرانی مقیم شوروی، تأسیس شد - یک حزب کاملاً مارکسیستی بود. رهبران این حزب - به ویژه سلطان‌زاده (آوادیس میکائیلان) و احسان‌الله‌خان - هوادار ایجاد یک حزب مارکسیستی تمام عیار و انقلاب دهقانی و مذهب زدائی بودند.^۲ همین موضوع، باعث شکست نهضت گیلان و تارومار شدن کمونیست‌ها گردید.^۳ این خطای تاکتیکی - که ناشی از بینش عینی نادرست از اوضاع ایران بود - از سوی نظریه‌پردازان حزب توده نیز مورد تأیید قرار گرفته است.^۴
- ۳- دکتر تقی‌ارانی و گروه ۵۳ نفر - به جز کامبخش - بیشتر مارکسیست بودند تا کمونیست.^۵ حتی، مدارک معتبری که از ارتباط آنان با دوات شوروی حکایت کند، وجود ندارد.^۶

این گروه فاقد سازمان سیاسی، رسانه‌های گروهی (به جز مجله دنیا) و فعالیت سیاسی (وابسته به یک دولت خارجی) بود.

- ۴- طولانی‌ترین برهه فعالیت جنبش کمونیستی در ایران، از آن حزب توده (چه در داخل کشور و چه در مهاجرت) است. نگرشی بر روند تحولات این حزب نشان می‌دهد که (۱) هسته اصلی حزب توده توسط اعضای گروه باقی‌مانده دکتر ارانی ریخته شد که در شمار روشنفکران سوسیالیست و مارکسیست بودند. از این رو، در

۱- ملك الشعراى بهار، همان؛ سیر کمونیسم در ایران؛ کمونیسم در ایران

۲- احسان طبری، همان، صفحات ۲۷۰ به بعد

۳- ابراهیم فخرائی، همان، صفحه ۲۷۲ به بعد

۴- طبری، همان، صفحات ۲۷۰-۲۷۲

۵- احسان طبری، همان، صفحات ۲۷۴-۲۷۵؛ انورخامه‌ای، پنجاه و سه نفر

۶- به اختصار از متن کتاب حاضر، صفحه ۱۲۱ به بعد

اساسنامه اول حزب، حمایت آن از حکومت و قانون اساسی وقت کشور تأکید شده است. (۲) حضور ارتش سرخ در ایران و وابستگی تدریجی این حزب به حزب کمونیست شوروی (در واقع به دولت شوروی) سبب گردید که به تدریج عناصر طرفدار شوروی در کادر رهبری آن قرار گیرند و مجری سیاست‌های آن دولت در ایران شوند. در همین مرحله است که زمینه‌های انشعاب در حزب فراهم می‌شود، که چند سال بعد علنی شد. رهبران حزب توده با بهره‌گیری از نفوذ سیاسی - نظامی شوروی در ایران، اوضاع نابسامان داخلی کشور، ضعف کابینه‌ها و نبودن یک حزب رقیب نیرومند توانستند تا خاتمه غائله آذربایجان، به توسعه حزب خویش پردازند (۳) در پی سقوط رژیم پیشه‌وری در آذربایجان، حزب توده نیز آسیب معنوی زیادی دید و انشعاب در حزب علنی گردید. تلاش حزب برای گماردن رهبران جدید در کادرهای بالای حزب و بازگرداندن اعضای سابق آن، در شرف موفقیت بود که ماجرای ترور نافر جام شاه پیش آمد و حزب توده غیرقانونی اعلام گردید. (۴) از این زمان تا آغاز نخست‌وزیری مصدق، حزب در قالب سازمان‌های پوششی خود فعالیت می‌کرد؛ از دوران نخست‌وزیری مصدق تا مرداد ۱۳۳۲، حزب رسماً به فعالیت پرداخت - بی آن که ممنوعیت فعالیت حزب، رسماً لغو گردد. در این دوران حزب - به تبعیت از مسکو - موضع‌گیری خود را نسبت به جبهه ملی تغییر می‌داد؛ با وجود این، ماهیت مارکسیستی خود را پس از قیام سی‌تیر نشان داد (۵) دوران پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که فعالیت‌های حزب به خارج از کشور منتقل شد^۱.

اینک، جای آن دارد که اشاره کوتاهی به سیستم تشکیلاتی حزب توده، خطاهای تاکتیکی و بینشی - و عملکرد حاصل از آنها - شود.

۱- در این زمینه نگاه کنید به:

انورخامه‌ای، پنجاه و سه نفر؛ انورخامه‌ای، فرصت بزرگ از دست رفته، خاطرات سیاسی خلیل ملکی؛ دکتر فریدون کشاورز، من متهم می‌کنم؛ سپهر ذبیح، ایران در دوران حکومت دکتر مصدق

حزب توده در اساس - الگوی يك حزب کمونیستی از لحاظ سازمانی و نظام مرکزیت بود^۱. نگاهی به مرامنامه و اساسنامه حزب (و تغییرات صورت گرفته در آنها در سال‌های بعد) نشان می‌دهد که این حزب، از لحاظ نظری، متکی بر مارکسیسم-لنینیسم بود. حزب، تلاش خود را متوجه جلب نظر و عضویت کارگران، کشاورزان و روشنفکران کرد. اما، در عمل، حزب - در ابتدا - در سلطه روشنفکران لیبرال درآمد. سپس، عوامل طرفدار شوروی بر آن سلطه یافتند. در زمینه جلب دهقانان، تلاش عمده‌ای از سوی حزب صورت نگرفت و محدود به عضویت کارگران غیر ماهر گردید. تلاش حزب برای جلب نظر طبقات مذهبی به جایی نرسید. از لحاظ مسلکی، رهبران حزب توده - در زمان‌های مختلف - خود را گرفتار همان جزمیت مارکسیستی و ابهامات ناشی از آن کردند که مبتلا به اکثر احزاب کمونیست جهان است^۲؛ شاید این شعر زیبای مولانا، حق مطلب را در این مورد به خوبی بیان کرده باشد.

پیش چشمت، داشتی شیشه کبود زان سبب عالم کبودت می نمود
بزرگترین خطای بینشی حزب توده، نداشتن درک عینی از واقعیات جامعه ایرانی و سیاست خارجی شوروی بود: نقش ریشه‌ای مذهب؛ اهمیت وطن دوستی در نزد ایرانیان - که اتکای يك حزب بريك دولت خارجی را نوعی خیانت به شمار می‌آورد - ساختار نیروهای سیاسی در ایران و سرشت خاص این نیروها در هنگام

۱- در مورد ویژگی‌های سازمانی احزاب کمونیست (طرفدار مسکو) نگاه کنید به:

احزاب سیاسی، موريس دوورژه، ترجمه دکتر رضا علومی، امیر کبیر؛ احزاب

سیاسی، ولی‌الله یوسفیه، انتشارات عطائی

۲- در این زمینه نگاه کنید به:

مارکس و مارکسیسم، آندره پی پتر، ترجمه شجاع‌الدین ضیائی، انتشارات دانشگاه

تهران؛ مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی، ریموند آرون، ترجمه باقر پرهام، کتاب‌های

جیبی، صفحات ۱۵۳-۲۳۳؛ انقلاب، هانا آرنث، ترجمه عزت‌الله فولادوند، خوارزمی،

صفحات ۸۲ به بعد و ۳۶۳ به بعد؛ جامعه و تاریخ، مرتضی مطهری

مبارزات سیاسی^۱، نادیده گرفتن این حقیقت که در سیاست خارجی دولت شوروی حفظ روابط با ایران - به دلایل جغرافیائی و اقتصادی - بر حفظ موجودیت حزب توده می‌چربد^۲.

عوامل یاد شده، سبب گردید که پیروزی‌های بالقوه حزب، یا جنبه زودگذر یابد، یا تبدیل به شکست و ناکامی گردد، یا به رسوائی سیاسی بیانجامد^۳.

درباره کتاب حاضر و شیوه ترجمه آن

کتابی که پیش روی دارید، تنها منبع معتبر به زبان انگلیسی، درباره تاریخ جنبش کمونیستی در ایران است. اهمیت این کتاب، از جهات متعدد است: (۱) نویسنده آن، مستقیماً در جریان تحولات گذشته و حال، جنبش بوده، و با دقت و پشتکار، آن را دنبال کرده است (۲) جامعیت کتاب از لحاظ موضوعات مورد بحث (۳) شیوه نگارش از نوع تحقیق دانشگاهی و تاریخی و تحلیلی است (۴) لحن نویسنده از عتاب و خطاب به دور است و به واقعیات می‌پردازد (۵) از منابع گوناگون فارسی و سایر زبان‌ها، استفاده شده است (۶) از اعتبار جهانی برخوردار است.

بر گردان این کتاب - با امانت کامل - صورت گرفت. تنها تغییری که داده شد، این بود که عناوین داخلی هر فصل، اضافه شد تا خوانندگان با راحتی بیشتری بتوانند موضوع را دنبال کنند؛ توضیحات نویسنده - که تماماً در آخر کتاب آمده بود - در دنباله هر فصل آمد.

توضیحات مترجم، با توجه به ضرورت مورد، داده شده و منبع آن نیز ذکر شده است. تبدیل تاریخ‌ها از میلادی به شمسی (یا قمری) بوسیله مترجم صورت گرفت، برای تعریف اصلاحات مارکسیستی و سیاسی، از منابع معتبری استفاده شد که نام

۱- تاریخ معاصر ایران، پرفسور پیتر آوری

۲- تلاش‌های شوروی در خاورمیانه، والتر لاکور، فصل ششم و هفتم

۳- يك برداشت کلی از ابراز ندامت‌های رهبران حزب توده که - در گذشته یا

حال - ابراز شده می‌شود.

آنها، در جای خود آمده است.

چون این اثر نخستین کتابی است که درباره تاریخ جنبش کمونیستی ایران از يك زبان خارجی به فارسی برگردانده می شود، لذا جای آن دارد که توضیحات کوتاهی درباره موضوع و اهمیت کتاب و نیز بینش و دیدگاه های نویسنده آن داده شود تا خوانندگان از پیش بدانند که با کدام نویسنده و با چه خط فکری سروکار دارند.

موضوع کتاب: همان گونه که از عنوان آن برمی آید، موضوع کتاب تاریخ جنبش کمونیستی در ایران از زمان قیام مشروطه تا اوایل رژیم محمدرضا شاه پهلوی است. این تاریخ دورانی طولانی را در برمی گیرد که مبداء آن تشکیل حزب عدالت در روسیه تزاری و تأسیس حزب دموکرات در ایران می باشد. سپس به تأسیس حزب کمونیست ایران و همکاری آن حزب با میرزا کوچک خان، فعالیت حزب کمونیست ایران و گروه مارکسیست دکترارانی در دوران رضاشاه و تأسیس حزب توده و تحولات آن تا اوایل سلطنت محمدرضا شاه می پردازد. در عین حال به فعالیت ها و عکس العمل های حزب توده در مقاطع حساس تاریخ ایران پرداخته و سیاست خارجی شوروی در ایران (به ویژه در رابطه با حزب توده) را مورد تحلیل قرار داده است.

این اثر در سال ۱۹۶۵ (۱۳۴۴ شمسی) به رشته تحریر درآمده است؛ دورانی که روابط امریکا و شوروی بر اثر سیاست معروف به دتانت (تشنج زدائی) رو به بهبود می رفت و اثرات آن در ایران نیز کاملاً محسوس بود.^۱ در واقع این کتاب رساله دکترای سپهر ذبیح در علوم سیاسی از دانشگاه کالیفرنیا می باشد. نگارنده برای تألیف این کتاب چندین سال وقت صرف کرده و از دو نوع منابع استفاده نموده است. نخست آثار نویسندگان غربی^۲ و روسی^۳ درباره کمونیسم و سیاست خارجی شوروی در

۱- یعنی ادامه وابستگی سیاسی و نظامی و اقتصادی شاه به امریکا و بهبود روابط سیاسی

و اقتصادی ایران و شوروی.

۲- اکثر این منابع امریکائی است و در برخی موارد به منابع فرانسوی و انگلیسی نیز

خاورمیانه و ایران. دوم، منابع ایرانی^۱ و انگلیسی درباره تجربه‌های جنبش^۲ کمونیستی در ایران.

نویسنده هدف از تألیف این اثر را چنین بیان می‌کند:

« این پژوهش دوهدف مربوط به هم را دنبال می‌کند. یکی این که محتوا و سیر تکاملی عقیده کمونیست‌ها به انقلاب اجتماعی و ملی در شرق به صورت یک «سرگذشت پژوهی» در ایران بررسی شود؛ دیگر آن که تجربه [کمونیسم] در ایران به عنوان یک پدیده محلی بررسی گردد و شرایط مؤثر در جنبش کمونیستی ایران مورد مطالعه قرار گیرد.»^۳

اسلوب تحقیق نویسنده از نوع «پژوهش دانشگاهی» به شیوه کشورهای غربی است. یعنی دوروش منطقی استقراء و قیاس را در تحلیل مسائل به کار گرفته است. با توجه به ویژگی‌های یادشده، این اثر از اعتبار علمی چشمگیری در محافل دانشگاهی غرب برخوردار است.

زندگینامه نویسنده: تاجائی که اینجانب می‌داند،^۴ سپهرذبیح یک ایرانی است که از دانشکده حقوق تهران (در دهه ۱۳۲۰ شمسی) فارغ التحصیل گردید. پس از تأسیس سفارت هند در تهران، وی به عنوان مترجم فارسی در آن سفارت استخدام

→ مراجعه شده است.

۳- در واقع از ترجمه انگلیسی منابع روسی استفاده شده است.

* *

۱- منابع ایرانی مورد استفاده نویسنده چندگونه است: الف - منابع کلاسیک و قدیمی ب- نشریات رسمی رژیم شاه پ- جزوات حزب توده در داخل و خارج از کشور ت- اظهارات شفاهی برخی از سران حزب توده در خارج از ایران.

۲- «جنبش» در مفهوم عام آن، یعنی هر حرکت اجتماعی- سیاسی مخالف رژیم.

۳- به صفحه ۲۷ کتاب حاضر مراجعه شود.

۴- این اطلاع بر اساس زندگینامه وی (چاپ شده در پشت جلد متن انگلیسی کتاب) و اظهارات برخی از کسانی است که او را می‌شناسند. لذا امکان دارد که مطالب دیگری هم باشد که من از آن بی اطلاع هستم.

گردید و در عین حال خبرنگار روزنامه انگلیسی «تایمز» در ایران بود. سپس در روزنامه باخترا امروز (به مدیریت شادروان دکتر حسین فاطمی) به فعالیت پرداخت و دبیر اخبار خارجی و تفسیرهای سیاسی این روزنامه شد. وی روابط نزدیکی با دکتر فاطمی و سران جبهه ملی داشت، در عین حال تماس‌های خود را با دربار شاه نیز حفظ می‌کرد.^۱ پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ وی به امریکارت و در دوره دکترای علوم سیاسی در دانشگاه برکلی (کالیفرنیا) به تحصیل پرداخت. پس از پایان تحصیلات، در همان دانشگاه تاریخ ایران را تدریس کرد و اینک رئیس دپارتمان علوم سیاسی دانشگاه مزبور است. وی همسر امریکائی دارد و از سال ۱۳۳۲ تا کنون در امریکا زندگی می‌کند، سپهر ذبیح چند اثر دیگر هم درباره ایران تألیف کرده است.^۲

دیدگاه‌های نویسنده: با مروری کلی بر کتاب «تاریخ جنبش کمونیستی ایران» می‌توان دریافت که نویسنده دارای يك «بینش ملی گرایانه امریکائی» در تحلیل و تفسیر رویدادهای ایران می‌باشد. بینش چیست؟ بینش یعنی دیدگاه‌های يك نویسنده نسبت به موضوع خاصی که طبعاً متأثر از اندیشه‌ها و پایه‌های اندیشه و تفکر او است. «ملی گرایانه» به این معنی است که دارای تمایلات ناسیونالیستی است. وی در کتاب «ایران در دوران دکتر مصدق»، این بینش خود را کاملاً آشکار ساخته است.^۳ از سوی دیگر، داشتن بینش ناسیونالیستی وی سبب شده است که حرکات جنبش کمونیستی ایران را بزرگتر از آنچه بوده است بنگرد و فرض نماید. «امریکائی» یعنی این که دارای بینش

۱- نگاه کنید به:

- سپهر ذبیح: ایران در دوران دکتر مصدق، ترجمه همین قلم، انتشارات عطائی، صفحات

۲۱-۱۸ و ۱۹۶-۱۸۶.

۲- این آثار عبارت است از: روابط خارجی ایران در سال‌های ۱۹۷۴ - ۱۹۴۱،

ایران در دوران دکتر مصدق (چاپ ۱۹۸۱) و ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی (چاپ ۱۹۸۳)، همچنین مقالاتی را در مجله وزارت امور خارجه امریکا و مجله مسائل کمونیسم، درباره ایران به رشته تحریر آورده است.

۳- سپهر ذبیح: ایران در دوران دکتر مصدق، صفحات ۴۵-۲۵ و ۲۱۹-۲۱۱.

غربی تحت تأثیر جو سیاسی حکمفرما بردانشگاه‌های امریکا است. در این باره توضیح کوتاهی می‌دهم.

«بینش غربی» آن است که یک پژوهشگر بر اساس اصول و فرضیات مورد قبول غرب به تحلیل شرایط و حوادث پردازد و این اصول و فرضیات را خدشه‌ناپذیر بداند، یا به قول مردم ما «غربزده» باشد. جنبه امریکائی موضوع از این لحاظ است که وی تحت تأثیر مستقیم و غیرمستقیم سیاست خارجی امریکا قرار داشته که برداشگاه نیز حکمفرما می‌باشد. لازم به یادآوری است که در مقایسه با دانشگاه‌های اروپای غربی (و به ویژه فرانسه) که استادان دانشگاه در تحلیل‌های سیاسی و اجتماعی خود آزادی عمل بیشتری داشته و بی طرفانه‌تر می‌نویسند، جو دانشگاهی امریکا کاملاً متأثر از عقاید و نظرات رسمی و نیمه رسمی حکومت است و به ویژه در زمینه علوم سیاسی که عملاً پای منافع بالقوه و بالفعل امریکا در میان می‌آید. از برای نمونه، سپهر ذبیح تلاش کرده است تا از نقش امریکا در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بکاهد.^۱

این طرز بینش نشانگر آن است که نویسنده نمی‌تواند (یا نمی‌خواهد) از سیاست امریکا در ایران انتقاد کند، چرا که مایل نیست موقعیت برتر علمی خود را در دانشگاه‌های آن کشور از دست بدهد. در همین رابطه، باید گفت که انتقادات وی از رژیم شاه به گونه‌ای است که ملامت اساسی را متوجه امریکا نمی‌سازد. در کتاب ایران در دوران دکتر مصدق (فصل هفتم و صفحات ۲۱۰-۱۸۱) و در روابط خارجی ایران (فصل دوم) سیاست شاه را به باد انتقاد می‌گیرد اما هیچ‌گونه خرده‌گیری اساسی از سیاست خارجی امریکا در ایران نمی‌کند. این نوع طرز فکر در کار پژوهش‌های سیاسی نه‌تنها بی طرفانه نیست بلکه رگه‌های غرض‌ورزی را هم می‌توان در آن دید.

در رابطه با حرکات و مبارزات روحانیون ایران با رژیم شاه، موضع‌گیری‌های متفاوتی دارد. یعنی در حالی که از نقش کارساز آیت‌الله کاشانی در حکومت مصدق سخن می‌گوید (ایران در دوران دکتر مصدق، فصل سوم و هفتم)، در کتاب تاریخ

جنبش کمونیستی ایران اهمیتی و وزنی برای نهضت روحانیون ایران در دوران اصلاحات کذائی معروف به «انقلاب سفید» شاه قایل نشده است.

به این جهت لازم دیدم که نادرستی موضع گیری های اخیر او را در بخش «گفتار پایانی» کتاب مورد بررسی قرار دهم. آوردن آن در دیباجه کتاب عمل درستی نبود، چرا که می خواستم خوانندگان ابتدا نظرات او را بخوانند، آنگاه با آگاهی و بصیرت بیشتر نظرات او را مورد بررسی قرار دهند، بی آن که فکر خاصی را در آنها القاء کرده باشم. البته هر جا که توضیحات کوتاهی ضرورت داشته است، در قسمت توضیحات هر فصل آورده ام.

اینجانب با وقوف بر حقایق مزبور مبادرت به ترجمه این کتاب کرد زیرا سوای نقایص یادشده، این کتاب حاوی اطلاعات بسیار ارزشمندی درباره تاریخ جنبش کمونیستی ایران است که در دیگر منابع وجود ندارد و می تواند رهگشای تحقیقات وسیع و بی غرضانه تری در این زمینه باشد.

در پایان وظیفه شرعی خود می داند که از برادران مسئول در وزارت ارشاد جمهوری اسلامی ایران سپاسگزاری نماید که به رغم مشغله و گرفتاری فراوان، راهنمایی های ارزنده ای را درباره برخی از نقطه نظرهای نویسنده ارائه کردند. همچنین از مؤسسه انتشارات عطائی و همه دوستان و کسانی که به نحوی در انتشار این اثر سهمی داشته اند سپاسگزاری کرده و مزید توفیق آنان را از درگاه ایزدیکتا مسألت دارد.

محمد رفیعی مهرآبادی

پیشگفتار نویسنده

این پژوهش، دوهدف مربوط به هم رادنبال می کند. یکی این که محتوا وسیر تکاملی عقیده کمونیست ها به انقلاب اجتماعی و ملی در شرق، به صورت يك «سرگذشت پژوهی»^۱ در ایران بررسی شود؛ و دیگر آن که تجربه [کمونیسم] در ایران به عنوان يك پدیده محلی بررسی گردد و شرایط مؤثر در جنبش کمونیستی ایران مورد مطالعه قرار گیرد.

هدف نخست، ایجاب می کرد که تحقیقی در باب کارکردهای^۲ این عقیده کمونیستی به دولحاظ مفهوم نظری و مشی رهنمونی^۳ برای احزاب کمونیست محلی، و نیز تأثیر متقابل دورکن سنتی و انقلابی سیاست خارجی شوروی در یکدیگر صورت گیرد. هدف دوم ضروری می ساخت که ماهیت و قدرت جاذبه کمونیسم و ویژگی های اجتماعی قشرهایی از جامعه ایرانی که در برابر کمونیسم آمادگی بسیار

۱- سرگذشت پژوهی (Case Study) يك شیوه مشاهده مستقیم در جامعه شناسی است که به صورت توصیف دقیق جریانات گذشته و حال، و با تأکید بر جنبه کیفی يك موضوع صورت می گیرد. چون این روش در واقع نوعی زندگی نامه است، لذا آن را سرگذشت پژوهی نام نهاده اند - مترجم

داشتند، مورد تحلیل قرار گیرد. همچنین، این مقصود لازم می‌ساخت که تأثیر متقابل نیروهای سنتی و جدید در یکدیگر، مانند دین اسلام و ناسیونالیسم [ملیت‌گرایی]، کشف و به شناخت این دو نیرو به‌عنوان موانع یا وسیله ارتباط با کمونیسم مبادرت شود.

در فصل اول، از تلاش نخستین برای قاعده‌بندی^۱ نظریه انقلاب کمونیستی و پیاده کردن آن در ایران سخن به میان آمده است. این تلاش، خود موضوعات مهم زیر را عنوان می‌کند: موضوع نخستین این است که پیشگویی اولیه مارکسیست‌ها دایر بر این که استقلال خلق‌های کشورهای مستعمره یا نیمه مستعمره بستگی به پیروزی انقلاب [کمونیستی] در اروپا دارد، با سیاست کمونیست‌ها برای صدور انقلاب به شرق [پیش از پیروزی انقلاب در اروپا] تعارض پیدا کرد. موضوع‌های دوم و سوم عبارتند از یافتن راه حلی برای دو مسأله عمده، یعنی طرز برخورد کمونیست‌ها با بورژوازی ملی و امکان حذف مرحله رشد سرمایه‌داری برای گذار مستقیم [کشورهای شرق] از مرحله ماقبل سرمایه‌داری به اقتصاد سوسیالیستی. درباره موضوع دوم باید گفته شود که باتوجه به سخنان اولیه «لنین» پیرامون نوع همکاری موقتی کمونیست‌ها با نیروهای انقلاب ملی، ایران و ترکیه مورد توجه زیاد قرار گرفتند. درباره موضوع سوم باید گفت که تجربه انقلابی و اولیه در این نقطه از جهان [در شرق] کمینترن^۲ را ناگزیر ساخت تا برای حل این مشکل [گذار از مرحله ماقبل سرمایه‌داری به نظام اقتصاد سوسیالیستی] پیشنهاد همکاری خلق‌های کشورهای عقب مانده با پرولتاریای کشورهای پیشرفته را برای نیل مستقیم به یک رژیم [شورائی] ارائه دهد.

موانعی که اتحاد شوروی در تلاش نخستین خود در ایران برای صدور انقلاب

1- Formulation

2- Comintern

کمینترن یعنی کمیته اجرائی کمونیسم بین‌الملل - مترجم

به شرق با آن‌ها روبرو گردید، تأثیر زیادی در سیر تکاملی بعدی طرز برخورد کمونیست‌ها نسبت به سرزمین‌های مستعمره و نیمه مستعمره به‌جای گذارد. به‌طور مثال، شکست جنبش گیلان [کوچک خان] موجب شد که رهبران کمونیست به‌درستی ندانند که آیا یک تحول کامل بورژوازی شرط قبلی انقلاب در شرق می‌باشد یا خیر. همچنین، ماجرای تأسیس جمهوری شورائی گیلان شواهدی حاکی از پیروی کمونیست‌های محلی از سیاست خارجی شوروی ارائه داد؛ عاملی که مقدر بود نقش مهمی را در برخورد گئی بسیاری از هواداران^۱ ایرانی از جنبش کمونیستی ایفاء کند.

فصل دوم، دوران بین دو جنگ جهانی را مورد بحث قرار می‌دهد. با عادی شدن روابط ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بر اثر انعقاد قرارداد [مودت] ۱۹۲۱ دو کشور، دیپلماسی شوروی شگرد انقلابی خود دایر بر بهره‌گیری از کمونیست‌های محلی به‌عنوان یک اهرم فشار بر رژیم رضاشاه را کنار گذارد و به‌جای آن، متکی بر ناسیونالیسم جدید ایران گردید تا فرآیند^۲ تحول بورژوازی آن را کامل و شرایط عینی را برای انقلاب فراهم سازد. چون این شرایط در ایران و دیگر کشورهای شرق به نتیجه نرسید، لذا کمینترن در ششمین کنگره خود در سال ۱۹۲۸، مشی‌های ریشه‌ای تری^۳ را اتخاذ کرد که رجعت به مفهوم انقلاب ارضی را به مثابه تنها راه بلشویک کردن^۴ ملل شرق در نظر می‌گرفت چرا که بورژوازی را ناتوان از اجرای یک تحول ریشه‌ای می‌دانست زیرا بورژوازی منافع مسلمی در نظام مالکیت زمین^۵ داشت. در ایران، همچون دیگر کشورهای آنی که در شرایط مشابه اجتماعی و اقتصادی آن بودند، چشم امید همه کمونیست‌ها به انقلاب دهقانی دوخته شده بود، لکن هیچ‌گونه تلاش مستقیم یا جدی برای تجدید حیات احزاب کمونیست

1 – Sympathizers

2 – Proless

3 – Radical

۴- منظور کمونیست کردن است - مترجم

5 – Landlordism

محلی به‌عنوان يك وسیله، جهت انقلاب دهقانی صورت نگرفت. فصل‌های ۳ و ۴ به بررسی فعالیت کمونیسم بین‌الملل در ایران می‌پردازد (که فرصت دیگری را برای روسی کردن منطقه فراهم آورد) و تحول و تداوم سیاست خارجی شوروی و نظریه انقلاب را در شرق ردیابی می‌کند.

این تجربه و ثمرات آن که تا دوره حکومت جبهه ملی در سال‌های ۱۹۵۱-۱۹۵۳ [۱۳۳۰-۱۳۳۲ شمسی] ادامه می‌یابد در فصل‌های ۵ و ۶ کتاب و با تأکید بر تجدیدنظرهای مسلکی دوران پس از استالین در مفاهیم مهمی همچون ترکیب جبهه‌های میهن دوستانه ضد استعماری و نقش احزاب کمونیست محلی در آن‌ها، به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است. این فصل‌ها به بررسی جنبش کمونیستی [ایران] پس از جنگ دوم جهانی به‌عنوان يك نیروی سیاسی محلی می‌پردازد که عمدتاً در حزب توده و سازمان‌های متعدد مخفی و پوششی آن جلوه گر شد. از آنجائی که حزب توده يك بخش جدانشدنی از تحولات سیاسی ایران، دست کم، تا سال ۱۹۵۳ [۱۳۳۲ شمسی] بود، بررسی من از دوران پیش از جنگ لزوماً ویژگی‌های اساسی سیر تکاملی کشور به‌عنوان يك کل را نیز در بر می‌گیرد. و در صفحات آخر کتاب موضوع آینده کمونیسم در ایران را مطرح کرده‌ام.

منابعی که در این پژوهش مورد استفاده قرار گرفته است، دو گروه اصلی را شامل می‌شود: منابعی که حاوی اطلاعات عمومی درباره موضوعات مورد بحث و از جمله آثار نویسندگان غربی و غیر غربی درباره عقاید و رویه کمونیسم و سیاست خارجی شوروی در خاورمیانه می‌باشد، و دیگر، منابعی که صرفاً به تجربه خاص کمونیست‌ها در ایران ارتباط می‌یابد. منابع فارسی مربوط به دو گروه نامبرده مورد استفاده قرار گرفته است. ولی، بیشتر از منابع فارسی گروه اول استفاده شده است.

از کتاب‌های موجود در کتابخانه ملی و کتابخانه مجلس در تهران، از مجموعه

فارسی مؤسسه هوور^۱ در دانشگاه استنفورد^۲، از کتابخانه نیویورک و کتابخانه کنگره آمریکا (قسمت مربوط به کشورهای شرق) و از کتاب‌های موزه بریتانیا نیز بهره گرفته‌ام. همچنین از منابع اصلی روسی و فارسی استفاده کرده‌ام. ترجمه انگلیسی منابع فارسی را خود انجام داده‌ام، مگر آن که به‌نحو دیگری ذکر کرده باشم. عناوین فارسی و روسی ترجمه گردیده و ترجمه عناوین فارسی در زیر نویس‌ها و کتابنامه آمده است. به دلیل نبودن يك شیوه معمول، برای ترجمه نام‌های ایرانی، از روش بسیار ساده‌ای استفاده شد. به این ترتیب که نام‌ها به گونه‌ای نوشته شدند که تلفظشان از سوی کسانی که با زبان فارسی آشنائی ندارند با سهولت صورت گیرد. واژه‌های «پرشیا» و «ایران» به جای یکدیگر به کار رفته‌اند و در این کار برد متکی بر سلیقه نویسندگان و نظم حوادث تاریخی بوده‌ام.

با افراد بسیاری که خواه مستقیماً دست اندر کار جنبش کمونیستی [ایران] بوده‌اند، خواه دانش واقعی از مراحل اولیه این جنبش داشته‌اند، به گفت و شنود نشسته‌ام. اما به دلایل بسیار روشن، نام غالب آنان باید پنهان بماند. کسان دیگری که شرح‌های آن‌ها درباره سیر تکاملی این جنبش به‌طور آشکار آمده است، به ذکر نام‌شان پرداخته‌ام.

از پرفسور جورج لنچافسکی^۳ که در شمار پیشتازان پژوهش علمی در زمینه دیپلماسی شوروی و جنبش کمونیستی ایران می‌باشد سپاسگزارم که متن دست‌نویس این کتاب را مطالعه کرد و پیشنهادهای گرانبهایی را ارائه داد. از استادان، ارنست - هال^۴ و اریک بل کویست^۵ و جان شار^۶ و کارل لیدن^۷ بسیار سپاسگزارم که در دوره فوق لیسانس دانشگاه کالیفرنیا به تشویق بی دریغ من پرداختند. از آقای

1- Hoover Institution

2- Stanford University

3- George Lenczowski

4- Ernest Hall

5- Eril Bell Quist

6- John Shaar

7- Karl Leiden

جفری ویلر^۱ از مرکز پژوهش آسیای مرکزی در لندن، و از آقای ژان وینو^۲ از مرکز اسناد و گزارشات، و از آقای پیروندو^۳ از مرکز مطالعات عالی حکومت‌های مسلمان (که هر دو مرکز در پاریس هستند) سپاسگزارم که آثار تحقیقاتی پر ارزش خود را در اختیار من گذاردند. همچنین، از شرلی تیلور^۴ ممنون هستم که متن دست‌نویس کتاب را اصلاح کرد. بالاخره از همسرم، جوآن^۵ سپاسگزارم که بایاری پرشکيب و منشی و ارخویش مرا قرین محبت ساخت. نیازی به گفتن نیست که مسئولیت محتوای این کتاب به عهده خود من می‌باشد.

این تحقیق بر اساس برنامه بورس تحصیلی و آموزشی بنیاد «فورد» امکان‌پذیر گردید که شامل متجاوز از دو سال کار عملی در خارج از آمریکا و سپس نگارش آن در دانشگاه برکلی^۶ بود. دپارتمان [شعبه] علوم سیاسی دانشگاه کالیفرنیا در برکلی و کالج سنت مری^۷ کالیفرنیا در انجام این پژوهش و ماشین کردن متن دست‌نویس مرا یاری دادند. ناشران مجله «مشکلات کمونیسم»^۸ به من اجازه دادند تا بخش‌هایی از یک مقاله خودم را که در این مجله به چاپ رسیده بود، مورد استفاده قرار دهم.

سپهر ذبیح

1- Geoffrey Wheeler

2- Jean Vigneau

3- Piere Rondot

4- Shirely Taylor

5- Joan

6- Berkeley

7- St. Mary

8- Problems of Communism

فصل اول

ایران و انقلاب بلشویکی

در میان کشورهای همسایه روسیه، ایران در سال‌های ۱۹۱۷-۱۹۱۸ [۱۲۹۶-۱۲۹۷ شمسی] شرایط بسیار مساعدی را برای گسترش انقلاب بلشویکی^۱ فراهم می‌ساخت. رویدادهای ایران پس از قیام مشروطیت ۱۹۰۵-۱۹۰۹ [۱۲۸۴-۱۲۸۸ شمسی] این کشور را در برابر فشارهای سیاسی آسیب پذیر ساخته بود. قبلاً در سال ۱۹۰۷ [۱۲۸۶ شمسی] روسیه تزاری و بریتانیای کبیر دست به دست‌یکدیگر دادند تا ایران را به قلمرو نفوذ دو گانه خویش تقسیم کنند^۲. پس از شروع جنگ اول جهانی، فعالیت دولت‌های درگیر در جنگ که در همسایگی ایران قرار داشتند تقریباً به تجزیه سیاسی ایران انجامید. برغم اعلام بیطرفی از سوی دولت ایران، ارتش‌های گوناگون خارجی به اشغال مناطق دوزمرکز ایران در فواصل زمانی متعدد تا پایان سال ۱۹۲۰ [۱۲۹۹ شمسی] پرداختند.^۳

با پیروزی انقلاب بلشویکی، ایران، خصوصاً استان‌های شمالی‌اش، مستقیماً در معرض يك جنبش انقلابی قرار گرفت و اوضاع نابه‌سامان ایران شرایط حاضر

و آماده‌ای را برای گسترش آن انقلاب فراهم می‌ساخت. پس از انقلاب ماه مارس ۱۹۱۷ روسیه^۴، در قسمتی از ایران که تحت اشغال نیروهای تزاری بود، حرکت تأسیس شوراهای «کارگران و نمایندگان سربازان»^۵ شدت یافت. همزمان با این تحول، حوزه‌های بلشویکی^۶ در مناطقی از ایران به وجود آمد که در آن مناطق سربازان و کارگران روسی اقامت داشتند. انقلاب اکتبر روسیه^۷ این فرآیند را تشدید کرد و بر تعداد قابل ملاحظه‌ای از ایرانیانی نفوذ کرد که در سال‌های گذشته به شهرهای روسیه در همسایگی ایران مهاجرت کرده بودند^۸. آنچه که برداشته‌اند تحریکات انقلابی در ایران افزود، پیدایش برخی قیام‌های محلی از سوی بعضی از ملیت‌های متعدد ایران بود. خصوصاً دو قیام آذربایجان به رهبری شیخ محمد خیابانی که در شمار مشروطه خواهان قدیمی بود و قیام گیلان به رهبری میرزا کوچک خان که او نیز از مشروطه خواهان به شمار می‌رفت^۹، دارای نتایج عمیقی بود؛ چون درد و منطقه حساس بروز کرده بودند. احساسات دو گانه و بسیار نیرومند ضد انگلیسی و ضد روسیه تزاری، همراه با آمال وحدت اسلامی، درد و نهضت یاد شده (که آلمان و عثمانی در گسترش آن دو، سهم زیادی داشتند) وجود داشت. پس از امضای قرارداد «برست لیتوفسک»^{۱۰}، رژیم بلشویکی روسیه فوراً دست به کار شد و با محکوم کردن کلیه هدف‌های امپریالیستی^{۱۱} و تلاش برای بهره‌گیری از احساسات انقلابی ایرانیان به سود انقلاب جهانی کمونیستی، با ملیون ایرانی مخالف انگلستان، متحد گردید.

مسائل مکتبی

رهبران بلشویک روسیه برای اجرای منظور خویش، ناگزیر بودند چند موضوع مسلکی و مکتبی کمونیسم را تعدیل کنند. اگرچه اجرای نظریه‌های بنیانی مارکسیسم لنینیسم^{۱۲} در مورد کشورهای در حال رشد، مانند مسائل ملی و دهقانان^{۱۳}، پیش از سال ۱۹۰۷ قاعده بندی گردیده بود^{۱۴}، لکن ضرورت داشت که این مسائل تا حدودی جرح و تعدیل شود تا بتواند در کار صدور انقلاب به کشورهای همسایه

روسیه در مرزهای جنوبی و شرقی آن، نقش کارسازی را ایفا کند. در وهله اول، این مشکل وجود داشت که گسترش انقلاب به یکی از مناطق فاقد بنیه صنعتی جهان، عاری از «شرایط عینی» لازم برای قیام پرولتاریا^{۱۵} بود. فزون بر این، در نظریه‌های مارکسیستی پیش‌بینی شده بود که «آزاد ساختن» شرق فقط پس از پیروزی انقلاب کمونیستی در اروپا مقدور است زیرا به دلیل توسعه اقتصادی و وجود یک پرولتاریای بزرگ صنعتی، زمینه مساعدی برای انقلاب در اروپا وجود دارد. هنگامی که بلشویک‌ها قدرت را در روسیه به دست گرفتند، پیش‌بینی می‌کردند که می‌توانند انقلاب خود را به جهان غرب صادر کنند. با توجه به این که تا حدودی این پیش‌بینی تحقق نیافت، و عمدتاً به دلیل این که قسمت زیادی از خاک روسیه در قاره آسیا قرار داشت، لذا شرق به صورت قانون مورد توجه بلشویک‌ها در آمد. در سطح مکتبی، بایستی به دو پرسش درباره شرق پاسخ داده می‌شد. نخستین پرسش مسأله ناسیونالیسم بود. بیشتر سرزمین‌های شرق خواه به گونه مستقیم زیر سلطه غرب بودند و خواه در موارد منحصر به فرد غرب در آنجا نفوذ غالب داشت، تقریباً در سراسر شرق نهضت‌هایی ملی وجود داشت که به لحاظ قدرت، متفاوت بودند، لکن همگی می‌خواستند به سلطه غرب پایان دهند. بنابراین نخستین پرسش که برای بلشویک‌ها مطرح می‌شد این بود که با این نهضت‌ها چگونه باید برخورد کنند؟ پرسش دوم ناشی از شرایط اجتماعی و اقتصادی کشورهای شرق بود زیرا در این کشورها مرحله توسعه سرمایه‌داری نه آغاز شده و یا نه تکمیل شده بود. آیا شرق می‌توانست با حذف این مرحله، مستقیماً از یک مرحله ما قبل سرمایه‌داری به مرحله نظام سوسیالیستی وارد شود؟

رهبران بلشویک برای پاسخ دادن به این دو پرسش، از وجود مارکسیست‌های برجسته آسیا مانند «روی» (M.N.Roy) از هند و سلطانزاده از ایران^{۱۶} یاری گرفتند. درباره مسأله ملی، لنین و همکاران شرقی‌اش نظریات متفاوتی داشتند. «روی» هیچ گونه وجه اشتراکی بین کمونیسم و بورژوازی ملی نمی‌یافت و هر گونه سازش

با آن را رد می‌کرد. از سوی دیگر، لنین هوادار اتحاد موقتی با نهضت‌های ملی بود؛ و ترجیح می‌داد که آن‌را «انقلاب ملی» بنامد تا «بورژوازی دموکراتیک»^{۱۷}. لنین امیدوار بود در فرصت مناسبی که در آینده پیش خواهد آمد اتحاد کمونیسم و انقلاب ملی به سود رهبری کمونیست‌ها منتهی شود^{۱۸}.

سلطانزاده که یکی از نویسندگان کمونیست برجسته ایران به‌شمار می‌رود، با الهام از اندیشه‌های لنین، اما با در نظر گرفتن شرایط خاص ایران، پیشنهاد کرد که طرز برخورد با نهضت‌های بورژوازی ملی بایستی انعطاف‌پذیر باشد و با شرایط محلی انطباق یابد. به این معنی که حمایت از این نهضت‌ها فقط در مرحله مقدماتی آن باید صورت گیرد، و در کشورهایی که در آنجا نهضت‌های ملی سابقه فعالیت دهساله یا بیشتر دارند، بایستی صرفاً نهضت‌های جدید و کمونیستی به‌وجود آورده تا با بورژوازی ملی مبارزه کند و مبارزه انقلابی را از سطح ملی به یک سطح اجتماعی و طبقاتی انتقال دهد^{۱۹}. پرواضح بود که ایران در طبقه‌بندی دوم قرار داشت زیرا انقلاب مشروطه ۱۹۰۵ [۱۲۸۴ شمسی] کلیه ارکان یک نهضت بورژوازی ملی را در خود نهفته داشت؛ و خصیصه ضد انگلیسی آن فقط در دوران جنگ اول جهانی پدید آمده بود. راه حل میان‌روی سلطانزاده مورد قبول قرار گرفت و به کمونیست‌های ایرانی اجازه داده شد تا به گسترش مسلک کمونیسم در ایران بپردازند.

دومین پرسش مکتبی حاکی از این که آیا کشورهای شرق می‌توانند مرحله توسعه سرمایه‌داری را در گذار به سوسیالیسم حذف کنند، نیز نیازمند جرح و تعدیل بود. پیش از انقلاب اکتبر، لنین چنین امکانی را رد کرده و آن را به‌مثابه توهم کسانی دانسته بود که می‌کوشیدند میدان عمل انقلاب را بدون در نظر گرفتن شرایط توسعه سرمایه‌داری در کشورهای فاقد بنیه صنعتی، تحقق بخشند. اما، خود انقلاب روسیه استدلال لنین را ضعیف کرده بود چرا که در هنگام پیروزی انقلاب روسیه توسعه سرمایه‌داری در این کشور به‌مرز تکامل نرسیده بود. به این جهت،

بایستی جرح و تعدیلی در نظریه‌های مارکسیستی صورت می‌گرفت تا از انقلاب در شرق، که به لحاظ اجتماعی و اقتصادی در شرایط مشابه قسمت بزرگی از خاک روسیه قرار داشت، حمایت شود.

در دومین کنگره کمونیسم بین‌الملل که در سال ۱۹۲۰ [ژوئیه و اوت ۱۹۲۰ برابر با مردادماه ۱۲۹۹] برگزار شد، لنین طرح قطعنامه‌ای را تهیه کرد که اعلام می‌داشت خلق‌های کشورهای عقب افتاده بایاری «پرولتاریای آگاه از منافع طبقاتی در کشورهای سرمایه‌داری» واقعاً می‌توانند به ایجاد جمهوری‌های شوروی [شورائی] مبادرت کنند.^{۲۰} این خط فکری قبلاً از جانب‌داری کمونیست‌های روسی و آسیائی برخوردار شده، و در چشم آنان نشانگر دگرگونی در انتقال صدور انقلاب بلشویکی از غرب به شرق بود. سلطان غالب (Sultan Gāliev) کمیسر مسلمان در کمیسریای ملیت‌ها به اندازه‌ای پیش‌رفت که نظریه تشکیل یک انترناسیونال ضد استعماری را به جای بین‌الملل کمونیستی عنوان کرد. وی معتقد بود که اهمیت مردم مستعمرات، به مراتب واقعی‌تر از تشکیل پرولتاریای جهانی است.^{۲۱} او بر این باور بود که مارکسیست‌های کلاسیک با منعطف کردن توجه خود به کشورهای صنعتی غرب، اشتباه بزرگی را مرتکب شدند چرا که مردم عقب مانده شرق اساساً به دلیل فقدان مالکیت آمادگی بیشتری را برای پذیرش کمونیسم در مقایسه با طبقه کارگر غربی دارند؛ در حالی که این طبقه برغم پیشگویی‌های مارکس تا کنون به تنگدستی و عسرت شدید نيفتاده‌اند. فزون بر این، سلطان غالب استدلال می‌کرد که دلیلی وجود ندارد نظریه مبارزه طبقاتی را به شرق گسترش داد زیرا در کشورهای شرقی، برخلاف اروپا، همه طبقات و حتی طبقه مرفه هم در معرض سلطه استعماری بوده‌اند و ایجاد یک انقلاب در سرزمین‌های تحت استعمار نیازمند اتحاد کلیه طبقات است و بایستی اجرای نظریه مبارزه طبقاتی را به تاریخ دیگری در آینده موکول کرد. به دلیل بی‌پرده شدن این پیشنهادها، فقط چند توصیه سلطان غالب از سوی دومین کنگره کمونیسم بین‌الملل پذیرفته شد. در واقع، تنها پس از دوران

استالین بود که پیشنهادهای وی مورد توجه کادر رهبری کمونیسم بین الملل قرار گرفت.^{۲۲}

رهبران بلشویک پس از مشخص نمودن زمینه‌های نظری انقلاب در شرق، وظیفه قاعده‌بندی کردن خط مشی و برنامه کمونیست‌های شرق را به‌عهده استالین سپردند چون وی هنگامی که يك سال و اندی از عمر انقلاب اکتبر می‌گذشت شخصاً این مسأله را عنوان کرده بود. استالین در اولین کنگره مسلمانان شوروی که در ۱۹۱۸ بر گزار شد، طی سخنرانی‌اش اظهار داشت که هیچ کس مانند مسلمانان قادر نیست به‌راحتی و با سرعت پلی‌را بین غرب و شرق به‌وجود آورد زیرا مسلمانان کلید فتح ایران و هند و افغانستان و چین را در دست خود دارند. استالین به‌شنوندگان سخنان خود اطمینان داد که آزاد کردن این کشورها از یوغ امپریالیست‌ها موجب تضمین و تحکیم آزادی در کشورهايشان می‌شود، و در عین حال شالوده قدرت امپریالیسم را ضعیف می‌کند. استالین افزود که برای رسیدن به این مقصود، آموزش سوسیالیسم در شرق باید به‌عنوان نخستین وظیفه کنگره به‌شمار آید.^{۲۳}

بنا به توصیه استالین، قطعنامه‌ای به‌تصویب کنگره رسید که تأسیس يك سازمان تبلیغات بین‌المللی در کشورهای شرق را پیش‌بینی می‌کرد و این سازمان وابسته به دفتر سازمان مسلمانان شوروی بود. این سازمان وظیفه داشت تا اهمیت انقلاب روسیه را در بین ملل شرق تبلیغ کرده و انقلاب جهانی کمونیسم را برای خلق‌های شرق توجیه کند و به تفهیم تدریجی کمونیسم جهانی در بین خلق‌های انقلابی آن پردازد.^{۲۴} این سازمان دارای دوازده اداره، و از جمله اداراتی مخصوص ایران و آذربایجان شوروی، بود که به‌وسیله کمونیست‌های محلی اداره می‌شدند. در دومین کنگره مسلمانان شوروی که در نوامبر ۱۹۱۹ در مسکو بر گزار شد، لنین اعلام کرد که چون دهقانان، خلق‌های شرق را تشکیل می‌دهند لذا مبارزه طبقاتی در این کشورها باید به‌شکل مبارزه با بقایای فئودالیزم باشد و به‌طور مستقیم با سرمایه‌داری مبارزه نشود. لنین تأکید کرد که به‌منظور جلب پشتیبانی این خلق‌ها، مبارزه در

هر کشور به زبانی صورت گیرد که همگان آن را می فهمند: «ما باید به وضوح دریابیم که پیشتازان انقلاب به تنهایی قادر به انقلاب کمونیستی نیستند. وظیفه ما این است که فعالیت انقلابی و حس اتکاء به نفس را در طبقات رنجبر (و صرف نظر از رشد فرهنگی شان) بیدار کنیم. مسلمانان باید معنای واقعی تعالیم کمونیستی را که از کمونیست‌های کشورهای پیشرفته تر فرا گرفته‌اند برای مردم کشور خود و بازبانی که آن را می فهمند تفسیر کنند. همچنین، وظایف عملی را که به اتحاد مردم با پرولتاریای همه کشورها در يك مبارزه مشترك می انجامد، باید فوراً به مرحله اجرا در آورند.»^{۲۵}

قطعنامه‌ای که به تصویب این کنگره رسید، در واقع تجلی بسیاری از توصیه‌های لنین بود. در این قطعنامه‌ها، ضمن تأکید بر حذف نکردن شرق از انقلاب سوسیالیستی جهانی، برای انجام فعالیت انقلابی در شرق دومسیر را مشخص کرد. مسیر نخست به سوی تشکیل تدریجی احزاب کمونیست محلی به عنوان شعبه‌های کمیترن^{۲۶} بود؛ بدان گونه که مبارزه طبقاتی نهضت انقلابی جهان ایجاب می کند. دومین مسیر در جهت تشدید مبارزه علیه امپریالیسم غرب از راه جانبداری از نهضت‌های ملی تندرو بود. البته این قطعنامه توجه می داد که حمایت از مبارزات آزادی‌بخش ملی به هیچ طریق نبایستی آمال انقلابی طبقه پرولتاریای جهانی را وجه المصالحه قرار دهد؛ بلکه فعالیت شدید سازمانی و تبلیغاتی بایستی سقوط سلطه اروپای غربی بر شرق را تسریع کند. برای این که نظارت بلشویک‌ها بر این فعالیت‌ها تضمین شود، کنگره توصیه کرد که ارگان مرکزی سازمان کمونیستی خلق‌های شرق به تأسیس قسمت‌های جداگانه‌ای برای هر کشور و دستگاه‌های اجرایی آن مبادرت کند که زیر نظارت مستقیم کمیته مرکزی حزب بلشویک [حزب کمونیست شوروی] قرار خواهند داشت.^{۲۷}

بنا به پیشنهاد هیأت شرکت کننده ترکستان [جمهوری ترکستان شوروی] در کنگره، تصمیم گرفته شد تا بین فعالیت ملیت‌های تحت ستم شرق و پرولتاریای

انقلابی غرب، هم آهنگی به وجود آید و بین الملل سوم [کمینترن] اعلام کند که نهضت‌های آزادی بخش ملی در شرق و انقلاب سوسیالیستی در غرب يك هدف کلی را دنبال می‌کند که عبارتست از واژگون کردن سرمایه‌داری امپریالیستی^{۲۸}. این پیشنهاد آشکارا در خط راه حل کمونیست‌ها در برخورد با بورژوازی ملی بود و کادر رهبری بلشویک [حزب کمونیست شوروی] از پیش آن‌را پذیرفته بود.

آغاز پیاده کردن نظریه‌های کمونیستی در ایران

در میان کشورهای شرق، ایران قطعاً آماده‌ترین کشور برای اجرای هدف‌های کمونیستی به‌شمار می‌رفت. ترویانوسکی (K. m. troianowsky) به‌سال ۱۹۱۸ در اثر خود به‌نام «انقلاب و شرق» مدعی شد که از مدت‌ها پیش زمینه انقلاب در ایران به‌وسیله امپریالیست‌های انگلیس و روسیه تزاری فراهم شده و بروز انقلاب در این کشور فقط نیازمند يك تکان و فشار خارجی و عزم راسخ کمینترن است. ترویانوسکی معتقد بود که به‌دلیل اهمیت جغرافیائی ایران، پیروزی انقلاب در این کشور می‌تواند رهگشای انقلاب عمومی در سراسر شرق باشد. به‌این جهت ایران باید نخستین کشور شرق باشد که به‌لحاظ سیاسی به‌وسیله کمونیست‌ها فتح شود. ترویانوسکی آشکارا چنین نتیجه‌گیری کرد: «این کلید حیاتی انقلاب شرق باید در دست ما باشد؛ ایران باید به‌هر قیمتی که شده نصیب ما شود؛ ایران باید متعلق به انقلاب کمونیستی باشد»^{۲۹}.

در اینجا لازم است تا ارزیابی کمونیست‌ها از اوضاع ایران در سال ۱۹۱۹ را مورد بررسی قرار دهیم، یعنی نزدیک به یکسال پیش از این که کمینترن به‌نخستین اقدام خود برای صدور کمونیسم به ایران، و به‌ویژه از طریق نهضت جنگل، مبادرت ورزد. در سال ۱۹۱۹ هنوز ماهیت دقیق و محتوای اجتماعی نهضت گیلان روشن نشده بود و چیزی در ردیف يك غائله چریکی علیه دولت مرکزی نسبتاً ضعیف سلسله قاجاریه به‌شمار می‌رفت. سلسله قاجاریه در چشم ملیون و اصلاح طلبان

آزادبخواه ایران يك حکومت دست نشانده دولت انگلستان و امپریالیسم روسیه تزاری (تا سال ۱۹۱۷) بود.

اگرچه ارزیابی کمونیست‌ها از اوضاع ایران دستخوش دگرگونی‌های بسیار و تغییر نظرهای اتفاقی گردید، اما شواهد کافی موجود است که حکایت از خطی فکری دارد که اتخاذ تصمیم فوری برای تبدیل نهضت گیلان به يك سرپل جهت گسترش کمونیسم در ایران را تسریع کرد. در مدرکی تحت عنوان «نوع تبلیغاتی که باید در ایران صورت گیرد»، و در مجله روسی Zhizn Nationalnosti [زندگی ناسیونالیستی] در بهار ۱۹۱۹ به چاپ رسید^{۲۰}، استدلال شده بود که اهمیت رهبران جنگل به لحاظ مبارزه مسلحانه یا مخالفتشان با بریتانیا نیست بلکه این اهمیت ناشی از امکان استفاده از این نهضت برای تبلیغات انقلابی در سراسر ایران است. در واقع، کوچک‌خان يك محرك سیاسی مهم به‌شمار می‌آمد که حتی پیش از ورود نیروهای انگلیسی به گیلان شعارهای سوسیالیستی می‌داد، و این موضوع که وی رهبری يك قیام مسلحانه را به‌عهده داشت از اهمیت چندانی برخوردار نبود. فعالیت کوچک‌خان در عمل، ارتباط نزدیکی با کمونیسم داشت. اگرچه ایرانیان تعبیر دیگری از این فعالیت داشتند، لکن بزعم بلشویک‌ها، کوچک‌خان بذری بود که کاشتن دقیق و استادانه آن می‌توانست احتمالاً يك محصول خوب از روحیه انقلابی را در بین خلق‌های ایران به بار آورد.

این مدرک توجه می‌داد که تا وقتی ایران در چنگال بریتانیا اسیر است، فعالیت انقلابی باید منطبق با شرایط زندگی و روحیه مردم ایران باشد. یعنی سیاست تحریک بایستی در درجه اول متوجه نفرت ایرانیان از بریتانیا گردد تا بعداً بتوان اصول انقلابی را به‌طور موثری به کار گرفت.

در مورد نشر افکار سوسیالیستی به‌طور کلی، و کمونیسم به‌طور خاص، به‌محرکان حزبی دستور داده شد تا اصولاً تمکین بر حوزه‌های محلی و ارگان‌های سوسیالیست‌های ایران باشند. پیش از جنگ اول جهانی، فعالیت سوسیالیستی در

ایران عمدتاً محدود به آذربایجان بود. اما در پی انقلاب اکتبر روسیه و تأسیس کمیته‌های انقلابی جنگ در شمال ایران [توسط سربازان روسی]، تأثیر افکار انقلابی و سوسیالیستی بر ایران بیشتر شده بود. به علاوه، بر اثر وجود عوامل فعال در کمیته مرکزی حزب سوسیال دموکرات ایران در باکو و هشترخان^{۳۱}، تعداد حوزه‌های محلی افزایش یافته و هم‌آهنگی بیشتری بین فعالیت‌های آنان به وجود آمده بود. به این جهت، این حوزه‌ها محل مناسبی برای آغاز فعالیت انقلابی در ایران به شمار می‌رفتند. البته بسیاری از این حوزه‌ها ضعیف و فاقد کادر قابل اعتماد و سوسیالیست‌های آگاه از منافع طبقه کارگر بودند. وظیفه نخست کمونیست‌ها این بود که در بین عناصر سیاسی مختلط و موجود ایران یک حس آگاهی طبقاتی را با هدف آماده کردن مردم برای یک انقلاب قریب‌الوقوع به وجود آورند^{۳۲}.

در بهار سال ۱۹۱۹، منابع کمونیست شواهد دیگری را دایر بر این که راه‌های بهره‌گیری بیشتر از نهضت گیلان را مدنظر قرار داده‌اند، به دست دادند. در همان مجله روسی، طی مقاله دیگری نوشته شد که کوچک‌خان به سوی کمونیسم جلب شده و پیشنهاد شده بود که از قیام او برای گسترش کمونیسم در ایران، و در واقع در سراسر شرق، بهره‌گیری شود^{۳۳}.

قرارداد نهم اوت ۱۹۱۹ ایران و انگلیس که عملاً سلطه انگلستان بر ایران را قانونی می‌ساخت^{۳۴}، موجب بروز احساسات ضد انگلیسی گردید که کمونیست‌ها توانستند از آن بهره‌برداری کنند. گیورگی چیچرین (Georgii Chicherin) کمیسر روابط خارجی شوروی [وزیر خارجه شوروی] در یک پیام طولانی به «کارگران و دهقانان ایران» احساسات آنان را علیه مقامات دولتی تشدید کرد.^{۳۵} چیچرین در این پیام مقایسه‌ای بین دولت انگلستان و دولت شوروی در دو سال پس از انقلاب اکتبر به عمل آورد. وی گفت که قرارداد ۱۹۱۹ ورق پاره‌ای بیش نیست و فاقد اعتبار حقوقی است و اتحاد شوروی از مخالفت مردم ایران با این قرارداد جانبداری می‌کند. او به ایرانیان اطمینان داد: «زمان آزادی شما نزدیک است و ناقوس مرگ به زودی

برای سرمایه‌داران انگلیسی به‌صدا درخواهد آمد، چرا که يك نهضت انقلابی گسترده در بین طبقات رنجبر بریتانیا در جریان است، مردم و کارگران روسیه دست خود را به‌سوی شما دراز می‌کنند و به‌شما خلق‌های تحت ستم ایران دست برادری می‌دهند. اینک زمان آن نزدیک شده است که ما و شما به‌راستی بتوانیم وظیفه يك مبارزه مشترك در برابر چپاولگران و ستمکاران بزرگ و کوچکی را عهده‌دار شویم که مایه رنج‌ها و آلام بی‌شمار هستند»^{۳۶}.

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که درست سه سال پس از انقلاب اکتبر روسیه، آمادگی دیپلماتیک و قاعده‌بندی نظریه‌های کمونیستی به‌منظور هجوم کمونیست‌ها به ایران تکمیل شده بود. اما پیاده کردن موفقیت‌آمیز این حرکت در صورتی امکان‌پذیر بود که کمونیست‌ها بتوانند موضع خود را در آذربایجان شوروی تحکیم کنند. در ۲۸ آوریل ۱۹۲۰، پس از يك رشته تغییرات عمده و فرازونشیب‌ها، سرانجام يك جمهوری شوروی در آذربایجان تأسیس شد. به این ترتیب، اینک مسکو بر مرزهای آسیائی خود سلطه یافته بود و خط مستقیم هجوم کمونیست‌ها به این مرزها را در دست خود داشت. سلطان غالب با سخنان بی‌پرده خویش علناً اعلام داشت که این هدف [یورش کمونیستی به ایران] در واقع آرزوی رهبران مسکو است:

«اینک آذربایجان شوروی، با داشتن پرولتاریای سابقه‌دار و انقلابی و حزب کمونیست استوار خود، به‌صورت يك کانون هدایت در ایران و عربستان^{۳۷} و ترکیه درمی‌آید... از آذربایجان می‌توان مشکلاتی را برای انگلیس در ایران فراهم کرد، دست‌دوستی به‌سوی عربستان دراز کرد، حرکت انقلابی روسیه را هدایت کرد تا این که شکل يك مبارزه طبقاتی به‌خود بگیرد»^{۳۸}.

هجوم کمونیست‌ها به گیلان با بهره‌گیری از سه عنصر زیرصورت گرفت که میزان اهمیت و مؤثر بودن آنها در جریان گیلان که متجاوز از دو سال ادامه داشت، متفاوت بود: حضور مادی ارتش سرخ در خاک ایران؛ وجود اعضای

نهضت جنگل؛ و دسته کوچک کمونیست‌های محلی که موجودیت خویش را مدیون حمایت بلشویک‌های آسیائی و خصوصاً قفقازی بودند. ارتش سرخ، این ابزار سنتی دیپلماسی شوروی، فقط يك ضرورت موقتی بود، اما دو عنصر دیگر که به گونه مستقیم‌تری به کار گرفته شدند، شایسته بررسی‌اند.

منشاء جنبش کمونیستی در ایران

کلیه گزارشات و شرح‌های سیاسی موجود درباره منشاء جنبش کمونیستی ایران از فعالیت گروهی به نام «عدالت» یاد می‌کنند که از سوی کارگران ایرانی و آذربایجانی و ساکنان باکو به عنوان نخستین تلاش برای ایجاد يك حزب سیاسی بر مبنای اصول مارکسیستی صورت گرفت. در هنگام بروز انقلاب روسیه، این گروه از ۶۰۰ نفر تشکیل می‌شد که در قفقاز و ترکستان به سر می‌بردند.^{۳۹} يك گزارش حکایت از آن دارد که برخی از رهبران کمیته عدالت که در اقدام برای تصرف کنسولگری ایران در باکو دخالت داشتند، عبارت بودند از: میرزا اسداله غفارزاده و برادران آقاییف^{۴۰}. رهبران کمیته عدالت به بلشویک‌ها وعده داده بودند که ۱۰/۰۰۰ کارگر ایرانی را برای ارتش سرخ بسیج کنند و در ازای آن از حمایت بلشویک‌ها، برای انقلاب در ایران برخوردار شوند. در آن زمان نزدیک به ۲۰/۰۰۰ کارگر دارای ملیت‌های مختلف در سرتاسر تأسیسات نفتی باکو کار می‌کردند.

حمله به کنسولگری ایران در باکو، که در آوریل ۱۹۱۸ صورت گرفت، اولین حادثه انقلابی از فعالیت کمیته عدالت بود که ثبت شده است. کارمندان کنسولگری توانستند این حمله را دفع کنند. يك ماه بعد، دومین حمله به کنسولگری صورت گرفت و این بار با موفقیت همراه بود. کنسولگری به تصرف حمله‌کنندگان درآمد و «محمد ساعد» که سر کنسول بود ناگزیر به فرار گردید. کمیته عدالت چند روز پس از تصرف کنسولگری، هیأتی را به ریاست غفارزاده، رئیس کمیته عدالت

به ایران فرستاد تا با میرزا کوچک خان رهبر نهضت جنگل تماس بگیرد. غفارزاده از طریق آستارا وارد ایران شد و در راه بندر انزلی بود که به دست یکی از مخالفان خود که از باکو او را تعقیب می کرد، کشته شد.

کمیته عدالت با وجود این که رهبر خود را از دست داد، همچنان فعالیتش را پی گرفت. در دوران حکومت بلشویکی استپان شائومیان (*Stepan Shaumian*) در آذربایجان شوروی، کمیته توانست یک نیروی ۴۰۰۰ نفری را تدارک ببیند. عاملی که در موفقیت کمیته نقش مهمی داشت عبارت بود از انتشار روزنامه‌ای به نام «بیرق عدالت» که ارگان رسمی کمیته به شمار می رفت و برای مجاهدین مشروطه خواه [به زبان ترکی] منتشر می شد. پس از این که قوای عثمانی در ۱۹۱۸ - آذربایجان شوروی را تصرف کرد، تعداد افراد کمیته عدالت به ۴۰ نفر رسید. ۴۰ با پایان یافتن جنگ اول جهانی و بازگشت سربازان عثمانی از آذربایجان، کمیته عدالت فعالیت خود را از سر گرفت و روزنامه‌ای بنام «حریت» به زبان فارسی و ترکی منتشر کرد که هر پانزده روز یک بار انتشار می یافت. این روزنامه طرفدار اتحادکارگران، کمک به مستمندان، و اتحاد با پرولتاریای جهان و مخالف حکومت سلطنتی و روحانیون مسلمان و اشراف طبقه ممتاز بود.^{۴۱}

شخصی که به عنوان دبیر کمیته عدالت به جانشینی غفارزاده برگزیده شد سیدجعفر جوادزاده بود که بعدها به «پیشه‌وری» معروف شد. جوادزاده اهل خلخال آذربایجان [ایران] بود و زبان‌های فارسی و روسی و ترکی آذری را به خوبی می دانست. وی این سمت را تا زمان پیاده شدن ارتش سرخ در بندر انزلی [در ۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹] حفظ کرد زیرا از آن تاریخ کمیته عدالت به ایران [رشت] منتقل شد. جوادزاده و برادران آقایی، همراه با سایر رهبران کمیته کارگران عدالت به عنوان پیشتازان کمونیست‌های محلی، راهی ایران شدند و این کار پیش از یورش ارتش سرخ به ایران صورت گرفت.

نظرات رسمی دولت شوروی درباره منشأ جنبش کمونیستی ایران با

گزارش‌های منابع غیر کمونیستی در این زمینه، کم‌وبیش يك سان است. نویسنده‌ای کمیته عدالت را به عنوان يك حزب سوسیال، دموکرات توصیف می‌کند که در سال ۱۹۱۶ به وسیله کارگران ایرانی [در باکو] تأسیس شد.^{۴۲} امیل لوسور (Emile Lesueur) استاد سابق دانشکده حقوق ایران درباره نهضت جنگل می‌نویسد که از میان ۵۰۰۰ نفر نیروی نظامی منظم نهضت که بنیه نظامی آن را در اوج اقتدار جنبش تشکیل می‌دادند، متجاوز از ۶۰۰ نفر از آن‌ها از بلشویک‌های باکو بودند که به حزب انقلابی عدالت تعلق داشتند.^{۴۳} این ارقام از سوی دیگر منابع غربی در موضوع روابط روسیه بلشویکی و ایران مورد تأیید قرار گرفته است. با این وجود، عموماً بر این عقیده‌اند که فعالیت واقعی کمونیست‌ها از زمان ورود ارتش سرخ به بندر انزلی [۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹] آغاز شد و کمیته عدالت را به عنوان مرحله نخستین از هجوم خود در ایران، در این استان مستقر کردند.^{۴۴}

شوروی و نهضت گیلان

اهمیت نهضت گیلان در این حقیقت نهفته است که این جنبش موجب شد تا شوروی اولین مداخله نظامی خود در ایران را پس از انقلاب روسیه عملی سازد، و مهمتر از آن، نخستین جمهوری شوروی [شورائی] در قلمرو يك کشور مستقل در خاورمیانه ایجاد گردد. قیام گیلان، همچنین به کمونیست‌ها فرصت واقعی را عرضه کرد تا برای نخستین بار نظریه انقلاب را در کشورهای تحت استعمار و نیمه مستعمره شرق بیازمایند.

درباره رویدادهای دقیق نهضت گیلان و چگونگی تفسیر آن‌ها اختلاف نظر قابل توجهی وجود دارد. عادت روس‌ها در تهیه اطلاعات تاریخی به گونه‌ای که بتوان از آن‌ها، تفسیرهای مسلکی تغییر پذیر کرد، نه تنها حقایق امر، بلکه زمینه رویدادهای گیلان را در تاریکی قرار داده است. تا اواخر سال ۱۹۵۵، یعنی دوران پس از استالین - که در این دوران از قربانیان سیاست استالین اعاده حیثیت گردید

و تفسیر مجددی از رویدادهای تاریخی به گونه منظم صورت گرفت. گزارش‌ها و شرح‌های جدیدی از رویدادهای گیلان به چاپ رسید و اطلاعات تازه‌ای ارائه شد و ارزیابی مجدد و دقیقی از نقش عوامل مؤثر در این نهضت صورت گرفت؛ اما همه اینها بر پیچیدگی جنبش گیلان افزود و هیچ يك از رهبران در قید حیات نهضت گیلان که به شوروی پناهنده شدند، شرح درستی از این ماجرا نداده‌اند. مطالب موجود به زبان فارسی نیز فاقد عینیت است و غالباً رنگ و جلای احساسات ملی دارد، یعنی رهبر نهضت جنگل را یا به عنوان يك قهرمان توصیف می‌کند که برای پیشبرد هدف خود از انقلاب روسیه استفاده کرده یا يك ناسیونالیست ساده‌دل و بیگانه که کمونیست‌های رخنه‌کننده در نهضت، به او خیانت کردند.^{۴۵}

اگر چه ابهاماتی درباره نهضت جنگل وجود دارد، لکن این موضوع در تحقیق ما درباره تکامل جنبش کمونیستی در ایران از چنان اهمیتی برخوردار است که ناگزیریم حقیقت را از افسانه جدا کنیم و به بررسی رویدادها در چشم انداز درست آن پردازیم. جای شکی نیست که تعداد حقایق آشکار در این زمینه اندک است.

نهضت گیلان در آغاز، شکل يك جنبش ضد انگلیسی را داشت. وقتی نیروهای انگلیسی سراسر منطقه شمال غربی ایران را اشغال کردند و نیروی تحت فرماندهی ژنرال دانسترویل (L. c. Dunsterville) مأمور شد تا با عبور از گیلان به باکو و تفلیس برود، زدوخوردی بین نیروهای کوچک خان و قوای انگلیس صورت گرفت. کوچک خان پس از مقاومتی مختصر در برابر نیروهای انگلیسی، در ۱۲ اوت ۱۹۱۸ [امرداد ۱۲۹۷] با انگلیسی‌ها توافق کرد که به جنگ خاتمه دهند.^{۴۶} در زمانی نزدیک به تاریخ مزبور، يك کمیته شوروی [شورائی] در بندر انزلی واقع در دریای خزر تشکیل شد تا مآلاً به صورت سر پللی برای ورود نیروهای ارتش سرخ به بندر انزلی در آید.

نویسندگان روسی که در دهه پس از انقلاب اکتبر درباره نهضت جنگل مطالبی نوشته‌اند، نه تنها وجود این کمیته را می‌پذیرند، بلکه غالباً در مورد اهمیت

آن نیز قلمفرسائی می‌کنند. سپس نویسندگان روسی تغییر نظر دادند و سعی کردند تا اهمیت این کمیته را به حداقل برسانند. به این ترتیب بود که ایراندوست [عزیز ایراندوست] ۴۷ در سال ۱۹۲۷ به شرح این کمیته و ارتباط آن با نهضت جنگل پرداخت و جزئیاتی را ارائه داد. بنا به نوشته ایراندوست، در سال ۱۹۱۸ به ابتکار سربازان انقلابی روسیه، شوراهاى محلی که سربازان روسی و ایرانیان در آن عضویت داشتند، در رشت و بندر انزلی تأسیس شد و انگیزش نوینی را به جنبش پارتیزانی جنگل داد.^{۴۸} از زمان مرگ استالین [مارس ۱۹۵۳] نویسندگان و مورخان روسی خصلت بومی و ناسیونالیستی جنبش گیلان را مورد تأکید قرار داده و اشاره کوتاهی به این شوراها کرده‌اند.^{۴۹} با وجود این، جای شکی نیست که این شوراها عمدتاً از سربازان روسی باقیمانده در ایران پس از سقوط رژیم تزاری، و عوامل کمونیست ترکستان و قفقاز، و نیز اعضای کمیته عدالت تشکیل می‌شد که يك سال بعد قدرت را [در نهضت جنگل] به دست گرفتند.

در گذشته، بندر انزلی به عنوان يك امتیاز سیاسی داده شده به رژیم تزاری به‌شمار می‌آمد،^{۵۰} و چون تا این زمان روابط سیاسی بین ایران و روسیه بلشویکی برقرار نشده بود لذا هیچ‌گونه اقدامی علیه تجاوز شوروی به آن شهر امکان‌پذیر نبود.^{۵۱} پیش از یورش کمونیست‌ها در آوریل ۱۹۲۰ [۱۸ ماه مه ۱۹۲۰ برابر با ۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹]، ترکیب اجتماعی نهضت جنگل دستخوش تغییرات چندی گردیده بود. هسته اصلی آنرا نیروی رزمنده دهقانان و کارگران و خرده‌بورژوازی [کسبه] شهری و روستائی تشکیل می‌داد، اما رهبری نهضت در دست کمیته اتحاد اسلام بود که دارای ویژگی‌های بورژوازی ملی و وحدت اسلامی بود.^{۵۲}

گذشته سیاسی و اجتماعی کوچک خان نشانگر جهت‌گیری اولیه نهضت گیلان بود. وی به‌عنوان يك طلبه علوم دینی در جریان انقلاب ۱۹۰۵ - ۱۹۰۹ مشروطه [۱۲۸۴-۱۲۸۸ شمسی] به مشروطه خواهان گیلان پیوست. مبارزه مشروطه خواهان به فتح تهران و گشایش مجلس شورای ملی انجامید و آن‌ها حزب

اعتدالیون^{۵۳} را تشکیل دادند. کوچک خان نیز همراه با این مجاهدین به تهران آمد. در سال ۱۹۱۲، دونفر از رهبران نهضت وحدت اسلامی عثمانی به نام‌های باهابی (Bahabey) و روشنی‌بی (Roshanibey) وارد ایران شدند و به حزب اقلیت دموکرات^{۵۴} پیوستند و کمیته اتحاد اسلام را تشکیل دادند. کوچک خان یکی از بنیانگذاران کمیته اتحاد اسلام بود که شعارهای وحدت اسلامی سر می‌داد. پس از بروز جنگ اول جهانی، اعضای حزب دموکرات از کمیته اتحاد اسلام خارج شدند و فعالیت سیاسی پیشین خود را از سر گرفتند. کوچک خان به گیلان برگشت. در مدت جنگ، او اسلحه و کمک فنی از ارتش‌های عثمانی و آلمان دریافت کرد و به تدریج بر گیلان مسلط شد. تا این مرحله، کوچک خان فرد بسیار مذهبی بود و هیچ‌گونه هدف آشکاری برای انقلاب نداشت؛ برنامه سیاسی کوچک خان را باید پس از اتحاد وی با کمونیست‌های ایرانی و با کوئی توجیه کرد. این برنامه عبارت بود از تأسیس جمهوری گیلان در ژوئن ۱۹۲۰ [۱۴ خرداد ۱۲۹۹].^{۵۵}

در اوایل سال ۱۹۱۸، دو گروه عمده در بین طرفداران نهضت به وجود آمد. یک گروه که نفوذ زیادی در کوچک خان داشت نماینده طبقه بورژوازی متوسط و مالکان و روحانیون در این جنبش بود. این گروه هر چند که خواهان اصلاحاتی در کشور از راه محدود کردن اختیارات شاه و سلطه فئودال‌ها بود، لکن تصویری از هر گونه تغییر عمده در نظم اجتماعی و سیاسی نداشت. گروه دیگر که شامل خرده-بورژواها و کارگران کشاورزی کم‌درآمد بود، از انجام تحولات عمیق در شرایط ارضی موجود جانبداری می‌کردند و از این رو مورد توجه کمونیست‌ها قرار گرفتند.^{۵۶}

همه نویسندگان در مورد جهت‌گیری گروه دوم در نهضت اتفاق نظر ندارند. علاقه برخی از منابع اولیه کمونیست به نهضت به خاطر این بود که این جنبش در فرآیند تکاملی خود اقدام به حل مسأله اصلاحات ارضی کرد.^{۵۷} حتی پیش از تشکیل جمهوری شورائی گیلان، رهبران نهضت به مصادره املاک مالکان فئودال پرداختند

که به پایتخت گریخته بودند. البته شخص کوچک خان علاقه خاصی به مصادره املاک نداشت زیرا سیاست ارضی او با تمایلات شدید مذهبی درهم آمیخته بود. کوچک خان کلاً هوادار احیای چیزی بود که به گونه مبهمی «نظام دموکراتیک اسلامی» توصیف شده است یعنی يك نظام وصول مالیات به صورت زکوة از مالکان برای کمک به مردم فقیر، و دیگر اقدامات مشابه، بر مبنای دستورات قرآنی. برنامه حکومت خودمختار نهضت گیلان در اندیشه‌های ناسیونالیستی و وحدت اسلامی خلاصه می‌شد. نهضت در ابتدای امر خواهان سرنگونی رژیم شاهی و استقرار يك جمهوری در ایران بود تا به دفاع از حقوق و اموال فردی، لغو کلیه «قراردادهای غیر عادلانه» بین ایران و دول خارجی، برابری همه ملیت‌ها و دفاع از اسلام بپردازد.^{۵۸}

تابستان سال ۱۹۱۹، نقطه عطفی در تاریخ نهضت بود چرا که نهضت در پی شکست از نیروهای دولت مرکزی در برابر رخنه کمونیست‌ها آسیب پذیرتر شده بود و آماده تحولات بعدی در ماهیت و جهت گیری آن می‌گردید.^{۵۹} رهبران نهضت، خصوصاً احسان‌اله خان - که تقدیر بر این بود تا نقش مهمی را در تکامل جنبش ایفاء کند - معتقد بود که احیای نهضت بستگی به کمک دولت شوروی دارد. احسان‌اله - خان بر مبنای این نظریه با روس‌ها تماس گرفت. بنابراین گزارش، شخص کوچک - خان به لنکران (استانی واقع در آذربایجان شوروی) رفت و در همانجا پی برد که کولو میستف (Kolomiystev) نماینده رسمی شوروی در ایران رأساً می‌کوشد تا با جنگلی‌ها تماس بگیرد.^{۶۰}

در اوایل بهار سال ۱۹۲۰، جنگلی‌ها نامه‌ای از فرمانده بلشویک‌ها در قفقاز دریافت کردند که به آن‌ها خبر تصرف قریب الوقوع باکو [توسط بلشویک‌ها] را می‌داد.^{۶۱} اعضای نهضت این خبر را به عنوان مقدمهٔ مداخله شوروی در گیلان تفسیر کردند که تفسیر درستی بود. در شبی که نیروهای روسی وارد بندرانزلی شدند [۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹]، کمونیست‌های کمیته عدالت که از چنین مداخله‌ای جانبداری

می کردند بیانیه‌ای به امضای حیدرخان عمو اوغلی و جوادزاده [پیشه‌وری] منتشر کردند و از همه کمونیست‌های ایران و انقلابیون تندرو خواستند تا در روز ورود نیروهای شوروی به بندر انزلی، قیام کنند و کلیه ادارات و تأسیسات نظامی را به تصرف در آورند و همه اشراف و بازرگانان و مالکان، و هر کسی را که با مقامات انگلیسی در ایران همکاری کرده بود بازداشت کنند. کوتاه سخن، دعوت به شورش در روزی صورت گرفت که ارتش سرخ، پای به خاک ایران گذارد، رویدادی که کمیته عدالت از زمان بلشویک‌ها در آذربایجان شوروی مشتاقانه چشم انتظار آن بود.^{۶۲}

در تاریخ ۱۸ مه ۱۹۲۰ [۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹] گروه‌های نظامی (دریائی) شوروی تحت فرماندهی ژنرال راسکولینکوف (Fedor Fedrovich Raskolnikov) در بندر انزلی پیاده شدند. قصد روس‌ها ظاهراً «استرداد کشتی‌هایی بود که توسط مداخله‌گران^{۶۳} ربوده شده بود و نیز بر طرف کردن خطر نیروهای انگلیسی و روس‌های سفید؛ که در گیلان مستقر شده بودند».^{۶۴} اگرچه این هدف بهانه رسمی برای مداخله شوروی در ایران بود، اما ارتباط بین این مداخله با نهضت جنگل نیز از سوی روس‌ها پذیرفته شده بود. در یک شرح تاریخی از این موضوع، روس‌ها تفاخر می‌کنند که با این کار یک انگیزه نیرومند به مبارزه طبقاتی مردم ایران دادند و بدین سان نهضت ملی با قدرت تازه‌ای در گیلان توسعه یافت.^{۶۵}

کاراخان (L. M. Karakhan) معاون کمیسر امور خارجی شوروی در تلگرام محرمانه‌ای به عنوان راسکولینکوف، هدف سیاسی این هجوم را افشا کرد. وی در قسمتی از این تلگرام می‌نویسد:

«... واکنش کوچک خان نسبت به استقرار نظام شوراهای در ایران را باید به دقت مشخص کرد... زحمتکشان و بورژواهای دموکرات بایستی به نام آزادی ایران متحد گردند، و [مردم را] تحریک به قیام علیه انگلستان و بیرون کردن شان از کشور کنند... اتحاد نیروهای کوچک خان و کمونیست‌های ایرانی و گروه‌های

دموکرات علیه انگلستان لازم است. من مخالفتی با تأسیس شوراها ندارم... اما بر این عقیده‌ام که اصول آن باید تغییر کند چرا که نگران هستم هر گونه شتاب در استقرار اصول شوراها، می‌تواند منجر به تعارض طبقاتی گردید و مبارزه رادریان ضعیف کند».^{۶۶}

فرمانده نیروهای ارتش سرخ و ناوگان متمرکز در دریای خزر، بر طبق این عملیات و اهمیت سیاسی آن، قبول می‌کند که به محض پیدا کردن جای پائی در ایران، نمایندگان وی نیروهای کوچک خان را تشویق کنند تا نیروی‌های انگلیسی و دولت مرکزی را تعقیب کرده و از این منطقه بیرون نمایند.^{۶۷} به هر تقدیر، با تمرکز واحدهای ارتش سرخ در بندر انزلی، نهضت جنگل در مسیر تازه‌ای قرار گرفت که بر حسب فعالیت کمونیست‌ها در آن، دوران جدیدی از عمر نهضت آغاز شد و به طور منطقی می‌توان سه مرحله زیر را برای آن در نظر گرفت.

مرحله اول: اتحاد در جبهه متحد

این مرحله در برگیرنده زمانی است که از ورود نیروهای شوروی به بندر انزلی در ۱۸ مه ۱۹۲۰ [۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹] آغاز و تا آخر ماه ژوئیه ۱۹۲۰ [۹ مرداد ۱۲۹۹] ادامه می‌یابد. ویژگی این برهه از زمان را می‌توان یک دوران مبارزه مشترک بقایای نفوذ بریتانیا در منطقه شمال غربی دانست. این مرحله برای کمونیست‌ها دورانی بود که «یک جبهه متحد ملی» به مبارزه با امپریالیسم بریتانیا و حامیان آن، یعنی دارودسته حاکم فتودال و همه بورژواها، پرداخت.^{۶۸} مبنای این توجیه ترکیب دولت انقلابی گیلان و اعلامیه‌های متعدد آن در زمینه گرفتن تصمیمات و مسائل سیاسی بود.

اعلام جمهوری گیلان بلافاصله پس از ورود نیروهای جنگل و یگان‌های ارتش سرخ به رشت در ۴ ژوئن ۱۹۲۰ [۱۴ خرداد ۱۲۹۹] صورت گرفت. این جمهوری به شیوه بلشویک‌ها هشت کمیسرداشت.^{۶۹} معهدا، در پیامی که کوچک خان برای

لنین و سایر رهبران بلشویک فرستاد تردید وی نسبت به بقای رژیم گیلان محسوس است. کوچک خان در قسمتی از پیام خود به لنین، می گوید:

«... آنچه ما وظیفه داریم، اینست که توجه شمارا به این مسأله جلب کنیم که هنوز هم عده‌ای خیانتکار در ایران وجود دارند. این خیانتکاران که از ستمگران ایرانی و سرمایه‌داران و سیاسیونی که به وسیله ارتش انگلیس حمایت می‌شوند، تشکیل شده است، مشکلات زیادی در راه بسط و توسعه و پیشرفت رژیم صلح ما در سراسر کشور بوجود می‌آورند. ما به نام انسانیت و برابری همه ملت‌های «جمهوری سوسیالیستی گیلان» از شما و همه سوسیالیست‌های وابسته به بین‌الملل سوم^{۷۰} درخواست یاری می‌نمائیم تا ما و دیگر ملل ضعیف و تحت ستم از یسوغ ستمگران ایرانی و انگلیسی رهایی یابیم. ایمان راسخ داریم که همه جهان در تحت حکومت سیستم کمال مطلوب بین‌الملل سوم قرار خواهد گرفت».^{۷۱}

بین جمهوری جدید گیلان و لئون تروتسکی (Leon Trotsky) کمیسر جنگ شوروی پیام‌هایی رد و بدل شد که نهضت گیلان را به مبارزه انقلابی جهانی پیوند می‌داد. در پیام جمهوری گیلان، پس از ادعای پیروزی بر ضد انقلابیون که آشکارا از سوی سرمایه‌داران بین‌المللی حمایت می‌شدند، از تشکیل یک دولت شورائی و یک ارتش سرخ ایران به منظور «نابود کردن کسانی که خلق‌ها را به اسارت کشیده‌اند»^{۷۲} سخن به میان آمده بود. این پیام به امضای کوچک خان رئیس شورای جنگ، احسان‌اله خان فرمانده ارتش و مظفرزاده بود. شورای جنگ بلافاصله پس از اعلام جمهوری گیلان با عضویت کمیسرهای خلق تأسیس شده بود. تروتسکی در پاسخ به این پیام، از مبارزه زحمتکشان ایران برای کسب آزادی در پانزده سال گذشته یاد کرد و اعتقاد راسخ خود را ابراز داشت که تحت هدایت شورای جنگ، ایران بتواند به تحصیل حق آزادی، استقلال و برادری زحمتکشان موفق شود.^{۷۳} احسان‌اله خان برای نشان دادن مراتب قدردانی خود از کمک پرارزش آذربایجان شوروی در پیروزی این انقلاب، پیام مشابهی را برای

نریمانف (Narimanov) صدر شورای کمیسرهای جمهوری آذربایجان شوروی به باکو فرستاد. این پیام تصویر خوش بینانه‌ای از اوضاع منطقه شمالی ایران ترسیم کرده بود که در واقع زمینه دومین یورش کمونیست‌ها را وعده می‌داد. احسان‌اله - خان در پیام خود اعلام کرد که ارتش انقلابی گیلان مواضع کلیدی مازندران و خط استراتژیک شهبوار و لاهیجان به گیلان در طول ساحل خزر را در دست دارد؛ کمیته‌های انقلابی قبلاً در این نقاط به فعالیت پرداخته و تعداد زیادی از دهقانان به آن‌ها پیوسته بودند. احسان‌اله خان مدعی شد که متجاوزان از یک هزار دهقان در ارتش جدید ثبت نام کرده‌اند و کارگران مازندران از جمهوری شوروی گیلان درخواست کرده‌اند تا آن‌ها را آزاد سازند. این افراد در انتظار کمک انترناسیونال سوم بوده و امیدوارند که در زدوبندهای سیاسی یا دیپلماتیک فراموش نشوند.^{۷۴}

احسان‌اله خان یکی از سخنگویان جمهوری جدید به شمار می‌رفت. قدرت آشکارا در دست کمیته اجرائی ۹ نفره بود که هیأت رئیسه آن از کوچک خان و احسان‌اله خان و ابراهیم اوف و جو اذزاده (پیشه‌وری) تشکیل می‌شد. اما قدرت واقعی در دست سه نفر آخر بود زیرا کوچک خان صرفاً یک مقام تشریفاتی به شمار می‌رفت و حضور وی در کمیته دست کم نشانه اتحاد ظاهری آنان بود. احسان‌اله خان شخصاً عقیده داشت که هر چه نهضت دهقانی تندرو تر باشد، سقوط سیستم فتودالیزم کاملتر خواهد بود. زیرا این سقوط نه تنها اصلاحات کنونی را تسهیل می‌کند، بلکه سازندگی اقتصاد آینده را نیز تأمین می‌نماید.^{۷۵} بر طبق یکی از اولین دستورات کمیته، کلیه املاک باید مصادره و در بین هواداران رژیم تقسیم می‌گردید. احسان‌اله خان به عنوان فرمانده ارتش قادر بود این دستور را اجرا کند. وی قویاً معتقد بود که ارتش، پلیس [نظمیه] و دادگاه‌های خلق، ارگان‌های مردم برای درهم شکستن دشمنان خلق می‌باشند، و از این رو باید از این نیروها برای از بین بردن سیستم فتودالیزم در قلمرو فعالیت این نیروها استفاده کرد.

حکومت جدید گیلان با مشکلاتی، خصوصاً در زمینه مذهب، روبرو بود.

کادر رهبری کمونیست‌ها بلافاصله دست به کار تبلیغات ضد مذهبی شد، و با این کار سقوط خود را تسریع کرد که ناشی از بروز نفاق بین کمونیست‌ها و عناصر میان‌ه‌رو و سرخوردگی دهقانان متدین از این اقدام بود. بر مبنای يك گزارش، این رژیم در چند هفته اول حکومت خود نوزده مسجد را بست؛ تعلیمات مذهبی را ممنوع اعلام کرد؛ و رفع حجاب زنان را اجباری خواند. روحانیون مسلمان که شدیداً مخالف این اقدامات بودند علناً مورد استهزاء قرار گرفتند و حتی برخی از آن‌ها را به گروگان گرفتند تا سرمشق دیگران در رفتار پسندیده باشند.^{۷۶}

مقامات شوروی در تحلیل‌های سیاسی خود پیش از سقوط نهضت گیلان غالباً این نوع اقدامات را محکوم کردند؛ لکن ارزیابی درباره عواملی چون اعتقاد مذهبی راسخ دهقانان فقط در شرایط پس از سقوط نهضت گیلان مورد توجه واقع شد. ایرانسکی (Iransky) در مقاله‌ای تحت عنوان «پنج سال روابط ایران و شوروی» می‌نویسد:

«نظر به عقب ماندگی، جهل، و بی‌تفاوتی دهقانان ایرانی، نهضت انقلابی گیلان هرگز طرفداران ثابت قدمی نیافت. دهقانان از به دست آوردن زمین‌خشنود شدند، اما هرگز محتوای این انقلاب را نفهمیدند. انقلاب پس از ایفای نقش تاریخی خود، دینامیزم [پویائی] و مفهوم تاریخی رسالت خویش را از دست داد و از داخل شروع به تجزیه شدن کرد. فقدان بینش کمونیستی، حسادت‌های شخصی رهبران، تعصبات مذهبی، و خطاهای حکومت جدید گیلان دست به دست هم دادند و این نهضت را به شکست کشاندند.^{۷۷}»

مدت‌ها پیش از این که اقدامات کمونیست‌های نهضت کامل شود، دشواری اتحاد بین عوامل کمونیست و غیر کمونیست جنبش که تا حدودی ناشی از اعتقادات شخصی و گذشته سیاسی آن‌ها بود، آشکار گردید. شخصیت‌های اصلی که در پیرامون آنان بحث درباره هدف‌ها و تاکتیک‌های انقلاب و آینده جمهوری شوروی گیلان صورت می‌گرفت عبارت بودند از کوچک خان و احسان‌اله خان و سلطان زاده.

احسان‌اله خان و سلطان زاده درباره این مرحله از نهضت مطالبی نوشته‌اند، که هر-چند کاملاً با حقیقت تاریخی انطباق ندارد، معهذا نشانگر جهت‌گیری مسلکی آنان در زمانی است که جناح چپ نهضت را در دست داشتند.

احسان‌اله خان می‌نویسد که حتی پیش از اعلام جمهوری گیلان، کوچک‌خان نسبت به هدف‌های بلشویک‌ها مشکوک بود؛ در حالی که با عوامل بلشویک اتحاد انقلابی بسته بود. احسان‌اله خان می‌نویسد که کوچک‌خان می‌خواست پیش از صدور انقلاب خود به تهران با بلشویک‌ها قرارداد ببندد.^{۷۸} احسان‌اله خان با این کار مخالف بود زیرا احتمال می‌داد سوء تفاهماتی بین جنگلی‌ها و روس‌ها پدید آید. با وجود این، بنا به اصرار کوچک‌خان، مذاکراتی در بندرانزلی در ۲۰ ماه مه ۱۹۲۰ (۳۰ اردیبهشت ۱۲۹۹) با بلشویک‌ها انجام شد و کوچک‌خان از بلشویک‌ها قول گرفت که در امور داخلی نهضت دخالت نکنند.^{۷۹} کوچک‌خان حتی پس از گرفتن این وعده از روس‌ها، باز هم تسلیم نظر احسان‌اله خان نشد که هوادار پیشروی فوری قوای جنگل به سوی پایتخت برای تأسیس یک حکومت انقلابی و امضای قراردادی با دولت بلشویک در مسکو بود. به جای این کار، نیروهای نهضت وارد رشت شدند و جمهوری گیلان را بنیان نهادند.^{۸۰}

سواى اختلاف دودسته بر سر نوع اقدامات این جمهوری، درباره شالوده مردمی این رژیم نیز اختلاف نظر بنیانی داشتند. کوچک‌خان معتقد بود که هدف حکومت جدید این است که از طریق انتخاب نمایندگان در یک انتخابات مجدد و بر مبنای رضامندی رأی دهندگان در حوزه‌های انتخاباتی، در مورد منافع متفاوت به اتفاق نظر برسند. کمونیست‌ها که خود را صرفاً در برابر کمیته اجرائی انترناسیونال سوم [کمینترن] مسئول می‌دانستند با هر گونه شکلی از حکومت پارلمانی مخالف بودند. کمونیست‌ها آشکارا می‌گفتند که کلیه اعضای جمهوری شوروی گیلان بایستی مرجعیت انترناسیونال سوم را به صورت یک ایمان قلبی بپذیرند، و چنانچه در حکومت پارلمانی شرکت کردند بایستی همواره آماده باشند تا طبق دستور حزب

[کمونیست] آن را منحل کنند.^{۸۱}

مقامات شوروی در خصوص فقدان حمیت در نهضت که آن را عامل شکست نهایی این جمهوری می‌دانستند، نسبت به کوچک‌خان توهماتی داشتند. در مرحله اول نهضت، کوچک‌خان متهم شد که تصمیمات بزدلان‌های گرفته و با دولت مرکزی سازش‌های زیادی کرده است.^{۸۲} معهدا، گلایه عمده از کوچک‌خان این بود که وی می‌خواست جمهوری گیلان محدود به این استان گردیده و در ضمن او هوادار تبدیل آن به یک نهضت آزادی‌بخش در سراسر ایران نبود. پرواضح بود که دیپلماسی شوروی بر مبنای استراتژی خوش‌بینانه احسان‌اله خان چشم‌امید بر گسترش سریع این نهضت انقلابی در ایران دوخته بود. چنانچه این استراتژی به ثمر می‌رسید، روس‌ها می‌توانستند فشار بیشتری را به ایران در چارچوب روابط دو کشور، و در مقایسه با جمهوری منزوی گیلان، اعمال کنند.

از جهت نظری، بلشویک‌ها در این مقطع زمانی با این مشکل روبرو بودند که به دلیل کمبود یک مبارز متحد که نیروهای جنگل را به کمونیست‌ها متصل سازد، عملاً هیچ‌گونه راهی برای گسترش انقلاب نمی‌دیدند. بلشویک‌ها به‌خوبی آگاه بودند که کمونیست‌های کمیته عدالت، چه از لحاظ تعداد و چه از نظر مسلکی، به‌تنهایی قادر نیستند به گسترش انقلاب پردازند. از این رو، بلشویک‌ها تحریکات جناح چپ تندرو در نهضت جنگل را که خواستار اقدامات فوری و بدون توجه به مخالفت کوچک‌خان بود، به‌باد انتقاد می‌گرفتند. این طرز برخورد، در تفسیرهای روسی در دوران پس از استالین بسیار مورد توجه قرار گرفت. به این ترتیب، کادر رهبری کمونیست نهضت متهم شد که سیاست ضد انقلابی در پیش گرفته است. اخیراً یک منبع شوروی گلایه کرد که دسته سلطانزاده مسئول چپ روی بیش از حد در نهضت بود. دسته سلطانزاده متهم شده‌اند که خواستار اقدامات شدید و تندروانه‌ای نظیر مصادره کلیه زمین‌ها (حتی زمین‌های مالکان کوچک) و تقسیم آن‌ها بین دهقانان و کسبه جزء و پیشه‌وران بودند. به علاوه از آن‌ها انتقاد شده است که خواهان خاتمه

همکاری با خرده‌بورژوازی و بورژوازی متوسط گردیدند؛ مهم‌تر از همه، دست به تبلیغات ضد مذهبی زدند که «با در نظر گرفتن ترکیب اجتماعی نهضت، سرشت تحریکی داشت».^{۸۳}

این موضوع که خط‌مشی چپ تندرو، خارج از برنامه تعیین شده صورت گرفت، به تدریج از سوی دولت شوروی و هواداران کمونیست ساده‌دل آن پذیرفته شد. ارزیابی رسمی از جمهوری شورائی گیلان، کوتاه‌زمانی پس از تشکیل آن، در مقاله‌ای به قلم وژسنسکی (A. Vozhesensky) رئیس اداره خاوری در کمیسریای امور خارجه شوروی به عمل آمد. وی در این مقاله اعتراف کرد که ترکیب جمهوری گیلان از شکل کمونیستی آن بسیار فاصله داشت.^{۸۴} این حکومت بیشتر یک جبهه متحد به شمار می‌آمد که عناصر بسیاری را با داشتن گذشته‌های اجتماعی متفاوت در تحت شعار یک مبارزه ضد انگلیسی گرد آورده بود. با نگاهی به ترکیب کابینه آن، می‌توان به اساسی بودن نتیجه‌گیری وژسنسکی پی برد چرا که غالب اعضای کابینه از نمایندگان خرده‌بورژوازی دموکراتیک استان گیلان بودند.

برغم این ارزیابی، مقامات روسی که مستقیماً مسئول عملیات کمونیستی در ایران بودند اعتماد چشم‌گیری به کوچک‌خان داشتند. مثلاً، راسکو لینکوف [فرمانده ارتش سرخ در بندر انزلی] ابراز امیدواری می‌کرد که همکاری کوچک‌خان با طبقه ثروتمند صرفاً یک ضرورت تاکتیکی است و به زودی اقدامات شدیدی به عمل خواهد آورد تا نظر دهقانان را از راه تقسیم زمین جلب کند.^{۸۵} سیر حوادث، خطای این فرضیات را نشان داد و سرانجام آشکار شد جبهه متحد که پشتوانه جمهوری گیلان بود دیگر قادر به کار نیست. در ۱۹ ژوئیه ۱۹۲۰ [۲۷ تیرماه ۱۲۹۹] کوچک‌خان از رهبری جمهوری گیلان استعفا کرد و با یاران خویش راه جنگل را در پیش گرفت. بدین سان مرحله اولیه جمهوری گیلان به پایان رسید. کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران برای حفظ آبروی خود، با صدور دستوری، کوچک‌خان را از همه مشاغل خود در سلسله مراتب این جمهوری برکنار ساخت.^{۸۶}

اگر چه کمونیست‌ها نسبت به دست‌آوردهای نهضت در این مرحله خوش بین بودند، لکن همه بلشویک‌ها نسبت به آینده آن امیدوار نبودند. يك هفته پس از اعلام جمهوری گیلان در ژوئن ۱۹۲۰ [۱۲ تیر ماه ۱۲۹۹]، سلطان غالب (Sultan Galiev) بلشویک معروف ترکستان نسبت به ثبات این رژیم ابراز تردید کرد و گفت که رژیم، کاملاً کمونیستی نیست لکن شخص کوچک خان به کمونیسم علاقمند است. با وجود این، با نگاهی به گذشته می‌توان دریافت که ضعف رژیم به‌راستی تحمل وزن سنگین کمونیست‌ها را مقدور ساخت. نویسندگان شوروی پس از استعفای کوچک خان فقدان سیاست‌های مرفقی در جنبش را ناشی از ترکیب آن دانستند اما تأکید کردند که استراتژی نهضت، محکم و استوار بود. دائرةالمعارف شوروی می‌نویسد که کوچک خان رهبر جناح راست نهضت ناگزیر شد بر اثر اختلاف نظر با شگردهای چند عامل «تروتسکیست»^{۸۷}، که مسئول درهم شکستن جبهه متحد ضد امپریالیستی بودند، استعفا دهد.^{۸۸}

اینک نویسندگان شوروی می‌پذیرند که نیروهای ناسیونالیست، مشکل‌زیر-بنائی و عمده در حیط این اتحاد بودند حتی پیش از شکست جمهوری گیلان، چیچرین معمار دیپلماسی شوروی، خطرات ناسیونالیسم را توجه داده بود. چیچرین در دسامبر ۱۹۲۰ در سخنرانی خود در هشتمین کنگره شوراه‌ها گفت که همه نهضت‌های شرق در اساس محتوای ملیت‌گرایانه و شکل نفرت از خارجیان را دارد.^{۸۹} وی گفت که بلشویک‌ها به‌عنوان معتقدان به کمونیسم از این نهضت‌های ضد امپریالیستی جانبداری می‌کنند، اما اختلاف نظرهای جدی بین نهضت‌های آزادی-بخش ملی و کمونیست‌های هوادار مبارزه طبقاتی در سطح جهانی وجود دارد. به این جهت، بلشویک‌ها در سروکار پیدا کردن با این نهضت‌ها، بایستی زبان مشترکی را بیابند تا بتوانند مشترکاً علیه امپریالیسم جهانی مبارزه کنند. چیچرین اطمینان داد که سیاست خارجی شوروی، با شناسایی ضرورت و اعتبار مبارزه برای کسب استقلال در برابر امپریالیسم غرب، بر سازش با نهضت‌های آزادی‌بخش

ملی تکیه می کند.

اظهارات و اسناد متعدد نسبت داده شده به مناسبات رسمی شوروی حکایت از آن دارد که اتحاد بلشویک ها با جبهه متحد شرق موقتی بود.^{۹۰} به این جهت، پر واضح است که سقوط پیشرس مرحله اول جبهه متحد جمهوری گیلان حیرت روس ها را برانگیخت و فقط دسته چپ کادر رهبری و اعضای حزب کمونیست ایران را برای روس ها به جای گذارد.

نخستین کنگره حزب کمونیست ایران در سال ۱۹۲۰

در اواخر مرحله اول نهضت گیلان بود که حزب کمونیست ایران، اولین کنگره خود را به ریاست آقازاده که یکی از اعضای قدیمی کمیته عدالت بود تشکیل داد. با این که این کنگره در ۲۳ ژوئن ۱۹۲۰ [اول مرداد ۱۲۹۹] در بندر انزلی تشکیل شد، لکن تهیه مقدمات آن قبلاً در تاشکند (در ترکستان شوروی) صورت گرفته بود و برگزاری آن به ابتکار کمیته عدالت ترکستان انجام می گرفت که بعد از باکو دومین مرکز عمده فعالیت های کمونیستی در جمهوری های آسیای شوروی بود.^{۹۱} در زمان برگزاری کنفرانس هنوز بندرانزلی در اشغال نیروهای ارتش سرخ بود، در حالی که دولت مرکزی ایران فشار سیاسی زیادی را برای خارج کردن این نیروها وارد می کرد و رهبران شوروی نیز وعده های فراوانی برای خارج کردن قوای خود می دادند.

کنگروه، اعتبارنامه ۴۸ نماینده^{۹۲} را تصویب کرد که نمایندگی ۲۰۰۰ عضو و هواداران کمونیست را داشتند.^{۹۳} رقم ۲۰۰۰ نفر با این واقعیت مغایرت دارد که بر طبق بهترین اطلاعات موجود تعداد اعضای حزب پیش از ورود قوای شوروی به بندر انزلی جمعاً ۳۷ نفر بود که در دو گروه زیر زمینی در رشت فعالیت می کردند.^{۹۴}

در این کنگره چندین قطعنامه به سرعت به تصویب رسید که اشعار می داشت

وظیفه حزب، پیوستن به روسیه شوروی در مبارزه با سرمایه‌داری جهانی و حمایت از کلیه نیروهای ایرانی مخالف بریتانیا و نظام سلطنتی بود.^{۹۵} موافقت گردید که ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا در آذربایجان و گیلان فقط در درجات کم و با حمایت روسیه شوروی صورت گیرد. بنا به گفته يك عضو برجسته کنگره، این «موضع نجات - بخش» اتحاد شوروی تعهدات سنگینی را بر کمونیست‌های ایران تحمیل کرد زیرا آنان متعهد شدند تا از اتحاد شوروی در برابر تجاوزات کشورهای سرمایه‌داری حمایت کنند.^{۹۶}

کنگره در تلاش خود به منظور جلب نظر خلق‌های ایران برای يك مبارزه مشترك به رهبری حزب کمونیست ایران در سراسر کشور، خط مشی‌های زیر را تصویب کرد:

- ۱- سرنگون کردن سلطه امپریالیسم بر ایران.
 - ۲- مصادره اموال کلیه شرکت‌های خارجی.
 - ۳- شناسایی حق خودمختاری برای همه ملیت‌ها و در چارچوب وحدت کشور.
 - ۴- مصادره تمام زمین‌های متعلق به مالکان بزرگ و تقسیم آن در بین دهقانان و سربازان ارتش انقلابی.
 - ۵- اتحاد با روسیه شوروی و نهضت پرولتاریای جهانی.^{۹۷}
- سلطان زاده (که بعداً متهم شد تا حدودی مسئول شکست حکومت جبهه متحد گیلان بوده است) در گزارش خود گفت که کنگره، نگران نیات کوچك خان می‌باشد که در نظر دارد انقلاب بورژوازی - دموکراتیک را از راه گرد آوردن خوانین متعدد و مالکان بزرگ و فئودال‌ها به دور خود عملی سازد زیرا وی معتقد است که همه اقسام ملت باید در مبارزه با شاه و بریتانیا متحد شوند.^{۹۸} در کنگره اظهار شد که حزب کمونیست نمی‌تواند چنین تاکتیک‌های انقلابی را تصویب کند زیرا تصور بر این است که انقلاب در يك کشور کشاورزی عقب افتاده - که فئودال‌ها را از بین

نبرده و میلیون‌ها دهقان را آزاد نکرده است - محکوم به شکست است. آزاد - ساختن دهقانان بایاری فئودال‌ها، توهمی است که حزب ناگزیر از مخالفت با آن می‌باشد.

نتیجه این که کمونیست‌های ایرانی در مورد اتحاد موقتی خود با بورژوازی نظر مساعدی را نشان ندادند، درحالی که در آغاز مرحله اول نهضت وزمانی که جمهوری گیلان اعلام شد نظری مخالف آن داشتند. این موضع‌گیری کمونیست‌ها در واقع احیای نظریه سلطانزاده در مورد تشکیل مستقل احزاب صرفاً کمونیست در کشورهایمانند ایران بود به این دلیل که در ایران يك نهضت بورژوازی ملی از مدت‌ها پیش فعالیت داشت. شایان توجه است که همین نظریه سلطانزاده برای بی‌اعتبار کردن خود وی به کار گرفته شد. هنگامی که یورش روس‌ها به گیلان به شکست انجامید، سعی می‌شد تادلایل منطقی برای توجیه این شکست یافته شود و سرانجام مسئولیت آن را به گردن سلطانزاده انداختند.

از جمله موضوعات دیگری که در کنگره طرح نشد این بود که کمیته عدالت نام خود را رسماً به حزب کمونیست ایران تغییر داد. پیام‌های تبریکی برای ارتش سرخ و ناوگان شوروی [متمرکز در انزلی] و کمیته‌های مرکزی حزب کمونیست شوروی فرستاده شد. کنگره، لنین و نریمانف [صدر شورای کمیته‌های جمهوری آذربایجان شوروی] را به عنوان رؤسای افتخاری و غیابی خود برگزید^{۹۹}. در اجلاس نهائی کنگره، از سلطانزاده خواسته شد تا خواستار مساعدت لنین در اتخاذ يك سیاست و برنامه درست برای حزب شود. سلطانزاده پس از ملاقات با لنین در ماه ژوئیه [۱۹۲۰] گزارش داد که لنین باعلاقه، به بحث کنگره گوش فراداد و خاطر نشان ساخت که در کشورهای عقب‌مانده‌ای مانند ایران - که در آنجا بیشتر زمین‌ها در دست مالکان بزرگ است - حمایت از انقلاب ارضی دارای اهمیت عملی برای میلیون‌ها دهقان می‌باشد. بوخارین^{۱۰۰} (Bukharin) و زینویف نیز از نظر لنین جانبداری کردند و از سلطانزاده و پاولویچ (Pavolovich) خواستند تا

نظریه‌ای مناسب شرایط ایران بدهند. این موضوع فوراً به حزب کمونیست ایران اطلاع داده شد، اما در آن موقع بحران جدیدی در جمهوری گیلان پیش آمده بود و به سختی می‌شد از این توصیه‌ها استفاده کرد. زیرا در ماه ژوئیه [امرداد ۱۲۹۹] نفاق بین ملیون و کمونیست‌ها علنی و مرحله جدیدی در ماجرای گیلان آغاز شده بود.

مرحله دوم: حکومت مستقل کمونیست‌ها

وجه مشخصه مرحله دوم نهضت گیلان که از آخر ژوئیه [نهم مرداد] تا اواسط اکتبر ۱۹۲۰ [اواخر مهر ۱۲۹۹] ادامه یافت عبارت بود از جدا شدن عناصر کمونیست و غیر کمونیست این جبهه و اقدام مستقل کمونیست‌ها در ادامه حکومت و صدور انقلاب از جانب خود.

در ۳۱ ژوئیه ۱۹۲۰ [نهم مرداد ۱۲۹۹] يك حکومت جدید به رهبری احسان‌اله خان در رشت قدرت را به دست گرفت و رسماً « کمیته ملی آزادی بخش ایران » نامیده شد. اعضای آن صرفاً از هواداران احسان‌اله خان و سلطانزاده بودند. حکومت جدید در سلطه يك نیروی ۲۰۰ نفره روسی و ارمنی و سربازان گرجی و نزدیک به ۱۲۰۰ کارگر ایرانی صنعت نفت باکو بود. حکومت جدید به عنوان اولین اقدام خود مبادرت به تأسیس اتحادیه جوانان کمونیست کرد تا تبلیغات و تحریک و سازماندهی گروه‌های مسلح خود را در برابر نیروهای کوچک خان - که اینک رقیب اصلی کمیته به‌شمار می‌رفت - تقویت کند.^{۱۰۱}

به‌جای کمیسرهاى سابق جمهوری شورائى گیلان، هفت کمیسر جدید از بین اعضای حزب کمونیست ایران تعیین شدند و دسته‌ای از جنگلی‌ها به ریاست خالوقربان به احسان‌اله خان پیوستند.

رژیم، دو نشریه به نام‌های « کمونیست » و « انقلاب سرخ » منتشر می‌کرد که حاوی اطلاعاتی درباره سازمان و نحوه عمل حکومت جدید بود. بنا به نوشته روزنامه انقلاب سرخ، دو کمیته قدرت را در دست داشت. یکی کمیته موسوم به

«کمیته انقلاب» بود که مسیر مسلکی رژیم را تعیین می کرد؛^{۱۰۲} کمیته دیگر «شعبه ویژه» نام داشت که کارش نظارت بر اجرای خط مشی عملی از سوی کمیسرها و ارگان‌های تابعه مانند اتحادیه جوانان کمونیست و دستجات نظامی بود که برای دفاع از رژیم بسیج شده بودند.^{۱۰۳} به عبارت دیگر، حکومت جدید برنامه‌ای را تصویب کرد که بعداً از سوی دولت شوروی مورد انتقاد قرار گرفت زیرا مبتنی بر یک «فلسفه جزمیت انقلاب سوسیالیستی در ایران، و آن هم در زمانی بود که هیچ گونه پایگاه اجتماعی استواری برای اجرای آن وجود نداشت، به خصوص که تعداد پرولتاریای ایران اندک و کم قدرت و ضعیف بود.»^{۱۰۴}

علت این که احسان‌اله همواره از اقدامات تند و تیز هواداری می کرد، تا حدودی از گذشته سیاسی وی پیش از پذیرش کمونیسم، و به ویژه عضویت او در یک سازمان تروریستی ایران، پیش از انقلاب روسیه ناشی می شود. این سازمان که به «کمیته مجازات» معروف بود چند تروریستی را در تهران انجام داد.^{۱۰۵} در سال ۱۹۱۹ [۱۲۹۸ شمسی] که دولت به اقدام علیه کمیته مجازات پرداخت، احسان‌اله خان از جمله معدود کسانی بود که به آذربایجان شوروی فرار کرد.^{۱۰۶} احسان‌اله خان تلاش بسیار زیادی کرد تا در سال‌های اول انقلاب روسیه، شیوه‌های انقلابی آن کشور را در ایران نیز به کار گیرد. به گمان احسان‌اله خان، وضع ایران شبیه اوضاع روسیه در سال ۱۹۱۷ بود، و از این رومی خواست تجربه روس‌ها را در ایران پیاده کند. نخستین شیوه وی در این کار علنی ساختن روش جنگ کمونیستی از طریق اتخاذ موضعی برای نابود کردن قهری کلیه مخالفان کمونیسم و مردود شمردن هر نوع همکاری با سایر طبقات اجتماعی بود. چون این رویه به جایی نرسید، وی لزوم جلب نظر دهقانان و خورده بورژوازی را از طریق دادن امتیازات اقتصادی به آن‌ها پذیرفت. این طرز برخورد شبیه «برنامه جدید اقتصادی»^{۱۰۷} بود که رهبران شوروی پس از شکست مشابه، پیاده کرده بودند.

نخستین اقدامات رژیم کمونیستی جدید گیلان در زمینه سلب مالکیت و

وصول مالیات بود. پس از تأسیس این حکومت در رشت و مناطق اطراف آن، طبق دستور حکومت کلیه اجاره‌بهاها به جای پرداخت شدن به مالکان، به خزانه دولت واریز می‌شد. [در نتیجه] سهم مالکان از محصول زمین به خزانه‌داری منتقل گردید. خانه‌های مالکان بزرگ مصادره شد. همه خانه‌های بزرگی که ظرفیت بیش از یک یک خانواده را داشت برای محل اقامت کارمندان دولت در نظر گرفته شد و مصادره گردید.^{۱۰۸}

نقطه اوج قدرت احسان‌الله‌خان پیشروی ناکام او به سوی تهران در نیمه‌ماه اوت [اواسط شهریور ۱۲۹۹] بود. احسان‌الله‌خان از نخستین روزهای ورود ارتش سرخ به بندرانزلی در ماه مه ۱۹۲۰ [۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹] آرزوی تصرف تهران را در سر می‌پروراند. احسان‌الله‌خان در این عملیات شکست مفتضحانه‌ای خورد چون حتی پیش از این که بتواند وارد جاده اصلی شود که به تهران می‌رسید، از برابر نیروی‌های دولت مرکزی عقب نشست.

تشکیل کنگره ملت‌های شرق در باکو (سپتامبر ۱۹۲۰)

در این اوضاع و احوال، مقدمات تشکیل کنگره ملت‌های شرق در مسکو و باکو تدارک دیده می‌شد. قرار بود این کنگره در اول سپتامبر [۹ شهریور ۱۲۹۹] در باکو تشکیل شود. برنامه ریزی این کنگره اقدامی از سوی کمیته اجرائی کمینترن جهت نفوذ کمونیسم در ملل شرق بود. در اوایل ماه ژوئیه این کمیته از «ملیت‌های در اسارت ایران و ارمنستان و ترکیه» دعوت کرد تا در این کنگره شرکت جویند.^{۱۰۹} کمیته، «ستم» سرمایه‌داری بر پرولتاریای غرب و ملل شرق را به عنوان هدف مشترک همکاری کلیه نیروهای ضد استعماری توجیه کرد. قطعنامه‌ای که به ابتکار لنین در کنگره کمینترن [بین الملل سوم] منعقد و در اوایل سال ۱۹۲۰ مطرح گردیده بود، به کشورهای عقب مانده شرق امکان می‌داد تا با یاری پرولتاریای کشورهای صنعتی غرب بتوانند مرحله گذار از سرمایه‌داری را در تحول به اقتصاد سوسیالیستی حذف کنند. کنگره

باکو، در واقع، می‌خواست يك پیوند سازمانی بین ملل شرق و پرولتاریای غرب به‌وجود آورد.

۱۸۹۱ نماینده، در کنگره باکو شرکت کردند که اکثریت آنان بنابه گفته زینویف رئیس کنگره، کمونیست نبودند.^{۱۱۰} با این حال، عده زیادی از نمایندگان شرکت‌کننده در آن هوادار سیاست ضدغربی حزب کمونیست شوروی، و در واقع، هواخواه اهداف ناسیونالیستی خود بودند زیرا این افراد نمایندگی ملیت‌هایی را داشتند که مدت‌ها به‌نوعی زیر سلطه استعماری غرب بودند.

هیأت ایرانی با ۱۹۲ نفر عضو^{۱۱۱}، پس از ترکیه^{۱۱۲}، دومین هیأت به‌لحاظ تعداد اعضا بود (هیأت ترکیه ۲۳۵ عضو داشت) که اصولاً از استان‌های شمالی ایران آمده بودند. در این هیأت مشروطه‌خواهان قدیمی، آزادیخواهان و ضدانگلیسی‌ها عضویت داشتند که بیشتر از آن که هوادار نظریه کمونیست‌ها برای يك انقلاب اجتماعی باشند، با انگلستان ضدیت داشتند^{۱۱۳}.

زینویف در سخنرانی افتتاحیه خود خواستار مبارزه با امپریالیسم بریتانیا و استقرار نظام شوروی [شورائی] در سراسر شرق گردید. وی مبارزه در دو جبهه را مورد تأکید قرارداد: علیه امپریالیست‌های خارجی، و آموزش ملل شرق در نشان دادن دشمنی خود نسبت به ثروتمندان. وی وعده داد که انقلاب واقعی زمانی فرا خواهد رسید که ۸۰۰/۰۰۰/۰۰۰ مردم آسیا با روسیه شوروی متحد شوند؛ هنگامی که قاره آفریقا نیز متحد شود، آن زمان است که صدها میلیون نفر از ملت‌های شرق به حرکت درمی‌آیند^{۱۱۴}.

از میان سه نماینده ایران که در کنگره سخنرانی کردند، حیدرخان عمو اوغلی سرآمد آنان بود. سخنرانی حیدرخان نشانگر طرز برخورد سیاسی يك رهبر صرفاً ناسیونالیست بود که در شرف پذیرفتن کمونیسم به‌عنوان يك ضرورت، و نه يك اعتقاد خالصانه، قرار داشت. حیدرخان خواستار حمایت نظامی روسیه شوروی جهت سازماندهی يك ارتش کمونیستی بین‌المللی شد. عقاید حیدرخان درباره ماهیت

طبقات اجتماعی و مبارزه اجتناب ناپذیر بین مظلومان و ظالمان، به طور کم و بیش، يك محتوای کمونیستی داشت. وی از جامعه‌ای بدون طبقات سخن گفت که بایستی متکی بر ارتش شوروی برای پایداری در برابر خصومت غرب باشد.

نظریات او درباره دموکراسی بورژوازی نشانگر عدول کامل وی از نظریه قبلی خود در زمینه لزوم يك دموکراسی مشروطه در طی انقلاب مشروطه ۱۹۰۵-۱۹۰۹ [۱۲۸۴-۱۲۸۸ شمسی] ایران بود. اینک او معتقد بود که فقط دیکتاتوری پرولتاریا می‌تواند بشریت را از «سالوس» دموکراسی بورژوازی رهائی بخشد، که بنا به گفته لنین این دموکراسی تنها از آن ثروتمندان بود؛ در حالی که دیکتاتوری پرولتاریا در واقع دموکراسی بینوایان به شمار می‌رفت.^{۱۱۵} این سخنرانی، و سخنرانی‌های مشابه، که در اساس رنگ و بوی ناسیونالیستی داشت رئیس کمیترین [زینویف] رانا گزیر کرد تا درباره ناسیونالیسم تنگ نظرانه توجه دهد. زینویف گفت که سرشت مبارزه را مرزهای ملی تعیین نمی‌کند بلکه به وسیله مبارزه طبقاتی، معین می‌گردد. لکن وی پذیرفت که چون ملل شرق هنوز آماده [پذیرش] کمونیسم نیستند، لذا کمیترین مایل است تا با عناصر دموکراتیک ملی و انقلابی همکاری کند، و در عین حال به حمایت خود از نهضت‌های ضعیف کمونیستی ادامه دهد.^{۱۱۶}

به طور اخص، کنگره باکو، دو مانیفیست [بیانیه] و چندین قطعنامه را به تصویب رسانید. يك قطعنامه، از «خلق‌های دهقان تحت ستم» خواست تا متکی بر حمایت کارگران انقلابی غرب، کمیترین، و دولت‌های شوروی [دارای نظام شورائی] کنونی و آتی باشند و مبارزه استواری را برای ایجاد حکومت شورائی در شرق به عمل آوردند.^{۱۱۷} در قطعنامه دیگری توصیه شده بود که به تأسیس «دولت شورائی در شرق» به مثابه هدفی منحصر به فرد انقلاب علیه ستمگران داخلی و خارجی بپردازند.^{۱۱۸} حل مسأله ارضی^{۱۱۹} نیز با ایجاد يك چنین حکومتی ارتباط داده شد، و گفته شد که تنها این نوع حکومت می‌تواند دهقانان را آزاد سازد. کنگره اعلام داشت که فقط پس از نابودی کامل جهان سرمایه‌داری بایستی طبقة کارگر کشورهای

صنعتی پیشرفته است که دهقانان شرق می‌توانند بر رژیم کمونیستی دست یابند. جهت اجرای اعلامیه‌نهایی کنگره، در پایان کنگره اعلام شد که يك «شورای تبلیغات و اقدام» با عضویت ملل شرق تشکیل خواهد گردید. این شورا دارای يك هیأت رئیسه هفت نفره خواهد بود که دو عضو آن بایستی از سوی کمیته اجرایی کمینترن تعیین گردد که آن‌ها از حق و تو [رد کردن] تصمیمات شورا برخوردار باشند.

برغم هم‌بستگی ظاهری که در قطعنامه‌های کنگره به چشم می‌خورد و قویاً نمایانگر خط فکر کمونیستی بود، نمایندگان شرکت کننده در کنگره از لحاظ ترکیب سیاسی ناهم‌آهنگ بودند. در بین آنان دو گروه از نمایندگان دیده می‌شدند که عبارت بودند از کمونیست‌ها و گروه بزرگتر نمایندگان غیر حزبی. به دلیل وجود این ناهماهنگی، کنگره نتوانست وظیفه مستقیم خود را که گسترش تبلیغات کمونیستی در شرق بود به انجام رساند، و صورت مذاکرات کنگره سوم کمینترن که يك سال بعد در مسکو تشکیل شد این موضوع را به ثبوت رسانید.^{۱۲۰} در کنگره کمینترن مسکو، جو اذزاده [پیشه‌وری] که به نمایندگی از سوی حزب کمونیست ایران شرکت کرده بود اعتراف کرد که کمونیست‌ها در مسأله شرق اختلاف نظر دارند. در آن زمان سه حزب کمونیست در ترکیه و دو حزب در ایران وجود داشت. اما پیشه‌وری این تفرقه فکری را نتیجه سیاست موفق طبقات حاکم در شرق دانست که بین کادر رهبری احزاب کمونیست نفاق انداخته و آنان را به دسته‌بندی و ادار کرده بودند. زینویف در پاسخ اظهار داشت که کمینترن فقط می‌تواند از فعالیت‌های اصیل کمونیستی حمایت کند و بایستی هر حرکتی را که رنگ ناسیونالیستی محض دارد طرد کند، با این حال، این موضوع قابل بحث است. برخی از نمایندگان مسلمان معتقد بودند که کلیه فعالیت‌های انقلابی در شرق نزدیک [خاور میانه] به نوعی در مراحل اولیه ناسیونالیستی هستند.^{۱۲۱}

آنچه که در کنگره باکو و کنگره‌های بعدی مورد تأکید مجدد قرار گرفت عبارت بود از مشکل بلشویک‌ها در رویارویی با مسأله ملی. این کنگره‌ها امید زیادی

داشتند که نهضت‌های ملی پس از سپری شدن مرحله ناسیونالیستی شدید خود به مرحله کمونیسم پای گذارند. به هر تقدیر، در دهه ۱۹۲۰ این مراحل هنوز تکمیل نشده بود و تعداد زیادی از رهبران خاورمیانه با اظهارات ناسیونالیستی تند و تیز خویش جای کمترین شکمی را در مورد احساسات ملی خود باقی نمی گذارند. همان گونه که دیدیم، بروز این احساسات ملی از سوی کمونیست‌های روسی پیش‌بینی نشده بود، و کمونیست‌ها در انترناسیونال [کمینترن] نمایندگان میهمان را متهم کردند که به جای تبلیغ کمونیسم به مواعظ ناسیونالیسم پرداخته‌اند و توجه دادند که نخستین وظیفه این نمایندگان گسترش تبلیغات جهانی علیه ناسیونالیسم است.

مرحله سوم: سقوط جمهوری گیلان

باز گشت هیأت نمایندگی کمونیست‌های ایران از کنگره با کومقارن با پایان دومین مرحله از تحول جمهوری گیلان بود. در اواخر اکتبر ۱۹۲۰ [اوایل آبان ۱۲۹۹] حزب کمونیست ایران یک کمیته مرکزی جدید تشکیل داد تا جبهه متحد سابق را زنده سازد. حیدرخان عمو اوغلی، انقلابی کهنه کار، به عضویت حزب درآمده بود و سمت دبیری کمیته مرکزی را داشت. حزب امیدوار بود که با بهره گیری از وجود حیدرخان بر حیثیت و اعتبار کمیته مرکزی بیفزاید. برخی از منابع روسی حتی تا آن اندازه پیش رفته بودند که حیدرخان را به عنوان سازمان‌دهنده پیش‌تاز حزب کمونیست ایران و نهضت کارگران-مدتها پیش از تشکیل جمهوری گیلان- قلمداد کرده بودند.^{۱۲۲} حیدرخان اگرچه پس از پایان جنگ اول جهانی در باکو زندگی می کرد لکن پس از کنگره ملل شرق در باکو و در اواخر عمر خویش به نهضت گیلان پیوست.^{۱۲۳}

با انتخاب حیدرخان به عنوان دبیر کمیته مرکزی، این کمیته نظریه نوینی را درباره شرایط اجتماعی و اقتصادی ایران ارائه کرد، و یک برنامه حزبی جدید را به تصویب رسانید. در این نظریه، ترکیب اجتماعی و طبقاتی ایران در طی مراحل

مختلف نهضت گیلان مورد تحلیل قرار گرفته بود. حزب با پذیرفتن این واقعیت که انجام اقدامات فوری و شدید مانند مصادره زمین‌ها و دست زدن به اقدامات ضد مذهبی تفرقه افکن مقدور نمی‌باشد، در واقع تصویر بدبینانه‌ای را از آینده سلب مالکیت زمین ترسیم کرد. برای کمیته مرکزی کاملاً روشن بود که نظام فئودالیسم مالکیت که از قرن‌ها پیش در ایران وجود داشته است يك شبه از میان رفتنی نیست.

در نظریه جدید کمیته مرکزی آمده بود که حتی تبلیغات شورائی نیز نتوانست طبق دلخواه حزب در جامعه ایرانی تأثیر بگذارد چرا که ایران فاقد صنعت و در نتیجه پرولتاریای صنعتی بود. البته شکست مزبور ثمره اختلافات کوچک خان با بلشویک‌ها بر سر مشکلات مذهبی مانند آزادی زنان [رفع حجاب]، احترام به تعالیم قرآنی، و رابطه کلی اسلام با ارگان‌های سیاسی و دولتی جمهوری گیلان نیز بود. روزنامه ایزوستیا، ارگان حزب کمونیست شوروی، نظریه جدید حزب کمونیست ایران را چنین تفسیر کرد که انقلاب ایران باید به وسیله طبقه بورژوا صورت گیرد زیرا تجربه گیلان به ثبوت رسانید که تلاش برای ایجاد يك رژیم بلشویکی در این کشور به جایی نخواهد رسید. ۱۲۴ اگر محتوای مکتبی این نظریه را مورد توجه قرار دهیم، نظریه یاد شده نشانگر این است که در نظریه جزمی گذشته درباره جنبش کمونیستی در ایران دگرگونی شدیدی به وجود آمده است؛ یعنی اگر هیچ اقدامی برای کمونیست کردن فوری ایران صورت نگیرد، ایران نمی‌تواند در پیشرفت انقلابی خود به حذف مرحله بورژوازی [سرمایه‌داری] بپردازد؛ و امید زیادی داشتند که اتحاد در جبهه متحد [مرحله اول نهضت گیلان] را از نو سازمان دهند به طوری که کمونیست‌ها و سایر عناصر برای تسریع این فرآیند همکاری کنند.

در این اوضاع، به نظر می‌رسید که نظریه دیپلماسی شوروی شبیه دستورات مکتبی کمینترن است. شخصیت بلند پایه‌ای چون چیچری-ن، نظریه جدید کمیته

مرکزی حزب کمونیست ایران در زمینه انقلاب کمونیستی در این کشور را اینگونه تفسیر می کرد که ایران باید مرحله بورژوازی [سرمایه داری] را پشت سر بگذارد. به عبارت دیگر، نظریه جدید موجب خاتمه دادن به سیاست استقرار رژیم کمونیستی در ایران می گردید. بدین سان، تلاشی که به صورت تشکیل دولت شورائی گیلان آغاز شده بود، می بایست به سود دیپلماسی متعارف روسیه بلشویک کنار گذاشته شود.^{۱۲۵}

پس از تصویب نظریه جدید، حیدرخان و سایر اعضای کمیته مرکزی بر آن شدند تا یک جبهه متحد ملی نظیر آنچه که در مرحله اول تحول جمهوری گیلان وجود داشت از نو تشکیل دهند. تماس هائی با کوچک خان گرفته شد و سرانجام در ۸ مه ۱۹۲۱ [آبان ۱۲۹۹] توافق نامه ای بین کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران، کمیته انقلابی رشت به رهبری احسان اله خان، و اعضای نهضت کوچک خان به امضا رسید تا مشترکاً علیه بریتانیای کبیر و دولت مرکزی دست به اقدام بزنند.^{۱۲۶} این موضوع که اتحاد یاد شده به هیچ وجه به معنای از دست رفتن هویت مستقل حزب کمونیست ایران نبود، در چند قطعنامه کمونیست ها که پس از تشکیل کمیته مرکزی جدید به تصویب رسید، مشاهده شد. یک قطعنامه کمیته مرکزی که در ماه مارس ۱۹۲۱ به تصویب رسید و امضای حیدرخان در زیر آن بود، دستورات مشروحی به کمیته های حزبی در سراسر کشور داده بود. این قطعنامه با تأکید بر فعالیت های ریشه ای [رادیکال] در بین مردم، خواستار تشکیل فوری حوزه های کمونیستی محلی جهت افزایش حیطه فعالیت حزب گردید.^{۱۲۷} حوزه های محلی بایستی اهداف دراز مدتی را برای واژگون کردن حکومت کنونی ایران و تدارک یک قیام مسلحانه در نظر می گرفتند. هدف های آنی [کوتاه مدت] حوزه های محلی عبارت بود از ایجاد یک کمیته مرکزی متشکل از اعضای حوزه های محلی در هر بخش، تأسیس حوزه های جدید از اعضای حزب، بیدار کردن نیروهای انقلابی و سازماندهی آنان زیر نظر کمیته مرکزی، و آماده کردن گروه های محلی

جهت تشدید مبارزه انقلابی. این هدف‌ها بایستی از راه تبلیغات در روزنامه‌ها و بحث‌های گروهی محلی علیه امپریالیسم انگلیس و دولت مرکزی ایران، تبلیغات برای تجدید سازمان تعاونی‌ها که در ۱۹۰۸ و ۱۹۰۹ به وسیله کارگران حرفه‌های مختلف به وجود آمده بود، و سازمان باشگاه‌های جوانان و یک دستگاه منظم اطلاعاتی جهت خدمت به سایر ارگان‌ها، پیگیری می‌شد.

موضوع شایان توجه این است که حزب برای نخستین بار تلاش کرد تا فعالیت خود را از گیلان فراتر برد. حزب با بهره‌گیری از آوازه و شهرت حیدر خان، نسخه‌هایی از قطعنامه‌های تصویب‌شده را به تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان ایران فرستاد. در تبریز، یک کمیته بلشویکی تأسیس شد که تاتارهای باکو و ارمنه ایران و روس‌هایی که بر اثر انقلاب روسیه یا پس از آن به ایران گریخته - و در واقع عمال بلشویک‌ها بودند - در آن عضویت داشتند. یک جزوه کمونیستی که در این زمان در تبریز منتشر شد دارای مهر کمیته بلشویک محلی و حاوی این اطمینان بود که بلشویسم [کمونیسم] به زودی در آذربایجان ایران پیاده خواهد شد چرا که اینک در استان گیلان جای پای خود را باز کرده است.^{۱۲۸} مع الوصف شواهدی وجود ندارد که ثابت کند تعداد حوزه‌های کمونیستی در آذربایجان، یا در جاهای دیگر، به دلیل دستور کمیته مرکزی حزب افزایش یافته باشد.^{۱۲۹}

به‌طور کلی، روس‌ها از این مرحله از تحول نهضت جنگل خشنود بودند. حزب کمونیست ایران سرافراز بود که توجه جدی به تبلیغات کمونیستی در بین کارگران کشاورز و دهقانان بسیار فقیر به عمل آورده و در نتیجه اقتدار حزب آشکارا فزونی گرفته و اقداماتی در جهت بسیج کردن دهقانان به عنوان یک یاور حزب انجام شده است.^{۱۳۰} در آخر ماه ژوئیه ۱۹۲۱ شورای دهقانان جنگل تأسیس شد که ریاست آن با حیدرخان بود. کمیته انقلاب که ارگان رسمی هیأت حاکمه اتحاد جدید بود، نیز اقداماتی را برای متحد کردن گروه‌های مسلح مختلف و تشکیل اتحادیه‌های کارگری انجام داد. سرانجام در ۴ اوت ۱۹۲۱، نهضت گیلان یک بار

دیگر خود را جمهوری شوروی [شورائی] اعلام کرد.

اما در مدت بسیار کوتاهی آشکار شد که عمر اتحاد جدید بیشتر از اتحاد گذشته نخواهد بود. کادر رهبری اتحاد به لحاظ شیوه عمل و قلمرو نهضت انقلابی گرفتار اختلاف نظر شدید شد. بر طبق نوشته منابع اخیر روسی، برخی از نه عضو کمیته انقلاب، در خفا برای به دست گرفتن قدرت تلاش می کردند. احسان‌اله‌خان یک بار دیگر مورد سرزنش قرار گرفت که قصد پیشروی به سوی تهران را دارد. سایر منابع روسی این تفرقه را به حیدرخان نسبت می دهند و او را متهم می سازند که می کوشید تا سلطه کامل خود را بر نهضت جنگل به دست آورد؛ در حالی که در مدتی کمتر از یک سال پیش از آن، حیدرخان را به عنوان خون تازه ای در [رنگ] حیات انقلابی ایران به شمار می آوردند.^{۱۳۱}

در شرایطی که تفرقه بین رهبران نهضت ادامه داشت، دولت مرکزی به فشار خود برای بازپس گرفتن استان گیلان از طریق نیروی نظامی می افزود. در اواسط تابستان سال ۱۹۲۱، مقدمات حمله به رشت و بندر انزلی فراهم شد. گزارشات و شرح های مربوط به چگونگی سقوط جمهوری گیلان به اندازه ای متفاوت است که شرح دقیق آن ناممکن می باشد. ولی جای تردیدی نیست که با افزایش فشار نیروهای دولت مرکزی، کادر رهبری نهضت دچار تفرقه بیشتری شد. منابع کمونیست، کوچک خان را متهم می کنند که تفرقه داخلی نهضت ناشی از ترس او از گسترش نفوذ و قدرت حزب کمونیست بود، و حتی تا آن حد در ادعای خود جلو می روند که می گویند کوچک خان در خفا با عمال دولت مرکزی و بریتانیا زد و بند کرده بود.

البته حقیقت دارد که کوچک خان نسبت به آینده همکاری با کمونیست ها نگران شده بود. منابع ایرانی نیز تأیید می کنند که تماس هایی بین وی و کابینه جدید [و ثوق الدوله] در تهران صورت گرفت و صدراعظم جدید نماینده ای را به گیلان فرستاد تا اتحاد بین کوچک خان و کمونیست ها را متزلزل کند. این تماس ها،

به دلیل پا فشاری کوچک خان بر سر خود مختاری گیلان، به ثمر نرسید. اما کابینه جدید، کم و بیش توانست به منظور خود که ایجاد تفرقه بین کوچک خان و کمونیست‌ها بود، برسد.

کمونیست‌ها بر آن شدند تا به بهانه اعزام يك هیأت صلح و آشتی به رهبری حیدرخان و با عضویت احسان‌الله خان و خالوقربان و «ذره» و «حسابی»، کوچک خان را از بین ببرند. بنا بر گزارشات منابع ایرانی، کوچک خان محرمانه از این توطئه با خبر شد و به پارتیزان‌های خود دستور تیراندازی به سوی خانه محل اقامت هیأت در «پسیخان» را داد، که در آنجا منتظر رهبر جنگل بودند. در این تیراندازی حیدرخان کشته شد اما سایرین جان سالم به در بردند.^{۱۳۲} اینک جدائی رهبران نهضت آشکار شده و کوچک خان به افراد خود دستور ترور رهبران کمونیست را در سراسر منطقه داده بود.^{۱۳۳} منابع کمونیست، با شرح‌هایی که تا حدودی با گزارش منابع ایرانی تفاوت دارد، کوچک خان را به خیانت آشکار متهم می‌کنند، و مدعی هستند که حیدرخان بر اثر تباری ضد انقلابی کوچک خان در ۲۹ سپتامبر ۱۹۲۱ کشته شد. این منابع می‌گویند که پارتیزان‌های کوچک خان سپس به سوی رشت پیشروی کردند و سازمان‌ها و دفاتر حزب کمونیست را در رشت و بندرانزلی خراب کردند. اما چون قادر نبودند که شهر را برای يك مدت طولانی در دست خود نگاه دارند، لذا به جنگل عقب نشستند و اجازه دادند که کمونیست‌ها پس از چهار روز دوباره برگردند.

علاوه بر این، بر طبق نوشته منابع ایرانی، يك ستون از قوای دولت مرکزی به فرماندهی رضاخان به آخرین یورش خود به گیلان در آخرمه ماه اوت [مهرماه ۱۳۰۰] دست زد. در اواخر ماه اکتبر، نیروهای کمونیست احسان‌الله خان کاملاً نابود شدند و او ناگزیر شد تا در ۲۲ اکتبر با قایقی از بندرانزلی به شوروی فرار کند و هشتاد نفر از یارانش را با خود ببرد. احسان‌الله خان پیش از این که از بندرانزلی خارج شود، وعده داد که دوباره به ایران باز خواهد گشت تا «يك بار دیگر پرچم انقلاب سرخ را در سراسر ایران برافراشته سازد». اما این وعده او هرگز جامه عمل نپوشید زیرا

وی در اوایل دهه ۱۹۲۰ کاملاً از صحنه حذف شد و در ۱۹۳۹ [۱۳۱۸ شمسی] در ترکستان شوروی در گذشت^{۱۳۴}. کوچک خان پس از حمله به مراکز کمونیست‌ها در رشت، به داخل جنگل باز گشت تا در انتظار تحولات تازه بماند.

دلایل سقوط جمهوری گیلان

قرارداد مودتی که بین دولت شوروی و دولت مرکزی ایران در ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ [۸ اسفند ۱۲۹۹] به امضا رسید، مرحله دیپلماتیک جدیدی را در روابط ایران و شوروی گشود^{۱۳۵}. مهمترین ویژگی این قرارداد، ماده مربوط به خروج ارتش سرخ از خاک ایران تا ۲۱ سپتامبر ۱۹۲۱ بود. عقب نشینی نیروهای روسی نشانگر تغییر معکوس سیاست شوروی نسبت به ایران بود که نه تنها اثراتی در وضع نهضت انقلابی گیلان به جای گذارد، بلکه در آینده کمونیسم در ایران نیز تأثیر داشت.

پس از ورود قوای دولتی به رشت و انزلی، آندره روتشتاین (Andrew Rotihstein) سفیر شوروی در تهران، ترغیب شد تا بین دولت مرکزی و کوچک خان میانجی‌گری کند. بررسی پیام‌هایی که بین کوچک خان و روتشتاین مبادله شد، طرز برخورد شوروی با نهضت گیلان را روشن کرد. سفیر شوروی در نامه خود به عنوان کوچک خان از او خواست تا تسلیم شود و تلویحاً گفت که این کاریک اقدام موقتی بوده و فعالیت نهضت به زمان مناسبتری باید موکول شود. روتشتاین طرز برخورد دسته احسان‌الله خان با نهضت را مورد انتقاد قرارداد و قاطعانه اظهار داشت که دولت شوروی هر گونه اقدام انقلابی را در این شرایط، بی‌فایده و زیانبار می‌داند و از این سیاست خود را نسبت ایران تغییر داده است^{۱۳۶}. کوچک خان در پیام خود که از طریق کلانتروف (Kalantarov) - نماینده سفیر شوروی - تحویل روتشتاین شد، یادآور گردید که او شخصاً از ورود ارتش سرخ به گیلان استقبال کرده بود، لکن کمونیست‌های محلی تحت حمایت ارتش سرخ

اهداف و محتوای اجتماعی انقلاب گیلان را به فساد کشاندند^{۱۳۷}. سایر مدارک متعدد نیز این تغییر جهت دیپلماسی شوروی را تأیید می‌کنند. اینک این عقیده رایج است که تجربه روس‌ها در به‌کار گرفتن کمونیست‌های ایران و نهضت‌های تجزیه طلب از سرشتاب و بی‌توجهی به شرایط محلی و امکانات ایران انجام شد^{۱۳۸}.

روس‌ها می‌بایست از این تجربه به سود تحکیم روابطی با ایران استفاده می‌کردند که در قرار داد [مودت] ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ [۸ اسفند ۱۲۹۹] تجلی یافته بود. دو سال بعد، کارل راداک (Karl Radaok)^{۱۳۹} در این زمینه نوشت:

«برای دولت شوروی به هیچ وجه ضرورتی ندارد که به ایجاد جمهوری‌های شوروی [شورائی] در ایران اقدام کند. علایق واقعی شوروی در ایران از این حقیقت نشأت می‌گیرد که ایران نباید به صورت یک پایگاه برای حمله به باکو درآید. چنانچه دولت ایران یک خط مشی واقعی را بر مبنای قرارداد ۱۹۲۱ اتخاذ کند، راه حل‌های مسأله ارضی در ایران (چون مشکل کارگران شدیداً در ایران وجود دارد) صرفاً به مردم ایران و نفوذ معنوی کمونیست‌های ایرانی و اکثریت رهبران مسئولی مربوط می‌شود که به خوبی درک می‌کنند پیروزی نهضت انقلابی ایران [نهضت کمونیستی ایران] در یک برهه طولانی و فقط به صورت نهضت دهقانان امکان پذیر است؛ و شاید در این زمان کمونیسم قادر نیست راه طولانی را در معیت اینتلجنسیای دموکراتیک^{۱۴۰}، طی کند^{۱۴۱}».

حتی شواهدی وجود دارد که حاکی از این است که نمایندگان دیپلماتیک شوروی در تهران از این که در نابودی نهضت جنگل تأخیر می‌شد، ناشکیبا بودند، و از لنین می‌خواستند تا سریعاً اقدام کند^{۱۴۲}.

پس از سقوط نهضت گیلان، تلاش‌های بسیاری برای تحلیل ماهیت این نهضت و کشف علل شکست آن صورت گرفت. مفسران روسی دلایل عینی و ذهنی^{۱۴۳} را برای این شکست یافته‌اند. مثلاً نشریه نووی وستک [شرق و انقلاب] معتقد است

که سستی دهقانان به اندازه‌ای ریشه‌دار بود که نهضت انقلابی نتوانست از حمایت زیاد آنان برخوردار شود؛ بورژواها و بازرگانان به اندازه‌ای وابسته به تجارت خارجی ایران با کشورهای همسایه‌اش بودند که مایل نبودند با دست بردن به اسلحه علیه دولت مرکزی موجبات مرگ خویش را فراهم سازند، صرف نظر از این که در تحت نظام فتودالیسم تا چه اندازه باید تحت ستم قرار گیرند^{۱۴۴}. يك منبع دیگر روسی شکست نهضت گیلان را تا حدودی ناشی از ویژگی محلی انقلاب و دور بودن گیلان از سایر نهضت‌های آزادی بخش در دیگر نقاط جهان و ضعف طبقه کارگر جدیدالتأسیس ایران می‌داند. این دلایل ثابت کرد که نهضت قادر نبود اتحاد را در جبهه متحد حفظ کند و از حمایت عمده بورژواهای بازرگان و مالکان زمین برخوردار شود زیرا این افراد وقتی از محتوای انقلابی نهضت باخبر شدند، آن را ترك گفتند^{۱۴۵}.

برغم این گونه تحلیل‌های پس‌ازپایان ماجرا، منابع شوروی این اعتبار را برای نهضت جنگل قایل شدند که آن را عامل اصلی لغو قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس و سقوط سلسله قاجاریه در پی آن، دانستند. منابع روسی همچنین از تجربه گیلان این درس را فرا گرفتند که برای متحد کردن مردم ایران و شوروی باید از احساسات ملی آنان بهره‌گیری کرد «زیرا توده‌های گسترده مردم از این اتحاد استقبال کردند؛ چون در چنین اتحادی، تضمینی برای آزادی و استقلال خود یافتند».

حاصل کلام، نهضت گیلان در چشم روس‌ها ویژگی‌های زیر را داشت: ^{۱۴۶}

۱- يك جبهه آزادی بخش مای علیه دول خارجی و به‌طور

عمده بریتانیای کبیر بود.

۲- يك جهت‌گیری بورژوازی - دموکراتیک بود که متوجه

هدف سرنگونی فتودالیسم و تغییر شالوده کشاورزی اقتصاد ایران و

نظام اجاره‌داری زمین گردید.

۳- يك جهت گیری کمونیستی پرولتاریائی بود که طالب ایجاد

يك جهت ضد بورژوازی در نهضت بود.^{۱۴۷}

منابع روسی بیشتر از هر چیز مایل بودند این نهضت را بر حسب جهت گیری کمونیستی پرولتاریائی آن ارزیابی کنند. البته اختلافات مهمی بین ارزیابی های صورت گرفته در اوایل دهه ۱۹۲۰ و دوران استالین وجود دارد. يك زمینه اختلاف مربوط به نقش حزب کمونیست ایران در این نهضت می باشد. مثلاً خانم ایوانوا (M. N. Ivanova) معتقد است که در سراسر دوران نهضت انقلابی گیلان، حزب همواره بر حق بود و هر گونه سیاست های خطائی که اتخاذ شد ثمره «اقدامات خائنین و منحرفین بود. حزب، بالنفسه، همواره درست عمل می کرد و اتفاق نظر داشت، و از این رو شایسته تقدیر به خاطر دست آوردهائی است که در جریان انقلاب [گیلان] کسب کرد».^{۱۴۸} اظهار نظر خانم ایوانوا با نظر منابع روسی در دهه ۱۹۲۰ کاملاً مغایر است. در این دهه، نظر بر این بود که نقش حزب را در سطح یکی از عوامل نهضت گیلان محدود سازند، حزبی که در سراسر تاریخ خود دچار تفرقه بود. حتی کادر رهبری حزب را به خاطر دسته بندی های مسلکی و شخصی که نقش مؤثری را در ضعف حزب ایفا کرد، مورد نکوهش قرار دادند.^{۱۴۹}

در برخورد منابع شوروی با ماجرای گیلان به این جنبه مهم برمی خوریم که این منابع هر گونه ارتباط بین حضور ارتش سرخ [در بندر انزلی] و تکامل نهضت گیلان را انکار کرده اند. روشن ترین اشاره نویسنده گان شوروی در مورد تأثیر مستقیم حضور ارتش سرخ در تکامل جنبش گیلان محدود به تفسیری است که از قطعنامه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران کرده اند که در ۲۰ سپتامبر ۱۹۲۰ به تصویب کمیته رسید. بندهای ۹ و ۱۰ این قطعنامه به ورود ارتش سرخ به گیلان در محتوای همبستگی جهانی پرولتاریا اشاره می کند.^{۱۵۰} درخواست کمک کمونیست ها از پرولتاریای جهانی به منظور قبضه کردن قدرت در نهضت گیلان، در سومین کنگره بین الملل سوم [کمینترن] عنوان گردید که در تاریخ ۲۲ ژوئن ۱۹۲۱

در مسکو تشکیل شد. آقازاده رئیس هیأت پنج نفره کمونیست‌های ایرانی در این کنگره اعلام داشت که کمونیست‌ها به تنهایی قادر به کسب قدرت در ایران نیستند، و بدین سان درخواست کمک خود را توجیه کرد. بنا به گفته آقازاده، به دلیل فقدان همکاری نزدیک بین حزب و پرولتاریای جهانی، حزب يك برنامه محدود را تصویب کرد که با نیازهای کشور عقب افتاده‌ای مانند ایران سازگاری داشت.^{۱۵۱}

با این که منابع روسی در موضوع نهضت گیلان اختلاف نظر دارند، اما شرح‌های آنان درباره علل شکست کمونیسم در این جنبش گوشه‌ای از حقیقت را بیان می‌کند و مسئولیت شکست را ناشی از سه عامل عمده زیر می‌داند: خارج شدن ارتش سرخ از ایران، محتوای اجتماعی نهضت جنگل و ضعف حزب کمونیست ایران. به نظر می‌رسد که خارج شدن ارتش سرخ از ایران مهمترین عامل این شکست بود زیرا چنانچه اشغال نظامی گیلان ادامه می‌یافت، حکومت کمونیست‌ها می‌توانست مدت بیشتری در برابر دولت مرکزی ضعیف ایران ایستادگی کند. کامیابی نیروهای دولتی در حمله متقابل به گیلان، در واقع، پس از تخلیه آخرین واحدهای ارتش سرخ صورت گرفت، و همان گونه که دیدیم این اقدام با حمایت و ترغیب کارساز سفارت شوروی در تهران انجام شد.

حاصل کلام این که روس‌ها دیپلماسی متعارف را ترجیح دادند و ملاحظات نظری و بحث وجدل‌های مسلکی بر سر این ماجرا به صورت پرسش‌های علمی درآمد. البته این موضوع به معنای بی‌اهمیت بودن عناصر مؤثر در اوایلین یورش کمونیست‌ها به ایران نمی‌باشد. جای شکی نیست که نهضت جنگل نقش مهمی را برای روس‌ها از لحاظ تصمیم‌گیری در انتخاب گیلان جهت يك هجوم کمونیستی ایفا کرد. نهضت گیلان شرایط عینی را برای رهبران بلشویک فراهم کرد که با یاری عوامل عینی می‌توانستند کامیابانه از آن بهره‌گیری کنند. کادر رهبری نهضت و کمونیست‌های متحد آن از عزم و اراده برای انجام اقدامات انقلابی برخوردار بودند، لکن شکست نهضت در دست نیافتن برده‌های خود

تا حدودی ناشی از محتوای اجتماعی نهضت گیلان و ضعف حزب کمونیست ایران بود. محتوای اجتماعی نهضت، مانع اجرای کامل نظریه‌های کمونیستی در زمینه انقلاب اجتماعی گردید و در تبدیل انقلاب به یک مبارزه ضد انگلیسی موثر بود. در عین حال، ضعف حزب کمونیست ایران سبب شد که این حزب نتواند سلطه کامل بر نهضت یابد و خود را پیش‌تاز نیروهای انقلابی سازد. رهبران برجسته حزب مانند سلطانزاده و احسان‌اله‌خان به قدری در کمونیست کردن ایران شتاب به خرج دادند که این عوامل آشکار را نادیده گرفتند. واقعیت این بود که نادرستی نظریه سلطانزاده در مورد تأسیس یک حزب صد درصد کمونیستی در ایران (به دلیل وجود یک نهضت بورژوازی ملی) در ماجرای گیلان کاملاً به ثبوت رسید. ماجرای گیلان، علاوه بر نشان دادن خطای چنین توجیهات مکتبی، ثابت کرد که تأکید زیاد بر اندیشه انقلاب کمونیستی در کشور عقب افتاده‌ای مانند ایران تا چه اندازه اشتباه می‌باشد. آیا کمونیست‌ها از تجربه گیلان طرفی بستند یا نه؟ این موضوعی است که در فصل آینده به آن خواهیم پرداخت. اما جای تردید نیست که کمونیست‌های تندروی محلی خواسته‌های انقلابی خود را با مصالح سیاسی دولت شوروی هم‌آهنگ ساختند و همین موضوع موجب سرخوردگی اکثر دست‌اندرکاران نهضت گیلان گردید. این موضوع خود به خود موجب شد تا تجدید حیات فوری جنبش کمونیستی در ایران با وقفه زیادی روبرو شود. در این شرایط و اوضاع بود که مرکز فعالیت‌های کمونیست‌های ایرانی به نقطه دیگری [آذربایجان شوروی] منتقل گردید و نظارت بر فعالیت‌های آنان به عهده ارگان‌های متعدد کمینترن سپرده شد. اگر از چند استثنا بگذریم، این وضع در سراسر دوران سلطنت رضاشاه و تا سال ۱۹۴۱ [شهریور ۱۳۲۰] ادامه یافت.

توضیحات فصل یکم

۱- منظور از «انقلاب بلشویکی» همان «انقلاب سوسیالیستی» است که به رهبری لنین در اکتبر ۱۹۱۷ حکومت موقتی کرنسکی را سرنگون کرد. واژه‌های «بلشویسم» و «مونشویسم» در کنگره دوم حزب سوسیال دموکرات روسیه در ۱۹۰۳ ابداع گردید. لنین و دارودسته‌اش که در اکثریت قرار داشتند (بلشویک‌ها) هوادار مارکسیسم انقلابی بودند و می‌گفتند که برای انقلاب در روسیه نباید در انتظار سقوط تدریجی جامعه سرمایه‌داری بود بلکه باید با انقلاب پرولتاریائی، رژیم تزاری را سرنگون کرد. جناح اقلیت (مونشویک‌ها) به رهبری «مارتوف» و «پلخانوف» با این نظریه موافق نبودند و دیکتاتوری مطلق پرولتاریا را نمی‌پذیرفتند. پس از پیروزی انقلاب اکتبر روسیه، مونشویک‌ها به تدریج به بلشویک‌ها پیوستند - مترجم

۲- اشاره به قرارداد ۱۹۰۷ روسیه تزاری و انگلستان در مورد تقسیم ایران به دو منطقه تحت نفوذ و ایجاد یک حکومت مرکزی بیطرف در تهران می‌باشد - مترجم

۳- در دوران جنگ اول جهانی قسمت‌های مختلف ایران به تصرف ارتش‌های خارجی درآمد. نیروهای انگلیسی در جنوب، روس‌ها در مرکز و شمال، و عثمانی‌ها در شمال غربی ایران متمرکز شدند و عملاً کشور تجزیه گردید - مترجم

۴- اولین انقلاب روسیه در فوریه ۱۹۱۷ روی داد. در ماه مارس ۱۹۱۷، نیکلای دوم، تزار روس، استعفا کرد و کابینه‌ای با شرکت کادت‌ها (طرفداران قانون اساسی) و مونشویک‌ها و سایر احزاب دموکراتیک بد ریاست شاهزاده «گ. یه. لووف» تشکیل شد. سپس کرنسکی بد ریاست این حکومت رسید که به حکومت موقت یا محلل معروف است - مترجم

۵- نظام «شوراها» از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ در همه جای روسیه به وجود آمد. در اصطلاح مارکسیست‌های حزب سوسیال دموکرات روسیه، شوراها ارگان دولت سوسیالیستی در نقاط مختلف می‌باشند. لنین، پس از رسیدن به قدرت از اقتدار شوراهاکاست و غالب این شوراها را در حزب کمونیست ادغام کرد - مترجم

۶- حوزه (Cell) یا محفل در سازمان احزاب کمونیست عبارتست از کوچک‌ترین واحد آن. در این واحد، چند نفر گرد آمده و به بحث‌های سیاسی و مسلکی می‌پردازند. مجموعه چند حوزه را، بخش (Section) می‌نامند - مترجم

۷- منظور انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه به رهبری لنین است - مترجم

۸- اشاره به گروه سیاسی «عدالت» می‌باشد که از انقلاب مشروطه به بعد در آذربایجان روسیه [شوروی] فعالیت انقلابی داشت و با سوسیال دموکرات‌های روسیه همکاری می‌کرد - مترجم

۹- در مورد شرح کامل انقلاب مشروطه ایران نگاه کنید به:
ادوارد. ج. براون: انقلاب ایران در سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۹، کمبریج انگلستان، ۱۹۱۱- نویسنده

[این کتاب به نام انقلاب ایران توسط آقای احمد پژوه به فارسی ترجمه شده و توسط انتشارات معرفت به چاپ رسیده است - مترجم]

۱۰- لنین در سال ۱۹۱۸ قرارداد صلح «برست لیتوفسک» را با آلمان امضا کرد. نماینده شوروی در این مذاکرات، تروتسکی بود. ماده ۸ قرارداد عملاً مربوط به ایران می‌شد. تروتسکی در کتاب «تاریخ انقلاب روسیه» به تفصیل درباره این قرارداد سخن گفته است - مترجم

۱۱- با توجه به این که واژه «امپریالیسم» و «امپریالیست» بارها در این کتاب آمده است، لذا تعریف مختصری از آن ضرورت دارد:

امپریالیسم در اصطلاح سیاسی فرهنگ اروپا به معنای ایجاد امپراتوری‌های استعماری می‌باشد. تعریف لنین از امپریالیسم، که مورد قبول کمونیست‌ها است، با تعریف بالاتفاوت زیاد دارد. لنین در کتاب «امپریالیسم، مرحله نهائی سرمایه‌داری» می‌نویسد:

«... امپریالیسم همان نظام سرمایه‌داری است که به مرحله‌ای از رشد رسیده باشد که به استقرار انحصارات و سرمایه مالی انجامیده است. در این مرحله، صدور سرمایه‌ها در درجه

اول اهمیت قرارداد، و تقسیم جهان بین تراست‌های بین‌المللی آغاز شده و همه سرزمین‌ها و قلمرو کره زمین بین بزرگترین کشورهای سرمایه‌داری بدون استثنا تقسیم شده است...» منظور از امپریالیست، کشورها و نظام‌های هوادار امپریالیسم است - مترجم

۱۲- مارکسیسم - لنینسم عبارتست از مجموعه عقاید انقلابی مارکس و انگلس و لنین. مارکسیست‌ها به دو گروه عمده تقسیم می‌شوند: مارکسیست‌های دوگماتیک «جزمی»؛ که معتقدند نظرات مارکس را باید موبه‌مو اجرا کرد. مارکسیست‌های خلاقه (Creator) (Marxism)؛ که معتقدند باید اصلاحاتی در مارکسیسم با توجه به شرایط محلی انجام داد تا نیروی خلاقه آن حفظ شود. لنین در شمار مارکسیست‌های خلاقه بود و از این رو اصلاحات و تعدیلاتی در اصول مارکسیستی به عمل آورد تا متناسب با اوضاع روسیه شود. نظرات لنین در این زمینه در یکی از کتاب‌های او تحت عنوان «انقلاب و دولت» آمده است - مترجم

۱۳- مسائل ملی و دهقانان دو موضوع عمده نظری را در مرام کمونیسم تشکیل می‌دهد. کمونیست‌ها معتقدند که با رشد سرمایه‌داری، خصوصاً در دوران امپریالیسم، مبارزه بین طبقات تشدید می‌شود و منافع ملی با مبارزه طبقه کارگر و متحدان آن (خرده بورژوازی دهقانان) پیوند می‌یابد. بورژوازی کلان برای حفظ موقعیت خود مسأله ناسیونالیسم را بزرگ می‌کند. «مسأله ملی» در زبان کمونیسم عبارتست از «مسأله راه‌ها و وسایل رهایی ملت‌های تحت ستم و برقراری برابری حقوقی بین خلق‌ها». بر اساس اصول مارکسیسم - لنینسم، «مسأله ملی اهمیت بسیار داشته و بایستی با این مسأله برخورد مشخصی داشت؛ یعنی برای حل صحیح آن لازم است تا تکامل جامعه را در دوران‌های مختلف، خصوصیات تکاملی هر کشور معین، تناسب نیروهای طبقاتی در صحنه جهان و در درون یک کشور معین، درجه فعالیت توده‌های رنجبر ملت‌های مختلف و بالاخره سطح آگاهی و تشکل آن‌ها را به حساب آورد».

مسأله ارضی یا «مسأله دهقانان» عبارتست از «مسأله مناسبات مالکیت در نظام کشاورزی و مسأله طبقات و مبارزه طبقاتی در روستاها». محتوای مسأله ارضی در صورت بندی‌های اجتماعی مختلف «کمون - برده داری - فئودالیسم - سرمایه‌داری - امپریالیسم» متفاوت می‌باشد. برای حل مسأله ارضی باید دهقانان را بسیج کرد تا به برانداختن استثمار، سلب مالکیت از بزرگ مالکان و استفاده از اشکال مختلف تعاونی و استقرار مناسبات تولیدی سوسیالیستی در کشاورزی اقدام کنند - مترجم

۱۴- اشاره به عقاید مارکسیستی است که از انترناسیونال اول و دوم، و خصوصاً پس

از انقلاب نافرجام ۱۹۰۵ روسیه، توسط پلخانف و لنین ارائه شده بود - مترجم

۱۵- در اصطلاح مارکسیسم، پرولتاریا یعنی «طبقه کارگران مزدبگیر، که ناگزیرند در جامعه سرمایه‌داری نیروی کار خود را به صاحبان وسایل تولید (سرمایه‌داران) بفروشند». کمونیست‌ها معتقدند که پرولتاریا فعالترین طبقه اجتماعی در جامعه سرمایه‌داری محسوب می‌شوند زیرا با مترقی‌ترین و رشد‌یابنده‌ترین شکل تولید، یعنی صنایع ماشینی و تولید بزرگ صنعتی در ارتباط است. ویژگی‌های رژیم سرمایه‌داری موجب می‌شود تا شرایط اتحاد و تشکل و آموزش پرولتاریا فراهم شود. مبارزه طبقه پرولتاریا علیه سرمایه‌داران در واقع قانون تکامل جامعه سرمایه‌داری است (اصل دیالکتیک). مبارزه نهائی پرولتاریا در تشکل نهائی خود، متوجه استقرار سوسیالیسم و ایجاد سازمان‌های طبقاتی صنفی است که «عالیترین شکل آن احزاب کمونیست و کارگری است». پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی، طبقه کارگر با استقرار مالکیت سوسیالیستی بر وسایل تولید، سر نوشت خویش را به دست می‌گیرد. همبستگی بین کارگران جهان را اصطلاحاً پرولتاریای انترناسیونال می‌نامند - مترجم

۱۶- سلطانزاده نام مستعار «آوادیس میکائیلیان» یکی از ارمنه کمونیست ایران می‌باشد که در شمار دوستان نزدیک لنین بود. وی هفت کتاب نوشته که از همه مشهورتر «ایران معاصر» و «امپریالیسم انگلیس در ایران» و «نفث و ذغال سنگ» و «کارگران» است. سلطانزاده در دهه ۱۹۳۰ در تصفیه‌های استالین به قتل رسید و بعدها، یعنی در دوران خروشچف از وی اعاده حیثیت گردید - مترجم

۱۷- لنین معتقد است کلیه انقلاب‌های جهان از انقلاب فرانسه تا انقلاب اکتبر روسیه (به جز کمون پاریس) انقلاب بورژوازی است و هدف‌های دموکراتیک (غیر سوسیالیستی) را دنبال می‌کند. از زمان انقلاب اکتبر روسیه، و با توجه به آغاز عصر امپریالیسم، انقلابات شرق، جنبه ضد امپریالیستی (انقلاب ملی) دارد. لنین معتقد است که کمونیست‌ها باید با اتحاد موقتی با نهضت‌های ملی یا آزادی‌بخش ملی، این خصلت ضد امپریالیستی را در درازمدت تبدیل به ضد سرمایه‌داری کنند و آن را در مسیر انقلاب کمونیستی قرار دهند - مترجم

۱۸- نگاه کنید به:

والتر لاکور: شوروی و خاورمیانه (چاپ نیویورک، ۱۹۵۹) صفحه ۱۸ - نویسنده

۱۹- سلطانزاده: صورت مذاکرات دومین کنگره جهانی کمونیسم بین الملل،

(هامبورگ، ۱۹۲۱) صفحه ۱۶۹ - نویسنده

۲۰- لاکور، همان منبع، صفحه ۲۱. يك سند تکمیلی این قطعنامه که از سوی «روی»
تحریر گردید، این نکته را به خوبی روشن می کند - نویسنده

۲۱- الکساندر بنینگسن، «سلطان غالب: اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و انقلاب
استعماری»، در اثر والتر لاکور به نام تحولات خاورمیانه، (چاپ نیویورک، ۱۹۵۸) صفحات
۳۹۸-۴۰۵ - نویسنده

۲۲- نظرات سلطان غالب ابتدا در سلسله مقالاتی منعکس گردید که در نشریه
Zhizn National Nostei «زندگی ناسیونالیستی»، ارگان کمیسیریای وزارت امور
خارجہ در سال های ۱۹۱۸-۱۹۱۹ به چاپ رسید (که از این به بعد اختصاراً *ZN* نامیده
می شود) - نویسنده

۲۳- ژوزف استالین در *ZN*، (شماره ۱۳، نوامبر ۱۹۱۸) بدان گونه که در اثر
ادین و رابرت نورت تحت عنوان «روسیه شوروی و شرق در سال های ۱۹۲۰-۱۹۲۷»
آمده است (چاپ استانفورد، ۱۹۵۷)، صفحات ۷۷-۷۸ - نویسنده

۲۴- در مورد متن کامل آن نگاه کنید به *ZN*، شماره ۱۵ (فوریه ۱۹۱۹)، به نقل از
منبع بالا - نویسنده

۲۵- ولادیمیر لنین، مجموعه آثار، ۲۴، ۵۵۰-۵۵۱؛ به نقل از همان منبع، صفحات
۷۸-۷۹ - نویسنده

۲۶- کمینترن، همان انترناسیونال (انترناسیونال کمونیستی) سوم است - مترجم

۲۷- *ZN*، شماره ۴۷ (دسامبر ۱۹۱۹)، به نقل از همان منبع - نویسنده

۲۸- همان منبع - نویسنده

۲۹- ادین و نورت، همان منبع، صفحه ۹۲ - نویسنده

۳۰- متن اصلی آن در *ZN*، شماره ۱۹ (مه ۱۹۱۹)، و شماره ۲۰ (ژوئن ۱۹۱۹)،
به نقل از همان منبع، صفحات ۱۷۷-۱۷۸ - نویسنده

۳۱- پس از شکست روسیه از ژاپن در جنگ پرت آرتور (۱۹۰۵ م برابر با ۱۲۸۴

شمسی)، حزب سوسیال دموکرات روسیه تقویت گردید. این حزب با توجه به روابط نزدیک محمد علی شاه با روسیه تزاری، بر آن شد تا به حمایت از مشروطه خواهان پردازد. قبلا در سال ۱۲۸۳ شمسی، یعنی یک سال پیش از قیام مشروطه، ایرانیان ساکن باکو تحت رهبری حزب سوسیال دموکرات قفقاز و از روی مرامنامه آن، حزبی به نام «اجتماعیون و عامیون» تشکیل داد که نریمان نریمانف رهبری آن را به دست گرفت. اعضای این حزب در جریان نهضت مشروطه تا برکناری محمد علی شاه فعالیت زیادی در ایران کردند. از جمله اعضای برجسته این جمعیت باید از علی مسیو، حاج رسول صدقیانی، میرزا محمد علی خان تربیت، میر باقر خوئی، آقا تقی شجاعی، سیدرضا، حاج علی دوا فروش، سیدحسن شریف زاده، جعفر آقا گنجدهای، میرزا علی اصغر خوئی، محمد صادق خامنه‌ای، آقا محمد سلماسی نام برد. حیدرخان عمو اوغلی که در این زمان در تهران فعالیت داشت با انجمن مزبور در ارتباط بود. این انجمن توانست تا سال ۱۲۹۰ شمسی در شهرهای همدان و مشهد و گیلان گروه‌های سوسیال دموکرات ایرانی درست کند. در این زمینه نگاه کنید به:

احمد کسروی: تاریخ مشروطه ایران، ماده حزب اجتماعیون و مادیون

دکتر ماکزاده: انقلاب مشروطیت ایران، جلد پنجم، صفحه ۲۲

م. س. ایوانف: انقلاب مشروطیت ایران، ترجمه کاظم انصاری، امیر کبیر - مترجم

۳۲- همان منبع، صفحه ۱۷۸ - نویسنده

۳۳- همان منبع، صفحه ۹۷ - نویسنده

۳۴- قرارداد ۱۹۱۹ که هدف عمده آن جلوگیری از نفوذ بلشویسم در ایران بود به گوندای تنظیم شده بود که در صورت اجرا شدن، انگلستان بر کلید امور نظامی و اقتصادی و گمرکی و مالی ایران مسلط می‌شد. متن این قرارداد در اکثر کتاب‌های تاریخ مانند تاریخ بیست ساله ایران (حسین مکی)، حیات یحیی (یحیی دولت‌آبادی) و تاریخ احزاب سیاسی ایران (ملک‌الشعرا ی بهار) آمده است - مترجم

۳۵- ج. و. چیچرین به نقل از اذوادردکار در کتاب انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷-۱۹۲۳

(چاپ نیویورک - ۱۹۵۳)، فصل سوم، صفحات ۲۴۱-۲۴۲ - نویسنده

۳۶- همان طبع، صفحه ۲۴۲ - نویسنده

۳۷- منظور از عربستان در آن زمان، تمامی شبه جزیره عربستان و امارات فعلی و

عراق و سوریه است که قبلا در قلمرو عثمانی قرار داشت - مترجم

۳۸-ZN، شماره ۱۳ (مه ۱۹۲۰)، به نقل از ادین ونورت، همان منبع، صفحه ۹۶

- نویسنده

۳۹-آ. پالمیری، سیاست آسیائی بلشویکها (بولونا، ۱۹۲۴)، فصل اول، صفحه

۲۳۸- نویسنده

۴۰- محمد علی منشور: سیاست دولت شوروی در ایران، تهران ۱۹۴۸، صفحات

۴۱-۴۲- نویسنده

۴۱- همان منبع، صفحه ۴۳- نویسنده

۴۲- مادام ایوانوا: نهضت آزادی بخش ملی در استان گیلان ایران در سالهای

۱۹۲۰-۱۹۲۱. این مقاله ابتدا در نشریه *Sovetskoye Vostokove Deniye* (شوروی

و کشورهای شرق) شماره (۱۹۵۵) به چاپ رسید. خلاصه انگلیسی آن در مجله بررسی

آسیای مرکزی سال چهارم، شماره ۳ (۱۹۵۶) به چاپ رسید (از این به بعد با اختصار

CAR می آید) - نویسنده

۴۳- امیل لوسور: انگلیسی ها در ایران (پاریس، ۱۹۳۲) صفحه ۵۳- نویسنده

۴۴- ادین ونورت: همان منبع، صفحات ۹۹-۱۰۰- نویسنده

۴۵- نمونه این نوع برخورد را باید در اثر حسن تهرانی افشاری تحت عنوان

«میرزا کوچک خان»، تهران، ۱۹۴۱؛ و احمد تمیمی طالقانی تحت عنوان «نهضت جنگل

ایران چه بود؟»، (تهران، ۱۹۴۵) یافت - نویسنده

۴۶- ایوانوا: همان طبع، صفحات ۳۰۵-۳۰۶- نویسنده

۴۷- ایراندوست از کمونیست های قدیمی ایران است که در تأسیس حزب کمونیست

در رشت شرکت داشت. پس از شکست نهضت گیلان به شوروی رفت - مترجم

۴۸- ایراندوست: گوشه هایی از انقلاب گیلان، نشریه «*Istoric marksist*»

(تاریخ مارکسیست)، شماره ۵ (۱۹۲۷)، به نقل از CAR، جلد ۴، شماره ۳، ۱۹۵۶- نویسنده

۴۹- مادام ایوانوا: *Ocherk Istori Irana* (تاریخ مختصر ایران)؛ مسکو،

۱۹۵۲، به نقل از همان منبع - نویسنده

۵۰- اصولاً پس از معاهده ترکمانچای، بندرانزلی به صورت مرکز دریائی عمده ارسال کالاهای صادراتی ایران مانند برنج و ماهی و خاویار به روسیه تزاری در آمد و کنسولگری روسیه در رشت نظارت کامل بر این جریان داشت. این بندر عملاً به صورت منطقه نفوذ سیاسی - اقتصادی روسیه تزاری در آمده بود. در این زمینه نگاه کنید به:
چارلز فرانسیس مکنزی: سفرنامه شمال، ترجمه منصوره اتحادیه (نظام مافی)، انتشارات گستره، تهران - مترجم

۵۱- منشور: همان منبع، صفحات ۴۱-۴۲. همچنین نگاه کنید به «مأموریت نظامی در شمال غربی ایران در ۱۹۱۸» اثر سرلشکر دانسترویل؛ و نیز نشریه انجمن سلطنتی آسیای مرکزی، شماره ۸ (۱۹۲۱)، صفحه ۸۳- نویسنده

۵۲- در مورد ترکیب و آرمان کمیته اتحادیه اسلام نگاه کنید به:
ابراهیم فخرائی: سردار جنگل، صفحه ۹۶ (انتشارات جاویدان) - مترجم

۵۳- در مورد تشکیل حزب اعتدالیون و مرانامه آن نگاه کنید به:
ملک الشعرای بهار: تاریخ احزاب سیاسی ایران، صفحات ۸ تا ۱۰ - مترجم

۵۴- همان منبع - مترجم

۵۵- محمدتقی بهار: تاریخ احزاب سیاسی ایران، تهران، ۱۹۴۴، صفحات ۱۶۶-۱۶۷ - نویسنده

۵۶- ایوانوا: همان منبع، صفحه ۳۰۴ - نویسنده

۵۷- ایران دوست به نقل از CAR، جلد چهارم، شماره ۳، صفحه ۳۰۵ - نویسنده

۵۸- ایوانوا، همان منبع، صفحه ۳۰۵ - نویسنده

۵۹- ابراهیم فخرائی: همان منبع، صفحات ۲۲۵ به بعد - مترجم

۶۰- جورج لنچافسکی: روسیه و غرب در ایران در سال های ۱۹۱۸-۱۹۴۸ (چاپ نیویورک، ۱۹۴۹) صفحه ۵۹. این کتاب مبتنی بر خاطرات احسان اله خان است - نویسنده

۶۱- ابراهیم فخرائی، همان منبع - مترجم

۶۲- روزنامه ستاره ایران، «چاپ تهران»، ۲۳ فوریه ۱۹۲۳- نویسنده

۶۳- منظور از «مداخله گران»، قوای ژنرال دنیکن از روس‌های سفیداست که بعد از حمله به قفقاز باکشتی‌های خود به طرف بندرانزلی آمد و با ژنرال دانسترویل همکاری کرد. وی پس از شکست نیروهای بریتانیا، از راه ایران و بغداد به اروپا رفت- مترجم

۶۴- *Noveyshaya Istoria Stran Zaruoezhnogo Vostoka* (تاریخ نوین کشورهای شرق)، (مسکو، ۱۹۵۴)، صفحه ۳۵۱، به نقل از CAR، دوره چهارم، شماره ۳، صفحه ۳۰۷- نویسنده

۶۵- همان منبع- نویسنده

۶۶- متن آن در مجله «فروغ» (چاپ رشت) مورخ مه ۱۹۲۸ آمده است؛ به نقل از منشور در کتاب سیاست دولت شوروی در ایران، صفحه ۷۱- نویسنده

۶۷- ادین ونورت: همان منبع، صفحات ۱۷۹ و ۱۸۰- نویسنده

۶۸- ایوانوا: همان منبع، صفحه ۳۰۸- نویسنده

۶۹- منشور: همان منبع، و در صفحه ۷۸ نام کمیسرهاى زیر را آورده است:

میر شمس‌الدین [وقاری]؛ کمیسر داخله

سید جعفر؛ کمیسر خارجه

میرزا محمد علی پیر بازاری؛ کمیسر مالیه

محمود آقا؛ کمیسر قضائی

[آقا] نصرالد؛ کمیسر پست و تلگراف و تلفن

حاجی محمد جعفر؛ کمیسر معارف و اوقاف

میرزا محمد علی خمایی؛ کمیسر فواید عامه

میرزا ابوالقاسم فخرائی؛ کمیسر تجارت - نویسنده

برای توضیح بیشتر در این زمینه نگاه کنید به ابراهیم فخرائی: همان منبع، صفحه

۲۵۱ به بعد - مترجم

۷۰- با توجه بدین که اصطلاح بین‌الملل اول و دوم و کمینترن بارها در این کتاب

آمده است، بد نیست به اختصار در این باره توضیحی داده شود:

واژه بین‌الملل (انترناسیونال) در عرف کمونیست‌ها به معنای سازمان‌های جهانی

کارگری است که در اواخر قرن گذشته تا اواسط سده کنونی متناوباً تشکیل می‌گردید. این سازمان‌ها، با الهام از آموزش مارکسیستی، با هدف هم‌بستگی جهانی کارگران و رنجبران کشورهای مختلف تشکیل می‌شد. بین‌الملل اول، در ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴ توسط مارکس در لندن تشکیل شد که شخص مارکس اعلامیه آن را نوشته است. کمونیست‌ها اعلامیه مزبور را به معنای مبارزه کارگران جهت استقرار حکومت کارگران تفسیر کردند. در پی شکست کمون پاریس، عده‌ای از عناصر بین‌الملل اول از آن کناره گرفتند. در کنفرانس فیلادلفیای ۱۸۷۶، انترناسیونال اول منحل شد. انترناسیونال دوم در سال ۱۸۸۹ به عنوان «مجمع بین‌المللی احزاب سوسیالیست» در پاریس تشکیل شد و رهبری آن به مدت شش سال با انگلس بود. پس از مرگ انگلس، انشعاباتی در مجمع به وجود آمد و تمایلات بورژوازی قوت گرفت و سه جناح زیردربرابر یکدیگر موضع‌گیری کردند: جناح راست (سوسیال شونیست)، جناح میانه‌رو، و جناح چپ (به رهبری لنین). لنین در سال ۱۹۱۵ اتحادیه سوسیالیست‌های انترناسیونالیست را در سوئیس تشکیل داد. بین‌الملل سوم (یا کمینترن - به معنای کمیته اجرائی مجمع احزاب کمونیست) در ماه مارس ۱۹۱۹ در مسکو تشکیل شد. کمینترن جمعاً ۷ کنگره داشت و در سال ۱۹۴۳ منحل گردید. در مورد انحلال کمینترن دو نظر متفاوت وجود دارد:

– نویسندگان کمونیست شوروی انحلال کمینترن را ناشی از دخالت «یک مرکز واحد رهبری در کار احزاب کمونیست برادر» توصیف کرده‌اند.

– نویسندگان غربی معتقدند که اساساً ایجاد کمینترن توسط لنین نوعی موضع‌گیری درباره کمونیسم تکاملی (کمونیسم مورد قبول احزاب سوسیالیست اروپا) بود. استالین در سال ۱۹۴۳ به منظور همکاری با نیروهای متفقین برای جنگ با آلمان نازی دستور انحلال کمینترن را داد. بعد از پایان جنگ دوم، کمینفرم به وجود آمد که در دوران زمامداری خروشچف و به منظور اعمال سیاست «دئانت» [تشنج‌زدائی شرق و غرب] منحل شد. مترجم

۷۱- متن موجود در *Novy I Vostok* [شرق و انقلاب]، شماره ۲۹ (۱۹۳۰)، صفحات ۱۰۶-۱۰۷؛ خلاصه انگلیسی آن در اودین و نورت، همان منبع، صفحه ۹۷ آمده است - نویسنده

۷۲- متن موجود در روزنامه ایزوستیا، ۱۶ ژوئن ۱۹۲۰، صفحه ۷؛ به نقل از اودین و نورت، همان منبع، صفحه ۱۸۱ - نویسنده

۷۳- اودین و نورت، همان منبع - نویسنده

- ۷۴- روزنامه ایزوستیا، ۱۳ ژوئیه ۱۹۲۰، به نقل از ژرژ دو کروک در کتاب «سیاست دولت شوروی در ایران»، مجله مسلمانان جهان، دسامبر ۱۹۲۲، صفحه ۱۴۶ - نویسنده
- ۷۵- روزنامه جنگل (چاپ رشت)، ۲۰ سپتامبر ۱۹۲۰ - نویسنده
- ۷۶- براساس گزارش استاندار گیلان به دولت مرکزی، به نقل از روزنامه ستاره ایران مورخ ۲۶ ژوئن ۱۹۲۴ - نویسنده
- ۷۷- ایرانسکی: روابط ایران و روسیه شوروی، نشریه شرق و انقلاب، شماره ۴، ۱۹۲۳؛ به نقل از لنچافسکی در کتاب روسیه و غرب در ایران، صفحه ۵۸ - نویسنده
- ۷۸- براساس خاطرات احسان‌اله‌خان در نشریه شرق و انقلاب، شماره ۲۴ (۱۹۲۳)، صفحات ۸۸-۱۰۷، و به نقل از منشور، همان منبع، صفحه ۲۷ - نویسنده
- ۷۹- *CAR*، همان منبع، صفحات ۲۴۳-۲۴۴ - نویسنده
- ۸۰- منشور، همان منبع، صفحات ۷۲ و ۷۳ - نویسنده
- ۸۱- روزنامه گلشن (چاپ رشت)، ۲۸ ژوئن ۱۹۲۲ - نویسنده
- ۸۲- ایوانوا: همان منبع صفحه ۳۰۸ - نویسنده
- ۸۳- همان منبع - نویسنده
- ۸۴- روزنامه ایزوستیا، به نقل از ادین ونورت، همان منبع، صفحه ۹۸ - نویسنده
- ۸۵- همان منبع، صفحه ۱۸۰ - نویسنده
- ۸۶- نگاه کنید به ابراهیم فخرائی: همان منبع، صفحه ۳۱۹ به بعد - مترجم
- ۸۷- اشاره به کمونیست‌های طرفدار تروتسکی است که هوادار انقلاب جهانی و شدت عمل بودند - مترجم
- ۸۸- *CAR*، ۴، شماره ۳، صفحه ۳۰۹ - نویسنده
- ۸۹- ادین ونورت، همان منبع، صفحه ۹۱ - نویسنده
- ۹۰- «دو کروک»، اعلامیه شماره ۱۲ کمونیسم بین‌الملل را چنین نقل می‌کند:

«ما از فعالیت‌های انقلابی آنان به سود مبارزه با سرمایه‌داری بهره‌گیری می‌کنیم تا انقلاب اجتماعی درسراسر جهان پیروزشود؛ اما چنانچه منافع این انقلاب ایجاب نماید، می‌توانیم به‌روی متحدان دیروز خود اسلحه بکشیم»
 - سیاست دولت شوروی در ایران، صفحه ۱۴۳ - نویسنده

۹۱- سلطان‌زاده: ایران معاصر، مسکو، ۱۹۲۰، صفحات ۵۹ و ۶۰؛ به نقل از CAR، دوره چهارم، شماره ۳، صفحه ۴۰۳ - نویسنده

۹۲- در این کنگره ۴۸ نماینده از نقاط مختلف ایران شرکت داشتند که اکثریت آنان از کمونیست‌های قفقاز و ترکستان بودند. اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران عبارت بودند از:

- ۱) آبی‌کف آقا زاده
 - ۲) خانم آبی‌کف آقا زاده
 - ۳) کامران آقا زاده
 - ۴) چلنگریان
 - ۵) زاخاریان (تبعه شوروی)
 - ۶) علیزاده
 - ۷) سیدابوالقاسم موسوی
 - ۸) جعفر جواد زاده (پیشه‌وری) مسئول تشکیلات لاهیجان
 - ۹) زنجانی
 - ۱۰) صدقعلی
 - ۱۱) احسان‌اله خان
 - ۱۲) مجتبی شریعتمداری
 - ۱۳) کاظم شاهرخی (امیرزاده) مسئول تشکیلات حزب از کوچصفهان تا لنگرود
 - ۱۴) سلطانزاده
 - ۱۵) خالوعلی مسئول تشکیلات انزلی
- پس از کشته شدن خالوعلی، تغییرات زیر در کمیته مرکزی به وجود آمد:
- ۱- کاظم شاهرخی مسئول تشکیلات انزلی
 - ۲- زاخارف معاون تشکیلات (تبعه شوروی)
 - ۳- ابراهیم سرخی (بعداً مسئول تشکیلات انزلی شد)
 - ۴- جعفر پیشه‌وری

- ۵- چلنگریان
- ۶- سیدا بوالقاسم موسوی
- ۷- عزیز ایران دوست
- ۸- ایبخ (تبعه شوروی) مسئول کمیسیون تفتیش
(به نقل از کتاب سیر کمونیسم در ایران، صفحات ۱۳۱ و ۱۳۲) - مترجم
- ۹۳- سلطان زاده: کنگره کمونیست‌های ایرانی حزب عدالت، «کمونیسم بین الملل». شماره ۱۴ (هامبورگ - ۱۹۲۳) صفحات ۲۲۵ تا ۲۳۰ - نویسنده
- ۹۴- جین دگراس: کمونیسم بین الملل (لندن - ۱۹۵۰)، جلد اول، صفحه ۱۱۰ - نویسنده
- ۹۵- همان منبع، صفحه ۱۰۶ - نویسنده
- ۹۶- مقاله جواد زاده (پیشه‌وری) در روزنامه جنگل، دوم ژوئن ۱۹۲۰ - نویسنده
- ۹۷- همان منبع، ششم ژوئن ۱۹۲۰ - نویسنده
- ۹۸- ادین ونورت، همان منبع، صفحه ۹۹ - نویسنده
- ۹۹- همان منبع - نویسنده
- ۱۰۰- بوخارین (*Bukharin*) از نظریه پردازان برجسته حزب کمونیست شوروی و از دوستان نزدیک لنین بود. وی در سال ۱۸۸۸ تولد یافت. در جوانی به عضویت دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب بلشویک درآمد. بوخارین در سال ۱۹۳۸ به دستور استالین از حزب اخراج، محاکمه و تیرباران شد - در مورد اخراج و محاکمه وی نگاه کنید به:
ن. روتیچ: حزب کمونیست شوروی بر سریر قدرت ۱۹۱۷-۱۹۵۷، ترجمه فتح الله دیده بان، انتشارات فروردین، صفحه ۳۶۳ به بعد؛ و در دادگاه تاریخ، ترجمه منوچهر هزارخانی - مترجم
- ۱۰۱- منشور، همان منبع، صفحات ۸۷ و ۸۸ - نویسنده
- ۱۰۲- اعضای کمیته انقلاب (هیأت دولت انقلابی) عبارت بودند از:
- | | |
|------------------|------------------------|
| — احسان‌اله خان | سر کمیسر و کمیسر خارجه |
| — خالوقربان | کمیسر جنگ |
| — سید جعفر محسنی | کمیسر پست و تلگراف |

- جواد زاده (پیشه‌وری) کمیسر کشور
 – آقا زاده کمیسر دادگستری
 – بهرام آقاییف کمیسر فواید عامه
 – حاجی محمد جعفر کنگاوری کمیسر فرهنگ
 در این زمینه نگاه کنید به:
 ابراهیم فخرائی، همان منبع، صفحه ۲۷۲ – مترجم
- ۱۰۳ – منشور، همان منبع، صفحه ۹۲ – نویسنده
- ۱۰۴ – مادام ایوانوا بدین ترتیب احسان‌الله خان را مورد انتقاد قرار می‌دهد، لکن در پایان مقاله‌اش می‌پذیرد که یکی از دلایل سقوط جمهوری گیلان «سرشت محلی رویداد-های انقلابی» بود. احسان‌الله خان در خاطرات خود که در نشریه شرق و انقلاب به چاپ رسید، می‌نویسد که «ما نبایستی خود را محدود به یک استان سازیم بلکه باید نهضت خود را به سراسر کشور صادر کنیم». نگاه کنید به نشریه شرق و انقلاب شماره ۲۹ (۱۹۳۰) صفحه ۱۰۲؛ CAR، دوره چهارم، شماره ۳، صفحه ۳۲۸ – نویسنده
- ۱۰۵ – در مورد تأسیس و فعالیت کمیته مجازات نگاه کنید به:
 ملك الشعراى بهار: تاریخ احزاب سیاسی ایران، صفحات ۳۲-۳۳ – مترجم
- ۱۰۶ – ملك الشعراى بهار، تاریخ احزاب سیاسی ایران، صفحات ۳۲-۳۳ – نویسنده
- ۱۰۷ – برنامه جدید اقتصادی شوروی (پرادنا لوگ معروف به‌نپ) در مارس ۱۹۲۱ به صورت تصویب‌نامه و باامضای لنین به مرحله اجرا درآمد. هدف از اجرای این برنامه، کاهش خشونت و شدت عمل کمونیست‌ها در زمینه مسائل کشاورزی، صنعتی و اصولاً اقتصاد ملی شوروی بود، هدف از این برنامه این بود که با اتخاذ رویه معتدل و میان‌درواقص اقتصاد کشور را احیا کنند. این سیاست تا سال ۱۹۲۹ ادامه یافت و در این سال استالین زیر فشار مارکسیست‌های تندرو ناگزیر شد این برنامه را متوقف و برنامه‌های تندروتری را اجرا نماید. در این زمینه نگاه کنید به:
- دکتر منوچهر فرهنگ: برنامه‌ریزی اقتصادی در کشورهای سوسیالیستی، دانشگاه ملی
 – مترجم
- ۱۰۸ – خلاصه شده از روزنامه ایران، ۲۸ ژوئن ۱۹۲۰ – نویسنده
- ۱۰۹ – روزنامه ایزوستیا، سوم ژوئیه ۱۹۲۰، به نقل از ادین و نورت، همان منبع،

صفحه ۹۹ - نویسنده

۱۱۰- در این کنگره نمایندگان ۳۲ کشور از ملت‌های شرق شرکت داشتند: ۲۳۵ نفر از ترکیه، ۱۰۳ نفر از ایران، ۱۷۵ نفر ارمنی و ۴۴ زن - کتاب روسید و غرب در ایران، تألیف لنچافسکی - مترجم

۱۱۱- نمایندگان نهضت گیلان در این کنگره عبارت بودند از: جوادزاده (پیشه‌وری)، یقکیان ارمنی، احمد حیدری، زاخاروف، امیرزاده، چلنگریان و موسوی - مترجم

۱۱۲- ریاست هیأت ترکیه به عهده انور پاشا وزیر جنگ سابق عثمانی بود - مترجم

۱۱۳- کمونیست‌های ایرانی که در این کنگره شرکت کردند عبارت بودند از: حیدرخان عمو اوغلی، علی‌اف، سلطان زاده، جواد زاده (پیشه‌وری)، لاهوتی، احسان‌الله خان و «ذره» بیشتر این افراد پس از بازگشت به ایران به نهضت جنگل پیوستند. نگاه کنید به: نصرالله فاطمی: تاریخ دیپلماسی ایران (نیویورک ۱۹۵۱) صفحه ۱۶۸ - نویسنده

۱۱۴- ترجمه فارسی نطق زینویف در روزنامه حقیقت مورخ ۶ اکتبر ۱۹۱۱ چاپ شد - نویسنده

۱۱۵- روزنامه کمونیست، ۲۹ سپتامبر ۱۹۲۰ و روزنامه جنگل، دوم اکتبر ۱۹۲۱ - نویسنده

۱۱۶- CAR، همان منبع، صفحات ۲۶۴-۲۶۵ - نویسنده

۱۱۷- همان منبع، صفحات ۲۴۷-۲۴۸ - نویسنده

۱۱۸- ادین و نورت، همان منبع، صفحات ۱۷۰-۱۷۲ - نویسنده

۱۱۹- به توضیح شماره ۱۳ مراجعه شود - مترجم

۱۲۰- هانس کوهن: تاریخ جنبش‌های ملی در شرق، (برلین ۱۹۲۸)، صفحه ۱۷۶ - نویسنده

۱۲۱- همان منبع، صفحه ۱۴۸ - نویسنده

۱۲۲- ایوانوا، همان منبع، صفحه ۳۱۰ - نویسنده

۱۲۳- به نظر می‌رسد که نویسنده داوری صحیحی درباره حیدرخان عمو اوغلی کرده

است. حیدرخان اهل سلماس بود و در قفقاز رشته مهندسی برق را به پایان رسانید. سپس بنا به دعوت يك بازرگان تبریزی به نام رضازاده به ایران آمد و بعدها در کارخانه برق حاج امین‌الضرب به کار مشغول شد. حیدرخان در شمار رهبران حزب سوسیال دموکرات قفقاز بود. وی با کمیته عدالت در ارتباط بود و به طوری که معروف است در جریان قتل اتابک و مرحوم سید عبدالله بهبهانی دست داشته است. وی مرتباً بین ایران و روسیه در سفر بود. حیدرخان پس از شرکت در کنگره باکو به نهضت گیلان پیوست. در این زمینه نگاه کنید به:

احمد کسروی: تاریخ مشروطه ایران، صفحه ۴۹۹

دکتر فریدون آدمیت: فکر آزادی و مقدمه مشروطیت، صفحه ۲۶۹

ملك الشعراى بهار: مقدمه بهار (صفحه ۵) بر کتاب تاریخ احزاب سیاسى ایران - مترجم

۱۲۴- روزنامه ایزوستیا، ۶ نوامبر ۱۹۲۱؛ به نقل از منشور، همان منبع، صفحه ۱۴۳

- نویسنده

۱۲۵- همان منبع - نویسنده

۱۲۶- نگاه کنید به:

ابراهیم فخرائی: همان منبع، صفحه ۳۲۶ به بعد - مترجم

۱۲۷- دوکروک: سیاست دولت شوروی در ایران، صفحات ۱۴۴-۱۴۵- نویسنده

۱۲۸- فتوکپی این سند به زبان فارسی در همان منبع، صفحات ۱۴۶-۱۴۷ آمده

است - نویسنده

۱۲۹- ایوانوا برخی از اعلامیه‌های کمیته استانی حزب کمونیست ایران در مشهد

را نقل می‌کند اما نمی‌تواند ثابت کند که واقعاً چنین کمیته‌هایی سواى تبریز و گیلان وجود

داشته است. همان منبع، صفحه ۱۷۱- نویسنده

۱۳۰- همان منبع، صفحه ۳۱۱- نویسنده

۱۳۱- ایراندوست، «گوشه‌هایی از انقلاب گیلان» به نقل از CAR، جلد ۴، شماره

۳، صفحه ۳۱۱- نویسنده

۱۳۲- در مورد این ماجرا نگاه کنید به:

ابراهیم فخرائی: همان منبع، فصل سیزدهم (واقعه ملاسرا)، صفحه ۳۶۵ به بعد

اسماعیل رائین: حیدرخان عمو اوغلی، بخش چهاردهم، صفحه ۲۸۱ به بعد - مترجم

۱۳۳ - منشور، همان منبع، صفحه ۹۵ - نویسنده

۱۳۴ - همان منبع - نویسنده

۱۳۵ - CAR، همان منبع، صفحه ۲۹۲ - نویسنده

۱۳۶ - متن کامل نامه روتشتاین و پاسخ کوچکخان به وی در کتاب سردار جنگل نوشته

ابراهیم فخرائی، صفحات ۳۵۶ تا ۳۶۲ آمده است. لازم بد توضیح است که رهبران شوروی، در شرایط بین المللی آن روز، زمیند کنار آمدن با انگلستان را لازم می دیدند و درست در همان زمان، قرارداد تجارتي شوروی وانگلیس در شرف امضا بود - مترجم

۱۳۷ - خلاصه این مکاتبات در روزنامه پرورش (چاپ رشت)، شماره های ۶ و ۷،

۱۹۲۲، آمده است؛ به نقل از منشور، همان منبع، صفحات ۱۴۶ تا ۱۵۲ - نویسنده

۱۳۸ - نشریه شرق و انقلاب، دوره دوم (۱۹۲۲) صفحه ۲۶۱، بد نقل از CAR،

همان منبع، صفحه ۲۹۴ - نویسنده

۱۳۹ - کارل راداک (۱۸۸۵-۱۹۳۹) کمونیست معروف روسیه که در سال ۱۸۸۵

در لهستان بد دنیا آمد. در جوانی به بلشویکها پیوست و چند سال پیش از جنگ اول جهانی در جناح انقلابی حزب سوسیال دموکرات آلمان فعالیت می کرد. پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ روسیه، بد اتفاق لنین بد روسیه بازگشت و پس از انقلاب اکتبر روسیه مشول اداره تبلیغات بین المللی وابسته بد کمیسریای وزارت امور خارجه زیر نظر تروتسکی گردید. راداک در تاسیس حزب کمونیست آلمان (دسامبر ۱۹۱۸) شرکت کرد. راداک بعدها در کمینترن مشغول فعالیت شد. در سال ۱۹۲۵ بد ریاست دانشگاه جدید التأسیس «سون یاتسن» (زحمتکشان شرق) در مسکو بر گزیده شد. وی با عضویت در گروه تروتسکی بد مخالفت با استالین پرداخت. در سال ۱۹۲۷ از حزب کمونیست شوروی اخراج شد. در ۱۹۳۰ از وی اعاده حیثیت شد. در ۱۹۳۶ بد دستور استالین بازداشت و در ۱۹۳۷ محاکمه شد. وی بد ده سال حبس محکوم گردید و معروف است که در سال ۱۹۳۹ در یک اردوگاه کار اجباری او را از بین بردند - مترجم

۱۴۰ - اینتلجنسیای دموکراتیک (*Democratic Intelgentia*): کلمه «اینتلجنسیا»

یا «روشنفکر» در اصطلاح مارکسیستها بد طبقات طرفدار مارکسیسم که در شمار طبقه کارگر (پرولتاریا) نیستند، اطلاق می گردد. منظور از اینتلجنسیای دموکراتیک، قشر روشنفکر و

تحصیل کرده جهان سوم است که برای استقلال ملی کشور خود مبارزه می کنند - مترجم

۱۴۱- کارل راداک: *Vneshniaia Politika Sovetskoi Rossii* (سیاست خارجی دولت شوروی)، مسکو، ۱۹۲۳، صفحه ۷۴؛ به نقل از *Ivór Spector* «اتحاد شوروی و جهان اسلام در سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۵۸» (سیتل، ۱۹۵۹)، صفحات ۹۵-۹۶ - نویسنده

۱۴۲- لوئی فیشر: شوروی در سیاست جهانی (چاپ دوم، پرینستون، نیوجرسی، ۱۹۵۱)، جلد اول، صفحه ۲۸۸ گزارش می کند که «روتشتاین سفیر شوروی در ایران نزد چیچرین گلایه کرد، و چیچرین نیز به نوبه خود يك اعتراض شخصی برای لنین فرستاد». نویسنده

۱۴۳- عینی وذهنی: مفهوم عینی وذهنی در فلسفه عبارت از شیوه شناخت می باشد. دريك فرآیند شناخت دو عامل باید وجود داشته باشد: اول عامل معرفت یا بنده که آن را ذهن (سوژکتیو) می نامند و دوم چیزی است که بدان معرفت می یابیم که آن را عین (اوبژکتیو) می نامند؛ در اصطلاح مارکسیست ها بر خورد عینی با مسائل بایستی شرایط زیر را داشته باشد: - جمع آوری دقیق حقایق و اطلاعات درباره موضوع مورد نظر.

- بررسی دقیق این حقایق و اطلاعات و انطباق آن‌ها با قانون‌های مارکسیسم-لنینیسم.

- استنتاج از تحلیل و تعیین خط مشی عملی مبتنی بر این استنتاج و سنجش این خط مشی

در عمل - مترجم

۱۴۴- نشریه شرق و انقلاب ، دوره چهارم (۱۹۲۳)، صفحات ۲۱۷-۲۱۸، به نقل از *CAR*، همان منبع، صفحات ۴۷۰-۴۷۱- نویسنده

۱۴۵- ایوانوا، همان منبع، صفحه ۳۱۲- نویسنده

۱۴۶- همان منبع- نویسنده

۱۴۷- ایراندوست ظهور و سقوط نهضت گیلان را به شیوه مشابه در «گوشدهائی از انقلاب ایران» تحلیل کرده است، به نقل از *CAR*، جلد چهارم، شماره ۳، صفحه ۳۱۲ - نویسنده

۱۴۸- ایوانوا، همان منبع، صفحه ۳۱۳- نویسنده

۱۴۹- همان منبع- نویسنده

۱۵۰- همان منبع- نویسنده

۱۵۱- پروتکل [صورت مذاکرات] سومین کنگره کمونیسم بین‌المللی (هامبورگ ۱۹۲۱)، صفحه ۱۰۷۰؛ خلاصه ترجمه انگلیسی آن را می‌توان در سومین کنگره کمونیسم بین‌المللی (لندن-۱۹۲۱)، صفحات ۱۵۹-۱۶۰ یافت- نویسنده

فصل دوم

جنبش کمونیستی در سال‌های ۱۹۲۱ - ۱۹۴۱

اصلاحات نظری

در فاصله سال‌های ۱۹۲۱-۱۹۴۱ [شمسی ۱۳۰۰-۱۳۲۰] جنبش کمونیستی، در طرح مسأله انقلاب در شرق، چند مرحله را پشت سر گذارد. در مرحله اول که تا سال ۱۹۲۸ [شمسی ۱۳۰۷] ادامه داشت، دوران رکود فعالیت کمونیست کردن کشورهای در حال توسعه شرق به‌شمار می‌آمد تا این که ششمین کنگره کمینترن خط مشی‌های تندروتری را در پیش گرفت. در آغاز این دوران، همان‌گونه که ملاحظه شد، نظریه پذیرفته شده انقلاب در شرق همان قاعده [فرمول] لنین بود که در دومین کنگره کمونیست بین‌الملل [کمینترن] در ۱۹۲۰ عرضه گردید. دو رکن این قاعده عبارت بودند از پذیرش ضرورت کمک کردن به نهضت‌های آزادی‌بخش بورژوازی-دموکراتیک در کشورهای تحت استعمار و عقب افتاده، و اعلام کمک همزمان به دهقانان در برابر مالکان بزرگ و بقایای فئودالیسم. با وجود این، نظریه لنین از حمایت کامل رهبران کمونیست آسیائی برخوردار

نشد. شرایطی که سلطانزاده برای انقلاب در شرق عنوان کرد، [که شرحش، پیشتر آمد]، در مقایسه با نظریه تندرویان «روی» از هند، میان‌روتر به نظر می‌رسید. «روی» نهضت‌های بورژوازی ملی را از مبارزه دهقانان در کشورهای عقب مانده جدا می‌دانست و عقیده داشت در حالی که این نهضت‌ها می‌کوشند تا هدف‌های سیاسی خود را در نظم اجتماعی موجود بیابند، تلاش دهقانان بر این است تا هر نوع استثمار را ریشه کن سازند. از این‌رو، خطا است که اهداف عالی دهقانان را به‌خاطر یک اتحاد موقتی با نهضت بورژوازی، فدا کرد.^۲

با وجود اختلاف نظرهای یادشده، نظریه لنین تا سال ۱۹۲۷، هیأت یک رهنمود اجرائی احزاب کمونیست شرق را داشت؛ در این سال بود که تجربه جدید چین نسبت به اجرای نظریه بالا تردید موثری برانگیخت.^۳ در سراسر این مرحله، کادر رهبری کمینترن، نقش بالقوه روشنفکران در نهضت‌های ملی را دست‌کم می‌گرفت و ارگان‌های کمونیستی به‌جای بهره‌گیری از جاذبه پرمایه تبلیغاتی شعارهای ناسیونالیستی، با سوءظن به این شعارها می‌نگریستند. به این ترتیب است که می‌بینیم صفراوف (Safarev) در چهارمین کنگره کمینترن، از قدرت نهضت‌های ملی و سلطه روشنفکران در کادر رهبری آن‌ها می‌نالید و ابراز امیدواری می‌کند که این نهضت‌ها پس از گذراندن مراحل مقدماتی به‌صورت احزاب کمونیستی در آیند.^۴ از سوی دیگر، استالین معتقد بود که زمان آن فرارسیده است تا احزاب کمونیست شرق از مرحله یک جبهه متحد ملی به یک بلوک انقلابی کارگران و خرده‌بورژوازی^۵ تحول یابند. در سال ۱۹۲۶، بوخارین در تلاش خود برای تعیین ماهیت واقعی انقلاب در شرق این نکته را توجه داد: انقلاب شرق بایستی کاملاً اصیل باشد و موجب تکرار آنچه که به‌ر روسیه رفت، نشود.^۶ این موضوع که رهبران کمینترن درباره انقلاب در شرق، خط مشی مشخصی نداشتند، در اعلامیه‌های متعدد و متفاوت و متضاد آنان به‌خوبی دیده می‌شود. سوءظن رهبران کمینترن نسبت به نهضت‌های ملی بر اثر فرآیند فزاینده ناسیونالیستی در تحولات سیاسی در سراسر شرق، از جمله

در ترکیه و ایران و چین، فزونی گرفت. به‌الآخره در ششمین کنگره کمینترن که در ۱۹۲۸ برگزار شد، یک موضع‌گیری تندروانه نسبت به نهضت‌های ملی اتخاذ شد. کمینترن با اتخاذ این خط مشی جدید، هر نوع اتحاد احزاب کمونیست با اپوزیسیون رفرمیست [نهضت‌های هوادار اصلاحات و نه انقلاب] را مطرود شمرد، و به جای آن، خواستار استقلال سیاسی کامل احزاب کمونیست و مبارزه بی‌امان با نهضت‌های بورژوازی ملی گردید. اگرچه موافقت‌های محدود و موقتی در کار هم‌آهنگی در فعالیت‌های سیاسی منفرد در رابطه با تظاهرات صرفاً ضد امپریالیستی هنوز مجاز شمرده می‌شد، لکن خط مشی جدید کمینترن از کمونیست‌ها خواست تا به جهات سیاسی و تشکیلاتی، استقلال عمل خود را در برابر کلیه احزاب خرده‌بورژوا حفظ کنند. به بیان دیگر، احزاب کمونیست می‌بایست به هر قیمتی که شده هویت مستقل خود را حفظ کرده و از جذب شدن در نهضت‌های آزادی‌بخش گسترده‌تر ملی اجتناب ورزند.^۷

اصلاحگران ملی و نهضت‌های بورژوازی ملی متهم شدند که بین انتخاب امپریالیسم و انقلاب، دودلند و آمادگی زیادی را برای پیوستن به امپریالیست‌ها، پس از کسب استقلال دارند. از این رو، انقلاب ارضی [انقلاب دهقانی] به عنوان تنها عامل کسب یک انقلاب اجتماعی واقعی بدشمار رفت. چرا که طبقه بورژوازی به دلیل داشتن منافع بی‌شمار در نظام اجاره‌داری زمین قادر نبود به چنین انقلابی دست یابد و طبقه بورژوا با اتکاء بر شعارهای تو خالی ناسیونالیستی می‌توانست در خرده‌بورژوا نفوذ و تأثیر داشته باشد.

سیاست کمینترن تا تشکیل هفتمین کنگره آن در ۱۹۳۵، بر مبنای انقلاب دهقانی استوار بود.^۸ کنگره هفتم کمینترن با هشدار خطر نازیسم، عصر جبهه خلق را گشود. در شرق، که فاقد احزاب لیبرال [آزادخواه] یا سوسیالیست بود، امکان تشکیل یک اتحاد از جبهه خلق غیر عملی تلقی گردید و می‌بایست اتحاد به شکل جبهه‌های ضد امپریالیستی باشد. وظیفه اصلی کمونیست‌های شرق این بود که یک

جبهه ضد امپریالیستی با همکاری، و حتی مشارکت فعال، نیروهای اصلاح طلب ملی و برشالوده يك مرانامه كاملاً ضد امپریالیستی تشکیل دهند.^۹

این خط مشی نشانگر عدول کامل از سیاستی بود که در هفت سال قبل [در کنگره ششم کمیترن] اتخاذ شده بود. اینک به احزاب کمونیست دستور داده می‌شد که نه تنها در اتحاد با احزاب بورژوازی از کسب رهبری صرف نظر کنند بلکه، حتی، بیشتر خواسته‌های خود از جمله انقلاب دهقانی را کنار بگذارند، در حالی که به خاطر این انقلاب بسیار هلهله کرده بودند. به گفته يك کمونیست ایرانی شرکت کننده در کنگره هفتم کمیترن،^{۱۰} طرز برخورد جدید کمیترن به جای این که تاکتیک‌های هم‌آهنگی را دنبال کند بیشتر به ترغیب دوستانه گرایش داشت. یعنی کمونیست‌ها به جای این که به نابود کردن اصلاح طلبان ملی پردازند، می‌بایست آن‌ها را تحت لوای مبارزه مشترك علیه امپریالیسم گرد آورند.^{۱۱}

زوال حزب کمونیست ایران

اصلاحات نظری یاد شده برای کمونیست‌های خاورمیانه فراتر از نظرات علمی نرفت، چرا که در برهه ۱۹۴۱ [۱۳۰۰-۱۳۲۰ شمسی] هیچ گونه فرصتی به آن‌ها داده نشد تا به آزمون اعتبار این نظرات پردازند. پس از سقوط نهضت گیلان، ایران با وجود تمام امکانات عملی آن، يك زمینه بالقوه توسعه کمونیسم را از دست داده بود. در پی مرگ حیدرخان عمو اوغلی، حزب کمونیست ایران يك حالت دسیسه‌کارانه به خود گرفته بود. کادر باقیمانده کمیته مرکزی حزب در سپتامبر ۱۹۲۱ در باکو متمرکز شد، و سلطان زاده که رهبری جناح چپ تندرو را داشت به ریاست اداره خاور نزدیک در کمیته‌های امور خارجه در مسکو برگزیده شد. سلطان زاده با احراز این سمت می‌توانست نفوذ چشمگیری را در مسیر آینده دیپلماسی شوروی در ایران ایفاء کند.

همان گونه که دیدیم دولت شوروی در پائیز سال ۱۹۲۱ [۱۲۹۹ شمسی]

سیاست حمایت مستقیم از نهضت انقلابی گیلان و کمونیست‌های محلی را کنار گذارد و آماده شد تا در قبال حکومت مرکزی ایران که با آن، روابط دیپلماتیک برقرار کرده بود، روشی صحیح را در پیش گیرد. البته، منظور این نیست که دولت شوروی از محتوای انقلابی دیپلماسی خود دست کشید، زیرا شوروی همچنان احزاب کمونیست محلی را زیر کنف حمایت خود داشت.

اینک حزب کمونیست ایران توجه خود را معطوف به عناصر مترقی‌تر طبقه کارگر و دهقانان کرده بود و فعالیتش را به شکل آموزش سیاسی و ایجاد سازمان‌های اتحادیه‌های کارگری در شهرها و مجامع دهقانی در روستاها انجام می‌داد. این تغییر مشی، نشانگر اهمیت آموزش سیاسی و تبلیغات، به جای یک مبارزه گسترده انقلابی بود و نشان می‌داد که حزب یقین کرده بود در شرایط عینی [ایران] نمی‌تواند دست به انقلاب بزند.

سلطان زاده ضمن بررسی نحوه پیشبرد حزب، مدعی شد که در پائیز سال ۱۹۲۱ حزب دارای چهار کمیته مجزا و تعدادی حوزه‌های محلی است و تعداد اعضایش به ۴۵۰۰ نفر می‌رسد. این رقم کمتر از تعداد کمونیست‌ها در هنگام اتحاد حزب با انقلابیون جنگل بود. شکاف در کادر رهبری حزب، که در سومین مرحله انقلاب گیلان پیش آمد، دلیل زوال حزب قلمداد شد. شخص سلطان زاده ضمن پذیرش این موضوع، اظهار داشت که حتی انتشار نشریه کمیته مرکزی به نام «کمونیست» در رشت قطع شده است. برغم کاهش تعداد اعضای حزب و دگرگون شدن استراتژی آن، حزب مدعی بود که مبارزه اتحادیه‌های کارگری آن توانسته است متجاوز از ۴۰۰۰ کارگر و عضو اتحادیه را به سوی خود جلب کند.^{۱۲} حزب امیدوار بود از راه این مبارزه بتواند یک «ارتش از مخالفان رژیم را سازمان دهد و در حرفه‌ها و اتحادیه‌های کارگری بسیج نماید تا در فرصت مناسب به دستوراتاد کل کمونیستی ضربه خود را وارد سازند». مقامات رسمی شوروی نیز بر این موضوع سرپوش نگذاردند و آن را جزئی از سیاست درازمدت خود در ایران دانستند.

روزنامه ایزوستیا، با ابراز خشنودی از کارسازماندهی کمونیست‌ها در ایران، پیش‌بینی کرد که کارگران ایرانی، که به‌خوبی در اتحادیه‌های صنفی سازمان داده شده‌اند، آماده‌اند همان راهی را پیمایند که طبقه کارگر روسی پیموده است.^{۱۳}

اما صحیح‌تر آن است که بگوئیم اتحادیه‌های صنفی ایران در آن زمان اتحادیه‌های کارگری نبوده و بیشتر شبیه سازمان‌های تعاونی دارای سرشت صنفی بوده‌اند. این سازمان‌ها غالباً در شمال ایران، یعنی در مناطقی وجود داشتند که تعداد کارگران و پیشه‌وران چشم‌گیر بود و آنان آگاهی بیشتری از وضع کارگران روسیه در مقایسه با سایر نقاط داشتند. سوای استان‌های شمالی ایران، خصوصاً گیلان که در آنزلی‌ورشت دومی فعالیت داشت، تهران تنها مرکز دیگر فعالیت اتحادیه‌های کارگری به‌شمار می‌رفت. در سال ۱۹۲۱، بنا بر چند برآورد، ده اتحادیه یا صنف در کشور موجود بود که نمایندگی اصناف مختلف از جمله نانوایان، کارگران چاپخانه، کارگران پست، زحمتکشان، رفتگران، کارمندان دولت و غیره را با ۱۰/۰۰۰ عضو، به‌عهده داشتند.^{۱۴}

در اوج مبارزه رضاخان و مجلس در فوریه ۱۹۲۲ بر سر کسب قدرت،^{۱۵} اتحادیه‌های کارگری به‌سود رضاخان فعالیت می‌کردند. و در روزنامه‌ای که کم و بیش نشانگر خط فکری این اتحادیه‌ها بود، یعنی روزنامه حقیقت^{۱۶}، کمونیست‌های شناخته شده‌ای مانند جو ادا زاده [پیشه‌وری] در آن فعالیت داشتند؛ پیشه‌وری همان کسی است که در نهضت گیلان نیز فعالیت زیادی کرده بود. موضع‌گیری سیاسی روزنامه حقیقت از نوع دموکراتیک و لیبرال بود. این روزنامه خواستار لغو حکومت نظامی، بخشودگی همه زندانیان سیاسی، مصادره زمین‌های مالکانی که حقوق کشاورزان را پایمال کرده بودند، و تقسیم این زمین و زمین‌های دولتی [خالصه جات] در بین دهقانان بود.^{۱۷}

همزمان با تحکیم قدرت رضاخان، فعالیت کمونیست‌ها به تدریج روبه‌زوال رفت. حزب کمونیست ایران هنوز در کنگره‌های جهانی کمونیسم بین‌الملل شرکت

می‌کرد، اما، حتی در آنجا هم، افول قدرت حزب يك امر پذیرفته شده بود. در چهارمین کنگره کمینترن که در نوامبر و دسامبر ۱۹۲۲ بر گزار شد، ابرلین (Eberlin) نماینده آلمان، گزارش کمیسیون کنترل بین‌المللی (Mandate Commission)^{۱۸} را قرائت کرد. بر مبنای این گزارش، تعداد اعضای حزب کمونیست ایران به يك هزار نفر می‌رسید و فقط نیمی از آن‌ها حق عضویت می‌پرداختند. دو نماینده از حزب کمونیست ایران جهت شرکت در این کنگره دعوت شده بودند، اما چون نفر سوم هم آمده بود لذا عضویت نفر سوم به رأی گذارده شد. کمیسیون بارأی قاطع حضور دو نفر را تأیید کرد و نفر سوم را با نظر مشورتی پذیرفت.^{۱۹} در گزارش کمیسیون کنترل بین‌المللی آشکار گردید که در اوایل سال ۱۹۲۲ به دستور کمینترن، دفتر خارجی حزب کمونیست [در کمینترن] منحل گردیده و از این رو از پذیرش دو نماینده حزب به نمایندگی از سوی دفتر خارجی آن در کمینترن چهارم جلوگیری به عمل آمد.^{۲۰}

در سال‌های پس از سقوط جمهوری گیلان، به لحاظ کلیه امکانات عملی، مجامع بین‌المللی کمونیستی تنها محلی بود که کمونیست‌های ایرانی می‌توانستند به آنجا بروند. سردمداران حزب به سختی می‌توانستند بر افول حزب سرپوش بگذارند، اما تظاهر به خوش بینی می‌کردند. در کنگره چهارم کمینترن در ۱۹۲۲، نیک‌بین،^{۲۱} نماینده معتبر حزب، تأیید کرد که تعداد اعضای حزب از ۴۵۰۰ نفر به ۱۰۰۰ نفر کاهش یافته است، لکن وی بالحنی اطمینان بخش از رخنه حزب در اتحادیه‌های کارگری و مطبوعات سخن گفت و بر آورد کرد که نزدیک به ۱۵۰۰۰ نفر کارگرو عضو اتحادیه وجود دارد و از این رقم ۱۲۰۰۰ نفر در تهران هستند.^{۲۲} وی افزود که اگرچه حزب اقدام به سازماندهی يك حزب سیاسی بزرگ را در این شرایط، واقع بینانه نمی‌داند، لکن نتایج خوبی را از این اتحادیه‌ها به دست آورده است. نیک‌بین گفت که وظیفه عمده حزب تلاش در ایجاد يك جبهه ضدامپریالیستی مشترك از راه به وجود آوردن يك بلوك دموکراتيك است که تمامی گروه‌های ملی و دموکراتيك در آن عضویت داشته باشند ولی نقش اساسی باید به وسیله حزب کمونیست

ایران ایفا شود. وی ابراز امیدواری کرد که با رشد پرولتاریای صنعتی [کارگران صنایع] آینده حزب بهتر خواهد بود.^{۲۳}

برغم این گفتارها، حزب کمونیست ایران راه زوال را می‌پیمود. یک سال و شش ماه بعد که پنجمین کنگره کمیترین در فاصله زمانی ۱۰ ژوئن - ۸ ژوئیه ۱۹۲۴ در مسکو تشکیل شد، حتی سرنوشت حزب در کنگره به خطر افتاده بود. پیاتنیتسکی (Piatnitsky) عضو هیأت شوروی، هنگام قرائت گزارش کمیسیون کنترل بین‌المللی، ضمن صحبت از احزاب عضو کمیترین، گزارش داد که حزب کمونیست ایران که در کمیترین چهارم ۱۰۰۰ عضو داشت، اینک تعداد اعضایش به ۶۰۰ نفر رسیده است. لذا، کمیسیون به این حزب فقط حق دورای قاطع می‌دهد در حالی که در کنگره سوم کمیترین، ازده رأی قاطع برخوردار بود.^{۲۴}

تشکیل دومین کنگره حزب کمونیست ایران

حزب کمونیست ایران به مدت سه سال دیگر راه زوال را پیمود. اما در دسامبر ۱۹۲۷ [شهریور ۱۳۰۶] در پاسخگویی به تحولات سیاسی کرمیلین که به زودی در ششمین کنگره کمیترین اعلام می‌گردید، حزب کمونیست ایران دومین کنگره خود را در ارومیه تشکیل داد. منظور اصلی از برگزاری این کنگره تعیین موضع حزب نسبت به حکومت رضاشاه بود. با توجه به این که رضاخان از زمان به دست آوردن تخت و تاج سلطنت در سال ۱۹۲۵ [۱۳۰۴ شمسی] موقعیت خود را استوارتر کرده بود، لذا هم کمیترین و هم حزب کمونیست ایران ناگزیر بودند این تحول را در پیش‌بینی خط مشی‌های تندرو یانه خود در شرق ملحوظ دارند.

یک گزارش مشروح که کمی پیش از تشکیل کنگره ششم کمیترین منتشر شد، به بررسی اوضاع ایران از زمان تشکیل کنگره پنجم پرداخت؛ همچنین اقدام به توجیه دیگر گونی قریب‌الوقوع در خط مشی‌های اتخاذ شده نسبت به شرق کرد و موکداً ابراز داشت که باید «نظر صحیحی نسبت به شاه جدید» اتخاذ شود. در این گزارش

ادعا شده بود که ایران، برغم این که همه‌ظواهر یک کشور مستقل را دارد، در واقع سرزمینی نیمه مستعمره و متعلق به انگلستان است. شرکت نفت ایران و انگلیس که منطقه جنوبی ایران را اداره می‌کرد، عملاً رضاشاه را زیر سلطه خود داشت و او را کنترل می‌کرد: در جریان نهضت گیلان به رضاخان کمک کرد تا این قیام را سرکوب کند، و آنگاه با به‌کار گرفتن تهدید شورش ایلات می‌خواست او را بیشتر به‌زیر سلطه خود درآورد. در این گزارش مالکان جدید به‌مثابه «یک ترکیب عجیب از فتودال‌های سابق و بورژوازی کمپرادور^{۲۵} به‌صورت نیروی اجتماعی عمده حامی شاه» توصیف شده بودند.^{۲۶} در حالی که فتودال‌ها و مالکان سابق نقش اقتصادی دیگری را ایفا می‌کردند، حیطه اقتصادی مالکان جدید محدود به عرضه مواد خام در سطح جهانی بود؛ اما به‌لحاظ استثمار دهقانان، طبقه مالک جدید همان نقش مالکان قدیمی را بازی می‌کرد. مالکان درازای حمایت از رژیم شاه، آشکارا از حمایت ارتش برخوردار شدند که ستون اصلی قدرت رژیم بود.

در این گزارش آمده بود که حزب غیرقانونی کمونیست ایران تنها گروه سیاسی متشکل در کشور می‌باشد زیرا حزب نیرومند دموکرات افول کرده و اقدامات مربوط به تأسیس احزاب برای شرکت در انتخابات [مجلس پنجم] به شکست انجامیده است. این گزارش ادعا می‌کرد که نهضت اتحادیه‌های کاری، دیگر به‌عنوان یک نیروی سیاسی در ایران وجود ندارد، و رضاشاه را محکوم کرد که برای برانداختن سلسله قاجاریه از وجود این اتحادیه‌ها بهره‌گیری و پس از رسیدن به تخت و تاج سلطنت، آن‌ها را سرکوب کرده است.

حزب کمونیست ایران، به‌سهم خود، در دومین کنگره حزب به انتقاد از نظرات «فرصت طلبانه» برخی از رهبران حزب پرداخت. این دسته از رهبران معتقد بودند که رضا شاه موجبات پیشرفت کشور را فراهم کرده و از این رو حزب قادر نیست این رژیم را سرنگون سازد. ناتوانی حزب در این زمینه فقط به این دلیل نیست که حزب ضعیف است، بلکه مشارکت حزب در سرنگونی رژیم به معنای

کمک غیر مستقیم به نیروهای ضد انقلابی است. لذا معتقد بودند تنها راه مبارزه با رژیم، سازماندهی کارگران و دهقانان و خرده بورژوازی می باشد و این سازماندهی می تواند یک جمهوری خلق را به مثابه حکومت انقلابی دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان در ایران بنیان نهد.^{۲۷}

سلطان زاده در یک بررسی از دستاورد این کنگره، مدعی شد که حزب در فاصله هفت سال از برگزاری اولین و دومین کنگره حزب کمونیست ایران، توانسته است تلاش های دولت را برای انحلال حزب بی اثر سازد. وی یاد آور گردید که اولین هدف کنگره حزب کمونیست ایران مبارزه با امپریالیسم بریتانیا و سلسله قاجاریه بود، و همان مبارزه در سال ۱۹۲۷ [۱۳۰۶ شمسی] نیز ضرورت دارد، با این تفاوت که مراتب سلسله قاجاریه جای خود را به سلسله پهلوی داده است. درباره نظر حزب نسبت به رضا شاه، سلطان زاده به گفته برخی از اعضای حزب در کنگره اول اشاره کرد که گفته بودند «پایان سلطه بریتانیا به آزادی کامل ایران می انجامد»^{۲۸}. سلطان زاده گفت که اینک ثابت شده است این حرف ها از سرخوش خیالی زده شده زیرا رژیم رضاشاه توسط مالکان و فئودال ها حمایت می شود و این افراد مانع بزرگی در آزاد ساختن ایران می باشند. [از سوی دیگر] خروج نیروهای انگلیسی از ایران به هیچ وجه به سلطه بریتانیا پایان نداد بلکه انگلیسی ها شگرد خود را تغییر دادند. رضاشاه هیچ گونه مبارزه اساسی با امپریالیسم بریتانیا و مالکان فئودال نکرده است. سلطان زاده افزود: «باتوجه به این استدلال، کنگره حزب باید به بحث بی ثمر درباره نقش آزادی بخش ملی رضا شاه و ماهیت بورژوازی حکومت کودتا [کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ رضاخان و سید ضیاء] خاتمه دهد. همچنین، ثابت شد که رضاشاه نه تنها به نهضت آزادی بخش ملی کشور کمکی نکرد، بلکه در مدت کوتاهی خود به صورت یک مالک بزرگ درآمد و مناسبات خویش را با اشراف فئودال در زمینه های مختلف استوارتر ساخت»^{۲۹}.

از بررسی صورت مذاکرات کنگره دوم حزب کمونیست ایران، به ویژه

دو نظریه حزب پیرامون وضع بین‌المللی ایران و برنامه جدید حزب، برمی‌آید که کمونیست‌ها معتقد بودند به قدرت رسیدن رضا خان در مرحله اولیه به نوعی، موجب تقویت نهضت آزادی‌بخش ملی ایران می‌گردد. علاوه بر دولت شوروی که طبق قرارداد ۱۹۲۱ [قرارداد مودت ایران و شوروی] سیاست کنار آمدن با شاه جدید را در پیش گرفت،^{۳۰} کمونیست‌های محلی [ایرانی] که کاملاً درگیر ماجرای نهضت گیلان بودند، نیز همین عقیده را درباره رضاشاه داشتند.

يك بررسی دقیق از دو نظریه حزب نشانگر عدول شدید حزب از خط فکری گذشته خود و نیز راه و روشی است که توسط آن، این سیاست، معکوس توجیه گردید.

نظریات جدید حزب کمونیست ایران

نخستین نظریه حزب تحت عنوان «بررسی‌هایی درباره وضع بین‌المللی ایران» اوضاع عمومی کشور را در يك چارچوب مارکسیست - لنینیستی تحلیل می‌کند: استقلال «ظاهری» ایران تا سال ۱۹۱۷ را ناشی از رقابت انگلیس و روسیه تزاری می‌داند که مانع استعمار کامل ایران گردید. این نظریه می‌گوید که وقتی بریتانیا در سال ۱۹۱۹ درصد برآمد تا از راه انعقاد قرارداد نافر جام ۱۹۱۹ بر استعمار خود در ایران بیفزاید، روسیه شوروی و نهضت انقلابی ایران برای خنثی کردن این طرح به یکدیگر پیوستند.^{۳۱}

حزب با ارائه این نظریه می‌خواهد ثابت کند که تغییر سلسله قاجاریه صرفاً به دست انگلستان صورت گرفت:

«پس از این که بریتانیا در اقدام خود برای به استعمار کشیدن ایران به طور مستقیم شکست خورد، تلاش کرد تا يك حکومت سرسپرده خویش را بر سر کار آورد که در سرسپردگی مانند حکومت‌های مصر و فلسطین [اردن هاشمی] باشد. انگلستان امید و اعتماد به سلسله قاجاریه را از دست داد و بر آن شد تا زمینه تغییر رژیم را

فراهم سازد. به همین جهت مقدمات کار را فراهم کرد تا شاه جدید [رضا شاه] قدرت را به دست گیرد. شاه جدید برای قبضه کردن قدرت، تلاش کرد تا متکی بر بورژوازی ملی باشد، لکن تلاش‌هایش هرگز فراتر از چارچوب طبقه مالک و فئودال نرفت. در واقع، او بورژوازی ملی را فریب داد و از آن برای استحکام قدرت خویش و حراست از منافع فئودال‌ها و مالکان، با برخورداری از جانبداری بورژوازی بزرگ، استفاده کرد. کودتای او [رضاخان و سید ضیاء] ثمره يك مبارزه در داخل طبقه فئودال و شکاف بین هیأت حاکمه مالک و بورژوازی بود که می‌خواست در حکومت مشارکت کند، و بالاخره به برخورد فئودال‌ها و بورژوازی بزرگ با نخستین نهضت انقلابی انجامید.»^{۳۲}

بنابر تفسیر بالا، آنچه که پیروزی شاه را آسان کرد عبارت بود از شرایط اجتماعی کشور، ساختار طبقاتی آن، و اساس قدرت هیأت حاکمه و از جمله شخص خود شاه که به صورت يك بزرگ مالک درآمد و طبعاً علاقه زیادی به حمایت از طبقه زمیندار پیدا کرده بود. بنابراین، شاه از میان دو طبقه عمده موجود که بر طبق توجیه مارکسیسم - لنینیسم عبارت بودند از طبقه کوچک زمینداران حاکم بر کشور و همکاران بورژوازی بزرگ آنها و طبقه بسیار بزرگتر کارگران و دهقانان و پیشه‌وران (خرده بورژوا)، اتحاد با طبقه کوچکتر زمین‌داران و بورژوازی بزرگ را ترجیح داد.

این نظریه می‌گفت که شرایط اجتماعی و اقتصادی ایران در دوران شاه جدید به هیچ وجه پیشرفتی نکرده است. وضع فلاکت‌بار دهقانان بدتر شده و طغیان‌های دهقانی در سراسر کشور گواه این موضوع می‌باشد. سایر اقدامات رژیم مانند احداث راه آهن و بندرها، که تصور می‌شود به پیشرفت اوضاع اقتصادی ایران انجامیده، نیز در واقع پیشرفتی نبوده است. کنگره حزب می‌گفت تا وقتی که انگلستان بر نهادهای اقتصادی عمده مانند صنعت نفت تسلط دارد، هیچ پیشرفتی نصیب کشور نخواهد شد. در مورد نخستین ارزیابی حزب از رضاشاه، در نظریه

مزبور آمده بود که جهل نسبی حزب از وابستگی شاه به بریتانیا تا سال ۱۹۲۵، سبب گردید که حزب نظریه صحیحی را به دست نیاورد، و فقط پس از این که شاه به سرکوب کردن نهضت‌های انقلابی [نهضت گیلان - نهضت خیابانی] و به ویژه حزب کمونیست ایران پرداخت، رابطه نزدیک او با امپریالیسم بریتانیا آشکار شد. حزب کمونیست ایران بر اساس تحلیل بالا، و با آگاهی از بیهودگی اقدامات منفرد مانند نهضت گیلان، توصیه کرد که یک جبهه متحد گسترده برای یورش هم‌آهنگ به رضاشاه و بریتانیای کبیر، و فعالیت برای ایجاد «حکومت زحمتکشان» تشکیل شود. صحیح‌تر آن است که بگوئیم برخی «تجربه‌های به‌سختی حاصل شده» از مبارزه گذشته حزب، به صورت اقدامات آینده آن مشخص و معین گردید:

- ۱- دهقانان به تنهایی نمی‌توانند قدرت سیاسی را در روستاها قبضه کنند و بایستی از همکاری انقلابیون شهری [کارگران و خرده بورژواها] بهره‌مند شوند.
- ۲- نهضت انقلابی در شهرها به حمایت توده‌ها نیازمند است.
- ۳- کارگران و پیشه‌وران غالباً رهبری انقلاب را به دست دارند.
- ۴- انقلاب دهقانان نیاز به حمایت ارتش دارد.^{۳۳}

نظریه حزب که در بالا آمد، نشانگر جهات متعدد طرز تفکر حزب کمونیست ایران در این مرحله بود. نخست، حزب به اهمیت اتحاد دهقانان با عناصر دموکراتیک جمعیت شهرنشین برای گسترده‌تر کردن حیطه مبارزه انقلابی پی‌برد. اما این آگاهی به معنای تضعیف نقش غالب طبقه پرولتاریا نبود چرا که در واقع طبقه کارگر به دلیل داشتن روابط نزدیک با پیشه‌وران [شبه پرولتاریا] و کسبه جزء و نظر به نبودن احزاب سیاسی رقیب، بایستی در رهبری نیروهای انقلابی کامیاب شود.

دوم، انقلاب ارضی [انقلاب دهقانی] به مثابه هدف مستقیمی به شمار آمد که حزب ناگزیر بود به گونه منظمی بدان پردازد بی آن که از اصول لنینیستی مربوط به منزلت پیشتاز احزاب کمونیست دیگر منحرف شود. حزب کمونیست ایران با آگاهی از ضعف کلی طبقه کارگر ایران و جوان بودن نسبی حزب، امیدوار بود که

روابط حزب با کمیترن، و حمایت شبه پرولتاریا [پیشه‌وران] از حزب، این نقیصه را جبران کند. به این جهت بود که حزب، اتحادیه‌های کارگری را به عنوان کانال فعالیت‌های بسیجی و تبلیغاتی خود قرارداد.

سوم، اتحاد همه نیروهای انقلابی، پس از تحقق این اتحاد، از نظر سازمانی در یک حزب جدید به نام «حزب انقلاب ملی ایران» پیش‌بینی شده بود و حزب کمونیست در این رهگذر ضمن ایفای نقش پیش‌تاز در این حزب بایستی هویت مستقل خود را حفظ کند. لیکن به منظور جلوگیری از شکافی مانند آنچه که بین حزب کمونیست چین و کومین‌تانگ (Kuommin Tang)^{۳۴} بروز کرد، تأسیس حزب مزبور صرفاً به عنوان یک هدف نهائی توصیف شده بود و در نتیجه یک تعهد فوری به شمار نمی‌رفت.

چهارم، همبستگی حزب کمونیست ایران با اتحاد شوروی مورد تأکید قرار گرفت، و این موضوع بدان معنی بود که هر چند شوروی این حزب را در مراحل اولیه آن رها کرده، اما حزب از این بابت ناامید نشده است. دفاع حزب از موضع-گیری هواداران شوروی، خود در نفی افه احساسات ضد انگلیسی زیر بیان شده بود: «کشورهای سرمایه‌داری و در رأس آنها بریتانیا، آماده جنگ با روسیه شوروی شده‌اند و در این جنگ از ایران به عنوان یک پایگاه استفاده خواهد شد. وظیفه آشکار حزب کمونیست ایران و سایر وطن‌دوستان این است که با این سیاست، مقابله و به توده‌های رنج‌زده ثابت کنند مادامی که نظام خودکامه سلطنتی [ایران] ادامه دارد، امپریالیسم بریتانیا و مآلاً چپاول ایران ادامه خواهد یافت.^{۳۵}

اقدامات خاصی که حزب کمونیست ایران در نظر داشت انجام دهد در نظریه دوم حزب در کنگره تدوین گردید و این اقدامات بدین قرار بودند: از میان بردن نظام پادشاهی و پذیرفتن نظام جمهوری پارلمانی^{۳۶}؛ ایجاد یک جمهوری مبتنی بر اتحاد آزادانه کلیه ملیت‌های ایرانی؛ تأمین خودمختاری و حکومت محلی برای ملیت‌ها؛ ایجاد یک ارتش جدید از کارگران و دهقانان.^{۳۷}

به‌طور اخص، خواسته‌های حزب چنین بود: مصادره کلیه تأسیسات شرکت نفت ایران و انگلیس با ابطال امتیازات داده شده به خارجی‌ها؛ ایجاد بانک‌های کشاورزی با دادن وام و قرضه به پیشه‌وران و کارگرانی که از طریق کار جسمی امرار معاش می‌کنند؛ اختصاص دادن کلیه خالصه‌جات، موقوفات و املاک بزرگ به دهقانان؛ مصادره املاک شاه و اشراف و رؤسای قبایل؛ صرف نظر کردن از کلیه سدهای دهقانان به دولت و محتکرین زمین و نزول خواران.

در نظریه دوم حزب چند خواسته سیاسی نیز عنوان شده بود: آزادی کامل سازمان‌های سیاسی و اتحادیه‌های کارگری و تعاونی‌ها و سایر مجامع کارگری؛ دولت و صاحبان کارخانه‌ها باید اتحادیه‌های کارگری را به عنوان ارگان‌های رسمی سازمان‌های کارگری به رسمیت بشناسند؛ آزادی اجتماعات و اعتصاب و سخنرانی و جرید کارگری؛ همچنین «چانه‌زنی» دسته‌جمعی کارگران^{۳۸} و حقوق مربوط به قرارداد استخدام برای اتحادیه‌ها با تعیین يك حداقل دستمزد برای کارگران؛ تأمین مسکن برای کارگران صنایع نفت و شیلات.

حزب کمونیست ایران در ششمین کنگره کمینترن

چند ماه بعد، یعنی در ژوئیه ۱۹۲۸ [تیر ۱۳۰۷]، هیأتی از جانب حزب کمونیست ایران در ششمین کنگره کمینترن شرکت کرد. این حزب برای نخستین بار در سال‌های اخیر با روحیه خوبی در این کنگره حضور یافت. وقتی رهبران کمینترن بحث و شور خود را درباره «نظریه انقلاب در مستعمرات» آغاز کردند، علی‌شرفی نماینده حزب کمونیست ایران با شتاب ماهیت شرایط سیاسی ایران را خاطر نشان ساخت. وی تأکید کرد که کمینترن باید توجه بیشتری نسبت به مشکلات دهقانان در شرق به عمل آورد.^{۳۹} وی معتقد بود که گزارش بوخارین درباره شرق نزدیک و نظریه پیشنهادی وی برای انقلاب در کشورهای تحت استعمار و نیمه‌مستعمره فاقد رهنمود کافی برای احزاب کمونیست این کشورها است. وی اعلام داشت که

حزب کمونیست ایران در مسائل حیاتی مانند روابط با سایر احزاب سیاسی و طرز برخورد با انتخابات پارلمان بدون هر گونه رهنمود نظری مانده است.^{۴۰}

سلطان زاده، عضو دیگر حزب کمونیست ایران، درگیر بحث شدیدی با هیلفردینگ دومیناتون (Hilferding Dominaton) بر سر موضوع سرمایه مالی شد. هیلفردینگ که قبلاً از برتری سرمایه بانکی بر سرمایه صنعتی سخن گفته بود، اینک دوشکل سرمایه مزبور را کنار گذاشته و از یکی بودن سه نوع سرمایه بازرگانی و بانکی و صنعتی صحبت می‌کرد. بوخارین با نقل قولی از کتاب «امپریالیسم» لنین [امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری] استدلال کرد که نظریه هیلفردینگ در موضوع ادغام سه نوع سرمایه درست است در حالی که انتقاد سلطان زاده با گفته‌های لنین تعارض دارد.^{۴۱}

در مورد مسأله نهضت‌های انقلابی در مستعمرات، سلطان زاده اعتراض کرد که مسأله حاد این نیست که آیا يك کشور معین در یکی از طبقات چهار گانه‌ای می‌گنجد که در گزارش کونسینن (Kunsinen) به‌کنگره پیش‌بینی شده است، بلکه مسأله این است که آیا کشوری مانند ایران می‌تواند از مرحله توسعه سرمایه‌داری بگذرد یا نه؟ آیا امکان دارد که يك رژیم شورائی [شوروی] را فوراً تأسیس کرد، یا بایستی حزب، به‌جای آن، برای ایجاد يك دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان پس از پیروزی انقلاب مبادرت کند؟ به‌عبارت دیگر، آیا حزب می‌تواند امیدوار باشد که يك انقلاب دهقانی را در ایران آغاز کند یا این که بایستی این کار را به آینده موکول سازد؟ سلطان زاده گفت که گنجاندن ایران و سوریه و هند و چین در يك طبقه‌بندی مشخص، عمل خطائی است چرا که در بسیاری از این کشورها بالاترین شکل زندگی اجتماعی همراه با شکل عقب مانده آن وجود دارد. سلطان زاده گلابه کرد که «نظریه انقلاب در مستعمرات» اهمیت استراتژیک این سرزمین‌ها را نادیده گرفته است، و تلویحاً خواست بگوید که ایران به دلیل اهمیت جغرافیائی خود به توجه خاص نیاز دارد.

سلطان‌زاده خصوصاً نسبت به نظریه کمینترن درباره نقش طبقه بورژوازی در انقلاب دهقانی بدبین بود. سلطان‌زاده عقیده داشت که اصولاً بورژوازی مایل به اتحاد با پرولتاریا و دهقانان نیست و سعی می‌کند تا با مالکان و امپریالیست‌های خارجی متحد شود. خرده بورژوازی نیز نمی‌تواند به‌عنوان يك رکن انقلاب دهقانی کار مؤثری انجام دهد. به این ترتیب، پرولتاریا و دهقانان از طریق سازمان یافتن در حزب کمونیست ایران به‌صورت دویروبی باقی می‌مانند که قابلیت فعالیت انقلابی دارند.

يك نماینده دیگر حزب کمونیست ایران [حسن‌زاده] به‌کنگره کمینترن اطلاع داد که احزاب کمونیست در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، احزاب کارگری به‌معنای واقعی کلمه نیستند؛ و به‌عنوان مثال از حزب کمونیست ایران یاد کرد که در سال ۱۹۲۲ نیمی از اعضای آن، عناصر خرده بورژوا بودند. بزعم وی، گردانندگان حزب با سه‌وظیفه مهم زیر روبرو بودند: پذیرفتن رهبری در مبارزه طبقاتی، بسیج کردن دهقانان برای يك انقلاب دهقانی، و بالاخره مبارزه با امپریالیسم^{۴۲}. حزب کمونیست ایران در پیگیری وظیفه اول ناگزیر بود مستقل عمل کند، و هویت مجزای خود را محفوظ دارد. اجرای وظایف دوم و سوم مستلزم همکاری حزب با دهقانان و بازرگانان و روشنفکران بود. وی در مخالفت با نظریه کمینترن دایر بر توصیه تأسیس احزاب کارگری در همه‌جا، پیشنهاد کرد که این نظریه فقط درجائی پیاده شود که در آنجا نهضت دهقانی رشد یافته است. در ایران، همه تلاش‌ها برای اتحاد يك حزب کارگری و دهقانی در ۱۹۲۴ به شکست انجامیده بود و علت دقیق آن نیز نبودن يك نهضت دهقانی رشد کرده بود.

به‌طور خلاصه، حزب کمونیست ایران هوادار خط‌مشی‌هایی بود که در کنگره دوم این حزب به‌تصویب رسیده بود. از آنجا که ایران تنها کشور شرق بود که نظریات قبلی کمینترن در آنجا آزمایش شده بود، لذا شرایط حزب کمونیست ایران در مورد نظریه ششمین کنگره کمینترن کاملاً موجه به‌نظر می‌رسید. با وجود این،

نه پیشنهادات کمونیست‌های ایرانی در پیش نویس نهائی کنگره منعکس گردید و نه حزب توانست فرصت دیگری بیابد تا این شرایط را به مرحله اجرا در آورد. زیرا در اواخر دهه ۱۹۲۰ اوضاع ایران با شتاب به سوی تحکیم رژیم خودکامه رضا شاه می‌رفت، و در این شرایط دولت هر گونه مخالفت سیاسی را سرکوب می‌کرد چه رسد به حزب کمونیست ایران که اندیشه‌های تندرو یانه داشت.

برغم این محدودیت‌ها، حزب تلاش کرد تا نفوذ مختصر خود در اتحادیه‌های کارگری و اصناف را حفظ کند و پیوسته دست اندر کار اغتشاشات کارگری بود. مثلاً، در سال ۱۹۲۹ [۱۳۰۸ شمسی]، معلوم شد که رهبران يك اعتصاب کارگری در شرکت نفت خوزستان از اعضای حزب‌اند و سابقه ایجاد تحریکات در بین کارگران را دارند.^{۴۳} حزب پس از این ماجرا، شگرد خود را تغییر داد و به استفاده از سازمان‌های پوششی برای پنهان کردن هویت خود پرداخت. در سال ۱۹۳۱، تعدادی از این سازمان‌ها که در پوشش باشگاه‌های فرهنگی و ورزشی فعالیت داشتند کشف گردید. از جمله يك سازمان مهم در رشت کشف شد که گروهی از کمونیست‌های سابقه‌دار گیلان در آن عضویت داشتند.^{۴۴}

در ژوئن ۱۹۳۱ [خرداد ۱۳۱۰]، حکومت رضا شاه به منظور مقابله با تاکتیک‌های کمونیست‌ها لایحه‌ای را به مجلس فرستاد که فعالیت و تبلیغات کلیه سازمان‌های سیاسی کمونیستی یا پوششی آن‌ها را غیرقانونی اعلام می‌کرد [لایحه مجازات مقدمین بر علیه امنیت و استقلال مملکت - خرداد ماه ۱۳۱۰].^{۴۵} این لایحه که به سرعت تبدیل به قانون شد [قانون مجازات مقدمین بر علیه امنیت و استقلال مملکت مصوب ۲۲ خرداد ۱۳۱۰] نشانگر جهت‌گیری ضد کمونیستی رژیم بود، و بدین ترتیب موضع-گیری کمونیست‌ها را نسبت به رضا شاه روشن می‌کرد. با وجود این، موضع‌گیری ناسیونالیستی شاه، کمونیست‌ها را سردرگم کرده بود و این سردرگمی در جریان واکنش آنان نسبت به ابطال امتیازنامه نفت داری در ۱۹۳۲ [۱۳۲۱ شمسی] مشاهده شد. منطقه امتیاز نفت داری در خوزستان، یعنی در همان جایی بود که

کمونیست‌ها تحریکات ضد انگلیسی می‌کردند. عناصر ناسیونالیست، حامی شاه بودند. در ۲۷ نوامبر ۱۹۳۲ [۶ آذر ۱۳۱۲] دولت ایران این امتیازنامه را غیر عادلانه و مغایر با حقوق حاکمیت ایران اعلام [و آن را لغو] کرد.^{۴۶} کمونیست‌ها از این موقعیت استفاده کردند تا يك بار دیگر علیه بریتانیا سروصدا راه بیندازند، اما ناگزیر شدند تا از رژیم در این مورد خاص، حمایت کنند.

در جریان اختلاف نفتی دولت با شرکت نفت ایران و انگلیس، حزب کمونیست، و در واقع سایر نیروهای مخالف رژیم، با این مشکل روبرو شدند که چگونه می‌توانند در مبارزه سازمان داده شده از سوی رژیم علیه بریتانیا مشارکت کنند بی آن‌که این تصور پیش‌آید که حزب نیز در خط سیاست شاه است.^{۴۷} حزب تلاش کرد تا با آگاهی از نظر خوش بینانه اولیه خود درباره شاه و تغییر بعدی آن که ناشی از اقدامات ضد کمونیستی وی بود يك مسیر عملی و فرصت طلبانه را دنبال کند. لذا حزب این موضع تندروانه را که شاه يك عامل امپریالیست می‌باشد رها کرد، ولی در عین حال این اندیشه را که سیاست‌های شاه - خصوصاً نسبت به دولت‌های خارجی - دارای ارکان مترقی و اصلاح طلبانه است نفی کرده و عقیده‌اش را چنین اظهار داشت که مبارزه شاه فقط به خاطر هدف محدود به دست آوردن عواید نفتی بیشتر از شرکت نفت ایران و انگلیس است. حزب تنها راه حفظ منابع ثروت ایران از دستبرد بریتانیا را در مصادره کردن اموال شرکت نفت می‌دانست. در این شرایط، رهبران حزب تلاش کردند تا کارگران - خصوصاً کارگران صنعت نفت - را بسیج کنند و مبارزه را آن‌چنان گسترده سازند که تمامی هدف‌های تندروانه‌شان بر آورده شود.^{۴۸}

با حل مسأله نفت در سال ۱۹۳۳ [قرارداد جدید نفتی ۱۳۱۳ شمسی]، تحریکات ضد انگلیسی فروکش کرد و کمونیست‌ها، دیگر فرصتی برای رخنه کردن در بین کارگران و خرده بورژوازی نیافتند. در نیمه دهه ۱۹۳۰، حزب، تبلیغات و توجه عمده خود را متوجه روشنفکران کرد. این توجه همگام با يك ارزیابی عینی

از شرایط روز ایران و نیز دستورات مسلکی ششمین کنگره کمینترن در ۱۹۲۸ [۱۳۰۷ شمسی] صورت گرفت. کنگره یاد شده از احزاب کمونیست [عضو] خواسته بود تا به ارشاد روشنفکرانی بپردازند که دارای تمایلات کمونیستی هستند و در واقع اهمیت زیادی برای روشنفکران قایل شده بود. در یکی از قطعنامه‌های کمینترن آمده بود:

«يك بخش مهم حزب، چنانچه بخش غالب نباشد، باید در مرحله اول از نهضت خرده بورژوازی و خصوصاً روشنفکرانی تشکیل شود که دارای تمایلات انقلابی بوده و غالباً دانشجو هستند»^{۴۹}

[در اوضاع آن روز ایران] بر اثر سیاست غرب زدگی رضاشاه، هسته‌ای از روشنفکران تحصیل کرده ایرانی در اروپا در نیمه [اول] دهه ۱۹۳۰ [۱۳۱۰ شمسی] به بعد] تشکیل شده بود. پیش از این، طبقه تحصیل کرده مملکت منحصر به فرزندان طبقه اشراف بود که استطاعت هزینه‌های سنگین تحصیل در خارج از کشور را داشتند. در دوران سلطنت رضاشاه، آموزش و پرورش برای فرزندان طبقه متوسط فراهم شد. در اوایل سال ۱۹۳۰ [۱۳۱۰ شمسی] برنامه اعزام دانشجو به خارج از کشور جهت ادامه تحصیلات و خصوصاً به فرانسه و آلمان پیاده شد. این دانشجویان از میان فارغ التحصیلان ممتاز دبیرستان‌ها انتخاب می‌شدند. این هسته جدید که از دانش‌آموختگان طبقه متوسط ایران تشکیل می‌گردید، يك منبع بالقوه برای جلب و آموزش اندیشه‌های کمونیستی به‌شمار می‌رفت. این فرآیند حتی پیش از بازگشت دانشجویان یاد شده به ایران آغاز شده بود. اگرچه این موضوع ظاهراً بی‌اهمیت به نظر می‌رسد، اما [باید دانست که] همین افراد بهترین وسیله برای تجدید حیات حزب کمونیست ایران بودند که در سال ۱۹۳۱ به وسیله دولت غیر قانونی اعلام شده بود.

گروه مارکسیست دکتر ارانی

فعالیت جدید جنبش کمونیستی ایران با فعالیت‌های آن در گذشته، از جهات گوناگون تفاوت داشت. يك جهت این بود که به جای پرورش فعالان حزبی برای انجام فعالیت‌های سیاسی مستقیم، به ارشاد مرام مارکسیسم - لنینیسم در بین روشنفکران پرداختند. جهت دیگر آن بود که شرکت کنندگان در این فعالیت‌ها از ایرانیان محلی بودند و گذشته اجتماعی و گروهی آنان تفاوت بسیاری با اکثریت اعضای کمیته عدالت و حزب کمونیست ایران داشت. گروه اخیر از میان ایرانیان مقیم قفقاز و ترکستان و ارمنستان روسیه، یا ایرانیانی که سال‌ها پیش به روسیه مهاجرت کرده بودند، تشکیل می‌شد. فزون بر این، آشنائی مارکسیست‌های جدید ایران با اصول مارکسیسم - لنینیسم و سوسیالیسم علمی در اروپای غربی صورت گرفت و نه در روسیه. این تفاوت‌ها در روند تکاملی جنبش کمونیستی ایران تا سال ۱۹۴۱ [۱۳۲۰ شمسی]، و پس از آن، یعنی هنگامی که اکثر اعضای گروه دکتر ارانی پس از آزاد شدن از زندان در سال ۱۹۴۱ [شهریور ۱۳۲۰] در صدد تأسیس حزب توده برآمدند، ادامه داشت. در واقع، حزب توده [در آن زمان] بزرگترین و مهمترین تجلی جنبش کمونیستی در ایران بود.

معرفی اندیشه‌های مارکسیستی در ایران هنگامی صورت گرفت که هنوز حزب [کمونیستی] در مفهوم اروپائی آن تأسیس نشده بود تا پس از پیروزی انقلاب اکتبر روسیه خود را در برابر مرام مارکسیسم متعهد بداند. جریان ارشاد و اشاعه اندیشه‌های مارکسیستی در ایران از اوایل سده بیستم، یعنی هنگامی که افکار غربی شروع به رخنه در ایران کرد، آغاز گردید. این فرآیند، دو مرحله را پشت سر گذارد. مرحله اول، همان گونه که دیدیم، از آغاز سده بیستم تا ژوئن ۱۹۲۰ ادامه یافت و در پایان این مرحله حزب کمونیست ایران از بطن کمیته عدالت زائیده شد. این دوره را می‌توان دوران فعالیت سوسیال دموکرات‌ها در ایران به شمار آورد.

در آغاز این مرحله، فعالیت‌ها متوجه انتشار روزنامه گردید و در فاصله سال‌های ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۴ روزنامه‌های متعددی منتشر گردید. روزنامه «اتفاق کارگران» با کمیته‌های کارگری در تهران ارتباط داشت. سپس کانون فعالیت سوسیال‌دموکرات‌ها به آذربایجان شوروی، و خصوصاً باکو، منتقل شد، و منجر به تأسیس کمیته عدالت در سال ۱۹۱۶ گردید. مرحله دوم اشاعه و تبلیغات کمونیستی، با تشکیل حزب کمونیست ایران آغاز گردید و در سراسر دوران سلطنت رضاشاه ادامه یافت. فعالیت گروه ایرانی از ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۵ [۱۳۱۳ تا ۱۳۱۵ شمسی] را می‌توان به عنوان مهمترین برهه از این مرحله به‌شمار آورد. مرحله سوم، که این کتاب عمدتاً بدان می‌پردازد، با تشکیل حزب توده ایران در اکتبر ۱۹۴۱ [مهر ۱۳۲۰] آغاز گردید و تا کنون [۱۹۶۶ میلادی] زمان تألیف کتاب ادامه داشته است.

بهترین راه تحلیل ویژگی‌های دومین مرحله فعالیت کمونیستی در ایران آن است که محتوای مجله تئوریک گروه دکتر ارانی به نام «دنیا» را مورد بررسی قرار داد. نخستین دوره این مجله به سردبیری دکتر تقی ارانی به چاپ رسید. وی اهل آذربایجان و در برلین در رشته فیزیک تحصیل کرده بود. ۵۰ در اواسط دهه ۱۹۳۰ که فعالیت کمونیستی غیرقانونی اعلام گردید، این مجله تنها کانالی بود که از طریق آن اندیشه‌های مارکسیستی در ایران اشاعه می‌یافت. ۵۱ برخی از کمونیست‌های ایرانی که در اروپا به سر می‌بردند به انتشار روزنامه‌هایی مانند پیکار (در برلین) دست زدند؛ اما بر اثر فشار دیپلماتیک ایران، دادگاه آلمان علیه انتشار آن رأی داد و یک سال بعد با روی کار آمدن حزب نازی [آدولف هیتلر] انتشار آن متوقف گردید. ۵۲

در ایران، فعالیت حزب کمونیست بر اساس قانون مجازات مقدمین علیه امنیت کشور مصوب ژوئن ۱۹۳۱ [خرداد ۱۳۱۰] کاملاً محدود شد و بسیاری از کمونیست‌ها به زندان افتادند. ۵۳ این قانون در سال ۱۹۳۷ [۱۳۱۶ شمسی] دامن گروه دکتر ارانی را هم فراگرفت. ۵۴ این گروه با نادیده گرفتن خطرات بی‌شمار، به ارشاد مارکسیسم در بین روشنفکرانی پرداختند که تعداد آنان پس از بازگشت

دانش آموختگان در غرب به ایران فزونی می‌گرفت. مجله دنیا، که هدف از انتشار آن آموزش نظریات مارکسیستی بود، ابتدا در اروپا به چاپ رسید، و سپس برای اشاعه آن در بین سایر ایرانیان فارسی‌زبان در داخل کشور نیز منتشر گردید.

این مجله يك فلسفه ضد ایده‌آلیستی و ضد متافیزیکی^{۵۵} و يك تفسیر قاطعانه از تاریخ و فلسفه سیاسی به عمل می‌آورد. نظرات مجله درباره مفهوم «دولت» و علاقه طبقاتی و جدال طبقاتی، تحت تأثیر جهت‌گیری یاد شده بود. ارانی در مقاله‌ای تحت عنوان «بشر از نظر مادی» نوشت که دولت دستگاهی است که از سوی طبقه زورگوبه وجود آمده تا سلطه خود را بر طبقات ضعیف حفظ کند. دوسیستم قانونگذاری و قضائی، و نیز نهادهای آموزش و پرورش و هنر، همگی در زیر سلطه دولت قرار دارند. وی افزود که در يك جامعه طبقاتی، هر جنبه از حیات اجتماعی و سیاسی دارای پایگاه طبقاتی می‌باشد و به سود طبقه حاکم سازمان داده شده است. لذا، ابلهانه است که تصور کنیم چنین سازمانی هرگز بتواند خوشبختی و شادکامی برای مردم خود فراهم سازد.^{۵۶}

ویژگی عمده نوشته‌ها و آموزش دکتر ارانی در شیوه علمی آن بود. وی می‌کوشید تا اصول اساسی مارکسیسم - لنینیسم را به زبان نسبتاً ساده بیان کند.^{۵۷} ارانی اولین نویسنده‌ای بود که به معرفی نظریات مارکسیستی در شاخه‌های مختلف علوم دقیقه و به صورت تألیف يك رشته کتاب‌های درسی در این زمینه پرداخت. تا این مرحله، ارانی يك دانشمند به شمار می‌رفت و نه يك مبلغ کمونیسم، و شغل و تحصیل وی نیز آنرا توجیه می‌کند. هوادارانش، او را صرفاً يك روشنفکر متعهد به جامعه‌شناسی علمی و تعهدات سیاسی نمی‌دانستند، بلکه يك مارکسیست واقعی و انسان دوست به شمار می‌آوردند که می‌کوشید اصول مارکس و لنین را به موضوع مشکلات داخلی و بین‌المللی ایران و نیز به مبارزه «خلق‌های رنجبر برای به دست آوردن حقوق مشروع خود» ارتباط دهد.^{۵۸}

هواداران ارانی، که غالباً به صورت يك گروه گردهم جمع می‌شدند تا

درباره افکاروی به گفتگو پردازند، در شمار آموزگاران و دانشجویان و حقوقدانان و قضات و رهبران اتحادیه‌های کارگری بودند، و برخی از آن‌ها سابقه فعالیت سیاسی در نیمه اول دهه ۱۹۲۰ را داشتند. متجاوز از ۶۵ درصد اعضای این گروه از طبقه متوسط، ۱۵ درصد از طبقه مرفه و ۲۰ درصد از خرده بورژوازی بودند. از لحاظ حرفه و شغل، ۳۵ درصد آنان آموزگار، ۱۵ درصد کارگر و ۱۰ درصد از سایر مشاغل بودند.^{۵۹} در آوریل ۱۹۳۷ [۱۳۱۶ شمسی] دکتر ارانی و پنجاه و سه نفر از افراد برجسته این گروه به جرم نقض قانون مجازات مقدمین علیه امنیت کشور ۱۳۱۰ شمسی بازداشت و زندانی شدند. در اوایل ژانویه ۱۹۳۸ کیفرخواست‌های رسمی به وسیله دادستان کل تهران انتشار یافت و یک محاکمه علنی از دوم تا سیزدهم نوامبر همان سال برگزار گردید.^{۶۰}

در جریان محاکمه، مقالاتی از مجله دنیا ارائه شد تا ثابت شود که این گروه در فعالیت مارکسیستی دست داشته و برخلاف قانون مزبور رفتار کرده‌اند. با وجود این، هیچ‌یک از ۵۳ نفر در بازجویی و دفاع از خود، اتهام کمونیست بودن را نپذیرفت، و همگی ادعا کردند که مطالبی را درباره ماتریالیسم دیالکتیک^{۶۱} و نظریات اجتماعی جدید از طریق مطالعه این مجله و سایر منابع فرا گرفته‌اند. دکتر ارانی در سخنرانی طولانی خویش در دادگاه، به شدت از خود دفاع کرد و اظهار داشت که قانون مجازات مقدمین علیه امنیت کشور ۱۳۱۰ برخلاف اصول عدالت و قانون اساسی است؛ شخص وی صرفاً از ماتریالیسم دیالکتیک هواداری کرده [گفت:] این دادگاه صلاحیت محاکمه آن‌ها را ندارد زیرا این قانون در مورد کمونیست‌های رشت که قبل از وضع قانون زندانی شده بودند عطف به ماسبق شده بود.^{۶۲}

حملات ارانی به قانون ۱۳۱۰ به لحاظ مغایرت آن با قانون اساسی بر این مبنا استوار بود که این قانون آزادی‌های مندرج در قانون اساسی را نادیده گرفته است، اما آن را یک قانون ضد کمونیستی توصیف نکرد.

وی در سر اسردفاعیه خویش، سرشت علمی نظریات مارکسیستی را مورد

تأکید قرارداد. ارانی ازداد گاه پرسید که چگونه يك دولت می‌تواند به سرکوب کردن عقایدی دست زند که شالوده علمی آن‌ها به کهنگی تاریخ جامعه بشری است و کلیه جهات زندگی فردی و اجتماعی را برحسب عقاید کاملاً علمی و منطقی می‌نگرد؟ هیچ مکتب اجتماعی یا مذهبی به اندازه سوسیالیسم درباره این عقاید قلمفرسائی نکرده است؛ بدیهی است که يك قانون، بدون بررسی دقیق ادبیات سوسیالیستی، نمی‌تواند این مکتب را ممنوع سازد.^{۶۳}

محاكمه بامحکومیت پنجاه و سه متهم پایان یافت. ده نفر از آن‌ها به حداکثر مجازات ده سال زندان و دیگران به سه تا هفت سال زندان محکوم شدند.^{۶۴} شخص ارانی در ۴ فوریه ۱۹۴۰، به دلیل بی‌توجهی زیرکانه مقامات زندان در گذشت.^{۶۵} ارانی، با مرگ خویش، خاطره يك شهید را برای هوادارانش به جای گذارد که در سال‌های بعد از نام او سودجویی‌ها کردند.

به زندان افتادن گروه ارانی نشانگر پایان این مرحله از فعالیت آشکار کمونیست‌ها در ایران بود. به‌طور کلی، این جریان ارزش چشم‌گیری را به جنبش کمونیستی ایران داد چرا که ارشاد کمونیستی در زندان به گونه خستگی‌ناپذیری ادامه یافت. اگر این جریان نتیجه‌ای داشت، این بود که هسته سرسخت کمونیست‌ها بیشتر از گذشته خود را در برابر کمونیسم متعهد یافت و بسیاری از اعضای جوان گروه که در هنگام بازداشت، دانشجویی بیش نبودند، سلول‌های زندان را تبدیل به کلاس‌های آموزش کمونیسم کردند. هنگامی که اعضای گروه در ماه سپتامبر ۱۹۴۱ [شهریور ۱۳۲۰] از زندان آزاد شدند، دست به تشکیل حزب توده ایران زدند. جریان زندانی شدن گروه ارانی به کادر رهبری حزب توده يك حیثیت بین‌المللی داد، که از جمله اثرات آن، کشیدن خط بطلان بر پیشگویی کمیترن در زمینه ماهیت موقتی سلطه روشنفکران در کادر رهبری حزب بود.^{۶۶}

برغم پیش‌بینی کمیترن ششم، کادر رهبری حزب توده در مراحل بعدی نیز از روشنفکران به سایر طبقات [پرولتاریا - دهقانان] انتقال نیافت. يك بار دیگر،

حزب ناسازگار شد تا برای جذب بیشتر روشنفکران در دستگاه حزب، تعدیلاتی به وجود آورد. بر اثر این فراگرد، حزب دارای ماهیت دوگانه «روشنفکری-مردمی» گردید که تا این زمان [۱۹۶۶] نیز ادامه یافته است.

فعالیت گروه ارانی همزمان با یک مرحله جدید از نظریات کمونیستی بود که در هفتمین کنگره کمیته در مسکو به اوج خود رسید و رسماً عصر جبهه خلق را گشود. در شرق، که در آنجا فاشیسم [ناسازیم] خطر مستقیمی را متوجه کمونیسم بین‌المللی نمی‌کرد، و در آنجا احزاب لیبرال و دموکراتیک وجود نداشت، جبهه مورد نظر کمیته می‌بایست شکل یک اتحاد ضد امپریالیستی از کلیه نیروهای فرعی را داشته باشد.^{۶۷}

[هنگامی که در کنگره هفتم کمیته] درباره گزارشی تحت عنوان «تدارک یک جنگ ضد امپریالیستی و طبقه کمیته در این زمینه» بحث می‌شد، نادری نماینده حزب کمونیست ایران حمایت حزب را از خط جدید اعلام داشت. نادری گفت که به منظور تشکیل گسترده‌ترین جبهه ضد امپریالیستی، حزب به بسیج کارگران و دهقانان و خرده بورژوازی خواهد پرداخت که موقتاً مبارزه طبقاتی خود را به تعویق انداخته‌اند.^{۶۸}

اگر چه خط مشی کمیته برای احزاب کمونیست شرق به تصویب رسید، اما شواهدی در دست نیست که نشان دهد گروه ارانی به اجرای آن اقدام کردند. در واقع، چارچوب نظری گروه ارانی، به دستورات کنگره ششم کمیته در رابطه با مفهوم خالص مارکسیستی مبارزه طبقاتی بسیار نزدیک بود. فزون بر این، شواهدی وجود ندارد که ثابت کند گروه ارانی با رفقای حزبی فراری خود در اروپا مستقیماً ارتباط داشت.^{۶۹} به‌طور کلی، گروه ارانی یک گروه منفرد بود که تلاش چندانی برای تجدید حیات حزب کمونیست از لحاظ ادامه گسترش آموزش مارکسیستی در یک سطح بسیار وسیع و در مراحل اولیه نهضت به عمل نیاورد.

توضیحات فصل دوم

۱- سلطانزاده: صورت مذاکرات دومین کنگره جهانی کمونیسم بین الملل (هامبورگ، ۱۹۲۰)، صفحات ۱۰۱-۱۰۳ - نویسنده

۲- همان منبع - نویسنده

۳- اشاره نویسنده به اختلاف نظری است که بین کومین تانگ و حزب کمونیست چین بروز کرد - مترجم

۴- والتر لاکور: شوروی و خاورمیانه (نیویورک، ۱۹۵۹) صفحه ۷۹ - نویسنده

۵- منظور از خرده بورژوازی «تولیدکنندگان کوچک کالا می باشد که از یک سو صاحب وسایل تولید هستند، و از سوی دیگر غالباً خودشان کار تولیدی را انجام می دهند و معمولاً از کار دیگری بهره گیری نمی کنند» - مترجم

۶- همان منبع (شماره ۴) - نویسنده

۷- متن آن در نشریه مکاتبات مطبوعات بین الملل [ارگان کمیترن]، دوره ۸ (دسامبر ۱۹۲۸)، صفحات ۱۹۵۹-۱۹۷۶ موجود است. این نشریه از این بد بعد اختصاراً *Inprecor* نامیده خواهد شد - نویسنده

۸- لاکور: شوروی در خاورمیانه - نویسنده

۹- والتر لاکور: کمونیسم و ناسیونالیسم در خاورمیانه (نیویورک، ۱۹۵۶)، صفحه

۲۹۴- نویسنده

۱۰- منظور علی نادری است - مترجم

۱۱- علی نادری، *Inprecor*، دوره ۱۵ (۱۹۳۵)، صفحه ۱۰۳ - نویسنده

۱۲- روزنامه پرآودا، ۱۶ ژوئیه ۱۹۲۱؛ بد نقل از ژرژ دوکرك در «سیاست دولت شوروی در ایران»، مجله بررسی مسلمانان جهان، شماره ۵۲ (دسامبر ۱۹۲۲) صفحه ۱۴۸- نویسنده

۱۳- همان منبع، صفحه ۱۴۹- نویسنده

۱۴- و. استیروف [ایران دوست]، متن اصلی در شرق و انقلاب موجود است؛ بد نقل از منبع بالا، تحت عنوان «احزاب سیاسی ایران» - نویسنده

۱۵- اشاره بدورانی است که رضاخان سردار سپه، پست ریاست‌الوزرا را نیز داشت و در تهران و برخی از شهرها حکومت نظامی اعلام شده بود. برخی از نمایندگان وطن دوست مجلس از افزایش قدرت رضاخان نگران شده بودند و با وی درگیری داشتند - مترجم

۱۶- روزنامه حقیقت ارگان حزب کمونیست ایران، و در عین حال ارگان اتحادیه‌های کاری وابسته به این حزب، بدشمار می‌رفت. سردبیر این روزنامه، پیشدوری بود - مترجم

۱۷- روزنامه پرآودا، ۱۷ سپتامبر ۱۹۲۲؛ بد نقل از *E. palmieri*، سیاست آسیائی بلشویک‌ها (بولونا، ۱۹۲۴)، جلد اول، صفحه ۲۴۰- نویسنده

۱۸- کمیسیون کنترل بین‌المللی بر فعالیت‌های احزاب کمونیست از لحاظ تعداد اعضا، مدیریت و تشکیلات نظارت داشت - مترجم

۱۹- بی‌توجهی کمینترن بد کمونیست‌های ایرانی، صرف نظر از ضعف کلی حزب، ناشی از ملاحظات مسلکی و سیاسی زیر بوده است:
الف - لزوم توجه بیشتر کمینترن به چین.

ب - سیاست شوروی ایجاب می‌کرد که با کشورهای همجوار خود اختلافی نداشته باشد. برای توضیحات بیشتر در این زمینه نگاه کنید به:

- لنچافسکی: رقابت روسیه و غرب در ایران، ترجمه اسماعیل رائین. انتشارات جاویدان، صفحات ۱۵۰ به بعد

The Comintern and the East, PP 227 – 254, Progress Publication, Moscow, 1979 - جم

۲۰- صورت مذاکرات چهارمین کنگره کمینترن، پطروگراد - مسکو، از ۵ نوامبر تا ۵ دسامبر ۱۹۲۲ (هامبورگ، ۱۹۲۳) صفحات ۳۶۶-۳۶۸ - نویسنده

۲۱- نیک بین نام مستعار و حزبی «حسن فارس» از کمونیست‌های قدیمی ایران است. وی در کوتو (دانشگاه کمونیستی زحمت کشان شرق) در مسکو تحصیل کرده بود - مترجم

۲۲- لازم به توضیح است که از سال ۱۲۹۷ شمسی سازمان‌های کارگری به تدریج شکل گرفت، به طوری که در سال ۱۳۰۰ شمسی در ایران متجاوز از ۲۰ سندیکا با ۱۵۰۰۰ عضو وجود داشت. در سال ۱۳۰۱، با پیوستن کارگران قالی باف خراسان و کاشان و کارگران حمل و نقل انزلی و آموزگاران تبریز و کارگران مازندران، این تعداد به سی هزار نفر رسید. در این برهه زمانی، اعتصابات بی‌تحرک حزب کمونیست ایران صورت گرفت - مترجم

۲۳- همان منبع، صفحات ۶۲۶-۶۲۷ - نویسنده

۲۴- حزب کمونیست بریتانیا، پنجمین کنگره کمینترن (لندن، ۱۹۲۴) صفحات ۲۶۹-۲۷۰ - نویسنده

۲۵- بورژوازی کمپرادور «یعنی قشر عالی و ثروتمند جوامع سرمایه‌داری که دارای روابط محکم با انحصارات خارجی است.» - مترجم

۲۶- حزب کمونیست بریتانیا، کمینترن در فاصله کنگره پنجم و ششم (لندن، ۱۹۲۸)، صفحات ۲۰۶-۴۱۰ - نویسنده

۲۷- در مورد تحلیل مشروح کار این کنگره نگاه کنید به مجله دنیا، دوره دوم، شماره ۴ (آلمان شرقی، مارس ۱۹۵۹) صفحات ۱۰۸-۱۲۰. مجله دنیا نشریه تئوریک حزب توده ایران بود - نویسنده

۲۸- سلطان‌زاده: کمونیسم بین‌الملل، شماره ۵۱ (برلین، ۱۹۲۷)، صفحات ۲۵۱۷-۲۵۲۳ - نویسنده

۲۹- همان منبع، صفحه ۲۵۱۹ - نویسنده

۳۰- سیاست دولت شوروی نسبت به رضاخان در مراحل مختلف اقتدار وی یعنی

در طی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، وزارت جنگ، ریاست وزرا و رسیدن بدتخت و تاج سلطنت، بیشتر تابع ملاحظات و مصالح دیپلماتیک بوده است تا رعایت اصول مسلکی. در این زمینه توضیحات زیر ضروری است:

– پس از کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹، مورخان روسی مانند پاولویچ و ایرانسکی در کتاب «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران»، شخصیت رضاخان را به عنوان يك ديكتاتور نظامی ناسیونالیست ستوده‌اند. (صفحه ۱۷۸ کتاب مزبور)

– در جریان حوادث گیلان و تبریز (قیام جنگل و خیابانی) کد به دست رضاخان سرکوب شد، رهبران شوروی مصالح دیپلماتیک حفظ روابط با ایران را بر حمایت مستقیم از کمونیست‌ها ترجیح دادند و قرارداد مودت ۱۹۲۱ ایران و شوروی را به امضا رساندند. نامد سفير شوروی به کوچك خان، بدخوبی نیت واقعی و مصالح دیپلماتیک آن دولت را نشان می‌دهد.

– رضا خان در دوران وزارت جنگ و ریاست‌الوزرائی خود، راه و روش مغالزه سیاسی با گروه چپ را در پیش گرفت به طوری که برخی از عناصر سوسیالیست مانند سلیمان-میرزا اسکندری را وارد کابینه خود ساخت؛ آ. ملیکف در کتاب استقرار دیکتاتوری رضاخان، صفحه ۵۵ (ترجمه فارسی) رضاخان را نماینده ائتلاف جناح راست بورژوا-مالک می‌داند که با جناح چپ مغالزه سیاسی می‌کند.

– از ۱۳۰۳ که زوال سلسله قاجاریه يك امر تقریباً مسلم به شمار می‌رفت، دو موضع گیری نظری در شوروی درباره رضاخان وجود داشت: يك دسته معتقد بودند که اوضاع ایران برای يك انقلاب سوسیالیستی مساعد است و باید ایران را به جنگ آورد. سلسله مقالات ترویجانوسکی در مجله *Vostok I Revolution* (شرق و انقلاب) نمونه این طرز تفکر است. برعکس، دسته دیگر عقیده داشتند که ایران هنوز مرحله انقلاب بورژوازی را طی نکرده است و آماده انقلاب اجتماعی نیست. نظر رهبران شوروی بیشتر بر این بود که در چارچوب امکانات روز عمل شود (احسان طبری: ایران در دوسده واپسین، صفحه ۱۹۹).

– هنگامی که زمزمه تغییر سلطنت پیش آمد، دوباره اختلاف بین نظریه پردازان و مقامات رسمی شوروی آغاز گردید. گروهی که در رأس آنها ویسانوف (*Vissanov*) قرار داشت، می‌گفتند که رژیم جدید دست پرورده انگلیسی‌ها و به منظور تداوم فتودالیسم است و لذا با سلطنت رضاخان مخالف بودند. دسته دیگر بدرهبری کریازین (*V. A. Gurko*) تغییر رژیم را يك گام به سوی انقلاب بورژوازی می‌دانستند و از آن حمایت می‌کردند. ایراندوست (اوستروف) در شمار مخالفان سرسخت رضاخان بود. دولت شوروی سرانجام بر آن شد تا سلطنت رضاخان را بپذیرد و آن را در چارچوب تنها تحول ممکن

توصیف کرد. (احسان طبری، همان منبع)

- در عین حال روسها بدفعالیت سیاسی در ایران مشغول بودند و خاطرات آقا بکف وابسته نظامی شوروی در ایران از ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۹ شمسی پرده از این ماجرا برمی‌دارد. (خاطرات آقا بکف، ترجمه حسین ابوترابیان) - مترجم

۳۱- مجله دنیا، دوره دوم، شماره ۴. این تفسیر از سوی برخی از نویسندگان معاصر شوروی درباره این مرحله از تاریخ ایران بدعمل آمده است. نگاه کنید به آ.ک. باشکیروف، امپریالیسم انگلیس و امریکا در ایران در سال‌های ۱۹۴۱-۱۹۵۳ (مسکو، ۱۹۵۴)؛ بدنقل از ایور اسپکتور در «اتحاد شوروی و دنیای مسلمان در سال‌های ۱۹۱۷-۱۹۵۸» (سیاتل، ۱۹۵۹)؛ صفحات ۱۵-۱۷ - نویسنده

۳۲- همان منبع، صفحه ۱۱۰ - نویسنده

۳۳- همان منبع، صفحه ۱۱۲ - نویسنده

۳۴- کومین تانگ (حزب انقلاب ملی چین) حزبی بود که نقش عمده‌ای را در سقوط سلسله منچودرچین در سال ۱۹۱۱ ایفا کرد و تا سال ۱۹۴۹ به صورت یک حزب بزرگ فعالیت داشت. بنیانگذار آن، سان یاتسن (Sun Yat Sen) بود که هوادار استقرار دموکراسی غربی در چین بود. چون دولت شوروی مخالف ادعاهای ارضی ژاپن بر چین بود، این حزب راه دوستی با شوروی را در پیش گرفت و بدین ترتیب پای کمونیست‌ها به حزب مزبور باز شد. در سال ۱۹۲۵ که سان یاتسن درگذشت و ژنرال چینلنکایچنگ رهبری حزب را به دست گرفت، اختلاف نظر ملیون و کمونیست‌ها آغاز شد و به جنگی انجامید که به مدت ۲۰ سال ادامه یافت و سرانجام در سال ۱۹۴۹ با پیروزی مائوتسه تونگ خاتمه یافت - مترجم

۳۵- همان منبع (۳۳)، صفحه ۱۱۴ - نویسنده

۳۶- علت اینکه حزب، نظام جمهوری پارلمانی را نمی‌پذیرفت این بود که خود را تابع کمینترن می‌دانست و نه مجلس ایران. لازم به توضیح است که مارکسیست‌ها مبارزه پارلمانی را یکی از اشکال مبارزه طبقاتی در نوع سیاسی آن می‌دانند - مترجم

۳۷- همان منبع (۳۵)، صفحات ۱۱۷-۱۲۰ - نویسنده

۳۸- منظور از چانه زنی جمعی (*Collective Bargaining*) در اصطلاح

اقتصادی عبارت است از حق کارگران برای مذاکره با کارفرما در زمینه انعقاد قراردادهای کار، تعیین دستمزد و غیره - مترجم

۳۹- گزارش نهمین اجلاس کنگره ششم کمینترن، *Inprector*، جلد ۸، شماره ۴۸ (اوت ۱۹۲۸)، صفحه ۸۳۴- نویسنده

۴۰- اشاره به فعالیت حزب سوسیالیست ایران در نیمه دهه ۱۹۲۰ و انتخابات مجلس است، که در این انتخابات حزب کمونیست ایران به طور مستقل عمل کرد. همان منبع- نویسنده

۴۱- همان منبع، جلد ۸، شماره ۵۹ (سپتامبر ۱۹۲۸)، صفحه ۱۰۳۴- نویسنده

۴۲- همان منبع، جلد ۸، شماره ۷۸ (نوامبر ۱۹۲۸)، صفحه ۱۴۶۹- نویسنده

۴۳- مصطفی فاتح: پنجاه سال نفت ایران (تهران-۱۹۵۶)، صفحه ۴۸۷- نویسنده

۴۴- افرادی که در فاصله سال‌های ۱۳۰۸-۱۳۱۰ (طبق نوشته سیر کمونیسم در ایران) دستگیر شدند عبارت بودند از: رضا روستا، دکتر سلام‌الله جاوید، کاظم شاهرخی، آرداشس آوانسیان، سید محمد تنها، علی شرقی، جعفر پیشدوری، یوسف افتخاری، ستارزاده - مترجم

۴۵- متن این قانون به شرح زیر است:

قانون مجازات مقدمین بر علیه امنیت و استقلال مملکت مصوبه ۲۲ خرداد ۱۳۱۰
ماده اول: مرتکبین هر یک از جریمهای ذیل به حبس مجرد از ۳ تا ۱۵ سال محکوم خواهند شد:

۱) هر کس در ایران، به هر اسم و یا به هر عنوان، دسته یا جمعیت یا شعبه جمعیتی را تشکیل دهد و یا اداره نماید که مرام یا رویه آن ضدیت با سلطنت مشروطه ایران و یا رویه یا مرام آن اشتراکی است و یا عضو دسته یا جمعیت یا شعبه جمعیتی شود که با یکی از مرام یا رویه‌های مزبور، در ایران تشکیل شده باشد.

۲) هر ایرانی که عضو دسته یا جمعیت یا شعبه جمعیتی باشد که مرام یا رویه آن ضدیت با سلطنت مشروطه ایران یا مرام یا رویه آن اشتراکی است، اگر چه آن دسته یا جمعیت یا شعبه در خارج ایران تشکیل شده باشد.

ماده دوم: هر کس به نحوی از انحاء برای جدا کردن قسمتی از ایران یا برای لطمه وارد آوردن به تمامیت یا استقلال آن اقدام نماید به حبس مؤبد با اعمال شاقه محکوم خواهد شد.

ماده سوم: هر کس، خواه با مشارکت خارجی، خواه مستقلاً، بر ضد مملکت ایران مسلحانه قیام نماید، محکوم به اعدام میشود.

ماده چهارم: هر کس عضو دسته یا جمعیتی باشد که برای ارتکاب یکی از جرایم مذکور در موارد قبل تشکیل شده و قبل از تعقیب از طرف مأمورین دولت، قصد جرم واسامی اشخاصی را که داخل آن دسته و جمعیت بوده‌اند برای دولت یا مأمورین دولتی افشاء نماید از مجازات معاف خواهد شد.

تبصره- مقصود از دسته و جمعیت مذکور در این قانون عده ازدونفر به بالاست.

ماده پنجم: هر کس برای یکی از جرمها و یا مجرمین مذکوره در مواد ۱ و ۲ و ۳ در ایران بنحوی از انحاء تبلیغ نماید، و هر ایرانی که بر علیه سلطنت مشروطه ایران یا بر له یکی از جرمها و یا مجرمین مذکور در موارد فوق به نحوی از انحاء در خارج از ایران تبلیغ کند محکوم به یکسال تا سه سال حبس تأدیبی خواهد شد.

ماده ششم: اشخاصی که جرمهای مذکوره در مواد ۲ و ۳ را در خارج از ایران مرتکب شوند، و ایرانیان مذکور در قسمت اخیر ماده ۵، پس از ورود به خاک ایران تعقیب و مجازات خواهند شد.

ماده هفتم: ماده ۶۰ و ماده ۷۱ قانون مجازات عمومی فسخ و این قانون از اول تیرماه ۱۳۱۰ به موقع اجرا گذارده میشود - نویسنده

[متن کامل قانون آورده شد - مترجم]

۴۶- مصطفی فاتح، همان منبع، صفحه ۴۸۷- نویسنده
همچنین نگاه کنید به:

موحد، دکتر محمد علی: نفت ما و مسائل حقوقی آن، انتشارات خوارزمی، تهران،

۱۳۴۹، صفحات ۷۷-۸۱

مکی، حسین: تاریخ بیست ساله ایران، جلد پنجم، نشر ناشر، صفحه ۲۴۳ به بعد
فؤاد روحانی: تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران، صفحه ۶۴ به بعد - مترجم

۴۷- ل. مازیار: «تلاش برای نفت ایران و وظیفه حزب کمونیست ایران در این زمینه»، *Inprecor*، دوره ۱۵، شماره اول (۱۹۳۲) بدقتل از همان منبع، صفحه ۴۸۸- نویسنده
باتوجه بداین که مقاله مزبور در نشریه مکاتبات مطبوعات بین الملل ارگان کمینترن آمده است، لذا قسمت حساس آن نقل می‌شود تا موضع دولت شوروی در این زمینه کاملاً مشخص گردد:

«منازعه‌ای که بین امپریالیسم انگلیس و دولت ایران بروز کرده است، حزب کمونیست

ایران و کلیه عناصر انقلابی و تمام مبارزین با امپریالیزم را، که همه آن‌ها هدف‌های با مسئولیتی دارند، مواجه با قضیه مهمی نموده است. حزب کمونیست ایران، وظیفه اصلی خود را این میدانده که توده‌های کارگران را برای مبارزه علیه امپریالیسم انگلیس مجهز سازد و از فرصت استفاده کرده آنها را طی این مبارزه متشکل کند و در این نهضت ضدامپریالیستی یک کادر کارگری ایجاد نماید و بدین وسیله پیشوائی کارگران را در مبارزه بدست آورد. ایران استقلال سیاسی خود را پس از انقلاب اکتبر بدست آورد ولی زمامداران آن توفیق یافتند که نهضت انقلاب ملی را در ابتداء خفه نمایند. انقلاب گیلان در هم شکسته شد و نهضت ضدامپریالیستی تا به آخر ادامه نیافت...

بعضی از رفقا مدعی شده‌اند که زمامدار ایران عامل امپریالیسم است. بعضی دیگر برعکس میگویند که زمامدار مزبور موجود ترقیات و پیشرفتهای ملی میباشد و تمرکز امور کشور را با موفقیت انجام داده است. لازم بدتذکر نیست که هر دو نظریه خالی از خطا و اشتباه نیست. مبارزه‌ای که ایران در مورد نفت می‌نماید یک مبارزه ملی و اصلاح طلبانه است و علائم و آثار، حاکی از این است که بالاخره ایران تسلیم امپریالیسم خواهد شد. قصد دولت ایران در این مبارزه این نیست که ثروت طبیعی کشور را بازستاند، بلکه چانه میزند تا مبلغ زیادتری بدست آورد. دولت ایران قیمت بیشتری برای نفت خود میخواهد ولی حزب کمونیست ایران مصادره منابع طبیعی را طالب است. حزب کمونیست وظایفی در پیش دارد، و گرچه عملیات آن فعلا محدود گشته و در دایره تنگ تری قدم میگذارد، ولی هنگامی که حزب مزبور بتواند توده‌های عظیم را بیدار نماید توفیق و کامیابی آن حتمی خواهد بود» - مترجم

۴۸- همان منبع، صفحه ۴۸۹ - نویسنده

۴۹- لاکور، کمونیسم و ناسیونالیسم در خاورمیانه، صفحه ۲۷۳ - نویسنده

۵۰- نگاه کنید به:

- انور خامه‌ای: پنجاه و سه نفر، سازمان انتشارات هفته، تهران، ۱۳۶۲، صفحات

۲۹-۱۲

- بزرگ علوی: پنجاه و سه نفر

- احسان طبری: ایران در دوسده واپسین، صفحه ۲۷۵-۲۷۶ - مترجم

۵۱- نگاه کنید به:

انور خامه‌ای: منبع یاد شده، صفحات ۷۳-۸۳

احسان طبری: منبع یاد شده، صفحات ۲۷۵-۲۷۶
بزرگ علوی: ورق پاره‌های زندان - مترجم

۵۲- بصیر: برخی مشخصات سبک‌ارانی در ترویج افکار مارکسیستی در ایران، مجله دنیا، دوره دوم، شماره ۴ (۱۹۵۸)، صفحات ۹۴-۱۰۰- نویسنده
روزنامه ستاره سرخ و پیکار از سوی مرتضی علوی در برلین و وین چاپ و مخفیانه به ایران فرستاده می‌شد - مترجم

۵۳- به توضیح شماره ۴۴ مراجعه شود - مترجم

۵۴- یک نشریه کمینترن تعداد زندانیان کمونیست در ایران را (در سال ۱۹۳۱) ۱۵۰ نفر اعلام کرد (*Inprelor*، دوره دوم، شماره ۲۵، صفحه ۴۵۴). سوابق موجود در شهر بانی نشان می‌داد که در سال ۱۹۳۷ فقط ۳۰ نفر از اعضای فعال حزب هنوز در زندان بودند. برخی از این افراد قبل از قانون مجازات مقدمین علیه امنیت کشور ۱۹۳۱ (۱۳۱۰ شمسی)، همراه با گروه ارانی، در زندان بودند - نویسنده

۵۵- درباره واژه‌های ضدایده‌آلیستی و ضدمتافیزیکی توضیح کوتاه زیر ضروری است: با توجه به این که ایده‌آلیسم سیاسی به معنای این است که سیاست باید تابع غایت آمال انسانی باشد، لذا منظور از ضدایده‌آلیسم، «رتالیسم» یا واقع‌بینی سیاسی و اجتماعی است. در بین کمونیست‌های معروف جهان، بوخارین و کامنوف و راداک و تروتسکی ایده‌آلیست، ولین و سوردلف و استالین رتالیست بودند.

متافیزیک به معنای فلسفه اولی و حکمت الهی است، و طبعاً «ضد متافیزیک»؛ یعنی بی‌اعتقادی به حکمت الهی که مبنای علوم دینی است - مترجم

۵۶- تقی‌ارانی: بشر از نظر مادی (چاپ چهارم، تهران، ۱۹۴۵)، صفحه ۳۸- نویسنده

۵۷- برخی از آثار ارانی پس از سقوط رضا شاه به چاپ رسید: مانند عرفان و اصول مادی، بشر از نظر مادی، ماتریالیسم دیالکتیک و تئوری‌های علم - نویسنده

۵۸- بصیر، همان منبع، صفحه ۹۹- نویسنده

۵۹- بر اساس اطلاعات کتابخانه‌ای مندرج در سوابق محاکمه که در روزنامه اطلاعات به چاپ رسید (تهران، نوامبر ۱۹۳۸) - نویسنده

۶۰- در مورد شرح مارکسیستی این موضوع نگاه کنید به: بزرگ علوی، پنجاه و

سه نفر، تهران [تاریخ چاپ معلوم نیست] - نویسنده
همچنین نگاه کنید به:

انورخامدای: همان منبع، صفحات ۲۴۱-۲۶۹ - مترجم

۶۱- واژه ماتریالیسم دیالکتیک که از سوی مارکس در برابر دیالکتیک ایده‌آلیسم
هگل وضع شد، نیروی مادی (اقتصادی) را پایه و اساس حوادث تاریخ می‌داند. مارکس،
در واقع، همان نظریه هگل را در زمینه جبر-تاریخ و سه عامل تزوآنتی-ترو سنتز پذیرفته
است، لکن به جای عنصر ایده‌آلیسم هگل (وجود عقل‌اعلی و ماوراءالطبیعه در تاریخ) نیروی
مادی و اقتصادی را جایگزین آن کرده است. مارکس با استفاده از شیوه دیالکتیک هگل،
فرضیه جدید مارکسیسم را بنیان‌گذارد - مترجم

۶۲- تقی ارانی، متن دفاعیات، تهران، ۱۹۴۵ - نویسنده

۶۳- مرتضی راوندی: تفسیر قانون اساسی ایران، صفحات ۵۷-۸۵ - نویسنده

۶۴- مدت محکومیت گروه ۵۳ نفر بشرح زیر بود:

اسم	شهرت	مدت محکومیت
۱- (دکتر) تقی	ارانی	۱۰ سال
۲- (دکتر) محمد	بهرامی	۱۰ سال
۳- ضیاء	الموتی	۱۰ سال
۴- عبدالصمد	کامبخش	۱۰ سال
۵- محمود	بقراطی	۱۰ سال
۶- محمود	پژوه	۱۰ سال
۷- علی	صادق‌پور	۱۰ سال
۸- محمد	شورشیان	۱۰ سال
۹- عباس	آذری	۱۰ سال
۱۰- شعبان	زمانی	۱۰ سال
۱۱- نورالدین	الموتی	۱۰ سال
۱۲- انور	خامدای	۶ سال
۱۳- نصرت‌الله	اعزازی	۶ سال
۱۴- مهدی	رسائی	۶ سال
۱۵- ایرج	اسکندری	۵ سال

۵ سال	رادمنش	۱۶- (دکتر) رضا
۵ سال	فرجامی	۱۷- محمد
۵ سال	یزدی	۱۸- (دکتر) مرتضی
۵ سال	مکی نژاد	۱۹- (مهندس) تقی
۵ سال	حکمی	۲۰- (دکتر) علینقی
۵ سال	لاله	۲۱- مهدی
۵ سال	رضوی	۲۲- مرتضی
۵ سال	افشارمتولی	۲۳- اکبر
۵ سال	جهان‌شاهلو	۲۴- نصرت‌الله
۵ سال	احمد سجادی	۲۵- مجتبی
۵ سال	قدوه	۲۶- محمد رضا
۵ سال	سجادی	۲۷- (دکتر) مرتضی
۵ سال	شاهین	۲۸- تقی
۵ سال	خواجهوی	۲۹- زکی
۴ سال	اشتری	۳۰- (مهندس) ابوالقاسم
۴ سال	شمالی	۳۱- بهمن
۴ سال	گرگانی	۳۲- فضل‌الله
۴ سال	الموتی	۳۳- رحیم
۴ سال	حسن نائینی	۳۴- سید جلال
۴ سال	سیاح سجادی	۳۵- سینف‌الله
۴ سال	سجادی	۳۶- (دکتر) سید حسین
۴ سال	شاندرومنی	۳۷- علی اکبر
۴ سال	تربیت	۳۸- حسین
۴ سال	نسیمی	۳۹- رجیبعلی
۴ سال	صادق	۴۰- یوسف
۴ سال	الموتی	۴۱- میر عماد
۴ سال	انقلاب آذر	۴۲- خلیل
۴ سال	عتیقه‌چی	۴۳- عزت‌الله
۴ سال	منو	۴۴- فریدون
۴ سال	ابراهیم زاده	۴۵- رضا

۴ سال	ملکی	۴۶- خلیل
۴ سال	منصوری	۴۷- حبیب الله
۳/۵ سال	طبری	۴۸- احسان
۳ سال	علوی	۴۹- بزرگ
۳ سال	نراقی	۵۰- عباس
تبرئه شد	ترکمن	۵۱- اناقلیچ
تبرئه شد	حبیبی	۵۲- سیدحسن
تبرئه شد	دانشور	۵۳- مهدی

مترجم

۶۵- نگاه کنید به:

انورخامدای: منبع یاد شده، صفحات ۲۲۲-۲۲۴- مترجم

۶۶- لاکور: کمونیسم و ناسیونالیسم، صفحه ۲۷۳- نویسنده

۶۷- همان منبع - نویسنده

۶۸- *Inprecor*، دوره ۱۵، شماره ۳۹ (اوت ۱۹۳۵) صفحه ۷۱۸- نویسنده

۶۹- نگاه کنید به:

انورخامدای، همان منبع، صفحات ۸۲-۱۰۰- مترجم

فصل سوم

احیای جنبش کمونیستی ایران در دوران جنگ دوم و تشکیل حزب توده

در سپتامبر ۱۹۴۱ [شهریور ۱۳۲۰] با سرنگون شدن رژیم رضاخانی، در پی مداخله نظامی مشترک انگلیس و شوروی،^۱ جنبش کمونیستی در ایران احیا شد. حضور ارتش سرخ در شمال ایران، در واقع به معرفی مجدد دو رکن سنتی و انقلابی از دیپلماسی شوروی انجامید که از دهه ۱۹۲۰ [۱۳۰۰ شمسی] به بعد، در صحنه سیاست ایران حضور نداشتند.

با توجه به ماهیت خودکامانه رژیم رضاخان، سرنگونی این رژیم نشانگر يك بازگشت طبیعی به انجام اقدامات بسیاری در زمینه آزادی‌های سیاسی بود. متفقیان^۲ از نظر اصول فکری، و نیز به جهات تاکتیکی [تدابیر نظامی] مایل بودند روند دموکراسی را در ایران تسهیل کنند. متفقیان مداخله [نظامی] خود در ایران را به لحاظ جنگ بانازیسم [آلمان هیتلری]، استقرار دموکراسی و سرنگون کردن

رژیم رضاخانی طرفدار آلمان توجیه می کردند. تمایل متفقین به جلب نظر مردم ایران در زمانی صورت گرفت که اهمیت استراتژیکی [سوق الجیشی] ایران در حال افزایش بود، و دومین عامل در تجدید حیات جنبش کمونیستی به شمار می رفت.^۳ این جنبش با آغوش باز، جهت گیری ضد فاشیستی متفقین را پذیرا شد و باتمام وجود، برای بی اعتبار کردن شاه مخلوع و سیاست های هواداری وی از آلمان کوشید.

جای تردید نیست که رژیم رضاشاه هوادار آلمان بود،^۴ اما نبایستی فراموش کرد که این جانبداری، بسا سیاست سنتی ایران دایر بر ایجاد موازنه ای میان نفوذ انگلیس و روسیه در کشور، از طریق کشاندن پای يك قدرت بزرگ و ثالث به ایران انطباق داشت. به علاوه، آلمان مشارکت فعالی را در نوگرایی و صنعتی شدن ایران در سال های آخر حکومت رضاشاه به عهده داشت،^۵ به گونه ای که بسیاری از اعضای حکومت و روشنفکران سیاسی به طور منطقی هوادار آلمان بودند. هنگامی که آلمان نازی به انگلستان و روسیه اعلان جنگ داد،^۶ از آن جایی که دو کشور مذکور از مدت های پیش به تمامیت ارضی ایران چشم دوخته بسودند، احساسات هواداری از آلمان شدت گرفت.

نکته شایان توجه آن است که چون در دوران رضاشاه، دگرگونی های بی شماری در شرایط مادی ایران پدید آمده بود، کمونیست ها بسا راحتی بیشتری می توانستند به احیای جنبش خود پردازند. در دوران نسبتاً با ثبات ۱۹۲۱-۱۹۴۱ [۱۳۰۰-۱۳۲۰ شمسی] بر اثر سیاست نوگرایی، تحولات اجتماعی چشمگیری در زندگی اجتماعی و اقتصادی ایران، صورت گرفت.^۷ به وجود آمدن طبقه متوسط، که افراد آن در کسب و کار آزاد، خدمات دولتی، ارتش، نهادهای مستقیماً دست اندر کار فرآیند نوگرایی، فعالیت می کردند، یکی از جهات این تحول اجتماعی به شمار می آید. جهت دیگر عبارت بود از ایجاد يك نیروی کارگر، بر اثر تأسیس صنایع در ایران، چرا که ایجاد صنایع از هدف های عمده رژیم محسوب می شد.^۸ جهت سوم این بود که بر تعداد روشنفکران افزوده شده بود و جنبش کمونیستی پس از

استقرار آزادی‌های سیاسی در ایران، هدف نخستین خود را بر پایه جذب این روشنفکران قرارداد. این جهات و عوامل سه گانه در مسیر پر آشوب جنبش کمونیستی در این برهه جدید دارای درجات متفاوت از لحاظ ارتباط با یکدیگر بودند.

در این فصل، ما به دو مرحله از این برهه زمانی می‌پردازیم که سال‌های ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۶ [۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ شمسی] را در بر می‌گیرد. ما در این تحقیق دو موضوع اصلی را دنبال می‌کنیم. موضوع اول عبارت است از پیگیری فعالیت جنبش به عنوان یک ابزار مستقیم دیپلماسی شوروی، و موضوع دوم در زمینه بررسی جنبش به صورت مبارزه یک جنبش محلی جهت به دست آوردن قدرت از راه‌های قانونی، و چنانچه از این راه مقدور نشد، دست یازیدن به مبارزه مسلحانه.

مرحله اول: مبارزه غیر انقلابی جنبش کمونیستی

جنبش کمونیستی در مرحله اول، ویژگی‌های یک جبهه دموکراتیک را داشت که خود را وقف تحصیل قانونی اهداف سیاسی اش می‌کرد و حزب توده ایران تجلی سازمانی آن بود که در اکتبر ۱۹۴۱ [۱۵ مهر ماه ۱۳۲۰] به وسیله اعضای اصلی و سرسخت گروه ارانی تأسیس شد. این گروه در پی عفو عمومی زندانیان سیاسی در ماه قبل [شهریور ماه] آزاد شده بودند.^۹

علت این که حزب جدید بر وابستگی‌های کمونیستی خود سرپوش گذارد [و نام حزب توده را بر گزید] به خاطر ملاحظات تاکتیکی و بیشتر به این دلیل بود که قانون مجازات مقدمین علیه امنیت و استقلال مملکت، مصوب سال ۱۹۳۱ [۲۲ خرداد ۱۳۱۰] هنوز به قوت خود باقی بود و فعالیت‌های آشکار کمونیستی را ممنوع می‌ساخت. همچنین مصالح سیاسی شوروی ایجاب می‌کرد تا از شناخت آشکار حزب بر مبنای نظام مسلکی آن خودداری کند.^{۱۰} به علاوه، اعضای گروه ارانی خود را مارکسیست می‌دانستند؛ نه کمونیست.^{۱۱} چنانچه حزب می‌خواست شالوده کار خود را بر مبنای جلب حمایت مردم قرارداد، نمی‌توانست آشکارا، مراسم کمونیسم را

بپذیرد؛ چرا که در این صورت مرام مذکور فقط برای گروه معدودی از روشنفکران قابل درک بود.^{۱۲} حزب به جای پیروی علنی از مرام کمونیسم، به بهره گیری از اعتبار و حیثیت رهبران سابق سیاسی و پارلمانی پیش از دوران رضاشاه پرداخت. حزب توده، سلیمان میرزا اسکندری یکی از اعضای کهنه کار حزب سوسیال دمکرات ایران را به عنوان «رئیس کمیته مرکزی موقتی پانزده نفره» برگزید و دو برادرزاده وی به نام های ایرج اسکندری و عباس اسکندری را در این کمیته گنجانید. اعضای برجسته گروه ارانی نیز در کمیته مرکزی عضویت داشتند.^{۱۳}

در مرانامه [اساسنامه] موقت حزب، حزب توده به عنوان یک سازمان توده ای مبتنی بر اتحاد کارگران و دهقانان و پیشه وران و روشنفکران توصیف شده بود؛ حزبی دموکراتیک و مترقی قلمداد شده بود که خواستار برقراری دموکراسی در سازمان های اقتصادی و سیاسی بود؛ یک سازمان ضد امپریالیستی بود که با هر گونه مداخله خارجی و استعمار مبارزه می کرد.^{۱۴} حزب برای این که به فعالیت خود شکل قانونی دهد، وفاداری خویش را به اصول قانون اساسی اعلام کرده و خواستار مشارکت کامل در اجرای اصول آن به صورت تضمین آزادی های دموکراتیک گردیده بود.^{۱۵}

حزب به عنوان نخستین وظیفه خود، برای از میان بردن نفوذ فاشیسم تلاش کرد که بزعم حزب در هیأت حاکمه و بخش قابل توجهی از طبقه متوسط باسواد، رخنه کرده بودند. بدین منظور، یک روزنامه ضد فاشیستی به نام «مردم» در اواخر سال ۱۹۴۱ به سردبیری «صفر نوعی» انتشار یافت. وی در شمار زندانیان سیاسی و عضو حزب توده بود.^{۱۶} کمیته های ضد فاشیستی در چند استان، و خصوصاً در استان شمالی ایران [آذربایجان] که تحت اشغال نیروهای شوروی بود، تشکیل شد. این کمیته ها توجه خود را بیشتر به جلب نظر روشنفکران معطوف کرده بودند، زیرا روشنفکران به دلیل نفرت از امپریالیسم بریتانیا و اعتقاد به این که سوسیالیسم ملی یک وسیله نیرومند مبارزه علیه امپریالیسم خارجی و نفوذ انگلستان در ایران

است، وجه مشترکی با توده‌ای‌ها داشتند. در نتیجه، حزب توده تلاش کرد تا عنصر احساس ضد انگلیسی و ناسیونالیستی ایرانیان را از یک جهت گیری هوادارانه از آلمان به یک جهت گیری ضد فاشیست منحرف کند. انجام این کار آسان نبود، خصوصاً در سال‌هایی که نازی‌ها در جبهه‌های شرق [اروپای شرقی] و شمال افریقا پیروزی‌های نظامی به دست آورده بودند. اما همزمان با پیشرفت جنگ [به سود متفقین]، انجام هدف یادشده آسانتر گردید، به طوری که در اوایل سال ۱۹۴۴ [که شکست‌های فاحش ارتش‌های نازی آغاز شد] بسیاری از ایرانیان طرفدار آلمان در بین طبقه متوسط و روشنفکران کشور، تمایل زیادی به پیوستن به حزب توده پیدا کردند؛ به خصوص از وقتی که حزب موفق شده بود یک سیمای ملی گرایانه ارائه دهد.^{۱۷}

در نوامبر ۱۹۴۱ [آبان ۱۳۲۰]، کمیته مرکزی موقتی پانزده نفره، به انتشار مجله‌ای به نام «سیاست» دست زد تا از طریق آن، سازمان حزب را در سراسر کشور گسترش دهد.^{۱۸} در همان زمان، کار تجدید سازمان اتحادیه‌های کارگری که در دوران رضاشاه ممنوع اعلام گردیده بود، دوباره آغاز گردید. سازمان دهندگان کهنه کار اتحادیه‌های کارگری که پس از آزادی از زندان فوراً به حزب پیوسته بودند همراه بانمایندگان قشر کوچکی از کارگران تهران، به تأسیس سازمان جدید کارگران به نام شورای مرکزی اتحادیه‌های [سندیکاهای] کارگری ایران مبادرت کردند.^{۱۹}

تشکیل اولین کنفرانس ایالتی حزب توده در تهران

در سیر تکاملی حزب توده، اولین کنفرانس ایالتی آن که در ژوئن ۱۹۴۲ [۱۷ مهر ماه ۱۳۲۱] در تهران تشکیل شد، یک رویداد برجسته به شمار می‌رود؛ که در آن ۱۲۰ نماینده از روشنفکران و پیشه‌وران و کارگران شرکت داشتند. در کنفرانس مذکور، زمینه تأسیس یک حزب توده‌ای پایهریزی شد.^{۲۰} حزب برای نخستین بار

درخواست‌های شدیدی را از کابینه وقت [کابینه قوام‌السلطنه]^{۲۱} کرد. این درخواست‌ها عبارت بودند از: روی کار آمدن يك کابینه دموکراتیک که نمایندگان اقشار مختلف مردم در آن عضویت داشته باشند؛ اجرای اصول قانون اساسی در زمینه آزادی‌های سیاسی و حقوق بشری بالغ و قوانین مستبدانه رضاشاهی، و خصوصاً قانون مجازات مقدمین علیه امنیت و استقلال مملکت مصوب سال ۱۹۳۱ [۲۲ خرداد ۱۳۱۰] که مانع فعالیت کمونیست‌ها و مخالفان سلطنت می‌شد؛ تقسیم زمین‌های بزرگ بین دهقانان و به رسمیت شناختن اتحادیه‌های کارگری و حق چانه‌زنی دسته‌جمعی کارگران به وسیله دولت.^{۲۲}

کنفرانس ایالتی تهران، همچنین، مرامنامه موقت حزب را که مبنی بر اصول مرکزیت دموکراتیک در حزب بود، به تصویب رسانید. نظام سلسله مراتب در سازمان حزب به گونه‌ای آشکار پیاده شد. در پائین‌ترین سطح آن، حوزه‌های حزبی قرار داشت. در رأس آن، کمیته‌های محلی بودند که سالانه توسط کنفرانس نمایندگان، تعیین شده و بعنوان ارگان اجرائی حزب در يك شهر یا محل، فعالیت می‌کردند. سپس کمیته‌های منطقه‌ای یا ایالتی قرار داشتند که اعضای آن‌ها از سوی کنفرانس‌های ایالتی یا منطقه‌ای برگزیده می‌شدند و تابع آن کنفرانس‌ها بودند. بالاخره نوبت به کنگره حزب می‌رسید که ارگان عالی حزب به شمار می‌آمد که اعضای آن می‌بایست از سوی کنفرانس‌های منطقه‌ای انتخاب شوند. کنگره مسئول انتخاب اعضای کمیته مرکزی و سایر ارکان حزب بود و در کار تعیین تعداد و اعضای آن‌ها اختیار کامل داشت.^{۲۳} پس از تصویب مرامنامه موقت در کنفرانس ایالتی تهران، کنفرانس از کمیته ایالتی تهران خواست تا به تأسیس حزب بر شالوده تصمیمات اتخاذ شده در کنفرانس و تدارک برگزاری نخستین کنگره حزب پردازد، و تا تشکیل کنگره، وظیفه کمیته مرکزی [دائمی] را نیز عهده‌دار شود.

برگزاری کنفرانس ایالتی تهران نشانگر تبدیل حزب از يك گروه ضد فاشیستی به يك سازمان بزرگ سیاسی در جهت ایجاد تحولات اجتماعی و سیاسی

داخلی و نیز حمایت از هدف‌های متفقین بود. به این منظور، کادرهای حزبی در تهران سازماندهی شدند و به استان‌ها، خصوصاً به استان شمالی [آذربایجان] فرستاده شدند، چرا که به دلیل اشغال این مناطق از سوی ارتش سرخ از آزادی عمل بیشتری برای فعالیت‌های خود برخوردار بودند.

تشدید فعالیت حزب توده

کامیابی‌های نسبتاً قاطع حزب در استان شمالی را در واقع، ناشی از حضور ارتش سرخ در این استان دانسته‌اند و به‌ویژه عناصر بورژوازی ملی که مایل به پذیرفتن اشغال ایران از سوی متفقین تا آن زمان نشده بودند، در این مورد تأکید می‌کردند. حزب جداً معتقد بود که این کامیابی‌ها معلول ضعف و ناتوانی نیروهای انتظامی در مهار کردن حزب است و ارتباطی با حمایت ارتش سرخ از حزب، یا ترغیب کردن آن، ندارد.^{۲۴} استدلال حزب توده را می‌توان تا سال ۱۹۴۴ [۱۳۲۳ شمسی] درست دانست زیرا تا آن زمان، دولت شوروی، از اشغال شمال ایران به‌عنوان یک اهرم فشار بر دولت مرکزی استفاده نمی‌کرد. بلکه در پائیز ۱۹۴۴، یعنی در زمان برگزاری انتخابات مجلس، و در پائیز سال ۱۹۴۵ که ماجرای امتیاز نفت شمال پیش آمد، حزب به‌طور قطع و یقین از سیاست‌های دولت شوروی در منطقه استان شمالی و سایر نقاط کشور جانبداری کرد.

فعالیت حزب، به استان شمالی ایران محدود نمی‌شد و شعبات حزب در سال ۱۹۴۳ [۱۳۲۲ شمسی] در سراسر کشور وجود داشت و حزب تمامی ظواهر یک حزب بزرگ را داشت. افزایش تعداد اعضای حزب، ثمره توجه آن به کارگران بود. کامیابی حزب خصوصاً در شهر اصفهان محسوس گردید که مرکز صنعت نساجی ایران به‌شمار می‌رفت. حزب از راه جانبداری از افزایش دستمزد کارگران و دیگر اقدامات مشابه در طی این سال‌ها، توانسته بود برای خود اعتبار و حیثیتی کسب کند.^{۲۵} حزب تلاش کرد تا به کارگران ثابت نماید که برای گرفتن هر گونه

امتیاز، بایستی تشکل یابند؛ کارگران با عضویت در حزب نه تنها می‌توانند به خواسته‌های خود برسند بلکه به صورت يك نیروی سیاسی بزرگ درمی‌آیند که مقامات دولتی ناگزیر، روی آن‌ها حساب کنند. اعتصابات، چانه‌زنی گروهی، تظاهرات عمومی، مراقبت از کارگران اعتصاب‌کننده و تاکتیک‌های مشابه که در سراسر سال ۱۹۴۲-۱۹۴۳ [۱۳۲۱-۱۳۲۲ شمسی] به کار گرفته شد در جهت جلب نظر کارگران بود. غالباً این شگردهای حزب توده در بالارفتن دستمزدها، کم کردن ساعات کار و سایر امتیازات کارگری با موفقیت همراه بود و می‌توانست دلیل قاطعی بر ادعای حزب مبنی بر عمل کردن به وعده‌هایش باشد

به تدریج جاذبه حزب بیشتر شد. جهت‌گیری ضد فاشیستی آن تقلیل یافت و از جاذبه آن برای روشنفکران، که درك عمیق‌تری از تحولات بین‌المللی و اثرات آن بر اوضاع داخلی کشور داشتند، کاسته گردید. اما از سوی دیگر، طبقات متوسط و کارگران به گونه فزاینده‌ای به سوی شعارهای حزب مانند «نان، بهداشت، و تحصیل برای همگان» جلب شدند که از طریق رسانه‌های گروهی در سطحی گسترده تبلیغ می‌شد.^{۲۶}

نتیجه دیگر این فرآیند در حال توسعه، عبارت بود از کاسته شدن تدریجی از بی‌تفاوتی سیاسی، خصوصاً در بین طبقات متوسط و کارگران. حزب علاوه بر اعضای رسمی، دارای هواداران و هوخواهانی گردید که در حکم نیروی ذخیره‌ای برای حزب بودند که آمادگی سیاسی کافی برای عضویت در حزب یا مشارکت مستقیم در آن را نداشتند.

حزب برای جلب توجه افراد طبقه متوسط و کارگران، پیشنهاد تشکیل يك جبهه متحد «برای تحصیل آزادی‌های قانونی و جلوگیری از بازگشت به دیکتاتوری» را کرد. چون [در آن زمان] هیچ‌گونه احزاب لیبرال یا دموکراتی که هدف مشترکی با حزب توده داشته باشند وجود نداشت، از این رو تجربه کشورهای اروپایی [کشورهای حوزه بالکان یا اروپای شرقی کنونی] در دهه ۱۹۳۰، در ایران قابل

پیاده کردن نبود. به این جهت بود که حزب توده به سراغ روزنامه‌های چپ‌گرا و آزادیخواه رفت، که تعدادی از آن‌ها در ایران وجود داشت. و تصمیم گرفت تا هدف‌های آنان را بپذیرد. در اوایل سال ۱۹۴۳ [شمسی ۱۳۲۲] حزب با صاحبان بیش از ۲۰ نشریه دارای خط لیبرال - دموکراتیک تماس گرفت تا یک سیاست مطبوعاتی یک‌پارچه را طرح ریزی کنند. این همکاری که به «جبهه آزاد» معروف است، دو هدف عمده را دنبال می‌کرد: ۱- مخالفت با استقرار دیکتاتوری و تشریک مساعی در راه استقرار آن؛ ۲- مبارزه علیه فاشیسم.^{۲۷}

این اندیشه حزب به سرعت مورد استقبال قرار گرفت و جبهه آزاد از تهران به استان‌ها نیز گسترش یافت. این جبهه جمعی ۳۵ روزنامه را در برمی‌گرفت که در واقع یک جبهه‌بندی سیاسی را به وجود آورد و تاغائله آذربایجان در ۱۹۴۵-۱۹۴۶ [شمسی ۱۳۲۴-۱۳۲۵] ادامه داشت. در یک سوی این جبهه، حزب توده و جبهه آزاد قرار داشت که هوادار برنامه‌های اصلاحات و دموکراتیک بود و در مبارزه انتخاباتی مجلس چهاردهم در زمستان ۱۹۴۳-۱۹۴۴ نقش خود را نشان داد. در سوی دیگر آن، گروه‌های سیاسی دست راستی قرار داشتند که در رأس آن‌ها حزب «اراده ملی» به ریاست سیدضیاءالدین طباطبائی بود. سیدضیاء، سیاستمدار کهنه کاری است که در کودتای ۱۲۹۹ رضاخان شرکت داشت. این شکل جبهه‌بندی سیاسی، به مجلس نیز سرایت کرد و در کشور که در آن زمان دموکراسی نسبی بر آن حکمفرما بود، شکل مبارزه پارلمانی را مشخص کرد.^{۲۸}

انتخابات ۱۹۴۳-۱۹۴۴ مجلس شورای ملی [دوره چهاردهم] نشانگر نخستین قدرت‌نمایی نسبی نیروهای سیاسی بود. اگرچه ویژگی‌های خاص نظام انتخاباتی ایران اجازه نمی‌دهد تا یک ارزیابی مشخص از نتایج انتخابات، بر حسب سیاست احزاب صورت گیرد، با وجود این تا حدی به یک انتخابات حزبی در تاریخ معاصر ایران شباهت دارد. لذا می‌توان با تحلیلی از نتایج آن، وضع احزاب شرکت‌کننده در انتخابات را، روشن کرد. با این که نامزدهای انتخاباتی در بیشتر حوزه‌ها

از منفردین، وعاری از وابستگی‌های حزبی بودند، صف‌بندی دوجناح چپ‌وراست در مبارزات انتخاباتی، کاملاً محسوس بود. حزب توده، که آشکارا متشکل‌ترین حزب جناح چپ به‌شمار می‌رفت، پانزده کاندیدا برای استان‌های شمال و جنوب کشور معرفی کرد. از این عده، تعداد ۹ نفر به مجلس راه یافتند.^{۲۹} نمایندگان حزب جمعاً ۱۲۰/۰۰۰ رأی از کل ۱۵۰/۰۰۰ رأی این دو استان را به‌دست آوردند. نمایندگان حزب در مجلس جمعاً ۲۰۰/۰۰۰ رأی آوردند که اگرچه کمتر از $\frac{۱}{۵}$ کل آراء يك ميليونی مجلس بود، اما به‌عنوان يك حزب واحد، بیشترین آراء محسوب می‌شد.^{۳۰}

حزب در شمال ایران، با سایر کاندیداهای چپ متحد شد. کمیته مرکزی حزب که می‌دانست به‌سختی قادر است بر کاندیداهای جناح راست در استان شمالی پیروز شود، بر آن شد تا از کاندیداهائی جانبداری کند که دست کم دو شرط زیر را داشتند: مخالفت با رژیم رضاشاهی و هیأت حاکمه در تهران و شهرت داشتن به‌هواداری از دوستی ایران و شوروی.^{۳۱} با شمارش تعداد نامزدهای موفق در این اتحاد، پیروزی حزب توده بیشتر جلوه می‌کرد زیرا نزدیک به ۵۰ درصد از این کاندیداها توانسته بودند اکثریت آراء را در بخش‌های خود به‌دست آورند.

گروه پارلمانی حزب توده محدود به هشت نفر از ۱۲۰ نماینده مجلس بود.^{۳۲} اعتبارنامه جو اذزاده [پیشه‌وری - نماینده منفرد] از سوی مجلس به‌دلیل گذشته کمونیستی وی رد شد.^{۳۳} علاوه بر این، حزب تقریباً می‌توانست روی حمایت دست کم سه نماینده دیگر حساب کند و رویهٔ دوستانه‌ای نسبت به ۳۰ نماینده اپوزیسیون پارلمانی در پیش گیرد که کم‌وبیش نماینده جناح چپ به‌شمار می‌آمدند. اولین آزمون بزرگ از قدرت نسبی این صف‌بندی پارلمانی در هنگام بحث درباره اعتبارنامه سید ضیاء‌الدین طباطبائی نشان داده شد.^{۳۴} اگرچه این جبهه‌گیری به‌شکست انجامید، اما حزب توده ثابت کرد که قدرت واقعی آن، در همبستگی و انضباط بی‌سابقه‌اش است. از میان احزاب متعدد در مجلس، نمایندگان حزب توده

از جانبداری متشکل‌ترین حزب در تاریخ معاصر ایران برخوردار بودند. حزب توده با شرکت علنی در انتخابات مجلس و اجرای سیاست حزبی فعال خود، آشکارا به پیشبرد هدف‌های خویش پرداخت، در حالی که در بیست سال گذشته این حزب در مجلس حضور نداشت. موضوع شایان اهمیت این است که حزب با شرکت در مجلس، ادعای خود را دایر بر قانونی بودن حزب، مورد تأکید قرار داد و به این ترتیب بر مرام کمونیستی خود سرپوش گذارد. البته، حزب فرصتی یافت تا در کارهای دولتی شرکت کند، و اهمیت آن وقتی افزایش یافت که بر آن شد هدف‌های مشترکی را با دیپلماسی شوروی دنبال کند. حزب با بهره‌گیری از امتیازات پارلمانی خود می‌توانست یورش تبلیغاتی خویش را هم از جهت منفی و هم از جهت مثبت، تشدید کند. جنبه منفی آن، ممانعت از روی کار آمدن کابینه‌های پارلمانی بود و جنبه مثبت آن این بود که حزب خود را به عنوان تنها حزبی بشناساند که نماینده واقعی توده مردم است.

تشکیل اولین کنگره حزب توده در سال ۱۹۴۴

در اواسط تابستان سال ۱۹۴۴ [۵ تیرماه ۱۳۲۳] زمینه کافی برای اطمینان یافتن از برگزاری يك کنگره حزب فراهم شد تا کنگره اقدام تازه‌ای را برای تحکیم سازمان حزب و اصلاحات نظری به عمل آورد. مقدمات کار در آخر ژوئیه [تیرماه] فراهم گردید و کنگره اول حزب از یکم تا دهم اوت [ازدهم تا بیستم مرداد ۱۳۲۳] تشکیل گردید.

در این گردهمایی ۱۶۸ نفر از فعالان حزب به نمایندگی از سوی ۲۵۰۰۰ عضو رسمی در هشتاد کمیته محلی و دوازده کمیته منطقه‌ای، شرکت داشتند. ۲۵ شیوه انتخاب نمایندگان مزبور قبلاً از سوی کنفرانس ایالتی تهران در ژوئن ۱۹۴۲ [۱۷ مهر ۱۳۲۱] تعیین گردیده بود. شرایط احراز نمایندگی عبارت بود از این که ۱۵۰ عضو رسمی حزب نماینده را تعیین کنند و این انتخاب از سوی کنفرانس محلی کمیته

حزب در هر محل، تأیید شود. بنابه گفته دبیر اول حزب [دکتر رادمش] ترکیب اجتماعی نمایندگان شرکت کننده در کنگره به صورت ۷۵ درصد از اعضای کارگران حزب و بقیه از روشنفکران و خرده بورژوازی بود. اما ترکیب اعضای ارگانهای رهبری حزب، که در این کنگره انتخاب شدند، نشان می دهد که کارگران در کادر رهبری حزب نقشی نداشتند و قدرت همچنان در دست روشنفکران بود.^{۲۶}

یکی از وظایف عمده کنگره، عبارت بود از تصویب نهائی مرامنامه و برنامه حزب که تا آن زمان جنبه موقتی داشت. اصل اول مرامنامه حزب، چنین تعریف شده بود: «حزب توده ایران، حزب طبقات ستمکش یعنی کارگران و دهقانان و پیشه‌وران و روشنفکران آزادیخواه است». اصل دوم می گفت که حزب توده طرفدار استقلال و حاکمیت ایران است و بر علیه هر گونه سیاست استعماری تحمیل شده به کشور مبارزه می کند. اصل سوم هواداری حزب را از همکاری دوستانه با کلیه کشورهای صلح دوست بر شالوده برابری همه ملل و حفظ صلح جهانی اعلام می داشت. اصل چهارم خواستار ایجاد يك حکومت ملی ورژیم دموکراسی واقعی بود. اصل پنجم اعلام می کرد که حزب با آثار اقتصادی رژیم‌های کهن اجتماعی مانند فئودالیسم و اقتصاد شبانی مبارزه می کند و هوادار يك نظام اقتصادی متمرکز و مترقی است که مبتنی بر حفظ منافع اکثریت مردم ایران باشد.^{۲۷}

حزب در برنامه قانونگذاری خود که چندماه بعد، از سوی سخنگوی پارلمانی حزب، به مجلس تقدیم شد، خواستار انجام حداقل اقدامات زیر شده بود:

- گذراندن قانون کار جهت تنظیم روابط کارگر و کارفرما.
- تجدید نظر در قانون استخدام کشوری، بر مبنای شایستگی افراد و حقوق برابر، در ازای کار برابر.

- وضع قانون جدید انتخابات به منظور تعیین مجدد کرسی‌های مجلس، ثبت نام رأی دهندگان و محدود کردن زمان شمارش آراء.

- تجدید نظر در قوانین مدنی و جزائی و حمایت از يك قوه قضائیه مستقل.

- تقسیم اراضی دولتی؛ خریداری و تقسیم مالکیت‌های بزرگتر؛ و وضع یک قانون عادلانه‌تر در مورد تقسیم محصول بین ارباب و رعیت.
- وضع قوانین جدید برای کاهش وصول مالیات از افراد کم‌درآمد، و تقویت انحصارات دولتی در زمینه تجارت و صنعت.
- تأسیس حکومت‌های محلی از طریق انتخابات مستقیم.
- اجرای قانون موجود در زمینه تحصیل رایگان.
- گذراندن قوانینی برای اصلاح نیروهای مسلح.
- گذراندن قوانین جدیدی برای تأمین خدمات درمانی بینوایان و روستائیان^{۳۸}.

در جریان برگزاری کنگره، اختلاف نظرهایی بروز کرد که نشان می‌داد هم در مورد محتوای مسلکی حزب و هم در موضع‌گیری تاکتیکی [سیاسی] آن اتفاق نظر وجود ندارد. اگرچه جزئیات این تفرقه، فقط پس از انشعاب حزب در ۱۹۴۶ [شمسی ۱۳۲۵] آشکار گردید، ولی در آن زمان روشن بود که اختلاف بر سر پنهان کردن ماهیت کمونیستی حزب بود. چند پرسش حساس زیر در کنگره مطرح شد: آیا حزب به‌راستی یک سازمان سیاسی توده‌ای است، یا این که صرفاً جبهه‌ای ضعیف از گروه‌های متعددی است که فقط یک هدف مشترک دارند؟ آیا حزب هوادار یک‌روش غیر انقلابی، برای قبضه کردن تدریجی قدرت می‌باشد یا این که می‌بایست دیر یا زود راه‌های انقلابی را برای دست یافتن به هدف‌های خود برگزیند؟ در آن زمان که پایان جنگ دوم جهانی نزدیک بود، آیا حزب باید همچنان از متفقین حمایت کند (که سوای روسیه شوروی، شامل بریتانیای امپریالیست هم بود) یا این که آشکارا با دول غربی به مخالفت پردازد؟^{۳۹}

در باره این پرسش‌ها و پرسش‌های مشابه دیگر، بین رهبران حزب اختلاف نظر زیادی وجود داشت. خلیل‌ملکی سخنگوی دسته انتقادکننده، با شرکت حزب در انتخابات مجلس، مخالف بود و می‌گفت: «این انتخابات از نوع

غیر دمکراتیک بوده و صرفاً برای فریب دادن توده‌ها و تضعیف روحیه انقلابی است»^{۴۰}. وی خواستار پاکسازی «عناصر فرصت طلب» در داخل حزب و دادن آزادی عمل بیشتر به اعضا، در انتخاب کادر رهبری حزب شد. برخی از این انتقادات از سوی کادر رهبری حزب، چه پیش از تشکیل کنگره و چه در مدت برگزاری آن، پذیرفته شد، و وعده دادند که اصلاحات مورد نظر را به عمل آورند. اما ارگان‌های رهبری نتوانستند در سال‌های پس از تشکیل کنگره اول حزب، به وعده‌های خود جامه عمل بپوشانند. قصور ارگان‌های رهبری در این زمینه از این توجیه برخوردار بود که هر گونه تسلیم شدن در برابر درخواست‌های انتقادکنندگان منجر به تضعیف حزب، ضعیف شدن جبهه متحد و غیرقانونی اعلام شدن حزب می‌گردید. از این رو، غالب نمایندگان کنگره به وعده‌های شفاهی انجام اصلاحات، خصوصاً در سازمان حزب، بسنده کردند. متقابلاً، کادر رهبری، مخالفان را متهم کرد که هدف از این انتقادات غیرسازنده، تضعیف حزب از راه بی‌اعتبار کردن رهبران متعهد آن است^{۴۱}. لذا، سلطه سردمداران حزب با انتخاب دوباره‌شان، در غالب ارگان‌ها رهبری، از جمله کمیته مرکزی و دفتر سیاسی، تحقق یافت.

خلیل ملکی به عضویت کمیسیون تفتیش درآمد که از جمله وظایف آن رسیدگی به امور تشکیلاتی و مرامی بود. اما ملکی برغم این انتصاب، متهم شد که به‌دسته‌بندی در کمیسیون تفتیش علیه کمیته مرکزی پرداخته و می‌خواهد دیرکل حزب شود^{۴۲}. به هر حال موقتاً سروصدای اختلاف در کنگره اول حزب را خاموش کردند؛ در حالی که تفرقه در داخل حزب همچنان جریان داشت.

کنگره حزب به جای این که یک نفر را جایگزین سلیمان میرزا اسکندری کند - که در فوریه ۱۹۴۴ [بهمن ۱۳۲۳ شمسی] در گذشته بود - به تعیین سه دیرکل [دکتر بهرامی - دکتر ادمنش - نورالدین الموتی] از بین ۱۱ عضو کمیته مرکزی مبادرت کرد. به علاوه اعضای ۹ نفره کمیسیون تفتیش و دفتر سیاسی نیز تعیین شدند. گروه پارلمانی حزب در همه این ارگان‌ها حضور داشت و بدین سان وحدت عمل

بین ارگان‌های رهبری حزب و گروه پارلمانی آن‌ها حفظ شد^{۴۳}. تصمیم گرفته شد که کنگره سالانه حزب تشکیل شود تا اعضای ارگان‌های اصلی رهبری را انتخاب کرده و تغییرات [لازم] را انجام دهد. به همین سبب، هیچ اقدامی برای نشان دادن جهت‌گیری مارکسیستی - لنینیستی حزب صورت نگرفت، اما با پذیرش اصولی مانند مرکزیت دمکراتیک، اطاعت اقلیت از اکثریت، رهبری دسته جمعی و انضباط شدید حزبی، دست کم آثار و قراین این جهت‌گیری را نشان داد^{۴۴}.

حزب توده در مجلس شورای ملی

با به پایان رسیدن کار کنگره، شکل استراتژی حزب برای آینده مستقیم آن رنگ قطعیت به خود گرفت^{۴۵}. اگرچه حزب رسماً متعهد به حمایت از متفقین بود، لکن هنوز می‌توانست آشکارا اعلام نماید که امپریالیسم بریتانیا خصم اصلی حزب می‌باشد. از این رو، حملات اصلی حزب متوجه کسانی شد که عمال بریتانیا به شمار می‌آمدند، به ویژه گروه‌های سیاسی دست راستی به رهبری سیدضیاءالدین طباطبائی. حزب به منظور یک مبارزه قاطع با سیاستمداران هوادار انگلیس، برنامه‌ای را طرح ریزی کرد تا حمایت تمام عیار خود را از تمامی نیروهای دموکراتیک به نام دفاع از نظام مشروطه پارلمانی به کار برد چرا که این نظام پارلمانی تنها مجرای قانونی به شمار می‌رفت که حزب می‌توانست در آنجا اعمال نفوذ کند.

این وظیفه به گروه پارلمانی حزب در مجلس محول گردید. اکثریت نمایندگان مجلس هوادار کابینه‌های وقت بودند در حالی که نمایندگان اقلیت که خود را مترقی می‌دانستند با کابینه‌های مصدر کار مخالفت می‌کردند. حزب در خارج از مجلس به تلاش‌های خود برای تهیه یک برنامه مشترک با کلیه گروه‌های مترقی، خصوصاً حزب ایران^{۴۶}، ادامه می‌داد. غالب اعضای حزب ایران از روشنفکران آزادیخواه و دارای تمایلات ناسیونالیستی بودند^{۴۷}.

در این اوضاع، جبهه آزادی که نزدیک به ۳۰ نشریه را اداره می‌کرد برای کمک به حزب توده به کار خود ادامه می‌داد. این جبهه به وسیله شورائی اداره می‌شد که بیشتر اعضای آن از حزب توده بودند. فزون بر این، برای این که وانمود کنند که این ائتلاف مطبوعاتی، جنبه حزبی ندارد، تعدادی از کمونیست‌های قدیمی به‌طور عمد وارد حزب نشدند تا بتوانند مستقلاً روزنامه‌هایی را در چارچوب جبهه آزادی منتشر سازند.^{۴۸} در سپتامبر ۱۹۴۴ [شهریور ۱۳۲۳]، به ابتکار نماینده حزب در این جبهه، جبهه آزادی بیانیه‌ای صادر و طی آن از افراد آزادیخواه ایران درخواست کرد تا با جلوگیری از به قدرت رسیدن سیدضیاءالدین طباطبائی، از آزادی قانونی خویش حراست کنند. در این بیانیه جناح راست متهم شده بود که در نظر دارد قدرت را با هدف استقرار دیکتاتوری و از میان بردن احزاب چپ به دست آورد.^{۴۹}

اولین کنگره حزب توده در زمانی تشکیل شد که قراین زیادی از دیپلماسی نفوذی شوروی به صورت مداخله آشکار در امور داخلی ایران دیده می‌شد و حدود این مداخله به مراتب بیشتر از مفاد قرارداد سه‌جانبه سال ۱۹۴۲ [شمسی ۱۳۲۱] متفقین بود.^{۵۰} این قرارداد، ایران را از وضعیت يك کشور دشمن به وضع کشوری رسانده بود که می‌بایست حاکمیت آن محترم شمرده شده و شش ماه پس از پایان جنگ نیروهای متفقین خاک ایران را ترك گویند.^{۵۱} اشغال ایران توسط متفقین محدود به استفاده از خطوط مواصلاتی ایران به شوروی و تضمین حمل و نقل مطمئن، تجهیزات نظامی به شوروی بر طبق قانون «وام و اجاره در دوران جنگ»^{۵۲} از طریق ایران بود. با وجود این، دول اشغال‌کننده عملاً از حدود این قرارداد پافرا تر نهاد و با مناطق تحت اشغال خود مانند سرزمین يك کشور شکست خورده رفتار می‌کردند. مصالح نظامی جهت حفظ خطوط مواصلاتی ایران به شوروی، بهانه مناسبی برای مداخله سیاسی فعال شوروی در شمال ایران شد. اگر چه تهران به صورت منطقه بیطرف اعلام شده و نسبتاً از مداخله خارجیان به دور بود، لکن سوای حضور نیروهای متفقین در آنجا، سیاست‌های آنان نیز در تحولات عمده

کشور محسوس بود.

در سه سال اول اشغال، آزادی سیاسی در تهران به مقدار قابل توجهی وجود داشت. و روزنامه‌ها، احزاب، گروه‌های سیاسی و جمعیت‌های مختلف به وجود آمدند.^{۵۳} از این رو جای شگفتی نیست که انتخابات دوره چهاردهم مجلس در پائیز وزمستان ۱۹۴۳-۱۹۴۴ نه تنها نشانگر حضور نیروهای سیاسی داخلی بود بلکه نفوذ جداگانه هر یک از دو دولت اشغالگر [انگلیس و شوروی] را نیز نمایان می‌ساخت.

اکثریت نمایندگان طرفدار شوروی از استان‌های شمالی ایران انتخاب شدند که تحت اشغال نیروهای شوروی بود. هشت تن از آن‌ها از حزب توده بودند.^{۵۴} در سایر شهرها، به جز شهر صنعتی اصفهان که در منطقه تحت اشغال انگلستان قرار داشت، کاندیداهای حزب توده موفق نشدند. با این که استان‌های پر جمعیت شمال ایران می‌توانستند تقریباً نیمی از ۱۳۶ کرسی مجلس شورای ملی را به دست آورند، مع الوصف پیروزی بزرگی نصیب حزب توده نشد. اکثر نمایندگان منتخب مجلس در سراسر ایران، به خاطر گذشته اجتماعی و تحصیلی‌شان هوادار غرب و مخالف اشغال ایران از سوی شوروی و انگلیس بودند. در جریان غائله آذربایجان که یک سال پس از انتخابات پیش آمد، معلوم شد که نمایندگان انتخاب شده از استان شمالی، در واقع، زیاد مخالف شوروی نبودند. جای هیچ گونه شکی نیست که روس‌ها به حیل‌های گونه‌گون دست زدند تا نمایندگان هوادار شوروی به مجلس راه یابند. مقامات دولتی را تهدید به اخراج و اعمال فشار کردند تا بتوانند کاندیدایی را از فهرست کاندیداها حذف کنند.^{۵۵}

در مورد کرسی پیشه‌وری کمونیست قدیمی که از تبریز انتخاب شده بود، حمایت روس‌ها از وی به جایی نرسید. در هنگام بررسی اعتبارنامه‌های نمایندگان در مجلس - که بر حسب سنت نخستین آزمون قدرت مجلس بوده و مجلس به عنوان تنها داور درستی جریان انتخابات به شمار می‌آمد - اولین شکست نصیب نیروهای

چپ شد. اعتبارنامه پیشه‌وری از سوی مجلس رد شد و فراکسیون کمونیست‌ها به این ترتیب يك رهبر باتجربه را در مرحله اولیۀ مبارزه سیاسی خود از دست داد^{۵۶}. همچنین، این آزمون نشان داد که جبهه‌گیری در مجلس شورای ملی به صورت زیر خواهد بود: حزب توده با برخورداری از حمایت ۳۰ نماینده منفرد نمی‌تواند بر ائتلاف جناح راست میانه‌رو، در موضوعات عمده مربوط به خنثی کردن فشار آشکار شوروی پیروز شود.

تحلیلی از سوابق پارلمانی، خصوصاً در مرحله بعدی مجلس چهاردهم، نشان می‌دهد که حزب توده مجری دیپلماسی شوروی بود به طوری که در اوایل سال ۱۹۴۵ [اوایل سال ۱۳۲۴] گروه پارلمانی حزب توده به صورت بلندگوی روس‌ها در مسائل عمده درآمده بود. در جریان بحث درباره تصویب اعتبارنامه نمایندگان، گروه پارلمانی حزب توده با نمایندگان مترقی و ضدانگلیسی ائتلاف کرد و با تصویب اعتبارنامه سید ضیاءالدین طباطبائی مخالفت ورزید؛ زیرا وی را مظهر ارتجاع و هوادار استقرار رژیم رضاشاهی می‌دانستند، گویا این که سید ضیاء و هوادارانش از هدف‌های متفقین حمایت، و از شاه سابق انتقاد می‌کردند. اعضای حزب توده در هنگام انتقاد از تصویب اعتبارنامه سید ضیاءالدین طباطبائی، از حمایت نمایندگان ناسیونالیست و مترقی به رهبری دکتر محمد مصدق و تقریباً تمام نمایندگان چپ میانه‌رو برخوردار شدند.

تا سال ۱۹۴۵- که بالاخره کابینه‌ای به مجلس معرفی شد که از حمایت آشکار روس‌ها برخوردار بود- گروه پارلمانی حزب توده با تمام کابینه‌ها مخالفت می‌کرد^{۵۷}. تصمیم کمیته مرکزی حزب، که حمایت حزب از نخست‌وزیری احمد بیات در بهار سال ۱۹۴۵ [۲۹ آبان ۱۳۲۴] و احمد قوام در زمستان همان سال [۷ بهمن ۱۳۲۴] بود،^{۵۸} نشان داد که حزب از سیاست مخالفت همیشگی خود عدول کرده است؛ و همین [مسأله]، مشکل سیاسی - مسلکی ناشی از اطاعت حزب از دیپلماسی شوروی را شدت بخشید.

يك جنبه از این مشکل، آن بود که حزب ناگزیر شد خط‌مشی پارلمانی افراطی خود را رها کند. تا آن زمان، حزب توده با کابینه‌هایی که برنامه‌شان با کمترین درخواست‌های حزب سازگاری نداشت، مخالفت می‌کرد. کنار گذاردن این خط‌مشی از سوی حزب، بحرانی را در داخل آن، و به‌ویژه در بین جناح روشنفکر کادر رهبری، پدید آورد. این جناح در سال‌های بعد و در دومین کنگره حزب به انتقاد از سیاست یادشده پرداخت.

جناح روشنفکران حزب قبلاً نسبت به شرکت حزب در انتخابات مجلس ابراز تردید کرده بود زیرا این انتخابات را غیر دموکراتیک و مغایر با مرامنامه حزب می‌دانست. در جریان کنگره اول حزب، همان‌گونه که ملاحظه شد، اختلاف نظر بر سر این موضوع تقریباً تجزیه‌ای را در کادر رهبری به وجود آورد. کمتر از يك سال بعد، گروه پارلمانی حزب پیشنهاد کرد که يك گام جلو تر رفته و با نمایندگان منفرد، مترقی، و حتی افراد جناح راست متحد شود تا از کابینه‌ای حمایت کند [کابینه قوام] که اساساً تفاوتی با کابینه‌های قبلی نداشت.^{۵۹} جنبه دیگر مشکل آن بود که معکوس شدن سیاست حزب تلویحاً به معنای رعایت مصالح دیپلماتیک شوروی تعبیر می‌شد. در زمانی که حزب خواستار حمایت ناسیونالیست‌های بورژوازی گردید، اتهام وارد بر حزب حاکی از این که آلت دست سیاست شوروی است (که از پائیز سال ۱۹۴۴ در سیاست داخلی ایران فعالانه مداخله می‌کرد) حزب را در زبر بار يك بدهی سنگین قرارداد.

ماجرای واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی

دولت شوروی با بهره‌گیری کامل از ارکان سنتی و انقلابی دیپلماسی خود، یورش جدی برای تحصیل امتیاز نفت در شمال ایران، آغاز کرد. کابینه محمد ساعد را زیر فشار شدید قرارداد تا به مذاکره در باب امتیاز نفت پیشنهادی شوروی تن دردهد؛ آن‌هم در شرایطی که متفقین هنوز ایران را در اشغال خود داشتند.

معاون وزارت امور خارجه شوروی [کافتارادزه] به تهران اعزام شد تا یورش دیپلماتیک شوروی را توجیه کند.^{۶۰} ارکان انقلابی این حرکت به شکل يك مبارزه شدید از سوی حزب توده و وابستگان آن برای سرنگون کردن کابینه ای [کابینه محمد ساعد] صورت گرفت که در برابر درخواست های شوروی ایستادگی می کرد.^{۶۱} حزب توده و جبهه آزادی تظاهرات وسیعی را در تهران و سایر شهرهای بزرگ برپا کردند. در برخی از این تظاهرات، یگان های ارتش سرخ نیز فعالانه شرکت داشتند و حضور آنان هر گونه تردیدی را نسبت به هدف واقعی این تظاهرات از بین می برد.^{۶۲} اعتصابات به شکل دست از کار کشیدن و بست نشستن، بارها در شهرهای بزرگ صنعتی مانند شاهی (در شمال) و اصفهان (در مرکز) و نیز در پایتخت انجام گرفت. در این شهرها، کارگران مسلح، در واقع برخی از کارخانه های مهم را در دست خود گرفته بودند.

حزب توده که ناگزیر شده بود علناً از شوروی حمایت کند، خود را در مجلس تنها می یافت زیرا فقط حزب توده بود که از اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی جانبداری می کرد. در نتیجه این وضع، يك جبهه گیری سیاسی جدید در مجلس صورت گرفت. نمایندگان مترقی و ناسیونالیست از جناح راست و منفردین حمایت کردند. حرکت مصدق به صورت تقدیم لایحه منع دولت، از انجام مذاکرات نفت با دول خارجی در زمان اشغال کشور،^{۶۳} این جبهه گیری را استحکام بخشید و تا سال ۱۹۴۵ ادامه یافت.^{۶۴}

کابینه ساعد قربانی این عقب نشینی اولیه در برابر یورش دیپلماسی شوروی بود. کابینه زیر فشار روس ها استعفا کرد. حزب توده، بی درنگ این استعفا را يك پیروزی بزرگ برای خود به شمار آورد و حمایت حزب را از کابینه بیات [سهام - السلطنه بیات] در ژانویه ۱۹۴۵ [دی ۱۳۲۳] به عنوان ضرورتی توجیه کرد که از سوی جناح راست بر حزب تحمیل شده است. حزب توده ادعا کرد که جناح راست قصد داشت کابینه جدیدی را به ریاست سید ضیاء الدین طباطبائی تشکیل

دهد؛ که توده‌ای‌ها وی را مظهر سیاست ضد شوروی می‌دانستند.^{۶۵} جای پرده‌پوشی نیست که کابینه بیات از حمایت روس‌ها برخوردار بود. علاوه بر حزب توده، يك ائتلاف از چپ میانه‌رو نیز از کابینه وی جانبداری کرد تا خشم روس‌ها از جریان امتیاز نفت شمال تسکین یابد. در بحرانی که در پی استعفای کابینه ساعد پیش آمد، نظر رسمی دولت شوروی نسبت به ایران بسیار پر خاشک‌گرانه بود و مبلغین کمونیست تلاش زیادی کردند تا ثابت کنند که دوران جهت‌گیری سیاسی ایران به سمت غرب رو به پایان است.

دراوج بحران ماجرای نفت شمال، حزب توده نظریه «حریم امنیت مرزهای شوروی» را ارائه داد که بر اساس آن منطقه شمالی ایران [آذربایجان] در حریم امنیت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی قرار داشت و می‌بایست از نفوذ بریتانیا به دور باشد. اعطای يك امتیاز نفت به شوروی، خصوصاً امتیازی مشابه آنچه که در جنوب به شرکت نفت ایران و انگلیس داده شده است، حریم امنیتی این منطقه را استوار خواهد ساخت. همچنین، حزب توده استدلال می‌کرد که با دادن این امتیاز، يك قسمت عمده از خاک کشور صنعتی‌گردیده و مردم آن نهایتاً از امنیت اقتصادی برخوردار خواهند شد.^{۶۶}

به گفته نمایندگان ناسیونالیست مجلس، به‌ویژه دکتر مصدق که مبتکر قانون «غیرمجاز بودن انجام مذاکرات نفتی مستقیم با خارجیان از سوی دولت در دوران اشغال ایران» بود، سیاست حزب توده به يك «بی‌طرفی مثبت» می‌انجامد که هدف آن ایجاد موازنه بیشتر بین اتحاد شوروی و بریتانیای کبیر از طریق اعطای امتیازات مشابه به دو دولت بود. البته حزب نیز پرده‌پوشی نکرد که این سیاست، نظر رسمی حزب درباره اصول روابط خارجی ایران است، زیرا تبلیغات حزب پیوسته این اندیشه را القای کرد که هر گونه سیاست ضد - شوروی به معنای هواداری از انگلستان خواهد بود. سخنگویان متعدد حزب این طرفداری - از شوروی - را چنین توجیه می‌کردند که پس از جنگ دوم جهانی شوروی به صورت يك قدرت بزرگ

درآمده است و این دگرگونی انقلابی در مناسبات آن کشور با ایران تأثیر گذارده است. یکی از اعضای برجسته کمیته مرکزی حزب و عضو گروه پارلمانی آن به نام رضا رادمنش [دبیر کل حزب] ادعا کرد که در دوران شاه سابق [رضا شاه] مردم ایران چیزی درباره نهضت اجتماعی و سیاسی بزرگ روسیه نمی‌دانستند زیرا رژیم نمی‌خواست که مردم از پیشرفت‌های شوروی باخبر شوند. وی هشدار داد که چون اتحاد شوروی بر اثر به‌دوش کشیدن بارسنگین مبارزه بافاشیسم [نازیسم] به صورت يك قدرت بزرگ جهانی درآمده است، لذا سیاست شاه سابق نمی‌تواند ادامه یابد. وی پیشنهاد کرد که به جای این سیاست، سیاست موازنه اتخاذ شود:

«من هوادار يك سیاست موازنه قدرت هستم که در اساس با سیاست کنونی متفاوت و با سیاست پیش از سال ۱۹۴۱ [۱۳۲۰ شمسی] در تضاد است. ما بایستی يك وسیله موازنه بین دو قدرت بزرگ [شوروی و انگلیس] باشیم، و به جای برهم زدن این موازنه، آنرا تحکیم کنیم. همزمان با این سیاست، ما باید يك تعادل اجتماعی در داخل کشور از طریق انجام اصلاحات بنیانی و اقدامات جدی در جهت حذف نظام امتیازات [طبقاتی] پدید آوریم. چنانچه در این کار کوتاهی شود، کشور ما به سوی انقلابی خواهد رفت که به نابدی هواداران خط مشی‌های کنونی خواهد انجامید»^{۶۷}.

اظهارات رادمنش نشانگر نظرات حزب، کوتاه زمانی پیش از سقوط کابینه بیات بود. این کابینه کم و بیش يك کابینه موقتی بود و بدین منظور سرکار آمد تا خشم روس‌ها را [از اجرای امتیاز نفت شمال] کاهش دهد و سوء تفاهات موجود در این زمینه را برطرف سازد. کابینه بیات در اواسط آوریل ۱۹۴۵ [۲۸ فروردین ۱۳۲۴] در پی رأی عدم اعتماد مجلس سقوط کرد، در حالی که هشت عضو پارلمانی حزب توده و ۳۷ نماینده منفرد [چپ] از ۹۰ نماینده حاضر در جلسه به کابینه بیات رأی اعتماد دادند. البته، رأی عدم اعتماد بر اثر ائتلاف جناح راست داده شد^{۶۸}.
جبهه‌گیری جدید پارلمانی به وضع پیش از اجرای نفت شمال برگشت، و تقریباً

باهمان تناسب کلی به مدت چندماه ادامه یافت.

در طی بحرانی که پس از سقوط کابینه بیات ادامه یافت، حزب توده از شور و بحث پارلمانی بر سر تعیین کابینه بعدی برای کاهش سوءظن مردم نسبت به موضع طرفدار شوروی حزب استفاده کرد. يك سخنگوی حزب در مجلس توجیه کرد که حمایت کلی حزب از نهضت‌های دست چپ جهان به این خاطر است که مصالح ایران ایجاب می‌کند از کلیه نهضت‌های آزادی بخش، صرف نظر از محل رشد آنان، جانبداری نماید. سوسیالیسم، ملك مطلق شوروی نیست، و از آن کشور برنخاسته است. وی گفت:

«سوسیالیسم يك مرام ملی و بین‌المللی است که مایه امید و الهام بخش بسیاری از ملل در سرزمین‌های گوناگون می‌باشد. البته این موضوع خارج از بحث است [جمله معترضه] زیرا حزب ما به هیچ وجه سوسیالیستی نیست بلکه يك سازمان سیاسی دموکراتیک است که به دلیل ضرورت تاریخی در ایران رشد کرد»^{۶۹}.

يك عضو برجسته دیگر حزب، در پی اظهارات عضو یادشده، تکذیب کرد که شخص وی، یا حزب توده، کمونیست است:

«ما هوادار اصلاحات اساسی در ایران هستیم. روش ما برشالوده حفظ منافع توده‌ها قرار دارد. ما خواستار روابط دوستانه با همه دول متفق، و خصوصاً با اتحاد شوروی و بریتانیا هستیم»^{۷۰}.

در واقع، حزب به‌هواداری از چیزی پرداخت که دفاع از شوروی به‌شمار می‌آمد؛ يك دولت سوسیالیستی به دلیل ذات و سرشت خود نمی‌تواند يك سیاست استعماری را دنبال کند. يك عضو حزب این موضوع را به اختصار چنین بیان کرد: «دولت شوروی نمی‌تواند، و نمی‌خواهد، سیاست استعماری را دنبال کند زیرا شوروی يك جامعه بدون طبقات است که در آنجا هیچ گونه بهره‌کشی فردی یا دولتی صورت نمی‌گیرد. يك چنین جامعه‌ای قادر به تعقیب سیاست‌های استعماری نیست. ما باید کشور همسایه خود را بهتر بشناسیم تا بتوانیم سیاست درستی را

نسبت به آن دولت طرح ریزی کنیم»^{۷۱}.

افراد بسیاری وجود داشتند که این استدلال را نمی پذیرفتند، آن هم در زمانی که اتحاد شوروی در مسأله نفت شمال رویه خصمانه شدیدی را نسبت به ایران در پیش گرفته بود. حمایت شوروی از حزب توده تا آن زمان و تا حدودی که مبتنی بر ضرورت عملی خنثی کردن سلطه احزاب دست راستی هوادار بریتانیا بود، قابل توجیه می نمود. در واقع، مبارزه حزب با سیدضیاء الدین طباطبائی از يك مبنای ناسیونالیستی برخوردار بود و به حزب امکان می داد تا شگرد تشکیل جبهه متحد را به کار گیرد. اما حمایت حزب از اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی از نوع دیگری بود و بارسنگینی را بردوش طرفداران سیاست شوروی در ایران می گذارد و دلیل تراشی هائی چون «سرشت غیر استعماری يك دولت سوسیالیستی» برای کاستن از این بارسنگین کفایت نمی کرد. بر سر همین موضوع بود که بذره های نفاق در همه ارکان حزب توده کاشته شد. چند سال بعد، دسته ای از ناراضیان حزب بر آن شدند تا ثابت کنند که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به لحاظ تمایلات استعماری و امپریالیستی قابل ملامت است، و نمونه يك جامعه بدون طبقات نیست و نباید تصور شود که این قدرت بزرگ به دلیل داشتن فلسفه سیاسی خاص خود، رفتارش از سایر قدرت های بزرگ متفاوت است^{۷۲}.

به طور کلی، جهت گیری حزب توده در طرفداری از شوروی، دارای سه جزء زیر بود: مفهوم «موازنه مثبت» در مناسبات ایران با اتحاد شوروی و بریتانیای کبیر؛ مفهوم «حریم امنیتی اتحاد شوروی»؛ و مفهوم «سرشت غیر استعماری يك دولت سوسیالیستی». مفهوم نخست بدین منظور به کار رفت تا اعطای امتیاز مشابه انگلستان [شرکت نفت ایران و انگلیس] به شوروی در ماجرای امتیاز نفت شمال را توجیه کند. سخنگویان حزب، از جمله یکی از سه دبیر کل حزب، نظر خود را نسبت به دول بزرگ در محتوای زیر قاعده بندی کردند:

«ما خواستار يك سیاست موازنه در روابط با اتحاد شوروی و بریتانیا هستیم...»

ما می‌خواهیم مناسبات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی بامسکورا گسترش دهیم... اطمینان دارم که اتحاد شوروی هیچ‌گونه هدف‌های استعماری در ایران، یا هر بخش از خاک آن، ندارد. معتقدم که کشور ما باید با شوروی و انگلستان قرارداد اتحاد نظامی ببندد. حزب ما از اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی جانبداری می‌کند زیرا ما به‌عنوان یک موضوع اصولی از هر اقدامی که به سود توده‌های مردم باشد جانبداری می‌کنیم».^{۷۳}

[درواقع] اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی راهی برای استقرار موازنه به سود شوروی بود. راه دیگر این بود که ارکان یک سیاست موازنه مثبت از اهمیت نافذتری در محافل هیأت حاکمه ایران برخوردار شود. تبلیغات کمونیست‌ها در باره ماهیت «غیردموکراتیک» رژیم ایران که با هیاهو و غریب بسیار همراه بود، روشن می‌ساخت که یکی از گلایه‌های عمده روس‌ها این است که کمونیست‌ها نمایندگان کافی در حکومت ندارند. به‌طور مثال، روزنامه پراودا گلایه کرد که هر چند تعداد نیروهای دموکراتیک ایران زیاد است، ولی در حکومت نقشی ندارند؛ و از این رو قادر نیستند برای پیشبرد خط مشی‌های خود، کار عمده‌ای انجام دهند.^{۷۴}

جزء دوم، از تبدیل شمال ایران به صورت منطقه نفوذی شوروی حکایت می‌کرد تا حریم امنیتی «مادرسوسیالیسم» تضمین شود. رشد شتابان و غیرقابل کنترل حزب و اتحادیه‌های کارگری وابسته به آن در شمال کشور، در نتیجه اقدامات منظم حزب صورت گرفت. در پایان این مرحله از مبارزه غیرانقلابی، حزب خدمات دفاع غیرنظامی را در مراکز صنعتی مازندران ارائه داد که زیر سلطه کارگران مسلح حزب قرار داشت. توسل جستن حزب به این اقدام انقلابی آشکار، آن‌هم در زمانی که حزب هنوز خود را در برابر قانون اساسی متعهد می‌دانست، باین دلایل توجیه شد که «ناتوانی دولت در حفظ جان قربانیان تحریکات فاشیسم [نازیسم]، حزب را ناگزیر ساخته است تا اقدامات شدیدی را برای حمایت از سازمان‌های دموکراتیک در برابر تجاوز گروه‌های تروریستی مسلح به عمل آورد».^{۷۵}

کاربرد جزء سوم این بود که سیاست حزب در هواداری از شوروی توجیه شود و به این اتهام که، حزب را نوکر آن دولت می‌دانستند، پاسخ داده شود. این جزء، هواداران غیر کمونیست و ناسیونالیست رادرمعرض مخاطره سرخوردگی قرار می‌داد. لذا، حزب برای جلب اعتماد این افراد، تمایزی بین سیاست خارجی بریتانیا که نماینده اردو گاه سرمایه‌داری و امپریالیستی بود و سیاست خارجی شوروی که مظهر يك نظام سوسیالیستی به‌شمار می‌رفت، قایل شد.

مرحله دوم: ماجراجوئی انقلابی

سقوط کابینه بیات در آوریل ۱۹۴۵ [۲۸ فروردین ۱۳۲۴] نشانگر آغاز سیاست‌های شدیدتر شوروی نسبت به ایران بود. یکی از دلایل آن عبارت بود از ناکامی روس‌ها در برآورده نشدن توقعشان از سوی کابینه مورد حمایت آن دولت. در واقع، تجربه کابینه بیات نشان داد که صرف نظر از شخصی که در رأس کابینه قرار دارد، مادامی که دولت شوروی سیاست کسب امتیازات سیاسی و اقتصادی بزرگ را در ایران دنبال می‌کند، هیچ‌گونه تفاهمی بین دو کشور وجود نخواهد داشت. کابینه بیات که به اصطلاح روش دوستانه‌ای رانسبت به روس‌ها در پیش گرفته بود، به هیچ وجه نتوانست در برابر مخالفان سیاست موازنه مثبت ایستادگی کند. در پی سقوط کابینه بیات، کابینه [بعدی] به‌راست گرایید و جناح چپ متوجه برنامه‌های تندرو یانه گردید. نتیجه این که حادثه‌ترین بحران کشور در دوران پس از جنگ دوم بروز کرد. فرآیند گرایش به سیاست‌های دست راستی، در کابینه جدید به ریاست محسن صدر [صدرالاشراف] تجلی یافت. این کابینه در تمام طول تابستان بدون گرفتن رأی اعتماد از مجلس حکومت کرد، در حالی که به دست آوردن رأی اعتماد شرط شروع کار کابینه جدید محسوب می‌شد. قانونی نبودن کابینه جدید، پای یک موضوع حساس قانون اساسی را به میان کشید. يك اپوزیسیون چپ از حربه موثر سنتی «کارشکنی پارلمانی» استفاده کرد تا دادن رأی اعتماد به کابینه را به تعویق بیندازد،

و حزب با این کار به گونه خطرناکی موجبات تضعیف کابینه پارلمانی و نهایتاً تمامی مملکت را فراهم ساخت.^{۷۶} غالب افراد گروه اپوزیسیون به رهبری دکتر مصدق که يك سوم نمایندگان مجلس را تشکیل می‌دادند، از لحاظ سیاسی و مسلکسی از حزب توده حمایت می‌کردند. همکاری آنان از نظر سیاسی به این خاطر بود که معتقد بودند يك دولت دست راست افراطی در آن زمان نمی‌تواند بحران موجود در روابط ایران و شوروی را کاهش دهد. این کابینه نمی‌توانست منشاء اثری باشد، و گروه اپوزیسیون نگران بود که کابینه «صدر» صرفاً به تشدید بحران باشوروی بینجامد، آن‌هم در شرایطی که ایران نیازمند همکاری ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی برای برگشت اوضاع کشور به حالت عادی بود. در عمق این نگرانی، این ترس وجود داشت که اتحاد شوروی ممکن است از اجرای تعهدات خود در قرارداد سه‌جانبه برای تخلیه نیروهای متفقین از ایران تا دوم مارس ۱۹۴۶ [حداکثرشش ماه پس از خاتمه جنگ با آلمان] خودداری کند. بعدها ثابت شد که این نگرانی به‌جا بود. فرآیند گرایش دست راستی کابینه خواه و ناخواه منجر به تشدید هواداری حزب توده از شوروی گردید. همزمان با جدایی بیشتر جناح‌های راست و چپ از یکدیگر، جنبش کمونیستی ایران به سیاست هجومی دست یازید که یادآور سال ۱۹۲۰-۱۹۲۱ [تشکیل جمهوری شورایی گیلان] و هدف از آن - دست‌کم - پایان دادن به امتیازات نفتی و حداکثر استقرار يك حکومت طرفدار شوروی در ایران بود. تندروتر شدن خط حزب توده به معنای کنار گذاردن سیاست غیر انقلابی و آغاز حرکت انقلابی آن بود.

نخستین نشانه‌ی سیاست جدید شوروی [در این زمان] معرفی مجدد رکن سنتی دیپلماسی خود به شکل استفاده مؤثر از ارتش سرخ در شمال ایران بود. ارتش سرخ مستقر در این استان، با دخالت‌های پیوسته در امور داخلی کشور، دستگاه دولت را فلج کرده بود. دومین نشانه سیاست شوروی به شکل معرفی مجدد عناصر انقلابی جلوه‌گر شد. در تابستان سال ۱۹۴۵ [۱۳۲۴ شمسی] شوروی رویه خصمانه‌

بی‌سابقه‌ای را نسبت به هیأت حاکمه ایران درپیش گرفت. حزب دموکرات در آذربایجان، و شریک کوچکتر آن حزب کومله در کردستان، تأسیس گردید. در سایر نقاط کشور، حزب توده به‌عنوان نماینده اولیه جنبش کمونیستی عمل می‌کرد، لکن در آذربایجان و کردستان یک ارگان انقلابی به‌شمار نمی‌آمد. نتیجه این که دیپلماسی شوروی در این برهه زمانی ازدوشاخه جنبش کمونیستی ایران [حزب توده و احزاب آذربایجان و کردستان] به‌عنوان اهرم‌های جداگانه برای اعمال فشار بر دولت مرکزی استفاده می‌کرد. حزب توده که درصدد تشدید فعالیت خود در استان‌های گیلان و تهران و اصفهان بود، به‌دلیل کوتاهی در انجام یک اقدام مسلحانه واقعی، نتوانست قدرت را در این مناطق به‌دست گیرد. حزب دموکرات آذربایجان و حزب کومله کردستان با توسل به طغیان مسلحانه در استان‌های خود، خواستار خودمختاری تحت عنوان «دموکراسی برای توده‌های خود» شدند.

حزب توده هیچ‌گونه تظاهری به فعالیت انقلابی خود در نقاط مختلف کشور نمی‌کرد. حملات حزب متوجه صدر [صدرالاشراف] نخست‌وزیر و رئیس ستاد ارتش، سرلشگر حسن ارفع بود. رئیس ستاد را متهم می‌کردند که قصد دارد حزب توده و سازمان‌های اتحادیه‌های کارگری را بانقشه قبلی از بین ببرد^{۷۷}.

در ماه اوت ۱۹۴۵ [امرداد ۱۳۲۴] نیروهای انتظامی، دفاتر حزب توده در تهران را اشغال کردند؛ روزنامه‌های حزب تعطیل شد و دستور انحلال شعبات آن صادر گردید. دکتر فریدون کشاورز نماینده برجسته حزب در مجلس، هنگامی که نیروهای انتظامی یک راه‌پیمایی حزب توده را در مرکز شهر مسدود کرده بودند، در زدو خورد با مأمورین به‌شدت کتک خورد و سپس با سرو وضع جالبی در مجلس حاضر شد و با سخنان التماس‌آمیزی اتهام طرفداری حزب از ادامه اشغال ایران توسط شوروی را رد کرد و وفاداری خود را به تمامیت ارضی ایران اعلام داشت^{۷۸}.

در پاسخ به فشارهای وارده بر حزب در تهران، گروه‌های کارگران شبه -

نظامی درمازندران و گرگان به‌تصرف شهرهای بزرگ، کارخانه‌ها و تقاطعات

راه آهن دست زدند و قسمت دفاع غیر نظامی حزب، کنترل راه‌ها و شبکه مخابرات را به دست گرفت.^{۷۹} هنگامی که دولت، نیروهای نظامی را به این مناطق اعزام داشت، روس‌ها به آن‌ها اجازه ورود ندادند. در برخی از موارد، حتی روس‌ها مانع انجام وظیفه مأمورین دولت شدند و بهانه آوردند که هر گونه منازعه مأمورین انتظامی در منطقه تحت اشغال روس‌ها ممکن است امنیت نیروهای آنان را به مخاطره بیاندازد. در تابستان و پائیز سال ۱۹۴۵ [۱۳۲۴ شمسی] منطقه شمال [استان گیلان] کاملاً در قبضه حزب توده بود. اینک، این حزب چشم انتظار انتخابات سریع و آنی بود تا تعداد بیشتری نماینده به مجلس بفرستد.^{۸۰}

غائله آذربایجان

روس‌ها در انتخاب آذربایجان و کردستان برای آغاز یک یورش آشکار کمونیستی، سه عامل را در نظر گرفتند. پیش از همه، این دو استان دارای اقلیت‌هایی بودند که به صراحت لهجه شهرت داشتند و از میان شکایات متعدد آنان از دولت مرکزی، موضوع نداشتن سهم متناسب در دستگاه حکومتی و خصوصاً در مجلس، بیشتر به چشم می‌خورد.^{۸۱} دوم، این استان‌ها با آذربایجان شوروی مرز مشترک داشتند که در آنجا به لهجه ترکی آذری صحبت می‌شد. از این رو روس‌ها به راحتی می‌توانستند در این دو استان رخنه کنند.^{۸۲} علاوه بر این‌ها زمینه مناسبی نیز برای شروع یک حرکت انقلابی در این دو استان موجود بود زیرا حزب توده در این مناطق فعالیت چندانی نداشت. همچنین، روس‌ها می‌توانستند از موضوع مخالفت مجلس با تصویب اعتبار نامه پیشه‌وری کاملاً بهره‌برداری کنند.

روس‌ها در وجود پیشه‌وری نه تنها یک رهبر انقلابی با تجربه رایافتند، بلکه وی را آذربایجانی سرسختی دیدند که به شدت می‌کوشید از کشانده شدن به سوی جنبش تجدید حیات یافته کمونیسم [حزب توده] پرهیز کند. زیرا پیشه‌وری عقیده داشت که حزب توده نه به اندازه کافی انقلابی است و نه از سوی مردم آذربایجان تأیید

می‌شود.^{۸۳} این موضوع را از اینجاست می‌توان دریافت که کمیته استان آذربایجان حزب رأساً انحلال خود را اعلام کرد و به حزب دموکرات پیوست. اقدام کمیته استانی بدون مذاکرات قبلی با کمیته مرکزی حزب صورت گرفت و شکل یک عمل انجام شده را داشت به طوری که کمیته مرکزی از این که کمیته استانی خودسرانه انحلال خود را اعلام کرده بود با شدت از این اقدام انتقاد کرد.^{۸۴} پیشه‌وری در خاطرات خود کمیته محلی حزب توده در آذربایجان را به عنوان یک سازمان پوسیده و بدنام توصیف می‌کند که پس از سال‌ها مبارزه نتوانسته بود هیچ گونه دست‌آورد ملموسی داشته باشد.^{۸۵}

حزب جدید دموکرات آذربایجان در اواخر تابستان سال ۱۹۴۵ [شهریور ۱۳۲۴] توسط پیشه‌وری تأسیس شد و بیانیه‌ای شامل ده ماده درباره هدف‌های این حزب در سوم سپتامبر ۱۹۴۵ [۱۲ شهریور ۱۳۲۴] انتشار یافت. حزب خواستار تعیین زبان ترکی آذری به عنوان زبان رسمی این استان و خود مختاری آن در چارچوب حاکمیت ایران بود. سایر خواسته‌های حزب بر محور اصلاحات آزادیخواهانه و مترقیانه اجتماعی و اقتصادی دور می‌زد که سایر احزاب تشکیل شده در ایران پس از جنگ دوم نیز خواستار آن‌ها بودند.^{۸۶} در ۱۱ سپتامبر ۱۹۴۵ [۲۱ شهریور ۱۳۲۴] «احمدبیریا» رئیس شورای متحده سندیکاهای کارگری آذربایجان اعلام داشت که به حزب دموکرات خواهد پیوست؛ و کمیته استانی حزب توده نیز در همان روز پیوستگی خود را به حزب دموکرات اعلام کرد. چند هفته بعد، یعنی در پایان سپتامبر [۱۹ مهر ۱۳۲۴]، نخستین کنگره حزب دموکرات با شرکت نمایندگان کلیه اقشار مردم، شامل روحانیون، بازرگانان، رؤسای قبایل، روشنفکران، کمونیست‌ها و خرده بورژواها تشکیل شد.^{۸۷} مهمترین تصمیم کنگره عبارت بود از تشویق «دسته فدائیان» که از شبه نظامیان دهقانی تشکیل می‌شد و زمینه را علناً برای طغیان فراهم می‌ساخت.

در چهارم نوامبر ۱۹۴۵ [۲۴ آبان ۱۳۲۴] حزب دموکرات به زور اسلحه،

اقدام به قبضه کردن قدرت، در سراسر این استان کرد. این اقدام در سایر شهرهای آذربایجان به گونه موفقیت آمیزی انجام گرفت، به این ترتیب که ابتدا فدائیان، پادگان نظامی [تبریز] را محاصره و به فرمانده محلی [سرتیپ رخشانی] اتمام حجت کردند که تسلیم شود. فرمانده نظامی وقتی در محاصره قرار گرفت، درخواست اعزام قوای کمکی از مرکز را کرد، لکن فدائیان یا نیروهای شوروی مانع ورود آنان شدند.^{۸۸} سرانجام به نیروی نظامی محلی گفتند که یا باید به تهران برگردد و یا انحلال یا بدو اعضایش به فدائیان ملحق شوند. پست‌های [پادگان‌های] نظامی، یکی پس از دیگری، در شهرهای بزرگ تسلیم فدائیان شدند. در ۹ و ۱۰ نوامبر ۱۹۴۵ [۲۹ و ۳۰ آبان ۱۳۲۴] کنگره بزرگ خلق فرقه دموکرات در تبریز که مرکز استان آذربایجان بود، تشکیل شد. در این کنگره ۷۴۴ نماینده از سوی ۱۵۰/۰۰۰ نفر از ساکنان این استان شرکت کردند. برخی از نمایندگان در اجتماعات ظاهر و در میدان‌های عمومی انتخاب شده بودند. در این میدان‌ها، نمایندگان حزب از تبریز نه تنها برای مردم سخنرانی کردند، بلکه کاندیداهارا هم تعیین و موافقت مردم را از طریق هلهله آنان به دست آوردند. انتخاب سایر نمایندگان از طریق عرض حال‌هایی صورت گرفت که از سوی کارگران حزب در حوزه‌های مختلف توزیع شده و اکثریت رأی دهندگان واجد شرایط، آن را امضا کرده بودند.

کنگره در چهارمین نشست خود قطعنامه‌هایی را تصویب و درخواست‌های زیر را از دولت مرکزی به عمل آورد:

- خودمختاری آذربایجان در چارچوب تمامیت ارضی ایران.
- جانبداری از دموکراسی مشروطه ایران از طریق عضویت در مجلس و پرداخت مالیات عادلانه.
- آزادی عمل در اداره امور داخلی آذربایجان از راه اتخاذ روش‌های دموکراتیک و مستقل در چارچوب استقلال ایران.
- حق تأسیس يك مجلس ملی و تشکیل يك حکومت خودمختار از نمایندگان

آذربایجان.

– تعیین زبان ترکی به عنوان زبان رسمی «جهت توسعه فرهنگ و آموزش و پرورش ملی ما»^{۸۹}.

همچنین، در این قطعنامه‌ها آمده بود که کنگره وظیفه يك مجلس مؤسسان [مجلس ملی] را عهده‌دار شده است و يك هیأت اجرائی ملی ۳۹ نفره برای اجرای هدف‌های اعلام شده از سوی کنگره تعیین گردید. در مورد شیوه دست یافتن به این هدف‌ها، «فعالیت مسالمت آمیز سازمانی و تبلیغاتی» به جای توسل به اقدامات خصمانه که به جنگ داخلی می‌انجامد، تعیین شده بود. با وجود این، به دولت مرکزی هشدار داده شده بود که در برابر هر گونه توسل به زور برای سرکوب کردن حق «مشروع» خودمختاری ملی ایستادگی خواهد کرد و به هیأت اجرائی ملی وظیفه تأمین خودمختاری استان از طریق مذاکره با دولت مرکزی داده شد.^{۹۰}

حزب دموکرات در اجرای قطعنامه‌های تصویب شده در کنگره، فوراً انتخابات عمومی مجلس ملی آذربایجان را برگزار کرد. این انتخابات از ۳ تا ۸ دسامبر [از ۴ الی ۹ آذرماه ۱۳۲۴] در سراسر این استان، حتی در مناطقی که هنوز در کنترل دولت بود، صورت گرفت. رأی‌گیری کامل به عمل آمد و چون هیچ حزب متشکل دیگری وجود نداشت، لذا کاندیداهای حزب، اکثریت آراء را به دست آوردند. در برخی از موارد، نسبت آرای به دست آمده توسط کاندیدای پیروزو رقیب وی دوپست به يك بود.^{۹۱}

در هنگامی که انتخابات یاد شده در جریان بود، دولت مرکزی که کابینه‌اش از راست میانه رو به ائتلاف میانه رو تر [کابینه ابراهیم حکیمی] تغییر یافته بود به تلاشی ناامیدانه برای خاتمه دادن به این غائله دست زد. مرتضی بیات نخست‌وزیر سابق که از ائتلاف چپ میانه رو بر سر کار آمده بود، در رأس يك هیأت صلح وارد تبریز شد. این مذاکرات نتیجه عمده‌ای نداشت زیرا حزب دموکرات در درخواست خود برای خودمختاری و پذیرش زبان ترکی [به عنوان زبان اصلی برای آذربایجان]

اصرار می‌ورزید؛ درحالی که نمایندگان دولت مرکزی دلیل می‌آوردند که پذیرش این درخواست‌ها مستلزم تغییر اصول قانون اساسی است که نظام دولت بسیط را پذیرفته است و تبدیل آن به نظام چند ملیتی مقدور نیست.

برگزاری انتخابات، به حزب دموکرات امکان داد تا به نمایندگان خود اعتبار قانونی بدهد. در ۱۲ دسامبر [۱۳ آذرماه ۱۳۲۴] قرارداد ترک مخاصمه‌ای با فرمانده پادگان ارتش تبریز [سرتیپ رخشانی] به امضا رسید که متضمن تخلیه تبریز از نیروهای دولتی و سلطه بیشتر فدائیان بر شهر بود. در همان روز ۹، ۱۰، ۱۱ عضو انتخاب شده مجلس ملی آذربایجان به ریاست نظام الدوله رفیعی تشکیل جلسه دادند و پس از انتخاب هیأت رئیسه مجلس، پیشه‌وری را به نخست‌وزیری برگزیدند. کابینه‌ای که پیشه‌وری به مجلس معرفی کرد، نشانگر اتحاد خلق آذربایجان بود که شالوده حزب دموکرات را تشکیل می‌داد.^{۹۳}

رهبران عمده حزب دموکرات در کابینه عضویت یافتند، لکن قدرت واقعی در دست کمیته‌ها و فدائیان قرار داشت. نظام سلسله مراتب حزب، شبیه حزب توده و شامل حوزه‌های محلی، کمیته‌های بخش و استانی و کمیته مرکزی در تبریز بود. به منظور تضمین سلطه غیر نظامیان، یک نماینده سیاسی به فرمانده نظامی هر واحد اضافه شد. این وظیفه به عهده غلام یحیی دانشیان گذارده شد که یکی از کمونیست‌های کهنه کار آذربایجان شوروی بود. عنوان رسمی وی، معاونت سیاسی وزارت جنگ بود. رژیم آذربایجان به منظور افزایش کادر نظامی خود فوراً به تأسیس مدارس مقدماتی و عالی نظامی [دبستان و دبیرستان و دانشکده افسری] و آموزشگاه شهربانی مبادرت کرد. اما پشتوانه قدرت نظامی رژیم را فدائیان تشکیل می‌دادند. فدائیان در شمار نخستین اعضای حزب دموکرات بودند که داوطلبانه به طغیان مسلحانه پرداختند و بسیاری از آن‌ها از زمان تشکیل کنگره حزب فعالیت می‌کردند. رهبران فدائیان از مبارزترین اعضای حزب دموکرات بودند که در واقع یک طبقه برگزیده نظامی به شمار می‌رفتند و از نفوذ زیادی در حکومت آذربایجان برخوردار

بودند.^{۹۴}

برنامه دولت پیشه‌وری که به اتفاق آراء از سوی مجلس به تصویب رسید، همان نکات مندرج در قطعنامه‌های کنگره، به اضافه برخی اقدامات اصلاحی بود که بایستی فوراً به مرحله اجرا درمی‌آمد. نکات مهم این برنامه عبارت بودند از: استقرار و تحکیم رژیم خود مختار آذربایجان؛ انتخاب اعضای شوراهای محلی؛ تبدیل سازمان فدائیان به ارتش خلقی؛ تعیین زبان ترکی به عنوان زبان رسمی؛ تحصیل رایگان و اجباری به زبان محلی برای همه کودکان به سن مدرسه رسیده؛ تأسیس يك دانشگاه ملی؛ توسعه صنعت و تجارت؛ به تصویب رساندن يك قانون کار و يك قانون روابط مالك ورعیت؛ تقسیم زمین‌های دولتی بین دهقانان؛ مصادره و تقسیم املاك متعلق به مالکان «مرتجع»؛ تضمین آزادی تعلیمات مذهبی برای همه مردم؛ و بالاخره حفظ برابری حقوق و وظایف هر فرد ساکن این استان و از جمله اقلیت‌های مذهبی.^{۹۵}

بلافاصله پس از استقرار حکومت آذربایجان، يك ارتش منظم به نام قزلباش از افراد وظیفه تشکیل شد و برخی از افسران فراری به آذربایجان، فرماندهی این ارتش را به عهده داشتند. در اواخر نخستین سال تأسیس حکومت آذربایجان، تعداد پرسنل قزلباش به ۱۸۰۰۰ سرباز و ۹۵۰۰ افسر می‌رسید.^{۹۶} علاوه بر آن، ۸۰۰۰ سرباز و ۷۸۰ افسر در دسته فدائیان خدمت می‌کردند.^{۹۷}

غائله کردستان

در فوریه ۱۹۴۶ [بهمن ۱۳۲۴] همتای حکومت انقلابی خلق آذربایجان در کردستان و به ریاست رهبر با سابقه کردها «قاضی محمد» تأسیس شد.^{۹۸} در همان ماه^{۹۹}، يك قرارداد اتحاد و کمک متقابل بین دو جمهوری به امضا رسید که متضمن پایداری در برابر دولت مرکزی و حفظ خودمختاری دوررژیم انقلابی بود.^{۱۰۰} دیپلماسی شوروی بدین ترتیب بر هدف مستقیم خود دست یافت که عبارت بود از

داشتن يك اهرم بزرگ فشار بر دولت مرکزی برای تسلیم شدن در برابر درخواست‌های شوروی. ضمن اعمال این فشار، شوروی با کمک حزب توده آماده می‌شد تا کابینه‌ای را در تهران بر سر کار آورد تا مذاکرات امتیاز نفت شمال را که در سال گذشته صورت نگرفته بود، از سر گیرد.

حزب توده و غائله آذربایجان

در حالی که غائله آذربایجان در جریان بود، تقریباً در اواخر اکتبر [۱۲] آبان ۱۳۲۴] يك کابینه میان‌رو به ریاست ابراهیم حکیمی تشکیل شد که قصد داشت برخی از اقدامات ضد کمونیستی کابینه پیش را کنار بگذارد. اما در هنگام بحث متداول درباره کابینه جدید در مجلس [رأی اعتماد مجلس به نخست وزیر] آشکار گردید که این کابینه هم مانند کابینه پیش مورد قبول روس‌ها نخواهد بود. عبدالصمد کامبخش نماینده برجسته حزب توده در مجلس، طی يك سخنرانی، علناً گفت که تا وقتی تبعیض نسبت به يك همسایه ایران [منظور شوروی است] وجود دارد، نیروهای اشغال‌کننده [شوروی] ایران را ترك نخواهد گفت. وی کابینه را متهم کرد که با تعطیل متجاوز از چهل روزنامه و اشغال نظامی دفاتر حزب توده در تهران به يك اقدام تقریباً فاشیستی دست زده است. او افزود که این اقدام با اصول منشور ملل متحد دایر بر عدم استقرار رژیم‌های فاشیستی مغایرت دارد.^{۱۰۱} هنگامی که نمایندگان حزب توده از دادن رأی اعتماد به کابینه جدید خود داری کردند، معلوم شد که هنوز شوروی مایل نیست کابینه باثباتی بر سر کار آید.^{۱۰۲}

در يك جمع بندی، نظرات فراکسیون‌های مختلف مجلس نسبت به غائله آذربایجان که در کنف حمایت شوروی قرار داشت، به شرح زیر بود:

جناح راست، که مخالف هر گونه سازش با سردمداران غائله آذربایجان بود عقیده داشت که باید از غرب و سازمان ملل خواست تا شوروی را وادار به عدم دخالت در ایران کند. ملیونسی مانند دکتر مصدق و هوادارانش، ضمن این که

شکایات متعدد مردم آذربایجان را از دولت مرکزی، مسوجه می‌دانستند و آشتی و سازش با حکومت آذربایجان را پیشنهاد می‌کردند، اما با پذیرش درخواست‌های اصلی سرمداران آذربایجان مخالف بودند.^{۱۰۲} چپ میانه‌رو که اکثریت نمایندگان آذربایجان در مجلس را تشکیل می‌داد، ضمن ملامت کردن کابینه‌های پی‌درپی به‌خاطر نرسیدن تفاهم باشوروی، معتقد بود که دولت مرکزی از مدت‌ها پیش به درخواست‌های قانونی مردم آذربایجان بی‌توجهی نشان داده است.^{۱۰۴} حزب توده که نماینده جناح چپ تندرو در مجلس بود به‌طور کامل از حزب دموکرات آذربایجان حمایت می‌کرد، در حالی که پیشه‌وری نسبت به حزب توده بسا تحقیر بسیار رفتار می‌کرد، و اعتبار آن را به‌عنوان نماینده چپ تندرو خدشه‌دار ساخته بود. [با وجود این] وقتی حزب دموکرات قدرت را در آذربایجان به‌دست گرفت فراکسیون پارلمانی حزب توده [عملاً] به‌صورت سخنگوی رسمی حکومت آذربایجان در آمد و از هر فرصتی برای پیشبرد هدف‌های پیشه‌وری استفاده کرد. نمایندگان حزب در مجلس ضمن تأکید این موضوع که غائله آذربایجان نهضتی از یک جبهه متحد است، اتهام دخالت شوروی را در استان آذربایجان، تکذیب می‌کردند اما به‌سختی قادر بودند ارتباط بین غائله آذربایجان و سیاست خارجی شوروی را انکار کنند. به این جهت بود که ناگزیر شدند دست کم به‌طور ضمنی بپذیرند که جنبش آذربایجان عاری از وابستگی‌های خارجی نیست. رادمنش دبیر کل حزب توده در مجلس گفت که ریشه مشکل آذربایجان را باید در محتوای تحولات سیاسی یافت که زاینده سوابق رویدادها و طرز برخورد دولت مرکزی [با آذربایجان] می‌باشد. وی با اشاره به حمایت شدید شوروی از حزب دموکرات گفت: «هر نهضت انقلابی می‌کوشد تا از اوضاع و احوال زمانی و مکانی به‌سود خود بهره‌گیری کند و انقلابات فرانسه و آمریکا و حتی انقلاب مشروطه ما نیز از این قاعده مستثنی نبود».

مبنای استدلال رادمنش این بود که چون ایران در همسایگی شوروی

سوسیالیست قرار دارد، لذا ادامه یک رژیم فئودالی در ایران و جلوگیری از تحول

اجتماعی کشور ممکن نیست. از سوی دیگر، اتحاد شوروی صرفاً می‌خواهد که يك حکومت دموکراتیک در ایران مستقر شود و بارها اعلام داشته‌است که طمع به تمامیت ارضی ایران ندارد. بر پایه همین استدلال، شوروی حاضر به تحمل حکومتی در ایران نیست که دارای تمایلات مشکوک باشد.

رادمنش ضمن حمایت از غائله آذربایجان، خواستار شد که دولت مرکزی برای حل مشکل آذربایجان به اقدامات صحیحی دست بزنند، که به عقیده رادمنش عبارت بودند از: پاکسازی در هیأت حاکمه، اجرای اصلاحات مبرم داخلی، استقرار مجدد آزادی‌های دموکراتیک، گذراندن قانون جدید انتخابات در زمینه‌های شوراهای محلی و استانی، پایان دادن به سیاست ضد شوروی و بالاخره اصلاح قانون اساسی به منظور حصول توافق با حزب دموکرات آذربایجان^{۱۰۵}.

یکی دیگر از اعضای فراکسیون پارلمانی حزب به نام «شهاب فردوس» نیز در جانب‌داری از غائله آذربایجان سخن گفت. وی خواستار اتخاذ يك سیاست موازنه مثبت گردید تا توهمات شوروی و بریتانیا حاکی از این که ایران به صورت يك پایگاه، علیه یکی از آن دو دولت درآمده است، بر طرف شود. شهاب فردوس درخواست کرد که همزمان با خروج نیروهای متفقین از ایران در دوم مارس ۱۹۴۶ [۱۱ اسفند ۱۳۲۴] يك انتخابات سراسری و سریع بر گذار شود تا حزب توده بتواند اکثریت بیشتری را در مجلس پانزدهم نصیب خویش سازد^{۱۰۶}.

بحرانی شدن روابط ایران و شوروی

در هنگامی که بحران آذربایجان ادامه داشت، اختلاف ایران و شوروی بر سر این موضوع، سرانجام در پائیز سال ۱۹۴۵ به مجمع عمومی سازمان ملل کشیده شد و به عنوان اولین مورد اختلاف متفقین در شورای امنیت مطرح گردید^{۱۰۷}. روس‌ها بر آن بودند تا راه حل مورد نظر خود را به ایران تحمیل کنند^{۱۰۸}. و از این رو فعالیت شدیدی کردند تا احمد قوام را بر سر کار آورند که ادعای جانب‌داری از

حکومت آذربایجان و دوستی با اتحاد جماهیر شوروی را می‌کرد. وقتی رجال میانه‌رو دیدند کابینه حکیمی [حکیم‌الملک] مورد اعتماد روس‌ها نیست، به ائتلاف با چپ پرداختند تا زمینه روی کار آمدن کابینه قوام‌السلطنه را در ژانویه ۱۹۴۶ [۸ بهمن ۱۳۲۴] فراهم سازند. فراکسیون پارلمانی حزب توده برای دومین بار در دادن رأی اعتماد به یک کابینه جدید شرکت کرد. با این که این موضوع مسأله موضع حزب نسبت به هیأت حاکمه را مورد پرسش قرار می‌داد، اما این بار نیز حزب مانند دادن رأی اعتماد به کابینه بیات [سهام‌السلطان بیات] ناگزیر شد تا از نخست‌وزیری حمایت کند که صرف نظر از خاستگاه اجتماعی‌اش و نوع ائتلافی که وی را بر سر کار آورده بود، مورد حمایت شوروی نیز بود. کمیته مرکزی حزب، جانبداری از کابینه قوام را این گونه توجیه می‌کرد که در آستانه روی کار آمدن کابینه جدید، حزب فقط دوراه چاره زیر را داشت: یا می‌بایست از کابینه‌ای حمایت می‌کرد که رئیس آن نسبت به مسأله آذربایجان و اتحاد شوروی حسن نیت و تفاهم داشت، یا این که [خطر روی کار آمدن] یک دیکتاتوری نظامی را پذیرا می‌شد که به معنای بازگشت به سیاست راست افراطی بود. علاوه بر این، چون حزب قادر نبود قدرت سیاسی [کابینه] را نصیب خود سازد و آن را حفظ نماید، لذا از کابینه قوام حمایت کرد و بدین ترتیب از این فرصت برای تحکیم «پیروزی هائی که قبلاً نصیب مردم شده بود» استفاده کرد.^{۱۰۹}

نخست‌وزیر جدید فوراً دست به کارمذاکرات مستقیم [با شوروی] برای خروج نیروهای روسی از ایران در ضرب‌الاجل منعکس در قرارداد سه‌جانبه [۲ مارس ۱۹۴۶ برابر با ۱۲ اسفند ۱۳۲۴] گردید. اتحاد شوروی این ضرب‌الاجل را نادیده گرفت، و با این که شخص قوام در تاریخ ۱۱/۲۹/۱۳۲۴ به مسکوفت، لکن واحدهای ارتش سرخ در قسمت‌های عمده تحت اشغال خویش، از جمله در منطقه پر آشوب آذربایجان، باقی ماندند.^{۱۱۰}

قصور روس‌ها در خارج کردن نیروهای خود از ایران در ضرب‌الاجل تعیین

شده قابل پیش‌بینی بود چرا که از آغاز ماجرای نفت شمال در پائیز ۱۹۴۴ [۱۳۲۳] شمسی] کاملاً معلوم بود که شوروی از هر وسیله‌ای برای به دست آوردن امتیاز نفت شمال استفاده خواهد کرد. کامیابی روس‌ها در روی کار آوردن کابینه‌های مورد نظر خود، به ثبوت رسانید که می‌توانند هم حزب توده و هم حزب دموکرات آذربایجان را برای رسیدن به هدف‌های خویش مورد استفاده قرار دهند. اینک آشکار بود که تا وقتی روس‌ها امتیاز نفت شمال را به دست نیاورند، ارتش سرخ از ایران خارج نخواهد شد.

دیپلماسی شوروی در این مرحله استوار بر عنصر انقلابی بود که سر نوشت غائله آذربایجان و روابط رسمی شوروی با دولت مرکزی ایران را تقریباً یکی می‌دانست. تا این زمان، دیپلماسی روس‌ها به هدف‌های خود رسیده بود. در ۴ آوریل ۱۹۴۶ [۱۵ فروردین ۱۳۲۵] پیش‌نویس موافقت‌نامه‌ای از سوی قوام و ایوان - سادچیکف (Ivan Sadchikov) به امضا رسید که متضمن خروج نیروهای شوروی از ایران تا ۹ مه ۱۹۴۶ [۲۰ اردیبهشت ۱۳۲۵] بود. متقابلاً، ایران متعهد می‌گردید که امتیاز نفت شمال را به شوروی و به صورت تأسیس یک شرکت نفت مشترک ایران و شوروی داده و مشکل آذربایجان را به نحو مسالمت‌آمیز و با در نظر گرفتن درخواست‌های قانونی مردم آن استان حل و فصل سازد.^{۱۱} این موافقت‌نامه در ظاهر امر کمترین هدف‌های دو دولت را تأمین می‌کرد: خارج شدن ارتش سرخ به سود ایران، و امتیاز نفت شمال و وعده سازش با فرقه دموکرات آذربایجان به نفع شوروی بود. با وجود این، نکته مهم در موافقت‌نامه که در درآمدت به سود ایران بود، این موضوع بود که موافقت‌نامه باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد. با تعیین یک فرصت هفت ماهه برای تقدیم پیش‌نویس موافقت‌نامه به مجلس جدید [دوره پانزدهم]، روس‌ها علاقه زیادی به عادی شدن سریع اوضاع کشور نشان دادند تا بر گذاری انتخابات عمومی در سراسر کشور، و از جمله در استان آذربایجان با آرامش صورت گیرد.

بدین ترتیب، درحالی که دولت شوروی در مورد حل اختلاف تهران - تبریز شتاب به خرج می داد، کابینه قوام با تأکید بر خروج نیروهای شوروی از ایران تا ۹ مه ۱۹۴۶ [۲۰ اردیبهشت ۱۳۲۵] دست بالاتر را می گرفت^{۱۱۲}.

اهمیت این موافقت نامه با توجه به تأثیرات بعدی آن در مناسبات ایران و شوروی، آشکار می شود. عناصر چپ آذربایجان و تهران از امضای این موافقت نامه بسیار خوشنود شدند زیرا آن را نوعی امتیاز برای خود به شمار می آوردند، و ماده [۲] موافقت نامه درباره استخراج نفت در پنج منطقه از استان شمالی ایران را در ردیف امتیاز شرکت نفت ایران و انگلیس می دانستند. جراید حزب توده این موافقت نامه را امتیاز چشم گیری به شمار آوردند که از اجرای يك سیاست «دوستی شرافتمندانه و همکاری با اتحاد شوروی» نصیب ایران می شد^{۱۱۳}. کابینه قوام نیز به نوبه خود دست به کار جلب اعتماد روس ها و نشان دادن حسن نیت خویش از طریق حذف اجباری [بازداشت] اکثر سیاستمداران و روزنامه نگاران مخالف شوروی از صحنه سیاست شد^{۱۱۴}. قوام چنین وانمود کرد که می خواهد تعهدات ایران [در چارچوب این موافقت نامه] را که جنبه موقتی داشت به مرحله اجرا در آورد.

بهار و تابستان سال ۱۹۴۶ [۱۳۲۵ شمسی] نشانگر اوج نفوذ و اقتدار جنبش کمونیستی ایران بود. روزاول ماه مه [۱۱ اردیبهشت و مصادف با روز جهانی کارگر] با تظاهرات زیادی از سوی حزب توده و اتحادیه های کارگری وابسته به آن برگزار گردید و جشن گرفته شد. در این تظاهرات، تقریباً ۵۰۰/۰۰۰ نفر از اعضای حزب و اتحادیه های کارگری و هواداران حزب شرکت کردند. حزب توده و اتحادیه های کارگری به صورت سازمان های ملی درآمدند و موفقیت زیادی در سازماندهی کارگران نفت در خوزستان به دست آوردند. طی يك رشته اعتصابات در اواخر سال ۱۹۴۵، کارگران صنعت نفت امتیازات عمده ای را از شرکت نفت ایران و انگلیس گرفتند.^{۱۱۵}

در نتیجه مذاکرات حساس که بین دولت مرکزی و حکومت آذربایجان وبا موافقت دولت شوروی صورت گرفت، يك توافق موقتی بین رژیم انقلابی تبریز و دولت مرکزی به صورت يك قرارداد ۱۵ ماده‌ای در ۱۳ ژوئن ۱۹۴۶ [۸ اردیبهشت ۱۳۲۵] به امضا رسید. به موجب این قرارداد، دولت مرکزی با [برخی از] درخواست‌های زیر رژیم تبریز در چارچوب قانون اساسی ایران موافقت کرد: مجلس ملی آذربایجان به عنوان شورای ایالتی شناخته شد، لکن از شمول آن به سایر نقاط کشور جلوگیری شد تا اثرات سوء و احتمالی آن متوجه دولت مرکزی نشود؛ وزیر کشور در کابینه تبریز [دکتر سلام الله جاوید] به عنوان استاندار آذربایجان شناخته شد؛ و نسبت ۳ به ۱ به عنوان شالوده تخصیص مالیاتی [۷۵٪ عواید به مصرف استان آذربایجان و ۲۵٪ به دولت مرکزی تعلق می گرفت] در نظر گرفته شد؛ تهیه کتاب‌های درسی به دوزبان فارسی و ترکی آذری در مدارس ابتدائی و متوسطه؛ تعیین زبان ترکی به عنوان زبان اداری.^{۱۱۶} همچنین، دولت مرکزی برنامه تقسیم اراضی بین دهقانان از سوی رژیم انقلابی را پذیرفت، اما ماده هشت قرارداد، مقرر داشت که پرداخت غرامت به مالکان خصوصی آنها توسط کمیسیون مشترکی صورت گیرد که نمایندگان دولت مرکزی و شورای ایالتی در آن عضویت دارند. دولت وعده داد که لایحه قانون انتخابات رابه تصویب [مجلس پانزدهم] برساند.^{۱۱۷}

شرکت حزب توده در کابینه ائتلافی

در اول اوت ۱۹۴۶ [دهم مرداد ۱۳۲۵] و در ترمیم کابینه قوام]، برای نخستین بار يك کابینه ائتلافی با شرکت سه عضو حزب توده [ایرج اسکندری، وزیر بازرگانی و پیشه و هنر؛ دکتر فریدون کشاورز، وزیر فرهنگ و دکتر مرتضی یزدی وزیر بهداشت] و يك وزیر از جناح لیبرال ناسیونالیست [الهیاری صالح از حزب ایران] و يك وزیر از حزب دموکرات ایران [مظفر فیروز، وزیر کار و تبلیغات و معاون سیاسی و پارلمانی نخست وزیر] تشکیل شد.^{۱۱۸} این گرایش به چپ غیر منتظره قوام، موجب حیرت

حزب توده گردید. اما قوام در ۲۹ ژوئن ۱۹۴۶ [۸ خرداد ۱۳۲۵] دست به اقدامی زد که انتظار می‌رفت به برخورد با حزب توده بینجامد و او را رویاروی حزب قرار دهد. این اقدام عبارت بود از تشکیل يك حزب جدید به نام «حزب دموکرات ایران» برای شرکت دادن آن در انتخاباتی [انتخابات دوره پانزدهم] که هواداران شوروی نیز مشتاق به شرکت در آن بودند. قوام با استفاده از منابع مالی زیاد دولتی و خدمات برخی از سازمان دهندگان و آژیتاتورهای^{۱۱۹} حزب توده، حزب جدیدی را تأسیس کرد که به زودی ابعاد گسترده‌ای یافت و اکثر طبقات، از کارگران گرفته تا بورژواها و اشراف، در آن عضویت یافتند. تشکیل این حزب را می‌توان نخستین مبارزه طلبی جدی در برابر توده‌ای‌ها دانست که ادعا می‌کردند از شیوه‌های سازماندهی و بسیج توده‌ها، انحصاراً استفاده می‌کنند.^{۱۲۰}

اگر چه حزب دموکرات ایران عمر کوتاهی داشت، اما دست کم به مدت يك سال چون خاری در چشم حزب توده و حزب دموکرات آذربایجان بود. با این که این حزب، رقیب دو حزب یاد شده به‌شمار می‌آمد، لکن ظاهراً از تأسیس آن استقبال کردند، و حزب توده با پیوستن به کابینه ائتلافی در چند هفته بعد [دهم مرداد ۱۳۲۵]، حمایت بلاشرط خود را از کابینه قوام اعلام داشت.

واقعیت این بود که پیشنهاد قوام به حزب توده برای شرکت در کابینه ائتلافی به اندازه‌ای برای حزب و سوسه‌انگیز بود که بدون بحث و شور آن را پذیرفت. سال‌ها بعد، کمیته مرکزی حزب در توجیه این تصمیم مهم خود دلیل آورد که پیشنهاد قوام، فرصت [مناسبی] را فراهم کرد تا حزب ضمن حفظ امتیازاتی که نصیب جنبش کمونیستی ایران شده بود، از عدول سیاست خارجی دولت نیز جلوگیری کند. فزون بر این حزب می‌توانست جناح چپ کابینه را تقویت کرده و فشار دربار بر نخست‌وزیر را خنثی نماید. کمیته مرکزی همچنین ادعا کرد که این مشارکت شرایطی داشت و شرکت حزب در کابینه به شرط اجرای يك برنامه دموکراتیک اصلاحات ارضی و حل نهائی مسأله آذربایجان و برگزاری انتخابات

آزاد صورت گرفت^{۱۲۱}.

اگرچه، شاید حزب در تصمیم خود دایر بر شرکت در کابینه ائتلافی، عاقلانه رفتار کرد لکن به گونه چشمگیری موضع مردمی خود را به مخاطره انداخت. زیرا در وهله اول اتحاد چهار حزب «دمو کرات آذربایجان» و «دمو کرات ایران» و «توده» و «ایران» - که کابینه ائتلافی دست کم به لحاظ نظری بر این اتحاد استوار بود - موضع پیشتاز حزب توده را از میان می برد. چرا که بیشتر اعضای حزب دولتی [حزب دمو کرات ایران] از اشراف زمین دار و طبقات مرفه سرمایه داران بودند و کلاً این حزب در ردیف احزاب آزادیخواه یا دمو کرات نبود تا حزب توده بر مبنای تجربه و الگوی تشکیل جبهه توده ای اروپا در دهه ۱۹۳۰ با آن متحد شود. برعکس، هدف حزب دمو کرات ایران از عضویت در کابینه این بود که با کمک رساندن به نخست وزیر فرتوت ایران، کشور را از نفوذ شوروی برهاند.

هدف قوام از شرکت دادن حزب توده در کابینه این بود که از طریق این مشارکت، نقش حزب را به عنوان یک حزب مخالف ضعیف کند؛ زیرا حزب در کار مخالفت چیره دست بود. فزون بر این، قوام در عین حال می توانست از نقش حزب به عنوان قهرمان مظلومان بکاهد. و بالاخره، در کابینه ائتلافی که همه احزاب متشکل راست و چپ در آن عضویت داشتند، حزب دمو کرات ایران نیز می توانست به صورت یک حزب واقعی جلوه کند. البته قوام یک دلیل بسیار منطقی تر دیگری برای همکاری با حزب توده داشت که عبارت بود از استفاده از نفوذ حزب در اتحادیه های کارگری برای سروسامان دادن به نابسامانی های کارگری که مشغله عمده دولت را در روابط با شوروی تشکیل می داد. اهمیت همکاری حزب توده در این زمینه را می توان در جریان اعتصاب عمومی ۱۴ ژوئیه ۱۹۴۶ [۱۳/۴/۱۳۲۵] مشاهده کرد.

هدف ظاهری از اعتصاب این بود که شرکت نفت ایران و انگلیس را ناگزیر سازند تا به درخواست کارگران در زمینه افزایش دستمزدها و پرداخت

دستمزد در روزهای تعطیل تن در دهد. اما هدف واقعی، خنثی کردن «توطئه» شرکت برای از میان بردن اتحادیه‌های کارگری بود که از حمایت حزب توده برخوردار بودند.^{۱۲۲} در جریان اعتصاب، تلفات سنگینی به هر دو طرف [اعتصاب کنندگان و مأمورین انتظامی] وارد شد و ایران درگیر يك بحران سیاسی شدید [با انگلستان] شد. دولت انگلستان نیروهای امدادی دریائی خود را به نزدیکی آبادان گسیل داشت و تهدید کرد چنانچه خطری متوجه جان و مال اتباع بریتانیا شود، در ایران مداخله نظامی خواهد کرد. به ابتکار قوام، دکتر رادمنش دبیر کل حزب توده و رضاروستا دبیر اول [دبیر کل] شورای متحده اتحادیه‌های کارگری، به آبادان اعزام شدند. این دو نفر از کارگران خواستند تا خواسته‌های خود را نادیده گرفته و دست از اعتصاب بردارند.^{۱۲۳} يك هفته بعد که کابینه ائتلافی تشکیل شد،^{۱۲۴} حزب توده قول داد که از اعتصابات کارگری جلوگیری نماید. حزب تا تابستان آن سال بر سر قول خود ماند و به این ترتیب یکی از هدف‌های قوام از شرکت دادن توده‌ای‌ها در کابینه برآورده شد. قبلاً به برخی از دلایلی که انگیزه عضویت حزب در کابینه ائتلافی بود، اشاره کردیم. امیدواری حزب به داشتن کرسی‌های بیشتر در انتخابات مجلس شورای ملی در نوامبر ۱۹۴۶ [انتخابات دوره پانزدهم مجلس] در شمار این دلایل بود. تاحدی که می‌توان از قراین متعدد درباره تعداد اعضای حزب (یعنی تجمع روز اول ماه مه و تعداد اعتصاب کنندگان در ۱۴ ژوئیه و جمعیت شرکت کننده در جشن مشروطیت در ۴ اوت [۱۴ مرداد]) و نیز سلطه کامل حزب دموکرات بر آذربایجان استنباط کرد، جنبش کمونیستی به راستی امیدوار بود که بیشتر کرسی‌های مجلس را در انتخابات دوره پانزدهم به دست آورد. به این جهت ملاحظه می‌شود که ماهیت انقلابی حزب توده به گونه فزاینده‌ای کاهش می‌یافت و روشنفکران جناح چپ تندروی حزب، از آن فاصله می‌گرفتند. حزب عموماً از شیوه‌های غیر انقلابی برای به دست آوردن قدرت استفاده می‌کرد. اما چشم انداز آینده حزب امیدوار کننده به نظر می‌رسید چرا که در تظاهرات ترتیب داده شده از سوی حزب، عده زیادی شرکت می‌کردند.^{۱۲۵}

رهبران حزب توده با پیش بینی نتایج انتخابات، برای نخستین بار با شور و شوق به گفتگو درباره تشکیل يك هیأت نظار انتخاباتی پرداختند که از جناح‌های چپ و میانه رو و احزاب کمونیست آذربایجان و کومله و حزب توده و احزاب ایران و دموکرات دولتی تشکیل می‌شد [جبهه مؤتلفه]. بر اثر این گفتگوها قرار شد که در کلیه حوزه‌های انتخاباتی، يك صورت از نامزدهای مجلس ارائه گردد و کرسی‌های مجلس به‌طور متناسب تقسیم شود. اما حوادث [بعدی] بر این برنامه، یا هر برنامه دیگری برای تشکیل يك کابینه چپ میانه رو، مهربطلان زد و به سقوط کابینه ائتلافی انجامید.

سقوط حکومت آذربایجان

علت سقوط حکومت آذربایجان، شورشی بود که در یکی از ایلات استان جنوبی ایران [فارس] در ۲۴ سپتامبر ۱۹۴۶ [شهریور ۱۳۲۵] بروز کرد. ایلات بزرگ این استان مانند قشقایی و بختیاری علیه دولت مرکزی بایکدیگر متحد شدند و با طغیان مسلحانه خواستار اعطای خودمختاری به این استان مانند استان آذربایجان گردیدند و از دولت خواستند تا توده‌ای‌ها را از کابینه اخراج کند. قوام زیر کانه از این بحران برای خنثی کردن فشار جناح چپ [در کابینه] استفاده کرد. در واقع، واکنش قوام نسبت به طغیان عشایر جنوب و اقدامات متقابلی که به صورت مذاکره با آنان و به آهستگی صورت گرفت، این شبهه را ایجاد می‌کند که دولت در این کار دست داشته است. ۱۲۶

صرف نظر از موضوع میزان دخالت دولت در این طغیان، قوام از فرصت استفاده کرد و به اجرای فوری سیاست‌های پیش از تشکیل کابینه ائتلافی پرداخت. نخست وزیر به‌خوبی می‌دانست روس‌ها علاقه وافری به انتخابات آینده مجلس دارند و اطمینان داشت که يك اقدام سریع دولت جهت استقرار وضع عادی در کشور با اعتراض شدید روس‌ها روبرو نخواهد شد. از این رو، پیش‌بینی می‌کرد

که چنانچه به عمر کابینه ائتلافی، به دلیل استقرار نظم جهت برگزاری انتخابات، پایان دهد روس‌ها مخالفت زیادی نخواهند کرد. استعفای قوام در ۱۷ اکتبر ۱۹۴۶ [۱۳۲۵/۷/۲۵] منجر به اخراج وزیران توده‌ای از کابینه گردید و کابینه جدید قوام، که نمایندگان چپ در آن عضویت نداشتند، تشکیل گردید. ۱۲۷ به نظر می‌رسید که کابینه جدید، یک کابینه محلل بود، و با این که نمایندگان جناح راست در آن عضویت داشتند، اما غالب وزیران از افراد میانه‌رو و ملیون بودند.

این اقدام قوام ضربه سختی را بر پیکر حزب توده وارد ساخت. حزب در نشست کمیته مرکزی در ۱۶ اکتبر ۱۹۴۵ [۱۳۲۵/۷/۲۸] برای حفظ آبروی خویش اعلام کرد شرایطی که حزب را به عضویت در کابینه ائتلافی کشاند، دیگر وجود ندارد و لذا طبق دستور کمیته مرکزی، وزیران توده‌ای استعفا کرده‌اند. ۱۲۸ ایرج اسکندری که سمت وزیر بازرگانی و پیشه و هنر را در کابینه کوتاه مدت ائتلافی [۷۵ روزه] به عهده داشت، ناامیدی حزب را از بابت حذف وزیران توده‌ای از کابینه، نشان داده است. وی می‌نویسد که چنانچه حزب و سایر سازمان‌های دموکراتیک می‌توانستند یک انتخابات عمومی را به نخست وزیر در آغاز سال ۱۹۴۶ [دی ۱۳۲۴] تحمیل کنند، این شکست نصیب آن‌ها نمی‌گردید. اما با این خوش خیالی که قوام به تعهد خود بر اساس پیش‌نویس موافقت نامه ایران و شوروی وفادار است و بزودی انتخابات را برگزار خواهد کرد و نیز با غلو کردن در مورد خصومت شاه و قوام، یک فرصت بسیار مناسب را از کف دادند. ۱۲۹

تلخکامی حاصل از این شکست هنگامی فزونی گرفت که کابینه جدید قوام سیاست همکاری با جنبش کمونیستی را قویاً کنار گذاشت، و از جمله ناشکیبائی خود را در برابر آژیتاسیون‌های کارگری به عنوان یک وسیله فشار بر دولت نشان داد. اعتصابی که از سوی اتحادیه‌های کارگران و با حمایت حزب توده در ۱۲ نوامبر ۱۹۴۶ [۲۱ آذر ۱۳۲۵] برگزار شد توسط دولت به شدت سرکوب گردید و بهانه‌ای به دست دولت داد تا صدها عضو اتحادیه‌های کارگری را در سراسر کشور بازداشت

کند. سیاست زیر کانه قوام در به کار گرفتن شیوه توده‌ای‌ها برای متشکل کردن کارگران و از جمله تأسیس يك اتحادیه جدید از کارگران دولتی نتایج خوبی به بار آورد. این سیاست نه تنها در از هم پاشیدن جنبش کارگری مؤثر افتاد، بلکه رقیبی برای حزب توده گردید که ادعا می‌کرد آن حزب نماینده انحصاری کارگران است. در پی تشکیل اتحادیه یادشده، وزارت کار تأسیس شد و قانون کار به گونه‌ای بود که دولت برای نخستین بار می‌توانست به کارگران ثابت کند که حامی آنان است.^{۱۳۰}

دومین و شدیدترین سیاست کابینه جدید عبارت بود از تدارك دقیق برنامه‌ای به منظور استقرار ارتش در آذربایجان. قوام که کاملاً اطمینان داشت روس‌ها به دلیل علاقه زیاد به تشکیل مجلس [پانزدهم] اعتراضات جدی به شرایط سرگزازی انتخابات نخواهند کرد، بر آن شد تا حضور یکان‌های ارتش در آذربایجان را شرط قبلی برگزازی انتخابات در آن استان اعلام دارد. قوام که می‌دانست روس‌ها تصویب قطعی موافقت نامه ایران و شوروی توسط مجلس را با سوء ظن می‌نگرند، به صحنه سازی پرداخت و وانمود کرد که به راستی در صدد است تا با احراز کرسی‌های مجلس برای نمایندگان حزب دموکرات ایران [حزب دولتی] در تمام حوزه‌های انتخاباتی به تعهدات خود در برابر روس‌ها به طور کامل عمل کند.

در اوایل دسامبر ۱۹۴۶ [آذر ۱۳۲۵] مقدمات حمله به آذربایجان با گذراندن يك تصویب‌نامه هیأت دولت تحت عنوان «نظارت ارتش بر انجام انتخابات منظم» فراهم شد. تلاش‌های شدید اعضای سفارت شوروی در تهران برای منصرف کردن دولت از این اقدام، از جمله ملاقات یازده ساعته سادچیکف [سفیر شوروی] با شاه، نتوانست مانع اعزام نیرو به آذربایجان شود.^{۱۳۱} به جز مقاومت مختصری که در شهرستان «میانه»، واقع در حاشیه استان آذربایجان صورت گرفت، رژیم انقلابی آذربایجان که وعده‌های تبلیغاتی زیادی داده بود نتوانست در برابر نیروی اعزامی از مرکز کاری انجام دهد.^{۱۳۲}

در ۱۲ دسامبر [۲۱ آذر ۱۳۲۵]، یعنی درست یکسال پس از تأسیس رژیم

آذربایجان، ارتش وارد تبریز شد و در ظرف چندروز غائله آذربایجان و کردستان به خاموشی گرایید. رهبران برجسته فرقه دموکرات از جمله پیشه‌وری و یاران نزدیکش، از رودخانه ارس عبور کردند و به شوروی گریختند. اما بیشتر کادرهای پائین [فرقه دموکرات] دستگیر شدند. برخی از افسران فعال فرقه دموکرات، از جمله افسران فراری ارتش، به دار آویخته شدند، و سایرین در جنگ بین عشایر و سلطنت طلبان در فاصله زمانی ۱۲ تا ۹ دسامبر [۱۸ تا ۲۱ آذر ۱۳۲۵] کشته شدند.^{۱۳۳}

کمونیست‌های ایرانی دلایل چندی را در مورد شکست چشمگیر رژیم انقلابی آذربایجان ارائه داده‌اند. [از جمله] در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۶ [۱۹ آذر ۱۳۲۵] نشست کمیته مرکزی حزب دموکرات در تبریز به این نتیجه رسید که مبارزه مسلحانه با نیروی ارتش مرکزی موجب مداخله مستقیم انگلیس و امریکامی شود و مآلاً صلح بین‌المللی را در مرزهای شوروی به مخاطره می‌اندازد و کمیته می‌بایست یکی از دو راه زیر را برگزیند: (الف) ایستادگی در برابر تجاوز دولت مرکزی و پذیرش خطر مداخله خارجی؛ که نتیجه منطقی آن تجزیه استان آذربایجان به سود منافع انگلیس و امریکا و نیز برخوردنهایی دو دولت یاد شده با اتحاد شوروی بود. (ب) عقب‌نشینی موقتی و بازگشت نهائی [به آذربایجان] در زمان مناسب‌تر.^{۱۳۴} انجمن ایالتی آذربایجان پس از برگزاری يك اجلاس فوق‌العاده در ۱۲ دسامبر [۲۱ آذر] تصمیم گرفت که دستور آتش بس صادر کند.^{۱۳۵}

کادر رهبری حزب توده که به درستی شکست حکومت آذربایجان را يك فاجعه برای جنبش کمونیستی ایران به‌شمار آورده است، استدلال می‌کند که این تصمیم حزب دموکرات آذربایجان، استوار بر «يك منطق انقلابی بسیار قوی و ناشی از تحلیل دقیق از اوضاع بین‌المللی و شرایط خاص ایران در این مرحله از مبارزه» بود. حزب توده می‌گوید که تسلیم رژیم انقلابی آذربایجان [در برابر نیروی اعزامی از مرکز] بدون شك از تجزیه ایران بر اثر جنگ داخلی جلوگیری کرد.

به طوری که از این استدلال برمی آید، توده‌ای‌ها که قبلاً از خودمختاری آذربایجان آشکارا حمایت می‌کردند، اینک عدم حمایت از خودمختاری آذربایجان را نوعی حیثیت‌مرامی به شمار می‌آوردند.^{۱۳۶} حتی، در متن اعلامیه حزب دموکرات آذربایجان نیز آمده بود که تصمیم بر تسلیم شدن در برابر قوای اعزامی از تهران، در واقع نوعی اقدام جهت تبدیل شکست به پیروزی بود. در بخشی از این اعلامیه آمده بود:

«حزب دموکرات آذربایجان همواره هوادار حاکمیت و استقلال ایران بوده است. ما، به دنیا اعلام کردیم که آذربایجان باید به صورت بخش جدانشدنی از ایران باقی بماند. اینک، یک گروه از خائنان و مرتجعین تلاش می‌کنند تا مفهوم واقعی نهضت آذربایجان را به سود خود تحریف کنند. موافقت ما با ورود قوای دولتی به آذربایجان برای نظارت بر انتخابات آزاد، به این خاطر صورت گرفت که از پیروزی دشمن بر مردم کشور ما جلو گیری کند.»^{۱۳۷}

دلیل تراشی‌های یاد شده، به همین جا پایان نگرفت و شکست حکومت آذربایجان را ناشی از شرایط عینی حکمفرما بر این تجزیه انقلابی نیز دانسته‌اند. به عقیده کمیته مرکزی حزب دموکرات، شرایط لازم برای یک انقلاب کامیاب فراهم نشده بود. مبارزه دهقانان شکل نیافته و فاقد همبستگی بود. از این رو، اتحاد دهقانان با کارگران را - که نقش عمده‌ای را در این انقلاب ایفا می‌کردند - ناممکن می‌ساخت. [از سوی دیگر] با این که تعداد کارگران در حزب دموکرات و جنبش اتحادیه‌های کارگری زیاد بود، اما فاقد همبستگی سازمانی و بنیه سیاسی و مسلکی کافی بودند تا بتوانند نقش پیش‌تاز خود را در جنبش انقلابی [آذربایجان] ایفا کنند. حزب دموکرات استدلال می‌کرد که تصمیم آن حزب دایر بر متوقف کردن عملیات مسلحانه به دلیل ضعف و روحیه شکست خورده اعضای آن نبود بلکه «صرفاً نتیجه یک بررسی واقع بینانه از اوضاع سیاسی ایران و استوار بر تحلیل دقیق شرایط تاریخی و درک عمیق از روح انترناسیونالیسم واقعی بود.»^{۱۳۸}

در حقیقت این نظر حزب دموکرات آذربایجان درباره علت سقوط حکومت آذربایجان بدین معنی است که حزب، انقلاب خود را فدای منافع گسترده شوروی کرده است. این موضوع برای کمونیست‌های ایرانی تازگی ندارد زیرا در ماجرای نهضت گیلان در ۱۹۲۰-۱۹۲۱ [۱۳۱۹-۱۳۲۰ شمسی] نیز روس‌ها همین رویه را به کار گرفتند. در آن زمان، کمونیست‌های ایرانی برای توجیه منطقی سقوط اولین تلاش کمونیستی در قسمت دور افتاده‌ای از ایران [گیلان] تقریباً کلمات مشابهی را به کار برده و «شرایط عینی نامساعد» را عامل شکست خود قلمداد کرده بودند.^{۱۳۹} اما [در واقع] شوروی با خارج کردن ارتش سرخ از ایران، به عمر انقلاب آذربایجان پایان داد و حکومت آذربایجان یکی از قربانیان دیپلماسی شوروی در لفافه «روح واقعی انترناسیونالیسم» بود.

البته نمی‌توان انکار کرد که شرایط نامساعدی هم وجود داشت. دهقانان به راحتی متشکل نگردیده و طبقه کارگر آشکارا فاقد آگاهی طبقاتی و همبستگی لازم برای رهبری یک انقلاب توددای بود.^{۱۴۰} مع الوصف نباید در مورد این شرایط نامساعد عینی غلو کرد زیرا عوامل ذهنی مهم دیگری نیز وجود داشت که از جمله باید گفت روس‌ها سرانجام به خاطر عادی کردن روابط با ایران، جنبش آذربایجان را به حال خود گذاردند. در چشم بسیاری از هواداران حزب، نادیده گرفتن جنبش آذربایجان از سوی شوروی شبهه‌هایی جدی را نسبت به همبستگی و تجانس کمونیسم بین‌الملل پدید آورد. در واقع، حالت انفعالی روس‌ها نسبت به عملیات نظامی نیروهای اعزامی از مرکز به قدری مشخص بود که برخی از ناظران دچار این تردید شده‌اند که زمامداران مسکو خود از پشت پرده به نابودی رژیم آذربایجان اقدام کردند.^{۱۴۱}

حدس زده می‌شود که کوتاهی شوروی در حمایت از سردمداران غائله آذربایجان شاید ناشی از نگرانی آن دولت از تأثیرات احتمالی رژیم خودمختار آذربایجان ایران بر مرزهای مستقیم شوروی [آذربایجان شوروی] بوده است زیرا

ارتش سرخ نظارت مستقیم بر غائله آذربایجان نداشت و طبعاً از نظرات آتی این رژیم نسبت به ساکنان آذربایجان شوروی مطمئن نبود^{۱۴۲}. اگرچه این حدس و گمان را نمی‌توان عاری از حقیقت دانست، لکن در تحلیل نهائی جای کمترین شکمی باقی نمی‌ماند که کوتاهی روس‌ها در حمایت از غائله آذربایجان نتیجه عواملی چون مانورهای سیاسی زیرکانه دولت مرکزی و فشار کشورهای غربی به شوروی از مجرای سازمان ملل بود^{۱۴۳}. چنانچه این اقدامات به خارج شدن ارتش سرخ از ایران نمی‌انجامید - ارتش سرخ در واقع ستون اصلی حمایت‌کننده از غائله بود - آذربایجان به‌زودی و به احتمال زیاد اولین قربانی سیاست توسعه طلبی روس‌ها می‌شد.

در بررسی علل داخلی شکست این حکومت، به‌عدم حمایت مردم از رژیم در پایان کار آن اشاره رفته است. با وجود این، شواهد قوی وجود دارد که برنامه تقسیم زمین [بین کشاورزان] بر مبنای ضوابط میان‌رویان سو سیالیسم - کمونیسم، در ابتدا از حمایت مردم برخوردار شد^{۱۴۴}.

منابع کمونیست برای این برنامه ارزش و اعتبار زیادی در نظر گرفته و می‌گویند که متجاوز از ۲۵۰/۰۰۰ هکتار زمین‌های متعلق به دولت یا مالکان «مرتجع» بین کشاورزان تقسیم شد و در نتیجه بیشتر از ۲۰۰/۰۰۰ دهقان به‌صورت خرده - مالک درآمدند. دهقانان بر اساس مقررات پیچیده رژیم که در آوریل ۱۹۴۶ [۲۲ فروردین ۱۳۲۵] به تصویب [مجلس ملی] آذربایجان رسید، صاحب سهم بیشتری از محصول گردیدند. اما اقدامات بعدی رژیم که در زمینه بازاریابی محصول و پرداخت مالیات از سوی آنان صورت گرفت از جمله علل نارضائیت دهقانان از رژیم بر شمرده شده است. به‌طوری که در هنگام سقوط رژیم، دهقانان با شور و شوق زیاد به استقبال نیروی اعزامی از مرکز رفتند^{۱۴۵}.

نارضائیت دهقانان می‌تواند مستقیماً ناشی از دو عامل متضاد باشد. [از یک سو] مقررات شدید بازاریابی محصول و تولید کشاورزی موجب سرخوردگی دهقانانی

گردید که به تازگی صاحب زمین شده بودند [وازشوی دیگر] نوع اصلاحات میانه رویانه سبب شد تا دهقانان فاقد زمین با این شیوه تقسیم زمین به مخالفت برخیزند. منابع کمونیست اذعان دارند که نهضت دهقانی به قدری گسترش یافته بود که به کار گرفتن يك راه حل جزئی نمی توانست خواسته های آنان را بر آورده سازد. یکی از نویسندگان کمونیست معاصر در این زمینه می نویسد:

«آن ها [دهقانان] خواستار تحول بنیانی در مناسبات ارضی و امحاء کامل مالکیت مالکان [خصوصی] بر آب و زمین و تقسیم زمین ها بین دهقانان بودند. در بسیاری از مناطق، دهقانان بر غم دستورات حکومت آذربایجان، از پرداخت سهم مالکانه محصول خودداری ورزیدند، و در برخی از نواحی، دهقانان زمین هائی را که شامل اصلاحات ارضی نمی شد بین خود تقسیم کردند»^{۱۴۶}.

خودداری رژیم انقلابی آذربایجان از اتخاذ سیاست های تند رویانه در زمینه های داخلی ناشی از رعایت ملاحظات سیاسی بود که موجب بقای آن می گردید. فزون بر این، همزمان با مذاکرات حکومت آذربایجان با دولت مرکزی برای حل مسأله آمیز مسأله آذربایجان، این حکومت لازم می دید برخی از هدف های انقلابی خود را کنار بگذارد چرا که دولت مرکزی به دلیل مغایرت آن ها با قانون اساسی کشور، حاضر به پذیرفتن این اهداف نبود. مشکل تقسیم زمین بین کشاورزان، يك مانع بزرگ در مذاکرات تهران - تبریز به شمار می رفت و این موضوع در توافق ۱۳ ژوئن ۱۹۴۶ [۸ اردیبهشت ۱۳۲۵؛ قوام - پیشه وری] گنجانده نشده بود.

در خصوص سایر اقدامات داخلی رژیم و تأثیر آن بر مردم، بایستی خاطر نشان ساخت که رژیم انقلابی آن قدر دوام نیافت تا به يك آزمون واقعی از کامیابی خود، در اجرای برنامه های خویش دست یابد. اقداماتی چون تعیین هشت ساعت کار در روز، مقررات کاروبیمه اجتماعی، تأسیس يك دانشگاه ملی و يك ایستگاه رادیوی محلی و اجرای يك برنامه خدمات عمومی هنوز در مراحل اولیه خود بود که رژیم

سقوط کرد^{۱۴۷}. حاصل کلام، شواهد کافی وجود ندارد که ثابت کند برنامه‌های داخلی رژیم در سقوط آن مؤثر بود؛ اگرچه قابل درک است که سوی اشراف زمین‌دار، برخی از قشرهای مذهبی با قسمتی از اصلاحات رژیم مانند اعطای حق رأی به زنان، مخالف بودند!!

به هر تقدیر، پیروزی نظامی دولت مرکزی در آذربایجان تحول تازه‌ای را در جنبش کمونیستی [ایران] پدید آورد. سقوط حزب دموکرات آذربایجان سبب شد که حزب توده به صورت تنها سازمان سیاسی این جنبش باقی بماند. سقوط دومین تجربه انقلابی کمونیستی [ایران] موجب يك بحران مسلکی شدید و تجزیه سازمانی در حزب توده گردید که تا به امروز [۱۹۶۵] نیز در آینده کمونیسم در ایران تأثیر گذاشته است^{۱۴۸}.

توضیحات فصل سوم

۱- ساعت چهار با مداد روز سوم شهریور ۱۳۲۰ [۲۵ اوت ۱۹۴۱] سفیران انگلیس و شوروی طی دو یادداشت جداگانه به علی منصور نخست وزیر وقت اطلاع دادند که چون دولت ایران با تقاضای آن دو دولت دایر بر اخراج آلمان‌ها از ایران و عبور نیروهای متفقین از ایران موافقت ننموده است، لذا نیروهای شوروی و انگلیس وارد خاک ایران شده و مشغول پیشروی هستند. نیروهای شوروی از شمال ایران و از سه طریق وارد شدند: ستون اول از محور جلفا به سمت تبریز حرکت کرد. ستون دوم از آستارا به سوی بندر پهلوی [انزلی] و رشت پیش رفت. ستون سوم هم به ناحیه مرزی شمال شرقی خراسان هجوم برد و در مدت کوتاهی شهرهای تبریز، مشهد و استان گیلان را تصرف کرد. نیروهای انگلیسی نیز از دو راه به سمت ایران پیشروی کردند: یک ستون از راه خانقین وارد ایران شد و از طریق کرمانشاه و همدان خود را به قزوین رسانید. ستون دیگر از خاک عراق وارد ناحیه جنوب غربی خوزستان شد. دو نیروی شوروی و انگلیس در تاریخ ۸ شهریور ۱۳۲۰ [سی‌ام اوت ۱۹۴۱] در قزوین به یکدیگر رسیدند. رضاشاه در روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ از سلطنت استعفا کرد و محمد رضاشاه جای او را گرفت - مترجم

۲- منظور، دولت‌های انگلستان و شوروی است که بعداً نیروهای امریکائی نیز به آن‌ها پیوستند - مترجم

۳- منظور نویسنده آن است که اهمیت استراتژیک ایران در جنگ با آلمان هیتلری مورد قبول هر دو دولت انگلیس و شوروی بود. عامل اول در تجدید حیات جنبش کمونیستی در ایران، که نویسنده به آن اشاره نکرده همانا حضور ارتش سرخ در استان‌های شمالی ایران است - مترجم

۴- آلمان مقام اول را در تجارت خارجی ایران داشت و به لحاظ کمک فنی نیز برای صنعتی کردن ایران، در ردیف اول بود. نگاه کنید به:

جورج لنچافسکی: روسیه و غرب در ایران در سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۴۸، ایتاکا، نیویورک، ۱۹۴۹، صفحات ۱۵۴-۱۶۱- نویسنده

۵- پس از جنگ اول جهانی، جمهوری «وایمار» آلمان به گسترش روابط با ایران پرداخت و تا سال ۱۹۳۲ دو امتیاز بزرگ در ایران به دست آورد که عبارت بودند از امتیاز اداره کلیه خطوط هوایی داخلی ایران از سال ۱۹۲۷ و شرکت مهندسی و موسسات آلمانی در ساختمان راه آهن ایران. از سال ۱۹۳۳ که هیتلر روی کار آمد، نفوذ اقتصادی آلمان در ایران افزایش یافت به طوری که در سال‌های ۱۹۲۹-۱۹۴۰ بیشتر احتیاجات صنعتی ایران از آلمان تأمین می‌شد. اکثر کارخانجات صنعتی و کارخانه اسلحه سازی ایران با کمک آلمان‌ها ساخته شد - مترجم

۶- هواداری از آلمان را باید ناشی از نفوذ سیاسی و فرهنگی آلمان در ایران دانست. در این زمینه نگاه کنید به:

جورج لنچافسکی، همان منبع (ترجمه فارسی)، صفحات ۱۷۹-۱۸۴- مترجم

۷- در مورد شرح تاریخی این تحولات نگاه کنید به:

امین بنائی: نوگرایی ایران در سال‌های ۱۹۲۱-۱۹۴۱، دانشگاه استنفورد، ۱۹۶۱ - نویسنده

۸- تعداد کارگران در فاصله سال‌های ۱۹۲۹ و اواخر سلطنت رضاشاه دو برابر گردید و به رقم ۶۰۰/۰۰۰ نفر رسید. در این زمینه نگاه کنید به:

ایرج اسکندری: تاریخ حزب توده، مجله شرق نزدیک، شماره ۵، نوامبر ۱۹۴۹، صفحه ۷- نویسنده

۹- س. اشتاینر: کمونیسم ایرانی *Ost probleme* (مسائل شرق)، ۳۰ سپتامبر ۱۹۵۵، صفحه ۱۴۹۷- نویسنده

۱۰- در اولین جلسه هیأت موسسان حزب توده که در مهر ماه ۱۳۲۰ در تهران و در منزل سلیمان میرزا اسکندری تشکیل شد، کمونیست‌های ایرانی مایل بودند نام حزب کمونیست را برای آن انتخاب کنند. علی‌اف کاردار سفارت شوروی با این نظر مخالف بود و عقیده داشت که با توجه به شرایط و اوضاع و احوال ایران، باید حزبی میانه‌رو تأسیس شود تا بتواند

کلیه طبقات مردم را بدخود جذب کند و از این رو نام حزب توده را انتخاب کردند. نگاه کنید به:

– سیر کمونیسم در ایران، صفحه ۱۹۹

– بیژن جزنی: تاریخ سی ساله ایران، جلد اول، صفحات ۱۱۹۱۰ – مترجم

۱۱ – مارکسیست کسی است که به اصول عقاید مارکس معتقد باشد در حالی که کمونیست به کسی گفته می‌شود که برای ایجاد انقلاب کمونیستی در یک کشور فعالیت می‌کند. – مترجم

۱۲ – رضا رادمنش: حزب توده ایران حزب طراز نوین طبقه کارگر، مجله دنیا، دوره دوم، شماره ۲، تابستان ۱۹۶۱، صفحه ۱ – نویسنده

۱۳ – اساسنامه موقت حزب توده (تهران – ۱۹۴۲) که همچنین در تاریخ حزب توده اثر ایرج اسکندری در مجله شرق نزدیک، شماره ۶ (دسامبر ۱۹۴۹) صفحه ۹ آمده است. – نویسنده

۱۴ – اعضای موقتی کمیته مرکزی حزب عبارت بودند از: سلیمان میرزا اسکندری، عباس اسکندری، دکتر مرتضی یزدی، نورالدین الموتی، رضا روستا، عبدالحسین نوشین، ایرج اسکندری، دکتر رضا رادمنش، دکتر محمد بهرامی، عبدالصمد کامبخش، آرداشس آوانسیان، دکتر محمود بقراطی، علی امیرخیزی، ابوالقاسم اسدی، محمد علی شریفی – مترجم

۱۵ – سیر کمونیسم در ایران (فرمانداری نظامی تهران ۱۹۵۸) صفحه ۶۱ – نویسنده

۱۶ – بد نظر می‌رسد که نویسنده کتاب روزنامه «مردم» را با روزنامه «نامه مردم» اشتباه کرده است. روزنامه مردم که توسط مصطفی فاتح وعده دیگری منتشر می‌شد، سردبیر آن صفر نوعی بود. این روزنامه به دلیل مشکلات مالی و در گذشت صفر نوعی تعطیل شد. پس از تشکیل حزب توده، دکتر رضا رادمنش امتیاز روزنامه‌ای را گرفت بدنام «نامه مردم» که کلمه «نامه» را باخط ریز بالای آن می‌نوشت. در این زمینه نگاه کنید به:

مصطفی فاتح: پنجاه سال نفت ایران، صفحه ۳۵۳ – مترجم

۱۷ – بزرگ علوی: *Kampfendes Iran* (مبارزین ایران)، برلین، ۱۹۵۵؛

این کتاب نمونه‌ای از آثار کمونیستی است که اعتراف می‌کند نخستین اعضای حزب در گذشته دارای تمایلات نازی بوده‌اند – نویسنده

- ۱۸- روزنامه سیاست که ارگان حزب توده بود توسط عباس اسکندری منتشر می‌شد. با توجه به این که وی فرد میانه‌روی بود و با نویسندگان تندرو حزب درگیر شد، در سال ۱۳۲۱ از حزب توده کناره گرفت و این روزنامه تعطیل گردید و به جای آن، روزنامه رهبر به مدیریت ایرج اسکندری انتشار یافت - مترجم
- ۱۹- محمدزاده: گزارشی درباره جنبش اتحادیه‌های کارگری در ایران، جنبش جهانی اتحادیه‌های کارگری (دسامبر ۱۹۴۹) صفحات ۳۰ و ۳۱- نویسنده
- ۲۰- رادمنش تعداد اعضای حزب را در این زمان ۶۰۰۰ نفر می‌داند که ۸۰ درصد آنان را کارگران تشکیل می‌دادند. نگاه کنید به «حزب توده ایران» صفحه ۴- نویسنده
- ۲۱- قوام در روز ۱۸ مرداد ۱۳۲۱ کابینه خود را تشکیل داد. این کابینه پس از ماجرای ۱۷ آذر ۱۳۲۱، در تاریخ ۲۷ بهمن ۱۳۲۱ استعفا کرد - مترجم
- ۲۲- اسکندری، همان منبع، شماره ۶، صفحه ۱۰- نویسنده
- ۲۳- اساسنامه موقت حزب توده - نویسنده
- ۲۴- اسکندری، همان منبع، صفحه ۱۰- نویسنده
- ۲۵- کمیته ولایتی حزب در اصفهان در تاریخ ۲۲ خرداد ۱۳۲۱ به وسیله تقی فداکار تأسیس شد. فداکار اصولاً کمونیست نبود و از این رو تعداد زیادی از کارگران اصفهان به اتحادیه‌های کارگری پیوستند. در مراحل بعد [۱۳۲۲] بین فداکار و کمونیست‌های اعزامی از تهران درگیری روی داد که به پیروزی تقی فداکار انجامید. جریان از این قرار بود که محمود بقراطی نماینده اعزامی حزب توده از مرکز در مورد نفوذ توده‌ای‌ها در اتحادیه با تقی فداکار در افتاد ولی موفق نشد. در حالی که تعداد اعضای اتحادیه‌های کارگری اصفهان سی هزار نفر بود، تعداد اعضای حزب توده از صد نفر تجاوز نمی‌کرد. در این زمینه نگاه کنید به سیر کمونیسم در ایران، صفحات ۲۳۶ و ۲۳۹ و ۲۴۳- مترجم
- ۲۶- جورج لنچافسکی: جنبش کمونیست در ایران، مجله میدل ایست، دوره اول، شماره ۱ (۱۹۴۷)، صفحه ۳۱- نویسنده
- ۲۷- اسکندری، همان منبع، صفحه ۱۰- نویسنده
- ۲۸- ال. پ. ال. ال سوتون: احزاب سیاسی ایران در سال‌های ۱۹۴۱-۱۹۴۸؛

مجله میدل ایست، سال سوم، شماره ۱ (۱۹۴۹)، صفحات ۴۵-۶۲- نویسنده

۲۹- کاندیداهای حزب توده که در انتخابات دوره چهاردهم مجلس انتخاب شدند عبارت بودند از:

دکتر مرتضی یزدی (از تهران)	۵۰۰۰ رأی
سلیمان میرزا اسکندری (از تهران)
ایرج اسکندری (از ساری)	۵۲۰۰ رأی
دکتر رضا رادمنش (از لاهیجان)	۱۹/۷۳۴ رأی
رحمانقلی خلعت بری (از شهنسوار)	۱۰/۰۰۰ رأی
دکتر فریدون کشاورز (از بندر پهلوی)	۳۴۰۰ رأی
عبدالصمد کامبخش (از قزوین)	۷۷۷۹ رأی
محمد پروین گنابادی (از سبزوار)	۸۳۱۹ رأی
شهاب فردوس (از فردوس)	۶۳۰۰ رأی
آرداشس آوانسیان (کاندید ارمنه شمال)	۶۰۶۸ رأی
تقی فداکار (از اصفهان)	۳۰/۰۰۰ رأی

از میان افراد مزبور، رحمانقلی خلعتبری به دستور کمیته مرکزی حزب اخراج شد زیرا در شهنسوار به مناسبت فوت رضاخان مجلس ترحیم گرفته بود (گذشته، چراغ راه آینده؛ زیر نویس صفحه ۱۷۸). سلیمان میرزا اسکندری نیز در جریان انتخابات درگذشت. مترجم

۳۰- مادام کارر دنکازه: «حزب توده» (متن تایپ شده سخنرانی وی که به وسیله مرکز مطالعات عالی مسلمانان در ۱۹۵۶ در پاریس انتشار یافت) - نویسنده

۳۱- چهار کاندیدای مزبور عبارت بودند از رحیمیان و دری از گرگان، مظفرزاده از جنبش انقلابی گیلان و شیخ حسین لنکرانی از آذربایجان - نویسنده

۳۲- بد توضیح شماره ۲۹ مراجعه شود - مترجم

۳۳- جعفر پیشه‌وری یا جوادزاده، یکی از افراد فعال در نهضت گیلان بود. يك جناح دست راستی با تصویب اعتبار نامد وی مخالفت کرد، در حالی که بر سر انتخاب پیشه‌وری بین علی سهیلی نخست وزیر وقت و رهبران اکثریت در مجلس اختلاف نظر وجود داشت. [به طوری که معروف بود علی سهیلی برای جلب نظر روس‌ها کمک کرده بود تا پیشه‌وری از تبریز انتخاب شود] - نویسنده

۳۴- مخالفت با اعتبارنامه سیدضیاءالدین طباطبائی از حمایت يك سوم نمایندگان مجلس شورای ملی (۱۲۰ نفر) برخوردار بود. نتیجه رأی گیری [به اعتبارنامه سیدضیاء] ایجاد انشعاب در حزب سوسیالیست بود که دو نماینده آن بر سر این موضوع دچار اختلاف نظر شدند و مآلاً ائتلاف چپ میانه رو را ضعیف کردند. نگاه کنید به:

الول سوتون: احزاب سیاسی ایران، صفحات ۴۵-۶۲- نویسنده

۳۵- در مورد گزارش تشکیل اولین کنگره حزب توده نگاه کنید به:

م. و. پوپوف: امپریالیسم امریکا در ایران در جنگ دوم جهانی، مسکو، ۱۹۵۶،

فصل سوم - نویسنده

۳۶- رادمنش: «حزب توده ایران». بایستی خاطر نشان کرد که دبیر اول حزب کوشید تا اتهام تمایل عمومی حزب به روشنفکران را رد کند. در صدی که او ارائه میدهد در واقع می تواند هم در مورد عضویت حزب و هم اتحادیه های کارگری وابسته به آن صادق باشد، لکن ترکیب واقعی نمایندگان نشانگر يك اکثریت زیاد از روشنفکران و پیشه وران بود. نگاه کنید به:

اشتاینر: کمونیسم ایرانی، صفحه ۱۴۹۸- نویسنده

۳۷- اساسنامه حزب توده ایران مصوب کنگره اول، تهران ۱۹۴۴- نویسنده

۳۸- دکتر فریدون کشاورز: مذاکرات مجلس، روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی،

دوره اول، شماره ۸۱، سپتامبر ۱۹۴۵، صفحه ۳۲۲- نویسنده

۳۹- جدالی که در کنگره اول حزب درگیر شد، نشانگر وجود دو جناح رقیب برای کسب قدرت بود: دارودسته عبدالصمد کامبخش (شامل کیانوری - احمد قاسمی، حسین جودت - خلیل ملکی و دیگران) در برابر دسته رضا روستا و دکتر مرتضی یزدی جبهه گیری کردند. در نتیجه این مبارزه، رضا روستا و دکتر مرتضی یزدی از کمیته مرکزی کنار گذارده شدند و بد عضویت کمیسیون تفتیش درآمدند. در مورد زمینه های اختلاف رهبران حزب توده در کنگره اول حزب نگاه کنید به:

خلیل ملکی: خاطرات سیاسی، صفحات ۳۳۸ به بعد

گذشته، چراغ راه آینده: نشر جامی، صفحات ۱۷۸-۱۸۴

سیر کمونیسم در ایران: صفحات ۳۵۴ به بعد

جلال آل احمد: در خدمت و خیانت روشنفکران - مترجم

۴۰- خلیل ملکی: دوروش برای يك هدف (تهران ۱۹۴۶)، صفحات ۱۱-۱۲.
این اثر اولین نشریه جمعیت سوسیالیست توده‌ای ایران پس از انشعاب از حزب مادر بود که از این به بعد اختصاراً «دوروش» نامیده خواهد شد - نویسنده

۴۱- اسکندری، همان منبع - نویسنده

۴۲- نگاه کنید به:

خلیل ملکی: خاطرات سیاسی، صفحات ۳۳۸ به بعد - مترجم

۴۳- سه نماینده حزب در مجلس که سمت‌های حزبی خود را تا تجدید سازمان آن در ۱۹۴۶ [۱۳۲۵ شمسی] حفظ کردند عبارت بودند از: دکتر محمد بهرامی و نورالدین الموتی و ایرج اسکندری. سایر اعضای کمیته مرکزی عبارت بودند از: [محمد] پروین گنابادی، احسان طبری، آرداشس آوانسیان، علی امیرخیزی، دکتر رضا رادمنش، محمود بقراطی، عبدالصمد کامبخش و دکتر فریدون کشاورز. در کمیسیون نفتیش دکتر مرتضی یزدی، دکتر حسین جودت، عبدالحسین نوشین، علی علوی، رضا روستا، احمد قاسمی، دکتر محمدحسین [نورالدین] کیانوری، ضیاءالدین الموتی و خلیل ملکی عضویت داشتند. روی هم رفته، کنگره اعضای هفت کمیته را تعیین کرد، که به غیر از افرادی که نامشان در بالا آمد، شامل يك مسئول مالی و يك مسئول آموزش سیاسی نیز بود. نگاه کنید به:

روزنامه رهبر: شماره مخصوص سالگرد حزب، دوم اکتبر ۱۹۴۶ - نویسنده

۴۴- رادمنش، همان منبع، صفحه ۳ - نویسنده

۴۵- منظور این است که حزب با توجه به بیانیه و تصمیمات کنگره اول، مواضع استراتژیک خود را مشخص کرد - مترجم

۴۶- در حزب ایران که پس از شهریور ۱۳۲۰ تشکیل شد، ناسیونالیست‌هایی چون اللهیار صالح و دکتر کریم سنجابی و شاپور بختیار عضویت داشتند - مترجم

۴۷- الول سوتون: همان منبع، صفحه ۵۱ - نویسنده

۴۸- روزنامه «آژیر» به وسیله پیشدوری، و «دماوند» توسط م. فتاحی منتشر می‌شدند که هر دو آن‌ها سوابق فعالیت کمونیستی در باکو داشتند. نگاه کنید به:

لنچافسکی: جنبش کمونیستی در ایران، صفحه ۳۹ - نویسنده

۴۹- اسکندری: همان منبع، صفحه ۹ - نویسنده

۵۰- طبق ماده يك قرارداد ۱۳۲۱ ایران و متفقین، تمامیت ارضی و استقلال ایران به رسمیت شناخته شد و متفقین حق مداخله در امور داخلی ایران را نداشتند - مترجم متن قرارداد سه جانبه در کتاب روسیه و غرب در ایران اثر لنچافسکی، صفحات ۳۱۹-۳۲۲ آمده است - نویسنده

۵۱- این موضوع در ماده ۵ قرارداد فوق به شرح زیر آمده است:
 «پس از اینکه کلیه مخاصمه ما بین دول متحده «روس و انگلیس» با دولت آلمان و شرکای آن به موجب يك یا چند قرارداد متار که جنگ متوقف شد، دول متحد، در مدتی که زیاده از شش ماه نباشد قوای خود را از خاک ایران بیرون خواهند برد، و همین که پیمان صلح ما بین آن‌ها بسته شد و لوا این که زودتر از شش ماه بعد از متار که باشد، قوای خود را بلافاصله بیرون خواهند برد. مقصود از شرکای دولت آلمان هر دولت دیگری است که اکنون یا در آینده با یکی از دول متحده بنای مخاصمه گذاشته یا بگذارد» - مترجم

۵۲- قانون وام و اجاره (*Lend - Lease*) عبارت بود از ترتیباتی برای ارسال جنگ افزارهای ساخت آمریکا به متفقین در دوران جنگ دوم جهانی. این قانون، ابتدا شامل انگلستان گردید (از تاریخ ۱۱/۳/۱۹۴۱) و سپس به سایر کشورها شمول یافت. مالکیت این تجهیزات ارسالی اسماً به آمریکا تعلق داشت و پرداخت بهای آن‌ها به زمان پایان جنگ یا کسر کردن از ارزش پایگاه‌هایی که در اختیار آمریکا گذارده می‌شد، موکول گردید. پس از این که آمریکا وارد جنگ شد، قراردادهای کمک متقابل نظامی با متفقین را امضا کرد. این برنامه که تا اوت ۱۹۴۵ ادامه داشت، جمعاً مبلغ ۴۳ میلیارد دلار به متفقین کمک نظامی کرد که شامل ۳۰ میلیارد دلار کمک به جامعه مشترک المنافع بریتانیا و متجاوز از ده میلیارد دلار به شوروی بود - مترجم

۵۳- بر طبق بهترین گزارشات و شرح‌های موجود، در آستانه انتخابات [دوره چهاردهم مجلس] متجاوز از پانزده حزب وجود داشتند. بسیاری از این احزاب به شکل گروهی و موقتی بودند و پس از برگزاری انتخابات به سرعت محو شدند. نگاه کنید به:
 الول سوتون: همان منبع، صفحه ۳۵ - نویسنده

۵۴- این نمایندگان عبارت بودند از: دکتر رضا رادمش و دکتر فریدون کشاورز (از گیلان)، شهاب فردوس و محمد پروین گنابادی (از خراسان)، ایرج اسکندری (از مازندران)، عبدالصمد کامبخش (از قزوین)، آرداشس آوانسیان (نماینده ارامنه شمال) و تقی فداکار (از اصفهان). نگاه کنید به سالنامه مجلس (تهران، ۱۹۴۵). پیشه‌وری که

اعتبارنامه‌اش توسط مجلس رد شد، یکی از ۹ نماینده منتخب تبریز بود - نویسنده

۵۵- انتخاب شیخ حسین لنگرانی از اردبیل (در استان آذربایجان) یکی از این موارد به‌شمار می‌رود. روس‌ها برای این که موفقیت وی را تضمین کنند، صرفاً رقیب انتخاباتی او را از شهر تبعید کردند. نگاه کنید به:

آن. ك. لامبتون: برخی از مشکلات ایران، مجله امور بین‌المللی، سال ۲۲، شماره ۲ (آوریل ۱۹۴۶)، صفحه ۲۶۶ - نویسنده

۵۶- تعدادی از نمایندگان مجلس که از تهران انتخاب شده بودند، پس از این که پیشه‌وری يك سال بعد رهبری غائله آذربایجان را به دست گرفت افسوس خوردند که چرا با اعتبارنامه وی مخالفت کرده‌اند، زیرا چنانچه وی بر کرسی مجلس می‌نشست انگیزه شخص او به صورت ایجاد غائله آذربایجان به وجود نمی‌آمد. نگاه کنید به:

محمد مصدق، روزنامه رسمی، دوره اول، شماره ۲۴۹ (دسامبر ۱۹۴۵) صفحه

۳۸۱ - نویسنده

۵۷- مخالفت حزب توده با کابینه‌های وقت به جهات زیر صورت می‌گرفت:

الف- کابینه‌هایی که بر سر کار بودند، بزعم رهبران حزب، متمایل به سیاست انگلیس

و مخالف شوروی بودند.

ب- تضعیف تدریجی دولت در جهت افزایش قدرت و نفوذ حزب.

ج- هم‌آهنگی با سیاست خارجی شوروی در ایران - مترجم

۵۸- مرتضی قلی بیات (سپه‌سالار) در تاریخ چهارم آذر ۱۳۲۴ نخست وزیر

شد. وی رویه ملایمی را در برابر روس‌ها در پیش گرفت. این موضع‌گیری بیات با مخالفت

اکثریت نمایندگان مجلس روبرو شد. در روز ۲۸ فروردین ۱۳۲۴، نود نفر از نمایندگان

مجلس به او رأی عدم اعتماد دادند و کابینه بیات ساقط گردید. احمد قوام (قوام‌السلطنه)

در ۸ بهمن ۱۳۲۴ نخست وزیر شد - مترجم

۵۹- دکتر کشاورز نماینده حزب توده در مجلس گفت:

«حمایت ما از کابینه جدید ناشی از تمایل حزب به حفظ قانون اساسی و دموکراسی

است؛ والا نخست‌وزیر تعلق به همان طبقه حاکمه‌ای دارد که حزب شدیداً با آن‌ها مخالف

است.»

نگاه کنید به:

مذاکرات مجلس، همان منبع، دوره اول، شماره ۸۱ (سپتامبر ۱۹۴۵)، صفحه ۳۲۲
- نویسنده

۶- ماجرای درخواست امتیاز نفت شمال از سوی شوروی در اساس ناشی از سیاست کلی دولت ساعد بود. در مردادماه سال ۱۳۴۳ فاش شد که مذاکرات محرمانه‌ای برای اعطای امتیاز نفت جنوب شرقی ایران به شرکت آمریکائی «استاندارد و اکیوم» و شرکت انگلیسی «شل» در جریان است. در جلسه علنی مجلس در تاریخ نوزدهم مرداد سال ۱۳۲۳، دکتر ادمنش از نخست وزیر در این زمینه پرسش کرد. متعاقباً شوروی با اعزام هیأتی به ریاست کافتارادزه معاون وزارت خارجه شوروی به ایران خواستار اعطای امتیاز نفت شمال به آن دولت گردید. مذاکرات کافتارادزه با ساعد به جائی نرسید و در تاریخ ۱۸ آذر ۱۳۲۳ از ایران مراجعت کرد - مترجم

۶۱- حزب توده دولت را متهم کرد که با انجام مذاکرات با آمریکائی‌ها در مورد اعطای امتیاز نفت و رد کردن پیشنهاد روس‌ها به ایجاد بحران کمک کرده است. انگلستان نیز قبلاً امتیازات نفتی را در جنوب ایران به دست آورده بود. نگاه کنید به: اسکندری، همان منبع، صفحه ۱۰ - نویسنده

پس از رفتن کافتارادزه از ایران، نیروهای شوروی دخالت بیشتری در امور داخلی ایران کردند به طوری که کابینه ساعد روز ۱۸ آبان ۱۳۲۳ زیر فشار روس‌ها استعفا کرد. بایستی توجه داشت که رویه حزب توده نسبت به اعطای امتیازات نفتی به دول خارجی به سرعت در حال تغییر بود و نشان می‌داد که در چارچوب دیپلماسی شوروی صورت می‌گیرد. توضیح این که وقتی موضوع مذاکرات با شرکت‌های نفتی امریکائی مطرح شد، دکتر ادمنش سخنگوی فراکسیون حزب توده در مجلس گفت که «بنده و رفقایم با دادن امتیازات به دول خارجی به طور کلی مخالفیم...». لکن پس از تسلیم درخواست شوروی در مورد نفت شمال، روزنامه رهبر ارگان حزب توده در شماره ۴۰۲ مورخ ۱۳۲۳/۷/۲۱ نوشت که «... به طور کلی نمی‌توان با اصل امتیازات مخالفت داشت، بلکه صحبت در شرایط و اوضاع واحوال آن است...». در این زمینه نگاه کنید به:

گذشته چراغ راه آینده: نشر جامی، صفحات ۱۹۷ به بعد - مترجم

۶۲- در تظاهراتی که در مقابل مجلس در ۲۷ اکتبر ۱۹۴۴ صورت گرفت، حزب توده به هواداری از سیاست شوروی پرداخت. نگاه کنید به:

پرویز فرید: تحول سیاسی ایران در دوران جنگ دوم جهانی (رساله دکترای

شخص نامبرده در دانشگاه لوزان سویس، (۱۹۵۷)، صفحه ۱۹۲ - نویسنده
روز پنجم آبان ۱۳۲۳ حزب توده تظاهراتی در تهران، در مقابل مجلس با همکاری
شورای متحده مرکزی کارگران و تحت حمایت سربازان شوروی برگزار کرد و سیاست
ساعد را در مورد شوروی مورد انتقاد قرارداد - مترجم

۶۳- در پی جریانات فوق، دکتر مصدق در جلسه روز هفتم آبان مجلس طی سخنرانی
مفصلی پیشنهاد کرد که امتیازات نفتی باید بتصویب مجلس برسد و دولت حق نداشته باشد
رأساً در این زمینه مذاکره کند. در تاریخ اول آذرماه ۱۳۲۳، طرحی را بدقیقید دوفوریت
تسلیم مجلس کرد که بدلیل منع مذاکرات درباره اعطای امتیاز نفت مشهور است. این
لایحه که در ۱۱ آذر ۱۳۲۳ به تصویب مجلس رسید بدشرح زیر است:

«ماده اول: هیچ نخست وزیر و وزیر و اشخاصی که کفالت از مقام آن‌ها یا معاونت می‌کنند،
نمی‌توانند راجع به امتیاز با هیچ یک از نمایندگان رسمی و غیر رسمی دول مجاور و غیر
مجاور و یا نمایندگان شرکت‌های نفت و هر کس غیر از این‌ها، مذاکراتی که صورت رسمی
و اثر قانونی دارد بکنند و یا این که قراردادی امضاء نمایند.

ماده دوم: نخست وزیر و وزیران می‌توانند برای فروش نفت و طرزی که دولت ایران
معادن نفت خود را استخراج و اداره می‌کند، مذاکره نمایند و از جریان مذاکرات باید
مجلس شورای ملی را مستحضر سازند.

ماده سوم: متخلفین از ماده اول به حبس مجرد از سه تا هشت سال و انفصال دایم از
خدمات دولتی محکوم خواهند شد.»

لازم بدیادآوری است که حزب توده بدین لایحه رأی موافق نداد. نگاه کنید به:

فواد روحانی: تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران، ص ۶۷

گذشته چراغ راه آینده: نشر جامی، صفحه ۲۰۸ - مترجم

۶۴- پرویز فرید: همان منبع، صفحه ۱۹۵ - نویسنده

۶۵- اسکندری، تاریخ حزب توده، مجله شرق نزدیک، شماره ۱۰ (آوریل ۱۹۵۰)،

صفحه ۱۰ - نویسنده

۶۶- این نظرات در سرمقاله روزنامه رهبر، ارگان رسمی حزب بدتاریخ ۱۱ اکتبر

۱۹۴۵ آمده است. همچنین بدنقل از لمبتون، صفحه ۲۶۴ - نویسنده

۶۷- رادمنش، روزنامه رسمی، دوره اول، شماره ۷۷ (مه ۱۹۴۵) صفحه ۳۰۰

- نویسنده

۶۸- همان منبع - نویسنده

۶۹- آرداشس آوانسیان، به نقل از همان منبع، دوره اول، شماره ۷۹ (مه ۱۹۴۵)،
صفحه ۳۱۰- نویسنده

۷۰- روزنامه نیویورک تایمز، ۱۷ مارس ۱۹۴۵- نویسنده

۷۱- آوانسیان، به نقل از روزنامه رسمی، همان منبع، دوره اول، شماره ۷۹،
صفحه ۳۱۰

۷۲- خلیل ملکی، نویسنده برجسته و نظریه پرداز گروه انشعابی بهارائه نظریه
«سرمایه‌داری دولتی شوروی» به عنوان يك نتیجه‌گیری در پاسخ ردیه خویش به اندیشه یاد
شده پرداخت که در نوشته‌های مختلف مانند مقالات علم و زندگی، شماره‌های ۳۰۱ (تهران،
۱۹۴۷) آمده است - نویسنده

۷۳- روزنامه نیویورک تایمز، ۱۷ مارس ۱۹۴۵- نویسنده

۷۴- روزنامه پر اودا، به نقل از نیویورک تایمز، مورخ ۱۰ ژوئیه ۱۹۴۵- نویسنده

۷۵- اسکندری، تاریخ حزب توده، مجله شرق نزدیک، شماره ۱۱ (مه ۱۹۵۰)،
صفحه ۹- نویسنده

۷۶- پس از آن که گروه اپوزیسیون دریافت که چنانچه متجاوز از چهل نماینده به کابینه
صدراالشراف رأی عدم اعتماد بدهند کابینه مستعفی خواهد شد، دست از اشکال تراشی‌های
پارلمانی برداشت. سرانجام کابینه با ۴۰ رأی موافق از ۶۹ نماینده حاضر در جلسه در تاریخ
۲۵ سپتامبر ۱۹۴۵ [۲۲ خرداد ۱۳۲۳] از اعتماد مجلس برخوردار گردید.
روزنامه رسمی، دوره اول، شماره ۱۸۰ (سپتامبر ۱۹۴۵) صفحه ۵۹۶- نویسنده

۷۷- اسکندری، مجله شرق نزدیک، شماره ۱۱، صفحه ۹- نویسنده

۷۸- دکتر فریدون کشاورز، روزنامه رسمی، دوره اول، شماره ۱۸۰ (اوت ۱۹۴۵)
صفحات ۵۹۴-۵۹۶- نویسنده

۷۹- اسکندری، مجله شرق نزدیک، شماره ۱۱، صفحه ۹- نویسنده

۸۰- حزب توده که به حق نگران بود پس از خروج نیروهای شوروی از ایران قدرت

حزب زوال یابد، برای برگزاری فوری انتخابات پس از پایان دوره چهاردهم در فوریه ۱۹۴۶ پافشاری می‌کرد. از برای نمونه می‌توان بدظهارات شهاب فردوس اشاره کرد که در جلسه علنی مجلس در دوم فوریه ۱۹۴۶ ایراد شد. نگاه کنید به: روزنامه رسمی، دوره دوم، شماره ۲۹۴ (فوریه ۱۹۴۶) صفحه ۱۰۶۱- نویسنده

۸۱- تفکیک سوابق آرای ۱۹ نماینده آذربایجان در مجلس نشان می‌دهد که این نمایندگان عموماً با کابینه‌ها مخالفت می‌ورزیدند. به جز نماینده‌ای که از طرف ارامنه آذربایجان به مجلس راه یافته بود و در حزب توده عضویت داشت [آرداشس آوانسیان]، ۱۴ نفر دیگر پیوسته با کابینه‌هایی که بر اثر ائتلاف راست سرکار آمده بودند مخالفت می‌کردند - نویسنده

۸۲- بر اساس يك تخمین، تعداد مهاجرینی که ادعا می‌کردند تبار ایرانی دارند به ۲۵۰۰ نفر می‌رسید. نگاه کنید به: روزنامه رسمی، دوره اول، شماره ۱۴۸ (اوت ۱۹۴۵) صفحه ۴۹۳- نویسنده

۸۳- برخی نویسندگان غربی، انتخاب پیشه‌وری را از سوی روس‌ها، ناشی از اشتهاوی بدتمایلات مذهبی، و احتمالاً هواداری او از جبهه متحد استانی می‌دانند و عده قابل توجهی از روحانیون عضو این جبهه نیز از وی حمایت می‌کردند. نگاه کنید به: فون آلفرد یاخیم فیشر: «آیا کمونیسم در آینده ایران از اقبالی برخوردار است؟» وین، شماره ۳ (مارس ۱۹۵۴)، صفحه ۶۳- نویسنده

۸۴- سیر کمونیسم در ایران، صفحه ۶۷- نویسنده
دکتر فریدون کشاورز در کتاب «من متهم می‌کنم» (ص ۶۲۹-۶۳۰) در این زمینه می‌نویسد: «... روز قبل از اعلام تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان، کمیته مرکزی حزب در منزل من جلسه داشت زیرا من مصونیت پارلمانی داشتم و کلوپ حزب در اشغال سر بازان بود. در تهران حکومت نظامی اعلام شده بود. در حدود ساعت شش عصر اصغر، شو فر من، مرا صدا کرد و گفت آقای بی به نام پادگان از تبریز آمده و با شما کار فوری دارد. پادگان دبیر تشکیلات ایالتی حزب در آذربایجان بود. من از اتاق خارج شدم و پادگان به من گفت: من همین حالا از تبریز رسیده‌ام و پیغام خیلی فوری برای کمیته مرکزی دارم و نمی‌دانم کجا می‌توانم رفقا را پیدا کنم.

جواب دادم اتفاقاً جلسه کمیته مرکزی در خانه من تشکیل شده است و همه اینجا هستند و او را وارد اتاق جلسه کردم. او چنین گفت:

من از تبریز حالا رسیده‌ام و فوری باید برگردم. آمده‌ام به شما اطلاع بدهم که فردا تمام سازمان حزب ما، در آذربایجان از حزب توده ایران جدا شده و با موافقت رفقای شوروی به فرقه دموکرات آذربایجان که تشکیل آن فردا اعلام خواهد شد، می‌پیوند.

شما می‌توانید نزد خود مجسم کنید چه ضرب‌های به‌همه وارد شد و چه حالی به‌ما دست داد. ما خواستیم با پادگان صحبت و بحث کنیم، ولی چند دقیقه بعد او از جای خود بلند شد و گفت من با اختیار بحث فرستاده نشده‌ام. من فقط آمده‌ام تا به‌شما خبر بدهم. خدا حافظی کرد و رفت برای این که صبح در موقع اعلام تشکیل فرقه دموکرات در تبریز باشد. مذاکره و بحث طولانی در این باره شد و بالاخره تصمیم گرفتیم که نامه‌ای به حزب کمونیست اتحاد شوروی بنویسیم و به آن‌ها بفهمانیم که کاری را که می‌کنند هم به حزب توده ایران و هم به اتحاد شوروی زیان می‌رساند. از ۱۵ عضو کمیته مرکزی حتی یک نفر با کاری که می‌شد کرد، جرأت ابراز موافقت نکرد.

بعدها در مهاجرت مسکو که بسیاری از اسرار بعضی از رهبران افشا شد، وقتی که دانستیم کامبخش در مدت اقامتش در ایران و در حزب چه کارها کرده، برای من یقین حاصل شد که کامبخش از تمام جریان آذربایجان قبل از تشکیل آن (مانند قیام خراسان) به وسیله عمال باقراوف در تهران مطلع شده بود و حتی شاید در تهیه این جریان وارد بود. به خصوص که بلافاصله پس از شکست آذربایجان، در حالی که همه ما در وضع نیمه مخفی زندگی می‌کردیم، کامبخش از ایران به شوروی رفت و به کمیته مرکزی با عجله اطلاع داد که تمام مسئولیت‌های حزبی خود را به کیانوری که به گفته او تنها کسی بود که وارد تمام جریانات بود، تحویل داد.

به‌هر حال نامه‌ای که بنا بود به کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی به‌عنوان اعتراض نوشته شود، نوشته شد. من خوب بدیاد دارم که ایرج اسکندری مأمور نوشتن این نامه شد که پس از قرائت و تصویب آن در کمیته مرکزی، ارسال شد، ولی هیچ وقت جواب این نامه نرسید» - مترجم

۸۵- نجفقلی پسیان: «مرگ بود، باز گشت هم بود»؛ تهران ۱۹۴۷، صفحه ۲۱- نویسنده

۸۶- همان منبع - نویسنده

۸۷- منابع روسی قویاً بر این شالوده همه‌جانبه حزب جدید تأکید کرده‌اند. روزنامه ایزوستیا به تاریخ ۲۰ نوامبر ۱۹۴۵ نوشت: «انتخاب ارگان‌های مختلف حزب نشان می‌دهد که اقشار زیادی از مردم خواستار تضمین حقوق دموکراتیک خلق آذربایجان

در چارچوب کشور ایران هستند» (به نقل از روزنامه اومانیته به تاریخ ۲۱ نوامبر ۱۹۴۵) - نویسنده

۸۸- در تاریخ ۸ نوامبر يك ستون از ارتش ایران، كه پایتخت را به مقصد آذربایجان ترك گفته بود، در شریف آباد قزوین توسط نیروهای ارتش سرخ متوقف شد. سرهنگ سمیر نوف فرمانده نظامی شوروی در این منطقه بدسرهنگ امجدی فرمانده نیروهای اعزامی اطلاع داد كه ورود نیروهای دولتی به آذربایجان را در حكم، عمل خصمانه‌ای نسبت به ارتش سرخ تلقی می‌كند. بدین ترتیب، نیروی امدادی نتوانست به موقع خود به آذربایجان رفته وغائله را در شروع كار آن بخواباند. نگاه كنید به:

پسیان: همان منبع، صفحات ۳۱۹۳۰- نویسنده

۸۹- متن قطعه‌نامه در منبع یاد شده و در صفحات ۶۱-۶۳ آمده است- نویسنده

۹۰- منابع کمونیست این اتهام را كه جنبش آذربایجان تجزیه طلب بود، به شدت تكذیب می‌كنند. يك مقام رسمی دولت شوروی در این زمینه اعلام داشت: «نیروهای مترجع در سراسر ایران، با این بهانه كه نهضت، هوادار جدائی از ایران است، حملات خود را متوجه نهضت دموكراتيك ایران کرده‌اند. انگلستان موضوع مداخله شوروی در آذربایجان را بدین منظور عنوان كرد تا توجه عمومی را از سیاست بریتانیا در فلسطین و مصر و کشورهای دیگر دور سازد». در این زمینه نگاه كنید به:

روزنامه ایزوستیا، ۲۰ نوامبر ۱۹۴۵- نویسنده

۹۱- كنگره امریكا، كمیته روابط خارجی مجلس نمایندگان، نشریه «استراتژی و تاكتيك کمونیسم جهانی»، ۸۱ دوره كنگره، اولین جلسه در سال ۱۹۴۹، سند شماره ۱۵۸، پیوست ۳- نویسنده

۹۲- تاریخ نوشته شده از سوی نویسنده اشتباه است زیرا این اجلاس در تاریخ ۲۱ آذر ۱۳۲۴ صورت گرفت - مترجم

۹۳- پیشه‌وری علاوه بر نخست وزیر، وزیر كار و زحمت نیز بود. سایر وزیران عبارت بودند از: دكتر سلام الله جاوید. وزیر داخله (كشور)؛ جعفر كاویان، وزیر قشون‌های ملی (جنگ)؛ دكتر جاوید مهتاش، وزیر فلاح (كشاورزی)؛ محمدبی‌ریا، وزیر معارف (فرهنگ)؛ دكتر حسن اورنگی، وزیر صحیه (بهداری)؛ غلامرضا الهامی، وزیر مالیه (دارائی)؛ یوسف

عظیما، وزیر عدلیه (دادگستری)؛ ربیع کبیری، وزیر پست و تلگراف و طرق؛ رضا رسولی، وزیر تجارت و اقتصاد؛ آتش خان بیات ماکو، وزیر تبلیغات؛ زین العابدین قیامی، رئیس کل دیوان تمیز و فریدون ابراهیمی دادستان آذربایجان. نگاه کنید به:

پسیان: همان منبع، صفحات ۱۲۳-۱۲۴ - نویسنده

۹۴- فرماندهان فدائیان در تبریز و مراغه و میانه عبارت بودند از جعفر کاویان، غلام یحیی دانشیان و کبیری. همان منبع، صفحه ۱۳۹ - نویسنده

۹۵- م. اس. ایوانف: تاریخ معاصر ایران، CAR، دوره چهارم، شماره ۳ (۱۹۵۶)، صفحه ۳۱۹ - نویسنده

۹۶- بنا بر تخمین منابع دولتی، در هنگام سقوط حکومت آذربایجان نام ۱۰۱۰۰۰ نفر ثبت شده و ۸۷۰ افسر در ارتش انقلابی بودند. پسیان، همان منبع، صفحه ۱۴۰ - نویسنده

۹۷- سازمان ارتش فرقه دموکرات جمعاً ۱۰۹۳۱ نفر بود که از این عده ۸۱۰ نفر افسر، و با احتساب فدائیان، متجاوز از ۱۸۰۰۰ نفر بودند. نگاه کنید به:

سیر کمونیسم در ایران، صفحه ۳۱۶ - مترجم

۹۸- قاضی محمد رهبر کردها در تاریخ ۲۶ آذر ۱۳۲۴ (۱۵ دسامبر ۱۹۴۵) و در فاصله چند روز از اعلام خود مختاری آذربایجان، از سران ایلات کردستان و رهبران جدید دموکرات برای تشکیل جلسه‌ای در مهاباد دعوت کرد. در این جلسه ملامصطفی بارزانی و سه افسر روسی حضور داشتند. در همین جلسه بود که قاضی محمد «دولت ملی کردستان» را اعلام کرد و مجلس ملی با ۱۳ عضو تشکیل شد. در دوم بهمن ۱۳۲۴ قاضی محمد به مقام رئیس جمهوری کردستان تعیین شد - مترجم

۹۹- تاریخ نوشته شده از سوی نویسنده ظاهراً اشتباه است زیرا این قرارداد در فروردین ۱۳۲۵ به امضا رسید - مترجم

۱۰۰- در مورد شرح غربی‌ها درباره شورش کردستان نگاه کنید به:

پیروندو: اتحاد شوروی و مرزهای کردستان ایران در شرق نزدیک، نشریه سیاست خارجی فرانسه، دوره دهم، شماره ۳ (۱۹۵۴)؛ و آرچی روزولت، «جمهوری کردی در مهاباد» مجله خاورمیانه، دوره اول، شماره ۳، (ژوئیه ۱۹۴۷). از جمله منابع کمونیست درباره ایران، تاریخ معاصر ایران اثر ایوانف می باشد - نویسنده

- ۱۰۱- اظهارات عبدالصمد کامبخش در جلسه علنی مجلس، روزنامه رسمی، دوره اول، شماره ۲۱۵ (ژانویه ۱۹۴۶) صفحه ۷۰۷- نویسنده
- ۱۰۲- از ۹۴ نماینده حاضر، ۸۸ نفر بدکابینه رأی دادند، همان منبع - نویسنده
- ۱۰۳- مصدق، همان منبع، دوره اول، شماره ۲۳۱ (فوریه ۱۹۴۶)، صفحه ۸۷۰- نویسنده
- ۱۰۴- نمونه این اظهارات از سوی صادقی نماینده تبریز ومظفرزاده نماینده گیلان بیان شد، همان منبع، شماره ۲۵۸ (فوریه ۱۹۴۶) صفحات ۹۴۳-۹۴۴- نویسنده
- ۱۰۵- رادمنش، همان منبع، دوره اول، شماره ۲۵۳ (فوریه ۱۹۴۶)، صفحات ۹۰۰ و ۹۰۱- نویسنده
- ۱۰۶- شهاب فردوس، همان منبع، دوره اول، شماره ۲۹۴ (مارس ۱۹۴۶)، صفحه ۱۰۶۱- نویسنده
- ۱۰۷- درمورد جزئیات بحث سازمان ملل درباره این مسأله، نگاه کنید به فصل‌های ۱ و ۲ از کتاب ایران وقدرت‌های بزرگ نوشته عبدالحسین حمزوی، لندن، ۱۹۴۷- نویسنده
- ۱۰۸- در پایان دیدار وزیران خارجه آمریکا وانگلیس وشوروی درمسکو درباره مسأله آذربایجان (از ۲۵ آذر الی ۵ دیماه ۱۳۲۴ برابر با ۱۶ الی ۲۶ دسامبر ۱۹۴۵) تصمیم گرفته شد که يك هیأت سه نفره از نمایندگان سه کشور برای بررسی اوضاع به آذربایجان بروند. شوروی، ابتدا این پیشنهاد را پذیرفت لکن بعداً اعلام داشت که ترجیح می‌دهد مستقیماً با ایران مذاکره کند. باتوجه به این که شوروی پیشنهاد کمیسیون سه جانبه را نمی‌پذیرفت، وازسوی دیگر عملاً حاضر به مذاکره با ابراهیم حکیمی نخست وزیر وقت نبود، تقی‌زاده نماینده ایران در سازمان ملل در تاریخ ۲۹/۱۰/۱۳۲۴ به شورای امنیت شکایت کرد. شورای امنیت از ایران وشوروی خواست تا اختلافات خود را از طریق مذاکره حل نمایند. دولت شوروی متقابلاً سفیر خود (ماکسیموف) ووزیر مختار سفارت (یعقوب‌اوف) را احضار کرد که این کار در زبان سیاسی به معنای تیرگی شدید روابط بود. از این رو، کابینه حکیمی در تاریخ اول بهمن ۱۳۲۴ استعفا کرد وقوام السلطنه در ششم بهمن ماه به نخست‌وزیری رسید. نظر کلی شوروی این بود که مسأله آذربایجان را درازای امتیاز نفت شمال

حل و فصل کند؛ اما کابینه حکیمی زیر بار نمی‌رفت - مترجم

۱۰۹- اسکندری، مجله شرق نزدیک، شماره ۱۱، صفحه ۱۰- نویسنده

۱۱۰- در مورد شرح کامل تلاش‌های هیأت ایرانی در مسکو، نگاه کنید به:
قاسم مسعودی: مسافرت به مسکو، تهران، ۱۹۴۶

در خصوص بررسی هدف‌ها و نظرات روس‌ها در این زمینه نگاه کنید به:
ریموند لاکوست: سیاست شوروی و مسأله شرق، پاریس، ۱۹۴۶- نویسنده
در مورد سفر قوام به شوروی توضیح مختصر زیر ضروری است:

در سفر قوام به شوروی، مولوتف وزیر خارجه وقت شوروی نظرات دولت متبوع خود را به صورت زیر عنوان کرد:
- ایران برای اثبات دوستی خود با شوروی بایستی امتیاز نفت شمال را به آن کشور بدهد.

- مسأله آذر بایجان باید بین دولت مرکزی و حکومت آذر بایجان حل شود.
- شوروی وعده می‌دهد که قسمتی از قوای آن تا دوم مارس ایران را ترك گویند.
در این مذاکرات توافق کلی حاصل نشد و فقط دو تذکاریه [یادداشت] در خصوص درخواست‌های طرفین مبادله شد. لذا قرار شد که دنباله مذاکرات در تهران بین قوام و سادچیکف سفیر جدید شوروی دنبال شود. در این زمینه نگاه کنید به:
گذشته چراغ راه آینده، نشر جامی، صفحات ۳۳۷-۳۴۲ و مصطفی فاتح: پنجاه سال نفت ایران، صفحه ۳۷۲ به بعد- مترجم

۱۱۱- متن فارسی این موافقت‌نامه در روزنامه اطلاعات به تاریخ پنجم آوریل ۱۹۴۶ و خلاصه انگلیسی آن در روزنامه واشنگتن پست به تاریخ ششم آوریل ۱۹۴۶ آمده است.
- نویسنده

متن این موافقت‌نامه در قسمت اسناد ضمیمه این کتاب آورده شده است - مترجم

۱۱۲- برخی منابع روسی فقط با اشاره به خروج کامل قوای شوروی از ایران در ضرب‌الاجل ۹ مه ۱۹۴۶ اعتبار و ارزشی برای این اقدام ارتش سرخ قایل شده و ضرب‌الاجل ۲ مه مندرج در قرارداد سه‌جانبه ژانویه ۱۹۴۲ را کاملاً نادیده گرفته‌اند. نگاه کنید به:
ی. ل. شتینبرگ: روابط ایران و شوروی و تاخت و تاز امپریالیسم انگلیس و آمریکا در ایران، (مسکو، ۱۹۴۷) به نقل از CAR، دوره چهارم، شماره ۳، صفحه ۳۲۳- نویسنده
نیروهای شوروی در ۲۰ اردیبهشت ۱۳۲۵ خاک ایران را ترك گفتند. سر فرماندهی

ارتش شوروی در ایران طی نامه زیر به قوام السلطنه نوشت:

بدتاریخ ۴ آوریل ۱۹۴۶ (۱۵ فروردین ۱۳۲۵)

جناب آقای نخست وزیر:

بدینوسیله محترماً بدستحضار جنابعالی می‌رساند، از طرف فرماندهی نیروی شوروی در ایران طبق دستورات واصله تمام عملیات مقدماتی برای این که در مدت یک ماه ونیم از ۲۴ آوریل ۱۹۴۶ کلید واحدهای ارتش سرخ مقیم ایران تمام خاک کشور مزبور را تخلیه نمایند، انجام گردیده است.

با احترامات فائقه

جناب آقای نخست وزیر دولت شاهنشاهی ایران - تهران

۱۱۳- اسکندری، مجله شرق نزدیک، شماره ۱۱، صفحه ۱۰- نویسنده

۱۱۴- اشاره نویسنده بدبازداشت موقت سیدضیاءالدین طباطبائی و علی دشتی و جمال امامی و سالار سعید سنندجی بدستور قوام السلطنه است - مترجم

۱۱۵- در این تظاهرات، کارگران خواستار قوانین کار و افزایش دستمزدها شدند و دهقانان شعار می‌دادند «زمین متعلق بدهقانان است». در برخی موارد حتی شعار «قدرت از آن مردم است» نیز داده شد. نگاه کنید به: اسکندری، همان منبع - نویسنده

۱۱۶- توافق دولت مرکزی و حکومت آذربایجان در این زمینه بدصورت زیر بود: زبان رسمی آذربایجان مانند سایر نواحی کشور ایران، فارسی می‌باشد و کارهای دفاتر در ادارات محلی و کارهای دوایر دادگستری به زبان فارسی و آذربایجانی صورت می‌گیرد، اما تدریس تا کلاس ۵ ابتدائی در مدارس به زبان آذربایجانی صورت خواهد گرفت - مترجم

۱۱۷- خلاصه انگلیسی این قرارداد در روزنامه نیویورک تایمز به تاریخ ۱۵ ژوئن ۱۹۴۷ بدچاپ رسید. متن کامل فارسی آن در کتاب «مرگ بود باز گشت هم بود» اثر پسیان آمده است - نویسنده

۱۱۸- روزنامه اطلاعات بدتاریخ اول اوت ۱۹۴۶ [دهم امرداد ۱۳۲۵]- نویسنده

۱۱۹- آژیتاتور (*Agitator*) اسم فاعل آژیتاسیون (*Agitation*) است. آژیتاسیون

در اصطلاح مارکسیست‌ها یعنی «وسیله تأثیر سیاسی در توده‌ها از طریق گفتگو، سخنرانی، میتینگ، جراید، کتب و رسالات، اوراق، رادیو، سینما، تلویزیون و غیره». در برخی موارد آن را «فعالیت تبلیغاتی» یا «نظریه‌ای برای تفهیم عقاید و نظرات سیاسی خود در توده‌ها» نامیده‌اند. وجه مشخصه آژیتاسیون، خصلت توده‌ای آن است. یعنی «یک عمل سیاسی - تبلیغی است که برای توده‌های مردم وسیعاً صورت می‌گیرد و معمولاً افکار و مسائل حاد معدود در بین تعداد زیادی از مردم پخش و تبلیغ می‌شود» - مترجم

۱۲۰- خلاصه برنامه حزب در روزنامه ژورنال دو تهران به تاریخ اول ژوئیه ۱۹۴۶

چاپ شده است - نویسنده

در تاریخ ۸ خرداد ۱۳۲۵ قوام طی یک نطق رادیویی تشکیل حزب دموکرات ایران را برای اتحاد بین آزادیخواهان و اجرای سریع اصلاحات در کشور اعلام کرد. علاوه بر این، قوام به فکرافتاد تا سازمان‌های کارگری هم تشکیل دهد، و به این جهت اتحادیه سندیکاهای کارگران و کشاورزان ایران را بانام اختصاری «ا.س.ک.ای» تشکیل داد. این اتحادیه در ابتدای تشکیل، عملاً وابسته به حزب بود و با شورای متحده کارگران وابسته به حزب توده مبارزه می‌کرد. اتحادیه مزبور وابسته به کنفدراسیون سندیکاهای آزاد جهانی (*La Lofédération Internationale Des Syndicats Libres*) بود. در این زمینه نگاه کنید به:

سیر کمونیسم در ایران، صفحه ۳۳۱

دکتر عبدالسلام جاوید: دموکراسی ناقص، صفحات ۲۶-۲۸

گذشته چراغ راه آینده است، نشر جامی، صفحه ۳۷۷ - مترجم

۱۲۱- اسکندری، مجله شرق نزدیک، شماره ۱۱، صفحه ۱۰ - نویسنده

حزب توده هدف خود را از شرکت در کابینه قوام چنین توجیه می‌کند:

«... ما از این رو در کابینه شرکت جستیم تا از راه همکاری با سایر عناصر ملی و آزادیخواه، در دستگاه حاکمه تصفیه واقعی را عملی نمائیم و دستگاه دولتی را به مردم نزدیک سازیم و آن را به نفع ملت و برای خدمت به جامعه به کار بریم و هر زمان که شرایط مساعد برای انجام دادن تقاضای اکثریت مردم دشوار گردد، به وزرای خود دستور خواهیم داد تا بی‌درنگ از کابینه کناره‌گیری جویند...»

(به نقل از روزنامه رهبر، شماره ۷۸۲ مورخ ۱۳/۵/۱۳۲۵) - مترجم

۱۲۲- مطبوعات حزب توده ادعا کردند که تمامی مردم به اعتصاب پاسخ مثبت دادند

و علاوه بر کارگران، همه مردم این شهر نفتی در اعتصاب شرکت کردند (روزنامه رهبر شماره ۱۵ ژوئیه ۱۹۴۶). منابع شرکت نفت ایران و انگلیس تأیید کردند که ۹۵ درصد از کارگران متعلق به اتحادیه‌های کارگری وابسته به حزب توده در این تظاهرات شرکت داشتند. نگاه کنید به: استراتژی و تاکتیک کمونیسم جهانی - نویسنده

۱۲۳- اشاره نویسنده به اعتصاب ۱۳۲۵/۴/۲۳ کارگران صنعت نفت در آبادان است. حزب توده سعی کرده بود در قالب درخواست‌های قانونی کارگران نظریات سیاسی خود را نیز بگنجاند. در این اعتصاب گسترده ۴۶ نفر کشته و ۱۷۰ نفر زخمی شدند. بلافاصله از طرف دولت مرکزی مظفر فیروز و دکتر آدمش و دکتر جودت به آبادان رفتند و اعتصاب را خاموش کردند - مترجم

۱۲۴- کابینه ائتلافی شامل وزیران زیر بود:

- احمد قوام نخست وزیر و دبیر کل حزب دموکرات ایران (عاهده‌دار پست وزارت خارجه).

- دکتر مرتضی یزدی وزیر بهداری از حزب توده.

- دکتر فریدون کشاورز وزیر فرهنگ از حزب توده.

- ایرج اسکندری وزیر بازرگانی و پیشه و هنر از حزب توده.

- اللهیار صالح وزیر دادگستری از حزب ایران.

- دکتر منوچهر اقبال وزیر پست و تلگراف و تلفن.

- هژیر وزیر دارائی.

- سرلشکر فیروز وزیر راه.

- سپهبد امیر احمدی وزیر جنگ.

- مظفر فیروز وزیر کار و تبلیغات از حزب دموکرات ایران.

- امیر علائی وزیر کشاورزی.

- انوشیروان سپهبدی وزیر مشاور.

- مترجم

۱۲۵- بر اساس بهترین تخمین موجود، تعداد اعضای حزب و هواداران آن در تهران به ۵۰/۰۰۰ نفر می‌رسید و تقریباً همین تعداد در سایر نقاط کشور وجود داشت، البته با عدم احتساب آذربایجان که در آنجا حزب دموکرات تنها سازمان کمونیستی به شمار می‌رفت. اگر تعداد شرکت کنندگان در کنگره‌های اول و دوم حزب را مبنای قرار دهیم، حداکثر

۲۵۰۰ نفر از اعضای رسمی حزب واجد شرایط شرکت در انتخاب نمایندگان اعزامی به ارگان عالی حزب بودند. نگاه کنید به:

کنگره آمریکا، کمیته روابط خارجی مجلس نمایندگان (کمیته فرعی شماره ۵)، کمونیسم در شرق نزدیک، هشتمین دوره کنگره، جلسه اول، ۱۹۴۸ - نویسنده

۱۲۶ - منابع حزب توده این حقیقت را یادآور می‌شوند که خوانین ایل قشقایی در شمار اولین کسانی بودند که به حزب دموکرات ایران پیوستند و این موضوع از دست داشتن قوام در این ماجرا حکایت دارد. نگاه کنید به:

اسکندری: مجله شرق نزدیک، شماره ۱۱، صفحه ۱۰ - نویسنده

به طوری که از حوادث اصفهان و شیراز و کرمانشاه در ماه‌های شهریور و مهر ۱۳۲۵ برمی‌آید، عوامل متعددی در این جریانات مؤثر بوده است که فهرست وار ذکر می‌شود:

الف - به احتمال زیاد انگلیسی‌ها می‌خواستند با شلوغ کردن اوضاع در شهرهای مزبور، پای دولت مرکزی را به آنجا باز کرده و با نفوذ احتمالی توده‌ای‌ها مبارزه کنند.

ب - خوانین بختیاری و کرمانشاه نیز از ضعف دولت مرکزی استفاده کرده، و با توجه به امتیازات داده شده به پیشه‌وری در آذربایجان، خواستار نوعی خود مختاری و شرکت در کابینه بودند.

ج - قوام السلطنه که سیاستمدار زیرکی بود از این جریان به سود خود بهره‌گیری کرد و درخواست خوانین فارس را در مورد اخراج وزیران توده‌ای از کابینه پذیرفت - مترجم

۱۲۷ - روزنامه رهبر، ۱۸ اکتبر ۱۹۴۶ [۱۳۲۵/۸/۱] - نویسنده

کمیته مرکزی حزب توده ظاهراً علل کناره‌گیری وزیران خود را از کابینه، ناشی از وقایع آبادان و فارس و تشکیل کمیسیون نظارت انتخابات از اعضای حزب دموکرات ایران (بابر کناری عباس اسکندری از سمت استاندار تهران و تعیین موسوی زاده از حزب دموکرات به جای وی) توجیه کرد. در این زمینه نگاه کنید به:

روزنامه رهبر، شماره ۸۴۵ به تاریخ ۱۳۲۵/۸/۱

اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده، مندرج در روزنامه «ایران‌ما»، شماره ۶۵۸ به تاریخ

۱۳۲۵/۷/۲۸ - مترجم

۱۲۸ - اسکندری: مجله شرق نزدیک، شماره ۱۷ (ژوئن ۱۹۵۰)، صفحه ۸ - نویسنده

در مورد اختلاف قوام و شاه بایستی یاد آور شد که شاه نگران سیاست مغالذ سیاسی قوام با حزب توده بود. لکن در اساس، هر دو آن‌ها متکی به حمایت دول خارجی بودند - مترجم

۱۲۹- دفتر سازمان بین‌المللی کار: شرایط کار در صنعت نفت ایران (ژنو، ۱۹۵۰)، صفحات ۴۶-۵۳- نویسنده

۱۳۰- حقیقت موضوع آن است که قوام در کار اعزام قوا به آذربایجان از پشتوانه سیاسی کافی زیر برخوردار بود: حمایت انگلستان و آمریکا و شورای امنیت سازمان ملل و سکوت روس‌ها. در این زمان ملاقات‌های متعددی بین سفیران شوروی و آمریکا و انگلیس و نیز ملاقات سفیران مزبور با شاه و قوام صورت می‌گرفت. حتی قوام در مصاحبه با خبرنگار آسوشیند پرس اظهار داشت که «روس‌ها، دوستانه توصیه کردند که به آذربایجان نیرو نفرستیم». نگاه کنید به:

گذشته چراغ راه آینده: نشر جامی، صفحه ۴۱۴- مترجم

۱۳۱- در مورد جزئیات آن نگاه کنید به:

رابرت روستوو: جنگ آذربایجان در سال ۱۹۴۶، مجله میدل ایست، دوره ۹ (زمستان ۱۹۵۶) - نویسنده

۱۳۲- آمار معتبری در مورد این تلفات وجود ندارد. اما اسکندری به اعدام افسرانی اشاره می‌کند که از ارتش به آذربایجان گریختند؛ و نیز اعدام یوسف عظیمی و ۲۶ نفر از فرماندهان او که در حال خواندن سرود انترناسیونال به جوخه آتش سپرده شدند (اسکندری، تاریخ حزب توده، مجله شرق نزدیک، شماره ۱۷، صفحه ۸). یک منبع خارج از حزب توده تعداد تلفات را به ۱۵۰۰ کشته و زخمی برآورد کرده است (پسیان، همان منبع، صفحه ۱۵۳). منبع دیگری می‌گوید که پیش از ورود نیروهای دولتی تعداد تلفات کمونیست‌ها به ۸۰۰ نفر رسید (استراتژی و تاکتیک کمونیسم جهانی) - نویسنده

لازم به توضیح است که سرنوشت برخی از رهبران فرقه دموکرات پس از تصرف تبریز به وسیله قوای دولت مرکزی به این صورت بود:

- پیشدوری و غلام یحیی (دانشیان) و «بی‌ریا» به شوروی فرار کردند.

- دکتر عبدالسلام جاوید و شبستری دستگیر و در تهران در دادگاه نظامی محاکمه شدند. لکن بدلیل همکاری با دولت مرکزی در ختم غائله آذربایجان ابتدا به دوسال زندان محکوم و سپس مشمول عفو شاه شدند و آزاد گردیدند.

- طبق نوشته نویسندگان کتاب «گذشته چراغ راه آینده است»، بر مبنای پرونده‌های ستاد ارتش، تعداد ۲۵۰۰ نفر اعدام، ۸۰۰۰ نفر به محکومیت‌های شدید و ۳۶۰۰۰ نفر تبعید شدند - مترجم

۱۳۳- اسکندری، مجله شرق نزدیک، شماره ۱۷، صفحه ۸- نویسنده

۱۳۴- نگاه کنید به:

گذشته چراغ راه آینده، نشر جامی، صفحات ۴۱۷-۴۱۸- مترجم

۱۳۵- همان منبع - نویسنده

۱۳۶- روزنامه آذربایجان، ۱۲ دسامبر ۱۹۴۶- نویسنده

۱۳۷- اسکندری، مجله شرق نزدیک، شماره ۱۷، صفحه ۸- نویسنده

۱۳۸- همان منبع، صفحه ۹- نویسنده

۱۳۹- موضوع مهم این است که برخی از منابع شوروی ادعا کرده اند که رژیم

آذربایجان به اندازه کافی انقلابی نبود زیرا دهقانان خواستار اقدامات ریشه‌ای تری مانند مصادره زمین‌ها و تقسیم آن بین دهقانان بودند. نگاه کنید به:

ایوانف: تاریخ معاصر ایران - نویسنده [صفحات ۱۲۶ به بعد ترجمه فارسی آن

- مترجم]

۱۴۰- روزنامه نیویورک تایمز بدتاریخ ۱۷ دسامبر ۱۹۴۶- نویسنده

۱۴۱- مادام‌کارردانکوز، حزب توده - نویسنده

۱۴۲- استدلال نویسنده با توجه به جهات تاریخی و سیاسی زیرمنطقی بد نظر می‌رسد:

الف- شخص قوام السلطنه که سیاستمدار زیرک و پخته‌ای بود موفق به انجام منظوری

گردید که کابینه‌های قبلی به هیچ وجه نتوانستند آن را جامه عمل بپوشانند. سیاست داخلی

و خارجی قوام السلطنه مبتنی بر واقع بینی سیاسی و آشنائی باشگردها و ترفندهای انگلیس

و شوروی در ایران بود. وی در آغاز نخست وزیری خود برای جلب اعتماد روس‌ها به مغازه

سیاسی با حزب توده و گروه‌های چپ پرداخت. برخی از رجال هوادار انگلیس را

بازداشت کرد و قیافه یک نخست‌وزیر آزادیخواه و دموکرات را گرفت. به دیدار رهبران

شوروی در مسکوفت و زمینه دوستی با آنان را فراهم کرد و پس از بازگشت از شوروی

موافقت‌نامه‌ای را با سادچیکف در مورد خروج نیروهای شوروی از ایران و اعطای امتیاز

نفت شمال و سازش با پیشدوری امضا کرد. در پی امضای این موافقت‌نامه، قوام ترفندهای

سیاسی خود را، یکی پس از دیگری، نشان داد: حزب توده را به کابینه ائتلافی کشانید؛

پیشدوری را بدتهران دعوت کرد و با امضای قراردادی با وی تشکیلات فرقه آذربایجان را

مجدداً زیر سلطه دولت مرکزی در آورد؛ و بدروس‌ها گفت که برای برگزاری انتخابات دوره پانزدهم اوضاع مملکت باید عادی باشد و روس‌ها را قانع کرد که قوای خود را از ایران بیرون بکشند؛ بابت بهره‌گیری از ماجراهای داخلی مانند حوادث جنوب و فارس و کرمانشاه، و نیز تأسیس حزب دموکرات ایران، توانست حزب توده را از کابینه بیرون رانده و موضع مردمی آن را ضعیف کند؛ و سرانجام بایک یورش حساب شده به آذربایجان دفتر این غائله را بست؛ و همان گونه که خواهیم دید، بالاخره مجلس پانزدهم موافقت‌نامه امتیاز نفت شمال را تصویب نکرد.

ب- سیاست خارجی انگلیس و آمریکا در ایران دو مرحله متفاوت را پشت سر گذارد. تا زمان تسلیم ارتش نازی که جنگ ادامه داشت، این دو دولت متعرض شوروی در ایران نشدند و حتی غائله آذربایجان را جدی نگرفتند. با پایان جنگ و نزدیک شدن زمان خروج نیروهای متفقین از ایران، اختلافات آن دو دولت با شوروی آغاز شد. خودداری شوروی در خارج کردن نیروهای خود از ایران بر شدت این اختلافات دامن زد. دو دولت مزبور، به لحاظ حفظ منافع خویش، شدیداً از منافع ایران در سازمان ملل حمایت کردند و شوروی را در معرض تبلیغات شدید بین‌المللی قرار دادند. سرانجام ترومن رئیس جمهوری وقت آمریکا طی پیامی که برای استالین فرستاد بد لزوم خارج شدن نیروهای شوروی از ایران اشاره کرد. روس‌ها نیز با توجه به گرفتاری‌هایی که در اروپا (در ماجرای یونان) داشتند ناگزیر شدند نیروهای خود را از ایران بیرون بکشند. از سوی دیگر، دولت آمریکا به دفعات اعلام داشت که ایران نبایستی امتیاز نفت شمال با روسیه را امضا کند. این حمایت مستقیم آمریکا، موجب تقویت موضع داخلی قوام و عدم تصویب آن در مجلس گردید - مترجم

۱۴۳- روزنامه نیویورک تایمز، ۱۷ دسامبر ۱۹۴۶- نویسنده

۱۴۴- ایوانوف: همان منبع، صفحات ۳۷۱-۳۷۳- نویسنده

۱۴۵- خبرنگاران غربی که بیست و چهار ساعت پیش از ورود قوای مرکز، به تبریز رفته بودند همگی در گزارشات خود نوشته‌اند که توده مردم از سقوط رژیم آذربایجان ابراز خوشحالی می‌کردند. نگاه کنید به:

نیویورک تایمز: ۱۷ دسامبر ۱۹۴۶- نویسنده

۱۴۶- ایوانوف: همان منبع - نویسنده [صفحه ۱۱۰ ترجمه فارسی - مترجم]

۱۴۷- در مورد يك شرح غیر کمونیستی از این اقدامات نگاه کنید به:

لنچافسکی: جنبش کمونیست در ایران؛ اثریادشده ایوانف، نمونه يك بينش کمونیستی
از این موضوع است - نویسنده

۱۴۸- در مورد علل سقوط حکومت آذربایجان نظرات متفاوت و درخور توجه
دیگری ابرازشده، که در منابع زیر آمده است:

نجفقلی پسیان: مرگ بود، بازگشت هم بود؛ مجله پیکارزندگی، فروردین ۱۳۳۲

بیژن جزئی: تاریخ سی ساله ایران، صفحات ۲۲-۲۶

گذشته چراغ راه آینده است: نشر جامی، صفحات ۴۲۳-۴۳۲

خلیل ملکی: خاطرات سیاسی، صفحات ۴۱۸-۴۲۲

دکتر فریدون کشاورز: من متهم میکنم، صفحات ۶۰-۶۸

دکتر عبدالسلام جاوید: دموکراسی ناقص، صفحات ۲۱-۳۱

فرخ: خاطرات سیاسی فرخ، غائله آذربایجان

لنچافسکی: رقابت روسیه و غرب در ایران، صفحات ۳۱۵ به بعد

ایوانف: تاریخ نوین ایران، صفحات ۱۲۵ به بعد

دکتر سید جلال الدین مدنی: تاریخ سیاسی معاصر ایران، جلد اول، صفحات ۱۵۶

به بعد - مترجم

فصل چهارم

افول کمونیسم در دوران پس از جنگ

تأثیری که شکست دومین تجربه انقلابی جنبش کمونیستی ایران [غائله آذربایجان] به جای گذارد، نه تنها به از هم پاشیدگی تشکیلات حزب توده انجامید، بلکه در آینده این جنبش نیز اثر عمیقی داشت. این شکست، موضوعات مسلکی را مطرح کرد که از زمان تأسیس حزب توده، در اکتبر ۱۹۴۱ [۱۵ مهر ۱۳۲۰] وجود داشت لکن پیشرفت شتابان حزب، آنها را مکتوم داشته بود. همچنین، تفرقه داخلی حزب را آشکار ساخت که در هنگام تشکیل کنگره اول حزب در اوت ۱۹۴۴ [امرداد ۱۳۲۳] به گونه موفقیت آمیزی بر آن سرپوش گذارده بودند. و بالاخره وقتی کمونیسم جهانی آشکارا از انقلابی ترین نمایش خود دست برداشت [عدم حمایت از غائله آذربایجان]، ماهیت و محتوای واقعی جنبش کمونیستی ایران به ثبوت رسید.

این دوران به جهات گوناگون از دوران پیش متفاوت، و شرایط موجود آن به مراتب نامساعدتر بود. يك عامل [موثر در این وضع] عبارت بود از خارج شدن ارتش سرخ از ایران، که از يك سو سبب شد تا دیپلماسی شوروی از کارسازترین

رکن خود برای حمایت از قیام مسلحانه و تسهیل آن محروم شود، و از سوی دیگر مخالفان حزب توده را از برنده‌ترین سلاح تبلیغاتی‌شان علیه این حزب محروم ساخت. یعنی دیگر امکان نداشت که حزب توده را صرفاً به خاطر عامل شوروی بودن و برخورداری از حمایت ارتش سرخ، از صحنه سیاست کنار گذارد. اینک حزب ناگزیر بود تا روی پای خود بایستد و بدون حمایت مستقیم خارجی با رقبای سیاسی خویش در شرایط فوق‌العاده نابرابری مبارزه کند.

عامل دوم در این دوران عبارت بود از رقابت حزب دولتی با احزاب چپ. حزب دموکرات ایران به رهبری نخست‌وزیر وقت - قوام السلطنه - با شتاب، خصایص ظاهری یک حزب مردمی را به گونه بی‌سابقه‌ای از پایان جنگ دوم به خود می‌گرفت و موفقیت عمده این حزب ثمره به کار گرفتن شیوه‌هایی بود که تا این زمان کم و بیش در انحصار حزب توده بود. حزب قوام بر آن بود تا با استفاده از شگردهای حزب توده در انتخابات دوره چهاردهم مجلس شورای ملی در سه سال پیش، اکثریت کرسی‌های مجلس پانزدهم را نصیب خود سازد.

عامل سوم، یعنی بحران مسلکی در داخل حزب، مهمترین تهدید را متوجه این جنبش از زمان سقوط جمهوری گیلان می‌کرد. این بحران نتیجه مستقیم شکست غائله آذربایجان بود. حزب توده، ضربه وارد آمده بر اثر ماجرای آذربایجان را ناشی از خوش‌بینی بسیار کلیه افراد حزب و روشنفکران به دلیل کامیابی‌های بزرگ گذشته می‌دانست. ایسرج اسکندری یکی از رهبران حزب درباره این دوران با خوش‌بینی زیاد می‌نویسد:

«در میان افراد حزب این تصور گسترده وجود دارد که به زودی انقلاب در ایران پیروز خواهد شد. بسیاری از کادرها و رزمندگان حزبی این توهم را یک واقعیت می‌پنداشتند. این خوش‌بینی بیش از اندازه حتی به ارکان رهبری و ارگان‌های حزب و اتحادیه‌های کارگری سرایت کرد و سبب شد تا توده‌ها را از این تصور ذهنی خطرناک بر حذر ندارند»^۱.

بحران در حزب توده

دو هفته پس از سقوط تبریز [حکومت پیشه‌وری]، بحران داخلی در حزب به قدری بالا گرفت که مخالفان [اصلاح طلبان] آشکارا خواستار استعفای اعضای کمیته مرکزی و اداره حزب از سوی يك هیأت اجرائی موقتی هفت نفره گردیدند که منتخب اعضا باشد. چون این خطر وجود داشت که اعضای حزب به طور جمعی حزب را ترك گویند، و موضوع بحث آزاد درباره عملکردهای گذشته حزب در کار بود، لذا کمیته مرکزی ناگزیر شد در برابر این درخواست‌ها به فکر چاره‌جویی بیفتد. روش عادی برای غلبه بر این بحران عبارت بود از تشکیل کنگره دوم حزب، که می‌بایست متجاوز از يك سال پیش بر گزار می‌شد. اما به دلایلی که بعداً مورد بررسی قرار خواهد گرفت، کمیته مرکزی، زیر بار تشکیل کنگره دوم نرفت، بلکه در يك اجلاس سری در ۲۰ دسامبر ۱۹۴۶ [۱۳۲۵/۱۰/۶] با حضور تمامی اعضای کمیته مرکزی به بررسی وضع حزب پرداخت و با قبول این که دست کم يك قسمت از اعضای کمیته مرکزی قادر به ادامه فعالیت سیاسی نیستند، تصمیمات زیر را اتخاذ کرد:

- ۱- با درخواست اصلاح طلبان دایر بر استعفای اعضای کمیته مرکزی و تعیین افراد مورد نظر آنان مخالفت شد.
- ۲- کمیته مرکزی موافقت کرد که اختیارات خود را به يك هیأت اجرائی موقت هفت نفره واگذار کند. در این هیأت، سه عضو کمیسیون تفتیش و يك عضو از کمیته ولایتی تهران عضویت داشتند.
- ۳- بر گزارى کنفرانس فعالان حزبی برای توجیه این تحولات.^۲ در ۲۵ دسامبر ۱۹۴۶ [۱۳۲۵/۱۰/۱۱]، پلسنوم بزرگ کمیته مرکزی، اعضای^۲ هیأت اجرائی موقتی را تعیین کرد،^۴ و در همان هفته فعالان حزبی گرد آمدند تا گزارش مربوط به تصمیم پلسنوم را بشنوند. وظایف اساسی که به عهده هیأت اجرائی

موقت گذارده شد، عبارت بود از: تجدیدسازمان حزب و سازگار کردن آن با شرایط جدید مبارزه؛ جمع آوری مجدد نیروهای پراکنده؛ قاعده بندی تاکتیک‌های دفاعی در صورت حمله مأمورین انتظامی؛ تدارک دیدن کادر مورد نیاز برای فعالیت در سازمان‌های مخفی وزیرزمینی، و درعین حال بهره‌مند شدن از امکانات قانونی موجود؛ ادامه مبارزه با گروه‌گرائی و انحرافات مسلکی.^۵

بایستی خاطر نشان شود که در این زمان حزب توده غیر قانونی اعلام نگردیده بود زیرا دولت مایل نبود با این اقدام، حزب توده را که قدرت خود را از دست می‌داد به فعالیت زیرزمینی بکشانند.^۶

هیأت اجرائی موقتی در اولین نشست خود، دکتر رضادامنش را به دبیر کلی حزب برگزید. علت انتخاب رادامنش به این سمت این بود که وی در کابینه ائتلافی عضویت نداشت و طبعاً نمی‌توانستند او را به خاطر سیاست‌های گذشته حزب ملامت کنند و به این ترتیب سروصدای اصلاح‌طلبان به خاموشی می‌گرایید. همین ملاحظه - کاری سبب شد که روزنامه قدیمی رهبر [ارگان حزب] که از سوی ایرج اسکندری عضو کابینه ائتلافی، و یکی از سه دبیر کل سابق حزب، منتشر می‌شد تعطیل گردد^۷ و به جای آن روزنامه جدید مردم، به مدیریت دکتر رادامنش منتشر شود.

هیأت اجرائی موقت، در ژانویه ۱۹۴۷ [اواخر دی ۱۳۲۵] با صدور بیانیه‌ای انتخابات قریب‌الوقوع مجلس شورای ملی را تحریم کرد. دلایل تحریم آن چنین توصیف شده بود: «آزار و تعقیب احزاب و نامزدهای چپ از سوی دولت که توده‌ها و خصوصاً کارگران را از به‌کار بردن حقوق خود در یک انتخابات آزاد محروم می‌سازد»^۸. هیأت اجرائی موقت دلیل آورد که حتی شرکت اسمی حزب در انتخابات به معنای تأیید قانونی بودن انتخابات خدعه آمیز دوره پانزدهم مجلس خواهد بود. این بیانیه، همچنین، به تعدیل بیانیه‌ای پرداخت که بر اثر نفوذ اصلاح‌طلبان بلافاصله پس از سقوط غائله آذربایجان انتشار یافته بود^۹. در بیانیه اخیر از حزب به شدت انتقاد شده و کمیته مرکزی را مسئول روش‌های خطائی قلمداد کرده بود که نسبت به

حکومت آذربایجان اعمال گردید.^{۱۰}

شش ماه پس از انتقال مسئولیت کمیته مرکزی به هیأت اجرائی موقت، حزب احساس می کرد که اوضاع در حال روبه راه شدن است. ایرج اسکندری نوشته است: «برخورد درستی با وظیفه هم آهنگ کردن حزب و استقرار مجدد نظم در آن صورت گرفت. تصفیه شدیدی در حزب انجام شد و به تدریج شبکه کادرها با قدرت کامل از نو ظاهر شدند»^{۱۱}. نه این بر آورد خوش بینانه اسکندری، و نه اقداماتی که برای خشنود کردن اصلاح طلبان انجام گرفت، هیچ يك از سوی اصلاح طلبان به عنوان اقدامات واقعی و کافی پذیرفته نشد. گروهی از اصلاح طلبان که خلیل ملکی به نمایندگی از سوی آنها در کمیسیون تفتیش عضویت داشت، معتقد بودند که تغییرات صورت گرفته در تشکیلات حزب، صرفاً برای خواباندن سروصدای آنها بوده و در واقع به علل شکایات آنان توجهی نشده است. اصلاح طلبان شکایت داشتند که دوتن از سه عضو کمیسیون تفتیش که اینک در هیأت اجرائی موقت عضو شده اند، فعالیت چندانی ندارند و عضو سوم که در کابینه ائتلافی، وزیر بوده است به خاطر حمایت همه جانبه از کمیته مرکزی سابق شهرت یافته است.^{۱۲} اصلاح طلبان همچنین گلایه داشتند که حزب از سیاست های گذشته و خطاهای کنونی خود دفاع می کند. هیأت اجرائی موقت در برابر این شکایات استدلال کرد که چون حزب بازتاب طرز تفکر خاص جامعه ایرانی است، لذا تصفیه کسانی که خط حزب را دقیقاً دنبال نمی کنند، سبب می شود تا حزب تبدیل به يك گروه كوچك از هواداران اصیل شود. هیأت اجرائی موقت دلیل آورد که ضعف حزب ناشی از این بود که درهای خود را به روی عده زیادی از مردم گشود و خواه و ناخواه، این افراد نقاط ضعف فکری خود را به حزب منتقل کردند.^{۱۳} اما اصلاح طلبان، ضعف حزب را آشکارا ناشی از دو عامل حفظ نکردن تمامیت مسلکی و ویژگی های تشکیلاتی می دانستند که بر اثر افزایش بسی رویه اعضا، خدشه دار شده بود. اصلاح طلبان، یعنی کسانی که در کنگره اول حزب هشدار داده بودند که

حزب نباید اعضای خود را از مردم عوام بیش از حد گسترش دهد، استدلال هیأت اجرائی موقت را قابل قبول نمی‌دانستند و دلیل می‌آوردند که یکی از دلایل شکست جنبش کمونیستی، عبارت بود از رشد بسی برنامه و فرصت طلبانه حزب. جای شکی نبود که حزب می‌بایست با گذشت زمان پایگاه مردمی خود را گسترده‌تر سازد، اما اصلاح طلبان استدلال می‌کردند که حزب می‌بایست در گزینش اعضا دقت بیشتری به خرج می‌داد و پیش از این که مشکلات به مرز کنونی برسد، دست کم به یک تصفیه محدود در ارکان رهبری و کلیه اعضای حزب دست می‌زد. خصوصاً کمیته مرکزی را متهم می‌کردند که مانع اجرای تصفیه‌ای گردید که در کنگره اول حزب وعده داده شده بود. چنانچه حزب قبلاً این اقدام را به عمل می‌آورد، اینک گرفتار چنین نقایص اجتماعی و اخلاقی نمی‌گردید؛ که هیأت اجرائی موقت آن‌ها را ناشی از تسری نقاط ضعف جامعه ایرانی به حزب می‌داند.^{۱۴} همه گروه‌های اصلاح طلب در این نکته اخیر توافق نظر داشتند، ولی در مورد انجام اصلاحات خاص در تشکیلات و مسلک حزب دچار اختلاف نظر زیادی بودند.

کادر رهبری قدیم حزب که توانسته بود قسمت زیادی از قدرت سابق خود را با وجود تأسیس هیأت اجرائی موقت همچنان حفظ کند، گروه اصلاح طلبان را به عنوان مخالفان حزب محکوم می‌کرد و آنان را مسئول ایجاد بحران در کادر رهبری حزب می‌دانست. کادر رهبری قدیم، دو کتاب منتشر شده از سوی اعضای برجسته اصلاح طلبان را، انحرافی قلمداد می‌کرد و مدعی بود که افراد مزبور، روشنفکران جاه طلبی هستند که پس از ماجرای آذربایجان خواستار روی کار آمدن کادر رهبری جدید گردیدند و سپس خواهان نوعی منزلت پیشتاز برای گروه خود شدند.^{۱۵}

واقعیت این است که اصلاح طلبان، محدود به این گروه [گروه خلیل ملکی] نبودند و چندین گروه اصلاح طلب و ناراضی دیگر هم در این مرحله زمانی در حزب وجود داشت.

گروه ناراضی‌های چپ

نخستین گروه از ناراضی‌ها، هوادار خشونت و به کار بردن روش‌های انقلابی بودند و در واقع نماینده جناح چپ روشنفکران حزب به‌شمار می‌رفتند. یکی از رهبران ناراضی‌ها، دکتر آپریم بود که کتاب او تحت عنوان «چه باید کرد؟» در دسامبر ۱۹۴۶ [اواخر خرداد ۱۳۲۵] انتشار یافت. نظرات گروه دکتر آپریم آشکارا در این کتاب عنوان شده و انتقادات وی از حزب قطعاً از محدودهٔ يك «بحران رهبری» فراتر رفته بود.

اعضای این گروه معتقد بودند که بزرگترین اشتباه حزب عبارت بود از افزایش بی‌رویه اعضای خود، که طبعاً منجر به پائین آمدن شایستگی اعضای حزب گردید. این گروه می‌گفتند که رهبران حزب بین مبارزه اقتصادی در جنبش اتحادیه‌های کارگری و مبارزه سیاسی احزاب دست چپ، فرقی نمی‌گذارند؛ در حالی که برای شرکت در مبارزه اقتصادی شرط کارگر بودن کفایت می‌کرد، مبارزهٔ نوع دوم نیازمند آگاهی سیاسی و قابلیت تشکیلاتی در سطح پیشرفته‌تری بود. از حزب انتقاد کردند که برای حفظ موجودیت خود در قبال بحران‌های شدید، متکی بر سیر رویدادهای بین‌المللی گردید؛ در حالی که می‌بایست بر قدرت خود به‌عنوان يك نیروی سیاسی محلی اتکا کند.^{۱۶}

این گروه در بررسی عملکردهای گذشته حزب، پذیرا شدند که اولین مرحله جنبش کمونیستی که عموماً با آموزش و پرورش عمومی و تبلیغات و آژیتاسیون مشخص می‌گردید، تا حدودی با کامیابی قرین بود. در مرحله دوم که نیازمند يك صف‌بندی مجدد عناصر چپ و تدارك دقیق برنامهٔ به‌دست گرفتن قدرت در مرحله سوم بود، حزب، کاری کرد که موجبات تضعیف خود را فراهم ساخت. نواقص اساسی حزب عبارت بودند از نداشتن يك برنامه مترقی و تشکیلات قوی. رهبران حزب خود را تسلیم سیر حوادث کردند، با این امید که روزگاری قدرت را خواه

از طریق فرآیند انتخابات و خواه از راه يك قیام ملی به دست گیرند.^{۱۷}

گروه یاد شده می گفتند که ساختار سازمانی حزب به قدری نامتجانس بود که نمی توانست از يك تشکیلات قوی برخوردار شود، و این وضع، حزب را به شکل يك جبهه از عناصر دموکرات و لیبرال در آورده بود بی آن که حضور يك جناح چپ در آن احساس شود. نتیجه این وضع، بروز مشکل دو گانه زیر بود: از يك سو عناصر حزبی قادر نبودند از وجود سازمان منسجم در حزب برخوردار شوند، و از سوی دیگر تشکیلات موجود حزب اجازه نمی داد تا حزب بتواند فعالانه در طلب قدرت بر آید زیرا فاقد همبستگی و انسجام لازم برای هدایت حزب به سوی پیروزی بود.

این گروه برای حل مشکل دو گانه تشکیلات و برنامه حزب پیشنهاد می کردند که مبارزترین اعضا را بایستی از پیکر حزب جدا و در يك هسته منظم، سازماندهی کرد تا بتوانند نقش «پیش قراول» را ایفا کنند. باید، گه گاه، تصفیه های دامنه داری در حزب صورت گیرد تا عناصر ناباب و فرصت طلب ریشه کن شوند. فزون بر این، حزب باید برای اثبات نادرست بودن این عقیده رایج که حزب دست نشانده اتحاد شوروی است، نهایت تلاش خود را به کار برده و اثبات کند که يك جنبش محلی و ناسیونالیست است. همراه با این تلاش، حزب بایستی روابط نزدیکتری با احزاب مترقی و اتحادیه های کارگری در کشورهای سرمایه داری برقرار سازد تا بتواند استقلال خود را در قبال اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی مورد تأکید قرار دهد.^{۱۸}

اعضای این گروه معتقد بودند که دو نقص عمده حزب، یعنی نداشتن يك نظریه سیاسی جاندار و يك سازمان به هم فشرده، با یکدیگر ارتباط نزدیکی دارند و استدلال می کردند که يك حزب مبارز و انقلابی باید دارای برنامه مشخص و عملی، در درازمدت و کوتاه مدت باشد تا بتواند با هر گونه شرایط احتمالی مقابله کند، و نیز حزب بایستی همواره ضمن داشتن حالت تهاجمی، حادثه ساز باشد نه این که صرفاً در برابر رویدادها عکس العمل نشان دهد و خود را با سیر حوادث سازگار

سازد. حزب برای دست یافتن بر هر کامیابی مورد نظر، نیازمند یک فلسفه سیاسی، علمی و جامع است. اساس این فلسفه باید چنین باشد که هیأت حاکمه ثروتمند کشور را به عنوان مدافع اصلی وضع موجود، شناخته و تغییر ریشه‌ای اوضاع در جهت تأمین عدالت اجتماعی و پیشرفت اقتصادی را هنگامی مقدور بداند که رژیم بر سر کار، نماینده توده‌های مردم مظلوم باشد.^{۱۹} مرانامه حزب باید تفهیم کند که هیأت حاکمه اجازه نخواهد داد حزب، بدون مبارزه، قدرت را نصیب خود سازد؛ حتی چنانچه حزب در انتخاب پیروز شود، هیأت حاکمه می‌تواند به زور متوسل شود و دموکراسی سیاسی را به نام حفظ نظم و آرامش، نابود کند. به این جهت، برای مقابله با چنین احتمالی، حزب باید آمادگی به کار بردن خشونت را در صورت لزوم داشته باشد. لازمه اطمینان یافتن از کامیابی‌های حزب آن است که از وجود کادرهای حزبی قابل اعتماد استفاده کند و از جانبداری نیروهای مترقی کشور برخوردار شود.

جناح چپ روشنفکران حزب، در طرح کامل خود برای انجام تشکیلات حزب، پیشنهاد تشکیل جبهه‌ای مردمی به نام جبهه مترقی یادمو کرات را کرد که شامل اعضای کنونی حزب و سایر عناصر مترقی مایل به شرکت در این جبهه باشد. این جبهه می‌بایست برنامه کنونی حزب در زمینه اهداف گسترده تأمین عدالت اجتماعی و رفاه عمومی را پذیرا شود. این گروه می‌گفتند که پیش قراولان حزب می‌توانند مانند یک حزب در داخل این جبهه به فعالیت پردازند، و می‌توان آن را «حزب سوسیالیست جبهه دموکرات» نامید. این جبهه بایستی موجودیت مستقل خود را حفظ کند و نهایت دقت را در پذیرش اعضا به عمل آورد.

وظایف نیروی پیش قراولان ممتازه عبارت بود از: اجرای خط‌مشی‌های اتخاذ شده از سوی کمیته مرکزی، احراز مشاغل عمده و حتی مشاغل حساس در جبهه مردمی، و به دست گرفتن و حفظ کادر رهبری کلیه نیروهای مترقی به شیوه‌های مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهانی. حاصل کلام، پیش قراولان بایستی هسته

نیروهای چپ را تشکیل دهند و منبع قدرت آنها باشند. یکی دیگر از وظایف عمده پیش‌قراولان عبارت بود از تصفیه حزب از اعضای مشکوک و نظارت دائمی برای جلوگیری از رخنه کردن افراد فرصت‌طلب در جبهه مردمی. اعضای این گروه تصوری کردند در موارد ضروری که اجرای طرح یاد شده در پنهان امکان‌پذیر است، چنانچه حزب تحت تعقیب دولت قرار گیرد، پیش‌قراولان حزبی به فعالیت زیرزمینی دست خواهند زد؛ دوباره اعضا را گروه بندی کرده و از نو ظاهر خواهند شد، و به این ترتیب آن قدر به کار خود ادامه می‌دهند تا این که قدرت را به دست گیرند و يك رژيم نماينده توده‌ها و حفاظت منافع مشترك آنان بر سر کار آورند.^{۲۰}

بالاخره، این روشنفکران دست چپی توصیه‌می‌کردند که همزمان با تشکیل پیش‌قراولان حزبی، حزب به جلب حمایت توده‌های بیسواد و مذهبی پردازد زیرا در کار قبضه کردن قدرت، به وجود آنان نیاز است. این اصلاح‌طلبان شرایط موجود جامعه را مانعی در کار اصلاحات خود به شمار نمی‌آوردند، زیرا طبقه کارگرو [قشر] روشنفکران را به لحاظ تعداد کافی و از جهت سیاسی، آگاه و مثبت می‌یافتند. همچنین، طبقه انبوه و دهقانان «مظلوم و استثمار شده» را به رغم جهل و بیسوادی‌شان، آماده پذیرش آموزش سیاسی منظم تصوری کردند.

پیشنهادات و توصیه‌های گروه یاد شده با مخالفت «رهبران قدیمی حزب» روبرو گردید چرا که آنرا غیر قابل قبول و انحراف از مفهوم صحیح يك حزب توده‌ای تلقی کردند و هواداران این نظریات را «گروه ممتاز» و «متظاهر به ترقی-خواهی» نامیدند. کوتاه زمانی پس از انتشار اولین اعلامیه هیأت اجرائی موقت درباره اصلاح طلبان، افراد این گروه را از حزب اخراج کردند. زیرا همان گونه که در پیش‌آمد، اصلاح طلبان را متهم کردند که به خاطر مقاصد شخصی، در کادر رهبری حزب ایجاد اختلال می‌کنند.^{۲۱}

گروه میان‌ه‌رو

رهبری دومین گروه اصلاح طلبان، که به لحاظ تعداد اعضا از سایر گروه‌های مخالف بیشتر بود، به‌عهده خلیل ملکی بود. خلیل ملکی که قبلاً در کمیسیون تفتیش [کل] عضویت داشت جمعیتی به نام «جمعیت سوسیالیست توده‌ای ایران» تشکیل داد.^{۲۲} وی با نوشتن یک مقاله طولانی [یک کتاب] تحت عنوان «دوروش برای یک هدف» علناً به انتقاد از کادر رهبری حزب و عملکردهای گذشته آنان پرداخت. این کتاب در واقع پاسخی بود به اعلامیه هیأت اجرایی موقت که همه اصلاح طلبان را به اتهام هواداری از افکار دکتر ارانی از حزب اخراج کرده بود.

خلیل ملکی در این کتاب رهبران حزب را متهم کرد که در کار تربیت کادرهای ورزیده و شرکت دادن آنان در دستگاه رهبری حزب کوتاهی کرده‌اند. البته باید گفت که این کوتاهی، حتی پیش از سقوط حکومت آذربایجان، کم و بیش از سوی حزب پذیرفته شده بود.^{۲۳} پس از خاتمه یافتن غائله آذربایجان، شیوه‌های فکری زبرد حزب وجود داشت: فرصت طلبان چپ که از شکست حزب شگفت‌زده شده بودند با ناامیدی از گان‌های مهم حزب را ترک می‌گفتند. فرصت طلبان دست‌راستی مانند وزرای حزب توده در کابینه ائتلافی که این موقعیت را از دست داده بودند، تصمیم گرفتند تا تکیه خود را بر تشکیلات حزب بگذارند. اصلاح طلبان واقعی برای تقویت روحیه اعضا، آن‌هم در شرایطی که روحیه افراد بسیار متزلزل شده بود، برای صف‌بندی مجدد اعضای حزب تلاش می‌کردند. و بالاخره، افراد سست اراده‌ای بودند که در ابتدا از انشعابیون حمایت کردند، لکن پس از تشکیل هیأت اجرایی موقتی به رهبران قدیمی حزب پیوستند.^{۲۴}

گروه ملکی ادعا می‌کرد که نماینده اصلاح طلبان مترقی است. این گروه می‌گفت که خواستار تصفیه کامل کادر رهبری قدیم نیست بلکه در خواست بر گزاری دومین کنگره حزب را دارد تا با بر گزاری آن، دستگاه تصمیم‌گیری

حزب تحت بررسی کامل قرار گیرد بی آن که مخاطره تفرقه آشکار در بین اعضای حزب را به همراه داشته باشد. گروه ملکی اعلام کردند که در سه سال اخیر، اعضای حزب از حق دموکراتیک خود برای برگزاری کنگره دوم محروم شده‌اند، ورهبران قدیمی با خودداری از تشکیل این کنگره ثابت کرده‌اند که از انتقادات علنی واهمه دارند و آن را خطری برای مقام و منصب خویش در تشکیلات حزب می‌دانند. گروه ملکی، همچنین، مشروعیت هیأت اجرائی موقت را که رهبری حزب را با وعده ضمنی برگزاری دومین کنگره حزب در فاصله سه ماه [از تشکیل هیأت اجرائی موقت] و تعیین اعضای هیأت اجرائی دائمی عهده دار شده بود، مورد تردید قرار داد. به علاوه، این حقیقت که در مدت متجاوز از ۵ سال فقط يك کنگره حزب تشکیل شده است، ثابت می‌کند که کادر رهبری، حقوق دموکراتیک اعضا را نادیده گرفته است. هیأت اجرائی موقتی را متهم کردند که عامدانه تشکیل کنگره دوم حزب را به تعویق می‌اندازد تا از تأثیر نظرات اصلاح طلبان در کادر رهبری حزب جلو گیری کند: «کادر رهبری صرفاً وقت گذرانی می‌کرد تا اصلاح طلبان به میل خود از حزب خارج شوند یا این که به تصفیه دامن‌داری برای برکنار کردن اصلاح طلبان دست بزنند (حوادث بعدی درستی این اتهام را ثابت کرد). گروه ملکی در مورد جاذبه حزب به لحاظ انضباط و احترام به اصل سانترالیزم [مرکزیت] حزبی،^{۲۵} استدلال می‌کرد که مرکزیت فقط موقعی به عنوان يك اصل مسلم حزبی شناخته می‌شود که توأم با اجرای دموکراتیک انتخابات مردمی ارگان‌های حاکمه آن از پائین به بالا باشد.»^{۲۶}

انتقاد گروه چپ [گروه دکتر آپریم] از اتکای زیاد حزب به سیر حوادث بین‌المللی، مورد قبول اعضای گروه ملکی نیز بود. گروه ملکی خصوصاً اعتراض می‌کرد که حزب «تعهدات بین‌المللی» را مبنای حمایت از کابینه قوام قرار داده بود ورهبران قدیمی حزب «صرفاً متکی بر سیاست قدرت بین‌المللی شدند تا سر نوشت ایران بدون استفاده از نیروهای دموکراتیک خلق توده‌ای تعیین شود». به این ترتیب،

گروه ملکی با کلمات زیر کانه‌ای مشکل اطاعت حزب از سیاست جهانی شوروی را عنوان کرد، چرا که این گروه مایل نبود موضوع را علناً مطرح کند چون امیدوار بود موجودیت سیاسی گروه خود را در چارچوب سوسیالیست چپ ادامه دهد.

گروه ملکی تصمیم نهائی خود را دایر بر جدا شدن از حزب توده، به شکل يك اقدام کاملاً حساب شده و مترقیانه اتخاذ کرد.^{۲۷} پیش از این کار، گروه ملکی برای اصلاحات مورد نظر خود، چشم امید به دو منبع زیر دوخته بود: (۱) افراد «دو دل» کادر رهبری که از اصلاحات ریشه‌ای جانبداری می‌کردند. (۲) ارگان‌های انتخاباتی (مانند کنفرانس‌های ایالتی و کنگره‌های حزبی) که از مجرای آن‌ها افکار عمومی حزب می‌توانست رهبران را وادار به انجام اصلاحات مورد نظر سازد. اما امید آنان بر آورده نشد زیرا سه‌جناح کادر رهبری با اصلاح طلبان میانه‌رو متحد شدند و در برابر اصلاح طلبان تندرو موضع گرفتند. اصلاح طلبان میانه رو که اکثریت اعضای کنفرانس ایالتی تهران را تشکیل می‌دادند، همگام با کادر رهبری، بادرخواست تشکیل فوری کنگره دوم حزب که نیمی از اعضای آن بایستی از بین اعضای کنفرانس ایالتی حزب تعیین می‌شد، مخالفت کردند.^{۲۸}

گروه ملکی توجه کرد که انشعابشان برای بر آورده نشدن این خواسته‌ها نبود، بلکه بر سر موضوع اساسی‌تر نقش حزب در تحولات سیاسی ایران صورت گرفت. این نقش را باید از دو جهت نگریست. يك جهت، ناشی از احساس غلو آمیز جبر تاریخی بود که حزب را به يك شیوه صرفاً دفاعی سوق می‌داد و دیگری این بود که حزب عاملی تعیین کننده به شمار می‌آمد و يك حزب توده‌ای می‌بایست حادثه‌ساز باشد.^{۲۹} بیشتر اعضای کمیته ایالتی تهران و تعدادی از فعالان حزبی که امید ادامه مبارزه در داخل حزب را از دست داده بودند به گروه منشعب ملکی پیوستند. جمعیت سوسیالیست توده‌ای ایران، یعنی گروه خلیل ملکی، ضرر به شدیدی از حزب خورد. يك دلیلش این بود که تعداد اعضای دسته ملکی زیاد بود و اگر به او اجازه می‌دادند تا مستقلاً به کارش ادامه دهد، می‌توانست رقیبی جدی برای حزب توده در

رهبری سوسیالیست چپ باشد. وقتی این جمعیت (هنگامی که زیر فشار تبلیغاتی شدید حزب توده قرار گرفت) یقین کرد که نه حزب توده و نه روس‌ها تاب تحمل راه جداگانه‌اش را ندارند، از این رونا‌گزیر به انحلال شد. يك روزنامه روسی با نوشتن سرمقاله‌ای، دسته‌ملکی را متهم کرد که به هدف «سوسیالیسم» خیانت می‌کنند. در پی نگارش این مقاله بود که عمر جمعیت سوسیالیسم توده‌ای ایران به سر آمد، و بر همان روال، حزب توده به عنوان تنها حزب چپ طرفدار شوروی مورد تأکید قرار گرفت.^{۲۰}

سایر گروه‌های ناراضی در حزب توده

علاوه بر دو گروه یادشده، که نماینده لایه‌های اصلی مخالفان در داخل حزب بودند، یعنی روشنفکران لیبرال و گروه‌ملکی، چندین گروه ناراضی دیگر نیز وجود داشتند که تمایلات سیاسی‌شان، فقط پس از انشعاب از حزب آشکار شد. رهبری یکی از این گروه‌ها، که به لحاظ تعداد اعضا و اهمیت مسلکی مقام سوم را داشت، به عهده انورخامه‌ای بود. انورخامه‌ای یکی از روشنفکران برجسته عضو گروه دکتر ارانی بود. دسته انورخامه‌ای پس از گذشت چند سال از انشعاب خود از حزب، جمعیت کوچکی به نام «رهائی کارواندیشه» را تأسیس کرد و يك روزنامه هفتگی برای روشنفکران چپ گرا منتشر ساخت.^{۲۱}

خط فکری دسته انورخامه‌ای، به طوری که از نوشته‌های این گروه برمی‌آید، دارای لحن قوی مارکسیست - لنینیستی بود و با حزب توده که خود را نماینده جنبش جهانی کمونیستی در ایران می‌دانست، رقابت می‌کرد. این دسته به لحاظ موضع‌گیری نسبت به مشکلات داخلی و بین‌المللی، خط فکری افراد باقی مانده از گروه دکتر ارانی را دنبال می‌کرد چرا که هوادار روابط نزدیک با شوروی و اطاعت بدون قید و شرط از آن کشور بود.^{۲۲} دسته انورخامه‌ای نیز گناه شکست حزب توده را به گردن کادر رهبری آن می‌انداخت. لکن گروه ملکی را به دلیل داشتن تمایلات

ناسیونالیستی و تجدید نظر طلبانه محکوم می کرد. حملات این دسته به گروه ملکی پس از اخراج [مارشال] تیتو از کمیونفرم^{۳۳} علنی تر گردید زیرا همان گونه که خواهیم دید گروه ملکی را در طبقه بندی « کمونیست های ملی » قرار می داد.^{۳۴} لذا جای شگفتی نیست که دسته انور خامه ای گرایش ضد امریکائی شدید داشت و کمک های آشکار امریکا به دولت ایران برای مقابله با دیپلماسی شوروی را محکوم می کرد تا حمایت بلا شرط خود را از کمونیسم جهانی به اثبات رساند.

نیازی به گفتن نیست که سرشناس ترین انشعاب کنندگان از حزب توده، شکایات و انتقادات خود از حزب را چنین آشکار ابراز کردند. البته آنان تنها افرادی نبودند که به حزب توده پشت کردند. زیرا در پی شکست غائله آذربایجان، عده زیادی از هواداران حزب نیز از آن روی گردان شدند. چون خارج شدن این افراد از حزب به شیوه غیر متشکل و نامنظم صورت گرفت، لذا به درستی نمی توان دلایل آشکار این کار را مشخص کرد. البته کاملاً بدیهی بود که هواداران و هواداران حزب از آن سرخورده بودند. از میان دلایل بی شمار سرخوردگی این افراد، باید از عامل مهم و احتمالی میهن دوستی اعضای طبقه متوسط نام برد.

این میهن دوستی بارها نادیده گرفته شده بود. اولین مورد آن مربوط به حزب توده بود که در ماجرای امتیاز نفت شمال ثابت کرد که از شوروی دستور می گیرد. از این غائله آذربایجان محظور بیشتری را برای حزب به وجود آورد. زیرا حمایت حزب از این غائله، موجب برانگیخته شدن احساسات خصمانه دست کم برخی از افراد طبقه متوسط نسبت به حزب گردید، چرا که این افراد بر حسب سنت، نسبت به هر جنبش اقلیت مشکوک بودند.^{۳۵} درخواست مداوم حکومت پیشه وری برای خود مختاری آذربایجان و داشتن زبان رسمی جداگانه، در حالی که این درخواست ها اصولاً برای مردم آذربایجان جاذبه و گیرائی داشت، نتوانست از این سوءظن بکاهد.

برعکس، سرخوردگی برخی از هواداران حزب به این خاطر بود که می دیدند انقلاب کمونیستی به آذربایجان محدود شده است. حمایت این افراد از حکومت

پیشه‌وری به دلیل این بود که تصور می‌کردند انقلاب آذربایجان مانند انقلاب مشروطه به تهران سرایت خواهد کرد؛ همان‌گونه که مشروطه خواهان به‌رهبری ستارخان و باقرخان رهبران انقلابی آذربایجان به سوی تهران حرکت کردند و قانون اساسی مشروطه را از کِلْکُ مستبدانه محمدعلی‌شاه نجات دادند^{۲۶}. همزمان با ادامه سیاست تجزیه طلبی رژیم انقلابی آذربایجان، که در واقع از گسترش آن به‌دیگر نقاط ایران خودداری می‌کرد، بسیاری از این افراد از حزب توده سرخوردند و به آن پشت کردند. برخی از آن‌ها پس از دسامبر ۱۹۴۶ [دی ۱۳۲۵] به حزب دموکرات قوام پیوستند. بالاخره باید از «قدرت جاذبه روحی» کامیابی‌ها و شکست‌های حزب نام برد، که در این مورد (مانند سایر موارد جنبش‌های سیاسی توده‌ای در ایران) باعث افزایش یا کاهش شدید اعضای حزب گردید.

اثرات انشعاب در حزب توده

تا جایی که بحران داخلی حزب، محدود به انشعاب گروهی هواداران گردید، رهبران حزب چندان ناامید نشدند، بلکه آن را یک موضوع نسبتاً بی‌اهمیت تلقی و ابراز اطمینان کردند که وقتی کمترین شرایط برای فعالیت سیاسی به وجود آید، جاذبه مردمی حزب از نو جان خواهد گرفت و هواداران مجدداً به حزب روی خواهند آورد.^{۲۷} البته رهبران حزب در مورد از دست دادن برخی از کادرهای مبارز خود به شدت نگران بودند. آن‌ها به خوبی می‌دانستند که حزب با رقابتی جدی روبرو است. از این رو بود که حزب دستخوش جهت‌گیری‌های مهمی گردید که هدف از انجام همه آن‌ها به اثبات رساندن نمایندگی انحصاری حزب، از کمونیسم جهانی بود. حزب به گونه فزاینده‌ای خود را با مارکسیسم-لنینیسم شناسانید و در این رهگذر از تجربه گسترده احزاب کمونیست و به ویژه حزب کمونیست شوروی بهره گرفت تا پاسخ مخالفان خود را بدهد.

بسیاری از انتشارات حزب در این دوران، از منابع کمونیسیم جهانی در زمینه مسائل تشکیلاتی و مسلکی اقتباس شده بود.

به این ترتیب بود که احمد قاسمی یکی از نظریه پردازان حزب به اتهام «فقدان يك برنامه واقعی» در حزب برای رویارویی با احتمالات گوناگون، چنین پاسخ داد: «در مورد يك تعهد اجتماعی دارای ابعاد گسترده، هیچ تجویز جهانی وجود ندارد، زیرا همانگونه که لنین به درستی گفته است، فقط يك کلاهدار می تواند قاعده ای را برای طبقه پرولتاریا اختراع کند که تمامی احتمالات را در نظر گرفته و تضمین نماید که پرولتاریای انقلابی هر گز شکست نخواهد خورد». پیشنهاد گروه دست چپی [گروه دکتراپریم] برای ایجاد پیش قراولان در داخل حزب، از سوی قاسمی رد شد و آن را موجب تجزیه حزب دانست. وی این کار را به مثابه تسلیم شدن در برابر «تکروی روشنفکرانه» خواند که بنابر هشدار لنین در منافع پرولتاریا تأثیر زیادی می گذارد:

«این تکروی روشنفکرانه کاملاً ثابت می کند که وجود مرکزیت مطلق و انضباط

شدید در حزب، شرط اساسی پیروزی پرولتاریا بر بورژوازی می باشد.»^{۳۸}

قاسمی، اصلاح طلبان چپ و میانه رو را به داشتن تمایلات روشنفکرانه بورژوازی متهم کرد و خواستار جدا کردن این افراد از سایر اعضای حزب گردید. و می گفت که اکثریت اعضای حزب، به ویژه کارگران، بین انتقاد سازنده و خرابکاری، و بین اصل مرکزیت و دموکراتیک و بی نظمی آشوب طلبانه، تفاوت می گذارند. قاسمی از گفته لنین یاری گرفت تا از موضع حزب در زمان بحران دفاع کند. قاسمی گفت که به عقیده او «بحرانی که حزب توده پس از شکست ماجرای آذر بایجان با آن روبرو شد مشابه بحرانی بود که حزب سوسیال دموکرات روسیه پس از شکست ۱۹۰۵ متحمل گردید». حزب توده در معرض فشارهای مشابه ازدو سوق قرار داشت، یعنی از يك سو تحت تعقیب دولت بود و از سوی دیگر برخی از اعضای حزب خواستار تجدید نظر کامل در ترکیب حزب بودند. اما مخالفان با

انشعاب آشکار از حزب، کذب ادعای خویش را به ثبوت رساندند، زیرا بر اساس يك اصل اجتماعی انکارناپذیر، پیروزی حزب هنگامی مقدور است که همبستگی مسلکی آن، منطبق با اتحاد ملموس و عملی طبقه پرولتاریا باشد.^{۳۹}

به گفته قاسمی، رهبران حزب توده از تجربه روس‌ها آموخته بودند که نباید با دادن امتیاز، دهان مخالفان را بست، درست همان گونه که لنین پس از دومین کنگره حزب سوسیال دموکرات، نظرات مشورتی پلخانف^{۴۰} را دایر بر اتخاذ رویه ملایم نسبت به اصلاح طلبان اقلیت رد کرد. حزب توده نیز به همین روال درخواست گروه چپ [گروه دکتر آپریم] در مورد تشکیل پیش‌قراولان حزبی را مردود دانست و در این کار به لنین تأسی کرد که اندیشه تقسیم حزب بین اعضای «ممتاز» و معاف از انضباط حزبی و اعضای «غیرممتاز» و تابع انضباط شدید حزبی را نمی‌پذیرفت.^{۴۱} حاصل کلام، حزب همچنان نظام سلسله مراتب مرکزی، رهبری واحد، اساسنامه واحد و وجود انضباط شدید را شرایط اساسی رهبری کامیابانه در سازمان‌های کارگری می‌دانست.

اگرچه کادر رهبری حزب از پذیرش انتقادات عمده گروه‌های منشعب چپ و میان‌رو خودداری کرد، با این وجود برخی از نکات عنوان شده از سوی آنان را کاملاً از نظر دور نداشت.^{۴۲} حتی پیش از این که انشعابات در اواخر سال ۱۹۴۷ [آذر و دی ماه ۱۳۲۵] جنبه قطعی یابد، کادر رهبری حزب، در هیأت جدید خود، مانند هیأت اجرائی موقت، به ارزیابی مجدد تشکیلات حزب پرداخت. حزب با پذیرش این موضوع که تعداد فزون از اندازه اعضای حزب در سال ۱۹۴۵ [۱۳۲۴ شمسی] در ازین رفتن انسجام تشکیلاتی مؤثر بوده است، اطمینان داد که اشتباهات گذشته را تکرار نخواهد کرد. با توجه به این حقیقت که با خارج شدن منشعبین از حزب، اینک حزب فقط دارای اعضای رسمی بود که قبل از سال ۱۹۴۵ [۱۳۲۴ شمسی] در آن عضویت یافته بودند، انجام منظور یادشده، آسانتر می‌نمود. بدین ترتیب، حزب می‌توانست اتکای خود را بر فعالان سرسخت حزبی

بگذارد که غالب آنان بر اثر جریان انشعابات روشنفکران، گرفتار ضعف روحی و ناامیدی شده بودند.

وظیفه تجدید سازمان و ارشاد اعضای وفادار حزب، به عهده رهبر جوان و فعال سازمان جوانان، یعنی احسان طبری، سپرده شد. طبری هیچ گونه نقشی در اشتباهات گذشته کادر رهبری نداشت و از اعتماد روشنفکران نیز برخوردار بود. طبری، مانند سایر نظریه پردازان حزب، قویاً متکی بر اصول مارکسیسم - لنینیسم و تجارب واقعی حزب کمونیست شوروی گردید تا بتواند این فکر را القاء کند که حزب توده بر غم ظواهر آن، یک حزب کمونیستی است.

احسان طبری در کنفرانس فعالان حزب، به توجیه مفهوم یک حزب سیاسی و مبارز مارکسیستی پرداخت. وی گفت که اساس کار حزب را مبارزه ضد سرمایه داری تشکیل می دهد، و مادامی که جامعه طبقاتی وجود دارد، این مبارزه یک پدیده اتفاقی و گذرا، نیست و نمی توان آن را حذف کرد. به این جهت بود که حزب توده، نظریه کاپیتالیستی تأسیس یک حزب لیبرال سمت بنیان [نظرات گروه خلیل ملکی] و تأسیس یک حزب خودکامه و فاشیستی زیر سلطه یک رهبر [پیشنهادات دکتر اپریم] را به دلیل ناسازگار بودن آنها باماهیت یک حزب کارگری طراز نوین [حزب توده] رد کرد. طبری افزود که راه حل مناسب برای اجرای وظایف دو گانه تشکیلات و وحدت، در مرکزیت دموکراتیک خلاصه می شود زیرا مستلزم اطاعت از کادر رهبری است که به گونه دموکراتیک برگزیده شده اند. وی تأکید کرد که حزب نباید سرشت ممتاز داشته باشد، بلکه باید در نهایت، متکی بر توده ها گردد، بی آن که تسلیم عواطف توده ها شود و از آموزش سیاسی آنان غفلت نماید.^{۴۳}

حزب از روحیه شکست در بین روشنفکران و دانشجویان باخبر بود و از این رو طبری دانشجویان را از «انحرافات» گوناگون که حزب را تهدید می کرد، از جزمیت گرفته تا نیهلیسم^{۴۴} و لیبرالیسم^{۴۵}، بر حذر داشت. اما در عین حال، بی تفاوتی و عدم مشارکت در فرآیند سیاسی نیز نکوهش گردید. طبری روشنفکرانی را که از

اصالت حزبی طرفداری می کردند ملامت کرد که حقایق مبارزه اجتماعی و سیاسی را نادیده می گیرند و این توهم را در سر می پروراندند که با توجه به اوضاع ایران می توان يك نهضت اجتماعی را بدون احتمال خطا و شکست، به سر منزل مقصود رسانید.

به طور خلاصه، ویژگی های حزب توده در دو سالی که در پی شکست غائله آذربایجان آمد، عبارت بودند از جستجوی جدی برای یافتن علل افول جنبش کمونیستی و تجویز راه حل هایی برای مشکلات مسلکی و تشکیلاتی که آینده حزب را تهدید می کرد. فقط در کنگره دوم حزب در ماه مه ۱۹۴۸ [اردیبهشت ۱۳۲۷] بود که حزب سرانجام بهبود یافت و با مفاهیم آشکار سیاسی و مسلکی خود از نو ظاهر شد.

در مدت این دو سال، تحولات کشور موجب تحکیم قدرت دولت شد. دولت به گونه کامیابانه ای، احزاب چپ را بی اعتبار جلوه داد و با بهره گیری از تحریم انتخابات از سوی حزب توده و متشکل نبودن اپوزیسیون جدید به رهبری دکتر مصدق، حزب دموکرات ایران توانست ۹۰ درصد از کرسی های دوره پانزدهم مجلس شورای ملی را نصیب خود سازد^{۴۶}.

مجلس پانزدهم در ژوئیه ۱۹۴۷ [تیر ۱۳۲۶] گشایش یافت و پس از بحث مقدماتی درباره تصویب اعتبارنامه نمایندگان و رأی اعتماد به کابینه جدید قوام، نمایندگان فوراً دست به کار رسیدگی به پیش نویس قرارداد تشکیل شرکت نفت ایران و شوروی شدند. این پیش نویس در اواخر سپتامبر [۲۹ مهر ۱۳۲۶] از سوی دولت تقدیم مجلس گردید. از قبل پیش بینی می شد که به رغم حمایت آشکار نخست وزیر از این قرارداد، این طرح در مجلس تصویب نخواهد شد. با وجود این، دادن ۱۰۲ رأی مخالف در برابر ۲ رأی موافق موجب حیرت طرفداران و مخالفان دولت گردید^{۴۷}. مخالفت مجلس با تصویب قرارداد یاد شده در واقع پاسخی به یورش دیپلماتیک شوروی بود که می بایست خیلی وقت پیش صورت می گرفت. این

مخالفت نشانگر شکست کامل دورکن سنتی و انقلابی دیپلماسی شوروی در یکی از نخستین آزمون‌های آن دولت به عنوان يك ابرقدرت پس از جنگ دوم جهانی بود. [به این ترتیب به ثبوت رسید که] نه تجربه انقلابی کمک به جنبش کمونیستی محلی، و نه استفاده از فشار دیپلماتیک سنتی، هیچ‌یک نتوانسته بود نفوذ شوروی در ایران را گسترش دهد.

البته این شکست آشکاری که نصیب دیپلماسی شوروی گردید، به این معنی نبود که افول نهائی جنبش کمونیستی آغاز شده است. زیرا اگر چه استقلال مملکت سرانجام تأمین گردید و قدرت دولت انسجام یافت، لکن شرایط عینی که موجب تجدید حیات جنبش کمونیستی گردیده بود، همچنان به قوت خود باقی ماند. در مدت يك سال، پس از سقوط غائله آذربایجان، علائم تجدید حیات حزب توده ظاهر گردید و منجر به تشکیل دومین کنگره حزب در آوریل ۱۹۴۹ [اردیبهشت ۱۳۲۷] شد. اگر نتیجه‌ای از تشکیل این کنگره عاید شد همانا وجود نشانه‌های کامل موضع‌گیری فزاینده و تحول مشخص حزب به سمت رادیکالیسم چپ^{۴۸} بود که حزب در گذشته از آن اجتناب می‌کرد.

تشکیل دومین کنگره حزب توده ایران

موضوع تشکیل کنگره‌های سالانه حزب جهت تعیین اعضای ارکان تشکیلاتی و قاعده‌بندی مجدد خط‌مشی‌ها، اساس اختلافی بود که قویاً موجب بیگانگی کسانی شد که خالصانه معتقد بودند حزب باید از داخل اصلاح شود و چون خواسته آنان برآورده نشد، به انشعاب رسمی شتاب‌آمیز و غیرقابل برگشت از حزب دست زدند. گروه میانه‌رو خلیل‌ملکی امیدوار بودند که پس از شکست غائله آذربایجان، کنگره حزب تشکیل شود تا يك ارزیابی شرافتمندانه از خط‌های گذشته حزب صورت گیرد و افراد جدیدی برای رهبری آن، در این دوران بحرانی برگزیده شوند. از سوی دیگر، کادر رهبری حزب یقین داشت که برگزاری کنگره در شرایطی که

شکست حزب کاملاً محسوس بود، نتیجه‌ای جز از هم‌پاشیدن کامل دستگاه رهبری و افتادن آن به دست گروه‌های اصلاح طلب چپ و میان‌رو نخواهد داشت. کادر رهبری حزب از برگزاری کنگره در تابستان سال ۱۹۴۶ خودداری کرد؛ در حالی که هنوز کابینه ائتلافی بر سر کار بود و رژیم انقلابی آذربایجان وضع محکمی داشت. در آن زمان، کادر رهبری، مخالفت خود را با تشکیل کنگره، این‌گونه توجیه می‌کرد که [تشکیل کنگره] موجب از هم‌پاشیدگی گروه‌های چپ و میان‌روی می‌گردد که با حزب توده، جبهه مؤتلفه‌ای را برای شرکت در انتخابات عمومی تشکیل داده بودند. فزون بر این، کادر رهبری استدلال می‌کرد که حزب در اوج قدرت خود، نیازی به تشکیل کنگره ندارد.

در فوریه ۱۹۴۶ [بهمن ۱۳۲۴] کمیته مرکزی مانع اقدام دومین کنگره ایالتی تهران^{۴۹} برای تعیین نمایندگان خود در کنگره دوم حزب بر طبق اساسنامه گردید.^{۵۰} کسانی که درخواست تشکیل فوری کنگره را می‌کردند، معتقد بودند که در شش ماه اخیر از مدت هجده ماهی که از تشکیل کنگره اول حزب می‌گذرد، حزب از یک مرحله مبارزه جدی وارد مرحله جدیدی شده است زیرا برای نخستین بار به گونه فعالی در هیأت حاکمه کشور فعالیت کرده است و حتی به عنوان یک عامل عمده در تحول شتابان رویدادها در ایران به شمار می‌رود. کلیه این ملاحظات سبب گردید که ارگان عالی حزب [کمیته مرکزی] تشکیل جلسه بدهد و به بررسی وضع کنونی و آینده حزب بپردازد.

کمیته مرکزی در پاسخ به این فشارها در مارس ۱۹۴۶ [فروردین ۱۳۲۵] وعده داد که دومین کنگره حزب قطعاً در ۲۲ ژوئن [خرداد ۱۳۲۵] تشکیل خواهد شد و برای تدارک مقدمات آن، پیشنهاد کرد که به جای تشکیل کنفرانس جدید ایالتی بر طبق اساسنامه حزب، اعضای کنفرانس قبلی مجدداً تشکیل جلسه دهند. فعالان حزب و رؤسای حوزه‌ها در نشستی که در ماه مه [اردیبهشت ۱۳۲۵] داشتند به اتفاق آراء پیشنهاد کمیته مرکزی را رد کردند.^{۵۱} متقابلاً کمیته مرکزی تشکیل دومین

کنگره حزب راتا زمان انتقال قدرت خود به هیأت اجرائی موقت در دسامبر ۱۹۴۶ [دی ۱۳۲۵] به تأخیر انداخت. هیأت اجرائی موقت پس از تشکیل آن، بلافاصله وعده داد که کنگره ظرف سه ماه بر گزار خواهد شد؛ اما نتوانست به وعده خود وفا کند. سرانجام در اوت ۱۹۴۷ [تیر ۱۳۲۶] سومین کنفرانس ایالتی تهران گشایش یافت و به اتفاق آراء درخواست تشکیل کنگره دوم حزب را کرد.^{۵۲} هیأت اجرائی موقت وعده تشکیل این کنگره را برای دو ماه بعد داد، و متجاوز از سه ماه بعد تصمیم گرفت که تشکیل کنگره را به مدت نامعلومی به تعویق اندازد زیرا اوضاع سیاسی کشور را با تشکیل يك کنگره سری یا علنی مناسب نمی‌دید. علاوه بر این، استدلال کرد که بحث علنی در کنگره، صرفاً به تشدید آشفتگی حزب می‌انجامد؛ و از سوی دیگر، به دلیل انحلال برخی از سازمان‌های ایالتی حزب، کنگره نمی‌تواند در سطح کشور تشکیل شود.

هیچ‌يك از این دلایل نتوانست اصلاح طلبان را قانع کند و در نشست مشورتی دسامبر ۱۹۴۷ [دی ۱۳۲۶] که پنجاه نفر از اعضای کنفرانس ایالتی تهران در آن شرکت داشتند، به تصمیم هیأت اجرائی موقت درباره به تعویق انداختن نامحدود کنگره اعتراض شد و کمیته را ناگزیر کردند تا تصمیم خود را پس گرفته و وعده تشکیل کنگره دوم را در مارس - آوریل ۱۹۴۸ [فروردین - اردیبهشت ۱۳۲۷] بدهد.^{۵۳} با وجود این، در ظرف چند روز، انشعابات حزب، جامه عمل پوشید. هیأت اجرائی موقت در يك قطعنامه شدید در ژانویه ۱۹۴۸ [۱۳۲۶/۱۰/۱۶] انشعاب گروه ملکی را به عنوان يك عمل خیانت آمیز محکوم کرد.^{۵۴} دستگاه تبلیغاتی هیأت اجرائی موقتی، به تلاش سختی برای بی‌اعتبار کردن این گروه دست زد که ۵۰ روشنفکر دارای اکثریت آراء در سومین کنفرانس ایالتی تهران^{۵۵} نیز در شمار اعضای آن بودند. شورای متحده مرکزی جنبش اتحادیه‌های کارگری وابسته به حزب به حمایت از هیأت اجرائی موقت برخاست و انشعاب را محکوم کرد: «در زمانی که ارتجاع و امپریالیسم علیه سازمان کارگری دوستدار آزادی متحد شده‌اند و به هر

اقدامی توسل می‌جویند تا تحول دموکراتیک کشور ما را تضعیف کنند^{۵۶}.
 به این ترتیب، رهبران حزب با برداشتن انشعابیون از سر راه خود، آماده
 تشکیل کنگره حزب شدند که تشکیل آن مدت‌ها به تأخیر افتاده بود. کنگره دوم
 حزب به موقع خود و در ۲۵ آوریل ۱۹۴۸ [۱۳۲۷/۲/۵] با حضور ۱۱۸ نماینده
 از سراسر ایران تشکیل شد. دکتر رادمنش دبیر کل حزب در گزارش افتتاحیه
 خود، حمایت بلا شرط از نظرات حزب نسبت به تحولات داخلی و بین‌المللی در مدت
 چهل و چهار ماه از تشکیل کنگره اول را اعلام کرد. اما هدف از تشکیل این کنگره،
 برنامه‌ریزی برای آینده حزب بود. شعبه‌های شش‌گانه کنگره^{۵۷} عهده‌دار اداره امور
 مختلف حزب گردیدند. و تصمیمات زیر را گرفتند که خلاصه آن‌ها در گزارش روزنامه
 مردم، ارگان حزب به چاپ رسید^{۵۸}:

۱- اساسنامه جدید حزب، به تحکیم اصول مرکزیت دموکراتیک و تقسیم
 وظایف ارگان‌ها پرداخت، و علاوه بر این، دوره آزمایش عضویت در حزب را از
 سه ماه به شش ماه افزایش داد^{۵۹}.

۲- سیاست‌های کلی حزب در گذشته، با اذعان به خطاهای تاکتیکی کادر
 رهبری پیشین، مورد تأیید قرار گرفت.

۳- انشعاب گروه چپ ظاهرأ مترقی [گروه دکتر اپریم] و گروه خلیل
 ملکی مورد بررسی دقیق قرار گرفت.

باتوجه به این که برخی از رهبران حزب، در کنگره شرکت نداشتند (عددای
 به خاطر فعالیت در غائله آذربایجان از ایران خارج شده بودند^{۶۰} و بعضی از رهبران
 قدیمی به خاطر جلب رضایت مخالفان خود، در کنگره شرکت نکردند) نوعی تجدید
 سازمان در حزب ضروری می‌نمود. در اساسنامه جدید، تعداد اعضای ثابت کمیته
 مرکزی ۱۹ نفر و تعداد مشاوران کمیته مرکزی در پلنوم [اجلاس عمومی] آن
 ۱۵ نفر تعیین شده بودند. پلنوم هر سه ماه یک بار به عنوان شورای عالی حزب بایستی
 تشکیل می‌شد تا به بررسی سیاست گذشته حزب و طرح ریزی سیاست آتی آن

بپردازد. نقش مشاوران کمیته مرکزی، محدود به جنبه مشورتی کارها بود؛ یعنی در شور و بحث‌ها شرکت می‌کردند اما حق رأی نداشتند.^{۶۱}

بر طبق اساسنامه جدید، پس از تعیین اعضای کمیته مرکزی و مشاوران آن، بایستی اولین پلنوم حزب تشکیل می‌شد تا از میان اعضای کمیته مرکزی يك هیأت اجرائیه ۱۱ نفره و پنج نفر از اعضای کمیسیون تفتیش را تعیین کند. هیأت اجرائیه در اساس، مسئول اجرای تصمیمات و خط مشی‌های کمیته مرکزی بود. این هیأت دو قسمت سیاسی و تشکیلات را زیر نظر خود داشت^{۶۲}. هیأت دبیران از دکترا دمنش (دبیر اول حزب) و دبیران مسئول «پولیت بورو» و تشکیلات [احسان طبری - دکتر فریدون کشاورز] تشکیل می‌شد^{۶۳}.

یکی از ابتکارات کنگره، با توجه به تجربه گذشته، عبارت بود از انتخاب اعضای کمتری برای کمیسیون تفتیش از میان اعضای کمیته مرکزی و توسط پلنوم، در حالی که طبق اساسنامه اولیه حزب، این افراد توسط کنگره تعیین می‌شدند. همان گونه که در پیش آمد، گنجاندن برخی از عناصر اصلاح طلب، به‌ویژه خلیل ملکی، در کمیسیون تفتیش، در دسر کمیته مرکزی را فراهم کرد زیرا این عناصر با اصرار زیادی خواستار تصفیه حزب و برگزاری کنگره دوم در موعد معین بودند. بر طبق اساسنامه جدید، اعضای پلنوم که دارای حق رأی بودند (یعنی اعضای ثابت کمیته مرکزی) مسئولیت انتخاب اعضای کمیسیون تفتیش را به‌عهده داشتند، اما در واقع، ۱۱ عضو هیأت اجرائیه این کار را می‌کردند زیرا این ۱۱ نفر اکثریت اعضای ثابت کمیته مرکزی را تشکیل می‌دادند^{۶۴}. در هیأت اجرائیه جدید، ایرج اسکندری و کامبخش و رضا روستا عضویت نداشتند. اسکندری و کامبخش پس از غائله آذربایجان از ایران خارج شدند، و رضا روستا که مسئول اتحادیه‌های کارگری وابسته به جنبش بود به دلیل اشتغال در سمت یادشده، در هیأت اجرائیه گنجانده نشد. بهر حال، روستا نیز بعداً بر اثر افزایش فشار دولت بر اتحادیه‌های کارگری، از کشور فرار کرد.

کمیته مرکزی از اختیارات زیادی برای اداره تشکیلات و فعالیت حزب برخوردار بود. این اختیارات شامل حق انحلال کمیته‌های ایالتی نیز بود، در حالی که چون اعضای کمیته‌های ایالتی از سوی کنفرانس ایالتی تعیین می‌شدند طبعاً حق انحلال آن نیز می‌بایست به‌عهده کنفرانس باشد. از لحاظ نظری، انحلال کمیته، مشروط به انتخاب یک کمیته ایالتی جدید توسط کنگره بعدی بود، لکن چون کنگره جدید و پلنوم کمیته مرکزی به‌طور مرتب تشکیل نگردیده بود، لذا در عمل به کمیته مرکزی اختیار داده شد تا درباره مرگ و زندگی کمیته‌های ایالتی تصمیم بگیرد.^{۶۵}

به‌طوری که از اساسنامه حزب برمی‌آمد، اصول بدون چون و چرای لنینیستی در تشکیلات حزب گنجانیده شده بود تا آن را به یک حزب کارگری منسجم و یک پارچه تبدیل کند. یک بند از اساسنامه، مربوط به وظایف اعضای حزب در یک سازمان استوار بر مرکزیت بود. اعضا می‌بایست از انضباط شدید پیروی کنند و تصمیمات اکثریت را به مرحله اجرا در آورند؛ و خود را با تصمیمات و دستورات سایر ارگانهای حزب هم‌آهنگ سازند؛ و حق حزب را در تعیین مقامات و وظایف آنان پذیرا شوند.^{۶۶} حزب به‌منظور اجرای وظایف اعضا و تضمین یک پارچگی تشکیلاتی خود، مقررات شدیدی را در مورد مجازات اعضای سهل‌انگار در نظر گرفته بود. همچنین، هدف از این مجازات‌ها جلوگیری از تکرار دسته‌بندی‌های سیاسی بود که از زمان برگزاری کنگره اول به صورت بالقوه وجود داشت و بالاخره در پایان سال ۱۹۴۷ [اواسط سال ۱۳۲۷] موجب انشعابات در حزب گردید. پس از تشکیل کنگره دوم، حزب بر آن شد تا تصمیمات کنگره را به مرحله اجرا در آورد و سازمان حزب را با نظارت‌های استوارتر و وجود کادرهای جدیدی که خوب آموزش دیده باشند، سر و سامان دهد. اساسنامه جدید حزب در مورد نقش مهم کادرها از عقاید لنین متأثر بود که می‌گفت هر چند داشتن یک مرام سیاسی صحیح، شرط لازم یک حزب کارگری است ولی داشتن کادرهای آموزش دیده

شرط کافی آن به‌شمار می‌رود. به این جهت بود که همهٔ دستگاه حزب به کار افتاد تا به آموزش کادرهای جدیدی بپردازد که متعهد و دارای انضباط و آگاه از منافع طبقه کارگر و قابل اعتماد باشند.^{۶۷} در پلنوم فعالان حزب که در ژوئیه ۱۹۴۸ [اواسط تیر ۱۳۲۷] توسط کمیته ایالتی تهران بر گزار شد تا گزارش سه ماهه اول را استماع کند، احسان طبری که اینک دبیر دفتر سیاسی کمیته مرکزی بود، خاطر نشان ساخت که آموزش کادرها مسئولیت عمده حزب را تشکیل می‌دهد زیرا مردم ایران عموماً عادت به کارهای سیاسی جمعی یا اجتماعی ندارند و حتی روشنفکران و کارگران نیز تجربه اندکی در این زمینه دارند.^{۶۸}

اما طبری افزود که به عقیده حزب، جامعه ایرانی قابلیت پیشرفت و گسترش جنبش‌های اجتماعی - سیاسی را دارد زیرا در اساس «امپریالیسم و ایادی محلی آن، مردم را کاملاً از این حرکت محروم کرده‌اند»^{۶۹}. وی گفت همان گونه که حزب در گذشته به دلیل امکان حداقل آزادی فعالیت سیاسی توانست نظر اقداردارای آگاهی سیاسی را به خود جلب کند، اینک نیز حزب از قابلیت خود برای به حرکت در آوردن توده مردم اطمینان دارد.

پس از بر گزار کنفرانس دوم، یک دوران تزکیه مسلکی در حزب آغاز شد و به نظر می‌رسید که حزب از خطرات وجود گروه ممتاز و نداشتن پایگاه مردمی باخبر بود. از این رو بود که به فعالان حزبی هشدار دادند تا از پیدایش مجدد عناصر ظاهراً ترقی خواه و انشعابیون چپ جلوگیری کنند، زیرا چنانچه این افراد دوباره در حزب رخنه کنند، آن را از قالب یک سازمان کارگری طراز نوین به یک دسته بندی سیاسی تبدیل خواهند کرد.^{۷۰} همچنین به آنان یادآوری کردند که حزب به دلیل نداشتن یک پرولتاریای صنعتی بزرگ، با مشکلاتی روبرو است. به این ترتیب حزب توده با همان شیوه‌ای که یادآور و اکنش حزب کمونیست ایران در قبال قیام گیلان در سال ۱۹۲۱ [۱۳۰۰ شمسی] بود، در دودهه بعد شکست‌های حزب را به گردن طبقه کارگر جوان ایران انداخت که به اندازه کافی از روحیه پرولتاریائی برخوردار

نبودند.^{۲۱}

همچنین، بسیج کردن سایر طبقات نیز دشوار می‌نمود. حزب معتقد بود که قاطبه دهقانان، عقب مانده بودند و توجهی به مسائل سیاسی نداشتند و طبقه متوسط اجتماع نیز عمدتاً فقیر و رشد نیافته بودند.^{۲۲} از سوی دیگر، قشر کوچک روشنفکران مترقی که دارای شور و شوق انقلابی بود، به دلیل درست درک نکردن معنی و تعهدات انقلابی، از انجام اقدامات انقلابی طفره می‌رفتند. حزب با داشتن چنین امکاناتی پیشنهاد کرد که اعضای حزب از نو آموزش داده شوند. پرواضح بود که دشواری انجام این کار در خارج از محدوده پایتخت و شهرهای بزرگ، یعنی در مناطق رشد نکرده و افراد بی‌سواد، دوچندان بود. بازتاب طبقه کارگر نسبت به حزب، در گذشته رضایت بخش بود. در واقع، کارگران، اکثریت اعضای حزب را در بیشتر دوران تاریخ آن تشکیل می‌دادند؛ فقط پس از ماجرای شکست غائله آذربایجان بود که حزب منزلت خود را در بین کارگران از دست داد. روی گرداندن کارگران از حزب تا حدودی نتیجه شکست غائله آذربایجان و ناامیدی حاصل از آن بود. البته تلاش پیگیر قوام برای جلب نظر کارگران و بیعت گرفتن از آنان [برای عضویت در حزب دموکرات ایران] نیز در این روی گردانی مؤثر بود. سیاست قوام توسط کابینه‌های بعدی با کامیابی نسبتاً مؤثری دنبال شد. با وجود این، بسیاری از کارگران به حمایت خود از حزب توده ادامه دادند زیرا حزب هنوز دارای يك هسته استوار از سازمان-دهندگان کارگری بود که مهارت آنان در متشکل کردن کارگران بی نظیر بود. موفقیت حزب در جلب نظر کارگران يك عامل مهم در تکامل جنبش کمونیستی ایران به شمار می‌رفت.

حزب توده و جنبش اتحادیه‌های کارگران

تلاش حزب توده برای جلب نظر طبقه کارگر، بدون شك یکی از تأکیدات همه‌جانبه جنبش کمونیستی به شمار می‌رفت زیرا کارگران به‌طور بالقوه مناسب‌ترین

منبع نیروی انسانی برای فعالیت‌های گوناگون جنبش بودند. قانع‌کننده‌ترین دلیل برای اثبات این ادعا آن است که همه احزاب سیاسی که نمایندگی این جنبش را در چهاردهم گذشته داشته‌اند مبنای کامیابی و شکست خود را بر حسب روابط با طبقه کارگر و به تناسب درجه آگاهی سیاسی آنان ارزیابی کرده‌اند. هم کمیته عدالت (که پیش‌تاز سازماندهی کارگران در سال ۱۹۱۸ در باکو بود)، و هم حزب کمونیست ایران (که شعارهای کارگری را در ایران از گیلان آغاز کرد و سپس به دیگر نقاط برد)، هر دو آن‌ها عملکردهایشان را بر حسب بازتاب و وفاداری کارگران نسبت به خود، ارزیابی کرده‌اند.

به همین ترتیب، حزب توده نیز عظمت و انحطاط خود را بر مبنای درجه نفوذ در طبقه کارگر در سراسر حیات خود از ۱۹۴۱ [۱۳۲۰ شمسی] به بعد توجیه کرده است. حزب توده که تشکیل واقعی خود را ناشی از دگرگونی شدید در شرایط عینی ایران، بر اثر صنعتی شدن نسبی و رشد ملی کارگران در دوران رضا شاه می‌دانست، ادعا کرد که در اوج اقتدار خود در تابستان سال ۱۹۴۶ [۱۳۲۵ شمسی] از وفاداری متجاوز از ۳۰۰/۰۰۰ کارگر برخوردار بود. بالعکس، حزب همین پدیده را عامل افول کمونیسم پس از شکست غائله آذربایجان قلمداد کرده است.^{۷۴}

بر اساس همین معیار، هنگامی که حزب در سال ۱۹۴۷-۱۹۴۸ [۱۳۲۶-۱۳۲۷ شمسی] در معرض انتقادات اصلاح‌طلبان چپ قرار داشت، و نیز پس از فعالیت زیرزمینی حزب در ۱۹۴۹ [۱۳۲۸ و پس از ترور ناموفق شاه]، حزب برای دفاع از همبستگی مسلکی خود با کمونیسم جهانی استدلال کرد که تکیه حزب بر پایگاه طبقه کارگر به عنوان یک اقدام نهائی، دلیل بر خلوص مکتبی آن می‌باشد.^{۷۵} کارگران همواره به عنوان یک بخش جدانشدنی از جنبش کمونیستی به شمار آمده‌اند، و مادامی که بنیادهای مکتبی کمونیسم بر محور حفظ منافع کارگران دور می‌زند، احتمالاً این شیوه تفکر ادامه خواهد یافت.

تحول تاریخی جنبش اتحادیه‌های کارگری در ایران را می‌توان از پایان

دوران جنگ اول جهانی دانست، زیرا در آن زمان برای نخستین بار، يك اتحادیه متشکل از کارگران چاپخانه‌ها به وجود آمد. این جنبش در دهه بعد به تدریج به سایر صنایع گسترش یافت به طوری که بر طبق برخی گزارشات در سال ۱۹۲۷ [۱۳۰۶ شمسی] شش اتحادیه کارگری در پایتخت و یک اتحادیه کارگران صنعت نفت در جنوب وجود داشت.^{۷۶} پس از این که رضاشاه در سال ۱۹۲۸ [۱۳۰۷ شمسی] قدرت خود را تحکیم کرد و به اقدامات شدیدی علیه کلیه مخالفان خود دست زد، جنبش اتحادیه‌های کارگری از رشد بازماندند. فقط پس از سقوط رضا شاه و استقرار آزادی‌های دموکراتیک در ۱۹۴۱ [۱۳۲۰ شمسی] بود که تجدید حیات این جنبش مقدور شد. پس از روی کار آمدن رژیم جدید [پادشاه جدید یعنی محمد رضا شاه]، کمیته‌های ایالتی حزب توده، با شتاب در صدد تجدید حیات اتحادیه‌های کارگری برآمدند. در اکتبر ۱۹۴۱ [مهر ۱۳۲۰] که عفو شاه شامل زندانیان سیاسی گردید، برخی از سازمان دهندگان کمونیست اتحادیه‌های کارگری، همراه با اعضای گروه دکتر ارانی، از زندان آزاد شدند. پاره‌ای از این افراد که دارای تجربه زیادی در کار تشکیلات کارگری بودند، مستقل از حزب توده به فعالیت پرداختند. در سال ۱۹۴۴ [۱۳۲۳ شمسی] چهار مرکز مستقل از اتحادیه‌های کارگری در تهران وجود داشت و تعداد اعضای آنها به ۱۰/۰۰۰ نفر می‌رسید.^{۷۷} همه این مراکز توسط کمونیست‌های قدیمی اداره می‌شد که آنها جدا از حزب توده فعالیت می‌کردند زیرا نسبت به روابط حزب با اتحادیه‌ها مطمئن نبودند. استقلال عمل اتحادیه‌های کارگری تا حدودی صرفاً ناشی از محدودیت تاکتیکی بود، زیرا دول متفق نسبت به رخنه سیاسی در بین کارگران معترض بودند و دلیل می‌آوردند که این کار، تلاش‌های متفقین را در دوران جنگ ضعیف می‌کند. واقعیت این بود که اتحادیه‌های کارگری وابسته به حزب توده، حفظ نظم در صنایع جنگی ایران را به حساب دوستی با اتحاد شوروی می‌گذازدند.^{۷۸}

در سال ۱۹۴۴ [۱۳۲۳ شمسی] که جریان جنگ به سود متفقین پیش می‌رفت،

از محدودیت به کاررفته در مورد اتحادیه‌های کارگری کاسته شد. انتخابات دوره چهاردهم مجلس در ۱۹۴۳ - ۱۹۴۴ [از آذر ۱۳۲۲ تا مرداد ۱۳۲۳] حزب توده را مطمئن ساخته بود که از حمایت متشکل کارگران برخوردار است. به علاوه، حزب به تدریج خصایص يك سازمان توده‌ای را یافته بود که به خاطر حفظ قدرت و نفوذ خویش، متکی بر کارگران و پیشه‌وران بود. حزب، قبلاً اقداماتی را برای تأسیس يك سازمان مرکزی اتحادیه‌های کارگری، از جمله تشکیل شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری ایران، در اوایل سال ۱۹۴۲ [اواخر سال ۱۳۲۱ شمسی] آغاز کرده بود، که سازمان‌دهندگان کارگری و نمایندگان کارگران را در برمی گرفت.^{۷۹} در اول ماه مه ۱۹۴۴ [۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۳] این هسته سازمان‌دهندگان کارگری در تهران برای اتحاد چهار اتحادیه مستقل، در يك سازمان جدید به نام شورای متحده مرکزی اتحادیه‌های کارگران [وزحمتکشان] ایران (که از این به بعد اختصاراً شورای متحده نامیده خواهد شد) تلاش کرد.^{۸۰} شورای متحده بلافاصله با فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری چپ (The leftist world federation of true unions) (W. F. T. U) تماس گرفت و اتحادیه یادشده، این شورا را به عنوان عضو وابسته خود پذیرفت زیرا شورای متحده متجاوز از ۲۰۰/۰۰۰ عضو داشت و تشکیل شورا بر اساس مذاکرات و توافق آزادانه اول ماه مه [۱۱ اردیبهشت] کارگران صورت گرفته بود.^{۸۱}

در تابستان سال ۱۹۴۵ [۱۳۲۴ شمسی] شورای متحده بدون شك بزرگترین اتحادیه کارگری ایران در سطح کشور بود. در بیست و هفتمین اجلاس کنفرانس بین‌المللی کار که در پاریس، در اکتبر و نوامبر ۱۹۴۵ [شهریور و مهر ۱۳۲۴] برگزار شد، شورای متحده کوشید تا به عنوان نماینده کارگران ایران در این اجلاس شرکت کند، لکن تلاشش به نتیجه نرسید زیرا همه اعضای اصلی و علی‌البدل هیأت اعزامی ایران در کنفرانس، از اتحادیه‌های غیر کمونیستی بودند و نقش شورای متحده در این هیأت صرفاً جنبه مشورتی داشت.^{۸۲} این موضوع، مایه

خصوصاً طولانی بین مقامات دولتی و شورای متحده گردید به طوری که فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری چپ ناگزیر شد چند هیأت به ایران اعزام دارد تا به بررسی شرایط کار در ایران و تحقیق درباره شکایات اتحادیه‌های توده‌ای دایر بر این که از سوی دولت تحت تعقیب قرار دارند و نیز اتهام دولت حاکی از خرابکاری توسط این اتحادیه‌ها پردازد.

فاصله زمانی اول مه ۱۹۴۳ تا ۱۳ دسامبر ۱۹۴۶ [۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۲ الی ۲۱ آذر ۱۳۲۵] نشانگر طلوع تدریجی شورای متحده به صورت يك اتحادیه کارگری علنی و به رسمیت شناخته شده بود. اعتلای شورای متحده همزمان با اقتدار حزب توده بود که پس از سال ۱۹۴۳ [۱۳۲۲ شمسی] آشکارا ادعا می کرد که رهبری طبقه کارگر ایران را به دست دارد، در حالی که شورای متحده هنوز هویت مستقل سازمانی خود را حفظ کرده بود.

اتحادیه‌های عضو شورای متحده بر مبنای يك اساس منطقه‌ای سازماندهی شده و به وسیله شورای متحده و از مجرای شوراهای ایالتی و محلی کنترل می شدند که تشکیلات آن کم و بیش شبیه حزب توده بود^{۸۲}. ارگان عالی آن عبارت بود از يك کنگره که از نمایندگان اتحادیه‌های عضو تشکیل می شد و هر سال می بایست برگزار شود تا به انتخاب اعضای ارگان‌های اصلی و بررسی سیاست کلی شورای متحده پردازد. سازمان اداری اتحادیه‌ها شکل منطقه‌ای داشت، به این ترتیب که اتحادیه‌ها در هر شهر نمایندگان اداری خود را انتخاب می کردند و این کار همزمان با انتخاب نماینده آنان در شورای شهر صورت می گرفت. از مجموع شوراهای شهر، شورای منطقه‌ای به وجود می آمد که زیر نظر شورای ایالتی قرار داشت. بالاترین ارگان شورای متحده عبارت بود از شورای مرکزی که چهل و پنج عضو آن از سوی کنگره تعیین می شدند. يك هیأت اجرایی نیز وجود داشت که اعضای پانزده نفره آن توسط شورای مرکزی انتخاب می گردیدند. هیأت اجرایی نیز به نوبه خود، هیأت دبیران سه نفره را بر می گزید که یکی از آنها سمت دبیر کلی

شورای متحده را داشت^{۸۴}.

شورای متحده ادعا می کرد که در اواخر سال ۱۹۴۵ [تقریباً دی ۱۳۲۴ به بعد] ۲۰۰/۰۰۰ عضو و در اواخر سال ۱۹۴۶ [زمستان سال ۱۳۲۵ شمسی] تقریباً ۴۰۰/۰۰۰ عضو داشت، که اعضای اتحادیه‌های پیشه‌وران نیز به این رقم افزوده می شدند. به این ترتیب، شورای متحده هنگامی اعضای خود را افزایش داده بود که اعتبار و قدرت توده‌ای‌ها در اوج خود بود. یک درصد از درآمد ماهانه کارگران به عنوان حق عضویت در اتحادیه پرداخت می شد. از این رقم، نیمی به صندوق مرکزی اتحادیه و نیمی دیگر را به شوراهای محلی می پرداختند^{۸۵}.

نظارت سیاسی حزب توده بر شورای متحده از طریق عضویت اعضای برجسته کمیته مرکزی در هیأت اجرائی اتحادیه صورت می گرفت. به این ترتیب، علاوه بر این که سه دبیران هیأت اجرائی ۱۵ نفره شورای مرکزی در کمیته مرکزی حزب نیز عضویت داشتند، متجاوز از ۶۰ درصد از اعضای اتحادیه‌ها کسانی بودند که در انتخابات کنگره اول حزب در ۱۹۴۴ [امرداد ۱۳۲۳] به عضویت ارگان‌های حزب توده درآمده بودند. به منظور ایجاد هم‌آهنگی بین مشی و عمل شورای متحده و کمیته مرکزی حزب، اعضای برجسته حزب به عنوان مأمورین رابط در شورای متحده تعیین شدند. آرداشس آوانسیان عضو قدیمی حزب که در کار تشکیلات، سوابق زیادی داشت مسئول حل مشکلات مسلکی بین حزب و شورای متحده بود. ایرج اسکندری که تا دسامبر ۱۹۴۶ [آذر ۱۳۲۵] عضو برجسته هیأت دبیران کمیته مرکزی حزب به‌شمار می رفت، سمت مشاور سیاسی هیأت اجرائی شورای متحده را داشت. اتحادیه دارای نشریات خاص خود بود. مانند روزنامه «ظفر» که ارگان شورای متحده به‌شمار می رفت و از این لحاظ هم‌مطراز روزنامه مردم، ارگان حزب توده بود^{۸۶}. نیرومندترین فرد در شورای متحده، رضا روستا بود. اعتبار و قدرت وی در اوج اقتدار جنبش اتحادیه کارگری در تابستان سال ۱۹۴۶ [شمسی ۱۳۲۵] دست کم هم‌مطراز وزیران توده‌ای در کابینه ائتلافی بود.

این دوران از اعتلای شورای متحده دارای ویژگی بهره‌گیری کامیابانه و منظم از حق چانه‌زنی گروهی بود که به‌نوبه خود موجب مهمترین منبع رشد شتابان جنبش اتحادیه‌های کارگری گردید. در دومین کنگره جهانی اتحادیه‌های کارگری که با سرپرستی فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری چپ برگزار شد، هیأت ایرانی شرکت‌کننده طی گزارش مشروحی اعتصابات زیر را به‌عنوان اعتصابات مهم برای دست‌یافتن به هدف‌های مستقیم خود در سراسر کشور نام برد:

– اعتصاب کارگران ساختمانی تهران که در فاصله سال‌های ۱۹۴۲–۱۹۴۳

[۱۳۲۱–۱۳۲۲ شمسی] در طرح‌های عمومی دولت به کار اشتغال داشتند.

– اعتصاب کارگران شهرداری تهران در ۱۹۴۴ [۱۳۲۳ شمسی].

– اعتصاب کارگران کارخانه‌های پارچه‌بافی در تهران و کارگران پارچه‌بافی

و چرم‌سازی آذربایجان و کارگران پارچه‌بافی مازندران در سال‌های ۱۹۴۳–۱۹۴۴

[۱۳۲۲–۱۳۲۳ شمسی].

– اعتصاب همگانی ۲۰/۰۰۰ کارگر پارچه‌باف در اصفهان در پائیز

۱۹۴۴ [۱۳۲۳].

– يك رشته اعتصابات پی‌درپی در صنعت نفت کرمانشاه در ۱۹۴۵ [۱۳۲۴

شمسی] و در آبادان و منطقه نفت خیز آغاچاری در مه ۱۹۴۶ [اردیبهشت ۱۳۲۵] و

بالاخره، بزرگترین و موفق‌ترین اعتصاب (به لحاظ تعداد اعتصاب‌کنندگان) در

۱۴ ژوئیه ۱۹۴۶ [۱۳۲۵/۴/۲۳] در آبادان صورت گرفت^{۸۷}.

قسمتی از موفقیت حزب در تشکیل اتحادیه‌های مختلف ناشی از بدتر شدن

شرایط زندگی در سال‌های جنگ بود. در حالی که شاخص هزینه زندگی نسبت به

سال پایه ۱۹۴۱ [۱۳۲۰ شمسی] تقریباً هفت برابر بالا رفته بود، لکن افزایش کلی

دستمزد کارگران تا پایان سال ۱۹۴۶ [اواخر سال ۱۳۲۵ شمسی] از ۷۰ تا ۸۰

درصد فراتر نمی‌رفت. از این رو، اعتصابات کارگری، خواه جهت‌گیری سیاسی

داشت خواه نه، همواره تنها راه مؤثر گرفتن امتیازات از هیأت‌حاکمه کشور به‌شمار

می‌رفت. حتی وقتی اعتصاب، کامیابی‌اندکی را نصیب کارگران می‌ساخت، بازهم سلاح نیرومندی برای جلب حمایت کارگران به‌شمار می‌آمد.

علت دیگر موفقیت اتحادیه‌های کارگری این بود که مانند حزب توده تا سال ۱۹۴۶ [شمسی ۱۳۲۵] در یک خلاء سیاسی فعالیت می‌کرد. اگرچه شورای متحده در جلب وفاداری کارگران، با رقاباتی روبرو بود، لکن فقط این شورا می‌توانست ادعا کند که یک سازمان کارگری در سطح کشور است. تعداد سازمان‌های کارگری سابقه‌دار احزاب غیر کمونیست که می‌توانستند با شورای متحده به رقابت برخیزند، انگشت‌شمار بود. البته اگر از این موضوع بگذریم که احزاب غیر کمونیست برای باز کردن درهای حزب خود به‌روی کارگران رغبتی نشان نمی‌دادند.

طبیعی بود که اتحادیه‌های کارگری توده‌ای از این شرایط انحصاری به‌سود خود بهره‌گیری می‌کردند و هر وقت از ناحیه دولت و احزاب دست راستی تهدید می‌شدند، دست به دامان فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری چپ می‌گشتند. بر اثر اختلافی که بر سر نمایندگی ایران در کنگره فدراسیون یادشده [بین شورای متحده و دولت] در ۷ اکتبر ۱۹۴۵ [۶ مهر ۱۳۲۴] در پاریس بروز کرد، فدراسیون اظهارات نماینده شورای متحده را رد و پیشنهاد کرد که هیأتی را به ایران گسیل دارد تا درباره ماهیت واقعی اتحادیه‌های کارگری تحقیق کند. کمیون تحقیق پیشنهاد شده، وظیفه داشت تا درباره اظهارات نماینده شورای متحده در کنفرانس پاریس، تعداد اعضای آن، درجه پابرجائی این اتحادیه‌ها، ماهیت مستقل و دموکراتیک سازمان‌های آن و امکان وحدت کامل جنبش اتحادیه‌های کارگری بررسی نماید.^{۸۸} لوئی سالان (Louis Sailant) دبیر کل فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری چپ، در نخستین اجلاس دفتری فدراسیون که در ۲۲ دسامبر ۱۹۴۵ [۲۳ آذر ۱۳۲۴] در پاریس تشکیل شد، گزارشی را درباره وضع اتحادیه‌های کارگری ایران ارائه داد. لکن اعزام کمیون تحقیق تا تشکیل اجلاس بعدی که

از ۲۲ تا ۲۷ ژوئن ۱۹۴۶ [اوایل تیر ۱۳۲۵] در مسکو برگزار شد، به تأخیر افتاد. در این فاصله، دبیر کل شورای متحده [رضا روستا] که در صدد بود شورا را از شناسائی بین‌المللی برخوردار سازد، با ارسال تلگراف‌هایی به عنوان دفتر اجرائی فدراسیون، نسبت به اقدامات مأمورین انتظامی و مداخله دولت در فعالیت اتحادیه - های کارگری آزاد شکایت کرد. سرانجام دفتر اجرائی در اجلاس مسکو به سالان اجازه داد تا به ایران مسافرت کند و نتیجه سفر خود را در اجلاس بعدی که قرار بود از ۲۰ تا ۲۴ سپتامبر ۱۹۴۶ [اوایل مهر ۱۳۲۵] در واشنگتن دی. سی تشکیل شود، گزارش دهد.

سالان در ۲۰ ژوئیه ۱۹۴۶ [۲۹ تیر ۱۳۲۵] وارد ایران شد تا حزب توده و جنبش اتحادیه‌های کارگری را در اوج قدرتشان مشاهده نماید. وی تحت تأثیر تظاهرات بزرگی که از سوی شورای متحده ترتیب داده شده بود، و نیز روابط کمونیستی استواری که بر آن حکمفرما بود، به دفتر اجرائی توصیه کرد که شورای متحده رسماً به عضویت فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری چپ درآید و رضا روستا دبیر کل آن در شورای عمومی فدراسیون شرکت کند. در دسامبر ۱۹۴۶ [آذر ۱۳۲۵] شورای عمومی فدراسیون که در «پراگ» تشکیل گردید، با صدور قطعنامه‌ای توصیه سالان را پذیرفت و اعلام داشت که شورای متحده را به عنوان «تنها اتحادیه دموکراتیکی در ایران می‌داند که باید از سوی فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری چپ به رسمیت شناخته شود».

نیازی به گفتن نیست که سالان در سفر خود به ایران نتوانست از عهده وظیفه‌ای برآید که دفتر اجرائی فدراسیون در مورد تأیید استقلال واقعی شورای متحده، به عهده وی گذاشته بود. زیرا همان گونه که در پیش آمد، کادر رهبری شورای متحده، ارتباط نزدیکی با ارگان‌های حزب توده داشت. اولین کنگره حزب قبلاً ترکیب این ارگان‌ها را منتشر کرده بود و همه می‌دانستند که حزب و شورای متحده به وسیله افراد واحدی اداره می‌شوند. چنانچه به شواهد بیشتری در این

زمینه نیاز باشد، این مدارك را می‌توان دراعتصاب ۱۴ ژوئیه ۱۹۴۶ [۱۳۲۵/۴/۲۳] آبادان یافت. زیرا شورای متحده ناسازگار شد [زیسرفشار حزب توده] به اعتصاب کارگران خاتمه دهد و از هر گونه آرتیاسیوفی که ممکن بود به شرکت حزب در کابینه ائتلافی لطمه وارد سازد، خودداری کند و هدف‌های خود را تابع مصالح حزب سازد.^{۸۹}

موضوع رخنه کردن حزب توده در شورای متحده هنگامی دوباره مطرح گردید که شورا در پی سقوط غائله آذربایجان خواستار حمایت فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری چپ گردید. دولت که از افول ناگهانی و شدید احزاب چپ بر اثر غائله آذربایجان امیدوار شده بود، پای به میدان اتحادیه‌های کارگری نهاد. در اوایل سال ۱۹۴۷ [اواخر سال ۱۳۲۵]، با کمک وزارت‌خانه نوبنیان «کار»، سازمان جدیدی به نام «ا - س - ک - ای» (حروف اول نام فارسی اتحادیه سندیکا - های کارگری و کشاورزان ایران) تأسیس کرد که وابسته به حزب دموکرات ایران بود. این سازمان هیأتی را به سیزدهمین اجلاس کنفرانس کارفرستاد که در همان سال در ژنو تشکیل گردید این هیأت ادعا کرد که تنها، اتحادیه صاحبان حرفه‌ها در ایران است که وابستگی سیاسی ندارد.^{۹۰} منظور از تأسیس اتحادیه یاد شده و اقداماتی که برای محدود کردن فعالیت شورای متحده معمول گردید، این بود که شورای متحده در غائله آذربایجان دست داشت و به عنوان يك شاخه از حزب توده به شمار می‌رفت، و به این جهت بیشتر از این که يك اتحادیه کارگری محض باشد، يك سازمان سیاسی محسوب می‌گردید.

شورای متحده، متقابلاً دست به دامان فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری چپ شد. فدراسیون نیز فوراً يك کمیسیون تحقیق سه نفره را از ۱۸ مارس تا ۲۲ آوریل ۱۹۴۷ [از اواخر اسفند ۱۳۲۵ تا اواسط فروردین ۱۳۲۶] به ایران فرستاد. ولی اعضای کمیسیون در مورد ماهیت مستقل شورای متحده دچار اختلاف نظر شدند.^{۹۱} هاریس (E. P. Harries) عضو انگلیسی این کمیسیون معتقد بود که

اقدامات دولت علیه شورای متحده قابل توجیه است زیرا شورای متحده و حزب توده، در واقع، یکی هستند. وی حزب توده را يك سازمان انقلابی توصیف کرد که در صدد است حکومت را به زور سرنگون سازد. به عقیده هاریس، دستگیری برخی از اعضای شورای متحده، صرفاً به خاطر فعالیت زیاد آنان در حزب توده بوده و ارتباطی با به کار بردن حقوق قانونی شورا ندارد.

نیازی به گفتن نیست که عقاید هاریس از سوی دو عضو دیگر کمیسیون پذیرفته نشد، و آن دو در گزارش مشروحی برای فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری چپ، شکایات و شهادت‌های رضا روستا و سایر رهبران شورای متحده را منعکس کردند. هاریس امضای این گزارش را مشروط به شرایطی کرد و نظر خود را درباره مشکل شورای متحده، چند ماه بعد طی گزارشی ارائه داد.^{۹۲} نظر هاریس این بود که وضع شورای متحده به دلیل داشتن ارتباط با حزب توده مبهم است چرا که این ارتباط به بیشتر فعالیت‌های شورا مانند اعتصابات آبادان و اصفهان، يك رنگ صرفاً سیاسی می‌داد. هاریس خاطر نشان ساخت که شورای متحده با این که در سال ۱۹۴۶ [شمسی ۱۳۲۵] دست‌اندر کار فعالیت‌های سیاسی بود، لکن هم حزب و هم شورای متحده، جداگانه به کار خود ادامه دادند؛ و در واقع، شورای متحده تنها اتحادیه کارگری بود که سه شخصیت برجسته آن در شورای عالی کار عضویت داشتند.^{۹۳}

در مورد رخنه کردن کمونیست‌ها در شورای متحده و رابطه شورا با احزاب کمونیست خارجی، هاریس در گزارش خود به سوابق رضا روستا دبیر کل شورای متحده اشاره کرد. هاریس به نقل از اسنادی که در خانه رضا روستا پیدا شد، اظهار داشت که شورای متحده می‌کوشید تا کمونیست‌های فرانسوی را به عنوان مشاوران دولت در مسائل کارگری به کار گمارد. در هنگام مسافرت سالان به ایران در يك سال پیش، موافقت شده بود که استخدام مشاوران بی‌طرف و فاقد وابستگی سیاسی، صورت گیرد. هاریس افشا کرد که بنا به درخواست رضا روستا، دو نفر از

کارکنان کمونیست وزارت کار فرانسه که با موریس تورز (Maurice Thorez) معاون کمونیست نخست‌وزیر فرانسه همکاری داشتند، از سوی وزارت کار آن کشور به این سمت تعیین شدند.^{۹۴} خودداری دولت ایران از صدور روادید ورود برای افراد مزبور که به حزب کمونیست فرانسه وابسته بودند، یکی از شکایات شورای متحده را تشکیل می‌داد. اختلاف نظر شدیدی بین هاریس و دو عضو دیگر کمیسیون بر سر این موضوع و سایر شکایات شورای متحده به وجود آمد. با توجه به این که هاریس تهدید کرد که چنانچه نظراتش در گزارش گنجانده نشود شخصاً گزارشی ارائه خواهد داد، کمیسیون ناگزیر شد تا حمایت همه جانبه خود را از شورای متحده محدود نماید. در گزارش تجدید نظر شده کمیسیون، تأیید گردید که شورای متحده از طریق مجاری قانونی به دفاع از حقوق کارگران پرداخته؛ برای ایجاد تفاهم بین کارگران و کارفرمایان تلاش کرده است؛ و در نظر ندارد حکومت را واژگون سازد. نکته مهم آن است که بند مربوط به ادعای دولت دایر بر طرح‌های انقلابی شورای متحده علیه دولت و تکذیب آن از سوی شورای متحده، از این گزارش حذف گردید. با وجود این، در گزارش پیشنهاد شد که فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری چپ، شورای متحده را به رسمیت بشناسد؛ از دولت ایران درخواست شود تا کارگران بیگناه را آزاد کند؛ کارگران اخراجی را دوباره به سر کار خود برگرداند؛ دفاتر شورای متحده، به شورا مسترد شود؛ و انتخابات آینده شوراهای محلی و مرکزی، طبق اصول دموکراتیک و زیر نظر فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری چپ انجام شود.

در گزارش نهائی کمیسیون توصیه‌های مهمی به دولت ایران مانند شناسائی اتحادیه‌های شورا به عنوان تنها سازمان کارگری، انحلال اتحادیه‌های کارگری دولتی در اصفهان و آبادان، لغو حکومت نظامی در مراکز کارگری، فعالیت مجدد رضا روستا به عنوان دبیر کل شورای متحده و بالاخره تهدید به این که «چنانچه وضع فعلی که مشابه یک حکومت فاشیستی است ادامه یابد»، در مورد ایران به سازمان

ملل گزارش خواهد شد، در گزارش گنجانده نشدند^{۹۵}. عضو انگلیسی کمسیون [هاریس] که باقید شروطی، گزارش تجدیدنظر شده را امضا کرده بود، با قسمت زیادی از محتوای گزارش شدیداً مخالف بود. باین که تعداد زیادی از اعضای شورای متحده بازداشت و اخراج شده بودند، هاریس خاطر نشان ساخت که اقدامات یاد شده به دلیل فعالیت قانونی اتحادیه‌ها صورت نگرفته بلکه به خاطر مشارکت آنان در آشوب‌هایی بوده است که از سوی حزب توده در مراکز متعددی صنعتی سازماندهی شده بود. هاریس معتقد بود که چون شورای متحده و حزب توده یکی هستند، لذا کارگران زندانی شده را بایستی در زمره زندانیان سیاسی به‌شمار آورد که عضویت آنان در اتحادیه‌ها، در درجه دوم اهمیت قرار دارد^{۹۶}.

تلاش اتحادیه‌های کارگری وابسته به حزب توده دایر بر منکر شدن ماهیت سیاسی خود، دولت را متقاعد ساخت، و رهبران شورای متحده در معرض همان فشاری قرار گرفتند که رهبران حزب توده پس از شکست غائله آذربایجان، گرفتارش شدند. رهبران شورای متحده که نتوانستند دولت را ناگزیر سازند تا شورا را به‌عنوان یک سازمان کارگری غیر سیاسی به رسمیت بشناسد، به‌نمایش هویت مستقل خود پایان دادند و در بحران داخلی حزب توده در ۱۹۴۷ - ۱۹۴۸ [۱۳۲۶ - ۱۳۲۷ شمسی] جانب رهبران قدیمی حزب را گرفتند. شورای متحده از رهبران قدیمی حزب در برابر مخالفان و اصلاح طلبان کاملاً حمایت کرد. یک سال بعد، یعنی در طی برگزاری کنگره دوم حزب، با انتخاب مجدد رضاروستا (به‌عنوان دبیر کل شورای متحده) و دو دبیر دیگر و عضویت آنان در کمیته مرکزی حزب، شورای متحده روابط خود با حزب را توسعه داد.

فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری چپ که از اوایل سال ۱۹۴۸ [اواخر ۱۳۲۶ شمسی] یک جهت‌گیری علنی و کمونیستی داشت، همچنان به شناسایی خود از شورای متحده به‌عنوان یک عضو وابسته فدراسیون ادامه داد و از مبارزات شورا

به‌طور همه‌جانبه حمایت کرد. بر همین اساس بود که فدراسیون با اجازه قبلی از اجلاس دفتر اجرایی خود که در ماه مه ۱۹۴۸ [اردیبهشت ۱۳۲۷] در رم برگزار شد، و به‌نماینده‌گی از سوی شورای متحده، در هفتمین اجلاس شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل، شکایات شورا را مطرح کرد.

سالان در گزارش خود به مسایلی چون حقوق اتحادیه‌های کارگری، و اقدامات دولت ایران علیه اتحادیه‌های کارگری توده‌ای اشاره کرد و شکایت اتحادیه‌های یادشده از دولت را دایر بر ترغیب کارگران به عضویت در اتحادیه‌های کارگری دولتی، منعکس ساخت^{۹۷}. به‌طوری که از لحن این شکایات برمی‌آید، اتحادیه‌های مزدور نگران اقدام دولت در جذب کارگران بودند و حزب توده نیز پس از شکست غائله آذربایجان همین نگرانی را داشت. در کادر رهبری شورای متحده شکافی پدید آمده بود. بخشی از اعضای عادی اتحادیه‌ها ترک عضویت کرده بودند. برخی نیز به اتحادیه‌های کارگری طرفدار دولت پیوسته و سایرین نیز اصولاً خود را از اتحادیه‌های کارگری کنار کشیده بودند^{۹۸}.

دولت برای چشم‌وهم‌چشمی با شورای متحده که ادعا می‌کرد نماینده انحصاری سازمان‌های کارگری در ایران است، به اتحادیه سندیکاهای کارگری و کشاورزان ایران اجازه داد تا در روز جهانی کارگر در اول ماه مه ۱۹۴۸ [۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۷] به‌عنوان یک سازمان کارگری مجاز، به تظاهرات پردازند و از آن به‌بعد هیأت‌هایی را به کنفرانس‌های کارگری گسیل دارند. در اواخر سال ۱۹۴۹ [زمستان سال ۱۳۲۸ شمسی] اتحادیه سندیکاهای کارگری و کشاورزی ایران به کنفدراسیون سندیکاهای آزاد جهانی پیوست و به این ترتیب فرآیند یک‌پارچگی با اتحادیه‌های کارگری آزاد را تکامل بخشید^{۹۹}.

در این اوضاع، فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری چپ، همچنان به‌حمایت همه‌جانبه خود از اتحادیه‌های کارگری توده‌ای ایران ادامه می‌داد به‌طوری که در هشتمین اجلاس شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل، شکایات شورای

متحده از دولت ایران را يك بار ديگر عنوان کرد و مدعی شد که اتحادیه‌های کارگری دولتی در ایران، ساخته و پرداخته وزارت کار است و هدف از تأسیس آن جلوگیری از فعالیت آزاد اتحادیه‌های کارگری واقعی می‌باشد.^{۱۰۰} اما دولت ایران دیگر وقعی به این اعتراضات نگذارد و تا اندازه‌ای که جلوگیری از نفوذ اتحادیه‌های کارگری توده‌ای مقدور بود به آن‌ها اجازه فعالیت داد.

غیرقانونی اعلام شدن حزب توده

پس از تشکیل دومین کنگره حزب توده در ۱۹۴۸ [۵ اردیبهشت ۱۳۲۷]، حزب و شورای متحده در صدد برآمدند تا نیروهای پراکنده شده خود را از نو شکل دهند. در این اوضاع و احوال بود که يك بار ديگر اقدامی در جهت تشکیل يك جبهه متحد علیه دولت صورت گرفت. در اواخر تابستان آن سال اتحاد تازه و شگرفی با عضویت جناح‌های راست و چپ تندرو و نیز برخی از سیاستمداران میانه‌رو حزب دموکرات ایران (که اینک اعتبار خود را از دست داده بود) تشکیل گردید. چشم‌انداز انتخابات دوره شانزدهم مجلس که قرار بود در سال ۱۹۴۹ [۱۳۲۸ شمسی] برگزار شود، موجب تجمع این نیروهای شکست خورده در انتخابات مجلس پانزدهم گردید. حزب توده به هواداران دشمن دیرین خود، سید ضیاءالدین طباطبائی در جبهه ضد دیکتاتوری پیوست. این جبهه، مانند جبهه آزادی پیشین، در واقع اتحاد جراید دست راست و دست چپ بود که از حزب دموکرات قوام‌جانبداری می‌کرد و جریان‌های مخفی ضد سلطنتی داشت.^{۱۰۱}

سقوط کابینه طرفدار عبدالحسین هژیر در نوامبر ۱۹۴۸ [۱۵ آبان ۱۳۲۷] نتیجه فعالیت زیاد جبهه ضد دیکتاتوری بود زیرا هژیر می‌خواست نظام پارلمانی را تضعیف نماید.^{۱۰۲} در آن زمان به نظر می‌رسید که شکست فضاحت بار پیشین جنبش کمونیستی ایران بهبود یافته است.

حزب توده هفتمین سالگرد تأسیس خود را در اکتبر ۱۹۴۸ [۱۵ مهر ۱۳۲۷]

با استواری و با روحیه خوش بینانه‌ای جشن گرفت. احسان طبری که هنوز دومین دبیر [دفتر سیاسی] حزب بود، در کنفرانس عمومی فعالان حزب گفت که وجه امتیاز حزب توده از سایر جنبش‌های سیاسی، در جهان بینی حزب نهفته است که استوار بر نظریات علمی می‌باشد. وی افزود که حزب توده تنها حزبی است که دارای پایگاه طبقاتی است و کادرهای مبارز خود را برای رهبری طبقه کارگر پرورش داده است. طبری از این فرصت استفاده کرد و به شرح ویژگی‌های اساسی حزب پرداخت و حزب را جزئی از کمونیسم جهانی دانست، در حالی که در گذشته همبستگی حزب و کمونیسم جهانی به‌طور علنی ابراز نمی‌شد. وی تصویر حزب توده را به صورت پیش‌تاز طبقه کارگر ترسیم کرد که دارای يك احساس قوی انترناسیونالیسم در جهت مبارزه جهانی با امپریالیسم است: «بدون شکست امپریالیسم، آزاد کردن کشور ما بسیار دشوار است»^{۱۰۳}. ادامه وفاداری حزب توده نسبت به اتحاد شوروی، با تقبیح آشکار بریدن مارشال تیتو از کمیونفرم و تأکید مجدد بر سرشت غیر امپریالیستی شوروی نشان داده شد، که به گفته یکی از سخنگویان حزب توده، این سرشت غیر امپریالیستی در دوران اشغال ایران در مدت جنگ به ثبوت رسید. سخنگوی یاد شده گفت: «رفتار نیروهای اشغالگر ایران در دوران جنگ دوم ثابت می‌کند، تفاوت بین سیاست‌های امپریالیستی با سیاست شوروی که توأم با برخورد خیرخواهانه و دوستانه نسبت به ایران بود، وجه مشخصه سیاست خارجی شوروی از زمان انقلاب اکتبر به بعد بود»^{۱۰۴}. به این ترتیب، حزب توده برای نقش ارتش سرخ در ایران به لحاظ خنثی کردن فعالیت‌های علنی بریتانیا در حمایت از هیأت حاکمه و به‌زیان منافع توده‌ها، ارج و قربی قابل شد.

حزب توده در این زمان با راحتی بیشتری می‌توانست از سیاست شوروی در ایران دفاع کند زیرا پس از این که مجلس شورای ملی در اکتبر ۱۹۴۷ [۱۳۲۶/۷/۲۹] موافقت‌نامه نفتی ایران و شوروی را تصویب نکرد، طبعاً روس‌ها نظر محدودتری نسبت به ایران داشتند و فشار آشکاری را بردولت وارد نمی‌کردند.

لذا حزب توده می‌توانست ادعا کند که يك جنبش محلی است و از مرامی سیاسی جانبداری می‌کند که آن را مناسب‌ترین مسلك، با توجه به شرایط اجتماعی - اقتصادی کشور می‌داند. جنبه تبلیغاتی این موضوع وقتی بیشتر شد که ادعا گردید حزب توده تنها گروه سیاسی است که می‌تواند به حل مشکلات اجتماعی و اقتصادی کشور پردازد و انجام آن از عهده رژیم کنونی بر نمی‌آید.

رهبران حزب با توجه زیاد، برای تربیت کادرهای جدید، تلاش کردند تا از تکرار اشتباهات گذشته که موجب تفرقه و انشعاب در حزب شده بود، جلوگیری کنند. این کادرها را بیشتر از بین جوانان روشنفکر گلچین می‌کردند که به دلیل کم‌سن و سال بودن و نداشتن تجربه سیاسی به سهولت قابل تربیت و تشکل بودند. در ۱۹۴۸ - ۱۹۴۹ [۱۳۲۷ - ۱۳۲۸ شمسی] برآورد گردید که ۵۰ درصد از دانشجویان فعال در سیاست، در انجمن دانشجویان وابسته به حزب توده عضویت داشتند، یا از مرامنامه حزب و کاندیداهای آن جانبداری می‌کردند. اکثر این دانشجویان در سال‌های اول و دوم دانشکده‌ها درس می‌خواندند و بسیاری از آنان برای نخستین بار وارد فعالیت سیاسی شده بودند. تأثیر فعالیت حزب در بین دانشجویان دانشگاه در حوادث متعدد و از جمله اعتصاب دانشجویان در ۱۲ نوامبر ۱۹۴۸ [۲۱ آبان ۱۳۲۷] نشان داده شد. این اعتصاب به منظور مخالفت با دستور عدم فعالیت سیاسی دانشجویان انجام گردید^{۱۰۶}. همه این حوادث نشان داد که از اقتدار دولت به تدریج کاسته می‌شود^{۱۰۷}.

ویژگی دیگر حزب، پس از برگزاری دومین کنگره حزب توده، عبارت بود از رعایت اساسنامه جدید حزب از سوی کادر رهبری آن. همان گونه که در اساسنامه پیش‌بینی شده بود، دومین پلنوم کمیته مرکزی در اواسط ژوئیه ۱۹۴۸ [اواخر تیر ۱۳۲۷] و سومین پلنوم در اواسط اکتبر [اواخر مهر ۱۳۲۷] تشکیل شد تا پس از شنیدن گزارشات سه ماهه، اعضای هیأت اجرائی و سایر ارگان‌های حزب را از نو انتخاب نماید^{۱۰۸}. اگرچه هیچ‌گونه تحول مهمی در خط سیاسی حزب با

تشکیل این دو پلنوم به وجود نیامد، لکن اجرای مقررات اساسنامه موجب تقویت روحیه اعضا و پیدا شدن تصور پیشرفت پیگیر حزب به سوی تجدید حیات بود. میزان کامیابی حزب در کار استقرار مجدد خود، پس از دو سال تلاش در مراسم شهدای حزب، بر مزار دکتر ارانی [در امامزاده عبدالله] در ۴ فوریه ۱۹۴۹ [۱۵ بهمن ۱۳۲۷] نشان داده شد، زیرا بین ۱۰ تا ۳۰ هزار نفر از اعضا و هواداران حزب در این مراسم شرکت کردند و حضور این عده در خور اعتنا، نشانگر تجدید حیات حزب بود. به نظر می‌رسید که حزب توده با یاری جبهه ضد دیکتاتوری، بخت زیادی برای پیروزی در انتخابات دوره شانزدهم مجلس در تابستان سال ۱۹۴۹ [۱۳۲۸ شمسی] خواهد داشت.^{۱۰۹}

با وجود این، حزب توده فرصت آزمودن بخت خود را نیافت زیرا در همان روز، هنگامی که شاه برای شرکت در جشن تأسیس دانشگاه رفته بود، مورد تیراندازی قرار گرفت. و دولت فوراً حزب توده و شورای متحده را غیرقانونی اعلام کرد و فعالیت سیاسی کمونیستی و ضد سلطنتی را ممنوع ساخت.^{۱۱۰} دکتر منوچهر اقبال، وزیر کشور وقت، در سخنرانی طولانی خود در مجلس با ارائه مدارکی کوشید تا ثابت نماید که ترورکننده شاه [ناصر فخر آرائی] عضو اتحادیه عکاسان وابسته به شورای متحده بوده است، و به این ترتیب ممنوع کردن فعالیت کمونیستی در ایران را درخواست کرد.^{۱۱۱}

پس از این که مجلس شورای ملی اعلامیه دولت [در زمینه ترور شاه] را تصویب کرد، در تهران حکومت نظامی اعلام شد.^{۱۱۲} در پی آن، رهبران حزب توده و شورای متحده بازداشت شدند و دفاتر حزب در تهران و شهرستان‌ها تعطیل گردید. رهبران برجسته حزب توانستند از چنگ دولت به شوروی و سایر کشورهای بلوک شرق بگریزند. هشت تن از اعضای کمیته مرکزی و اکثر اعضای هیأت مرکزی شورای متحده که بازداشت شده بودند، در دادگاه نظامی محاکمه شدند. سیزده تن از رهبران فراری با حکم غیابی دادگاه به مجازات اعدام و سایرین

که در زندان به سر می‌بردند به ۵ تا ۱۰ سال حبس و تبعید به جزایر خلیج فارس، محکوم شدند^{۱۱۳}.

اقدامات دولت سبب شد تا حزب و سازمان‌های وابسته به آن به فعالیت مخفی بپردازند، و به این ترتیب عصر جدیدی در جنبش کمونیستی ایران آغاز گردید که تا این زمان [۱۹۶۶] ادامه دارد. تأثیر اقدامات دولت در محدود کردن فعالیت جنبش و کاستن از جاذبه مسلکی آن موضوع فصل آینده است.

توضیحات فصل چهارم

۱- ایرج اسکندری: تاریخ حزب توده، مجله شرق نزدیک، شماره ۵ (نوامبر ۱۹۴۹)،
صفحه ۸ - نویسنده

۲- مانیفست [بیانیه] حزب توده، در تاریخ ۲۴ دسامبر ۱۹۴۶؛ که از این به بعد
به اختصار مانیفست یاد خواهد شد - نویسنده

۳- پلنوم اصولاً به معنای اجلاس عمومی کمیته مرکزی احزاب کمونیست است،
لکن در اینجا اشاره نویسنده به تجمع ۲۵ نفر از اعضای برجسته حزب، پس از شکست غائله
آذربایجان و فرار برخی از رهبران حزب است. در این تجمع که شکل شورائی داشت،
اعضای کمیته مرکزی حزب و اعضای کمیسیون تفتیش کل و سه نفر از اعضای کمیته ایالتی
تهران و دو نفر از کمیسیون تفتیش ایالتی شرکت داشتند - مترجم

۴- اعضای هیأت اجرائی موقت عبارت بودند از:

- دکتر رضا رادمنش عضو اصلی از کمیته مرکزی

- دکتر فریدون کشاورز عضو اصلی از کمیته مرکزی

- احسان طبری عضو اصلی از کمیته مرکزی

- خلیل ملکی عضو اصلی از کمیسیون تفتیش کل

- عبدالحسین نوشین عضو اصلی از کمیسیون تفتیش کل

- دکتر مرتضی یزدی عضو اصلی از کمیسیون تفتیش کل

- دکتر غلامحسین فروتن عضو اصلی از کمیته ایالتی تهران

- دکتر محمد بهرامی عضو مشاور از کمیته مرکزی

- محمود بقراطی عضو مشاور از کمیته مرکزی
- دکتر نورالدین کیانوری عضو مشاور از کمیسیون تفتیش کل
- احمد قاسمی عضو مشاور از کمیسیون تفتیش کل
- نورالدین الموتی که در هیأت اجراییه موقت عضویت نیافته بود، قهر کرد و برای همیشه حزب توده را ترك گفت – مترجم
- ۵- نشریه هیأت اجرائی موقت حزب توده ایران (تهران، دسامبر ۱۹۴۶)، صفحات ۲۹۱؛ که از این بد بعد اختصاراً نشریه نامیده خواهد شد – نویسنده
- ۶- رهبران حزب توده با توجه به شکست غائله آذر بایجان، احتمال غیرقانونی اعلام کردن حزب را می دادند و از این رو در فکر تأسیس سازمان های زیرزمینی بودند. – مترجم
- ۷- پس از شکست غائله آذر بایجان، ایرج اسکندری با توصیه عباس اسکندری پسرعموی خود، از ایران خارج شد. مترجم
- ۸- مانیفست، صفحه ۳ – نویسنده
- ۹- سیر کمونیسم در ایران، چاپ فرمانداری نظامی تهران، ۱۹۵۸، صفحه ۱۶۱ – نویسنده
- ۱۰- اولین اقدام هیأت اجراییه موقت، انتشار دو اعلامیه، یکی خطاب بداعضای حزب، و دیگری خطاب بد مردم بود که در تاریخ ۱۵/۱۰/۱۳۲۵ در روزنامه مردم به چاپ رسید. مترجم
- ۱۱- اسکندری، همان منبع، شرق نزدیک، شماره ۵، صفحه ۱۲ – نویسنده
- ۱۲- خلیل ملکی: دو روش برای يك هدف (تهران، ۱۹۴۶)، صفحه ۴ – نویسنده
- ۱۳- مانیفست – نویسنده
- ۱۴- نمونه این خط فکری مخالفان را باید در دو کتابی یافت که بد وسیله اصلاح طلبان پس از شکست غائله آذر بایجان منتشر شد و عبارت بودند از «دوروش» و «حزب توده بر سر دوزاهی» (تهران، ۱۹۴۷) – نویسنده
- ۱۵- نشریه، صفحه ۱۵ – نویسنده

۱۶- دکتر ابریم: چه باید کرد؟ (تهران، ۱۹۴۶) - نویسنده

۱۷- همان منبع، صفحه ۵ - نویسنده

۱۸- همان منبع، صفحات ۹ - ۱۰ - نویسنده

۱۹- همان منبع، صفحه ۱۲ - نویسنده

۲۰- همان منبع، صفحه ۱۸ - نویسنده

۲۱- لازم به توضیح است که کادر رهبری حزب معتقد بود که قبول پیشنهادات دکتر ابریم در مورد تأسیس پیشقراولان حزبی سبب می‌شد که حزب دیگری در داخل حزب به وجود آمده و کادر رهبری از اعتبار بیافند. به این جهت کمیانوری عضو کمیسیون تفتیش کل در تاریخ ۱۳۲۵/۴/۸ گزارش مفصلی در این زمینه تهیه کرد. این گزارش در جلسه روز سه‌شنبه ۱۳۲۵/۴/۱۰ کمیسیون تفتیش کل مورد بحث و گفتگو قرار گرفت. رضا روستا و کمیانوری وجودت مأمور رسیدگی و محاکمه دکتر ابریم شدند. ولی این جلسه بیش از یک بار تشکیل نشد و به اخراج دکتر ابریم از حزب رأی داد.

در مورد نظرات پیشنهادی خلیل ملکی، رهبران حزب معتقد بودند که وی در لباس حفظ وحدت حزب می‌کوشد تا با ایجاد فراقسیون در حزب، رهبری آن را خود به دست گیرد. در مورد اخراج گروه ملکی از حزب در جای خود صحبت خواهد شد در این زمینه نگاه کنید به:

- گذشته چراغ راه آینده است، نشر جامی، صفحات ۴۴۰-۴۴۱

- سیر کمونیسم در ایران، صفحات ۲۵۶-۲۵۷

- خلیل ملکی: خاطرات سیاسی، مقدمه محمدعلی همایون کاتوزیان، صفحه ۵۳ به بعد

- مترجم

۲۲- پس از این که تلاش گروه خلیل ملکی در سومین کنگره ایالتی حزب توده در تهران برای تشکیل کنگره دوم حزب بدجائی نرسید، این گروه در تاریخ ۱۳۲۶/۱۰/۱۳ انتصاب خود را از حزب و تشکیل جمعیتی بدنام «جمعیت سوسیالیست توده‌ای ایران» اعلام داشت. در این اعلامیه چهار دلیل اصلی عنوان شده بود - مترجم

۲۳- يك سند حزبی به‌اعضای بی‌فکر و ناصالحی اشاره می‌کند که «با مساعدت

اشخاص فاسد و ماجراجو جلو درخواست‌های مردمی برای اصلاحات جدی را گرفتند». نشریه، صفحه ۱۵ - نویسنده

۲۴- دوروش برای يك هدف، صفحه ۷۳ - نویسنده

۲۵- اصل سانترالیسم دموکراتیک (مركزیت دموکراتیک) در سیستم تشکیلاتی احزاب کمونیست عبارت است از «مناسبات میان رهبری و اعضای حزب، میان ارگان‌های مافوق و مادون، میان اعضای حزب، که حزب را در مجموعه خود منعکس می‌سازد». به زبان ساده‌تر، مفهوم اصلی سانترالیسم دموکراتیک این است که تمام ارگان‌های حزبی انتخابی می‌باشند و ارگان‌های رهبری و وظیفه دارند تا بدطور مرتب کارهای خود را گزارش دهند، انضباط دقیق حزبی، تبعیت اقلیت از اکثریت و اجرای تصمیمات سازمان‌های بالاتر. بد لحاظ نظری، دموکراسی و مرکزیت دوجنبه يك اصل واحد را در حیات داخلی حزب تشکیل می‌دهند و اجرای دقیق آن شرط ضروری زندگی داخل احزاب مارکسیستی - لنینیستی است. در این زمینه نگاه کنید به:

- فرهنگ سیاسی والتر لاکور، چاپ نیویورک، ۱۹۷۴، ماده سانترالیسم دموکراتیک - مترجم

۲۶- همان منبع (۲۴)، صفحه ۱۶ - نویسنده

۲۷- نگاه کنید به خلیل ملکی، خاطرات سیاسی، صفحه ۵۸ به بعد - مترجم

۲۸- همان منبع (۲۶)، صفحه ۲۵ - نویسنده

۲۹- همان منبع، صفحه ۳۲ - نویسنده

۳۰- برخی از منابع روسی عوامل بریتانیا را مسئول جدال داخلی حزب دانسته‌اند: «[آن‌ها] تلاش کردند تا نوعی تفرقه در حزب توده با انشعاب گروه کوچک ملکی به وجود آورند، اما شکست این تحریک به قدری آشکار بود که در مدت نوزده روز گروه مجبور به اعلام انحلال خود گردید». نگاه کنید به م. ن. ایوانف، «نهضت آزادی بخش ملی در استان گیلان ایران در ۱۹۲۰ - ۱۹۲۱»، نشریه شوروی و شرق، شماره ۳ (۱۹۵۵)؛ خلاصه انگلیسی آن در CAR، دوره چهارم، شماره ۳ (۱۹۵۶) آمده است - نویسنده

۳۱- این گروه در مرحله اول نهضت ملی ایران در ۱۹۵۰-۱۹۵۲ بسیار فعال بود - نویسنده

۳۲- در مورد این که آیا گفته نویسنده درباره انورخامه‌ای درست است یا نه، نگاه کنید به:

انورخامه‌ای: پنجاه و سه نفر، سازمان انتشارات هفته، تهران ۱۳۶۲، صفحات ۵۰۴ - مترجم

۳۳- پس از انحلال کمیترین توسط استالین در دوران جنگ دوم جهانی، رهبران شوروی متوجه شدند که اختلافاتی در کار رهبری احزاب کمونیست، به ویژه احزاب کمونیست اروپا، پدید آمده است. از این رو مبادرت به تأسیس کمیفرم یا «دفتر اطلاعات احزاب کمونیست» کردند. مارشال تیتو برای حفظ استقلال عمل خود در برابر شوروی رویه‌ای در پیش گرفت که موجب رنجش استالین شد، کمیفرم زیر فشار شوروی، حزب کمونیست یوگسلاوی را اخراج کرد و به تکفیر تیتو پرداخت. حزب توده هم بر حسب عادت همیشگی، با تأسی به مسکو حملات تبلیغاتی شدیدی را متوجه حزب کمونیست یوگسلاوی و شخص مارشال تیتو کرد - مترجم

۳۴- ملکی که اخراج تیتو از کمیفرم را پیش بینی کرده بود، به صورت هوادار عمده فکر «راه‌های جداگانه به سوی سوسیالیسم» در آمد که بعداً به صورت شعار يك حزب ملی و غیر کمونیست جدید بدنام نیروی سوم ابراز وجود کرد. در این زمینه نگاه کنید به: س. اشتاینر: کمونیسیم در ایران، مجله مسأله شرق، شماره ۳۹ (۳۰ سپتامبر ۱۹۵۵)، صفحه ۱۴۹۷ - نویسنده

۳۵- مادام کارر دانکوز: حزب توده ایران، مجله اطلاعات نظامی (فوریه و مارس ۱۹۴۷) صفحه ۵۸ - نویسنده

۳۶- نگاه کنید به ادوارد براون: انقلاب ایران در سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۹ (کمبریج، انگلستان، ۱۹۱۱) - نویسنده

۳۷- احسان طبری: کنفرانس برای فعالان حزبی، روزنامه مردم، سال دوم، شماره ۱۱ (اوت ۱۹۴۸)، صفحه ۵ - نویسنده

۳۸- احمد قاسمی: درس‌اشیپی انشعاب، همان منبع، سال دوم، شماره ۵ (مارس ۱۹۴۸)، صفحه ۱۷ - نویسنده

۳۹- همان منبع، صفحه ۲۳ - نویسنده

۴۰- گئورگی والننویچ پلخانف (۱۸۵۶ - ۱۹۱۸) نظریه پرداز و منتقد

مارکسیست و شخصیت برجسته انقلابی در نهضت کارگری و سوسیالیسم روسیه و جهان به‌شمار می‌رود. وی از دوستان نزدیک فردریک انگلس بود. پلخانف حزب سوسیال - دموکرات روسیه را تأسیس کرد و لنین در شمار شاگردان او بود. اثر معروف او کتاب «نقش شخصیت در تاریخ» است - مترجم

۴۱- همان منبع، صفحه ۲۱ - نویسنده

۴۲- هیأت اجرائی موقت با صدور قطعنامه‌ای از درخواست‌های مربوط به مجازات کادر رهبری قدیم، پس از رسیدگی به اشتباهات گذشته آنان، حمایت کرد. نشریه حزب، شماره ۲۸ (۵ ژانویه ۱۹۴۸) - نویسنده

۴۳- نگاه کنید به احسان طبری: حزب چیست؟، مجله مردم، سال اول، شماره ۹ (مه ۱۹۴۷)، صفحات ۱ تا ۱۰ - نویسنده

۴۴- نیهیلیسم و لیبرالیسم دو واژه سیاسی است که اشاره مختصری به آن دو سودمند می‌باشد. نیهیل (*Nihil*) در اساس به معنای هیچ و پوچ و اصطلاحاً نیهیلیسم را «پوچ‌گرایی» می‌نامند. باید توجه داشت که بین مفهوم فلسفی و سیاسی این واژه تفاوت عمده‌ای وجود دارد: فلاسفه معتقد به نیهیلیسم از دوران پیش از سقراط همه چیز را انکار می‌کردند، از هستی و روح گرفتند تا مالکیت و قانون و حقوق و دولت. به لحاظ سیاسی، نیهیلیسم به عقیده‌ای در اروپا اطلاق شد که اصولاً قدرت و بدویزه قدرت دولت را منکر می‌شد. در روسیه، فرقه نیهیلیست‌ها توسط باکونین (۱۸۱۴-۱۸۷۶) بنیانگذاری شد و هدف از آن بر انداختن کلیه مؤسسات اجتماعی، اعم از دولتی و غیردولتی، بود.

لیبرالیسم یا فلسفه آزادی طلبی شامل لیبرالیسم سیاسی و اقتصادی می‌باشد. لیبرالیسم سیاسی به آزادی نطق و عمل فرد در اجتماع و تاحدی که مغایر با آزادی دیگران نباشد، معتقد است. در اینجا، اشاره احسان طبری به این نکته است که جزمیت و نیهیلیسم (بی‌قانونی و بی‌سازمانی) و لیبرالیسم (اتخاذ روش تکروانه در داخل حزب به زیان اندیشه‌های مارکسیسم - لنینیسم است) در شمار انحرافات حزبی می‌باشد - مترجم

۴۵- احسان طبری، به گزارش منبع پیشین، سال دوم، شماره ۳ (فوریه ۱۹۴۸) - نویسنده

۴۶- ال. پ. ال. ال. ستون: احزاب سیاسی ایران در سال‌های ۱۹۴۱-۱۹۴۸، مجله میدل‌ایست، سال سوم، شماره اول (۱۹۴۹)، صفحه ۶۰ - نویسنده

- ۴۷- دونفر نماینده‌ای که رأی موافق دادند به طرفداری از شوروی مشهور بودند. روزنامه ژورنال دوتهران، ۲۳ اکتبر ۱۹۴۷ - نویسنده
در مورد چگونگی مذاکرات مجلس در این زمینه، نگاه کنید به:
مصطفی فاتح: پنجاه سال نفت ایران، صفحات ۳۸۰ به بعد - مترجم
- ۴۸- منظور این است که حزب توده از مشی گذشته خود دایر بر ماماشات با دولت، متوجه انجام اصلاحات ریشه‌ای و انقلابی گردید - مترجم
- ۴۹- دومین کنگره (کنفرانس) ایالتی تهران حزب در ۲۶ مرداد ۱۳۲۴ با حضور ۱۹۲ نماینده تشکیل شد. در این کنگره ۱۱ نفر از اعضای کمیته ایالتی تهران برگزیده شدند. کنگره در صدد بود که نمایندگان خود را در کنگره دوم حزب، تعیین کند، لکن زیر فشار کمیته مرکزی از این کار منصرف گردید - مترجم
- ۵۰- دوروش، صفحه ۲۷ - نویسنده
- ۵۱- همان منبع - نویسنده
- ۵۲- سومین کنفرانس ایالتی تهران در تاریخ یازدهم تیر ۱۳۲۶ تشکیل شد. با توجه به این که اعضای یازده گانه کمیته ایالتی تهران اکثراً از گروه اصلاح طلبان بودند، لذا در اعلامیه پایان کنفرانس، خواستار تشکیل دومین کنگره حزب شدند. اما هیأت اجرائی موقت که از نفوذ اصلاح طلبان در این کنگره نگرانی شدیدی داشت با برگزاری کنگره دوم مخالفت کرد - مترجم
- ۵۳- نشریه حزبی (تهران، دسامبر ۱۹۴۷) صفحات ۲ تا ۴ - نویسنده
- ۵۴- هیأت اجرائیه در قرار مورخ ۱۶/۱۰/۱۳۲۶ ضمن محکوم کردن گروه ملکی، تا تاریخ ۲۳/۱۰/۱۳۲۶ به آن‌ها فرصت داد که در اقدام خود تجدیدنظر کنند و به حزب مراجعت نمایند. البته گروه ملکی بدین ضرب الاجل اهمیتی نداد و این گروه رسماً از حزب اخراج شدند - مترجم
- ۵۵- اسامی آنان در کتاب «گذشته چراغ راه آینده است» موجود می‌باشد - مترجم
- ۵۶- بزرگ علوی: مبارزین ایران (برلین، ۱۹۵۵)، صفحات ۱۰۰ و ۱۰۱ - نویسنده

۵۷- شعبه‌های شش‌گانه‌کنگره عبارت بودند از: شعبه سیاسی، شعبه تشکیلات و رسیدگی به انشعاب، شعبه تبلیغات و روزنامه‌وزنان، شعبه مالی، شعبه اساسنامه و تفتیش کل، شعبه رسیدگی به کار حزب میان کارگران و دهقانان و جوانان - مترجم

۵۸- احسان طبری: کنگره دوم، مردم، سال دوم (شماره ۱۹ مه ۱۹۴۸)، صفحات

۱ - ۸ - نویسنده

۵۹- علوی، همان منبع - نویسنده

۶۰- پس از شکست غائله آذربایجان، ایرج اسکندری از ایران خارج شد. آرداشس

آوانسیان و رضا روستا نیز به شوروی فرار کردند - مترجم

۶۱- اعضای ثابت کمیته مرکزی عبارت بودند از دکتر رضا رادمنش، احسان

طبری، دکتر حسین جودت، دکتر فریدون کشاورز، دکتر غلامحسین فروتن، دکتر محمد

بهرامی، دکتر مرتضی یزدی، احمد قاسمی، محمد بقراطی، دکتر محمدحسین [نورالدین]

کیانوری، علی علوی، رضا روستا، عبدالصمد کامبخش، نادر شرمینی، صمد حکیمی، علی

امیرخیزی، عبدالحسین نوشین، ایرج اسکندری و محمد بابازاده. ۱۵ عضو مشورتی کمیته

مرکزی عبارت بودند از امان‌الله قریشی، جهانگیر افکاری، مرتضی راوندی، محمدحسین

تمدن، علی‌منقی، شاندرمنی، سید اشرفی، صادق انصاری، شیرنگ، بزرگ علوی، محمد

قاضی، فرهی، امام وردی، سعیدنژاد و مریم فیروز (همسر کیانوری). نگاه کنید به سیر

کمونیسم، صفحه ۱۹۹ - نویسنده

۶۲- طبق‌بند (ه) اساسنامه حزب، هیأت اجرائیه از بین اعضای خود مسئولین

شعبه‌های حزبی را به شرح زیر برمی‌گزید:

الف - قسمت سیاسی مرکب از شعب چهارگانه روزنامه ارگان، فعالیت‌های

خارج از حزب و اطلاعات، اتحادیه‌های صنفی، دولت و مجلس بود.

ب - قسمت تشکیلات مرکب از شعب شش‌گانه تشکیلات، تبلیغات، تعلیمات و

کادر مالی، جوانان، دهقانان بود - مترجم

۶۳- اولین ۱۱ عضو کمیته مرکزی که نام آنان در زیر نویس شماره ۶۱ آمده است،

اعضای هیأت اجرائی را تشکیل می‌دادند - نویسنده

۶۴- طبری و دکتر کشاورز به ترتیب به عنوان دبیر دوم حزب و مسئول دفتر سیاسی

ودبیرسوم حزب و مسئول دفتر تشکیلات تعیین شدند. نگاه کنید به: مجله مردم، سال دوم، شماره ۹ (مه ۱۹۴۸)، صفحه ۸ - نویسنده

۶۵- همان منبع، صفحه ۲۰۴ - نویسنده

۶۶- اساسنامه حزب توده ایران (تهران، ۱۹۴۸) صفحات ۱۹ به بعد - نویسنده

۶۷- همان منبع، صفحه ۳۱ - نویسنده

۶۸- احمد قاسمی: «تربیت کادرها» مجله مردم، سال دوم، شماره ۱۰، (ژوئن ۱۹۴۸)، صفحات ۵۹ - ۷۱ - نویسنده

۶۹- همان منبع، سال دوم، شماره ۱۱ (اوت ۱۹۴۸)، صفحات ۱ - ۵ - نویسنده

۷۰- همان منبع - نویسنده

۷۱- همان منبع، صفحه ۴ - نویسنده

۷۲- يك مقایسه با اظهارات قبلی نشان می‌دهد که در مورد این موضوع مهم، يك نظر ابراز شده است - نویسنده

۷۳- مجله مردم، سال دوم، شماره ۱۱ (اوت ۱۹۴۸)، صفحه ۵ - نویسنده

۷۴- محمدزاده: «گزارشی درباره جنبش اتحادیه‌های کارگری در ایران» (۲۰ نوامبر ۱۹۴۹؛ اجلاس کنفرانس اتحادیه‌های کارگری کشورهای آسیائی و استرالیا که از ۱۶ نوامبر تا اول دسامبر ۱۹۴۹ در پکن برگزار شد)، جنبش جهانی اتحادیه‌های کارگری (دسامبر ۱۹۴۹)، صفحات ۳۱ و ۳۰ - نویسنده

۷۵- رادمنش: حزب توده ایران، حزب طراز نوین طبقه کارگر؛ ماهنامه دنیا، سال دوم، شماره ۲ (تابستان ۱۹۶۱) - نویسنده

۷۶- «شورای مرکزی اتحادیه‌های متحده در ایران» در گزارش فعالیت فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری (که تسلیم دومین کنگره جهانی اتحادیه‌های کارگری در میلان گردید که از ۲۹ ژوئن تا ۱۰ ژوئیه برگزار شد)، صفحات ۱۶۵-۱۷۰؛ و از این به بعد به اختصار، گزارش فعالیت *W.F.T.U* نامیده خواهد شد - نویسنده

۷۷- ظفر (ارگان جنبش اتحادیه کارگری ایران)، شماره سالگرد اول مه ۱۹۴۶

- نویسنده

توضیح مترجم: تشکیل اتحادیه‌های کارگری در ایران پس از سقوط رضاخان از

شهریور ۱۳۲۰ به بعد تحولات زیادی یافت که فهرست وار به شرح زیر بیان می‌شود:

الف - رضاروستا پس از آزاد شدن از زندان «شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری

ایران» را به وجود آورد. در این شورا، سندیکاهای کارگری راه آهن و دخانیات و سیلو و

سیمان و تعدادی دیگر از مؤسسات دولتی و غیردولتی عضویت داشتند.

ب - به تدریج دامنه فعالیت شورا گسترش یافت و فعالیت‌هایی را جهت تشکیل

اتحادیه‌های کارگری در اصفهان و مشهد و تبریز و بعضی نقاط دیگر آغاز کرد. طبق نوشته

جراید حزب توده، تعداد اعضای شورا تا سال ۱۳۲۱ به ۳۰ هزار نفر بالغ می‌شد.

پ - در همین زمان سه اتحادیه مستقل به نام‌های «اتحادیه کارگران و برزگران ایران»

و «کانون کارگران راه آهن ایران» و «اتحادیه زحمتکشان ایران» وجود داشت که کم و بیش

در میان کارگران فعالیت‌هایی داشتند.

ت - «شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری ایران» برای متحد ساختن کارگران

دست به اقداماتی زد و از جمله در سال ۱۳۲۱ با انتشار اعلامیه‌ای از همه کارگران و

سازمان‌هایی سندیکائی دعوت کرد تا به خاطر تثبیت ۸ ساعت کارروانه و اضافه دستمزد

مبارزه خود را شدت دهند. در سال ۱۳۲۱، کارگران اصفهان موفق شدند تا حدودی ساعت

کارروانه را پائین آورند و اضافه دستمزد بگیرند. در پی آن، میتینگ‌های بزرگ کارگری

با سرپرستی حزب توده و شورای مرکزی انجام گرفت.

ث - شورای متحده مرکزی اتحادیه‌های کارگران و زحمتکشان ایران در ۱۱

اردیبهشت ۱۳۲۳ (اول ماه مه ۱۹۴۴) تأسیس شد. در این شورا اتحادیه‌های زیادی

عضویت داشتند که عبارت بودند از: اتحادیه کارگران ساختمانی (۲۳۰۰۰ عضو)،

اتحادیه کارگران راه آهن (۹۰۰۰ عضو)، اتحادیه کارگران معادن (۶۰۰۰ عضو)،

اتحادیه رانندگان و درشکه‌چی‌ها (۶۰۰۰ عضو)، اتحادیه کارگران کفاش (۴۰۰۰ عضو)،

اتحادیه کارگران بافنده و جوراب باف (۳۰۰۰ عضو)، اتحادیه کارگران درودگر (۲۰۰۰

عضو)، اتحادیه کارگران دوزنده (۲۰۰۰ عضو)، اتحادیه کارگران صنایع قند (۱۰۰۰

عضو) - اتحادیه کارگران کافه رستوران‌ها و مهمانخانه‌ها (۱۰۰۰ عضو). تعداد اعضای

شورای متحده جمعاً به ۱۵۰/۰۰۰ نفر می‌رسید. در سال ۱۳۲۳، اتحادیه کارگری اصفهان

با ۱۷۰۰۰ عضو به شورای متحده مرکزی پیوست. در این زمینه نگاه کنید به:

سیر کمونیسم در ایران، زیر نویس صفحات ۲۳۷ و ۲۳۸ - مترجم

- ۷۸- تاریخچه مختصر جنبش اتحادیه‌های کارگری ایران، بد نقل از سیر کمونیسیم، صفحه ۳۰۹ - نویسنده
- ۷۹- اسکندری: شرایط طبقه کارگرداران ایران، جنبش جهانی اتحادیه‌های کارگری، شماره ۲، (ژانویه ۱۹۵۱)، صفحات ۳۵-۵۲ - نویسنده
- ۸۰- بد توضیح شماره ۷۷ (مترجم) مراجعه شود.
- ۸۱- نگاه کنید به گزارش دفتر سازمان بین‌المللی کار تحت عنوان «شرایط کار در صنعت نفت ایران» (ژانویه ۱۹۵۰)، خصوصاً فصل ۷ آن تحت عنوان «وضع اتحادیه‌های کارگری» - نویسنده
- ۸۲- اتحادیه‌های غیر کمونیست عبارت بودند از «شورای مرکزی کارگران و کشاورزان ایران» که ادعا می‌کرد ۱۵۳/۰۰۰ عضو دارد و «اتحادیه‌های کارگری و دهقانان» که مدعی بود ۱۰/۰۰۰ عضو دارد و «اتحادیه کارگری صنایع دستی ایران» که ادعا می‌کرد ۳۵/۰۰۰ عضو دارد. نگاه کنید به:
- صورت مذاکرات ۲۷ اجلاس کنفرانس بین‌المللی کار (پاریس، ۱۹۴۵)، صفحات ۳۱۷-۳۲۱ - نویسنده
- ۸۳- در پایان این دوران تعداد ۱۳۶ اتحادیه وجود داشت که در سراسر کشور ۳۰۰/۰۰۰ عضو داشتند، که از جمله ۷۰ درصد از نیروی کار صنعت نفت را در بر می‌گرفت. نگاه کنید به: محمدزاده، همان منبع، صفحه ۳۱ - نویسنده
- ۸۴- پیش از غیرقانونی شدن فعالیت اتحادیه و حزب توده، این دبیران عبارت بودند از رضا روستا، دکتر حسین جودت و محمد بقراطی. نگاه کنید به: جنبش جهانی اتحادیه‌های کارگری (مارس ۱۹۵۰)، صفحات ۳۴ - ۳۵ - نویسنده
- ۸۵- گزارش فعالیت *W.F.T.U*، صفحه ۱۶۷ - نویسنده
- ۸۶- تشکیلات حزبی آوانسیان (تهران، ۱۹۴۳) به عنوان یک رهنمود برای سازمان حزب و اتحادیه به کار رفت. نگاه کنید به: سیر کمونیسیم در ایران، صفحه ۳۰۹ - نویسنده
- ۸۷- گزارش فعالیت *W.F.T.U*، صفحه ۱۶۸ - نویسنده

۸۸- همان منبع، صفحه ۱۶۹ - نویسنده

۸۹- عضو برجسته کمیته مرکزی حزب یعنی دکتر رضا رادمنش، که در عین حال عضو شورای مرکزی شورای متحده بود، نقش مهمی را در خواباندن اعتصاب به عنوان نماینده اتحادیه در کمیون مختلط دولتی جهت حل اختلاف کارگران و شرکت نفت ایران وانگلیس ایفاء کرد. نگاه کنید به:

بزرگ علوی: *Kampfendes Iran*، صفحه ۱۰۳ - نویسنده

۹۰- شرایط کار در صنعت نفت ایران، صفحه ۲۵ - نویسنده

۹۱- اعضای کمیون عبارت بودند از مصطفی العریض کمونیست لبنانی و عضو شورای اجرائی فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری چپ؛ پ. آ. بوریسف از اتحادیه کارگران اتوموبیل سازی شوروی؛ ای. هاریس عضو شورای اتحادیه‌های کارگری بریتانیا؛ آ. مافاته فرانسوی که به عنوان دبیر کمیون عمل می کرد. نگاه کنید به:

- کمیته امور خارجی مجلس نمایندگان امریکا، «استراتژی و تاکتیک‌های کمونیسم جهانی»، ۸۱ دوره کنگره، جلسه اول سال ۱۹۴۹، سند شماره ۱۵۸ مجلس نمایندگان، ضمیمه ۳، صفحه ۹ - نویسنده

۹۲- هاریس: «هیأت *W. F. T. U* در ایران»، کنگره اتحادیه‌های کارگری [گزارش محرمانه تایپ شده عضو انگلیسی هیأت برای حزب کارگر] (لندن، ۲۹ مه ۱۹۴۷) - نویسنده

۹۳- این افراد عبارت بودند از تقی فداکار، دکتر رضا رادمنش و دکتر حسین جودت که هر سه آن‌ها در کمیته مرکزی حزب عضویت داشتند. دو نفر اول در گروه پارلمانی حزب در مجلس چهاردهم بودند. نگاه کنید به همان منبع، صفحه ۳ - نویسنده

۹۴- مکاتبه بین رضا روستا و یک عامل کمونیست در پاریس افشاء کرد که نام دو نفر مزبور *I. Amoit* و *A. Floch* بود. همان منبع - نویسنده

۹۵- همان منبع، صفحات ۶-۷ نویسنده

۹۶- همان منبع - نویسنده

۹۷- ایرج اسکندری: فدراسیون جهانی سندیکاها و نهضت کارگری ایران، روزنامه

رزم، سال دوم، شماره ۶ (دسامبر ۱۹۴۸)، صفحه ۹ - نویسنده

۹۸- گروه منشعب به نام «اصلاح طلبان شورای مرکزی» شامل برخی از اعضای سابق حزب توده مانند یوسف افتخار و عباس شاهنده بود. همان منبع، سال دوم، شماره ۶ (دسامبر ۱۹۴۸)، صفحه ۱۸ - نویسنده

۹۹- شرایط کار در صنعت نفت ایران، صفحه ۵۲ - نویسنده

۱۰۰- «گزارش مربوط به نقض حقوق اتحادیه‌های کارگری» که از سوی *W.F.T.U* تسلیم شد، جنبش جهانی اتحادیه‌های کارگری (ضمیمه خاص، شماره ۲۶)، صفحات ۳۸۵ - ۳۸۶ - نویسنده

۱۰۱- دکتر فریدون کشاورز یکی از دبیران سدگانه حزب توده برنامه این جبهه را کاملاً دموکراتیک و آزادیخواهانه دانست که هدف از تشکیل آن جلوگیری از انحطاط حکومت پارلمانی و تبدیل آن به رژیم خودکامدای بود که یادآور حکومت رضاشاه بود. به نقل از مصاحبه مطبوعاتی مندرج در روزنامه مردم، ۲۲ اوت ۱۹۴۸ - نویسنده

توضیح مترجم: موضوع تشکیل جبهه ضد دیکتاتوری مربوط به رقابت انگلیس و آمریکا در ایران بر سر ماجرای نفت می‌شود. پس از این که مجلس موافقت‌نامه نفتی ایران و شوروی را رد کرد، قوام السلطنه چند روز بعد استعفا داد. شاه که مایل بود برای حفظ قدرت خود به آمریکا بیشتر اتکا کند، رویه سردی نسبت به انگلیسی‌ها در پیش گرفت. آنتونی ایدن وزیر خارجه وقت انگلستان برای تحکیم موقعیت انگلیس به ایران آمد و از شاه دعوت کرد تا به انگلستان سفر کرد. ایدن در هنگام اقامت در تهران با رجال طرفدار انگلیس از جمله سید ضیاءالدین طباطبائی دیدار کرد. در ۲۹ فروردین ۱۳۲۷، سید محمد باقر حجازی همکار نزدیک سید ضیاء وعده‌ای از روزنامه نگاران در ملاقاتی در هتل ریتمس تهران اساس جبهه ضد دیکتاتوری را ریختند. حزب توده نیز که در معرض تهدید حکومت قرار داشت، به این جبهه پیوست. در پایان این دیدار قطعنامه‌ای در چهار ماده تصویب شد که حاوی مطالبی درباره رعایت آزادی از سوی مقامات نظامی بود و خاطر نشان می‌کرد که مقامات مسئول و غیرمسئول مملکتی بایستی در چارچوب قانون عمل کنند و توقیف مطبوعات متوقف شود و بالاخره به نمایندگان مجلس دایر بر توجه به اهمیت شغل خود توصیه می‌کرد.

در این زمینه نگاه کنید به:

گذشته چراغ راه آینده است، نشر جامی، صفحات ۴۶۲ و ۴۷۱

۱۰۲- اشاره نویسنده به فراهم کردن مقدمات تشکیل مجلس مؤسسان [برای

تأسیس مجلس سنا] از سوی کابینه هژیراست - مترجم

۱۰۳- احسان طبری، «هفت سال مبارزه»، روزنامه رزم، سال دوم، شماره ۴ (سپتامبر - اکتبر ۱۹۴۸)، صفحات ۱-۴ نویسنده

۱۰۴- جراید حزب توده بالحنی مشابه تقبیحات رسمی ارگان‌های کمیونفرم از حزب کمونیست یوگسلاوی، تیتورا متهم کردند که بدانقلاب مارکسیستی خیانت کرده واتحاد کمونیسم جهانی را بدخطر انداخته است، همان منبع، صفحات ۲۶-۳۲ - نویسنده

۱۰۵- دکتر محمدحسین [نورالدین] کیانوری: سیاست شوروی و سیاست امپریالیسم در ایران، همان منبع، سال دوم، شماره ۵ (نوامبر ۱۹۴۸)، صفحات ۱۲-۱۶ - نویسنده

۱۰۶- درهنگامی که دکترسیاسی رئیس دانشگاه تهران بود، طبق دستوردربار از دانشجویان تعهد گرفته می‌شد تا درامورسیاسی دخالت نکنند - مترجم

۱۰۷- همان منبع، صفحه ۲۸ - نویسنده

۱۰۸- همان منبع - نویسنده

۱۰۹- منابع هوادارحزب تعداد شرکت کنندگان را ۳۰/۰۰۰ نفرذکر کرده‌اند (بزرگ علوی، مبارزین ایران، صفحه ۱۰۵) درحالی که منابع دولتی آن را ۱۰/۰۰۰ نفر دانسته‌اند (سیر کمونیسم صفحه ۱۰۸) - نویسنده

۱۱۰- روز پانزدهم بهمن ۱۳۲۷ که شاه قصد شرکت در جشن سالگرد دانشگاه دردانشکده حقوق تهران را داشت، شخصی به نام ناصر فخر آرائی که عکاس بود بدسوی شاه تیراندازی کرد، لکن ضارب در همان دقایق بدوسیله نظامیان همراه شاه کشته شد. در جیب وی دوکارت خبرنگاری پیدا شد که یکی متعلق بد روزنامه دست چپی فریاد ملت و دیگری متعلق بد روزنامه پرچم اسلام بود (روزنامه کیهان، شماره ۱۷۵۳ مورخ ۱۳۲۷/۱۱/۱۶ واطلاعات ماهانه مورخ اسفند ۱۳۲۷) - این موضوع سبب شد که ترورشاه را بد حزب توده نسبت دادند وزمینة غیرقانونی اعلام شدن آن فراهم گردید. همچنین این حادثه سبب شد که کابینه ساعد، آیت الله کاشانی را هم به لبنان تبعید کند (جلد اول تاریخ سیاسی معاصر ایران تألیف دکترسید جلال الدین مدنی، صفحه ۱۷۵). دکتر فریدون کشاورزدر کتاب خود تحت عنوان «من متهم می‌کنم» می‌نویسد که شخص کیانوری در این ترور دست داشت لکن گویا قبلا با سرلشگر رزم آراء در این زمینة تبانی کرده بود.

ایوانف در کتاب تاریخ نوین ایران (صفحه ۱۴۲ ترجمه فارسی آن) می‌نویسد که هدف از این ترور «سرکوب سازمان‌های ملی و دموکراتیک ایران بود و این کار را بدحزب‌توده نسبت دادند» - مترجم

۱۱۱- روزنامه ژورنال دوتهران، مورخ ۶ فوریه ۱۹۴۹ - نویسنده دکتر اقبال در سخنرانی طولانی خود در مجلس، اشاره به یادداشت‌های شخصی ناصر فخر آرائی کرد، و قسمتی از آن را چنین خواند:

«... پس از مدتی مطالعه و سنجش درباره احزاب، در حزب توده ایران نام‌نویسی کرده و به یکی از حوزه‌های آزمایشی معرفی گردیدم...»

دکتر اقبال با توجه به نام کتاب‌هایی که در این دفترچه نوشته شده بود، ناصر فخر آرائی را عضو سازمان جوانان حزب توده معرفی کرد و گفت:

«... برای دولت مسلم است که این عنصر... عضو فعال حزب توده ایران بوده است و بعداً این تصمیم را گرفته است. لذا دولت تصمیم گرفت که حزب توده را منحل اعلام و اعضای آن را تحت تعقیب قرار دهد...». نگاه کنید به:

روزنامه «داد» شماره ۱۴۴۶، مورخ ۱۳۲۷/۱۱/۱۷ تحت عنوان «جریان‌ات روز» - مترجم

۱۱۲- گزارش دولت در جلسه فوق‌العاده مجلس به وسیله دکتر اقبال قرائت شد و طی آن تصمیم دولت دایر بر اعلام حکومت نظامی در تهران و حومه به اطلاع مجلس رسانده شد. متعاقب آن، اعلامیه دولت دایر بر انحلال حزب توده منتشر شد. فردای آن روز سرلشکر خسروانی فرماندار نظامی تهران و حومه با صدور اعلامیه‌ای اشغال دفاتر حزب توده را اعلام داشت - مترجم

۱۱۳- اسامی رهبران تبعید شده حزب و شورای متحده [به بندرعباس] در نامه مورخ ۴ مارس ۱۹۵۰ لوئی سالان دبیر کل فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری چاپ به نخست‌وزیر وقت ایران ذکر گردید (جنبش جهانی اتحادیه‌های کارگری، مارس ۱۹۵۰، صفحات ۳۴ - ۳۵). در قطعنامه دیگری که به وسیله کمیته اجرائی فدراسیون منعقد در بوداپست از ۱۵ تا ۲۴ مه ۱۹۵۰، به تصویب رسید، فدراسیون از دولت ایران درخواست کرد که زندانیان حزب توده و شورای متحده را آزاد سازد و آنان را «رهبران زندانی شده طبقه کارگر ایران» نامید. نگاه کنید به: همان منبع، پیوست سند ۶ (ژوئن ۱۹۵۰) - نویسنده

توضیح مترجم - مأمورین فرمانداری نظامی ۲۸ نفر از سران حزب توده را به اسامی زیر بازداشت کردند:

دکتر مرتضی یزدی ، دکتر حسین جودت ، احمد قاسمی ، اکبر شهابی ، محمود بقراطی ، عزیز محسنی ، دکتر نورالدین کیانوری ، غفور رحیمی ، مهندس علی علوی ، امیر عبدالملک پور ، عبدالحسین نوشین ، ضیاءالدین الموتی ، محمد علی جواهری ، محمد علی شریفی ، محمد شورشیان ، صمد حکیمی ، دکتر اختر کیانوری (همسر کامبخش) و خسواهر کیانوری ، جواد معینی ، علی اکبر شاندرمنی ، محمد شهریساری ، نوروز علی غنچه ، احمد امیر احمدی ، ابراهیم محضری ، کللیا آرزومانیان ، محمود هرمز ، مارتین ساروخانیان ، علی امید ، آقا بالا صابونی.

دکتر رضا رادمنش و احسان طبری و دکتر فریدون کشاورز و علی امیرخیزی به شوروی فرار کردند.

در این زمینه نگاه کنید به:

سیر کمونیسم در ایران، صفحه ۴۵۵ به بعد - مترجم

فصل پنجم

جنبش کمونیستی در دوران نخست وزیری دکتر مصدق

جنبش کمونیستی از زمان غیرقانونی اعلام شدن حزب توده در فوریه ۱۹۴۹ [۱۶ بهمن ۱۳۲۷] مراحل متعددی را پشت سر گذارد که هر یک از این مراحل ویژگی‌های خاص خود را داشت. به این ترتیب، برهه زمانی مقارن با طلوع نهضت ملی از اواخر سال ۱۹۴۹ [زمستان ۱۳۲۸ شمسی]^۱ کاملاً متمایز از دورانی است که در پی سقوط حکومت جبهه ملی به ریاست دکتر مصدق در ۱۹ اوت ۱۹۵۳ [۲۸ مرداد ۱۳۳۲] آغاز شد. به همین ترتیب بود که فرآیند استالین‌زدائی در نیمه دوم دهه ۱۹۵۰ و اصلاح‌برخی از نظریات کمونیسم روسی در باره مارکسیسم انقلابی در کشورهای رشد نیافته جهان و شکل روابط کمونیسم با بورژوازی ملی و حتی معکوس شدن این نظریات در دوران پس از ۱۹۵۳^۲، و نیز نزدیکی سیاسی شوروی به ایران پس از این سال و عدول از این سیاست به دلیل عضویت ایران در پیمان بغداد (۱۹۵۵)^۳، اثراتی را در وضع جنبش کمونیستی ایران به جای گذارد.

همراه با این عوامل متفاوت، چند ویژگی کلی در این دوران به چشم می‌خورد:

اول این که جنبش کمونیستی بر اساس قانون قدیمی ضد کمونیست [قانون مقدمین علیه امنیت و استقلال کشور] مصوب ژوئن ۱۹۳۱ [۲۲ خرداد ۱۳۱۰] همچنان غیر قانونی باقی ماند. دوم این که جنبش، آشکارا خود را با کمونیسم روسی می شناسانید. سوم این که دوران پس از سال ۱۹۴۹ [۱۳۲۹ شمسی] یک بار دیگر اهمیت ارتباط بین موجود بودن حداقل آزادی های دموکراتیک و رشد حزب توده به مثابه متشکل ترین نیروی سیاسی در شرایط عقب ماندگی اجتماعی- اقتصادی ایران را مورد تأکید قرار داد. بالاخره، رویدادهای این دوران بیهودگی، اتکای بیش از اندازه حزب توده بر شرایط عینی جهت توجیه پیروزی نهائی احزاب کمونیست محلی و نشان ندادن توجه کافی به عوامل ذهنی را که در ورای مرزهای کشور و از سوی کمونیسم بین الملل توسعه می یافت، نشان داد.

فصل کنونی به بحث درباره مرحله اول این دوران می پردازد که وجه مشخصه آن طلوع شتابان و نیز سقوط سریع نهضت ملی است. اهمیت این دوران در این است که ارکان جدیدی در کار مبارزه کمونیستی برای کسب قدرت وارد گردید و الگوهای پی در پی آزمون و خطا در سراسر این تلاش دیده شد.

فعالیت مخفی حزب توده

یکی از ارکان جدید یاد شده عبارت بود از به کار گرفتن شگرد ایجاد سازمان های پوششی^۲ و فعالیت حزب به طور مخفیانه. کامیابی که در این زمینه نصیب حزب شد، نشان داد که شیوه های دموکراتیک و رسمی برای مقابله با جنبش کمونیستی در کشوری که در آنجا هیچ گونه سنت دموکراسی آزادیخواهانه وجود نداشت، کارساز نیست. بالعکس، در این مرحله، توده ای ها، برای ربودن ابتکار از دست نهضت ملی که هواداران زیادی در بین طبقه بورژوازی داشت، با مشکل منسلکی روبرو شدند. واقعیت این بود که چون توده ای ها ارزیابی درستی از نقش بورژوازی ملی نداشتند، لذا تا پیش از سقوط مصدق در سال ۱۹۵۳ [۱۳۳۲ شمسی]، وبدون

اصلاحات اساسی مکتبی که سرانجام در اواسط دهه ۱۹۵۰ از سوی کادر رهبری کمونیسم بین‌الملل صورت گرفت، نتوانستند مشکل خود را درباره نقش بورژوازی ملی حل کنند.

در سالی که پس از ترور نافر جام شاه آمد، دولت به اقدامات جدی برای تثبیت رژیم از طریق تحکیم اقتدار دولت و انجام یک رشته اقدامات قانونی به منظور ادامه سرکوب کردن سازمان‌های غیرقانونی حزب توده دست زد.

دولت در اجرای هدف نخستین خود [تثبیت رژیم] مجلس مؤسسان را در اواسط مارس - آوریل ۱۹۴۹ تشکیل داد تا بر اقتدار شاه بیفزاید و نظام دومجلسی را به عنوان یک وسیله مهار کردن قدرت بیش از حد مجلس شورای ملی به کار برد.^۵ فزون بر این، رویه متداول تأیید یک نخست‌وزیر از سوی مجلس پیش از صدور فرمان نخست‌وزیری به وسیله شاه، منسوخ گردید، و به این ترتیب مجلس شورای ملی از یک حق ویژه و مهم که پس از سقوط رضاشاه به دست آورده بود، و تا حدودی همین حق عامل سقوط کابینه‌های پی‌درپی بود، محروم گردید.

تحول دیگری که در اجرای هدف یادشده صورت گرفت عبارت بود از تقویت ارتش. از اوایل سال ۱۹۴۷، رژیم از ایالات متحده خواسته بود تا در این زمینه مشارکت فعالانه نماید.^۶ در واقع، دخالت آمریکا در این زمینه، و یک سانی سیاست آمریکا با تلاش‌های کشورهای اروپای غربی برای جلوگیری از گسترش کمونیسم، عامل جدیدی در حضور آمریکا در سیاست ایران به شمار می‌رفت و این اقدام بردوش جنبش کمونیستی به شدت سنگینی می‌کرد. به مدت چند ماه، ارتش و دستگاه انتظامی در پایتخت و استان‌ها شدیداً سرگرم شناسائی افراد حزب توده و سازمان‌های وابسته به آن بودند. یک رشته محاکمات نظامی صورت گرفت و مجازات‌های سنگینی برای کلیه رهبران حزب توده و شورای متحده تعیین شد که کمترین نتیجه آن، این بود که تماس سازمان‌های مخفی حزب و کادر رهبری ورزیده آن را موقتاً قطع کرد.^۷ نخستین نشانه بهبود حزب، یک سال پس از غیرقانونی اعلام شدن آن و به شکل انتشار

مخفی روزنامه «مردم» ارگان حزب توده نمایان شد.^۵ البته باید گفت که بهبود واقعی حزب فقط هنگامی مقدور گردید که تغییر در سطح کشور صورت گرفت. این دگرگونی در اواخر سال ۱۹۴۹ [شمسی ۱۳۲۸] به دو شکل هویدا گردید. یکی موضوع تجدیدنظر در قرارداد امتیاز شرکت نفت ایران و انگلیس بود که اثرات آن به روابط ایران و انگلیس محدود نگشت و در کل روابط ایران با جهان غرب تأثیر گذاشت. موضوع دیگر عبارت بود از انتخابات دوره شانزدهم مجلس که میبایست در آغاز فصل پائیز برگزار شود. این دو موضوع سبب شد که حزب توده از حالت رکود بیرون آید و به تحریکات سیاسی درباره این موضوعات بپردازد که مالا از اقتدار رژیم می‌کاست.

در تابستان سال ۱۹۴۹ [تیرماه ۱۳۲۸] که چند روزی به پایان دوره پانزدهم مجلس باقی مانده بود، پیش‌نویس قرارداد الحاقی به قرارداد شرکت نفت ایران و انگلیس [قرارداد ۱۳۱۳ شمسی] برای تصویب به مجلس فرستاده شد.^۶ با این که شرایط این قرارداد، بهتر از قرارداد ۱۹۳۳ [شمسی ۱۳۱۳] بود، اما درخواست‌های ایران دایره افزایش بهره مالکانه و مشارکت ایران در مدیریت صنعت نفت را برآورده نمی‌کرد.^۷ پس از طرح این قرارداد در مجلس، بسی‌درنگ جبهه‌بندی سیاسی نمایندگان بر سر تصویب آن آغاز شد و بحث در این زمینه به قدری بالا گرفت که مجلس، موضوع تحکیم اختیارات قوه مجریه و شاه را زیاد برد.

اصولاً جبهه‌گیری‌های مجلس پانزدهم، پیش از بحث درباره قرارداد الحاقی نفت، به هم خورده بود. یعنی جبهه‌گیری نمایندگان موافق و مخالف قوام، پس از یورش سیاسی و موفقیت آمیز مجلس به صورت رد کردن موافقت‌نامه امتیاز نفت شمال و کناره‌گیری قوام از نخست‌وزیری، دگرگون شد. اگرچه نفوذ شخصی قوام به‌طور کامل از بین نرفت، اما نمایندگان عضو حزب دموکرات قوام، از حزب او بریدند و طبعاً قوام نمی‌توانست نقش مهمی در مجلس داشته باشد. برخی از اعضای چپ حزب دموکرات قوام، که قبلاً در ائتلاف ضد دیکتاتوری [جبهه ضد دیکتاتوری]

مطبوعات به سرپرستی حزب توده شرکت داشتند، به مخالفت با اصلاح قانون اساسی به منظور ایجاد نظام دومجلسی و تحکیم قدرت شاه پرداختند. پس از طرح موضوع نفت در حیات سیاسی و پارلمانی ایران، در مجلس پانزدهم يك جبهه گیری جدید پارلمانی به وجود آمد. در این صف بندی، يك اقلیت کوچک مرکب از چهار نماینده که از حمایت اکثریت مجلس برخوردار بودند موضوع قرارداد نفت را تبدیل به يك جنجال سیاسی کردند که فراتر از محدوده اقتصادی و مالی آن بود^{۱۱}. این اقلیت پارلمانی که توانست به گونه کامیابانه‌ای بحث درباره این قرارداد را تا پایان دوره پانزدهم مجلس ادامه دهد، به صورت هسته‌ای برای ظهور يك سازمان جدید سیاسی در آمد که در اساس ملی گرا و دارای تمایلات سیاسی میانه‌رویانه بود. سازمان جدید «جبهه ملی» نامیده می‌شد و رهبری آن با دکتر مصدق بود. جبهه ملی مصمم بود تا هنگام ورود به دوره شانزدهم مجلس شورای ملی، مخالفت علنی خود را با تصویب این قرارداد و نیز اختیارات شاه نشان دهد.

شدت مبارزات انتخاباتی موجب شد که اقدامات سرکوب گرایانه دولت علیه آزادی‌های سیاسی کاهش یابد و جنبش کمونیستی نیز که هنوز متشکل ترین نیروی سیاسی به شمار می‌آمد، بر آن شد تا در این رهگذر بیشترین استفاده را ببرد. در دوران مبارزات طولانی انتخابات که منجر به لغو انتخاب دوازده کاندیدا به دلیل تقلب در انتخابات گردید^{۱۲}، حزب غیرقانونی توده و وابستگان آن نیز اولین فرصت را برای اجرای شگرد «سازمان‌های پوششی» و به منظور جمع کردن نیروهای پراکنده خود یافتند.

با گشایش مجلس شانزدهم در فوریه ۱۹۵۰ [۲۰ بهمن ۱۳۲۸]، حزب اقلیت جبهه ملی که ائتلاف سستی از ملیون و نیروهای مترقی چپ میانه‌رو بود، به تدریج يك اکثریت مرکب از نمایندگان بورژوازی ملی را تشکیل داد تا بانفوذ سیاسی و اقتصادی بریتانیا به مبارزه برخیزد. این تحول از جهت این که شرایط مساعدی را

برای فعالیت مجدد حزب توده به وجود می آورد، به سود حزب می بود، اما در عین حال مسائل جدی را برای حزب مطرح کرد که گریبانگیر رهبران آن در سراسر این دوران گردید.

مهمترین مسئله عبارت بود از رقابت جبهه ملی با حزب توده به عنوان نماینده انحصاری طبقات مظلوم پائین و متوسط اجتماع در مبارزه به خاطر آزادی سیاسی و اقتصادی ایران. برای نخستین بار پس از جنگ دوم جهانی، يك نهضت مردمی اصیل جان می گرفت که به جنبش کمونیستی تعلق نداشت، در حالی که جنبش کمونیستی در گذشته تنها اقلیت سیاسی متشکل علیه رژیم بود. هم چشمی جبهه ملی با حزب توده برای جلب نظر مخالفان رژیم هنگامی شدت گرفت که علاوه بر بورژوازی ملی، نیروهای دیگری مانند روشنفکران چپ غیر عضو در حزب توده و حتی گروهی از کارگران به جبهه ملی پیوستند. جبهه ملی برای جلب این عناصر به دست اندازی در قلمرو منابع انسانی پرداخت که توده‌ای‌ها آن را در انحصار خویش می دانستند.

تشکیل حزب «زحمتکشان ملت ایران» اولین اقدام در جهت تأسیس يك حزب چپ غیر توده‌ای، و حتی ضد کمونیست، بود. چنانچه این حزب در کار خود کامیاب شده بود، می توانست به گونه‌ای جدی از ادعای جنبش کمونیستی دایر بر انحصاری بودن آن بکاهد. با تأسیس این حزب در سال ۱۹۵۱ [اواخر ۱۳۲۹ شمسی] عده زیادی از منشعبین میانه‌رو حزب توده که به گروه خلیل ملکی تعلق داشتند، و نیز تعدادی از سایر روشنفکران چپ که از سال ۱۹۴۶ [۱۳۲۵] به خاطر اعتقادشان یا ترس از دستگیر شدن به وسیله دولت به حزب توده پشت کرده بودند، به حزب زحمتکشان پیوستند. حزب توده نمی توانست این تحول را ندیده بگیرد^{۱۳}.

حزب زحمتکشان که نماینده جناح چپ غیر کمونیست در طیف گسترده جبهه ملی به شمار می رفت، برای جلب نظر افراد روشنفکری تلاش می کرد که پس از ممنوع اعلام شدن فعالیت آشکار حزب توده به بی تفاوتی سیاسی روی آورده بودند.

جاذبه این حزب به داشتن کادر مجهز به مرام علمی سوسیالیسم غیر کمونیستی محدود نگردیده، بلکه از جاذبه میهن دوستانه و وعده بسیج کردن توده‌ها در یک مبارزه بزرگ ملی نیز برخوردار بود.

به این ترتیب، حزب توده خود را بایک مشکل بزرگ رویارو می‌دید: این مشکل که حزب دیگر در یک خلاء سیاسی فعالیت نمی‌کرد تا به عنوان تنها هوادار یک مرام علمی [سوسیالیسم] سخن گوید؛ دیگر، رقبای حزب محدود به احزاب دست راستی نبودند که طبق معمول مدافع وضع موجود و ناسیونالیسم افراطی باشد؛ انترناسیونالیسم حزب [کمونیسم بین‌الملل] خود را مواجه با رقابت امریکا در ایران می‌دید زیرا جنبش ناسیونالیستی ایران درخواست‌هایی داشت که رژیم آن کشور را در جلب حمایت بی‌درنگ امریکا برمی‌انگیخت، و آن‌هم در شرایطی که کمونیسم بین‌الملل به گونه سازش‌ناپذیری با امریکا درستیز بود. اینک حزب چگونه می‌توانست در برابر همه این عوامل، انحصاری بودن خود را حفظ کند؟ و به رقبای خود چه پاسخی دهد؟ راه‌حل‌های مشکل به‌کندی به دست می‌آمدند. حزب مخفی توده و سازمان‌های وابسته به آن در اواخر سال ۱۹۵۰ [۱۳۲۹ شمسی] امکان موفقیت نهضت ملی را، که باشتاب در حال رشد بود، با دیده تحقیر می‌نگریستند. توده‌ای‌ها معتقد بودند که نهضت ملی در اساس، نمره تضادهای داخلی در هیأت حاکمه است. این چارچوب فکری توده‌ای‌ها، که از زمان سقوط حزب در سال ۱۹۴۶ [۱۳۲۵ - شکست غائله آذربایجان] خط فکری آنان را تشکیل می‌داد، بر این بینش استوار بود که همه حوادث داخلی ایران بازتاب رقابت طبیعی اردوگاه سرمایه‌داری در این کشور است. در چشم توده‌ای‌ها، کابینه‌های پی‌درپی که پس از سقوط رژیم انقلابی آذربایجان بر سر کار آمدند، یا نماینده منافع امریکا و انگلیس بودند یا بازتاب رقابت بین قشرهای مختلف هیأت حاکمه، به‌ویژه دربار و راست ارتجاعی به‌شمار می‌رفتند.^{۱۴}

نگرش اولیه توده‌ای‌ها بر مبارزه ملی کردن نفت، در چارچوب فکری یادشده

خلاصه می‌گردید. این شیوه نگرش صرفاً به‌خاطر این نبود که رویه نهضت ملی با نظریات حزب ناسازگار بود، بلکه ناشی از این موضوع بود که توده‌ای‌ها نمی‌توانستند بپذیرند که يك نهضت مردمی متشکل دیگری وجود داشته باشد که بتواند در تغییر دادن مناسبات خارجی ایران با حزب توده به رقابت برخیزد. جای انکار نبود که تلاش جبهه ملی چنین رقابتی را به‌وجود می‌آورد. زیرا جبهه ملی در کوشش خویش برای تحمیل راه‌حل تندرویانه خود درمسأله نفت به مجلس و هیأت حاکمه، مناسبات رژیم با جهان غرب را به‌مخاطره می‌انداخت و تمامی شالوده قدرت رژیم را متزلزل می‌ساخت؛ و رژیم برغم اقداماتی که در جهت تحکیم وضع خود به‌عمل آورده بود، به‌راستی از امنیت برخوردار نبود.

مادامی که جبهه ملی به درجه‌ای از بزرگی نرسیده بود که غیرقابل انکار گردد و موفقیت اولیه آن در مبارزه ملی کردن نفت کاملاً روشن نشده بود، رهبران حزب توده جداً معتقد بودند که این جبهه، يك مرحله گذران می‌باشد. وقتی جبهه ملی را در کار خود مصمم یافتند، آن وقت بر آن شدند تا در نظریات و سیاست خود نسبت به این جبهه تجدیدنظر کنند.

بازسازی تشکیلاتی و مسلکی حزب توده

به تدریج که حزب توده یقین می‌کرد که نهضت ملی نیروئی است که باید آنرا به حساب آورد، رهبران این حزب با سرخورداری از جانبداری اعضای آن، به يك سیاست دو گانه، دست یازیدند: با حداکثر بهره‌گیری از کاهش اقدامات دولت علیه آزادی فعالیت سیاسی، و به کار گرفتن شگرد سازمان‌های پوششی، حزب می‌بایست هواداران قدیمی خود را بسیج و عضوگیری‌های جدید را آغاز کند؛ حزب که به‌طور مخفی فعالیت می‌کرد، می‌بایست بر اساس يك الگوی کمونیستی و انقلابی استوارتری بازسازی شود. سرانجام جنبش کمونیستی توانست این سیاست را در سراسر این دوران با موفقیت دنبال کند. البته هنوز مسائلی وجود

داشت که ذهن رهبران حزب توده را به خود مشغول می‌داشت و این مسائل عبارت بودند از سایر جهات مشکل که زائیده ظهور بورژوازی ملی و کسب قدرت به وسیله سازمان سیاسی آن، یعنی جبهه ملی بود.

اولین استفاده از شگرد سازمان‌های پوششی در بهار سال ۱۹۵۰ [از ۱۵ اردیبهشت ۱۳۲۹] آغاز شد. در این زمان، همراه با انتشار اولین شماره از روزنامه مخفی «مردم»، یورش بی‌سروصدای حزب به صورت تأسیس «جمعیت طرفداران صلح» آغاز گردید.^{۱۵} این جمعیت در واقع اتحاد سستی از چپ میانه رو بود که در ابتدا توسط شخصیت‌های معروف غیر کمونیست - که برخی از آن‌ها در گذشته با حزب توده مخالفت می‌کردند - شروع به کار کرد. این شخصیت‌ها شامل بعضی از اعضای گروه پارلمانی جبهه ملی و اهل ادب و روزنامه‌نگاران بود. به تدریج که رابطه این جمعیت با جنبش صلح بین‌المللی کمونیستی بر ملا گردید، کادر رهبری آن به دست اعضا و هواداران حزب توده افتاد.^{۱۶}

مرامنامه جمعیت در واقع هدف‌های جنبش صلح بین‌المللی کمونیستی مانند امضای قراردادی بین ۵ قدرت بزرگ جهان، خلع سلاح عمومی، انحلال اتحادیه‌های نظامی غرب و منع آزمایش‌های اتمی را در خود نهفته داشت. ارگان رسمی این جمعیت [روزنامه مصلحت]، و سایر نشریاتی که از آن حمایت می‌کردند، مراقب بودند که بستگی‌های کمونیستی خود را پنهان سازند تا بتوانند اعضای بیشتری به دست آورند.^{۱۷} ایجاد هم‌آهنگی بین فعالیت این جمعیت و سایر سازمان‌های پوششی و مخفی حزب، به وسیله یکی از اعضای هیأت اجرائیه حزب [دکتر فروتن] انجام می‌گرفت. با این که این جمعیت دارای تشکیلات مشابه حزب در تهران و شهرستان‌ها بود، اما عضو یادشده نظارت کامل بر فعالیت آن داشت.

در اواخر سال ۱۹۵۰ [زمستان ۱۳۲۹] هنگامی که مبارزه به خاطر ملی کردن صنعت نفت به اوج خود رسیده بود، حزب توده مبادرت به تأسیس یک سازمان پوششی کرد تا اعضای حزب و هواداران خود را که در سازمان‌های مخفی فعالیت

می کردند در این سازمان جمع کند. این سازمان جدید که «جمعیت مبارزه با شرکت نفت» نامیده می شد، در اوایل بهار ۱۹۵۱ [اردیبهشت ۱۳۳۰] به لحاظ هدف های رسمی خود دستخوش تحولات چشمگیری گردید زیرا صنعت نفت با تلاش های «جبهه ملی»، ملی شده بود.^{۱۸}

پس از تشکیل کنگره این جمعیت در بهار سال ۱۹۵۱، نام آن به «جمعیت مبارزه با شرکت های نفتی استعماری» تغییر یافت. اما چون هدف محدود جمعیت با تصویب قانون ملی شدن نفت در مجلس تحقق یافته بود، از این رو در کنگره بعدی جمعیت که در اوایل تابستان [تیر ۱۳۳۰] تشکیل شد نام آن به «جمعیت ملی مبارزه با استعمار» تغییر یافت. یک سال بعد، این جمعیت به دلیل مقاصد عملی، تبدیل به «باشگاه جوانان دموکراتیک» شد و تا سقوط حکومت مصدق در اوت ۱۹۵۳ [۲۸ مرداد ۱۳۳۲] به صورت یک سازمان جنبش کمونیستی فعالیت می کرد.^{۱۹}

همزمان با تشکیل این سازمان های پوششی، حزب مخفی توده نیز دستخوش تغییرات سازمانی و مسالکی گردید. همان گونه که دیدیم، غیرقانونی اعلام شدن حزب و سازمان ها وابسته اش، به بهای از دست رفتن رهبران برجسته حزب انجامید. برخی از اعضای برجسته کمیته مرکزی حزب در اوایل دسامبر ۱۹۴۶ [آذر ۱۳۲۵] از ایران فرار کرده بودند زیرا می ترسیدند که در پی غائله آذربایجان تحت تعقیب دولت قرار گیرند. با غیرقانونی اعلام شدن حزب در فوریه ۱۹۴۹ [۱۶ بهمن ۱۳۲۷]، سایر رهبران پنهان شدند و سپس به کشورهای بلوک شرق فرار کردند. شش عضو هیأت اجراییه حزب، همراه با دو عضو کمیسیون تفتیش و یک عضو علی البدل از کمیته مرکزی، دستگیر و در دادگاه نظامی محاکمه شدند. به این ترتیب فقط دو نفر از اعضای هیأت اجراییه در ایران فعالیت می کردند.^{۲۰}

در ۱۵ دسامبر ۱۹۵۰ [۲۵ آذر ۱۳۲۹] ۹ رهبر زندانی حزب توده همراه با خسرو روزبه مسئول شبکه نظامی حزب، توانستند با کمک این شبکه از زندان فرار کنند.^{۲۱} رهبران فراری موقتاً به دو عضو هیأت اجراییه پیوستند و

به هم آهنگی عملیات مخفی حزب پرداختند. در اوایل سال ۱۹۵۲ [اوایل سال ۱۳۳۰ شمسی] سه نفر از این رهبران از ایران خارج شدند تا در نوزدهمین کنگره حزب کمونیست شوروی شرکت جویند. این موضوع سبب شد که کادر رهبری حزب به دست پنج نفر از اعضای هیأت اجرائیه بیفتد و این وضع تا هنگام بازداشت یا فرار کلیه رهبران حزب در سال ۱۹۵۵ [۱۳۳۴] ادامه یافت و در این زمان بود که کادر رهبری حزب کاملاً از هم پاشید.^{۲۲}

هیأت اجرائیه [دبیران] پنج نفره حزب در این مرحله از فعالیت مخفی آن، بی‌درنگ دست به کار بازسازی حزب شدند. در اوایل سال ۱۹۵۲ [اوایل سال ۱۳۳۱ شمسی] روزنامه ارگان حزب [مردم - به سوی آینده] منظم‌تر شد و برخی از روزنامه‌های یومیه و هفتگی سازمان‌های پوششی به طرح مسائل همه‌جانبه مسلکی و سیاسی پرداخت.^{۲۳}

همزمان با بازسازی حزب، اتحادیه‌های کارگری وابسته به آن نیز تجدید سازمان یافت. با توجه به این که اکثر رهبران سابق حزب، یا فرار کرده بودند و یا در زندان به سر می‌بردند، لذا ضرورتاً یک کمیته مرکزی پنج نفره جدید از اعضای حزب تشکیل شد.^{۲۴}

فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری چپ (W. F. T. U) که هنوز شورای متحده را به رسمیت می‌شناخت، به تبلیغات بین‌المللی گسترده‌ای به سود این شورا دست زد. اکثر اعضای سابق شورای متحده به سازمان‌های پوششی پیوستند و بدین ترتیب کادر بزرگی از کارگران مبارز در دوران تحولات مهم، مانند مبارزه برای ملی کردن نفت، در اختیار جنبش کمونیستی گذاردند.

در اوایل بهار ۱۹۵۲ [۱۳۳۱ شمسی] جنبش کمونیستی توانست تعداد اعضای خود را به دوران پیش از غیرقانونی شدن آن در سال ۱۹۴۹ [۱۳۲۷] برساند. بهترین گزارش‌ها و شرح‌های موجود، (که مبتنی بر عواملی چون تیراژ روزنامه‌ها، شرکت در تظاهرات عمومی، گزارش رسمی انتخابات ناقص دوره شانزدهم می‌باشد)

تعداد اعضا و هواداران حزب در تهران را نزدیک به ۵۰/۰۰۰ نفر، ورقمی در همین حدود در شهرستان‌ها، دانسته است^{۲۵}. حزب ادعا می‌کرد که در تهران ۱۰/۰۰۰ عضو و برابر همین تعداد را در شهرستان‌ها دارد. با افزودن رقم متجاوز از ۵۵۰۰ نفر اعضای سازمان جوانان حزب بر کادرهای سرسخت حزب، این اعضا پشتوانه جنبش کمونیستی تا پایان دوران حکومت جبهه ملی بودند^{۲۶}.

تشکیل شبکه نظامی حزب توده

مهمترین دست‌آورد جنبش کمونیستی عبارت بود از رخنه کردن کامیابانه در شاخه‌های گوناگون نیروهای مسلح، آن‌هم در زمانی که به دلیل کاهش اقتدار رژیم، روحیه و انضباط نظامیان، ضعیف و سست بود. نیروی نظامی در برابر رخنه کمونیست‌ها کاملاً آسیب‌ناپذیر نبود و حزب توانست از نظامیان دارای درجات پائین یک هسته کوچک، اما بانفوذ، درست کند؛ و آن‌ها نقش فعالی را در غائله آذربایجان بازی کردند^{۲۷}.

علاوه بر این تجربه، هسته کوچک سازمان افسران حزب به چند اقدام منفرد برای طغیان مسلحانه دست زدند که اگر چه در هدف آنی خود شکست خوردند، اما در خلل رساندن به آسیب‌ناپذیری قوای نظامی در برابر جاذبه کمونیسم و فعال کردن تبلیغات از سوی کارگران حزب مؤثر بودند^{۲۸}. کشف یک شبکه نظامی حزب توده در تابستان سال ۱۹۵۴ [۲۱ مرداد ۱۳۳۳] که منجر به دستگیری نزدیک به ۶۰۰ افسر جزء تا درجه سرهنگ گردید، اهمیت هسته نظامی را نشان داد^{۲۹}. همچنین، این جریان نشان داد که حزب با آهنگی شتابان به سوی یک موضع‌گیری انقلابی به پیش می‌رفت.

به نظر می‌رسد که تصمیم حزب دایر بر رخنه کردن در نیروهای مسلح پس از بررسی دقیق تحولات اجتماعی و سیاسی ایران در پی سرکوب جنبش در ۱۹۴۹ [۱۳۲۷] گرفته شد. رهبران حزب توده با عیان کردن سیمای کمونیستی خود و

ریختن يك برنامه انقلابی، طرح بزرگی را برای عضوگیری و آموزش سیاسی کادرهای نظامی در يك مقیاس وسیع پیاده کردند. هدف مستقیم حزب در این زمینه ناشی از قیام ژوئیه ۱۹۵۲ [۳۰ تیر ۱۳۳۱] و نقش مؤثر توده‌ای‌ها در این رویداد برای روی کار آوردن مجدد مصدق بود. این قیام خونین، و رویدادهای پس از آن، موجب شد تا حزب توده به اهمیت غائی داشتن کادر نظامی برای قبضه کردن قدرت در شرایط پرهرج و مرج ایران پی ببرد.

در طی مرحله نهائی قیام سی‌تیر و مبارزه مردم علیه ارتش و هیأت حاکمه محافظه کار، حزب توده به هدف خود برای قبضه کردن قدرت نزدیک‌تر گردید. چنانچه حزب حتی يك هسته نظامی دارای انضباط داشت، می‌توانست از این قیام بهره‌گیری کند، یعنی با خارج شدن مأمورین انتظامی از صحنه، ابتکار عمل را با کمک نظامیان خود به دست گیرد. اما اعضای جبهه ملی که از هدف اتحاد ضمنی با توده‌ای‌ها استفاده خود را برده بودند، با شتاب دست‌به‌کار شدند و توده‌ای‌ها را از صحنه بیرون کردند و نظم را در پایتخت برقرار ساختند.^{۳۰}

حزب توده از قیام سی‌تیر این درس را آموخت که در دوره دوم نخست‌وزیری مصدق [از اول مرداد ۱۳۳۱ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲] بایستی اهمیت خاصی برای آموزش شبکه نظامی خود قائل شود؛ و کادر رهبری حزب با شدت متوجه انجام این منظور گردید. پس از این که کادر رهبری شبکه نظامی حزب توده در پائیز ۱۹۵۴ [۲۱ مرداد ۱۳۳۳] لورفت و سران آن دستگیر و محاکمه شدند، آن وقت معلوم گردید که بیشتر از سه چهارم کادر نظامی حزب در اواخر سال ۱۹۵۲ [پس از قیام سی‌تیر] و اوایل سال ۱۹۵۳ یعنی زمانی که حزب به بیشترین تلاش خود دست زده بود، به عضویت شبکه نظامی در آمده بودند.

بر اساس آئین‌نامه‌های شبکه نظامی که از سوی کمیته مرکزی حزب در آوریل ۱۹۵۳ [فروردین ۱۳۳۲] به تصویب رسید، سه اصل عمده مرکزیت کامل، انضباط شدید و رعایت حداکثر پنهانکاری [استتار] در عضوگیری کادر نظامی و عملیات آنان

رعایت می‌شد^{۳۱}. به منظور اجرای شدید این اصول، آئین‌نامه‌های مشروحی درباره مراحل گوناگون عضوگیری وجود داشت. عضویت داوطلبان در شبکه نظامی حزب به این ترتیب بود که [شعبه تشکیلات شبکه] پس از انجام تحقیقات کافی درباره داوطلبان به صورت کارت‌های «کاراکترستیک»، آنان را به عضویت آزمایشی می‌پذیرفت (کارت‌های کاراکترستیک حاوی اطلاعات مربوط به زندگی خصوصی و عقاید داوطلبان بود)^{۳۲}. اعضای آزمایشی می‌بایست طی یک دوره شش‌ماهه آموزشی، فداکاری و علاقمندی خود را به حزب به اثبات رسانند.

سازمان شبکه نظامی، سوای چند اختلاف جزئی که صرفاً نتیجه رعایت پنهان‌کاری بود، به حزب توده شباهت داشت. کوچک‌ترین واحد تشکیلاتی شبکه عبارت بود از «حوزه». حوزه می‌بایست دست کم سه عضو، و مسئول حوزه باید دو سال سابقه عضویت در حزب را می‌داشت. سپس «حوزه مسئولین» قرارداد داشت که دست کم از سه «مسئول حوزه» تشکیل می‌شد و مسئول ابلاغ دستورات حزب به اعضا بود. در مرحله بعد «کمیته سازمان» وجود داشت که از مسئولان «حوزه‌های مسئولین درجه یک» و سایر اعضای منتخب کمیته مرکزی حزب تشکیل می‌شد. این کمیته از بین اعضای خود چند نفر را به عنوان «هیأت دبیران» تعیین می‌کرد که وظایف کمیته را در فاصله بین جلسات اداره می‌کردند و در برابر کمیته و نیز کمیته مرکزی حزب مسئول بودند^{۳۳}.

نظارت کادر رهبری حزب بر شبکه نظامی به این طریق تأمین می‌شد که تصمیمات هیأت دبیران می‌بایست در حضور نماینده کمیته مرکزی حزب اتخاذ شود. در نتیجه، یک عضو کمیته مرکزی، به عنوان عضو رابط، با هیأت دبیران تماس داشت [ابتدا دکتر فروتن و سپس دکتر جودت عضو رابط بودند]. نماینده کمیته مرکزی از اختیارات کامل نسبت به تصمیمات هیأت دبیران، و به ویژه در مسأله مهم توسل به شورش مسلحانه، برخوردار بود^{۳۴}.

حزب به منظور مخفی نگاه داشتن اعضای شبکه نظامی از رمز مثلثاتی برای مشخص کردن نام و درجه و موقعیت حزبی و سایر مشخصات استفاده می‌کرد. شبکه نظامی حزب توده به محض عضویت افراد، به آنان آموزش کمونیستی می‌داد و عضو را در معرض يك جریان منظم آموزش سیاسی قرار می‌داد تا از او يك مبارز حزبی برای انقلاب مارکسیست-لنینیستی بسازد^{۳۵}.

اصولاً شبکه نظامی تا ماه اوت ۱۹۵۳ [۲۸ مرداد ۱۳۳۲] سرگرم توسعه تشکیلاتی و تحکیم اصول مکتبی خود بود، اما فعالیت‌های جاسوسی را نیز انجام می‌داد تا حزب توده از اسرار سیاسی و نظامی کشور اطلاعات کافی داشته باشد. پس از سرنگون شدن حکومت دکتر مصدق در اوت ۱۹۵۳ [۲۸ مرداد ۱۳۳۲]، شبکه نظامی خود را برای يك شورش مسلحانه آماده می‌کرد.

برنامه جدید حزب توده

در سراسر دوران حکومت دکتر مصدق، حزب توده از يك سازمان سیاسی دارای جهت‌گیری کمونیستی، به يك حزب کمونیست واقعی تبدیل شد. برنامه جدید حزب که بوسیله کمیته مرکزی تهیه شده بود، در سال ۱۹۵۲ [پائیز ۱۳۳۱ شمسی] بین اعضای آن تقسیم شد. این برنامه مبتنی بر رها کردن کلیه بهانه‌های تظاهر به وفاداری به اصول دموکراتیک و قانون اساسی بود^{۳۶}.

حدود ریشه‌ای بودن این برنامه و کنار گذاردن برنامه‌های گذشته را می‌توان از مقایسه مشروح این برنامه با برنامه مصوب کنگره دوم حزب در ۲۵ آوریل ۱۹۴۸ [۱۳۲۷/۲/۵] دریافت. در حالی که در برنامه سابق، حزب به عنوان «نماینده طبقات مظلوم کارگران و دهقانان و پیشه‌وران و روشنفکران آزادی‌خواه» توصیف شده بود، در برنامه جدید حزب به عنوان «نماینده طبقه کارگر» تعریف شده بود که مجهز به سلاح نیرومند مارکسیسم-لنینیسم است و تلاش می‌کند تا به آزمون تجربه ملت‌هایی بپردازد که از طریق به کار بردن این مسلک، سوسیالیسم را در کشور خود

ایجاد کرده‌اند^{۳۷}.

سیاست خارجی حزب که در برنامه پیش به صورت هواداری از همکاری دوستانه با همه ملت‌های صلح دوست و بر اساس برابری و حفظ صلح جهانی توصیف شده بود، در برنامه جدید از هدف‌های زیر برخوردار گردید:

«اصولی که حزب در سیاست خارجی خود از آن پیروی خواهد کرد عبارتند از قطع کامل روابط با اردو گاه امپریالیسم، جلوگیری از جنگ و تجاوز، همکاری صمیمانه سیاسی و اقتصادی با کشورهایی که برای حفظ صلح در جهان تلاش می‌کنند، عضویت در جبهه صلح و دموکراسی جهانی که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی پیشتاز آن است»^{۳۸}

تغییر انقلابی دیگر، مربوط به نظر حزب نسبت به قانون اساسی بود. در اساسنامه موقت حزب که قبل از تشکیل کنگره اول در اوت ۱۹۴۴ [۱۰ تا ۲۰ مرداد ۱۳۲۳] اجرا می‌شد، حزب حمایت کامل خود را از قانون اساسی اعلام کرده بود. در سرانجامی که به تصویب کنگره دوم حزب در ۱۹۴۸ [۱۳۲۷/۲/۵] رسید، اشاره‌ای به قانون اساسی نشد، اما یک جزوه حزبی که به تفسیر اساسنامه پرداخت، از اهمیت قانون اساسی و تکیه کردن حزب بر اصول آن به عنوان شرط اساسی تضمین یک رژیم دموکراتیک سخن گفت^{۳۹}. برنامه جدید حزب، خواستار یک قانون اساسی «دموکراتیک» شده بود که در ضمن تأمین حقوق دموکراتیک برای مردم، اجرای این حقوق را به شیوه خاص و عملی نیز تضمین کند. و قانون اساسی کنونی را چنین توصیف کرده بود: «دارای نواقص اساسی عمده‌ای است که اصولاً نمی‌تواند آزادی و صلح و استقلال ملی را برای ما صیانت کند»^{۴۰}. به این ترتیب ملاحظه می‌شود که حزب با پذیرش رسمی مراسم مارکسیسم-لنینیسم، ادامه پذیرش قانون اساسی را مغایر با حمایت حزب از اصولی مانند تشکیل دولت غیر مذهبی و حق خودمختاری اقلیت‌های ایران می‌دانست.

همراه با این ارزیابی مجدد از قانون اساسی، ارزیابی تازه‌ای از انقلاب مشروطه

۱۹۰۵-۱۹۰۹ [از قیام مشروطه تا پایان استبداد صغیر ۱۲۸۴-۱۲۸۸ شمسی] صورت گرفت که مبنای برنامه جدید حزب بود. حزب توده در دوران حیات قانونی خود، بارها از اهمیت نهضت صدر مشروطه سخن گفته و طبعاً ارج و قربی برای حزب سوسیال دموکرات روسیه به لحاظ تأثیر آن در تکامل و پیروزی انقلاب مشروطه قائل شده بود. اینک حزب در برنامه جدیدش در این ایده خوددم تجدیدنظر کرده بود^{۴۱}. امپریالیسم راملامت کرده بود که «در نهضت مشروطه دخالت کرد و مانع گردید که که یک قانون اساسی دموکراتیک به وجود آید که فاقد جهات ارتجاعی و ضدملی قانون اساسی کنونی باشد»^{۴۲}.

برنامه جدید حزب از مرز مخالفت با قانون اساسی فراتر رفته بود و در واقع خواستار سرنگونی «رژیم فئودالیتة سلطنتی و استقرار یک رژیم جمهوری مبتنی بر دموکراسی توده‌ای به رهبری طبقه کارگر شده بود»^{۴۳}. این خواسته حزب بر مبنای «یک تحلیل از خاستگاه‌های طبقاتی الیگارشی^{۴۴} رژیم حاکم استوار بود که تا نابودی کامل آن، استقرار یک رژیم دموکراسی توده‌ای واقعی امکان‌پذیر نبود». واژگون کردن مسلحانه رژیم به عنوان یک اقدام کاملاً مترقیانه قلمداد شده و ضرورت این کار را ناشی از ویژگی‌های مستقر سنتی و ارتجاعی رژیم و پایداری لجوجانه آن در برابر هر گونه دگرگونی در ساختمان قدرت هیأت حاکمه توجیه کرده بودند.

نوآوری دیگر برنامه جدید حزب، به تمامیت ارضی ایران مربوط می‌شد. در حالی که مرانامه سابق از تمامیت ارضی کشور ستایش کرده بود، برنامه جدید از تشکیل یک دولت فدرال^{۴۵} مبتنی بر مفهوم ضمنی تقسیم ارضی کشور و ایجاد خودمختاری محلی «باتوجه به علاقه واقعی به خصایص ملی و حقوق برابر همه مردم در یک کشور واحد که بر شالوده همکاری متحد شده‌اند» جانبداری می‌کرد^{۴۶}.

نظر حزب نسبت به مالکیت خصوصی نیز کاملاً دچار تغییر شده بود. یعنی شعارهای قدیمی تقسیم زمین بین کشاورزان بسا پرداخت غرامت عادلانه به مالکان آنها، به صورت مصادره یکجای «زمین‌ها و وسایل تولید کشاورزی متعلق به دربار

ومالکان فتودال وصاحبان املاك بزرگ» در آمد^{۴۷}.

بالاخره بر نامه حزب با پذیرش بی چون و چرای نظریه‌لنین درباره قبضه کردن انقلابی قدرت دولت، از نابودی دستگاه دولت از راه مبارزه مسلحانه جانبداری کرده بود: «نیروهای انتظامی ضد ملی باید منحل گردد گاردهای محلی و ملی، زیر نظر مردم هر منطقه، جای آن‌ها را بگیرند تا به این ترتیب نیروهای ارتشی از صورت يك ابزار طبقات مرتجع علیه آزادی‌های دموکراتیک، به يك وسیله حراست از حقوق و آزادی‌های مردم تبدیل شوند»^{۴۸}.

این دگرگونی‌های ریشه‌ای به بحث [اعضا] درباره ماهیت حزب توده پایان داد. با وجود این، حزب علناً به عنوان يك سازمان کمونیستی متحد به میدان نیامد، بلکه فعالیت خود را به دو شکل انجام داد. از يك سو پس از انتشار بر نامه جدید، شبکه مخفی حزب در مسیر تحول به سوی يك حزب کمونیستی واقعی قرار گرفت. از سوی دیگر سازمان‌های پوششی آن همچنان مایل بودند که حیات قانونی خود را در شرایط بسیار شبیه به پیش از غیر قانونی شدن حزب ادامه دهند.

همزمان با شدت گرفتن جنبش ملی شدن نفت، کاهش موانع قانونی فرا راه فعالیت سیاسی، به میزان زیادی به حزب کمک کرد تا از آزادی عمل برخوردار شود به طوری که منع قانونی حزب در گذشته عملاً اسم بی‌مسمائی شد. البته حزب از این شرایط مساعد بهره گرفت، اما با چند مشکل تاکتیکی [سیاسی] و مسلکی روبرو گردید که هرگز نتوانست آن را در دوران حکومت دکتر مصدق حل کند.

نظر حزب توده نسبت به جبهه ملی

یکی از مشکلات یاد شده عبارت بود از نظر حزب نسبت به جبهه ملی. در ابتدا برغم برخی توهمات، توده‌ای‌ها از جبهه ملی استقبال کردند زیرا این جبهه اصولاً وسیله‌ای بود تا سازمان‌های مخفی و پوششی حزب تجدید حیات یابند. البته این تجدید حیات فقط جنبه اتفاقی داشت و نتیجه به‌تر شدن تدریجی شرایط

فعالیت سیاسی بود. با وجود این، آنچه که در بهبود جنبش کمونیستی نقش مهمی داشت عبارت بود از احساسات شدید ملی‌گرایانه در مبارزه به خاطر ملی‌کردن نفت که به همه عناصر سیاسی و از جمله حزب توده فرصت می‌داد تا به فعالیت‌های خود رنگ ملی‌گرایانه بدهند.^{۴۹}

حزب توده با تظاهر به حمایت از مبارزه ملی که هدف آشکار آن رهایی سیاسی و اقتصادی ایران بود، چشم‌امید داشت تا مقداری از نفوذ گذشته خود را در بورژوازی ملی، از نو به دست آورد. پس از این که حزب توده خود را پیرو مصالح شوروی [در جریان امتیاز نفت شمال] نشان داد، در نتیجه آن نفوذ خود را در ملیون به‌طور کامل از دست داد. حمایت توده‌ای‌ها از جبهه ملی به دلیل دو ویژگی عمده آن صورت گرفت که هر دو ویژگی جزء جدانشدنی از حیات مردم ایران بود: از یک سو، جبهه ملی بانفوذ بریتانیا و جناح محافظه‌کار هیأت حاکمه مبارزه می‌کرد که در واقع این مبارزه ضد امپریالیستی به یک مبارزه انقلابی تبدیل می‌شد. از سوی دیگر، بورژوازی ملی به دلیل ضعف ذاتی خود قادر نبود همه مناسبات سیاسی و اقتصادی با بریتانیا را قطع کند.^{۵۰}

این تحلیل حزب توده از جبهه ملی کاملاً با اصول مارکسیسم-لنینیسم سازگاری داشت. حزب عقیده داشت که برداشت‌های «مائوتسه‌تونگ» از ویژگی‌های ضعف بورژوازی در دوران انقلاب چین [حزب کومین‌تانگ] در مورد ایران نیز مصداق دارد و بایستی به عنوان اصول راهنمای توده‌ای‌ها در روابط با جبهه ملی پذیرفته شود.^{۵۱} به همین جهت توده‌ای‌ها بر مبنای مرجعیت لنین، این عقیده را پذیرا شدند که بورژوازی ملی هر ملت مظلوم تا آنجا که به مظالم اجتماعی و سیاسی موجود مربوط می‌شود، از یک محتوای کلی دموکراتیک برخوردار است. حزب توده با حمایت از شالوده مردمی جبهه ملی و تلاش برای گسترده‌تر کردن هدف‌های آن به صورت ارائه درخواست‌هایی جهت ایجاد تحولات بنیانی در مناسبات خارجی کشور، مآلاً می‌توانست حداکثر استفاده را از این محتوای دموکراتیک

به عمل آورد^{۵۲}.

البته باید گفت که شناسایی حزب از محتوای دموکراتیک جبهه ملی به معنای حمایت بلاشرط از آن نبود زیرا حزب در همان زمان معتقد بود که فقط پرولتاریا می‌تواند يك نهضت آزادی‌بخش ملی را به سرمنزل مقصود برساند. این خط فکری حزب، ناشی از ضعف ذاتی بورژوازی ملی و فقدان آشکار ایثار و تعهد آن نسبت به انقلاب دموکراتیک بورژوازی بود. به گفته یکی از نظریه‌پردازان حزب توده [دکتر نورالدین کیانوری]: «بورژوازی ملی در اساس با منافع محدود طبقاتی خود سروکار دارد و تلاش می‌کند تا انقلاب را در چارچوب این منافع حفظ کند. به این جهت است که وقتی بورژوازی ملی با وظایفی چون کوتاه کردن دست امپریالیسم، بقای سازمان سیاسی فتودال، حل مسأله ارضی و به دست آوردن آزادی‌های دموکراتیک روبرو می‌شود، دچار تردید می‌گردد. شاید انقلاب را رها کند، مانع حرکت جنبش آزادی‌بخش شود و آن را به شکست بکشانند^{۵۳}».

این مفاهیم، کادر رهبری حزب توده را مسلح به رهنمون‌های نظری کرد، اما اجرای عملی آن‌ها در دوران حکومت نهضت ملی به درجات مختلف دشوار بود. مشکل عمده، ناشی از اعتقاد حزب دایر بر ماهیت دوگانه و متعارض بورژوازی ملی بود که هر بار نیاز به يك ارزیابی صحیح و برآورد متوازن داشت. این بررسی‌های مداوم حزب، وقت و فکر زیادی گرفت، در حالی که حزب هرگز به خط‌مشی جامعی دست نیافت. به گفته توده‌ای‌ها، این ناتوانی حزب منجر به يك انحراف سکتارین [فرقه‌گرایی] جناح چپ [منظور دسته تندرو شرمینی رهبر سازمان جوانان حزب توده است] گردید: «... که هر گاه رهبران طبقه کارگر ما درباره سرشت آشتی‌جویانه بورژوازی ملی غلو کنند و خصلت ضد امپریالیستی و ضد فتودالی آن را دست کم بگیرند، این انحراف سکتارین چپ نمایان می‌شود. در نتیجه، طبقه کارگر نمی‌تواند توده‌ها را به اصلاح سیاستشان ترغیب کند و بورژوازی را از طبقه کارگر جدا، و شرایط رهبری خود را فراهم سازد^{۵۴}».

اگر به گذشته، نظری بیفکنیم، خواهیم دید که ناتوانی حزب در رویارویی بامشکل بورژوازی ملی، و نیز سردرگمی حزب نسبت به نقش بورژوازی ملی به دلیل نداشتن درک از ترکیب اجتماعی آن، منطقی به نظر می‌رسید. زیرا جای تردید نیست که چون از زمان برگزاری کنگره ششم کمینترن هیچ گونه تفسیر مکتبی جدیدی درباره روابط با بورژوازی ملی از سوی رهبران کمینترن ارائه نشده بود و نیز حزب زیر فشار آهنگ شتابان تحولات سیاسی ایران قرار داشت، لذا کادر رهبری حزب نتوانست یک نظریه کاملاً روشن را درباره ویژگی‌های جبهه ملی ارائه دهد. بعدها بود که توده‌ای‌ها این خطای خود را پذیرا شدند و گفتند:

«مثلاً، در دوران مبارزه برای ملی کردن نفت ایران، ما از مصدق حمایت نکردیم چون او را نماینده منافع بورژوازی ملی می‌دانستیم. خط فکری ما چنین بود که مصدق برای ملی کردن نفت مبارزه می‌کند، ولی امپریالیست‌های امریکائی از وی حمایت می‌کنند و در واقع جریان راهدایت می‌نمایند. به این ترتیب بود که به غلط نتیجه‌گیری کردیم توده‌ای‌ها نباید از جنبش ملی کردن نفت جانبداری کنند. از این رو، خود را جدا از توده‌های مردم کردیم که دنبال بورژواها [جبهه ملی] می‌رفتند و نه دنبال حزب ما».^{۵۵}

در ابتدا، نظر حزب توده نسبت به ترکیب تشکیلاتی نهضت ملی، یعنی جبهه ملی، با تصورات نادرستی از نقش حقیقی و مبهم آن همراه بود. حزب به هیچ وجه حاضر نبود بین گروه‌های سیاسی متعددی که جبهه ملی را تشکیل می‌دادند، تفاوت بگذارد. اصولاً حزب توده عقیده داشت که جبهه ملی به دلیل ضعف ذاتی خود [خصیلت بورژوازی ملی] قادر نخواهد بود ایران را رهائی بخشد و فقط در چند مورد تاکتیکی [سیاسی] از این نظر خود عدول کرد.^{۵۶}

[واقعیت این بود که] جبهه ملی یک اتحاد گسترده از اقشار مختلف جامعه بود که به لحاظ هدف و ترکیب اجتماعی، گروه‌های گوناگون در آن عضویت داشتند. در کانون این جبهه، بورژوازی متوسط و خرده بورژوازی، بازرگانان، روشنفکران

دولتی و یک قشر بزرگ از مذهب‌بیون و امثالشان تحت رهبری دکتر مصدق، مبارزه برای ملی کردن نفت را در واقع یک مبارزه سیاسی، برای تأمین رهایی ایران از نفوذ بریتانیا، و مآلاً تحکیم استقلال ملی می‌دانستند. نوعی از مفهوم یک حکومت دموکراتیک و مشروطه و انجام اصلاحات اجتماعی را به گونه مبهمی مدنظر داشتند که قرار بود پس از کوتاه کردن نفوذ سیاسی و اقتصادی بریتانیا از ایران، جامه عمل پوشانند. با این که این جناح باتشکیل احزاب سیاسی در مفهوم جدید آن مخالف بود و وجود این احزاب را مایه تفرقه و زیان بخش برای وحدت ملی می‌دانست، با این وجود چند سازمان سیاسی حرفه‌ای مانند «حزب ایران» و «جمعیت بازاریان» در این جناح عضویت داشتند. جناح راست جبهه ملی از گروه‌های متعدد کوچک مانند «فدائیان اسلام» و حزب «پان‌ایرانیست» تشکیل می‌شد که اساساً از عناصر خرده بورژوازی بودند و هیچ گونه هدف سیاسی آشکاری، شاید، به جز حمایت کامل از سیاست تندرو یانه مصدق نداشتند.

حزب زحمتکشان ملت ایران و سایر اعضای چپ غیر کمونیست که دارای تشکیلات سستی بودند، جناح چپ آن را تشکیل می‌دادند. حزب زحمتکشان و گروه‌های کارگری وابسته به آن، تنها کادر حزبی به‌شمار می‌رفتند که دارای برنامه و مرام مشخص در این اتحاد بودند.

این ترکیب سیاسی، کم و بیش نشانگر توسعه تشکیلاتی نهضت ملی بود^{۵۷}. البته، رهبران حزب توده به دلیل عقاید حزبی خود در زمینه بورژوازی ملی، ترکیب نهضت ملی را متفاوت می‌دیدند. در چشم آن‌ها، بخشی از جبهه ملی که با «حزب طبقه کارگر» [حزب توده] همکاری می‌کرد به عنوان جناح چپ واقعی به شمار می‌آمد و کاری به این موضوع نداشتند که ترکیب اجتماعی یا هدف سیاسی آن بخش چیست. این طرز فکر حزب توده سبب شد که حزب به تأیید برخی از رؤسای ایل‌ها و روحانیون مسلمانی پردازد که به دلایل خاصی به جبهه ملی پیوسته بودند^{۵۸}. برعکس جناح چپ، توده‌ای‌ها جناح راست بورژوازی ملی را اقلیتی به‌شمار

می‌آوردند که از همکاری در یک جبهه گسترده ضد امپریالیستی اجتناب می‌کند و عملاً با دشمنان خلق متحد می‌شود. منظور، حزب زحمتکشان و سایر گروه‌های کوچک چپ غیر کمونیست بود. نکته مهم آن است که این گروه‌ها دارای اکثریتی از منشعبین حزب توده بودند و بسیاری از آنها [مانند خلیل ملکی] همچنان بر عقاید سوسیالیستی و خصایص اجتماعی و طبقاتی خود متکی بودند.

وقتی حکومت نهضت ملی در ۱۹۵۳ [۲۸ مرداد ۱۳۳۲] سقوط کرد، تازه رهبران حزب توده فهمیدند که با حمایت نکردن از جناح مرکزی و جناح چپ غیر-کمونیست جبهه ملی، چه خطای بزرگی را مرتکب شده‌اند. آنان گفتند که این اشتباه نتیجه قدرت یافتن سکتارین جناح چپ [گروه گرائی دار و دسته شرمینی] بود:

«ارزیابی نادرست حزب از جبهه ملی را بایستی ناشی از نداشتن درک روشن از جامعه ایرانی و خصایص انقلابی آن و نیز فرقه گرائی چپ دانست. این فرقه گرائی نمره پیروزی‌هایی بود که حزب در مبارزه برای تجدید حیات خود به دست آورده بود. عوامل یادشده دست به دست یکدیگر دادند و مانع شدند تا حزب بانبروهای ضد استعماری همکاری کند، از نیروهای ذخیره انقلاب بهره گیرد و از تضادهای گوناگون موجود در جامعه استفاده برد. اینک کاملاً روشن شده است که مامی بایست قویاً از شعار [تشکیل] جبهه متحد نیروهای ضد امپریالیستی جانبداری می‌کردیم و با اصرار از جبهه ملی می‌خواستیم تا به عنوان نماینده سیاسی بورژوازی ملی، این شعار را به صورت یک مرامنامه مشترک و مقبول، بپذیرد».^{۵۹}

در اواخر دوره اول نخست‌وزیری مصدق، و قطعاً پس از دوره دوم نخست‌وزیری او، در پی حادثه ژوئیه ۱۹۵۳ [قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱]، رهبران حزب توده بر آن شدند تا به اصلاح برخی از اشتباهات خود بپردازند. یکی از نظریه پردازان حزب [کیانوری] نظریه اولیه حزب را اصلاح کرد و موضوع همکاری با بورژوازی ملی [جبهه ملی] را به صورت دو مفهوم «اتحاد» و «مبارزه» عنوان کرد. بر مبنای این مفاهیم، از حزب طبقه کارگر [حزب توده] خواسته شد تا جبهه ملی و خصوصاً جناح‌های میانه و چپ

آن رابه يك جبهه متحد بکشانند. اما در انجام این منظور می‌بایست در برابر جناح راست بورژوازی ملی جبهه‌گیری کنند زیرا این جناح برای خنثی کردن سیاست جبهه متحد و منزوی کردن کارگران تلاش خواهد کرد. همچنین باید کوشش کنند تا جناح راست جبهه ملی را از سایر نیروهای ضد امپریالیستی این جبهه جدا سازند.^{۶۰} در تجدیدنظری که در خط مشی حزب توده صورت گرفت، اصولاً تفاوتی بین اجزای مختلف جبهه ملی نگذارده بود. فزون بر این، به دلیل قطع شدن تماس بین دو دسته از کادر رهبری حزب (یعنی جناح در تبعید که اکثریت اعضای کمیته مرکزی را تشکیل می‌دادند و هیأت اجرائیه معدود باقی مانده در ایران)، کادر رهبری خارج از ایران، در واقع نقش عمده‌ای در نظر حزب نسبت به جبهه ملی نداشتند.^{۶۱} با این که شواهدی در دست است که نشان می‌دهد رهبران حزب دست کم به لحاظ علمی [نظری] به این مفاهیم علاقمند بودند، اما کادر رهبری هرگز نتوانست به طور کامل چیزی را بپذیرد که بعدها آن رابه عنوان «توانائی بورژوازی ملی برای رهبری يك بخش قابل توجه از نیروهای ضد امپریالیستی و به ویژه خرده بورژوازی شهرها و روستاها» پذیرا شد.^{۶۲} شاید حزب، آینده را پیش بینی کرده بود، اما هیچ گونه نتایج عملی از آن گرفته نشد.

آنچه که گفته شد، خلاصه‌ای بود از ارزیابی توده‌ای‌ها از جبهه ملی و برخی از مشکلاتی که رهبران حزب در روابط با جبهه ملی گرفتار آن بودند. با وجود این‌ها بایستی خاطر نشان ساخت که اگرچه این مشکلات بزرگ می‌نمودند اما سیاست حزب نسبت به جبهه ملی در پی گذران يك دوران بی‌تصمیمی، رنگ قطعیت به خود گرفت.

با تحلیل سیاست حزب توده نسبت به جبهه ملی معلوم می‌شود که این سیاست، استوار بر يك ارزیابی واقع بینانه از اوضاع سیاسی [کشور] و بر آورد عملی از عوامل داخلی و خارجی مؤثر در آن بود. هر چند این سیاست نتوانست منجر به کسب قدرت از سوی حزب شود، یا حتی سهمی برای حزب در حکومت به وجود آورد، اما این

ناوانی را صرفاً نمی‌توان ناشی از اشتباهات یا بی‌تصمیمی کادر رهبری در بهره‌گیری از همه نیروهای موجود دانست.

کادر رهبری حزب توده، پس از گرفتن تصمیم یادشده، بی‌درنگ با پشتکار به اجرای آن پرداخت. حزب این سیاست را بهترین فرصت برای رسیدن به هدف‌هایش می‌دانست که عبارت بودند از جدا کردن جبهه ملی از سایر گروه‌های طرفدار هیأت حاکمه، و در عین حال کوشش برای تضعیف روابط ایران با جهان غرب. حزب توده امیدوار بود که انزوای نهائی جبهه ملی از هیأت حاکمه، بورژوازی ملی را ناگزیر خواهد ساخت تا به سوی حزب توده به عنوان تنها نیروی سیاسی قادر به حفظ قدرت جبهه ملی روی آورد. حزب انتظار داشت که قطع روابط ایران با غرب، یا دست کم تضعیف تدریجی روابط با غرب، سبب شود که آلترناتیو [راه چاره] اتحاد با شوروی به صورت یک سیاست جاذب و اجتناب‌ناپذیر درآید.

به این ترتیب حزب توده تلاش می‌کرد تا از یک سو قیام ملی را به یک مبارزه انقلابی با رژیم موجود (از طریق بهره‌گیری ماهرانه از زوال تدریجی رژیم) تبدیل کند، و از سوی دیگر با کوشش مداوم خود محتوای ضد غربی ناسیونالیسم ایران را دامن بزند. این دو تلاش، وجوه مشخصه سیاست توده‌ای‌ها، بخصوص نسبت به موضوع ملی‌شدن نفت و حکومت جبهه ملی بود که در بهار سال ۱۹۵۱ [اردیبهشت ۱۳۳۰] به قدرت رسید تا این مشکلات را حل کند.

حزب توده و نخست‌وزیری دکتر مصدق

به دلایلی که قبلاً مورد بحث قرار گرفت، حزب توده معتقد بود که برهه زمانی بین غیرقانونی اعلام شدن حزب [۱۶ بهمن ۱۳۲۷] و آغاز نخست‌وزیری مصدق [پانزدهم اردیبهشت ۱۳۳۰] یک دوران رقابت انگلیس و آمریکا بر سر سلطه سیاسی و اقتصادی بر ایران، به ویژه از طریق برنامه عمرانی هفت‌ساله کشور، بود.^{۶۳} روزنامه «مردم» که حزب مخفیانه منتشر می‌کرد، به تبعیت کامل از نظرات دولت

شوروی، مقاله مجله «عصر جدید» را نقل کرد تا اثبات کند که موضوع اصلی در تحولات ایران پس از سال ۱۹۴۹ [شمسی ۱۳۲۷] افزایش آشکار قدرت امریکا در ایران است: «امریکائی‌ها سه موفقیت در ایران داشته‌اند. اول این که مجلس شورای ملی قرارداد الحاقی نفت را تصویب نکند. دوم این که برنامه اقتصادی هفت‌ساله ایران را توسط شرکت امریکائی مشاوران ماوراء بحار (American corporation of oversease consultants) پیاده کنند. سوم این که در هنگام سفر شاه به امریکا، یک قرارداد نظامی با وی به امضا برسانند»^{۶۴}.

همچنین حزب تسوده یقین داشت که موضوع ملی کردن نفت اساساً یک عکس‌العمل امریکا در برابر سرلشگر علی رزم‌آرا می‌باشد که دوران نخست‌وزیری وی از ژوئن ۱۹۵۰ تا مارس ۱۹۵۱ [از ۱۳۲۹/۴/۵ الی ۱۳۲۹/۱۲/۱۶] موازنه سیاسی را به سود انگلستان تغییر داده بود^{۶۵}. سپس حزب تسوده استدلال می‌کرد که جبهه ملی که قهرمان مبارزه برای ملی کردن نفت به شمار می‌رفت، در واقع با بهره‌گیری از شعارهای ملی خود به سود امپریالیست [امریکا] کار می‌کرد. اما حزب برغم این عقیده راسخ خود به زودی ناگزیر شد تا با تمام نیروی خود به این مبارزه بپیوندد، و به این ترتیب به امریکا کمک کند تا به هدف واقعی خود (که حزب تسوده ادعا می‌کرد این هدف را دارد) دست یابد.

به محض این که سیاست حزب به سود ملی کردن نفت تغییر کرد، سازمان‌های حزب اعم از پوششی و مخفی، نقش فعالی را در تحریک مردم در سراسر کشور ایفا کردند. از جمله یک اعتصاب بزرگ در ۲۴ مارس ۱۹۵۱ [۴ فروردین ۱۳۳۱] در آبادان بر گزار شد که نقش قاطعی در کار تصویب قانون ملی شدن نفت از سوی مجلس فاقد تحرك و مرعوب کردن هیأت حاکمه مخالف تصویب آن، داشت^{۶۶}. در شرایطی که دکتر مصدق قدرت و حکومت را در دست داشت، کادر رهبری حزب تسوده خواسته‌های خود از حکومت وی را آشکارا بیان کرد. حزب با مردود شمردن هر گونه راه‌حل واقعی، خواستار اتکای بلاشرط ایران بر کمونیسم بین‌الملل گردید و از آن

به عنوان «بلوک صلح و دموکراسی» یاد کرد. حزب توده از مصدق خواست تا از قدرت زیاد هواداران صلح به رهبری اتحاد جماهیر شوروی و سیالیستی و هواداری خلق‌های سرزمین‌های مستعمره و نیمه مستعمره بهره‌گیری کند چرا که تنها شانس موفقیت وی در پیروی از تمایلات توده‌ها و یاری گرفتن از رژیم‌های دموکراسی جهان است.^{۶۷}

اما به محض این که کابینه مصدق با بحران واقعی روابط ایران و انگلیس روبرو گردید و متوجه همکاری با آمریکا شد، جنبش کمونیستی حملات خود را متوجه جبهه ملی کرد. به این ترتیب، مثلاً، چون حزب توده سوء ظن داشت که پذیرش میانجی‌گری «ترومن» رئیس‌جمهور وقت امریکا منجر به یک رادحل سازشکارانه شود یا این که آمریکا به جای انگلستان در ایران نفوذ اقتصادی یابد، تظاهرات بزرگی را در ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۱ [۲۳ تیر ۱۳۳۰] همزمان با ورود «آورل هریمن» نماینده ویژه ترومن به ایران ترتیب داد.^{۶۸}

طغیان و خونریزی که بر اثر این تظاهرات به وجود آمد^{۶۹}، نشان داد که سازمان‌های پوششی حزب توده مشکل بزرگی برای دولت به‌شمار می‌روند که اگر بخواهیم آن را به زبان ساده بیان کنیم عبارت بود از مشکل جدا کردن حساب توده‌ای‌های عضو این سازمان‌ها از سایر گروه‌های تندرو و دست‌چپی که اساساً دارای سازمان‌های غیر کمونیستی بودند.^{۷۰} این مشکلی بود که سرانجام منجر به جدائی جبهه ملی از نیروهای چپ غیر-کمونیست گردید. دولت در مورد حادثه ۲۳ تیر عکس‌العمل سریع نشان داد و جلو توده‌ای‌ها را گرفت. یعنی نه تنها تظاهرات ضد امریکائی را سرکوب کرد، بلکه نشریات معروف حزب توده و سازمان‌های پوششی آن‌ها را تعطیل کرد. عکس‌العمل حزب توده، دست کم از طریق شفاهی، شدید بود. حزب توده دولت را متهم کرد که «با سازش با امپریالیست‌ها و خدمت به آنان، به هدف مبارزه انقلابی خیانت می‌کند».^{۷۱}

حزب توده به منظور مهم‌نشان دادن نگرانی‌های خود از سازش مصدق با غرب يك رشته اعتصابات و تظاهرات ترتیب داد که شدت وضعف آن‌ها، بستگی مستقیم

با ارزیابی حزب از نیات دولت برای حل مشکل نفت داشت^{۷۲}. حزب توده در واقع با این اقدامات موقتی خود، عملاً به صف مخالفان محافظه کار مصدق پیوست. حزب این حقیقت را می دانست، اما تا وقتی که اقدامات یادشده جلوی سازش موقتی دولت با غرب را می گرفت، اهمیتی به آن نمی داد^{۷۳}.

در این اوضاع، مجلس شانزدهم که هنوز گرفتار سیاست تندرویانه ملی کردن نفت بود، روزهای آخر دوره شانزدهم را سپری می کرد. دکتر مصدق پس از بازگشت از سازمان ملل و شرکت در بحث شورای امنیت درباره ایران؛ بر آن شد تا انتخابات مجلس هفدهم را اعلام نماید و امیدوار بود که جبهه ملی بتواند کرسی های بیشتری را در مجلس به دست آورد^{۷۴}. از این رو بود که در زمستان و بهار ۱۹۵۱-۱۹۵۲ [زمستان ۱۳۳۰ و بهار ۱۳۳۱] فوریت مسأله نفت کنار گذاشته شد. جبهه ملی این بار به خاطر مرامنامه ای در مبارزات انتخاباتی شرکت می کرد که به گونه چشمگیری فراتر از موضوع ملی شدن نفت بود.

این آرامش موقتی بر سر موضوع نفت سبب شد که حزب توده از شدت حملات خود به مصدق بکاهد. همزمان با ارائه برنامه جدید حزب، کمیته مرکزی تصمیم گرفت تا در انتخابات دوره هفدهم مجلس شرکت کند. حزب امیدوار بود که با این کار برای سازمان های پوششی خود آزادی عمل کسب کند و نفوذ خود را در نیروهای غیر کمونیست گسترش دهد^{۷۵}.

به جز در چند مورد محدود، حزب به طور جدی از شگرد «تشکیل جبهه متحد انتخاباتی» استفاده نکرد. پیشنهادی که کمیته مرکزی حزب [در مورد ائتلاف انتخاباتی] داده بود، با شتاب از سوی کادر رهبری جبهه ملی رد شد. در نتیجه، توده ای ها در اکثر حوزه های انتخاباتی به کاندیداهای جبهه ملی رأی ندادند. البته در چند حوزه انتخاباتی که نامزدهای محافظه کار در بسیاری کاندید شده بودند، یک اتحاد ضمنی بین حزب توده و جبهه ملی صورت گرفت، اما همان گونه که بعداً معلوم شد در بیشتر حوزه های انتخاباتی [تهران] انتخاباتی انجام نگرفت.

حزب توده نتوانست حتی يك کرسی را در این انتخابات به دست آورد، در حالی که به لحاظ تعداد آرا ریخته شده حزب مقام دوم [پس از جبهه ملی] را داشت و متشکل‌ترین حزب شرکت‌کننده در انتخابات به شمار می‌آمد.^{۶۴} در واقع نگرانی دولت از موفقیت توده‌ای‌ها در مراکز صنعتی مهم مانند اصفهان و آبادان و برخی از حوزه‌های انتخاباتی شمال کشور، تا حدودی دلیل تصمیم دولت دایر بر لغو انتخابات و آن‌هم در اواسط جریان انتخابات در اوایل بهار ۱۹۵۲ [فروردین ۱۳۳۱] بود. علت عمده لغو انتخابات از سوی دولت این بود که دولت یقین داشت نامزدهای محافظه کار و طرفداران دربار در حوزه‌های باقی‌مانده پیروز خواهند شد و موازنه قدرت به سود آن‌ها تغییر خواهد کرد.^{۶۷}

انتخابات ناقص مجلس هفدهم موجب شد که نوع جدیدی از جبهه‌گیری سیاسی در اواخر بهار [خردادماه] تشکیل شود. سه نیروی عمده در این جبهه عبارت بودند از جبهه ملی، چپ کمونیست [حزب توده] و راست محافظه کار. جبهه ملی با این که کابینه را در دست داشت و اکثریت ۷۹ نماینده از مجلس هفدهم را از آن خود کرده بود، اما نتوانسته بود حکومت نهضت ملی را اقوام بخشد. اگرچه جبهه ملی پیروزی آشکاری را در صندوق‌های رأی به دست آورده بود، لکن نتوانسته بود در رهگذر انتخابات عمومی، حمایت مردم را تبدیل به يك قدرت سیاسی واقعی بنماید. جناح محافظه کار با این که از کنترل بردستگاه رسمی دولت محروم بود، اما هنوز در سنگرهای قدرت قرار داشت و دادگاه‌ها و ارتش را به زیر سلطه خود در آورده بود و حتی برخی از اشراف زمیندار نیز به مجلس راه یافته بودند.

جناح راست نگران بود که کنترل کامل مجلس از سوی جبهه ملی موجب تداوم سلطه این جبهه شود چرا که در بطن این جبهه، مخالفت با ساختار رژیم موجود، نهفته بود. شکیبائی جنبش کمونیستی [حزب توده] و امکان رخنه کردن کمونیست‌ها در جبهه ملی بر اساس الگوی کشورهای اروپای شرقی (که در آنجا اتحاد احزاب ملی با کمونیست‌ها به کامیابی کمونیست‌ها انجامیده بود) جناح راست را در عقیده

خود استوارتر می ساخت^{۷۸}. از این رو، تسلیم موقتی قدرت حکومت به جبهه ملی به معنای تسلیم بلا شرط در برابر ادامه حکومت آن نبود، بلکه يك عقب نشینی سیاسی به شمار می رفت که تا حدودی ناشی از این نگرانی بود که مردم نباید پیش از موقع از جبهه ملی و هدف آن سرخورده و با آن بیگانه شوند^{۷۹}.

قیام ۳۰ تیر

تضاد منافع نیروهای سیاسی یاد شده در اواسط ژوئیه [تیر ۱۳۳۱] نتیجه منطقی خود را به بار آورد و کابینه مصدق دچار بحران شد. علت اصلی بحران این بود که دکتر مصدق تلاش می کرد تا امتیازات بیشتری از رژیم [شاه] بگیرد. مصدق خواستار پست وزارت جنگ برای خود بود که طبق معمول در شمار اختیارات شاه محسوب می شد. تجربه انتخابات دوره هفدهم که در آن ارتش وفاداری قابل توجهی به شاه نشان داد، مصدق را متقاعد ساخت که برای حفظ قدرت خود لازم است که بر ارتش نیز مسلط شود. همزمان با آن، مصدق درخواست اختیارات از مجلس نمود تا با گذراندن تصویب نامه در مسائل اقتصادی به اوضاع بحرانی کشور سر و سامان دهد^{۸۰}. این درخواست مصدق بروخامت اوضاع افزود.

مخالفت شاه با واگذاری پست وزارت جنگ به مصدق و پاسخ نامساعد اولیه مجلس به درخواست او دایر بر واگذاری اختیارات قانونی وی، منجر به استعفای نخست وزیر و رویارویی آشکارش با مخالفین گردید^{۸۱}. تعیین احمد قوام به عنوان جانشین مصدق^{۸۲} سبب گردید که موقتاً يك اتحاد سیاسی به وجود آید. این اتحاد سیاسی از همه نیروهای مخالف با جناح های راست و محافظه کار و درباری تشکیل می شد که سبب استعفای قوام و نخست وزیری مجدد مصدق گردید. قیام خونینی که این منظور را بر آورده ساخت به بهای از دست رفتن جان عده زیادی از افراد این نیروها به دست آمد^{۸۳}.

حزب توده نه تنها با جناح میانه رو جبهه ملی هم صدا شد، بلکه با جناح

راست آن، که از مذهب‌یون تندرو و برخی از خوانین و صاحبان مؤسسات تجاری بورژوازی متوسط تشکیل می‌شد، در يك صف قرار گرفت. مقدمه‌چینی‌های حزب برای تشکیل يك اتحاد سیاسی از نمایندگان این گروه‌ها، مورد قبول جناح راست جبهه ملی و از جمله آیت‌الله کاشانی قرار گرفت که نقش عمده‌ای در برانگیختن مردم به قیام سی‌تیر و ایستادگی در برابر قوای انتظامی داشت^{۸۴}.

تنها گروه جبهه ملی که واقعا نگران این اتحاد شد، حزب زحمتکشان بود که از چپ غیر کمونیست تشکیل می‌شد. این گروه، برغم فعالیت زیاد خود در قیام ۳۰ تیر، به موقع برای درهم شکستن این اتحاد اقدام کرد و آن‌هم در هنگامی که هدف قیام بر آورده شده بود. منظور این است که شاه با نخست‌وزیری مجدد مصدق موافقت کرد و با گرفتن قول از جبهه ملی دایر بر حفظ نظم در پایتخت، به ارتش دستور داد تا از صحنه تظاهرات دور شود.

همزمان با نخست‌وزیری مجدد دکتر مصدق، اتحاد پیشنهادی حزب توده با همان سرعتی که پذیرفته شده بود از بین رفت. با این که توده‌ای‌ها تلفات زیادی در حادثه سی‌تیر داشتند، اما عملاتو انستند امتیازی از جبهه ملی بگیرند، در حالی که جبهه ملی با کمک حزب توده توانست بر جناح راست محافظه کار پیروز شود^{۸۵}. در ماه‌های نخست پس از بازگشت مصدق به قدرت، سازمان‌های حزب توده سعی کردند تا به اختلاف شاه و مصدق دامن بزنند. اما نزدیکی آشکار شاه و مصدق و هشدارهای پی‌درپی چپ غیر کمونیست درباره تشدید فعالیت توده‌ای‌ها، منجر به اتخاذ موضع سرسخت‌تر حکومت نسبت به حزب توده (دست کم برای مدت کوتاهی) گردید^{۸۶}.

در این زمان، کادر رهبری حزب توده به يك اقدام آزمایشی، جهت تجدیدنظر در موضع خود نسبت به جبهه ملی، دست زد. همان گونه که در پیش آمد، يك سند تهیه شده از سوی یکی از نظریه پردازان حزب [کیانوری] به ارزیابی مجدد از نقش بورژوازی ملی به عنوان يك کل، و به ویژه حکومت جبهه ملی، پرداخت. از جمله

توصیه‌های این سند آن بود که يك شناخت کاملتر از عنصر دموکراتیک در بورژوازی ملی و جاذبه گیرتر جناح میانه روی آن صورت گیرد تا موافقت ضمنی جبهه ملی برای تشکیل يك اتحاد گسترده از نیروهای دموکراتیک علیه امپریالیسم^{۸۷}، چنانچه موافقت علنی جبهه ملی مقدور نباشد، به دست آید^{۸۸}.

تیرگی روابط ایران با غرب و لاینحل ماندن موضوع نفت منجر به قطع روابط سیاسی ایران و انگلیس^{۸۹} و رد کردن تلاش مجدد امریکا برای میانجی‌گری بین ایران و انگلیس شد^{۹۰}. این اوضاع و احوال، تسوده‌ای‌ها را در عقیده خود دایر بر ارزیابی مجدد از نقش بورژوازی ملی راسخ‌تر کرد.

در اوایل سال ۱۹۵۳ [اواخر سال ۱۳۳۱] شواهد معتبری حاکی از برهم خوردن سازش شاه با مصدق مشاهده شد و در نتیجه، يك جبهه‌بندی جدید از نیروهای سیاسی صورت گرفت. آیت‌الله کاشانی و هوادارانش از جبهه ملی خارج شدند^{۹۱}. در کادر رهبری حزب زحمتکشان نیز انشعابی صورت گرفت. یعنی گروهی به رهبری دکتر بقائی به مخالفان مصدق پیوستند و گروه دیگر به رهبری خلیل ملکی در اردوگاه طرفداران مصدق باقی ماندند.

این جبهه‌گیری در جریان بحران ۲۶ فوریه ۱۹۵۳ [نهم اسفند ۱۳۳۱] در مورد رفتن شاه از ایران کاملاً نشان داده شد^{۹۲}. این بحران به آتش بس سست مصدق با شاه خاتمه داد و نیروهای راست را، خواه در جبهه ملی خواه در خارج از آن، به دور دربار جمع کرد^{۹۳}. اوضاع آن روز کشور به گونه‌ای بود که می‌شد بحران کامل [در روابط شاه و مصدق] و طغیان طرفداران شاه در اواسط اوت ۱۹۵۳ [۲۸ مرداد ۱۳۳۲] را پیش‌بینی کرد. این دوران رامی‌توان نشانه ظهور ناگهانی اتحاد سازمان‌های حزب توده با جناح میانه رو جبهه ملی دانست که بر اثر مبارزه قدرت بین حکومت مصدق و رژیم الیگارشی و محافظه کار وقت تسریع گردیده بود.

موضوع ضمنی بودن این اتحاد و محدود بودن آن به هدف مشترك را می‌توان از خودداری جناح میانه رو جبهه ملی از پذیرفتن درخواست‌های اساسی

توده‌ای‌ها دریافت^{۹۴}. حکومت مصدق که همچنان بر روی امکان حمایت امریکا برای بقای اقتصادی خود حساب می‌کرد، از انجام هر اقدامی در جهت تأمین خواسته توده‌ای‌ها دایر بر پایان دادن به کمک‌های فنی و نظامی امریکا خودداری می‌کرد^{۹۵}. در واقع، برخی از اعضای کادر رهبری جبهه ملی که از افراد باقی مانده حزب زحمتکشان بودند [گروه خلیل ملکی] با نفوذ حزب توده در جبهه ملی شدیداً مخالفت می‌کرد. این گروه اگرچه به لحاظ تعداد اعضا ضعیف بود، اما در جلوگیری از اتحاد کامل جبهه ملی با حزب توده نقش مهمی را ایفا می‌کرد، آن هم در زمانی که جبهه ملی هواداران اولیه خود را از دست داده بود و به خاطر بقای خویش مبارزه می‌کرد.

بهرغم این ملاحظات، یکسانی سیاست‌های عملی جبهه ملی و توده‌ای‌ها از یک سو، و حمایت سازمان‌های توده‌ای از این سیاست‌ها از سوی دیگر، موضوع جنجالی عامدانه یا اتفاقی بودن اتحاد جبهه ملی و حزب توده را به صورت یک بحث علمی درآورد. کادر رهبری حزب توده برای رسیدن به هدف خود که عبارت بود از دور کردن کامل جبهه ملی از هیأت حاکمه، حمایت شدید خود از تصمیمات مهم جبهه ملی مانند تغییر اختیارات شاه نسبت به ارتش در قانون اساسی، مخالفت با برنامه اصلاحات ارضی شاه، تلاش حکومت برای ایجاد اقتصاد بدون نفت، و بالاخره موضوع جنجالی انحلال مجلس هفدهم از طریق مراجعه به آرای عمومی را اعلام داشت و این موضوعات در اواسط ماه اوت ۱۹۵۳ [امرداد ۱۳۳۲] مبارزه قدرت در ایران را به اوج خود رسانید^{۹۶}.

در حالی که سازمان‌های پوششی حزب توده علناً از مصدق در این موضوعات حمایت می‌کردند، کادر رهبری حزب مخفی توده از مصدق می‌خواست تا سیاست‌های تندروتری را اتخاذ کند. کمیته مرکزی حزب طی یک سلسله مکاتبات با مصدق درخواست‌های زیر را عنوان کرد:

– تشکیل یک جبهه ضد امپریالیستی.

- حزب توده قانونی اعلام شود.
- آزادی همه زندانیان سیاسی.
- لغو حکومت نظامی در شهرهای نفتی جنوب.
- اخراج هیأت نظامی امریکا از ایران.
- رد کردن کمک نظامی امریکا.
- لغو قرارداد نظامی ۱۹۴۷ [۱۳۲۶ شمسی] ایران با امریکا.
- ملی کردن چاه‌های نفت بحرین.
- به رسمیت شناختن جمهوری خلق چین^{۹۷}.

مشابه این درخواست‌ها، در تظاهرات ۲۱ ژوئیه ۱۹۵۳ [۳۰ تیر ۱۳۳۲]، که به مناسبت سالگرد قیام سی‌تیر برگزار شد، آشکارا عنوان گردید. چنانچه به شواهد آشکاری برای اثبات بهبود حزب توده از دوران تجزیه آن پس از ۱۹۴۹ [انحلال حزب در سال ۱۳۲۷ شمسی] و کامیابی آن در گردآوری مجدد نیروهایش نیاز باشد، تظاهرات یاد شده را می‌توان بهترین شواهد محسوب داشت. بر طبق موثق‌ترین اطلاعات موجود، ۵۰/۰۰۰ نفر از اعضا و هواداران حزب مخفی و سازمان‌های پوششی در این تظاهرات شرکت کردند. این سازمان‌ها که جدائی بیشتر نخست‌وزیر از رژیم را پیش‌بینی می‌کردند، در فروردین دوم مربوط به انحلال مجلس هفدهم در اوایل اوت ۱۹۵۳ [امرداد ۱۳۳۲] شرکت کردند^{۹۸}.

از میان رفتن هدف مشترك توده‌ای‌ها و جبهه ملی

در بحران نهائی اواسط اوت ۱۹۵۳ [امرداد ۱۳۳۲] که مستقیماً زائیده اختلاف بین شاه و مصدق بر سر قانونی بودن مراجعه به آرای عمومی برای انحلال مجلس بود، جنبش کمونیستی [حزب توده] به دلایل کاملاً عملی به صورت پشتوانه حکومت در آمد. به این ترتیب ملاحظه می‌شود که این بحران، در واقع، نتیجه مبارزه قدرت بین جبهه ملی و حزب توده از يك سو و دربار و مخالفان محافظه‌کار

از سوی دیگر بود. این مبارزه بر اثر تلاش ناموفق شاه برای برکناری مصدق تسریع گردید.^{۹۶} رفتن شاه از ایران، که نتیجه این شکست بود^{۹۷}، کشور را به حالت انقلابی کشانید. واکنش جبهه ملی، از جمله جناح چپ غیر کمونیست آن، نسبت به این تحول، به شکل ارائه درخواست‌های بسیار تندرویان به صورت گرفت و جبهه ملی مانند کمونیست‌های چپ عمل کرد. بخشی از کادر رهبری جبهه ملی با توجه به رفتن شاه از ایران، خواستار اعلام جمهوری در ایران شدند. دسته دیگر پیشنهاد کردند که برای تغییر نظام سلطنت مراجعه به آرای عمومی شود. به نظر می‌رسید که شخص دکتر مصدق برای گرفتن بهترین تصمیم جهت رویارویی با بحران شدید کشور دچار تردید شده است.

در اوضاع پیچیده روزهای ۱۵ تا ۱۹ اوت ۱۹۵۳ [۲۳ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲] به نظر می‌رسید که حزب توده تنها نیروی سیاسی متشکلی به شمار می‌رود که دارای هدف‌های آنی [کوتاه مدت] و دراز مدت بود. مطبوعات حزب توده با دست برداشتن از تظاهر به رعایت منع قانونی فعالیت سیاسی حزب، به تبلیغات وسیعی درباره درخواست کمیته مرکزی دایر بر تغییر سریع رژیم به جمهوری و کوتاه کردن دست امریکا از ایران پرداختند:

«حزب توده خواهان استقرار بی‌درنگ یک جمهوری دموکراتیک می‌باشد زیرا مادامی که نظام سلطنتی پابرجاست، گله خائنان باقی می‌ماند و خائنان بیشتری را زاد و ولد خواهد کرد... در مبارزه با نظام استعماری شعار باید این باشد: «برچیده باد سلطنت، پیروز باد جمهوری دموکراتیک». مستشاران امریکائی باید از ایران خارج شوند و کنسولگری‌های امریکا و سایر لانه‌های جاسوسی آنها برچیده شود»^{۹۸}.

نکته مهم آن است که حزب خواستار استقرار فوری یک جمهوری توده‌ای، یا حتی مشارکت حزب در کابینه منزوی جبهه ملی، نگردید، بلکه به جای آن، حمایت کامل خود را از جبهه ملی به شکل یک اتحاد ضد امپریالیستی و ضد سلطنتی

عرضه کرد. چنانچه این اتحاد در دست یافتن بر هدف‌های مستقیم خود کامیاب می‌شد، قابل تصور بود که مقدمه تبدیل رژیم به دموکراسی توده‌ای باشد.^{۱۰۲}

لحن ضد امریکائی، تحریکات حزب توده و مخالفت شدید آن با کمک‌های فنی و نظامی مستشاران امریکائی موجب نگرانی شدید کابینه شد که نمی‌خواست آخرین پیوندهای محسوس خود را با غرب قطع کند. همچنین، این تحریکات بر نگرانی امریکا افزود و آن را به نقطه‌ای رسانید که اندکی کمتر از ابراز نگرانی رسمی از سوی مقامات مسئول امریکا بود.^{۱۰۳} اگرچه تا به امروز ماهیت دقیق دخالت امریکا در این ماجرا [کودتای ۲۸ مرداد] مبهم مانده و بسیار بحث‌انگیز است،^{۱۰۴} اما جای تردیدی نیست که ایالات متحده نسبت به گردش حوادث در ایران نگران بود و هشدار داد که این وضع به جنبش کمونیستی کمک خواهد کرد تا به هدف اعلام شده‌اش برسد. به مصدق هشدار دادند که چنانچه امنیت جانی کارکنان و مستشاران امریکائی را تأمین نکنند، واکنش آنان را فرا خواهد خواند.^{۱۰۵}

لذا جای شگفتی نیست که در شرایط ابهام‌آمیز حوادث یادشده، مشخص کردن نظرات اعضای جبهه ملی نسبت به هدف‌های اعلام شده توده‌ای‌ها مقدور نبود. البته با نگرشی بر گذشته، می‌توان مسلم فرض کرد که اعضای میانه‌رو جبهه ملی با درخواست‌های انقلابی توده‌ای‌ها مخالف بودند. شخص دکتر مصدق همواره تکذیب کرده است که قصد تسلیم شدن در برابر فشار توده‌ای‌ها برای برانداختن رژیم سلطنتی را داشته است.^{۱۰۶} از سوی دیگر، نظر برخی از رهبران تندرو جبهه ملی حکایت از آن دارد که او با چنین محظوری روبرو نبود. گروه خلیل ملکی از حزب زحمتکشان، که تا آن زمان برای خنثی کردن نفوذ حزب توده در جبهه ملی تلاش می‌کرد، اینک در دادن شعارهای انقلابی دست کمی از حزب توده نداشت.^{۱۰۷}

بدون شك، آهنگ شتابان حوادث و شکست آشکار اقتدار حکومت جبهه ملی تا حدودی زاینده بی‌تصمیمی مشهود کادر رهبری این جبهه بود. البته در گردش

حساس رویدادها، حکومت نوعی قدرت تصمیم‌گیری خود را نشان داد که نتیجه آن خراب‌تر شدن اوضاع بود. جبهه ملی به‌جای موافقت با درخواست توده‌ای‌ها برای ایستادگی مسلحانه در برابر ضدانقلاب، از ارتش خواست تا تظاهرات توده‌ای‌ها را در شهر سرکوب کند. ارتش از این فرصت استفاده کرد و علیه حکومت نیز وارد عمل شد و به این ترتیب بود که به پیروزی نظامیان طرفدار دربار انجامید.^{۱۰۸} این پیروزی چندان غیرمنتظره نبود زیرا تا آنجا که تجربه گذشته نشان می‌داد حکومت نمی‌توانست برای مدت طولانی بر سر کار بماند بی آن که دست کم رضایت ضمنی شاه را داشته باشد چرا که ارتش اصولاً به شاه وفادار بود. آنچه که موجب حیرت گردید این بود که توده‌ای‌ها نتوانستند در برابر ضد انقلاب به گونه‌ی استواری ایستادگی کنند، در حالی که حزب توده به‌طور موفقیت‌آمیزی در نیروهای مسلح رخنه کرده بود. حدود کامل این رخنه، یک سال بعد، و در دوران تعقیب برخی از رهبران و اعضای فعال حزب از طریق کشف شبکه نظامی جدید آن، آشکار شد. در آن زمان بود که اطلاعاتی درباره برنامه حزب، در رابطه با این چرخش سریع حوادث به دست آمد.^{۱۰۹}

بر طبق گزارش منابع دولتی، حزب توده که نتوانسته بود قاطعانه حرکت ضد انقلاب را خنثی کند، به فکر انجام عملیات مسلحانه متقابل، چند روز بعد از سقوط مصدق افتاد، اما با توجه به تحولات شتابان [ایران] که به سود نیروهای هوادار شاه بود، از این طرح دست برداشت چون آن را نوعی انتحار می‌دانست.^{۱۱۰} به جای این کار، چند ماه بعد ستادی مرکب از رهبران نظامی و غیر نظامی حزب تشکیل شد تا احتمال جنگ چریکی را در استان‌های شمال ایران بررسی کند. برای تدارک مقدمات این کار، نزدیک به ۲۰۰۰ نفر از اعضای قابل اعتماد انتخاب گردیدند و به بیست و دو گروه تقسیم شدند تا به فراگرفتن آموزش نظامی بپردازند.^{۱۱۱} اما این طرح نیز اجرا نشد زیرا توده‌ای‌ها همچنان از توسل به هر نوع انقلاب مسلحانه علیه نظم موجود منصرف شدند.^{۱۱۲}

با وجود این که دوران حکومت پرماجرایی دکتر مصدق شرایط ظاهراً مساعدی را برای حزب توده فراهم ساخته بود، اما توجهات متعددی درباره این عدم اقدام حزب توده ارائه شده است. نداشتن اراده استوار و عزم راسخ، که ناشی از آماده نبودن کادر رهبری حزب برای به دست گرفتن قدرت بود، به عنوان یکی از این دلایل آمده است: «فرض کنیم که حزب می خواست نظم موجود را از بین ببرد یا دست کم به ایجاد بی نظمی برای تحریک احساسات ضد غربی ایرانیان بپردازد، اما این اقدام برای تصاحب قدرت کافی نبود چرا که حفظ تلاش انبوه مردم در نقطه اوج عاطفی آن یاب به کار گرفتن آن در هدف های ملی فقط هنگامی مقدور است که با شتاب هدایت شود»^{۱۱۳}.

البته قابل تصور است که کند شدن آهنگ حرکت انبوه مردم عاملی بود که سبب شد توده ای ها از طرح های خود دست بردارند. اما دلایل عمیق تر این کوتاهی را باید در نظر حزب توده (نسبت به جبهه ملی و مشکل همزیستی با آن سازمان سیاسی) یافت، بی آن که خصلت کمونیستی خود را در این همزیستی از دست بدهد.

برخی از جهات این مشکل، کلاً بررسی شده است. البته باید از نبودن تفسیرهای مکتبی کمونیسم درباره جنبش های ملی پس از جنگ دوم جهانی نیز نام برد که باعث جهل توده ای ها نسبت به تحولات ایران گردید. در مورد نظر کمینفرم نسبت به تجربه ناسیونالیستی ایران، سوای پافشاری پیوسته آن بر مبارزه ملی کردن نفت در هنگام رقابت [نفتی] انگلیس و آمریکا در ایران و تأکید همه جانبه بر هدف صلح [جهانی] به منظور گرد آوردن نیروهای چپ غیر کمونیست و دموکراتیک تحت لوای هدف کمونیستی، سر نخ های انگشت شماری وجود داشت. از این رو بود که حزب توده در قبال اوضاع در حال دگرگونی ایران به ارائه عقاید جزمی [کلاسیک] بسنده کرد و در نظرات خود پافشاری نمود.

گفته شده است که چون رهبران حزب باشیوه های مارکسیستی تربیت شده بودند لذا درک آنان از انقلاب محدود به یک انقلاب کارگری بود که ضمن دارا بودن

کادرهای ورزیده و خوب سازمان داده شده، بر طبق تاکتیک‌های کلاسیک مبارزه پرولتاریا علیه نظم مستقر- یعنی از راه اعتصابات، خرابکاری و تروریسم- صورت گیرد. یک نویسنده توده‌ای این موضوع را چنین توجیه کرده است:

«اگرچه چنین اقدامی می‌توانست به سرنگونی حکومتی بینجامد که اقشار مردم با آن مخالف بودند، اما برای رویارویی بایک ارتش نیرومند که از رژیم حمایت می‌کرد، کافی نبود. فزون بر این، هر تلاش کامیابانه برای سرنگون کردن رژیم می‌بایست خلق‌های کارگرا، همزمان با بسیج جمعیت روستائی، به کادرهائی تبدیل کند که نقش مهمی را در فرآیند انقلابی داشته باشند»^{۱۱۴}. حزب توده به سختی می‌توانست ادعا کند که این شرایط را فراهم کرده است. با وجود برخی تلاش‌های حزب برای بسیج کردن دهقانان، حزب همچنان نماینده طبقات شهری و خرده-بورژوازی به لحاظ ترکیب و جهت‌گیری سیاسی یک‌سان بود. این موضوع در سازمان‌های پوششی و مخفی حزب نیز مصداق داشت. سازمان مخفی که می‌توانست نقش قاطعی را در یک قیام مسلحانه علیه رژیم ایفا کند، بیشتر از نمایندگان طبقه متوسط شهری تشکیل می‌شد و یک تحلیل از ترکیب این سازمان جای کمترین شکی را در این مورد باقی نمی‌گذارد^{۱۱۵}. با این که کادر رهبری حزب در گذشته اعتراف کرده بود که بی‌توجهی به دهقانان یکی از خطاهای عمده آنان بوده است، اما اقدامی برای بهبود این وضع در شرایط بسیار مساعد دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق نکرد^{۱۱۶}. سوای این عوامل، نظر دولت شوروی نسبت به حکومت مصدق رانیز باید به حساب آورد. صرف نظر از حمایت کلی شوروی از سیاست ضد غربی مصدق در سطوح بین‌المللی مانند شورای امنیت سازمان ملل و از طریق سایر مجاری دیپلماتیک، نظرسنجی‌ها نسبت به حکومت جبهه ملی با محدودیت و مصلحت‌چشمگیری همراه بود^{۱۱۷}.

در اوایل سال ۱۹۵۳ [اواخر سال ۱۳۳۱ شمسی] مسکود درخواست تمدید

قرارداد امتیاز شیلات را کرد که تاریخ آن به تازگی سپری شده بود. برای مدتی

به نظر می‌رسید که بحران شدیدی مانند جریان نفت شمال ۱۹۴۵-۱۹۴۶ [۱۳۲۴-۱۳۲۵ شمسی] بین دو کشور به وجود آید. خودداری شوروی از ایجاد بحران بر سر این موضوع و ترتیبات تازه‌ای که جایگزین امتیاز مزبور گردید سبب شد که ماجرای شیلات فیصله یابد و تأثیر سوئی بر روابط دو کشور باقی نگذارد.^{۱۱۸}

به همین جهت، تغییر کادر رهبری شوروی پس از مرگ استالین در مارس ۱۹۵۳ سبب گردید که شوروی نتواند اقدام تازه‌ای را برای نزدیک شدن با ایران به عمل آورد. با این که در اواخر حکومت مصدق اقداماتی برای نزدیک شدن به ایران صورت گرفت، اما مآلاً وجه مشخصه موضع شوروی نسبت به ایران، محدود به داشتن روابط در سطح دیپلماتیک و نداشتن تماس مسلکی بود.^{۱۱۹} کادر رهبری حزب توده از تیرگی روابط ایران و شوروی دل‌سرد شد و نتوانست در شرایط سیاسی مناسب کشور، راسخانه اقدام کند.

بالاخره، مشکل برقراری تماس نزدیک بین سازمان‌های پوششی و حزب مخفی نیز وجود داشت و سران حزب نمی‌توانستند در مقاطع حساس به اقدامات هماهنگ دست بزنند؛ چرا که تقریباً حزب همه تماس‌های خود را از دست داده بود، از این رو نمی‌توانست خود را با چرخش ناگهانی حوادث و گرایش به چپ بخش عمده‌ای از کادر رهبری جبهه ملی، هماهنگ سازد. بدین سان، اگرچه حزب به درخواست شتاب‌آمیز برای برچیدن نظام شاهنشاهی و گرفتن اسلحه برای مبارزه با ضدانقلاب مبادرت کرد، اما توده‌ای‌ها هیچ‌گونه گام واقعی را برای دست‌بردن به اسلحه برنداشتند، در حالی که از مدت‌ها پیش خود را آماده این کار کرده و به همین منظور طرح رخنه کردن در ارتش را ریخته بودند.

در واقع می‌توان استدلال کرد که کادر رهبری حزب توده با این قصور و کوتاهی به محافظه کاران درباری مخالف مصدق کمک کرد چرا که اصولاً بر اثر تحریکات ضد امریکائی حزب توده بود که مصدق دستور داد واحدهای بیشتری از ارتش [برای حفظ نظم و جلوگیری از تظاهرات] وارد عمل شوند و به این ترتیب به آن‌ها

فرصت داد تا پس از سرکوب کردن توده‌ای‌ها، دولت را هم سرنگون کنند. تحلیل حزب توده از تحولات این سال‌ها نشانگر پیروی مطلق آن از آئین‌های کلاسیک کمونیستی بود. کمیته مرکزی حزب با استناد به نظر استالین درباره سه مرحله انقلاب در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره^{۱۲۰}، استدلال کرد که «با وجود این که ده سال از عمر نهضت انقلابی ایران [جنبش کمونیستی] می‌گذرد اما هنوز در مرحله اول خود می‌باشد؛ یعنی در مرحله مبارزه ضدامپریالیستی است و مراحل دوگانه انقلاب بورژوازی و انقلاب سوسیالیستی را پشت سر نگذارده است»^{۱۲۱}.

حزب توده با مشخص کردن جبهه ملی با ویژگی [ضدامپریالیستی]، در واقع کوتاهی و قصور خود را در بهره‌گیری از شرایط یا تغییر مسیر تکاملی، به گردن شرایط عینی ایران گذارد که کاملاً از کنترل حزب خارج بود^{۱۲۲}. حزب با در نظر گرفتن این شرایط، عقیده داشت که نهایت تلاش خود را برای تأمین برخی از هدف‌های آنی [کوتاه مدت] کمونیستی، و از جمله هدف‌های عمده زیر، به کار برده بود:

– قانع کردن خلق‌های ضدامپریالیست به لزوم گسترش مبارزه با ایالات متحده و بریتانیای کبیر.

– روشن کردن ذهن خلق‌های ضدامپریالیست نسبت به نقش اتحاد شوروی.

– اقناع بسیاری از اعضای جبهه ملی نسبت به بیهودگی سازش با ارتجاع

وامپریالیسم.

– مبارزه در لوای شعار جبهه متحد ضد استعماری.

– و مهمتر از همه، تشدید مبارزه با شاه^{۱۲۳}.

این ارزیابی خوش‌بینانه حزب از عملکرد خود، برای مدت کوتاهی از اعتبار برخوردار بود، اما به دلایلی که بعداً مورد بررسی قرار خواهد گرفت، کادر رهبری حزب ناگزیر شد تا یک ارزیابی مجدد و کامل از نظرات خود، با توجه به سقوط حکومت مصدق و تجدیدنظر بنیانی در نظریه جنبش‌های آزادی‌بخش ملی در دوران پس از استالین، به عمل آورد.

توضیحات فصل پنجم

۱- تشکیل جبهه ملی (نهضت ملی) در سال ۱۳۲۸، نتیجه اوضاع سیاسی آن زمان کشور و خصوصاً دو موضوع مهم زیر بود:

الف - تسلیم متن قرارداد «گس-گلشائیان» به مجلس از سوی کابینه ساعد. هدف از قرارداد الحاقی به قرارداد نفتی ۱۳۱۳ شمسی ایران و انگلیس آن بود که با برخی تعدیلات در آن، بتوانند از ملی شدن احتمالی نفت جلوگیری کنند.

ب - دخالت مستقیم دولت در انتخابات دوره شانزدهم مجلس شورای ملی که منجر به اعتراضات شدید از سوی نمایندگان جناح‌های سیاسی مخالف دربار و خصوصاً ملیون بهره‌بری دکتر مصدق گردید. لذا نوزده نفر از نمایندگان و مخالفان انتخابات دوره شانزدهم در دربار متحصن شدند و خواستار لغو انتخابات دوره شانزدهم گردیدند. این نمایندگان عبارت بودند از: ۱- دکتر محمد مصدق ۲- دکتر شمس‌الدین امیرعلائی ۳- یوسف مشار ۴- دکتر سیدعلی شایگان ۵- محمود نریمان ۶- دکتر کریم سنجابی ۷- دکتر کاویانی ۸- دکتر مظفر بقائیس ۹- حسین مکی ۱۰- عبدالقدیر آزاد ۱۱- عباس خلیلی ۱۲- حائری زاده ۱۳- عمیدی نوری ۱۴- دکتر حسین فاطمی ۱۵- جلال نائینی ۱۶- احمد ملکی ۱۷- ارسلان خلعت‌بری ۱۸- مهندس زیرک زاده ۱۹- آیت‌الله غروی

تأسیس رسمی جبهه ملی در تاریخ اول آبان ۱۳۲۸ صورت گرفت (اساسنامه جبهه ملی در صفحه ۴۹۲ کتاب گذشته چراغ راه آینده است، آمده است).

جبهه ملی از گروه‌های متعدد زیر تشکیل گردید:

- حزب ایران بهره‌بری اللهبیار صالح

- حزب آزادی بهره‌بری حائری زاده

– حزب زحمتکشان ایران بدرهبری دکتر مظفر بقائی
 – حزب نیروی سوم بدرهبری خلیل ملکی (که بعداً درحزب زحمتکشان ادغام شد)
 – مذهبیبون بدرهبری آیت‌الله کاشانی
 – گروه منفردین شامل دکتر حسین فاطمی، دکتر شایگان، مهندس رضوی، دکتر
 سنجایی، دکتر معظمی، آیت‌الله زنجانی، مهندس مهدی بازرگان، آیت‌الله طالقانی، عباس سمیعی،
 رحیم عطائی، حسین مکی – مترجم

۲– پس از مرگ استالین در مارس ۱۹۵۳ (۱۴ اسفند ۱۳۳۱) – که رهبری سیاسی
 در شوروی به صورت جمعی انجام می‌شد – جناح خروشچف که با سیاست داخلی و خارجی
 استالین مخالف بود، بازمیدان بیرون بردن جناح مالنکف و بولگانین و بریا، توانست
 قدرت را به دست گیرد. خروشچف با سخنرانی معروف خود در کنگره بیستم حزب
 کمونیست، ضمن محکوم کردن نظرات و سیاست استالین، نظریه جدیدی را ارائه داد که
 متضمن توسعه نفوذ شوروی در خاورمیانه از طریق همکاری با رهبران قیام‌های ملی
 (بورژوازی ملی) و تعدیلاتی در توجیه و تبیین نقش مذهب در کشورهای خاورمیانه بود.
 لازم به توضیح است که شخص استالین در اساس بدورژوازی ملی اعتقاد نداشت و آن را
 فاقد کارآئی انقلابی می‌دانست – مترجم

۳– پیمان بغداد در سال ۱۳۳۴ شمسی (۱۹۵۵) و در دوران نخست‌وزیری علاء
 (بعد از زاهدی) عنوان گردید. دولت امریکا در اجرای سیاست مبارزه با کمونیسم و محاصره
 سیاسی شوروی، امضای این پیمان را ضروری می‌دانست. در دوره نخست‌وزیری مصدق
 امضای پیمان بغداد به‌وی پیشنهاد شد اما مصدق نپذیرفت (کتاب محاکمات تاریخی).
 در اسفند ۱۳۳۳ پیمان همکاری و دفاع مشترک ترکیه و عراق (پیمان بغداد) در هشت
 ماده بین نوری سعید و برهان‌الدین نخست‌وزیر و وزیر خارجه عراق از یک سو، باعدنان
 مندرس و فواد کورلو نخست‌وزیر و وزیر خارجه ترکیه از سوی دیگر، در بغداد امضا شد.
 در اردیبهشت ۱۳۳۴، دولت انگلیس هم بدپیمان مزبور ملحق گردید. در شهریورماه دولت
 پاکستان و در مهرماه دولت ایران به پیمان بغداد ملحق شدند. لایحه الحاق ایران به پیمان
 بغداد در روز ۱۹ مهر از تصویب سنا و روز ۷ آبان از تصویب مجلس شورای ملی گذشت.
 روز ۲۶ آبان کنفرانس کشورهای عضو پیمان در بغداد تشکیل شد و علاء نخست‌وزیر وقت
 که مورد ترور قرار گرفته بود، با سروصورت باندپیچی شده در این کنفرانس شرکت کرد.
 امریکا به دلایل سیاسی خاص وارد این پیمان نگردید. پس از انقلاب ۱۹۵۸ عراق، این
 کشور از پیمان بغداد خارج شد و نام پیمان به «پیمان سنتو» (سازمان پیمان مرکزی)

تغییر یافت و مرکز آن به آنکارا منتقل گردید. پیمان سنتو پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، رسماً لغو گردید - مترجم

۴- سازمان پوششی (Front Organization یا Cover Organization)

به سازمان وابسته به یک حزب گفته می‌شود که در ظاهر امر مستقلاً عمل می‌کند - مترجم

۵- به موجب این اصلاح در قانون اساسی، مجلس سنا با ۶۰ نماینده تشکیل گردید. نیمی از این نمایندگان انتخابی ونیم دیگر انتصابی شاه بودند. شاه از حق انحلال مجلس نیز برخوردار شد. همچنین تشکیل مجلس موسسان در آینده برای انجام تغییراتی در قانون اساسی پیش‌بینی شده بود. در این زمینه نگاه کنید به:

هلن میلر دیویس: قوانین اساسی و انتخاباتی و عهدنامه‌های کشورهای شرق نزدیک و میانه (دو بره‌ام، ن. س، ۱۹۵۳) - نویسنده

لازم به توضیح است که هدف شاه از تأسیس مجلس سنا عبارت بود از تضعیف اختیارات مجلس شورای ملی. به این جهت در هنگام نخست‌وزیری ساعد و در جلسه مورخ ۱۴ اردیبهشت ۱۳۲۸ «قانون اجرای نظامنامه انتخابات مجلس سنا» در ۳۹ ماده تصویب شد و دولت مأمور اجرای آن گردید. تأسیس مجلس سنا ظاهراً «باتوجه به مدلول اصول ۴۳ و ۴۴ قانون اساسی» صورت گرفت. مجلس موسسان اصل چهل و هشتم قانون اساسی را تغییر و به شاه اجازه داد تا هر یک از دو مجلس، یا هر دو مجلس را، در آن واحد منحل کند. در این زمینه نگاه کنید به:

دکتر قاسم‌زاده: حقوق اساسی، دانشگاه تهران، صفحات ۳۹۵ به بعد - مترجم

۶- قرارداد معروف به «جیم-آلن» مورخ اکتبر ۱۹۴۷ متضمن یک برنامه درازمدت برای مدرن کردن ارتش ایران و ارسال تجهیزات نظامی و اعزام مستشاران نظامی به ایران بود - نویسنده

لازم به توضیح است که از سال ۱۳۲۰ تا سقوط مصدق، خریدها و قراردادهای نظامی زیر با امریکا امضا شد:

الف - لایحه خرید سازوبرگ نظامی برای ارتش و ژاندارمری از امریکا که در تاریخ ۱۳۲۱/۱۲/۲۵ از تصویب مجلس گذشت.

ب - قرارداد نظامی معروف به «ساعد - دریفوس» که در تاریخ ۱۳۲۲/۸/۲ (بیست و دوم اکتبر ۱۹۴۳) از تصویب مجلس گذشت.

پ - قرارداد «جیم-آلن» که جنبه محرمانه داشت و در تاریخ ۱۳۲۶/۷/۱۵ (هفتم اکتبر ۱۹۴۷) به امضا رسید.

- ت - تصویب لایحه خریداری ده میلیون دلار اسلحه از آمریکا در مجلس پانزدهم و به تاریخ ۲۷ بهمن ۱۳۲۶
- ث - امضای يك قرارداد نظامی محرمانه بین ایران و آمریکا در هنگام مسافرت ژنرال کوئینز رئیس ستاد نیروی زمینی آمریکا به ایران در اوایل سال ۱۳۲۹
- ج - قرارداد كمك نظامی آمریکا به ایران در ۱۱/۱۰/۱۳۳۰ (اول ژانویه ۱۹۵۲) به امضا رسید. در مورد جزئیات این قراردادها نگاه کنید به:
- دکتر عبدالسلام جاوید: دموکراسی ناقص، صفحات ۵۸ به بعد
- شهرام چوبین و سپهر ذبیح: *The foreign relations of Iran*، دانشگاه کالیفرنیا، ۱۹۷۴، صفحات ۸۶ به بعد - مترجم
- ۷- در این زمینه نگاه کنید به:
- سیر کمونیسم در ایران، صفحات ۴۵۵ به بعد - مترجم
- ۸- اولین شماره مخفی روزنامه مردم، که يك صفحه بود، در اکتبر ۱۹۴۹ [دهم مهر ۱۳۲۸] چاپ شد. نگاه کنید به سیر کمونیسم در ایران، صفحه ۳۵ - نویسنده انتشار اولین شماره روزنامه مردم ثابت می‌کند که کادر رهبری حزب که در زندان به سر می‌بردند، توانسته بودند تماس خود را با هیأت اجراییه موقت (دکتر قروتن و دکتر بهرامی) حفظ و سازمان مخفی حزب را از زندان اداره کنند - مترجم
- ۹- در تاریخ ۱۶/۱۱/۱۳۲۷ و در پی اعلام حکومت نظامی در تهران، کابینه ساعد از مجلس رأی اعتماد خواست و مجلس که از شدت عمل حکومت نظامی به وحشت افتاده بود به کابینه رأی اعتماد داد (به جز حسین مکی و حائری زاده و عبدالقدیر آزاد و رحیمیان). در همان روز، هیأت نمایندگی شرکت نفت ایران و انگلیس به ریاست «گس» وارد تهران شد و مذاکراتی را با گلشائیان وزیر دارائی وقت انجام داد و قراردادی به امضا رسید که به قرارداد «گس - گلشائیان» معروف شد. این قرارداد در روزهای آخر مجلس پانزدهم تسلیم مجلس شد. دولت امیدوار بود که بر اثر شرایط حاکم بر کشور بتواند این قرارداد را به تصویب مجلس برساند، اما به دلیل مخالفت سرسختانه برخی از نمایندگان و ملیون به دوره شانزدهم مجلس موکول شد - مترجم
- ۱۰- متن این قرارداد در اثر «ج. س. هورویتس» به نام دیپلماسی در شرق نزدیک و میانه، يك سند مستند در سال‌های ۱۹۱۴-۱۹۵۶، (چاپ نیویورک ۱۹۵۶) فصل دوم، صفحات ۳۰۵-۳۰۸، آمده است - نویسنده

در مورد درخواست‌های ایران نسبت به این قرارداد و جریان مذاکرات آن نگاه کنید به:

مصطفی فاتح: پنجاه سال نفت ایران، فصل دهم

فواد روحانی: تاریخ ملی‌شدن صنعت نفت ایران، صفحات ۷۲ به بعد - مترجم

۱۱- در مورد شرح کامل دعوای نفت نگاه کنید به:

- مصطفی فاتح: پنجاه سال نفت ایران، چاپ ۱۹۵۶

- ال. پ. ال. سوتون: نفت ایران یا مطالعه‌ای در باب سیاست قدرت، لندن،

۱۹۵۵. در این اثر، جهات سیاسی موضوع بررسی شده است.

- آلن. و. فورد: دعوای نفتی ایران و انگلیس در ۱۹۵۱-۱۹۵۲ یا بررسی نقش

قانون در روابط دول (دانشگاه برکلی و لوس آنجلس، ۱۹۵۴). در این کتاب به بررسی

جهات حقوقی و قضائی موضوع پرداخته شده است - نویسنده

[همچنین نگاه کنید به: دکتر محمدعلی موحد، نفت ما و مسائل حقوقی آن، صفحات

۹۷ به بعد]

۱۲- در نیمه دوم آبان ۱۳۲۸، در پی برگزاری انتخابات دوره شانزدهم مجلس،

انجمن مرکزی نظارت بر انتخابات تهران به استناد گزارش‌هایی که درباره سوء جریان

انتخابات دریافت داشته بود، ابطال انتخابات تهران و حومه را اعلام کرد. پس از تجدید

انتخابات، کاندیداهای جبهه ملی اکثریت آراء را بدست آوردند و خصوصاً دکتر مصدق

وکیل اول تهران شد - مترجم

۱۳- دکتر مظفر بقائی، عضو گروه پارلمانی جبهه ملی، رهبر حزب زحمتکشان بود و

خلیل ملکی و هوادارانش نیز به عنوان کادرهای ورزیده این حزب فعالیت می‌کردند

- نویسنده

۱۴- روزنامه رزم [ارگان حزب مخفی توده]، سال دوم، شماره ۶ (دسامبر ۱۹۴۸)

- نویسنده

۱۵- روزنامه «به سوی آینده» ارگان اصلی سازمان‌های پوششی حزب در فاصله

آوریل ۱۹۵۰ و اوت ۱۹۵۳ بود. روزنامه مردم نیز همچنان به عنوان ارگان حزب مخفی

به طور نامنظم منتشر می‌شد و انتشار آن، به جدی بودن موفقیت نیروهای انتظامی در ممنوع

نگاه داشتن حزب بستگی داشت - نویسنده

جمعیت طرفداران صلح، که بعداً معلوم شد در شمار سازمان‌های پوششی حزب توده

بوده است، در تیرماه ۱۳۲۹ به وجود آمد. ارگان این جمعیت روزنامه «مصلحت» بود که تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ منتشر می‌شد - مترجم

۱۶- ابوالحسن حایری زاده و دکتر سیدعلی شایگان در شمار اعضای جنبه ملی و عضو انجمن صلح بودند اما وقتی کادر رهبری آن به دست توده‌ای‌ها افتاد، از آن خارج شدند. نگاه کنید به سیر کمونیسم، صفحه ۳۳۹ - نویسنده
منظور از شخصیت‌های ادبی عضو این انجمن، مرحوم ملك الشعرای بهار و عده دیگری است - مترجم

۱۷- این انجمن ادعا می‌کرد که متجاوز از دو میلیون امضا برای هواداری از صلح در سال‌های ۱۹۵۱-۱۹۵۲ جمع‌آوری کرده است. نگاه کنید به سیر کمونیسم در ایران - نویسنده

منظور نویسنده جمع‌کردن امضا برای بیانیه استکھلم مبنی بر منع استفاده از سلاح اتمی در جهان است. این جریان در زمانی بود که هنوز شوروی صاحب بمب هسته‌ای نشده بود و این قدرت انحصاراً در دست امریکا بود - مترجم

۱۸- لایحه ملی شدن نفت در نهم اردیبهشت ۱۳۳۰ به تصویب مجلس رسید. در مورد متن این قانون نگاه کنید به:

- مجموعه قراردادهای نفتی ایران، چاپ ۱۳۳۱ شمسی
- مصطفی فاتح، همان منبع، صفحات ۴۰۸ به بعد - مترجم

۱۹- سایر سازمان‌های پوششی حزب عبارت بودند از «جمعیت حمایت از کودکان» و «جمعیت آزادی ایران» که کارگران طرفدار حزب توده در آن‌ها عضویت داشتند، و نیز «سازمان زنان ایران». نگاه کنید به سیر کمونیسم در ایران صفحات ۳۳۴ تا ۳۴۱ - نویسنده
علاوه بر سازمان‌های مزبور، سازمان‌های زیر هم وابسته به حزب توده بودند:

- سازمان جوانان دموکرات
- جمعیت حمایت از دهقانان
- جمعیت ملی مبارزه با استعمار - مترجم

۲۰- شش عضو هیأت اجرائیه عبارت بودند از: دکتر جودت، دکتر کیا نوری، احمد قاسمی، محمود بقراطی، دکتر یسزدی و علی علوی. نگاه کنید به سیر کمونیسم در ایران صفحه ۲۰ - نویسنده

رهبران بازداشت شده حزب که در دادگاه نظامی شماره يك، محاکمه و محکوم شدند عبارت بودند از:

- دکتر مرتضی یزدی، دکتر حسین جودت، دکتر کیانوری، صمد حکیمی، احمد قاسمی، عبدالحسین نوشین که در هیأت اجرائیه و کمیون تفتیش عضویت داشتند.
- اکبر شهابی و صمد حکیمی در عین حال در هیأت عامله شورای متحده نیز عضو بودند.
- ضیاءالدین الموتی مسئول کمیته حزب در مازندران.
- محلی علی جواهری عضو هیأت مدیره شورای متحده.
- محمد علی شریفی عضو کمیته مرکزی حزب و مسئول کمیسیون تفتیش کل.
- امیر عبدالملک پور عضو کمیته اطلاعات.
- غفور رحیمی و عزیز محسنی اعضای کمیون تبلیغات و روابط بین حزب و سفارت شوروی.

در دادگاه شماره دو، افراد زیر محاکمه و محکوم گردیدند:

- جواد معینی، علی اکبر شاندرمنی، محمد شهبازی، نوروز علی غنچه، ابراهیم محضری، محمود هرمز، دکتر اختر کیانوری (خواهر کیانوری و همسر کامبخش)
- اعضای فراری حزب، که غیبا با در دادگاه محکوم شدند، عبارت بودند از:
- دکتر فریدون کشاورز، دکتر رضا رادمنش، عبدالصمد کامبخش، احسان طبری، علی امیرخیزی، ایرج اسکندری، رضا روستا، دکتر محمد بهرامی، دکتر غلامحسین فروتن، غلامعلی بابازاده، محمود بقراطی، مهندس نادر شرمینی، آرداشس آوانسیان، مریم فیروز (همسر کیانوری)، بانو زهرا اسکندری، یوسف جمارانی، پتروس شمعون، مهندس مسعود درویش، بزرگ علوی، قازار سیمونیان، امان الله قریشی
- دو نفر از اعضای هیأت اجرائیه باقی مانده عبارت بودند از: دکتر بهرامی و دکتر فروتن. (بدنقل از سیر کمونیسم در ایران، صفحات ۴۵۵ به بعد) - مترجم

۲۱- ده نفر از سران حزب توده که در تاریخ ۲۵ آذر ۱۳۲۹ از زندان قصر فرار کردند عبارت بودند از: دکتر محمد یزدی، دکتر حسین جودت، دکتر کیانوری، احمد قاسمی، خسرو روزبه، مهندس علی علوی، عبدالحسین نوشین، اکبر شاندرمنی، محمود بقراطی، صمد حکیمی

نگاه کنید به: سیر کمونیسم در ایران، صفحه ۵۱۲ - مترجم

- ۲۲- تقسیم وظایف بین اعضای پنج گانه هیأت اجرائیه بدین صورت بود:
- دکتر جودت مسئول سازمان تهران و اتحادیه های کارگری.

- دکتر بهرامی دبیر کل حزب و مسئول شاخه‌های جوانان و دهقانان
 - مهندس علوی مسئول تشکیلات استان‌ها و امور مالی حزب
 - دکتر یزدی مسئول اطلاعات و سازمان‌های پوششی
 - دکتر کیانوری مسئول تشکیلات و تبلیغات حزب
- همان منبع، صفحه ۲۰۴ - نویسنده

۲۳- در سال ۱۹۵۳ [۱۳۳۲ شمسی] تعداد زیادی نشریه از سوی سازمان‌های پوششی و مخفی حزب منتشر می‌گردید که تعداد بیست نشریه آن به‌طور منظم در تهران منتشر می‌شد. نگاه کنید به: مجله دنیا، سال دوم، شماره یک، صفحه ۳۳ - نویسنده

نشریات عمده حزب توده عبارت بودند از:

- ۱- روزنامه مردم و به‌سوی آینده، ارگان حزب مخفی
- ۲- روزنامه رزم
- ۳- روزنامه نوید آزادی (ارگان شورای متحده مرکزی کارگران)
- ۴- روزنامه شهباز (ارگان جمعیت ملی مبارزه با استعمار)
- ۵- روزنامه مصلحت (ارگان جمعیت طرفداران صلح)
- ۶- روزنامه جوانان دموکرات (ارگان سازمان جوانان دموکرات)
- ۷- روزنامه جهان (ارگان سازمان زنان)
- ۸- روزنامه انتقاد (ارگان جمعیت حمایت از دهقانان)
- ۹- مجله کودک (ارگان جمعیت حمایت از کودکان)
- ۱۰- مجله شیوه
- ۱۱- مجله کبوتر صلح
- ۱۲- روزنامه چلنگر

- مترجم

۲۴- اعضای کمیته مرکزی عبارت بودند از: دکتر جودت، بابازاده، شاندرمنی، یعقوب‌زادگان، دکتر رضوی و محمود عظیمی. نگاه کنید به: سیر کمونیسم در ایران، صفحه ۳۱۶ - نویسنده

۲۵- همان منبع، صفحه ۳۱۷ - نویسنده

۲۶- این ارقام مبتنی بر اسناد محاکمه دکتر محمد بهرامی دبیر کل حزب مخفی است که در ۱۹۵۶ بازداشت شد. همان منبع، صفحات ۲۳۵-۲۶۴ - نویسنده

۲۷- در این زمینه نگاه کنید به:

کتاب سیاه درباره سازمان افسران توده، صفحات ۳۷ به بعد - مترجم

۲۸- کتاب سیاه درباره افسران توده‌ای (چاپ ۱۹۵۵) شرح کاملی از فعالیت شبکه نظامی حزب پس از آوریل ۱۹۱۴ می‌دهد - نویسنده

۲۹- در مورد شرح خبری این موضوع نگاه کنید به:

«تشریح يك شبکه جاسوسی کمونیستی»، مجله لایف، شماره ۲۱، نوامبر ۱۹۵۵ - نویسنده

۳۰- روزنامه تایمز لندن بدتاریخ ۲۰-۲۳ ژوئیه ۱۹۵۲ - نویسنده

۳۱- کتاب سیاه درباره سازمان افسران حزب توده، صفحه ۷۵ - نویسنده

۳۲- در کارت کار آکترستیک ۲۳ پرسش زیر وجود داشت:

نام و نام خانوادگی - رتبه تخصص - سال و آخرین رتبه معلومات کلاسیک - شغل کنونی و مشاغل گذشته - نام دوستان صمیمی - صلاحیت فردی و اخلاقی - وابستگی طبقاتی (شغل پدر - ثروت - درآمد غیر از حقوق) - همکاری با عوامل دشمن - وضع زندگی خانوادگی (مجرد - متأهل - متکفل - وضع طبقاتی خانواده همسر) - خویشان نزدیک وی که عضو حزب اند - رفتار نسبت به زبردستان - بینش سیاسی نسبت به جریانان سیاسی پس از شهریور ۱۳۲۰ - بینش سیاسی نسبت به جریانان روز - بینش سیاسی نسبت به رژیم سلطنت - بینش سیاسی نسبت به جریانان بین‌المللی - کتاب‌هایی که مطالعه کرده است - علاقه به مطالعه - سوابق فعالیت سیاسی - نقاط ضعف - صفات برجسته - صمیمیت - قابلیت اعتماد - شماره نظریه دهنده.

نگاه کنید به:

همان منبع، صفحه ۱۲۵ - مترجم

۳۳- اعضای هیأت دبیران تا اوت ۱۹۵۳ [امرداد ۱۳۳۲] عبارت بودند از:

سرهنگ عزت‌الله سیامک، سرهنگ دوم محمدعلی مبشری، خسرو روزبه سروان اخراجی ارتش، سرگرد جعفر کیلی، سروان محقق دوانی، ستوان یکم منوچهر مختاری گلپایگانی و غیر نظامی دکتر جودت که به‌عنوان رابط حزب با سازمان معرفی شده بود. از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به بعد، اعضای هیأت دبیران به سه نفر اول [سیامک، مبشری، روزبه] محدود شد.

همان منبع، صفحه ۸۳ - نویسنده

لازم به توضیح است که افسران یادشده مسئولیت‌های زیر را به‌عهده داشتند که در

حکم کمیسیون‌های حزب توده بود:

- مسئول شعبه تشکیلات (مبشری)
 - مسئول شعبه اطلاعات (خسرو روزبه)
 - مسئول شعبه تعلیمات (جعفر کیلی)
 - مسئول شعبه تبلیغات (مختاری گلپایگانی)
 - مسئول شعبه مالی (سیامک)
- نگاه کنید به همان منبع - مترجم

۳۴- هر يك از دبیران هفت گانه یادشده مسئول يك شاخه مستقل در نیروهای مسلح

بود. همان منبع - نویسنده

این شاخه‌ها عبارت بودند از:

- ۱- شاخه دانشکده افسری
- ۲- شاخه پزشکی و فنی
- ۳- شاخه افسران صف
- ۴- شاخه نیروی هوایی
- ۵- شاخه افسران اداری
- ۶- شاخه افسران شهربانی
- ۷- شاخه افسران ژاندارمری

همان منبع - مترجم

۳۵- کتاب‌های اصلی که مورد استفاده قرار می‌گرفت عبارت بودند از: مانیفست

کمونیست، اصول مقدماتی فلسفه [تألیف ژرژ پولیستر]، مقالات دکتر ارانی در باره مارکسیسم و مبادی فلسفه، تاریخ حزب کمونیست شوروی، آثار ادبی معروف روسیه مانند آثار ماکسیم گورکی و مقداری مطالب حزبی (کتاب سیاه در باره سازمان افسران توده صفحه ۴۳). در مورد بررسی طرز تفکر رئیس شبکه نظامی نگاه کنید به: «صفحاتی از تاریخ، يك قهرمان ملی»، مجله کمونیسم جهانی، سال هفتم، شماره ۱۰ (اکتبر ۱۹۶۲) صفحات ۹۴ و ۹۵، مبتنی بر مداخلات خسرو روزبه که در اوایل سال ۱۹۵۸ [۱۳۳۷ شمسی] تیرباران شد - نویسنده

۳۶- «برنامه حزب توده برای مراحل کنونی از تکامل اجتماعی کشور ما»، تهران،

۱۹۵۲، که از این به بعد اختصاراً برنامه حزب نامیده خواهد شد - نویسنده

حزب توده در پائیز سال ۱۳۳۱ تشکیل‌کنگره‌ای را برای تصویب برنامه و اساسنامه جدیدی پیش‌بینی کرد و نظرات خود را در جزوه‌ای تحت عنوان «برنامه حزب توده ایران برای مرحله کنونی از تکامل اجتماعی کشور ما» منتشر ساخت. در این جزوه، حزب توده خود را «حزب طبقه کارگزارای جهان‌بینی مارکسیست - لنینیستی» می‌نامید و وظیفه‌اش بر انداختن رژیم سلطنتی و فتودال‌ها و مالکین بزرگ و سرمایه‌داران وابسته به امپریالیسم، تغییر قانون اساسی و تأمین آزادی‌های دموکراتیک، تشویق سرمایه‌های داخلی برای توسعه کشاورزی و تأمین منافع عادلانه و قانونی برای آنها، تأمین آزادی کسب و تجارت، مصادره و تقسیم بلاعوض املاک زراعتی، کمک به دهقانان مرفه و خرده مالکان برای توسعه اقتصادیات خود و بالاخره استقرار دولت دموکراسی توده‌ای بود. این کنگره تشکیل نشد و برنامه و اساسنامه جدید نیز به تصویب نرسید. نگاه کنید به:

گذشته چراغ راه آینده است، صفحه ۵۹۲ - مترجم

۳۷- برنامه حزب، عنوان دوم - نویسنده

۳۸- برنامه حزب، صفحات ۲۷ و ۲۸ - نویسنده

۳۹- احمد قاسمی: «حزب توده چه می‌گوید و چه می‌خواهد؟»، تهران، ۱۹۴۴ - نویسنده

۴۰- برنامه حزب، صفحه ۱۴ - نویسنده

۴۱- احمد قاسمی: مراحل انقلاب مشروطه، روزنامه رزم، سال دوم، شماره ۷ (ژانویه ۱۹۴۹) - نویسنده

۴۲- برنامه حزب، صفحه ۱۴ - نویسنده

۴۳- برنامه حزب، عنوان هفتم - نویسنده

۴۴- الیگارشی در اصطلاح سیاسی به رژیم حکومتی گفته می‌شود که بد وسیله چند نفر اداره شود و قدرت حکومت در دست افراد معدودی باشد. گاهی اوقات هیأت حاکمه مزبور را هم الیگارشی می‌نامند. برداشت کمونیست‌ها از این تعریف متداول، تا حدودی متفاوت است و آن را «سیادت سیاسی و اقتصادی گروه‌های معدودی از ثروتمندان و استثمارگران و صاحبان نفوذ در حکومت‌های استثماری» می‌دانند - مترجم

۴۵- دولت فدرال، نوعی «دولت مرکب» است که دارای حکومت‌های محلی مستقل

می‌باشد مانند جمهوری فدرال آلمان و جمهوری فدراتیو یوگسلاوی - مترجم

۴۶- برنامه حزب، عنوان یازدهم - نویسنده

۴۷- برنامه حزب، عنوان بیستم - نویسنده

۴۸- برنامه حزب، عنوان بیست‌ویکم - نویسنده

۴۹- جوزف. م. آبتون: تفسیری بر تاریخ نوین ایران (کمبریج، ماساچوست، ۱۹۶۰) صفحات ۹۵ و ۹۶ - نویسنده [صفحه ۱۵۹ ترجمه فارسی این کتاب با نام نگرشی بر تاریخ ایران نوین، ترجمه یعقوب آژند، انتشارات نیلوفر، ۱۳۵۹ - مترجم]

۵۰- روزنامه مردم، ۱۱ اکتبر ۱۹۵۲ - نویسنده

۵۱- مائوتسه تونگ، مجموعه آثار، جلد سوم (لندن، ۱۹۵۶) صفحه ۱۶۲- نویسنده

۵۲- مجله مارکسیسم جهانی، سال پنجم، شماره ۹ (سپتامبر ۱۹۶۲) صفحه ۷۹ - نویسنده

۵۳- محمدحسین [نورالدین] کیانوری: بورژوازی ملی و ماهیت و مشی آن، مجله مارکسیسم جهانی، سال دوم، شماره ۸ (اوت ۱۹۵۹)، صفحه ۶۴. این شماره از مجله خلاصه‌ای است از سمینار مربوط به «بورژوازی ملی و نهضت‌های آزادی‌بخش در آسیا و آفریقا و امریکای لاتین» که توسط مؤسسه تاریخ جهانی لایپزیگ در ماه مه ۱۹۵۹ برگزار شد - نویسنده

۵۴- همان منبع، صفحه ۶۵ - نویسنده

۵۵- ایرج اسکندری: «منظور ما از بورژوازی ملی چیست؟»، مجله مارکسیسم جهانی، سال دوم، شماره ۸ (سپتامبر ۱۹۵۹)، صفحه ۷۲

۵۶- حزب توده در ابتدا معتقد بود که جبهه ملی جریانی است مربوط به بورژوازی و ملاکین لیبرال که با اتکا به سیاست امریکا بر سر تقسیم قدرت با هیأت حاکمه مبارزه می‌کند و این مبارزه جز سازش با همین هیأت حاکمه و شرکت دادن دولت امریکا در غارت منابع ثروت کشور ما و استفاده از دستگاه دولتی علیه توده‌های مردم سرانجامی ندارد. در این زمینه نگاه کنید به: «گذشته چراغ راه آینده است»، صفحات ۵۲۳ به بعد - مترجم

۵۷- عقیده نویسنده در این زمینه محل بحث است زیرا دورکن اصلی جبهه ملی از وفاداران به مصدق (منفردین) و جناح مذهبی به رهبری آیت الله کاشانی تشکیل می‌شد. حزب زحمتکشان، به طوری که سیر حوادث نشان داد، بسیار فرصت طلب بود و در شرایطی که به وجود آنان نیاز مبرم بود، از جبهه ملی خارج شدند - مترجم

۵۸- اشاره نویسنده به «حادثه بختیاری» است که طی آن تفنگچی‌های ابوالقاسم خان بختیاری در فارس به نیروهای انتظامی حمله ور شدند و حزب توده از این کار حمایت کرد - مترجم

۵۹- کمیته مرکزی حزب توده: جزوه حزب ما و جنبش انقلابی سال‌های اخیر، تهران، ۱۹۵۵، صفحه ۱۴ - نویسنده

۶۰- کیانوری، همان منبع، صفحه ۶۳ - نویسنده

۶۱- مورد اشاره شده عبارت بود از مخالفت جناح چپ تندرو حزب در سازمان جوانان آن به رهبری مهندس نادر شرمینی با تغییر رویه حزب نسبت به جبهه ملی. این موضوع در جزوه‌ای بنام «تفسیری از اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران» منعکس گردید که به وسیله دکتر کیانوری، که در آن زمان در اروپای شرقی بود، نوشته شده بود. نگاه کنید به: سیر کمونیسم در ایران، صفحه ۲۷۵ - نویسنده

۶۲- کیانوری: «بورژوازی ملی»، صفحه ۶۶ - نویسنده

۶۳- ایرج اسکندری: «به خاطر نان و صلح و استقلال ملی» نشرید جنبش اتحادیه‌های کارگری جهانی، شماره ۹ (ماه مه ۱۹۵۱)، صفحه ۶ - نویسنده

درباره برنامه عمرانی هفت‌ساله توضیحات زیر ضروری است:
در سال ۱۳۲۷ (کابینه ساعد) که موضوع برنامه عمرانی هفت‌ساله عنوان گردید، اختلاف نظر آمریکا و انگلیس در این جریان بر ملا شد. دولت برای اجرای این برنامه نیازمند دریافت وام از بانک بین‌المللی بود. دو دولت انگلیس و آمریکا قیود سیاسی برای این برنامه اخذ وام از بانک بین‌المللی قایل بودند. شاه پس از سفر به انگلستان (۱۳۲۷/۴/۲۷) شاهپورعلیرضا (ریاست عالی سازمان برنامه) را به آمریکا فرستاد و وی ترتیب استخدام ۵۶ مستشار امریکائی جهت اجرای این برنامه را داد. لذا با توافقی که بین انگلیس و آمریکا در زمینه این برنامه به وجود آمد، این برنامه برای تصویب به مجلس شورای ملی فرستاده شد (به صورت ماده واحده) و در ۲۶ بهمن ۱۳۲۷ به تصویب مجلس رسید - مترجم

۶۴- روزنامه مردم، هفتم ژوئیه ۱۹۵۱ - نویسنده

۶۵- به نظر می‌رسد که این استنباط حزب توده از دلایل نخست‌وزیری رزم‌آرا ناشی از حمایت او از منافع شرکت نفت ایران و انگلیس بوده است که منجر به کشته شدن وی گردید. اما نگاهی گذران به سیر حوادث در آن زمان نشان می‌دهد که:

الف - توافق ضمنی بین امریکا و انگلیس در مورد روی کار آمدن يك «نخست‌وزیر مقتدر» وجود داشت و سپهبد حاج علی رزم‌آرا شایسته‌ترین انتخاب به‌شمار می‌رفت.

ب - انگلیس و امریکا عقیده داشتند که در صورت سقوط شاه، رزم‌آرا می‌تواند به‌عنوان يك رهبر نیرومند، ایران را اداره کند.

پ - رزم‌آرا در دوران نخست‌وزیری خود، رویه نزدیکی با شوروی را در پیش گرفت. چون رزم‌آرا زبان روسی را به‌خوبی می‌دانست، لذا با مذاکراتی که با سادچیکف انجام داد، زمینه قرارداد بازرگانی ایران و شوروی را فراهم کرد. این قرارداد در آبان ۱۳۲۹ (۴ نوامبر ۱۹۵۰) به‌امضا رسید.

ت - رزم‌آرا مورد اطمینان شاه نبود و شاه از تحریکات وی علیه دربار نگران بود. ایوانف مورخ معاصر شوروی در کتاب تاریخ نوین ایران (ترجمه فارسی، صفحات ۱۵۱ و ۱۵۲) رزم‌آرا را شدیداً وابسته به انگلیس و مخالف با امریکا و مایل به توسعه روابط با شوروی توصیف می‌کند. در مورد علل کشته شدن رزم‌آرا نگاه کنید به شرح جالب و قابل بررسی مندرج در کتاب «گذشته چراغ راه آینده است»، صفحات ۵۰۸ به بعد - مترجم

۶۶- تاریخچه مختصر، صفحه ۲۱ - نویسنده

در باره «اعتصاب» یادشده، توضیح زیر ضروری است:

حسین علاء که پس از کشته شدن رزم‌آرا نخست‌وزیر گردید، با اعتصاب کارگران نفت بندر معشور و آغا جاری و لثالی و نفت سفید پیش از آغاز سال نو روبرو گردید. اعتصاب ظاهراً بر سرفزایش دستمزدها بود. علاء در تاریخ ۱۳۳۰/۱/۴ در خوزستان حکومت نظامی اعلام کرد و سروصدای اعتصاب را خواباند. این اعتصاب در وضع کلی جریان ملی-شدن نفت تأثیر داشت - مترجم

۶۷- روزنامه مردم، هفتم ژوئیه ۱۹۵۱ - نویسنده

۶۸- در تاریخ ۱۷ تیر ۱۳۳۰، ترومن رئیس‌جمهور وقت امریکا با ارسال نامه‌ای

به‌عنوان دکتر مصدق، ضمن تأیید تصمیم دیوان لاهه دایر بر عدم صلاحیت خود در دعوی نفت ایران و انگلیس، پیشنهاد کرد که آورل هریمن نماینده شخصی خود (معاون وزارت خارجه امریکا) را برای میانجی‌گری به تهران بفرستد، که مورد قبول مصدق قرار گرفت. هریمن در تاریخ ۲۳ تیر ۱۳۳۰ وارد تهران شد. در همان روز حزب توده ظاهراً تظاهراتی به‌حمایت از قربانیان اعتصاب خوزستان (توضیح ۶۶) ترتیب داد و در ضمن شعارهای شدیدی نیز علیه آورل هریمن داد. سرلشگر بقائی رئیس شهربانی وقت طبق دستور «شاه» تظاهرات را به‌شدت سرکوب کرد و حزب توده این ماجرا را به حساب سازش مصدق با امریکا گذارد - مترجم

۶۹- در حوادث ۲۳ تیر ۱۳۳۰ جمعاً بیست نفر کشته و عده زیادی زخمی شدند (روزنامه اطلاعات مورخ ۱۳۳۰/۴/۲۳) - مترجم
مصدق این کشتار را به‌گردن دربار انداخت و سرلشگر بقائی را به دادگاه نظامی فرستاد. اما طبق دستور شاه محاکمه وی متوقف گردید (گذشته چراغ راه آینده، صفحات ۵۴۸ و ۵۴۹) - مترجم

۷۰- چند روز پیش از حادثه ۲۳ تیر، زدو خورد شدیدی بین هواداران دکتر بقائی و اعضای انجمن صلح صورت گرفت. نگاه کنید به همان منبع صفحه ۵۴۷ - مترجم

۷۱- روزنامه مردم، ۲۷ ژوئیه ۱۹۵۱ - نویسنده
روزنامه به‌سوی آینده در شماره ۳۱۸ مورخ ۱۳۳۰/۴/۲۳ طی مقاله‌ای نوشت که مصدق قصد سازش با امپریالیسم امریکا را دارد و می‌خواهد «مردم شرافتمند و دلاور را به‌عنوان خیرمقدم برای نماینده جنگ‌افروز نفت‌خواران جهان قربانی کند...» - مترجم

۷۲- در پنجم دسامبر ۱۹۵۱ [چهاردهم آذر ۱۳۳۰] يك ستون از اعضای حزب توده به‌عنوان مخالفت آشکار با ممنوعیت تظاهرات خیابانی به‌سمت میدان بهارستان (مجلس) رفتند. مداخله پلیس در این جریان و درگیری شدید بین جناح‌های راست و چپ تندرو، منجر به انتقادات شدید حزب توده از مصدق و سیاست‌های او گردید - نویسنده
در روز پنجشنبه چهاردهم آذر ۱۳۳۰، سازمان‌های دانشجویان و دانش‌آموزان وابسته به حزب توده به‌عنوان اعتراض نسبت به «تضییقات خلاف قانون که نسبت به دانشجویان و دانش‌آموزان کشور اعمال می‌شود»، تظاهراتی را از دانشگاه تا میدان بهارستان ترتیب داد. با توجه به این که شهربانی قبلاً اعلام کرده بود که از تظاهرات در شهر جلوگیری خواهد کرد (۱۲ آذر ۱۳۳۰)، به متفرق کردن زدو خورد با تظاهرکنندگان پرداخت.

البته در این بین عوامل احزاب «زحمتکشان» و «سومکا» و «پان ایرانیست» نیز به مراکز سازمان‌های پوششی حزب توده حمله کردند و برخی از مراکز را آتش زدند - مترجم

۷۳- پس از این که کارمندان انگلیسی صنعت نفت از ایران اخراج شدند، دولت انگلستان با استناد به اصل حقوقی «توسل ایران به قوه قهریه، به جای رعایت موازین حقوق بین‌الملل» به شورای امنیت شکایت کرد و موضوع در دستور جلسه شورا قرار گرفت. در تاریخ ۱۴ مهر ۱۳۳۰، مصدق در اجلاس شورای امنیت شرکت کرد و صلاحیت شورای امنیت را در این قضیه رد کرد و دادگاه لاهه را ذیصلاح دانست. شورای امنیت نیز دلایل نخست‌وزیر ایران را معتبر شمرد و شکایت انگلستان مختومه اعلام گردید. مصدق پس از بازگشت به ایران، موضوع برگزاری انتخابات دوره هفدهم مجلس را عنوان کرد. در این زمینه نگاه کنید به:

دکتر سید جلال‌الدین مدنی: تاریخ سیاسی معاصر ایران، جلد اول، صفحات ۲۲۰ به بعد - مترجم

۷۴- چون دوره شانزدهم مجلس (دوره دوساله) در بهمن ۱۳۳۰ پایان می‌یافت، لذا مصدق برای قطعی کردن مسأله نفت، درخواست برگزاری انتخابات دوره هفدهم را کرد. نمایندگان محافظه کار و درباری مجلس با امید این که بتوانند حکومت مصدق را ساقط کنند، با برگزاری انتخابات مخالفت می‌کردند. البته، حزب توده نیز مخالف برگزاری انتخابات بود. با وجود این، انتخابات برگزار شد و مجلس هفدهم در هفتم اردیبهشت ۱۳۳۱ گشایش یافت - مترجم

۷۵- اعضای هیأت رئیسه «جمعیت ایرانیان طرفدار صلح» و ترکیبی از شخصیت‌های «بی‌طرف» که به نحوی از انحاء از هدف‌های این جمعیت هواداری می‌کردند، اکثریت کاندیداهای حزب توده را در انتخابات مجلس هفدهم تشکیل می‌دادند. نگاه کنید به:
روزنامه مصلحت [ارگان جمعیت طرفداران صلح] به تاریخ ۱۷ ژانویه ۱۹۵۲
- نویسنده

۷۶- هیچ‌گونه اطلاعات کاملی درباره اعلام نتایج انتخابات وجود ندارد. در صندوق‌های رأی‌گیری در دوازده حوزه انتخاباتی تهران، سازمان‌های پوششی حزب یک سوم از ۱۰۰/۰۰۰ رأی ریخته شده را به دست آوردند. معمولاً آرای ریخته شده در تهران نشانگر پنجاه درصد از آرای حزب در سراسر کشور است. نگاه کنید به:

روزنامه ژورنال دو تهران، ۱۲-۲۰ فوریه ۱۹۵۲ - نویسنده

۷۷- در مورد توجیه این موضوع باید گفت که دربارمی کوشید تا با اعمال نفوذ و با یاری ارتش، نمایندگان مورد نظر خود را به مجلس بفرستد، به طوری که مصدق ناگزیر شد دستور قطع انتخابات را در برخی از شهرستانها بدهد. نگاه کنید به: گذشته چراغ راه آینده است، صفحات ۵۶۵ و ۵۶۶ - مترجم

۷۸- برخی از روزنامه‌های گروه‌های مخالف کراراً تجربه ادوارد بنش [رئیس - جمهور سابق چکسلواکی در سال‌های ۱۹۴۶-۱۹۴۸] که بر اثر ائتلاف با کمونیست‌ها سقوط کرد و رهبری چکوسلواکی به دست کمونیست‌ها افتاد] را به مصدق یادآوری می‌کردند و بدهاو هشدار می‌دادند تا مراقب باشد که جبهه ملی نردبان به قدرت رسیدن کمونیست‌ها از طریق کاربرد موفقیت‌آمیز شگردهای به کار رفته در چکسلواکی در ۱۹۴۸ نگردد. نگاه کنید به:

رورنامه شاهد، مورخ ۴ دسامبر ۱۹۵۲ - نویسنده

۷۹- مقصود نویسنده آن است که چنانچه حکومت مصدق زودتر از موقع لازم سقوط می‌کرد، امکان داشت که مردم از توده‌ای‌ها حمایت کنند - مترجم

۸۰- دکتر مصدق در روز ۲۲ تیر تقاضای اختیارات کرد تا ظرف شش ماه قوانین آزمایشی را تصویب و به‌مورد اجراء بگذارد و ماده واحده زیر را پیشنهاد کرد: «برای اصلاح کشور، مدت شش ماه به آقای دکتر مصدق اختیار داده می‌شود تا در امور مالی، اقتصادی، پولی، بانکی، سازمان‌های اداری، مقررات مختلف استخدامی و قوانین قضائی و آنچه لازم می‌داند، وضع نماید». بعضی از نمایندگان با این پیشنهاد مخالفت کردند و آن را در حکم تعطیل مجلس دانستند - مترجم

۸۱- مصدق در روز ۱۳۳۱/۴/۲۵، پس از سه ساعت مذاکره با شاه، از نخست - وزیری استعفا کرد. متن استعفا مصدق بشرح زیر است:

پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

چون در نتیجه تجربیاتی که در دولت سابق به دست آمده، پیشرفت کار در این موقع حساس ایجاد می‌کند که پست وزارت جنگ را فدوی شخصاً عهده‌دار شود، و این کار مورد تصویب شاهانه واقع نشده، البته بهتر آنست که دولت آینده را کسی تشکیل دهد که کاملاً مورد اعتماد باشد و بتواند منویات شاهانه را اجراء کند، و با وضع فعلی ممکن نیست مبارزه‌ای را که ملت ایران شروع کرده است پیروزمندانه خاتمه دهد. فدوی - دکتر محمد

مصدق - مترجم

۸۲- در روز ۲۶ تیر ۱۳۳۱، مجلس شورای ملی با حضور ۴۴ وکیل تشکیل شد و با دادن ۴۰ رأی موافق، احمد قوام بدخست‌وزیری رسید. ۲۸ نماینده طرفدار مصدق با استناد به عدم حضور بیش از سه چهارم نمایندگان مجلس در آن روز، تعیین قوام السلطنه را غیر قانونی دانستند - مترجم

۸۳- نگاه کنید به گزارشات خبری نویسنده که برای روزنامه تایمز لندن در تاریخ - های ۲۳ و ۲۴ ژوئیه ۱۹۵۲ مخابره شده است - مترجم

۸۴- کاشانی در پاسخ به پرسش رحیمیان صاحب امتیاز روزنامه شهباز ارگان یکی از سازمان‌های پوششی حزب توده، آمادگی خود را برای همکاری با آن سازمان به منظور «ساقط کردن کابینه قوام» اعلام داشت. نگاه کنید به روزنامه کیهان، شماره ۲۰، ژوئیه ۱۹۵۲ - نویسنده

توضیح مترجم: آیت‌الله کاشانی نقش عمده‌ای در برپایی قیام سی تیر داشت و تلاش می‌کرد تا با استفاده از همه نیروهای سیاسی مخالف قوام، وی را ساقط کند. از اینرو، این اظهار را نمی‌توان لزوماً در حکم همکاری با حزب توده دانست. در این زمینه نگاه کنید به:

- دکتر سید جلال‌الدین مدنی: تاریخ معاصر سیاسی ایران، جلد اول، صفحه ۲۳۴ به بعد

- دکتر حسن ارسنجانی: یادداشت‌های ۳۰ تیر، صفحات ۴۴ و ۴۵

- دکتر محمود کاشانی: قیام ملت مسلمان ایران در سی تیر

۸۵- موضوع چنین نیست. در این زمینه علاوه بر منابع یاد شده در توضیح شماره ۸۴ (مترجم)، نگاه کنید به:

گذشته چراغ راه آینده است، صفحات ۵۷۲ به بعد - مترجم

۸۶- برای پاسخگویی به تحریکات حزب توده علیه شاه، دولت در اواسط ماه نوامبر [آبان ۱۳۳۱] برنامه بازدید شاه از تأسیسات ملی شده نفت را داد. نگاه کنید به روزنامه اطلاعات، شماره ۲۵، نوامبر ۱۹۵۲ - نویسنده

۸۷- در روز ۲۹ تیر ماه ۱۳۳۱، «جمعیت ملی مبارزه با استعمار» وابسته به حزب توده، تشکیل جبهه ضد امپریالیسم زیر را به کلیه نیروهای سیاسی کشور پیشنهاد کرد:

الف - سقوط دولت قوام.

ب - تأمین حداقل آزادی‌های دموکراتیک در سراسر کشور.

پ - اخراج کارشناسان امریکائی.

نگاه کنید به سرمقاله روزنامه دژ (به جای به سوی آینده منتشر شده بود) مورخ

۱۳۳۱/۴/۲۹ - مترجم

۸۸- دکتر کیانوری طراح خط فکری جدید [حزب] به انتقاد شدید از فرقه گرائی

جناح چپ حزب [جناح شرمینی] پرداخت و موضع این جناح را «ارزیابی خطائی از

نقش بورژوازی ملی» در دوران استالین زدائی دانست. نگاه کنید به: کیانوری، «بورژوازی

ملی» - نویسنده

۸۹- روابط سیاسی ایران و انگلستان در تاریخ ۱۳۳۱/۷/۳۰ قطع گردید. علت

این اقدام از سوی ایران این بود که دولت انگلستان از شهریور ۱۳۳۰ به تحریم اقتصادی

علیه ایران دست زد تا حکومت مصدق را ساقط کند. از جمله این اقدامات توقیف وجوه و

اموال دولت ایران در انگلیس و جلوگیری از فروش نفت ایران در بازار بین‌المللی نفت

بود - مترجم

۹۰- اشاره نویسنده به تلاش «هندرسن» سفیر امریکا در ایران برای جلوگیری از

قطع روابط ایران و انگلیس است. این اقدام امریکا به درخواست شاه صورت گرفت

- مترجم

۹۱- در مورد علل انشعاب در جنبه ملی، نگاه کنید به:

الف - دکتر سید جلال‌الدین مدنی، همان منبع، صفحات ۲۹۵ به بعد

ب - ایوانف: تاریخ نوین ایران، صفحات ۱۷۱ به بعد - مترجم

۹۲- موضوع رفتن شاه از ایران در اسفند ۱۳۳۱ ناشی از تشدید فعالیت مشترک

انگلیس و امریکا و ایادی شاه برای ساقط کردن حکومت مصدق بود. در بهمن ۱۳۳۱ ایل

بختیاری، طبق برنامه قبلی، دست به طغیان برداشت. در این ضمن، عده‌ای از نمایندگان

مجلس به مخالفت شدید با مصدق پرداختند. مصدق تصمیم به مراجعه به آرای عمومی برای

انحلال مجلس هفدهم گرفت و پیام زیر را برای شاه فرستاد:

«... تصمیم دارم رفتار دوم را عملی کنم و مردم را از جریانات کشور مستحضر نمایم.

به مردم بگویم که والا حضرت اشرف وقتی اینجا بود چه کارهائی در حق من کرده‌اند و

علیا حضرت ملکه مادر چه مواعی سرکارهای من تراشیده‌اند. همچنین قضایای بختیاری را هم می‌گویم...»

شاه بیدرنگ در روز نهم اسفند اعلام کرد که قصد رفتن به بغداد از راه کرمانشاه را دارد. در همان روز، مصدق برای خداحافظی با شاه به دربار رفت غافل از این که نظامیان طرفدار شاه برنامه کشتن او را چیده بودند. اما مصدق توانست با کمک یکی از درباریان از در شمالی کاخ خارج شود. او با دربار به خانه مصدق ریختند، اما وی در منزل نبود. در همان روز، دربار با صدور اعلامیه‌ای انصراف شاه را از رفتن به بغداد، به دلیل احساسات شاه‌پرستانه مردم، اعلام داشت. در این زمینه نگاه کنید به سلسله مقالاتی که تحت عنوان «ماجرای ۹ اسفند» که در مجله پیکار زندگی در سال ۱۳۳۲ به چاپ رسید - مترجم

۹۳- روزنامه تایمز لندن، ۲۸ فوریه ۱۹۵۳ - نویسنده

۹۴- توده‌ای‌ها با تکیه صرف بر تبلیغات شدید ضد امریکائی می‌خواستند، روابط ایران و امریکارا هم قطع کرده و عملاً ایران را بد کام شوروی بیندازند - مترجم

۹۵- ویلیام. ای. وارن: مأموریت صلح و اصل چهار در ایران (چاپ ایندیا ناپولیس، ۱۹۵۶). فصل‌های ۹ و ۱۷ این کتاب از تحریکات شدید ضد امریکائی حزب توده و تلاش بی‌ثمر حکومت برای جلوگیری از این تحریکات حکایت می‌کند - نویسنده

۹۶- این درخواست‌ها در نامه سرگشاده کمیته مرکزی حزب توده به تاریخ ۲۵ مارس ۱۹۵۳ در روزنامه مردم به چاپ رسید. خلاصه انگلیسی آن در کتاب «خاورمیانه در سیاست جهانی» (ایتاکا، نیویورک، ۱۹۶۲)، صفحات ۱۶۶ و ۱۶۷ آمده است - نویسنده

۹۷- دیتریش‌گی‌یر: اتحاد شوروی و ایران یا تحقیقی پیرامون سیاست خارجی اتحاد شوروی در خاور نزدیک در سال‌های ۱۹۱۷-۱۹۵۴ (چاپ تو بینگان، ۱۹۵۵)، صفحه ۱۱۶ - نویسنده

۹۸- ارقام رسمی نزدیک به دو میلیون «رأی مثبت» نشانگر تقریباً ۹۸ درصد حمایت مردم از موضع دولت بود (روزنامه ژورنال دوتهران، ۱۰-۱۱ اوت ۱۹۵۹). در مورد بررسی کامل و جدید از طلوع و افول و سقوط حکومت جبهه ملی نگاه کنید به: ریچارد کوتام: ناسیونالیسم در ایران (دانشگاه پیتسبورگ، ۱۹۶۴) - نویسنده

۹۹- اشاره نویسنده به کودتای نیم‌بند ۱۳۳۲/۵/۲۴ است که به وسیله ژنرال

شوارتسکف امریکائی و سپهد زاهدی طرح ریزی شده بود. کودتاچیان در ساعت یازده شب دست به کار شدند و دکتر فاطمی (وزیر خارجه) و مهندس حق شناس (وزیر راه) و مهندس زیرک زاده را دستگیر کردند. در این زمان سر تیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش در منزل نبود و نتوانستند وی را دستگیر کنند. در ساعت نیم بعد از نیمه شب، سرهنگ نصیری (ارتشبد نصیری معروف) همراه با چهار کامیون سر باز و جیب و یک زره پوش به خانه مصدق رفتند و به بهانه رساندن یک نامه محرمانه از طرف شاه، اجازه ورود خواستند. مصدق فوراً دستور داد که سرهنگ نصیری و همراهان او را بازداشت کنند و تا صبح فردا بقیه کودتاچیان نیز بازداشت شدند. و به این ترتیب کودتای نیم بند خنثی شد - مترجم

۱۰۰- پس از شکست کودتا، شاه با هواپیمای خصوصی خود به بغداد فرار کرد - مترجم

۱۰۱- متن کامل آن در روزنامه مردم مورخ ۱۸ اوت ۱۹۵۳ و نیز در روزنامه پراودا مورخ ۱۹ اوت ۱۹۵۳ آمده، و در «سقوط تهران» در سالنامه اروپا (دسامبر ۱۹۵۳) نیز نقل شده است - نویسنده

۱۰۲- استلا مار گولد: خیابان‌های تهران، مجله رپورتر، شماره ۱۰، ۱۹۵۳، صفحه ۱۵ - نویسنده

۱۰۳- سخنرانی آیزنهاور در سیاتل در چهارم اوت ۱۹۵۳ حاوی یک رشته هشدارها نسبت به همکاری [مصدق] با توده‌ای‌ها بود و وزارت خارجه امریکا نیز بیانیه‌هایی در این زمینه صادر کرد. روزنامه نیویورک تایمز، ۵ اوت ۱۹۵۳ - نویسنده

۱۰۴- با توجه به مدارک معتبری که طی سال‌های اخیر انتشار یافته است، ماهیت دقیق طرح کودتای ۲۸ مرداد از سوی امریکا کاملاً مسلم شده است و نویسنده کتاب به اصطلاح «تجاهل العارف» کرده است - مترجم

۱۰۵- در مورد دخالت سازمان سیا در این کودتا، نگاه کنید به:
آندرو تولی: ماجراهای سیا (نیویورک، ۱۹۶۲) - نویسنده

۱۰۶- محاکمات تاریخی دکتر مصدق و همکاران نزدیک وی در دادگاه نظامی در پائیز ۱۹۵۳ (تهران، ۱۹۵۴)، صفحات ۳۹ و ۴۰ - نویسنده

۱۰۷- نیروی سوم، ۱۷ اوت ۱۹۵۳ - نویسنده

۱۰۸- هنری، سی. آتیو: تحول سیاسی در ایران در سال‌های ۱۹۵۱-۱۹۵۴، ماهنامه امور خاورمیانه، سال پنجم، شماره‌های ۸ و ۹ (۱۹۵۴) - نویسنده
 ظاهراً اشاره نویسنده به حوادث ۲۵-۲۸ مرداد است که گروه‌های سیاسی و خصوصاً حزب توده فعالیت زیادی می‌کردند به طوری که مصدق ناگزیر شد با کمک مأمورین انتظامی شهر را آرام کند - مترجم

۱۰۹- والتر لاکور: اتحاد شوروی و خاورمیانه (نیویورک، ۱۹۶۹)، صفحه ۲۷۸
 - نویسنده

۱۱۰- سیر کمونیسم در ایران، صفحات ۳۵۴ و ۳۵۵ - نویسنده

۱۱۱- همان منبع، صفحه ۲۵۶. اعضای ستاد برنامه‌ریزی عبارت بودند از خسرو روزبه و سرهنگ مبهری از سوی سازمان نظامی و دکتر جودت و دکتر کیانوری و مهندس علوی از سوی کادر رهبری حزب - نویسنده

۱۱۲- اصولاً پس از کودتای ۲۸ مرداد، کمیته مرکزی حزب توده تصمیماتی برای اجرای برنامه‌هایش می‌گرفت اما آن‌ها را اجرا نمی‌کرد، و صرفاً به برگزاری اعتصابات و میتینگ‌های موضعی اکتفا می‌کرد. این موضوع می‌رساند که اولاً دولت شوروی نیز احتمالاً با انجام این کودتا مخالف نبوده است. ثانیاً کادر رهبری حزب با هرگونه اقدام جدی مخالف بود. توجیه رهبران حزب توده از این موضوع (نشریه کمیته مرکزی حزب توده، بهمن ۱۳۳۲، صفحات ۱۱، ۱۲، ۱۶، ۶۶، ۶۹) نیز به خوبی می‌رساند که حزب دست روی دست گذاشت و حوادث را تماشا کرد - مترجم

۱۱۳- ان. ماربرگ. آفیمنکو: تجربه‌ای از دیکتاتوری غیر نظامی در ایران یا ماجرای دکتر مصدق، مجله سیاست، سال هفدهم، شماره ۳ (اوت ۱۹۵۵)، صفحه ۴۰۴ - نویسنده

۱۱۴- مادام کارردانکوز: حزب توده ایران، مجله اطلاعات نظامی (فوریه - مارس ۱۹۵۷)، صفحه ۵۹ - نویسنده

۱۱۵- بررسی تفکیکی درجه و موقعیت افسران سازمان نظامی نشان می‌دهد که توجه این سازمان منعطف به عناصر روشنفکر طبقه متوسط بوده است و همین وضع در کادر رهبری حزب نیز به چشم می‌خورد - نویسنده

۱۱۶- سیر کمونیسم در ایران، صفحات ۳۲۴ و ۳۲۵ - نویسنده

۱۱۷- رویهم رفته، نویسندگان شوروی با دوران نخست‌وزیری مصدق و سقوط نهائی او با سکوت و احتیاط برخورد کرده‌اند. به نظر می‌رسد که دولت شوروی نسبت به اهمیت دقیق نهضت مصدق تردید داشت و ترجیح می‌داد که خود را در برابر آن متعهد نسازد. نگاه کنید به: CAR، سال چهارم، شماره ۴ (۱۹۵۶) صفحات ۳۸۲-۴۳۲ - نویسنده

۱۱۸- در تاریخ ۹ بهمن ۱۳۳۱، مصدق به سادچیکف سفیر شوروی اطلاع داد که مدت قرارداد شیلات پایان یافته و دولت ایران حاضر به تمدید آن نیست. مصدق از شوروی خواست تا نمایندگان خود را برای تصفیه امور شیلات تعیین و معرفی کند. دولت شوروی نیز هیأتی را به ایران اعزام داشت و موضوع از طریق مذاکرات حل شد - مترجم

۱۱۹- در هشتم اوت ۱۹۵۳، گیورگی مالنکف نخست‌وزیر وقت شوروی از علاقه متقابل دو دولت به حل مشکلات باقی‌مانده بین ایران و شوروی سخن گفت. دوازده روز بعد، شروع مذاکرات طرفین در تهران، اعلام گردید. این مذاکرات در پی حوادث سیاسی ایران در این ماه [امرداد] قطع شد. نگاه کنید به:

کلاس مهنرت: ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در سال‌های ۱۹۴۲-۱۹۵۳، سالنامه اروپا، شماره ۱ (اکتبر ۱۹۵۳)، صفحات ۳۸۱ و ۳۸۲ - نویسنده

۱۲۰- استالین عقیده داشت که انقلاب در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، سه مرحله زیر را طی می‌کند:

الف - انقلاب ضد امپریالیستی

ب - انقلاب بورژوازی - دموکراتیک

پ - انقلاب سوسیالیستی

- مترجم

۱۲۱- کمیته مرکزی حزب توده ایران: درباره ۲۸ مرداد، تهران، ۱۹۵۴، صفحه

۱۱ - نویسنده

۱۲۲- در توجیه این موضوع نگاه کنید به:

گذشته چراغ راه آینده است، صفحه ۶۳۱ - مترجم

۱۲۳- همان منبع، صفحات ۲۱ تا ۲۳ - نویسنده

فصل ششم

کمونیسیم در مقطع زمانی پس از سقوط مصدق

سقوط شدید حکومت دکتر مصدق و تحکیم قدرت حکومتی که در پی آن، روی کار آمد، از نظر جنبش کمونیستی ایران نشانگر چیزی بیشتر از يك بازگشت محض به وضعیت پیش از وضع موجود بود. زیرا اگر چه دوران پس از مصدق، دارای ویژگی‌های مشترك و شباهت‌های زیادی با دوران غیرقانونی اعلام شدن فعالیت حزب توده در سال ۱۹۴۹ [از ۱۶ بهمن ۱۳۲۷ به بعد] می‌باشد، اما تفاوت - های عمده‌ای نیز بین آن دو دیده می‌شود. برخی از این تفاوت‌ها مربوط به تغییرات نظری بود که به وسیله کادر رهبری عالی کمونیسم بین الملل پس از مرگ استالین صورت گرفت. سایر تفاوت‌ها، نتیجه تحولی بود که در روابط سیاسی شوروی با ایران و همه کشورهای در حال رشد به وجود آمد. تفاوت‌های دیگر، ثمره خط‌مشی‌ها و نظرات حکومت ایران پس از مصدق و واکنش‌هایی است که این خط‌مشی‌ها و نظرات در بین نیروهای سیاسی متعدد داخلی پس از ۱۹۵۳ [۱۳۳۲ شمسی] به وجود آوردند.

جهت‌گیری مجدد حکومت

بنیانی‌ترین دگرگونی در جهت‌گیری کلی حکومت [پس از مصدق]، الزاماً به امنیت داخلی رژیم مربوط می‌شد. رژیم به منظور حفظ امنیت خود، به اجرای سیاست منظم و بیرحمانه سرکوب کردن همه مخالفان سیاسی خود پرداخت تا به ریشه‌کن کردن شرایطی مبادرت کند که جنبش کمونیستی در گذشته از آن‌ها بهره‌گیری کرده بود. نه تنها همه سازمان‌های پوششی و وابسته به حزب توده سرکوب گردیدند و بسیاری از رهبران و کادرهای مبارز آن‌ها به زندان افتادند یا تیرباران شدند، بلکه احزاب ملی و گروه‌هایی که به جبهه ملی وفادار مانده بودند نیز تحت پیگرد قرار گرفتند^۱. پس از کشف شبکه نظامی جنبش کمونیستی در تابستان ۱۹۵۴ [۲۱ مرداد ۱۳۳۳] پیگرد توده‌ای‌ها شدت گرفت، و در عین حال اقدامات محدودکننده‌ای که نسبت به عناصر ملی به کار می‌رفت، همزمان با کاهش مخالفت آنان، به تدریج تخفیف می‌یافت. در اوایل سال ۱۹۵۵ [اواخر سال ۱۳۳۴] مقامات دولتی پس از مجازات کردن رهبران نظامی و غیرنظامی حزب توده، و فرار سایر رهبران این حزب، می‌توانستند به درستی ادعا کنند که سیاست سرکوب رژیم با کامیابی همراه بوده و حزب توده به‌عنوان یک نیروی متشکل سیاسی در ایران، تقریباً درهم شکسته است^۲.

انشعاب اعضای حزب توده در یک مقیاس وسیع و بر مبنای الگوی تقریباً مشابه پس از بحران آذربایجان در ۱۹۴۷ [از ۲۱ آذر ۱۳۲۵ به بعد] موجب تسهیل پیگرد توده‌ای‌ها گردید. با وجود این، چون پیگرد حزب توده در این مرحله به مراتب منظم‌تر و مصممانه‌تر از گذشته بود، لذا ممکن نیست بتوان گفت که انگیزه‌های آشکار انشعاب از حزب تاچه اندازه واقعی بود. اگر در سال ۱۹۴۷ [۱۳۲۵] اعضای سرخورده حزب از حق آزادی بیان برخوردار بودند، در سال ۱۹۵۳ و پس از آن [۱۳۳۲ به بعد] قطعاً این آزادی وجود نداشت. از این رو دشوار است بدانیم

که آیا انشعاب، همان گونه که بسیاری گفتند، بر اثر سرخوردگی اعضای حزب بود یا صرفاً به خاطر ترس از پیگرد دولت انجام گرفت.^۲

بدون شك، این موضوع که حزب توده باید چه سیاستی را نسبت به جبهه ملی در پیش می گرفت، یکی از علل عمده انشعاب بسیاری از اعضا و هواداران حزب بود. اعضای از حزب که هرگز سلطه شوروی را بر تمامی جنبش‌های کمونیستی، نپذیرفته بودند - سلطه‌ای که در شکل افراطی خود از احزاب کمونیست جهان می‌خواست تا منافع خود را تابع مصالح دولت شوروی قرار دهند - حزب توده را به خاطر اتخاذ نکردن سیاست درست نسبت به جبهه ملی ترك گفتند و این سیاست را حتی نوعی خیانت دانستند.^۴ گزارش شده است که برخی از این اعضا، به ویژه جوانان روشنفکر، که طرفدار همکاری کامل با جبهه ملی بودند به مخالفت با نظر تردید آمیز کمیته مرکزی در این زمینه برخاستند؛ این افراد که در محافل مارکسیستی فعالیت می‌کردند، ادعا داشتند که توده‌ای واقعی هستند.^۵ البته همان - گونه که از سیر حوادث برمی‌آید، این اعضا نتوانستند به‌طور جدی با رهبران سابق حزب رقابت کنند که در مهاجرت [در خارج از کشور] به سر می‌بردند و رهبران مورد نظر نتوانستند به تدریج حزب را در اوضاع و احوالی که به تفصیل در زیر خواهد آمد، تحت کنترل خود در آورند.

يك تحول عمده دیگر در جهت گیری حکومت عبارت بود از موضع گیری بین‌المللی آن، که از جمیع جهات کاملاً طرفدار غرب بود. حکومت، روابط سیاسی با بریتانیا را از سر گرفت؛^۶ ترتیبات جدیدی را با يك کنسرسیوم بین‌المللی برای بازاریابی «نفت ملی شده» داد؛^۷ کمک‌های اقتصادی و نظامی بیشتری از امریکا گرفت؛^۸ و بالاخره در پائیز ۱۹۵۵ [مهر ۱۳۳۴] به عضویت پیمان دفاعی بغداد درآمد که پاکستان و ترکیه و عراق و انگلیس در آن عضویت داشتند،^۹ و به این ترتیب دور فرآیند جهت گیری مجدد سیاست خارجی خود را کامل کرد.

در مورد روابط ایران و شوروی باید گفت که کوتاه زمانی پس از تحکیم

حکومت جدید، تفاهمی باروس‌ها در مورد برخی از مسائل مرزی و پولی^{۱۰} صورت گرفت که دلیل آشکاری بود بر اشتیاق اتحاد شوروی به تثبیت روابط با همسایگان خود به عنوان پیش درآمد سیاست آزادی‌بخشی در دوران پس از استالین^{۱۱}. این بهبود روابط در پی عضویت ایران در پیمان بغداد (که در ۱۹۵۹ [تیر ۱۳۳۷] نام آن به سنتو [سازمان پیمان مرکزی] تبدیل شد) به تیرگی گرایید و روس‌ها اعتراض شدیدی به این اقدام ایران کردند^{۱۲}. اما باید گفت که واکنش شدید شوروی در این زمینه، به دلیل تمایل زیاد شوروی برای دتسانت [تشنج زدائی] با غرب در دوران رهبری مشترک بولگائین-خروشچف، تعدیل گردید. پس از این که مجالس ایران این پیمان را تصویب کردند [۱۹ مهر ۱۳۳۴ در مجلس شورای ملی و ۷ آبان در سنای]، شوروی به جای قطع روابط با ایران یا تشدید جنگ تبلیغاتی علیه آن رژیم، زیرکانه کوشید تا خود را به ایران نزدیک سازد.

روابط حسنه ایران و شوروی به دیدار رسمی شاه و ملکه ثریا از اتحاد شوروی در اوایل ژوئن تا اوایل ژوئیه ۱۹۵۶ [از چهارم تیر ماه ۱۳۳۵ به بعد] انجامید. این دیدار يك فرصت عالی را به رهبران شوروی داد تا به مغالزه سیاسی رسمی با ایران پردازند. اما مارشال بولگائین نخست‌وزیر وقت شوروی اعتراض دولت خود را نسبت به پیمان بغداد، در سخنرانی خوش آمد خود به شاه بیان کرد: «... که مانند سایر اتحادیه‌های نظامی به وجود آمده به وسیله دول غربی، صلح جهانی را خدشه‌دار ساخته و شکل دیگری از سیاست کهنه استعمار است که به منافع حیاتی ملل شرق نزدیک و میانه آسیب می‌رساند»^{۱۳}. اطمینان شاه دایر بر این که ایران هرگز داخل يك اتحاد نظامی علیه شوروی نشده است، موجب از بین رفتن اعتراضات شوروی نشد، و کوتاه‌زمانی پس از عزیمت شاه از مسکو، رسانه‌های تبلیغاتی شوروی لحن خصمانه خود را دوباره از سر گرفتند. این رویه تقریباً به مدت دو سال ونیم و با همان شدت ادامه داشت.

در اوایل سال ۱۹۵۹ [فوریه ۱۹۵۹ - بهمن ۱۳۳۷] شاه برای این که ایالات-

متحده را و ادار سازد که تعهد آشکارتری را در دفاع از رژیم ایران به عهده گیرد، مذاکراتی را با روس‌ها برای سازش با آن کشور پیشنهاد کرد. روس‌ها پاسخ مساعد دادند و خرسند شدند که فرصتی برای خنثی کردن سیاست یکپارچه ایران و آمریکا در خاورمیانه یافته‌اند.^{۱۴} در اوایل فوریه ۱۹۵۹ [نهم بهمن ۱۳۳۷]، یک هیأت شوروی به ریاست معاون وزارت امور خارجه آن کشور [سیمیونف] وارد تهران شد تا مذاکراتی را با شاه و دولت درباره انعقاد یک قرارداد عدم تجاوز و همکاری بین دو کشور [قرارداد دوستی و همکاری] انجام دهد. در این مذاکرات، روس‌ها می‌کوشیدند تا ایران را از پیمان بغداد بیرون آورند و قرارداد دفاعی دوجانبه ایران و آمریکا را که در شرف امضا بود، بی‌اثر سازند و از ایجاد پایگاه‌های خارجی در ایران جلوگیری کنند.

با پیشرفت مذاکرات ایران و شوروی، غرب آشکارا اعلام داشت که آینده هر گونه سازش ایران و شوروی را در وضع اتحاد نظامی در پیمان بغداد موثر می‌داند به ویژه ایالات متحده نسبت به نتایج این مذاکرات در موضع بین‌المللی ایران واکنش شدیدی نشان داد.^{۱۵} این فشارها، همراه با این تفاهم که اگر چه آمریکا مستقیماً در پیمان بغداد عضویت ندارد اما آن را از طریق امضای قراردادهای دوجانبه [بادول عضو پیمان] جبران خواهد کرد، سبب شد که شاه سریعاً به مذاکرات با شوروی خاتمه دهد. مسکو که این کار را نوعی توهین تلقی کرده بود، پس از امضای قرارداد دفاعی متقابل ایران و آمریکا در ۴ مارس ۱۹۵۹ [اسفند ۱۳۳۷] آشکارا اعلام داشت که اقدام ایران برای نزدیکی با شوروی یک عمل حساب شده بود و به این منظور صورت گرفت تا با بهره‌گیری از آمادگی شوروی، این کشور را به عنوان یک اهرم فشار برای تأمین تعهدات استوارتر آمریکا نسبت به ایران به کار گیرد.^{۱۶}

این توهین آشکار سبب شد که روابط ایران و اتحاد شوروی به کمترین سطح از زمان شکست یورش نفتی شوروی به ایران در ۱۹۴۷ [مخالفت مجلس با تصویب موافقت‌نامه نفتی قوام-سادچیکف] برسد. از کان سنتی و انقلابی دیپلماسی شوروی

دست به دست یکدیگر دادند و تبلیغات گسترده‌ای علیه ایران آغاز شد [و در این رهگذر] حزب توده که دستخوش چند سال بحران‌های مسلکی و تجزیه تشکیلاتی شده بود، دوباره به عنوان يك وسیله تحریک انقلابی مردم وارد صحنه شد.

این ویژگی‌ها، به‌طور نسبتاً جامعی مشخص کننده نظر شوروی نسبت به ایران تا پائیز ۱۹۶۲ [۱۳۴۱ شمسی] بود. در ژوئیه همان سال، ودرپی استعفای دکتر امینی نخست‌وزیر وقت [تیر ۱۳۴۱]، شاه‌یک‌بار دیگر کنترل بیشتری را بر کابینه [اسدالله علم] اعمال کرد، و بیدرننگ مذاکرات با روس‌ها را از سر گرفت. این مذاکرات مآلاً منجر به مبادله یادداشت‌هایی حاکی از این که ایران قول می‌داد ازدادن پایگاه به هر کشور خارجی خودداری کند، بین دو کشور گردید.^{۱۷} در واقع، شوروی به این ترتیب به کمترین هدف خود نایل آمد که در مذاکرات فوریه ۱۹۵۹ [بهمن ۱۳۳۷] آن را دنبال می‌کرد.^{۱۸} اهمیت این توافق، تقریباً بیدرننگ در دوران بحران موشکی کوبا در ۱۹۶۲^{۱۹} معلوم شد. این بحران به خوبی ثابت کرد که وجود پایگاه‌های خارجی در یک کشور تا چه اندازه می‌تواند موازنه حساس بین المللی را برهم زند. بعداً افشا گردید که توافق ایران و شوروی، که با موافقت قبلی امریکا صورت گرفت، سبب شد که شوروی از پافشاری خوددایر بر خروج ایران از پیمان سنتوبه عنوان یکی از شرایط قبلی روابط دوستانه دو کشور، صرف نظر کند.^{۲۰}

تحولات جدید در مسلک کمونیسم

در سطح مسلکی، در این دوران، دگرگونی‌های مهمی پیش آمد که بر تمام جنبش جهانی کمونیستی تأثیر گذارد. تحولات عمده دوران پس از استالین عبارت بودند از تشکیل بیستمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی در ۱۹۵۶ و کنفرانس مشورتی احزاب کمونیست در ۱۹۵۷ و کنفرانس مشورتی که در پایان سال ۱۹۶۰ با شرکت ۸۱ حزب کمونیست «برادر» تشکیل شد. این کنفرانس که در اواخر سال ۱۹۶۰ بر گزار شد، از اهمیت خاصی برخوردار بود چرا که پس از تشکیل کنگره

ششم کمینترن در ۱۹۲۸ تا آن زمان اظهارات مسلکی جامعی صورت نگرفته بود. در کنفرانس ۱۹۶۰ تصمیماتی در موضوعات اساسی مربوط به اوج گرفتن نهضت‌های آزادی‌بخش ملی در غالب کشورهای توسعه‌نیافته جهان اتخاذ شدند.

مهم‌تر از همه، در کنگره ششم کمینترن مسأله طرز برخورد احزاب کمونیست با بورژوازی ملی و ترکیب تشکیلاتی آن و نهضت‌های آزادی‌بخش ملی برای رهائی اقتصادی و سیاسی عنوان گردید. این موضوع اگرچه از سال ۱۹۲۸ به این سو مورد توجه بود، اما توجه خاص نسبت به آن پیش از برگزاری بیستمین کنگره حزب کمونیست شوروی صورت گرفت.

در اوایل سال ۱۹۵۵، شوروی مبادرت به چاپ نشریاتی کرد که اختصاص به کشورهای شرق داشت. مجله «Sovetskoye Vostovedeniye» [شوروی و شرق نزدیک] از نشریات مهمی بود که اساس کار خود را در توجیه نظرات کلیشه‌ای کمونیسم درباره منزلت برجسته احزاب طبقه کارگر [احزاب کمونیستی] در مبارزه بورژوازی ملی برای آزادی کشور قرار داده بود. این مجله، با نقل قول از مائو تسه‌تونگ از نقش دوگانه بورژوازی ملی سخن گفت که «از یک سو با امپریالیسم و بزرگ‌مالکان در مبارزه است و در این نبرد از سرشت انقلابی برخوردار است، و از سوی دیگر به دلیل ضعف سیاسی و اقتصادی خود و نیز وجود پیوندهای ناگسستنی با فئودالیسم و امپریالیسم قادر نیست تا مبارزه با امپریالیسم را به انتها برساند»^{۲۱}.

در خاورمیانه که در آنجا بورژوازی ملی نسبتاً ضعیف بود، و تحت شرایط سلطه سرمایه‌های خارجی به کندی پیشرفت می‌کرد، یک نویسنده برجسته شوروی استدلال کرد که به نظر می‌رسد فقط پرولتاریا [طبقه کارگر] قابلیت رهبری نهضت‌های آزادی‌بخش ملی را دارد: «... زیرا آنها طبقه انقلابی‌فراگیر است که با برخورداری از حمایت توده‌های گسترده دهقانان، در خط مقدم مبارزه، به خاطر صلح و آزادی و استقلال قرار دارد»^{۲۲}. بدین سان ملاحظه می‌شود که هر گونه مشارکت بورژوازی ملی در نهضت‌های آزادی‌بخش بانهایت سوءظن تلقی می‌گردید و هر نوع اتحاد

کمونیست‌ها با سازمان‌های سیاسی بورژوازی ملی، می‌بایست موقتی و تاکتیکی [سیاسی] و به‌طور قطع و یقین با رهبری احزاب کمونیست همراه باشد.

حزب توده که در دوران نهضت ملی در اوایل دهه ۱۹۵۰ [۱۳۳۰ شمسی به بعد] به نظرات یادشده قویاً وفادار مانده بود، در تغییر موضع‌گیری خود نسبت به جبهه ملی بدون موافقت کادر رهبری کمونیسم بین‌الملل درنگ می‌کرد. در اوایل سال ۱۹۵۶، و بلافاصله پس از تشکیل کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی، مراجع کمونیسم بین‌الملل به فراهم کردن زمینه یک تجدید نظر شدید در این نظرات جزمی پرداختند. سوءظن قبلی نسبت به «خیانت بالقوه بورژوازی ملی در کارهای کشور» به‌عنوان یک سکتارین [فرقه‌گرایی] مردود شمرده شد. مجله «شوروی و شرق نزدیک» که در یک سال پیش سوءظن به نهضت‌های بورژوازی ملی را با استناد به گفته مائو-تسه‌تونگ تبلیغ می‌کرد، در این زمان تأکید می‌کرد که «بورژوازی ملی همواره مستعد خیانت به هدف استقلال ملی نیست؛ بالعکس، بورژوازی ملی، خصم تقریباً آشتی‌ناپذیر امپریالیسم به‌شمار می‌رود»^{۲۳}.

شاید این دگرگونی ریشه‌ای [رادیکال] در نظرات گذشته، بیشتر در مورد نقش احزاب طبقه کارگر صورت گرفته بود. نظریه جزمی گذشته، که استوار بر اصول مارکسیسم-لنینیسم بود، پیش‌بینی می‌کرد که «در مقطع زمانی بحران عام سرمایه‌داری^{۲۴}، پرولتاریای کشورهای وابسته و مستعمره می‌تواند رهبری انقلاب‌های آزادی‌بخش ملی و ضد فئودالی را در دست داشته باشند»، و از این رو احزاب کمونیست که خود را نمایندگان واقعی پرولتاریا می‌دانستند، به‌گونه همه‌جانبه‌ای تلاش کردند تا رهبری این انقلاب‌ها را صرف نظر از ضعف [ذاتی] و امکان اندک پیروزی‌شان، به دست گیرند.

اینک [پس از برگزاری کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی] نظریه یادشده به‌عنوان یک برداشت نادرست از فکر اشاره شده، محکوم شده بود که «نه تنها به‌منظور خود نرسیده، بلکه از ارزیابی عینی پیروزی در یک چنین مبارزه‌ای در برخی از

کشورهای شرق مانند هند و برمه و اندونزی و مصر جلو گیری کرده بود و پرولتاریای پیشتاز نیروهای میهن دوست این کشورها نتوانسته بودند رهبری را به دست گیرند^{۲۵}». حال گفته می‌شد که حقیقت این بود که پیروزی بورژوازی ملی امکان پذیر شده بود چون در لحظات معینی از مبارزه ضد امپریالیستی، منافع بورژوازی ملی و اکثریت مردم در اساس باهم تقارن پیدا کرده و منجر به بیرون راندن امپریالیسم گردیده بود. به همین ترتیب، تمایل گذشته دایر بر چشم پوشی کردن از خصالت چند گانه مبارزات آزادی بخش ملی در شرق، مورد انتقاد قرار گرفت. يك مقام بلند پایه کمونیسم بین الملل [ژوکوف] این موضوع را چنین تفسیر کرد:

«رهائی از یوغ استعمار به صورت های مختلف در کشورهای گوناگون صورت می گیرد. در برخی موارد، مردم ابتدا مبارزه می کنند و استقلال کامل سیاسی و اقتصادی خود را به دست می آورند و آنگاه است که وظیفه ایجاد يك تحول دموکراتیک و حتی يك تحول سوسیالیستی را فراهم می سازند. این مطلب در مورد کره شمالی و چین صادق است که در این کشورها طبقه کارگر نقش رهبری را دارند و مبارزه را در مسیر سوسیالیسم هدایت می کنند^{۲۶}. اما [باید دانست که] رهائی، يك فرآیند طولانی است و در زمان کنونی بسیاری از نیروهای دیگر نیز در آن شرکت دارند. چون دهقانان و کارگران [در این نوع کشورها] ضعیف هستند، لذا ناگزیرند تا با بورژوازی ملی متحد شوند^{۲۷}».

این نظریه جدید همچنین حاوی درك عمیق تری از اندیشه استقلال در کشورهای شرق بود. نظریه پردازان شوروی در دوران استالین همواره تأکید می کردند که بر مبنای اصول مارکسیسم-لنینیسم، رهائی اجتماعی، شرط قبلی رهائی ملی؛ و رهائی از سرمایه های خارجی، شرط پیشین استقلال به شمار می رود^{۲۸}. اینك، نظریه پردازان شوروی ضمن این که می پذیرفتند که استقلال سیاسی به معنای استقلال کامل نیست، برای استقلال سیاسی ملل شرق، بدون نایل شدن به استقلال اقتصادی، دست کم دو مزیت عمده را قائل شده بودند. مزیت اول این بود که این کشورها با به دست آوردن

استقلال سیاسی خود، از آزادی عمل برای اتخاذ سیاست‌هایی جهت برطرف کردن عقب‌ماندگی اقتصادی برخوردار می‌شوند و اقداماتی چون ملی کردن سرمایه‌های خارجی و ارائه يك اقتصاد برنامه‌ریزی شده را انجام خواهند داد که هر چند از اقتصاد سوسیالیستی فاصله زیادی دارد، اما راهی برای کشانده شدن به استقلال کامل است. مزیت دوم این بود که این کشورها با داشتن استقلال سیاسی می‌توانند مسیر تازه‌ای را در مناسبات بین‌المللی خود دنبال کنند: «زیرا این کشورها، دیگر در نظام نیرومند سرمایه‌داری محصور نبوده و با توجه به وجود انقلاب سوسیالیستی استوار، خواهند توانست تکیه خود را بر اردوگاه ضد امپریالیستی قرار دهند که وجود واقعی آن مبارزه با استعمار را آسانتر می‌سازد»^{۲۹}.

نظریات یاد شده جدید، در واقع نظرات پیشین استالینی را تخطئه می‌کرد که ارزش نهضت‌های ضد امپریالیستی را در اساس، بر حسب روابط آن‌ها با سیاست شوروی ارزیابی می‌نمود. این تحول را نباید دست کم گرفت چرا که بر مبنای این معیارهای ساده، کمونیست‌ها در بهره‌گیری کامل از نهضت‌های ملی، و از جمله نهضت ملی ایران، کوتاهی کرده بودند. حداقل، از لحاظ نظری، دست کم احزاب کمونیست، اینک مجهز به اسلحه مسلکی بودند تا بتوانند بر مشکلاتی غلبه کنند که در گذشته بارها با آن روبرو شده بودند. با وجود این، به درستی روشن نیست که آیا پذیرش این نظرات بوسیله احزاب کمونیست به عنوان نظریه کلیدی [اساسی] شوروی نسبت به شرق از ۱۹۵۶ به بعد با انگیزه شناخت واقع بینانه ضعف شدید پرولتاریای شرق تلقی می‌شد یا این که به مثابه اقدامی در جهت جبران کردن این ضعف از راه محول کردن وظیفه رهبری این کشورهای در راه سوسیالیسم به بورژوازی ملی به شمار می‌رفت.

همان گونه که الکساندر بنینگسن (Alexander Beningsen) خاطر نشان ساخته است، این نظرات جدید، دگرگونی‌های بنیانی را در شگردها و خط‌مشی‌های نهضت‌های کمونیستی غیر غربی ضروری ساخته است: اینک دشمن شماره يك

طبقه کارگر، سلطه خارجی است و نه بورژوازی ملی؛ احزاب کمونیست غیرروسی دیگر در جستجوی يك منزلت پیشتاز در جبهه ضد امپریالیستی نبوده و صرفاً مایل به شرکت در آن هستند؛ نظریات جدید، برغم نظریه لنینی-استالینی، اتحاددایمی پرولتاریا و بورژوازی را با اتکا بر منافع واقعی اجتماع در نظر می گیرد؛ و سرانجام، جنگ داخلی دیگر به عنوان يك امر حتمی به شمار نمی آید زیرا در این عصر ساختار سرمایه داری فاقد يك شالوده استوار است.^{۳۰}

احزاب کمونیست شرق برای اجرای این نظریات، دگرگونی های مهمی را در برنامه های خود پس از سال ۱۹۵۶ به عمل آوردند که از جمله باید به هدف ایجاد يك جبهه مردمی از اتحاد کارگران و دهقانان و طبقات پائین و متوسط اجتماع و روشنفکران آزادی خواه اشاره کرد. در برخی از این برنامه ها، طرح های اتحاد، حتی بورژوازی صنعتی را هم در خود جای داده بودند و دلیل آورده بودند که منافع صاحبان کارخانه های محلی با منافع کارخانه داران امپریالیست در تضاد است.^{۳۱}

همان گونه که والتر لاکور (Walter Laqueur) یادآور شده است، جبهه های ملی ضد استعماری از لحاظ ریشه ای بودن، تفاوت چندانی با جبهه های متحد مردمی در دهه ۱۹۳۰ ندارند؛ جز این که هدف هایشان متفاوت است. هدف جبهه مردمی دهه ۱۹۳۰ این بود که با فاشیسم مبارزه کند بی آن که امیدی به رهائی نهائی داشته باشد. از سوی دیگر، جبهه ملی ضد استعماری می تواند به عنوان گامی به سوی استقرار رژیمي مانند حکومت جبهه ملی دکتر مصدق باشد. تفاوت دیگر این دو جبهه به لحاظ ترکیب آنها است، یعنی در حالی که در جبهه های مردمی دهه ۱۹۳۰ احزاب سوسیالیست و دموکرات و کمونیست در برابر فاشیسمی متحد شدند که به هیچ حزب دموکراتیک اجازه فعالیت نمی داد، جبهه های ملی ضد امپریالیستی خاورمیانه با گروه هائی همکاری می کنند که طرز تلقی آنان از دموکراسی به سختی مثبت تر از احزاب کمونیست است: «معیار قاطع حزب کمونیست، خصلت طبقاتی و برنامه اجتماعی و اقتصادی آن یا موضع گیری کلی در مسائل داخلی نیست، بلکه موضع بین المللی

وجهت گیری سیاست خارجی آن است^{۳۲}».

اقدام حزب توده برای تجدید حیات حزب

حزب توده، همگام با سایر احزاب کمونیست خاورمیانه، به سرعت برای تبدیل این نظریات جدید به خط‌مشی‌های معین اقدام کرد. حزب به‌ویژه از تأییدات نظری جدید در مورد ارزیابی نهضت‌های بورژوازی مای استقبال نمود زیرا در آن‌ها امکان نوعی بهبودی از شکست‌های اخیر خود را می‌دید که ناشی از اقدامات سرکوب‌کننده دولت و بحران داخلی و مسلکی حزب بود.

رهبران حزب استدلال کردند که تجدید نظر در عقاید جزمی کمونیستی می‌تواند در زمینه‌های مختلف به حزب کمک کند. نخست، ارزیابی مجدد از نقش جنبش‌های ملی، دلایل مناسبی را ارائه می‌داد تا حزب بتواند اشتباهات گذشته خود را توجیه کند. اینک حزب می‌توانست بگوید که مسئولیت اشتباهات [کمونیسم بین‌الملل] در هدایت تک‌تک احزاب کمونیست [جهان] بالاتر از محدوده‌های [خطاهای محدود] کادر رهبری احزاب محلی بود. به عبارت دیگر، حزب امیدوار بود که فرآیند ضد استالینی حمایت خود را به احزاب کمونیست، مانند حزب توده، گسترش دهد که آن‌ها همبستگی خود را با اتحاد شوروی، به‌عنوان یک آزمون عالی از برتری مسلکی آن [شوروی] می‌دانستند. کادر رهبری حزب توده توقع داشتند که این فرآیند ضد استالینی سبب شود که مرجعیت حزب بر کادرهای باقی‌مانده آن تحکیم گردد؛ کادرهایی که برغم یأس شدید و تقریباً درهم شکستگی کامل دستگاه حزب، هنوز از پیوند مسلکی خود با کمونیسم شوروی نبریده بودند. در نظر این گروه از اعضای سرسخت حزب، فرآیند یاد شده موجب ادعای مجدد شوروی دایر بر سلطه بر کمونیسم جهانی می‌گردید و حزب توده و سایر احزاب طرفدار شوروی نیز از قبیل آن بهره‌مند می‌شدند.

دوم، حزب با دادن یک نقش غالب‌تر به بورژوازی ملی در کار مبارزه به‌خاطر

آزادی ملی، امیدوار بود که بسیاری از اعضای [سابق] آن که با موضع [قبلی] حزب در این زمینه مخالف بودند، به حزب باز گردند.^{۲۳} این اعضا عقیده داشتند که حزب، در گذشته برای موضع گیری نسبت به نهضت ملی دائماً بین خصومت آشکار یا بلا تکلیفی و حمایت مشروط در نوسان بود، ولی اینک می تواند نظریه جامع تری را ارائه دهد که بدون شك به همکاری واقعی حزب با نیروهای ملی می انجامید.

بالاخره، حزب خوش بین بود که این نظرات مورد تجدید نظر قرار گیرد و منجر به جذب طیف گسترده ای از اعضای [سابق] شود که اصولاً با پیوستن حزب به يك جبهه متحد ضد امپریالیستی، و به دلیل داشتن عقاید جزمی نسبت به هدف و ترکیب این جبهه، مخالف بودند.

البته [باید گفت که] وظیفه حزب در کار ارزیابی دوران حکومت مصدق همواره با انتقادات شدید [اعضا] در داخل حزب روبه رو شده است. [مثلاً] کمیته مرکزی حزب که در مهاجرت به سر می برد، در نخستین ارزیابی خود نسبت به معکوس شدن تحولات سیاسی [ایران] به سود هیأت حاکمه محافظه کار [وقت] که با [کودتای] ضد انقلاب ۱۹۵۳ بر سر کار آمدند، جبهه ملی را ملامت کرده بود که با نپذیرفتن پیشنهاد همکاری حزب «برای شکست دادن نیروهای امپریالیسم» این وضع را به وجود آورده است.^{۲۴} اما این ارزیابی مواجهه با انتقادات شدید اعضای حزب و نیز بسیاری از کسانی گردید که در آن دوران بحرانی به راستی مسئولیت اداره حزب را به عهده داشتند. کمیته مرکزی با محکوم کردن آشکار جبهه ملی به سختی می توانست توهمات انتقاد کنندگان را نسبت به کوتاهی حزب در انجام يك ارزیابی استوار از نقش جبهه ملی و تعلل حزب در اتخاذ خط مشی های واقعی پس از انجام این ارزیابی بر طرف سازد. کمیته مرکزی با آگاهی از این فشارها [انتقادات] و با هراس از يك انشعاب گسترده تردیدگر در حزب، چند خطای تاکتیکی [سیاسی] را پذیرا شده بود اما نسبت به نظریه جزمی کمونیستی درباره نقش نهضت های ملی وفادار مانده بود که این نظریه، از همه حرف ها گذشته، تا اواسط دهه ۱۹۵۰ دستخوش تغییر

نشده بود^{۳۵}.

چهارمین پلنوم کمیته مرکزی حزب توده که در ۱۷ ژوئیه ۱۹۵۷ [اواخر تیرماه ۱۳۳۵] در آلمان شرقی تشکیل شد، نقطه عطفی در فرآیند تجدید حیات حزب توده به‌شمار می‌رفت. این پلنوم نه تنها اولین اجلاس کمیته مرکزی پس از تابستان سال ۱۹۴۸ [پلنوم فعالان حزب در اواسط تیر ۱۳۲۷] بود، بلکه همچنین فرصتی را برای کادر رهبری حزب فراهم کرد تا به بررسی کامل تحولات گذشته و تحلیل خط‌مشی‌های آینده در پرتو نظرات مکتبی که تجدیدنظر شده بود، بپردازند^{۳۶}.

پلنوم چهارم پذیرفت که «ضدانقلاب ۱۹۵۳» [کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲] برای کشور ما مصیبتی بود که موقتا مسیر تاریخ آن را با نادیده گرفتن دستاوردهای مردم تغییر داد و به تحکیم سلطه ارتجاع و امپریالیسم کمک کرد. دلیل معکوس شدن اوضاع چه بود؟ دلیل عمده آن، عدم همکاری نزدیک بین حزب و نیروهای ملی بود؛ که هر دو را باید به‌خاطر این وضع ملامت کرد: «بی‌اعتمادی طبیعی بورژوازی ملی نسبت به طبقه کارگر و کوتاهی حزب در درک ماهیت بورژوازی ملی و نیروی بالقوه ضد امپریالیستی آن موجب گردید که حزب در رابطه با حکومت مصدق به تاکتیک‌های خطا متوسل شود^{۳۷}».

حزب برای نخستین بار اعتراف کرده بود که اشتباهات نظری جدی رانسبت به حکومت جبهه‌ملی مرتکب شده است. حزب پس از پذیرش این اشتباهات، بیدرننگ دستگاه تبلیغاتی وسیع خود را به حرکت درآورد تا نقش تازه‌ای را از خود در بین هواداران حزب، و به‌ویژه روشنفکران، عرضه کند^{۳۸}. پلنوم چهارم کمیته مرکزی در جلسات متعدد خود کوشید تا حزب را به صورت یک حزب واقعی و غیرسکتارین [غیر فرقه‌گرای] ترسیم کند و آماده پذیرفتن اشتباهات گذشته خود و نیز مشتاق عبرت گرفتن از این اشتباهات در طرح برنامه‌های آینده خود گردید^{۳۹}.

پلنوم پنجم که در فوریه ۱۹۵۸ [بهمن ۱۳۳۶] برگزار شد، یک گام فراتر رفت

و به قاعده بندی درخواست‌های واقعی و هدف‌های خاص خود پرداخت. پلنوم در قطعنامه‌ای پیرامون شرایط سیاسی حاکم بر ایران، از تحول اوضاع به یک رژیم «دموکراسی ملی» جانبداری کرد، زیرا: «ما معتقدیم که خواسته‌های اساسی مردم، بدون یک تحول ریشه‌ای در ساختمان رژیم کنونی از طریق وحدت همه نیروهای ملی و دموکراتیک، مقدور نیست^{۴۰}». این قطعنامه، کلاً با نظریه تجدیدنظر شده نقش بورژوازی ملی سازگاری داشت، اما هدف‌های جدید آن هنوز روشن نبودند.

بالاخره در پلنوم بزرگ هفتم که از ۱۹-۲۹ اوت ۱۹۶۰ [اواخر مرداد ۱۳۳۸] برگزار شد، کمیته مرکزی هدف‌های خود را در برنامه سیاسی نهائی خویش گنجانید. این برنامه که با زبان صریحی نوشته شده بود، جان کلام را چنین بیان کرده بود: «رژیم ارتجاعی ایران به رهبری شاه که از بزرگ مالکان و سرمایه‌داران وابسته به امپریالیسم تشکیل می‌شود، نشانه واقعی و مثبت سلطه امپریالیسم و فئودالیسم بر کشورما است. از این رو، وظیفه اصلی انقلاب در مرحله کنونی این است که قدرت سیاسی را از این بزرگ مالکان و سرمایه‌داران به یک رژیم دموکراسی ملی انتقال دهد تا نماینده نیروهای متحد استقلال طلب و میهن دوست و طرفدار آزادی، یعنی کارگران و دهقانان و خرده بورژوازی (پیشه‌وران و کسبه) و روشنفکران و کارمندان دولت و سرمایه‌داران ملی اعم از بازرگانان یا مالکان صنایع، باشد^{۴۱}».

یک چنین رژیمی بسایستی خصوصاً ائتلافی از همه طبقات «مترقی» و وابسته به اقشار وسیع مردم باشد. این رژیم باید بتواند دست امپریالیسم و بقایای فئودالیسم را از ایران کوتاه و دهقانان را صاحب زمین سازد، آزادی‌های دموکراتیک را برای همگان تأمین کند، از کلیه پیمان‌های نظامی خارج شود و برنامه‌های توسعه بنیانی اقتصادی و فرهنگی را به مرحله اجرا درآورد. هر حکومتی که بتواند این اهداف اساسی را تحقق بخشد، از حمایت حزب برخوردار خواهد بود، حتی بی آن که حزب در دستگاه حکومت، شرکت فعال داشته باشد^{۴۲}.

کادر رهبری حزب با پذیرش این شالوده گسترده‌تر- اتحاد با سایر نیروهای

سیاسی «دمو کراتیک» و وعده همکاری با آنان، بی آن که حزب در قدرت سیاسی سهمیم شود - امیدوار بود که بتواند حداکثر هماهنگی را در بین اعضای خود، از طریق اتحاد حزب با سایر سازمان‌های زیرزمینی کمونیستی و به ویژه قسمتی از کادر رهبری حزب دمو کراتیک آذربایجان به وجود آورد. رهبران فرقه دمو کرات پس از شکست غائله آذربایجان به شوروی فرار کردند و تبلیغات خود را علیه رژیم ایران ادامه دادند.^{۴۳}

در سراسر دوران حکومت مصدق که حزب توده فعالانه از تاکتیک‌های سازمان پوششی همراه با یک شبکه مخفی حزب استفاده می‌کرد، حزب دمو کرات هویت جداگانه خود را حفظ کرد اما در عین حال از تلاش‌های توده‌ای‌ها برای بهره‌گیری از تحولات سیاسی نابسامان [ایران] کلاً جانبداری کرد. خودداری فرقه دمو کرات از پیوستن به کادر رهبری حزب توده که در مهاجرت بودند، تا حدودی ناشی از مبهم بودن مفاهیم نظری درباره همکاری [احزاب کمونیست] با نیروهای ملی و نیز تا اندازه‌ای ثمره رقابت دیرین دو حزب بود. بر اثر فشارهایی که [از سوی حزب کمونیست آذربایجان شوروی] برای اتحاد دو حزب صورت می‌گرفت، و پس از حل برخی از مسائل مهم مسلکی [در کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی]، رهبران احزاب توده و دمو کرات در سال ۱۹۶۰ [اواخر سال ۱۳۳۸] آمادگی اتحاد را داشتند. کنفرانس مشترکی از دو حزب، همزمان با تشکیل پلنوم هفتم، برگزار شد و با صدور قطعنامه‌ای، از این اتحاد به عنوان «تحقق یک خواسته پنجاه ساله اعضا و همه طرفداران ترقی و آزادی» ستایش شد.^{۴۴}

تجدید حیات «حزب متحد طبقه کارگر» همراه با موافقت نهائی بر سر ماهیت انقلابی آن بود. برنامه سال ۱۹۵۲ حزب توده [۱۳۳۱ شمسی]، یعنی سندی که بسیاری از هدف‌های انقلابی فرقه دمو کرات را در خود گنجانده بود، در اجلاس مشترك پلنوم هفتم و کنفرانس اتحاد به تصویب رسید. این تحول همچنین نشان می‌داد که عوامل طرفدار شوروی مجدداً در کادر رهبری حزب به قدرت رسیده‌اند.

جای چون و چرا نبود که کادر رهبری فرقه دموکرات که غالب آنان از مهاجرین قفقاز بودند و در غائله آذربایجان دست داشتند، در این اتحاد گنجانده شدند تا نماینده جناح طرفدار شوروی در ارکان رهبری جنبش باشند^{۴۵}. حزب توده با گنجاندن هدف‌های فرقه دموکرات در برنامه خود، سرانجام به درخواست‌های انقلابی جناحی از کادر رهبری رنگ ملیت داده بود که رادیکالیسم [عقاید ریشه‌ای] دیرپای آنان، اینک به صورت یک سیاست پذیرفته شده در آمده بود:

«خلق‌های ایران با وظایف واژگون کردن رژیم امپریالیستی و ایادی آن، به دست آوردن استقلال سیاسی و اقتصادی، ریشه کن کردن مناسبات برده گونه مالک و زارع از طریق سرنگون کردن حکومت ارتجاعی کنونی، و با متمرکز کردن همه قدرت در دست‌های مردم و تحکیم حاکمیت مردمی در شکل یک جمهوری دموکراتیک مردمی روبرو هستند»^{۴۶}.

حزب در یک قطعنامه سیاسی، راه‌های تاکتیکی [سیاسی] دست یافتن بر این هدف را چنین شرح داده بود:

«علاقه مشترک مردم ایران، از کارگران و دهقانان گرفته تا طبقات متوسط و بورژوازی ملی و تمامی عناصر وطن دوست و طرفدار آزادی، برای واژگون کردن رژیم ظالم و ضد ملی شاه، در یک اتحاد از این نیروها جمع می‌شود، به این جهت، اقدام عملی برای ایجاد یک جبهه متحد گسترده که همه این نیروها را دربرگیرد، یک ضرورت تاریخی است که زائیده شرایط عینی جامعه ما می‌باشد. به این دلیل است که حزب ما تشکیل یک جبهه متحد گسترده از همه نیروهای هوادار استقلال و آزادی را به مثابه مهمترین هدف خود در زمان کنونی می‌داند»^{۴۷}.

آشکار بود که تنها هدف آنی حزب از اتحاد سازمان جنبش کمونیستی، مبارزه برای روی کار آوردن یک رژیم «دموکراسی ملی» به شمار می‌رفت. پرواضح بود که تشکیل یک جبهه متحد ملی به هیچ وجه به معنای یکسانی کامل حزب در این اتحاد یا از دست دادن هویت [مستقل] آن به عنوان مظهر یک مسلک متمایز اجتماعی و سیاسی

نبود. جبهه پیشنهادی حزب نمایانگر هدف‌ها و منافع مشترك شرکت کنندگان در آن، در مرحله جاری از مبارزه بود^{۴۸}. هدف درازمدت حزب، که مشترکاً از سوی پلنوم هفتم و کنفرانس وحدت مورد قبول قرار گرفت، عبارت بود از ایجاد يك دموکراسی مردمی.

همزمان با این تحولات، دگرگونی‌های چندی در سیر تکاملی سیاست داخلی ایران صورت گرفت. در بهار سال ۱۹۶۰ [۱۳۳۹ شمسی] يك آزادی محدود برای فعالیت سیاسی به کلیه نیروهای سیاسی در رابطه با انتخابات عمومی دوره بیستم مجلس داده شد که قرار بود در نیمه تابستان گشایش یابد. تخفیف نسبی کنترل دولت بر فعالیت‌های سیاسی، يك بار دیگر شرایط بسیار مساعدی را برای مخالفان رژیم فراهم ساخت، خصوصاً که رژیم در این زمان اقدام به پیاده کردن نظام دو حزبی در سیاست ایران کرده بود.

به ابتکار شاه، از يك سال پیش از انتخابات، برای سازماندهی هواداران رژیم در دو سازمان [حزب] سیاسی اقداماتی صورت گرفته بود. این دو سازمان عبارت بودند از حزب اکثریت [ملیون] که نماینده کابینه وقت [دکتر اقبال] بود و اکثریت را در مجلس داشت؛ و حزب اقلیت [مردم] که می‌خواست در مبارزه انتخاباتی به جای کابینه حاکم، بر مسند قدرت بنشینند. به این ترتیب بود که نمایندگان مجلس و مقامات بلند پایه دولتی و بازرگانان و سایر گروه‌های اجتماعی و سیاسی مورد اعتماد رژیم پس از گروه بندی مجدد به صورت احزاب «ملیون» و «مردم» درآمدند. يك مبارزه سخت برای به دست آوردن اکثریت کرسی‌های مجلس، که شاه وعده انتخابات آزاد آن را داده بود و در نتیجه به انتخاب کابینه جدید می‌انجامید، آغاز شد. با این که نظام دو-حزبی جدید کاملاً تصنعی به نظر می‌رسید، اما رقابت برای نشستن بر مسند صدارت از راه مبارزات انتخاباتی سبب گردید که روحیه آزادی که از زمان سقوط رژیم مصدق در سال ۱۹۵۳ [۲۸ مرداد ۱۳۳۲] از بین رفته بود، دوباره جان گیرد.

حزب توده که بر اثر اتحاد با فرقه دموکرات و انسجام مکتبی از موقعیت

محکم‌تری برخوردار شده بود، برای پیگیری هدف‌آنی خود که عبارت بود از استقرار یک دموکراسی ملی، به بهره‌برداری از این فرصت پرداخت. حزب توده به‌جای این که انتخابات دوره بیستم مجلس را تحریم کند همان‌گونه که انتخابات سال ۱۹۵۳ [۱۳۳۲] را تحریم کرده بود. بر آن شد تا با مبارزه فعال برای تشکیل یک اتحاد، از همه نیروهای سیاسی مخالف رژیم بر مبنای نظرات تجدیدنظر شده به صورت یک جبهه متحد، در این انتخابات شرکت جوید. حزب در یک حرکت سمبولیک [نمایشی] از همه هواداران خود خواست تا به دکترا مصدق به‌عنوان یک نامزد دوراز صحنه سیاست رأی دهند، اگرچه مصدق [در این زمان] نه قانوناً واجد شرایط شرکت در انتخابات بود و نه مقامات مربوطه به‌وی چنین اجازه‌ای را می‌دادند.^{۵۰}

حزب توده که از خصومت شدید دو حزب هوادار رژیم دلگرم شده بود، از مردم خواست که نهضت ملی را به قدرت برسانند:

«نارضائی و نفرت کارگران و دهقانان و پیشه‌وران و روشنفکران و بورژواهای ملی [ملیون] از رژیم موجود روز به روز در حال افزایش است... حتی آن قشرهایی از جامعه که ستون اجتماعی رژیم را تشکیل می‌دهند در این نارضائی سهیم هستند... تحلیلی از وضع ایران نشان می‌دهد که زوال آزادی بخش ملی در کشور ما مراحل نهائی خود را طی کرده و تحول جدیدی در راه است که نشانه‌های آن از هم اکنون دیده می‌شود»^{۵۱}.

حزب توده امیدوار بود که حتی یک پیروزی کوچک انتخاباتی به وسیله یک جبهه ملی و مردمی می‌تواند راه را دست کم برای عملی ساختن هدف‌های کمونیستی نظیر تغییر سیاست خارجی ایران به سوی عدم تعهد و خارج شدن از سنتو [سازمان پیمان مرکزی] و خاتمه دادن به قرارداد دو جانبه [نظامی] ایالات متحده و ایران هموار سازد. این خوش‌بینی حزب توده نتیجه سابقه‌ای بود که از جبهه ملی داشت. جبهه ملی [در دوران حکومت مصدق] توانسته بود با استفاده از مجاری قانونی، تحولات مهمی را در سیاست ایران پدید آورد که شرایط مساعدی را برای حزب توده جهت

دست یافتن بر حداقل این هدف‌ها فراهم ساخته بود^{۵۲}. اما نتیجه انتخابات نشان داد که حزب در تشکیل جبهه متحد پیشنهادی خود با شرکت نیروهای مخالف رژیم شانس زیادی ندارد، چرا که دولت [حزب ملیون اقبال] اکثریت کرسی‌های پارلمانی را به دست آورد و به این ترتیب توانست ممنوعیت فعالیت جبهه ملی و حزب توده را حفظ کند. حزب توده و جبهه ملی با حزب مردم [اسدالله علم] هم صدا شده و خواستار لغو انتخابات به دلیل تقلبات انتخاباتی گردیدند. سرانجام این درخواست پذیرفته شد و حزب این پذیرش را به حساب پیروزی مخالفان رژیم گذارد که ادعای کردند رژیم با دخالت در انتخابات موجب شکست خود شده است^{۵۳}.

کنفرانس احزاب کمونیست برادر

در این اوضاع، نهضت جهانی کمونیسم، به ابتکار دیگری دست زد تا مسیر مسلکی و تاکتیکی [سیاسی] خود را سرراست کند. برای دومین بار در دوران پس از استالین، موضوعات عمده مسلکی که احزاب کمونیست جهان با آن‌ها روبرو بودند در کنفرانسی که در نوامبر ۱۹۶۰ [آذر ۱۳۳۹] در مسکو برگزار شد، مورد بحث قرار گرفت. حزب توده به بحث هشتادویک «حزب برادر» شرکت کننده در این کنفرانس علاقه زیادی نشان می‌داد زیرا یکی از موضوعات عنوان شده در این کنفرانس عبارت بود از تأثیر تحولات ملی و انقلابی کشورهای در حال رشد و وظایف احزاب کمونیست در قبال این کشورها.

سه سال پیش، در پی برگزاری بیستمین کنگره حزب کمونیست شوروی، یک کنفرانس مشورتی دیگر به بررسی برخی از جهات موضوع یادشده نظیر ارزیابی مجدد نهضت‌های ملی و دگرگونی‌های تاکتیکی [سیاسی] در ترکیب جبهه متحد که قرار بود یک رژیم «دموکراسی ملی» را بر سر کار آورد، پرداخته بود^{۵۴}. البته بسیاری از این تئوری‌ها تجدید نظر شده فقط موقتاً قاعده‌بندی و به‌طور آزمایشی اجرا

شده بود، مانند حزب توده که به تنهایی به اجرای آزمایشی آن مبادرت کرده بود. اینک کنفرانس مسکومی خواست تا فرآیند تفسیر مجدد برخی از نظریات اساسی و عمده را به نتیجه گیری برساند. حزب توده به عنوان يك حزب کمونیست علنی و وفادار به کادر رهبری شوروی و سر بلند از این که برخی از این نظریات را پیش از آنه به کار گرفته است، به فعالیت شدیدی در کنفرانس دست زد و با صداقت به اجرای بسیاری از قطعنامه‌های آن پرداخت.

چند روز پس از انتشار اعلامیه کنفرانس در ششم دسامبر ۱۹۶۰، هیأت نمایندگی حزب مرکب از دبیر حزب [رادمنش] و چهار عضو بلند پایه کمیته مرکزی جلسه‌ای خصوصی با شرکت هیأت اجرائیه کمیته مرکزی تشکیل دادند تا درباره این اعلامیه و شرکت حزب در مذاکرات آن گزارش دهند. در این جلسه، پس از ابراز حمایت کلی از اعلامیه، ارتباط آن با ایران و وظیفه حزب در اجرای مفاد آن مورد بررسی قرار گرفت. تصمیم گرفته شد که هدف حزب را می‌توان با توجه به توجیه کنفرانس از «اوضاع زمان معاصر» تعیین کرد:

«عصری که محتوای اصلی آن عبارت است از گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم؛ تحولی که با انقلاب اکتبر آغاز شد و همچنان وجه مشخصه آن، جدال بین دو نظام اجتماعی متضاد [سرمایه‌داری و سوسیالیسم] می‌باشد؛ عصر سقوط امپریالیسم و نظام‌های استعماری که هر روز خلق‌های جدیدی از مردم آن، در راه سوسیالیسم پای می‌گذارند... حاصل کلام، عصر پیروزی سوسیالیسم در يك مقیاس جهانی است»^{۵۵}.

در مورد تحولات سیاسی ایران، هیأت اجرائی حزب با توجه به مفاد اعلامیه یاد شده نتیجه گیری کرد که این تحولات نشانگر تضاد کلی اجتماعی است و از این رو خواستار تلاش همه جانبه برای استقرار يك رژیم دموکراسی ملی در ایران گردید. معیار حزب در شناخت يك چنین رژیمی عبارت بود از پیروی رژیم از يك سیاست خاص به منظور کاهش سلطه غرب و تأمین آزادی عمل برای توده‌ای‌ها: «رژیم

دموکراسی ملی باید به حراست از استقلال سیاسی و اقتصادی خود پردازد. با امپریالیسم و بلوک‌های نظامی آن مبارزه کند. به مردم کشور فرصت دهد تا به‌خاطر اجرای اصلاحات ارضی و سایر اصلاحات پیشنهادشده به منظور دست‌یافتن بر اهداف اجتماعی و دموکراتیک مبارزه کنند.^{۵۶} رژیم می‌که دارای این ضوابط و معیارها باشد، علاوه بر این که همه نهضت‌های کمونیستی از آن حمایت خواهند کرد، حق برخورداری از حمایت سیاسی و اقتصادی بلوک شوروی را نیز دارد».

مجله دنیا (حزب توده) در تفسیر این نظریه از کشورهای کوبا و اندونزی و هند به‌عنوان نمونه‌های رژیم دموکراسی ملی نام برد، «که در آن‌ها، اقشار مختلف بورژوازی و عناصر مترقی شرکت دارند؛ و اگرچه بورژوازی ملی و ضد امپریالیست رهبری آن را به‌دست دارند، لکن دهقانان و طبقه کارگر نقش عمده‌ای را در سازمان سیاسی و اجتماعی آن ایفا می‌کنند».^{۵۷}

همان‌گونه که دیدیم، این موضوع، مشغله ذهنی کادر رهبری حزب توده را مدت‌ها پیش از برگزاری کنفرانس مسکو تشکیل می‌داد. در واقع، پلنوم هفتم حزب و کنفرانس وحدت [اتحاد حزب توده و فرقه دموکرات] مقدمه هواداری از چنین رژیمی بود. حال که کادر رهبری جنبش بین‌المللی کمونیسم این تاکتیک [شیوه عمل] حزب را تأیید کرده بود، حزب می‌توانست با اعتقاد راسخ‌تری از برنامه خود دفاع کند. از این رو بود که قطعنامه مربوط به وظایف احزاب کمونیست «برادر» با آمادگی زیاد پذیرفته شد و حداکثر تلاش برای اجرای آن وعده داده شد.^{۵۸} حزب توده، همگام با سایر احزاب کمونیست، تعهد کرد تا برای کامل کردن یک انقلاب دموکراتیک و ضد امپریالیستی و ضد فئودالی مبارزه کند، برای ایجاد یک رژیم دموکراتیک بکوشد، از هر رژیم ملی حمایت کند، رژیم می‌که دستاوردهای این مبارزه را قوام می‌بخشد؛ با اقدامات ضد دموکراتیک هیأت حاکمه مخالفت ورزد، جناح ارتجاعی بورژوازی را بی‌اعتبار سازد.^{۵۹}

حزب تلاش بسیار کرد تا تأکید کند که استقرار یک رژیم دموکراسی ملی

صرفاً هدف آنی [کوتاه مدت] حزب است و برنامه نهائی [دراز مدت] آن ایجاد يك جامعه سوسیالیستی در ایران می باشد:

«تلاش های ما برای جامعه عمل پوشاندن به این هدف آنی، نتیجه اعتقاد راسخ ما به این مسأله است که رژیم دموکراسی ملی می تواند توده های گسترده ای از مردم را به فعالیت سیاسی بکشانند و از طریق اصلاحات اجتماعی گسترده، بتواند راه را برای يك جامعه مترقی تر بگشاید».

بر مبنای همین استدلال، حزب قطعنامه کنفرانس درباره فعالیت در بین توده ها را پذیرفته بود و اعلام می داشت که «پس از اتحاد سازمانی، مهم ترین شرط برای توسعه نهضت انقلابی طبقه کارگر عبارت است از نفوذ کردن در توده ها و متشکل ساختن طبقات و اقشار مختلف جامعه».

به منظور غلبه کردن بردشواری آشکاری که در رسیدن به این هدف وجود داشت، حزب با در نظر گرفتن شرایط ایران، توصیه کرد که شیوه های مختلط مبارزه مخفی و آشکار باید به کار گرفته شود: «بایستی در همه سازمان ها و مجامع و اتحادیه های کارگری (صرف نظر از ارتجاعی بودنشان) رخنه کرد». چون جناح چپ حزب با استناد به دلایل نظری با این طرح مخالفت کرد، حزب اعتراضات آن ها را به سکتاریانیسم - دگماتیک [فرقه گرایی جزمی] نسبت داد و مردودشان شمرد. کمیته مرکزی حزب گفت که شخص لنین رخنه کامل در طبقات کارگر را پذیرفته است: «هدف ما از فعالیت در بین توده ها بایستی متوجه سازمان های علنی اتحادیه های کارگری باشد. اعضای حزب ما باید فعالانه در سازمان های قانونی پر عضو رخنه کنند، هر چند که کادر رهبری این سازمان ها در دست عوامل ارتجاعی باشد».

دعوت حزب توده برای تشکیل يك جبهه متحد ملی

در این ضمن، تحولات داخلی ایران در مسیری افتاده بود که به حزب توده فرصت می داد تا بیدرنگ به آزمون تاکتیک های [شگردهای] تجدیدنظر شده

کمونیستی برای همکاری با گروه‌های ملی بپردازد.

در زمستان ۱۹۶۰-۱۹۶۱ [اواخر سال ۱۳۳۹ شمسی] تجدید انتخابات دوره بیستم مجلس صورت گرفت^{۶۲}. حزب توده يك بار ديگر طرح همکاری با جبهه ملی را به عنوان تنها سازمان سیاسی نهضت ملی، عنوان کرد. در حالی که در انتخابات تابستان گذشته حزب توده از اعضای خود خواسته بود تا به د کتر مصدق به عنوان يك کاندیدای فاقد فعالیت سیاسی رأی دهند، در هنگام تجدید انتخابات اعلام داشت که از همه کاندیداهای مخالف رژیم، صرف نظر از زمینه‌های اجتماعی و سیاسی‌شان جانبداری خواهد کرد. به عبارت دیگر، تنها معیار توده‌ای‌ها در حمایت از کاندیداها عبارت بود از شدت و ضعف مخالفت يك کاندیدا با رژیم؛ معیاری که تعیین آن در شرایط سیاسی آن زمان چندان دشوار نبود.

کمیته مرکزی حزب توده در نامه سرگشاده‌ای به عنوان جبهه ملی، ملت‌سازانه از جبهه ملی خواست که به اتحاد نیروهای مترقی ملحق شود و به یاد جبهه ملی آورد که چگونه در گذشته ثمره خودداری جبهه ملی از همکاری با حزب توده فقط شکست بوده است، و پیش‌بینی کرد که «اگر ما اتحاد حزب و جبهه ملی را محکم کنیم و چنانچه يك جبهه متحد از همه نیروهای ملی و طرفدار آزادی با شرکت همه اقشار مردم به وجود آوریم، در این صورت پیروزی ما حتمی است و کشور ما از سیاست جنایتکارانه رژیم کنونی رهائی خواهد یافت^{۶۳}».

هیأت اجرائیه کمیته مرکزی حزب، وظایفی را برای اعضای حزب و «تمامی نیروهای ملی» - که حزب طالب همکاری با آنان بود - مشخص کرد که عبارت بودند از: ایجاد يك هسته فعال و مشترك در جوار کارخانه‌ها و نهادهای آموزشی و ادارات به منظور تأمین آزادی انتخابات؛ تأسیس کمیته‌های انتخابات آزاد در هر حوزه انتخاباتی با مشارکت همه عناصر آماده برای ایستادگی در برابر مداخله دولت در جریان انتخابات؛ انجام تبلیغات مطبوعاتی و رادیویی برای اعلام هر چه بیشتر اهداف این مبارزه و نیز انجام تبلیغات بین‌المللی به منظور بسیج کردن افکار عمومی مردم جهان

نسبت به اقدامات ضد دموکراتیک رژیم؛ و ایجاد تماس با مخالفان شاه^{۶۴}. اصولاً به دلیل مخالفت جناح میانه‌رو کادر رهبری جبهه ملی، هیچ گونه اتحاد رسمی انتخاباتی بین جبهه ملی و حزب توده صورت نگرفت. فقط دو حزب عمده که پیش از کودتای ۲۸ مرداد فعالیت داشتند، کاندیداهائی را معرفی کردند. البته به یک جناح مستقل نیز اجازه داده شد تا در انتخابات شرکت کند، و در واقع موازنه قدرت را بین دو حزب طرفدار دولت [ملیون و مردم] حفظ کرد^{۶۵}. به این ترتیب ملاحظه می‌شود که چون نیروهای مخالف واقعی رژیم در انتخابات شرکت نداشتند، لذا موضوع همکاری ضمنی توده‌ای‌ها با جبهه ملی در این دوران کم و بیش جنبه بحث علمی دارد^{۶۶}.

همان گونه که حزب [در عمل] مشاهده کرد، دو مانع اصلی فراراه تأسیس یک جبهه متحد مردمی وجود داشت: نخست، مخالفت شدید رژیم که «از طیف وحدت عمل همه نیروهای دموکراتیک پراکنده ساخبر بود و می‌دانست که چنین تحولی به تغییر کمی و کیفی مسیر مبارزه توده‌ها خواهد انجامید^{۶۷}». دوم، مخالفت شدید اعضای سابق حزب توده و گروه‌های ناسیونالیست افراطی برای همکاری با حزب بود^{۶۸}. با وجود این، توده‌ای‌ها اعلام کردند که از نتایج انتخابات رضایت دارند؛ حتی حزب معتقد بود با این که به لحاظ تشکیلاتی هیچ نوع جبهه متحدی در انتخابات تشکیل نشد، اما در واقع مبارزه مشترک در مدت برگزاری انتخابات عملاً چنین اتحادی را به وجود آورد^{۶۹}. ادعای حزب توده در این زمینه، استوار بر پاسخ مساعدی بود که از سوی برخی از عناصر چپ جبهه ملی به نام سرگشاده حزب داده شد. شاخه جوانان حزب لیبرال ایران در اعلامیه‌ای در آستانه تجدید انتخابات از شعار زیر حمایت کرده بود: «مبارزه به خاطر آزادی‌هایی که در قانون اساسی تضمین شده است و به عنوان کمترین هدف همه احزاب و گروه‌های دارای عقاید متفاوت و حتی متضاد در کار برنامه‌ریزی انقلاب اجتماعی و اقتصادی ایران به شمار می‌آید^{۷۰}». در قسمتی از این اعلامیه چنین آمده بود:

«مسأله تأمین حقوق اجتماعی و سیاسی در مبارزات احزاب از اهمیت زیادی برخوردار است در حالی که عقاید اقتصادی و اجتماعی در درجه دوم اهمیت قرار دارند. به این دلیل است که گروه‌ها و احزاب سیاسی دارای عقاید متضاد فلسفی و اقتصادی، مشترکاً با دشمنی می‌جنگند که این آزادی‌ها را سلب کرده است. این گروه‌ها می‌دانند که چنانچه هیچ‌گونه امکانی برای آزادی بیان عقایدشان وجود نداشته باشد، حرف‌زدن درباره عقاید مسلکی کار بی‌فایده‌ای است»^{۷۱}.

حزب توده ظاهراً با نادیده گرفتن نشانه‌های عدم تمایل سایر گروه‌ها به همکاری با حزب، همچنان به گفتگو پیرامون تشکیل یک جبهه متحد ادامه داد. موضوع همیشگی تبلیغات حزب در این مرحله بر محور لزوم مطلق هم‌آهنگی مبارزه مشترک توده‌ای‌ها و ملیون با رژیم دور می‌زد:

«تلاش‌های ما فقط هنگامی ثمربخش خواهد بود که همه نیروهای ملی، و به‌ویژه اعضای حزب توده، در آن سهم باشند. عقیده به این که این جبهه می‌تواند به تنهایی و بدون همکاری حزب به انجام وظیفه دشواری پردازد که در پیش روی دارد، در عمل موجب نفاق در بین نیروهای مترقی می‌گردد و ارکان آن را از هم می‌گسلد و سرانجام به تضعیف این نیروها می‌انجامد. وحدت عمل این نیروها، هم عملی و هم ضروری است چرا که برنامه‌های آنان در این مرحله از مبارزه برای همه پذیرفتنی می‌باشد، یا دست کم دارای وجوه مشترک بسیاری است»^{۷۲}.

چون حزب توده هیچ‌گونه فرصتی برای آژیتاسیون [تبلیغات حزبی] علیه رژیم نیافت، از این رو تلاش‌های خود را متوجه ایرانیان ساکن اروپا، و حتی ایالات متحده، کرد که در این کشورها علاوه بر مهاجران سیاسی عادی، تعداد زیادی دانشجویان در دانشگاه‌ها تحصیل می‌کردند. کوشش حزب برای رخنه کردن در ایرانیان مقیم خارج، هم‌زمان با بی‌صبری آنان از شکست رژیم در حل مشکل اساسی سیاسی ایران، در بهار سال ۱۹۶۱ [اواخر سال ۱۳۳۹ شمسی]، شدت گرفت^{۷۳}.

بحران کابینه در اوایل ماه مه ۱۹۶۱ [اردیبهشت ۱۳۴۰] آخرین نشانه ضعف

کابینه به شمار می‌رفت. مجلس بیستم که سرانجام بعد از دو انتخابات گشایش یافت، فعالیت خود را آغاز کرد، اما چند ماه بعد تظاهرات دانشجویان و آموزگاران به استعفای کابینه شریف‌امامی و نخست‌وزیری دکتر امینی منجر گردید.^{۷۴} با این که علت اصلی بحران یادشده اعتصاب آموزگاران و سرکوب شدید تظاهرات ازسوی نیروهای انتظامی بود، اما بدون شك این ماجرا نشانگر نارضائی عمیق گروه‌های سیاسی از اقدامات دولت برای جلوگیری از فعالیت سیاسی مخالفان واقعی رژیم بود.^{۷۵}

انتخاب نخست‌وزیر جدید [دکتر امینی] و سیاست‌های وی تلویحاً نشان می‌داد که رژیم دست کم بر لزوم نوعی سازش با مخالفان آگاه شده است. علی‌امینی از مدت‌ها پیش نسبت به انتخابات مجلس بیستم اعتراض داشت، و بنا به درخواست او مجالس شورا و سنا منحل گردید. همچنین، امینی برنامه انجام اصلاحاتی را در کشور درپیش گرفت و درخواست اختیاراتی را کرد که شبیه کابینه‌های پیش از سال ۱۹۵۳ [کابینه مصدق] بود و رضایت شاه را در این زمینه به دست آورد. همچنین، اقداماتی در زمینه آزادی فعالیت سیاسی برای گروه مخالف جبهه ملی صورت گرفت.^{۷۶}

حزب توده با این که مستقیماً از این تحول بهره‌مند نگردید، اما دلگرم شد. زیرا حزب نه تنها می‌توانست ادعا کند که از انحلال مجلسین هواداری کرده است، بلکه می‌توانست چشم‌انتظار شرایط مساعدی برای فعالیت آشکار خود به شیوه پیش از دوران مصدق باشد. حدس و گمان‌های حزب درباره جهت‌گیری سیاسی کابینه جدید و يك تحول احتمالی در سیاست خارجی ایران، امیدهایی را در دل حزب بیدار کرد تا بتواند دست کم برخی از شرایط قبلی يك دموکراسی ملی را فراهم سازد.^{۷۷}

به‌طور خلاصه، اولین واکنش حزب نسبت به کابینه جدید و کنار آمدن رژیم با مخالفان واقعی‌اش، شبیه شوروشوقی بود که حزب در قیام ژوئیه ۱۹۵۲ [۳۰ تیر ۱۳۳۱] و بازگشت مجدد مصدق به قدرت نشان داده بود. با وجود این، حزب توده به‌جای ارائه پیشنهاد همکاری با کابینه جدید، به شرکت در مبارزه شدید احزاب ملی

بر سر تجدید انتخابات و دور کردن دکترامینی از منابع سنتی قدرت رژیم [دربارو شاه] پرداخت.

هیأت اجرائیه حزب در گزارشی درباره تحولات سیاسی ایران (که منجر به روی کار آمدن کابینه جدید [امینی] گردید) استدلال کرد که تقارن دو عقب‌نشینی رژیم در صحنه‌های داخلی و بین‌المللی، عامل آخرین بحران سیاسی ایران به شمار می‌رفت. بزعم توده‌ای‌ها، کابینه امینی با این که از نمایندگان مالکان و سرمایه‌داران «وابسته به امپریالیسم» تشکیل می‌شد، اما سیاست و عمل کابینه حکایت از آن داشت که شخص نخست‌وزیر لازم می‌دانست که به منظور جلوگیری از رشد نهضت مردمی، امتیازاتی به مخالفان داده شود. این موضوع انگیزه عقب‌نشینی [داخلی] رژیم بود. عقب‌نشینی دیگر رژیم - به گمان توده‌ای‌ها - این بود که در سیاست امریکا نسبت به ایران دگرگونی روی داده است و اینک «هدف امریکا جلوگیری از اتحاد گسترده همه نیروهای ملی، منفرد کردن حزب توده، و منحرف کردن ناسیونالیسم مردم ایران در راه سازش با امپریالیسم و ارتجاع، از طریق انجام اصلاحات سطحی بود»^{۷۸}.

امتیازات آشکاری که رژیم به مخالفان خود داده بود ناشی از تضادهایی بود که به عقیده حزب توده بازتاب تضاد گسترده و نظام اجتماعی جهانی [سرمایه‌داری و سوسیالیسم] به شمار می‌رفت و در کنفرانس اخیر احزاب کمونیست «برادر» به آن اشاره شده بود. تضادهای عمده در این زمینه عبارت بودند از: لزوم جلب اعتماد توده‌ها، یا دست کم طبقه متوسط، برای جلوگیری از ایجاد یک تحول شدید بر علیه رژیم؛ رژیم با توجه به ضرورت یساده‌شده ناگزیر بود که نظرات خود کامانه خود را نسبت به مخالفین تعدیل کند. ترس رژیم از یک انتخابات عمومی آزاد به عنوان ساده‌ترین اصل دموکراسی موجب خشنودی مردم می‌گردید، اما رژیم واهمه داشت که بر اثر این انتخابات سقوط کند^{۷۹}. حزب توده مطمئن بود که این تضادها سبب می‌شود که کابینه اجباراً یکی از دو مسیر را برگزیند. یک مسیر این بود که به دادن امتیازات بی‌ضرر به مخالفان ادامه دهد. مسیر دوم آن بود که به سیاست‌هایی

باز گردد که سایر کابینه‌ها از هشت سال پیش دنبال کرده بودند.

در تابستان سال ۱۹۶۱ [۱۳۴۰ شمسی] به نظر می‌رسید که مسیر دوم در حال غلبه بود. بیشتر امتیازاتی که به مخالفان رژیم داده شده بود، پس گرفته شد، و کابینه امینی‌مانند سایر کابینه‌های پیشین در سراسر دوران پس از مصدق، به تدریج زیر سلطه شاه درمی‌آمد. به‌طور واضح، دیگر دلایلی وجود نداشت تا بتوان چشم‌انتظار تحول اساسی در جهت‌گیری کابینه بود. دکتر امینی نتوانسته بود نقش کاتالیزور [عامل واسطه] را برای توده‌ای‌ها بازی کند در حالی که دست کم در اواخر نخست‌وزیری مصدق چنین وضعی وجود داشت.

به این ترتیب وقتی در سپتامبر ۱۹۶۱ [شهریور ۱۳۴۰] نهمین پلنوم کادر رهبری حزب متحد [اتحاد فرقه دموکرات و حزب توده] تشکیل گردید، حزب دوباره با همان مشکلاتی روبه‌رو بود که از پیش وجود داشت؛ منتهای مراتب چشم‌انداز آن تا حدودی تغییر کرده بود. سی‌و‌دو نفر از اعضای اصلی و مشورتی کمیته مرکزی حزب از ۱۰ تا ۱۶ سپتامبر (از قرار معلوم در آلمان شرقی) تشکیل جلسه دادند و به اتفاق آراء گزارش دکتر رادمنش دبیر اول حزب را درباره کنفرانس «احزاب برادر» تصویب کردند^{۸۰} و گزارش‌های تشکیلاتی و سیاسی تسلیم شده به وسیله ایرج اسکندری به نمایندگی از سوی هیأت اجراییه را شنیدند. اما بحث عمده پلنوم اختصاص به مطالعه کار کنفرانس مسکو و وظیفه حزب نسبت به تبلیغات هر چه بیشتر درباره اعلامیه‌های کنفرانس در زمینه موضوعاتی مانند رژیم «دموکراسی ملی»، استعمار نو، و پیشرفت نهضت‌های انقلابی در ایران داشت. پلنوم در مورد اوضاع داخلی ایران، قطعنامه زیر را صادر کرد:

«با وجود ضربات متعددی که بر پیکر رژیم وارد آمده است، نهضت ملی مردم ایران هنوز به آن درجه از قدرت و اهمیت لازم نرسیده است تا بتواند رژیم را سرنگون سازد. به این جهت، نابود کردن رژیم خودکامه و ضد ملی شاه و استقرار يك حکومت ملی و احیای آزادی‌های دموکراتیک همچنان هدف‌های اصلی نهضت

استقلال و آزادی خواهی مردم ما را در مرحله کنونی از مبارزه تشکیل می‌دهد.^{۸۱}» مبارزه برای تأمین آزادی‌های دموکراتیک، به صورت فوری‌ترین درخواست حزب اعلام گردید و به ارگان‌های رهبری حزب دستور داده شد تا به تلاش‌های خود از جانب حزب در این زمینه بيفزایند. پلنوم باهماهنگی بیشتری و وظایف اصلی حزب را به صورت استقرار مجدد نظام پارلمانی از راه يك انتخابات آزاد و فوری؛ احبای آزادی‌های سیاسی اساسی که در قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر آمده است؛ مخالفت با پیمان سنتو [سازمان پیمان مرکزی] و قرارداد نظامی دوجانبه ایران و ایالات متحده تعریف کرد. پلنوم با آگاهی از تجربه گذشته حزب توده و سایر «احزاب برادر»، همچنین بر لزوم يك مبارزه منظم علیه ناسیونالیسم و شوونیسم توسعه طلب [در داخل حزب] تأکید کرد. این دو [ناسیونالیسم و شوونیسم در داخل حزب] به عنوان منابع عمده انحراف مسلکی بر شمرده شد که برای مبارزه با آنها باید به ارشاد «روحیه واقعی پرولتاریای انترناسیونال» در بین اعضای حزب پرداخت.^{۸۲}

از انتخاب سه دبیر جدید حزب، که از بین یازده عضو هیأت اجراییه انتخاب شده بودند، چنین برآمد که کادر رهبری حزب در دست هواداران شوروی افتاده است. رادمنش که کاندیدای چند دسته حزبی بود مقام خود را به عنوان دبیر اول حزب حفظ کرد، اما اسکندری و کامبخش که هر دو از طرفداران شوروی بودند جایگزین احسان طبری و دکتر کشاورز در سمت دبیران دوم و سوم حزب شدند.^{۸۳} يك ماه بعد، دبیران جدید و چند تن از رهبران حزب از جمله رضا روستا دبیر شورای متحده، در بیست و دومین کنگره حزب کمونیست شوروی در مسکو شرکت کردند. همگی آنان به يك زبان پشتیبانی بلا شرط حزب از کادر رهبری شوروی را در کلیه مسائل عمده بین‌المللی و ملی ابراز داشتند. سخنانی رادمنش در این کنگره نشانگر روی-ژگی‌های عادی بود که وجوه مشخصه اظهارات سران احزاب کمونیست خارجی در دوران پس از استالین را تشکیل می‌دهد. رادمنش

به ابراز ستایش حزب توده از برنامه جدید حزب کمونیست شوروی با کلماتی چاپلوسانه پرداخت و در قسمتی از سخنان خود گفت:

«این برنامه فصل تازه و روشنی را در فراگرفتن مارکسیسم - لنینیسم و شناخت آن، در حیات حزب کمونیست شوروی و در تاریخ کمونیسم جهانی و احزاب کارگر می‌گشاید. زحمتکشان کشور ما، مانند همه زحمتکشان جهان، از پیروزی‌ها و دستاوردهای اتحاد شوروی شادمان هستند و صمیمانه به حزب کمونیست شوروی و کمیته مرکزی لنینی به رهبری رفیق خروشچف، بزرگترین مبارز صلح و مدافع آزادی مردم از بردگی و استعمار، تبریک می‌گویند».

رادمنش، همچنین به نمایندگی از سوی حزب، سیاست مسکورا دایر بر محکوم کردن مخالفان مسلکی چپ و راست آن، مورد تأیید قرار داد: «برنامه جدید [حزب کمونیست شوروی] با ارزش‌های مادی و معنوی آن، یک سلاح نیرومند روانی و سیاسی علیه گروه‌های بسورژوازی و اصلاح طلب و تجدید نظر طلبان و دگماتیک‌ها [جزمیون] در جنبش کمونیستی و کارگری است.»

رادمنش به منظور این که هر گونه شکی را درباره موضع حزب، نسبت به اختلاف مسلکی شوروی و چین بر طرف سازد، که در تقبیح مسکورا از سوی حزب کمونیست آلبانی، منعکس شده بود، اعلام داشت که «وحدت اردو گاه سوسیالیسم به اندازه تخم چشم ما برای ما عزیز و گرامی است. به این جهت، ما انتقاد صورت گرفته از حزب کارگر آلبانی به خاطر نقض اصول مورد توافق احزاب کمونیست و کارگر در [کنفرانس‌های] ۱۹۵۵ و ۱۹۶۰ توسط آن حزب را که به تضعیف پیوند های بین‌المللی [سوسیالیسم] منجر می‌گردد»^{۸۴}، مورد تأیید قرار می‌دهیم.»

قسمتی از سخنرانی رادمنش که به سیاست داخلی و بین‌المللی ایران مربوط می‌شد، صرفاً تکرار مجدد ارزیابی حزب از اوضاع ایران پس از سقوط مصدق بود. اما رادمنش تلاش کرد تا بالحن خوش بینانه‌ای به تشریح تلاش‌های حزب در شرایط حکمفرما بر رژیم کنونی بپردازد:

«مبارزه توده‌ای‌ها در دو سال اخیر نشان می‌دهد که ما اینک در آغاز يك نهضت آزادی‌بخش بزرگ ملی هستیم و حزب ما با بهره‌گیری از تجربه گذشته، قوام می‌گیرد، و می‌کوشد تا همه نیروهای دموکراتیک و ملی را در يك جبهه متحد توده‌ای علیه امپریالیسم و فئودالیسم و به منظور واژگون کردن رژیم و تحصیل آزادی‌های دموکراتیک و خارج شدن [ایران] از بلوک‌های متجاوز [سازمان پیمان مرکزی یا سنتو] و تشکیل يك دولت ملی متحد سازد. در این مبارزه، پیروزی‌ها و دستاوردهای اتحاد شوروی و سایر کشورهای اردوگاه سوسیالیسم مایه الهام و قدرت ما می‌باشد»^{۸۵}.

از زمان سخنرانی رادمنش که در اکتبر ۱۹۶۱ [مهر ۱۳۴۰] ایراد شد، هیچ‌گونه دگرگونی عمده‌ای در اظهارات رهبران حزب توده نسبت به سیاست داخلی و بین‌المللی آن به وجود نیامده است. از آن زمان تا کنون [۱۹۶۶- سال تألیف کتاب] اگرچه چشم‌انداز تحقق هدف‌های حزب به گونه ریشه‌ای [رادیکال] بهبود یافته است، اما آشکار است که حزب همچنان در مسیر گذشته فعالیت می‌کند. مثلاً در اوایل نوامبر ۱۹۶۰ [آبان ۱۳۳۹] مقامات دولتی ایران اعلام داشتند که يك حوزه کمونیستی بزرگ را در اصفهان درهم شکسته و ۹۰ عضو فعال آن را که از کادر رهبری حزب در اروپای شرقی دستور می‌گرفتند، بازداشت کرده‌اند^{۸۶}. نشریات به دست آمده از توده‌ای‌ها ثابت می‌کرد که بین حزب و ملیون [جبهه ملی] همکاری وجود داشت، و رژیم این موضوع را محملی برای توجیه ادامه سرکوب مخالفین قرارداد.

بهبود روابط ایران و شوروی

آخرین اقدام دیپلماتیک شوروی در قبال اصلاحات اجتماعی و اقتصادی ایران [به اصطلاح اصلاحات ارضی شاه] و اختلاف مسلکی چین و شوروی، دو تحولی است که احتمالاً از اهمیت بیشتری در مسیر آینده کمونیسم در ایران برخوردارند. از سال ۱۹۶۲ [شهریور ۱۳۴۱]، یعنی هنگامی که ایران قول داد اجازه ندهد

خاک آن کشور به صورت پایگاه‌های نظامی خارجی [علیه شوروی] درآید، روابط ایران و شوروی به آهستگی اما بدون لغزش رو به بهبود است.^{۸۷} و این تحول خواه و ناخواه در شیوه تبلیغات و فعالیت‌های حزب توده تأثیر گذارده است.

در بطن این تحول در مناسبات شوروی و ایران، ارزیابی مجدد اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از قابلیت رژیم ایران، برای انجام اصلاحات ریشه‌ای اجتماعی و سیاسی و حتی انقلابی از طریق راه‌های متعارف و غیر انقلابی وجود دارد. از جمله اقدامات رژیم ایران در این زمینه عبارت بودند از انجام اصلاحات ارضی در مقیاس وسیع، و مبارزه با فساد در دوران نخست‌وزیری دکتر امینی در مه ۱۹۶۱ [اردیبهشت ۱۳۴۰] که با حمایت مرددانه شاه صورت گرفت.^{۸۸} البته این اقدامات در دوران آخر نخست‌وزیری امینی شتاب خود را از دست داد و شدت اولیه آن پس از تغییر کابینه در ماه ژوئیه [تیر ۱۳۴۰ و کابینه علم] از نو آغاز گردید و شاه از کنترل بیشتری بر کابینه برخوردار شد.

تقارن این تحول داخلی [نخست‌وزیری اسدالله علم] با مبادله یادداشت‌هایی درباره ندادن پایگاه‌های خارجی در ایران، منجر به این گردید که شوروی نظرات مساعدتری را نسبت به سیاست داخلی رژیم ایران اتخاذ کند. پس از این که دولت شوروی چند ماه بعد واکنش مساعدی را نسبت به موضوع به آرای عمومی گذاردن اصلاحات شاه [به اصطلاح تصویب اصول دوازده گانه انقلاب شاه و ملت] نشان داد،^{۸۹} حزب توده يك بار دیگر ناگزیر شد تا همسازی‌ای بین دشمنی سیاسی و مسلکی خود با رژیم و اقدام جدید دیپلماتیک شوروی نسبت به ایران به وجود آورد.^{۹۰} در واقع، دتانت [تشنج زدائی] روابط ایران و شوروی در سال‌های اخیر که عملاً به بی‌اعتباری حزب توده انجامید، این مسأله را مورد پرسش قرار داده است که آیا روس‌ها برای همیشه بر روی حزب توده خط کشیده‌اند یا نه؟^{۹۱} در مورد اثرات منفی این تحول بر حزب توده نباید گزافه گوئی کرد. در وهله اول، کادر رهبری طرفدار شوروی حزب که قدرت غالب را در حزب در دست دارد، می‌تواند این تحول را

با استناد به يك ضرورت تاکتیکی [سیاسی] توجیه کند. یعنی، رضایت سکوت آمیز حزب نسبت به این تحول را، می‌توان به شیوه گذشته در محتوای «هم بستگی جهانی پرولتاریا» تبیین کرد چرا که لازمه این هم بستگی آن است که احزاب کمونیست طرفدار شوروی به خاطر حفظ مصالح دولت شوروی، این نوع دگرگونی‌های تحمیل شده را به گونه منطقی بپذیرا شوند. در وهله دوم، حزب می‌تواند رژیم ایران را کمتر ضد شوروی دانسته و اصلاحات اجتماعی و اقتصادی آن را در محتوای تئوری‌های تجدیدنظر شده دربارهٔ نهضت آزادی بخش ملی و نظرات مکتبی لنین پیرامون شرایط عینی و بالقوه حکمفرما بر جوامع عقب افتاده توجیه کند. به این ترتیب، حزب قادر است که خودداری ایران از دادن پایگاه به دولت‌های غربی و نیز اصلاحات اقتصادی و اجتماعی رژیم در جهت تحکیم استقلال اقتصادی خود را به عنوان قسمتی از شرایط قبلی برای روی کار آمدن يك «دموکراسی ملی» تعبیر کند. به همین ترتیب، حزب می‌تواند بر روی تحولات مساعد در از مدتی حساب کند که اقدامات اصلاحی شاه زمینه آن را فراهم خواهد کرد^{۹۲}. یعنی، درست همان گونه که سیاست نوگرایی رضاشاه موجب تجدید حیات کمونیسم پس از سال ۱۹۴۱ [۱۳۲۰ شمسی] گردید، انقلاب سفید شاه نیز می‌تواند به گونه ریشه‌ای [رادیکال] شالوده‌های قدرت سنتی کشور را در حدنهائی به سود حزب توده تغییر دهد^{۹۳}. حاصل کلام، بعید به نظر می‌رسد که این تحول [در روابط ایران و شوروی] بتواند به تنهائی موجب دلسردی کادر رهبری حزب توده گردد، خصوصاً این که اتحاد شوروی و متحدان اروپائی آن [اروپای شرقی] همچنان به صورت پناهگاه اصلی بیشتر توده‌ای‌های فراری به شمار می‌آیند. البته، به شیوه گذشته، کادرهای پایین حزب و اعضای فاقد فعالیت، احتمالاً در برابر بهبود روبه فزاینده‌گی روابط شوروی با رژیم ایران، آسیب‌ناپذیر باقی نخواهند ماند.

رقابت شوروی و چین بر سر رهبری کمونیسم

اختلاف مسلکی چین و شوروی در سال‌های اخیر که موجب تیرگی روابط اکثر احزاب کمونیست جهان با مسکو شده، بدون شک در وضع حزب توده تأثیری نداشته است.^{۹۴} چنانچه حزب توده توانسته بود خارج از منطقه نفوذ شوروی فعالیت کند، تأثیر این رقابت می‌بایست بر جنبش کمونیستی ایران به گونه قابل تشخیصی دیده می‌شد. تا این اواخر، نه تنها پیروان حزب در داخل کشور زیر مراقبت شدید [دستگاه اطلاعاتی رژیم] قرار داشتند، بلکه همچنین کادر رهبری حزب در ظاهر امر از یک موضع طرفدار شوروی در همه موضوعات بین‌المللی و مسلکی پیروی کرده است. کمیته مرکزی حزب توده از زمان تشکیل کنگره بیست و دوم حزب کمونیست شوروی در اکتبر ۱۹۶۱، در موارد متعدد آشکارا موضع طرفدارانه از مسکو داشته است. اما اخیراً معلوم گردید که در این موارد کادر رهبری حزب همواره از اتفاق نظر برخوردار نبوده است.

در اوایل سال ۱۹۶۱ [اواخر سال ۱۳۳۹] که نهمین پلنوم کمیته مرکزی حزب تشکیل شد، وقتی مسأله طرز برخورد حزب با [حزب کارگران کمونیست] آلبانی عنوان گردید، یک دسته کوچک از اعضای کمیته مرکزی با محکوم کردن حزب یاد شده، مخالفت کردند و اختلافات مسلکی شوروی و چین را پیش‌بینی کردند. با وجود این اختلاف نظر، اتفاق نظر و هم‌بستگی اعضای حزب با حزب کمونیست شوروی تا تابستان ۱۹۶۵ [۱۳۴۴] ادامه یافت و در این هنگام بود که رهبران قدیمی حزب مواجه با بحران داخلی دیگری شدند که یادآور بحران‌های داخلی حزب در سال ۱۹۴۷ [۱۳۲۶ شمسی] و ۱۹۵۳ [۱۳۳۲ شمسی] بود.

دو تحول مرتبط به هم در تابستان سال ۱۹۶۵ [۱۳۴۴] سبب گردید که بحران فزاینده در داخل کادر رهبری حزب از پرده بیرون افتد. یک تحول عبارت بود از ادامه توسعه روابط ایران و شوروی که با سفر دوم شاه به مسکو، و موافقت کمیته

مرکزی حزب توده برای استرداد توده‌های فراری و محکوم، به ایران، زیر فشار دو دولت ایران و شوروی، به اوج خود رسید^{۹۵}. تحول دیگر عبارت بود از وخیم‌تر شدن روابط چین و شوروی در پی وقفه کوتاه ناشی از تغییر کادر رهبری شوروی [سقوط خروشچف] در پائیز سال ۱۹۶۴.

در ژوئیه و اوت ۱۹۶۵ [تیر و مرداد ۱۳۴۴] سه عضو برجسته کمیته مرکزی حزب با انتشار یک رشته اعلامیه‌های تند و تیز، انشعاب خود را از موضع طرفدار شوروی حزب اعلام داشتند^{۹۶}. انشعاب‌کنندگان در یکی از این اعلامیه‌ها تعهد خود را نسبت به یک «انقلاب خونین به عنوان تنها راه آزاد کردن خلق‌های ایران» مورد تأکید قرار دادند. در اعلامیه دیگر، از همه اعضای حزب خواستند که به مبارزه برای «تجدید حیات و تجدید سازمان انقلابی طبقه کارگر ایران» ملحق شوند.

پلنوم یازدهم کمیته مرکزی حزب در پاسخگویی به این درخواست، در اواخر تابستان [همان سال] سه نفر از انشعاب‌کنندگان [احمد قاسمی، دکتر غلامحسین فروتن عباس شقاقی] را به عنوان یک فرآکسیون مخالف حزب محکوم کرد و دو نفر از آنها را از کمیته مرکزی اخراج کرد [قاسمی، فروتن] و عضویت نفر سوم را [شقاقی] به حالت تعلیق در آورد (شقاقی عضو مشاور در کمیته مرکزی بود). کمیته مرکزی بی‌درنگ برای پر کردن خلاء به وجود آمده، سه عضو جدید در کمیته مرکزی گنجاند. انشعاب‌کنندگان در تاریخ هفتم اکتبر ۱۹۶۵ [نیمه دوم مهر ماه ۱۳۴۴] به اعضای جدید کمیته مرکزی نامه‌ای نوشته و اعلام داشتند که همه تصمیمات پلنوم یازدهم را محکوم می‌کنند و قصد خود را دایر بر تشکیل «سازمان انقلابی حزب توده ایران» اعلام داشتند. در همان زمان، این سه نفر، همراه با تعداد نامعلومی از هواداران خود محل سکونت خویش را که اروپای شرقی بود ترک گفته و از راه آلبانی به پکن رفتند. به این ترتیب، یک انشعاب رسمی در کادر رهبری حزب به وجود آمد و یک فرآکسیون طرفدار چین تشکیل گردید^{۹۷}.

کمیته مرکزی در اعلامیه بلندبالائی که در ژانویه ۱۹۶۶ [دی ۱۳۴۴] منتشر

کرد این انشعاب را رسماً اعلام داشت و کادر رهبری حزب کمونیست چین را مسئول آن دانست چرا که آشکارا از احزاب مارکسیست-لنینیست می‌خواست تا در کارهای سیاسی و تشکیلاتی، حساب خود را از «تجدید نظر طلبانی که به خدمت امپریالیسم امریکا در آمده بودند» [منظور شوروی است] جدا سازند.^{۹۸} به محض این که انشعاب یادشده شکل یک عمل انجام شده را گرفت، کمیته مرکزی حزب که طرفدار شوروی بود رسماً به سایر احزاب کمونیستی پیوست که اطاعت از شوروی را به جان خریدند. بدین سان بود که مثلاً روزنامهٔ مردم «ارگان حزب توده [در مهاجرت]» با ارائه کیفرخواست بلندبالائی به محکوم کردن «اثرات سوء» مشی حزب کمونیست چین پرداخت و آن حزب را متهم کرد که عقاید اصیل مارکسیسم-لنینیسم را به مسخره گرفته و «مبارزه ضد امپریالیستی مردم قهرمان ویتنام» را نادیده انگاشته و به اعمال تاکتیک‌های [شیوه عمل‌های] نفاق افکن دست زده است.^{۹۹} به همین ترتیب، هیأت نمایندگی حزب توده در کنگره بیست و سوم حزب کمونیست شوروی که در آوریل ۱۹۶۶ [فروردین ۱۳۴۵] در مسکو برگزار شد، وابستگی خود را به حزب کمونیست شوروی آشکارا اعلام داشت.

خارج از حزب توده، سایر عناصر چپ و خصوصاً روشنفکران در برابر تحول سیاست شوروی نسبت به ایران و تجزیه جنبش یک‌پارچه کمونیسم جهانی آسیب‌پذیر بوده‌اند. کاملاً سواى تأثیر یورش قاطعانه چینی‌ها در رقابت با شوروی و بیعت گرفتن از کمونیست‌های خاورمیانه، عوامل دیگری نیز وجود دارند که می‌توانند در حد نهائی به کمونیسم چینی نقش رهبری در خاورمیانه را بدهند. خصلت ملی‌جنبش کمونیستی در چین و شباهت برخی از ویژگی‌های اجتماعی-اقتصادی آن کشور با جوامع خاورمیانه از اهمیت خاصی برخوردار است. همچنین، چون چین فاقد آلودگی [سیاسی] در این منطقه است، از این رومی‌تواند خود را به دور از برخورد احتمالی با احساس ذاتی ناسیونالیسم مردم خاورمیانه نگاه دارد. موضوع مهم دیگر آن است که مائوئیسم جنبه ریشه‌ای داشته و قادر است احتمالاً برخی از جوانان

مارکسیست خاورمیانه را به خود جلب کند.^{۱۰۰}
برخی از عوامل یادشده آشکارا جزء جدانشدنی از جاذبه مسلک جهانی کمونیسم
است که حتی اینک نیز با شوروی شناسانده می شود و در باره آن اشاره بیشتری در
صفحات آخر این کتاب خواهد شد.

توضیحات فصل ششم

۱- با این که هیچ گونه اطلاعات آماری معتبری درباره حدود کارساز بودن این اقدامات وجود ندارد، اما برخی از گزارش‌ها، حاکی از آن است که بر اثر بازداشت انبوه نزدیک به ۳۰۰۰ نفر از اعضای فعال حزب و تبعید برخی از آنان به جزیره خارک در خلیج فارس، تعداد اعضای حزب توده در ژانویه ۱۹۵۴ به ۳۰۰۰ الی ۴۰۰۰ نفر کاهش یافت. مقامات دولتی بعداً گزارش کردند که فقط ۵۸۰ نفر از این افراد در زندان باقی ماندند (روزنامه نیویورک تایمز به تاریخ ۱۵ ژانویه ۱۹۵۴). به منظور تحکیم مبنای قانونی سیاست ضد کمونیست رژیم، لایحه مبارزه با خرابکاری در تاریخ دوم نوامبر ۱۹۵۴ به تصویب رسید که جایگزین قانون مجازات مقدمین علیه امنیت و کشور مصوب ۱۹۳۱ [۲۲ خرداد ۱۳۱۰] گردید. نگاه کنید به:

اتحادیه بین‌المجالس، اطلاعات مربوط به قانون اساسی و پارلمان، دوره ۳، شماره ۲۱، صفحه ۹۰۸ - نویسنده

۲- از میان ۵۴۸ نفر اعضای شبکه نظامی حزب توده، ۲۸ افسر در کادرهای بالای حزب اعدام شدند و سایرین به مجازات حبس از حداقل شش ماه تا حبس ابد محکوم شدند. نگاه کنید به:

فرمانداری نظامی تهران: کتاب سیاه [افسران حزب توده]، تهران، ۱۹۵۵، صفحات ۳۴۵-۳۷۲ - نویسنده

۳- بر اثر تشویق زیاد مقامات مربوطه دولتی، برخی اقدامات جهت اعاده حیثیت سیاسی اعضای حزب، از جمله حتی برای برخی از رهبران برجسته حزب، صورت گرفت. اکثر

این اقدامات به صورت انتشار مجلات جدیدی انجام شد که در آن‌ها مقالات ضد کمونیستی به چاپ می‌رسید و به افشای شرح فعالیت‌های شخصیت‌های برجسته سازمان حزب به قلم خود آن‌ها می‌پرداخت. این مجلات حاوی اعترافات بدتوبه و وفاداری به رژیم بود. نگاه کنید به :

سیر کمونیسم، بویژه فصل ۲۳ آن - نویسنده

۴- جان روبرتو اسکارچا: جهات حقوقی و سیاسی اختلاف اخیر ایران و شوروی، مجله شرق جدید، دوره ۳۴، شماره ۷ (۱۹۵۹)، صفحات ۴۹۹-۵۱۳- نویسنده

۵- لئونارد بایندر: «ایران، تحول سیاسی در يك جامعه در حال دگر گونی» (بر کلی ولوس آنجلس، ۱۹۶۲)، صفحه ۲۰۴- نویسنده

۶- تجدید روابط سیاسی ایران و انگلیس در تاریخ ۱۴ آذر ۱۳۳۲ صورت گرفت. در این زمینه اعلامیه مشترك دولت‌های ایران و انگلیس چنین می‌گفت:

«دولتین انگلستان و ایران تصمیم گرفته‌اند روابط سیاسی را برقرار سازند و هر يك به زودی سفیر کبیر به کشور دیگری اعزام دارند. سپس در نزدیک‌ترین موقعی که مورد توافق طرفین باشد، در باب حل اختلافات مربوط به نفت، که اخیراً موجب تیرگی روابط بین آن‌ها شده بود، شروع به مذاکره نمایند و به این طریق دوستی دیرینه خود را برقرار و تحکیم نمایند. دولتین اطمینان دارند که با حسن نیت به راه حلی می‌توان رسید که آمال و آرزوهای مردم ایران در خصوص منابع طبیعی کشورشان ملحوظ و شرافت و مصالح و منافع طرفین بر اساس عدل و انصاف تأمین شود».

نگاه کنید به:

فؤاد روحانی: تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران، صفحه ۴۱۴- مترجم

۷- در مورد قراردادهائی که با کنسرسیوم نفت منعقد شد، نگاه کنید به:

همان منبع، صفحات ۴۳۸ به بعد - مترجم

۸- اولین اقدام کابینه زاهدی مراجعه به آمریکا برای دریافت کمک اقتصادی بود. آیزنهاور رئیس‌جمهور وقت آمریکا که دو ماه قبل درخواست مصدق را در این باب رد کرده بود، با پرداخت ۴۵ میلیون دلار کمک فوری و بیست و سه میلیون و چهارصد هزار دلار کمک تدریجی به ایران موافقت کرد. در این زمینه نگاه کنید به:

جورج لنچافسکی: تاریخ خاورمیانه، ترجمه دکتر هادی جزایری، انتشارات اقبال،

تهران، ۱۳۲۷، صفحات ۲۰۸ به بعد - مترجم

۹- در این زمینه مراجعه کنید به توضیح شماره ۳ از فصل پنجم کتاب حاضر - مترجم

۱۰- اشاره نویسنده به دو موضوع استرداد یازده تن طلای متعلق به ایران و تشکیل کمیسیون مرزی تعیین حدود ایران و شوروی است، که شرح مختصر آن در زیر می آید:
الف - در جریان جنگ دوم جهانی که ایران به اشغال نیروهای انگلیس و شوروی درآمد، و پس از امضای قرارداد دوستی و همکاری ایران و متفقین (قرارداد معروف به پیمان اتحاد سه گانه مصوب ۱۳۲۰)، ایران تعهد کرد که برای تأمین پرداخت‌های ریالی متفقین در ایران مقداری اسکناس در اختیار آن‌ها قرار دهد. به همین منظور در اسفند ۱۳۲۱، موافقت‌نامه‌ای بین بانک ملی ایران و نمایندگان شوروی در تهران به امضا رسید و بر طبق این موافقت‌نامه دولت شوروی تعهد کرد که در مقابل ریال‌های دریافتی، چهل درصد ارز تضمین شده به طلا (دلار آمریکایی) و شصت درصد شمش طلا به نسبت دو پنجم و سه پنجم به بانک ملی ایران می‌پردازد.

پس از پایان جنگ و خارج شدن نیروهای شوروی از ایران، بانک ملی از این بابت مبلغ ۲۰ میلیون دلار (۱۲ میلیون دلار به صورت شمش طلا و ۸ میلیون دلار به صورت دلار) از بانک دولتی شوروی بستانکار شد. دولت شوروی علیرغم درخواست‌های مکرر مصدق از استرداد این طلا خودداری کرد و سرانجام پس از سقوط مصدق، در تاریخ هفته دوم خرداد ۱۳۳۴ آن را به دولت ایران مسترد داشت.

ب - دولت شوروی برای حل مشکلات مرزی با ایران ابراز علاقه کرد و در تاریخ ۲۳ خرداد ۱۳۳۴ کمیسیون مرزی تعیین حدود دو کشور، به ریاست سپهبد جهانبانی تشکیل شد. طرح این کمیسیون بعداً به تصویب مجالس ایران و شوروی رسید - مترجم

۱۱- در مورد متن این اسناد نگاه کنید به:

جی. سی. هورویتس: «دیپلماسی در شرق نزدیک و میانه، یک سابقه مستند در سال‌های ۱۹۱۴-۱۹۵۶» (نیویورک، ۱۹۵۶)، فصل دوم، صفحات ۳۰۵-۳۰۸ - نویسنده

۱۲- دولت شوروی در تاریخ ۱۲ اکتبر ۱۹۵۵ با صدور اعلامیه‌ای پیمان بغداد را یک قرارداد تجاوزکارانه نامید. در این زمینه نگاه کنید به:

ایوانف: تاریخ نوین ایران (ترجمه فارسی - چاپ مسکو)، صفحه ۱۸۷ - مترجم

۱۳- روزنامه پرآودا به تاریخ ۱۱ ژوئیه ۱۹۵۶، به نقل از CAR، دوره چهارم،

شماره ۴ (۱۹۵۶)، صفحه ۳۹۷ - نویسنده

۱۴ - جورج لنچافسکی: نقش خاورمیانه در امور جهانی (ایتاکا، نیویورک، ۱۹۶۲)،
صفحه ۲۲۲ - نویسنده

۱۵ - بایندر، همان منبع، صفحه ۱۸۱ - نویسنده

۱۶ - لنچافسکی، همان منبع، صفحه ۲۲۲ - نویسنده

۱۷ - چندروز پس از تشکیل کابینه اسدالله علم (ششم شهریور ۱۳۴۱) ایران مذاکراتی را با شوروی برای بهبود روابط آغاز کرد. در ۲۴ شهریورماه، دولت ایران یادداشتی به شوروی تسلیم و طی آن تأکید کرد که دولت ایران پایگاه موشکی به هیچ کشوری نخواهد داد. در پی این مذاکرات روزنامه ایزوستیا اعلام داشت که «اختلاف ایران و شوروی پایان یافته است». این مذاکرات همراه با تلاش‌های دیپلماتیکی بود که جزئیات آن را عبدالحسین مسعود انصاری (سفیر سابق ایران در شوروی) در جلد پنجم خاطرات خود تحت عنوان زندگانی من (صفحات ۱۷۶ به بعد) آورده است - مترجم

۱۸ - متن آن در کیهان انگلیسی یازدهم اکتبر ۱۹۶۲ آمده است - نویسنده

۱۹ - در شانزدهم اکتبر ۱۹۶۳، جان کندی رئیس جمهور وقت آمریکا از طریق دستگاه‌های عکس برداری هوایی هواپیماهای ۲ - U متوجه شده بود که اتحاد شوروی برغم تعهدات قبلی، به نصب موشک‌های بالیستیک و سلاح‌های هسته‌ای در کوبا مشغول است. در روز ۲۲ اکتبر ۱۹۶۲، رئیس جمهور آمریکا طی یک برنامه تلویزیونی، موضوع را به مردم اطلاع داد و با ارسال نامه‌هایی برای خروشچف، از وی خواست تا این موشک‌ها را از خاک کوبا خارج کند. در ۲۸ اکتبر ۱۹۶۲، خروشچف موافقت خود را با این پیشنهاد اعلام کرد به شرط این که آمریکا از تجاوز به کوبا دست بردارد. این راه حل موقتاً پذیرفته شد و بحران خاتمه یافت - مترجم

۲۰ - روزنامه نیویورک تایمز، مورخ ۲۴ اکتبر ۱۹۶۲ - نویسنده

۲۱ - مجموعه آثار مائوتسه تونگ، جلد اول (لندن، ۱۹۵۴)، صفحه ۱۶۲ - نویسنده

۲۲ - ل. ن. واتولینا: رشد آگاهی ملی در میان ملل عرب در سال‌های ۱۹۴۵-۱۹۴۶،
مجله شوروی و شرق نزدیک، شماره ۵ (۱۹۵۵)؛ به نقل از CAR، دوره سوم، شماره ۳
(۱۹۵۵)، صفحه ۳۵۱ - نویسنده

۲۳- مجله شوروی و شرق نزدیک، شماره ۱ (۱۹۵۶)؛ به نقل از والتر لاکور در کتاب تحول در خاورمیانه (نیویورک، ۱۹۵۸)، صفحه ۳۹۱- نویسنده

۲۴- بحران عام سرمایه‌داری (*The General Crisis of Capitalism*) بنا به تعریف مارکسیست‌ها (اقتصاد سیاسی، جلد سوم، چاپ مسکو) عبارت است از: «... بحران عام سرمایه‌داری بحران همه‌جانبه مجموعه سیستم جهانی سرمایه‌داری است که علائم مشخصه آن، جنگ‌ها و انقلابات، مبارزه بین سرمایه‌داری در حال مرگ و سوسیالیسم در حال اوج‌گیری است. اساس این بحران را از یک طرف سقوط بیش از پیش سیستم سرمایه‌داری اقتصاد جهانی، و از سوی دیگر قدرت اقتصاد رشدیابنده آن کشورهایی که از سرمایه‌داری فروافتاده‌اند، تشکیل می‌دهد. علائم اساسی بحران سرمایه‌داری عبارتند از: تقسیم جهان به دو سیستم سرمایه‌داری و سوسیالیسم و مبارزه بین آن دو...» - مترجم

۲۵- بیستمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی و وظایفی که برای مطالعه شرق معاصر در نظر گرفته شده است، مجله شوروی و شرق نزدیک، شماره ۱ (۱۹۵۶)؛ به نقل از *CAR*، دوره چهارم، شماره ۴ (۱۹۵۶)، صفحه ۳۴۴- نویسنده

۲۶- همان منبع - نویسنده

۲۷- ام. ای. ژوکوف: «درهم شکستن سیستم استعماری امپریالیستی»، نشریه *Party Life* (حیات حزبی) اوت ۱۹۵۶؛ به نقل از والتر لاکور در تحول خاورمیانه، صفحه ۳۹۲- نویسنده

۲۸- همان منبع - نویسنده

۲۹- مادام کارردانکوزه: سیر تکاملی سیاست شوروی پس از کنگره بیستم، همان منبع صفحه ۳۹۲- نویسنده

۳۰- الکساندر بنیگسن: نقش جبهه ملی در استراتژی کمونیست‌ها در خاورمیانه، همان منبع، صفحات ۳۶۲-۳۶۴- نویسنده

۳۱- والتر لاکور: کمونیسم و ناسیونالیسم در خاورمیانه (نیویورک، ۱۹۵۶)، صفحه ۲۹۶- نویسنده

۳۲- همان منبع - نویسنده

۳۳- مادام‌کارر دانکوزه: حزب توده ایران، مجله اطلاعات نظامی (فوریه و مارس

۱۹۵۷) - نویسنده

۳۴- کمیته مرکزی حزب توده، «درباره ۲۸ مرداد» - نویسنده

۳۵- فعالیت‌های کمونیستی در شرق نزدیک (مجموعه‌ای از اسناد و تفسیرهای استوار

بر منابع فارسی که به وسیله مرکز اسناد و تحلیل در ۱۹۵۴ در پاریس چاپ شده است؛ متن

تأییدی آن) - نویسنده

۳۶- داود نوروزی: «حزب توده ایران، يك ضرورت تاریخی برای ما»، مجله دنیا،

دوره دوم، شماره ۱ (۱۹۵۸)، صفحه ۲۹ - نویسنده

۳۷- عبدالصمد کامبخش: «ایران در شرایط دشوار»، مجله مارکسیسم جهانی، دوره

دوم، شماره ۹ (۱۹۶۱)، صفحه ۳۸ - نویسنده

۳۸- در اوایل سال ۱۹۵۸، کادر رهبری حزب، مبارزه تبلیغاتی خود را با انتشار

نشریات ارگان‌های مخفی‌اش و سایر نشریات در آلمان شرقی شدت بخشید و هزاران نسخه

از این نشریات برای دانشجویان ایرانی در اروپا فرستاده شد. يك سال بعد يك فرستنده

رادیویی موج کوتاه به نام «پیک ایران» در اختیار کادر رهبری حزب گذارده شد. این

فرستنده روی طول موج‌های ۱۹/۳۷ و ۲۵/۳۷ متر از برلین شرقی پخش می‌شد (این

اطلاعات از قسمت کنترل رادیویی اداره اطلاعات بریتانیا گرفته شده است) - نویسنده

توضیح مترجم: رادیو پیک ایران که در سال ۱۳۳۸ در برلین شرقی آغاز به کار کرد،

نتیجه اختلافات ایران و شوروی بر سر پیمان بغداد بود. در سال‌های بعد که بهبود روابط

ایران و شوروی حاصل گردید و ایران با آلمان شرقی رابطه سیاسی برقرار کرد (۱۹۷۲)،

برنامه این رادیو قطع گردید - مترجم

۳۹- تشکیل پلنوم چهارم در مسکو (ژوئن و ژوئیه ۱۹۵۷ برابر با تیر و مرداد ۱۳۳۷)

در تاریخ فعالیت خارج از کشور حزب توده اهمیت زیادی دارد. زیرا نخستین واکنش

حزب نسبت به اشتباهات گذشته آن، و به ویژه در رابطه با حکومت دکتر مصدق به شمار

می‌رود. در این پلنوم، کمیته مرکزی به بخشی از اشتباهات خود اعتراف کرد، ولی حاضر

به تجزیه و تحلیل جامع انحرافات خود نشد. درباره این پلنوم، مطالب درخور توجهی

نوشته شده است که اشاره کوتاهی به آن‌ها سودمند به نظر می‌رسد؛ بیژن جزینی در صفحه ۳۴

از جلد دوم «تاریخ سی ساله ایران» می‌نویسد:

«... اعتراف کمیته مرکزی [به اشتباهات خود] خالی از صداقت انقلابی بود. هدفش خاموش کردن معترضین و به دست آوردن حیثیت از دست رفته بود...»
 دکتر فریدون کشاورز، که خود در این پلنوم شرکت داشته است، در کتاب «من متهم می‌کنم»، (صفحه ۷۲ به بعد) می‌نویسد که معترضین خواستار اخراج کیانوری و کامبخش از حزب بودند اما روس‌ها پادرمیانی کردند و مانع این کار شدند - مترجم

۴۰- کمیته مرکزی حزب توده، «قطعنامه پلنوم پنجم، مارس ۱۹۵۸»، مجله مسایل حزبی، شماره ۵ (آوریل ۱۹۵۸)، صفحه ۴۴- نویسنده
 به‌طوری که دکتر کشاورز (در همان منبع، صفحه ۷۳) می‌نویسد، در این پلنوم جناح طرفدار شوروی [کیانوری، کامبخش و غلام یحیی] توانستند ایرج اسکندری را به جای دکتر ادمنش به دبیر کلی حزب برگزینند - مترجم

۴۱- طرح برنامه و اساسنامه مصوب پلنوم هفتم و کنفرانس وحدت، نشریه حزبی، سپتامبر و اکتبر ۱۹۶۰- نویسنده

۴۲- دولت دموکراسی ملی، مجله دنیا، دوره دوم، شماره ۴ (مارس ۱۹۶۱) صفحه ۷۳؛ در مورد تحلیل مشروح تر این مفهوم نگاه کنید به:
 کلاوس وسترن: دولت دموکراسی ملی (کپنهاک، ص ۱۹۶) - نویسنده

۴۳- از سال ۱۹۴۶ [از آذر ۱۳۲۵] يك فرستنده رادیویی که خود را «صدای آزاد ایران» می‌نامد و به وسیله پرسنل نظامی فرقه دموکرات اداره می‌شود، به صورت نشانه عمده ادامه حیات اعضای باقی مانده از ضلله آذربایجان در قفقاز شوروی در آمده است- نویسنده

۴۴- نروزی، همان منبع، ص ۳۹- نویسنده
 در مورد فعالیت فرقه دموکرات در خارج از کشور و اتحاد آن با حزب توده در سال ۱۳۳۸، اشاره به نکات زیر ضروری به نظر می‌رسد:
 الف - پس از مرگ (یا کشته شدن) پیشه‌وری در آذربایجان شوروی، رهبری فرقه به دست غلام یحیی دانشیان افتاد که در شمار دوستان نزدیک «باقراوف» دبیر کل حزب کمونیست آذربایجان شوروی بود.

ب - پس از لورفتن شبکه آذربایجان در سال ۱۳۳۸، بر اثر فشار حزب کمونیست آذربایجان شوروی، زمینه اتحاد حزب توده و فرقه دموکرات فراهم شد.

پ - در اتحادی که صورت گرفت، غلام یحیی ضمن حفظ سمت خود در فرقه (صدر

فرقه دموکرات) به کادر رهبری حزب پیوست.

ج - الحاق فرقه دموکرات به حزب به صورت «کمیته ایالتی حزب توده در آذربایجان» انجام گرفت.

در این زمینه نگاه کنید به:

بیژن جزینی، همان منبع، ص ۳۷

دکتر فریدون کشاورز، همان منبع، ص ۴۶ و ۶۵ و ۷۴ - مترجم

۴۵ - مادام کارر دانکوزه، حزب توده ایران - نویسنده

۴۶ - طرح برنامه حزب توده - نویسنده

۴۷ - نروزی، همان منبع، ص ۴۲ - نویسنده

۴۸ - همان منبع - نویسنده

۴۹ - بایندر، همان منبع، ص ۲۲۲ به بعد

ایجاد دو حزب دولتی «ملیون» و «مردم» به این منظور صورت گرفت که با تظاهر به دموکراسی، مردم را سرگرم کنند. این دو حزب در سال ۱۳۳۶ به وجود آمدند. حزب مردم به عنوان «حزب اقلیت» و با ریاست اسدالله علم، و حزب ملیون به عنوان «حزب اکثریت» و با ریاست دکتر اقبال نخست وزیر وقت بود. اساسنامه دو حزب اصولاً بسایکدیگر فرقی نداشت و هر دو از رژیم حمایت می کردند.

اکثریت نمایندگان مجلس نوزدهم به حزب ملیون پیوستند - مترجم

۵۰ - به موجب نظامنامه انتخاباتی که از زمان پیروزی انقلاب مشروطه در ۱۹۰۵

[۱۲۸۴ شمسی] اجرا می شد، اشخاص بالای سن ۷۰ سال نمی توانستند نامزد عضویت در مجلس شورای ملی شوند. مصدق در دهه ۱۹۵۰ [۱۳۳۰ به بعد] به سن ۷۰ سالگی رسیده بود. به علاوه، از زمان آزاد شدن از زندان در ۱۹۵۶ و گذراندن سه سال حبس انفرادی، در خانه خود [در احمدآباد] تحت نظر بود - نویسنده

۵۱ - کامبخش، همان منبع، ص ۴۰ - نویسنده

۵۲ - بزرگ علوی: ایران در چنگال استعمار نو، مجله سیاست خارجی آلمان (برلین

شرقی)، شماره ۱ (ژانویه ۱۹۶۱)، صفحه ۷۷ - نویسنده

۵۳- انتخابات دوره بیستم مجلس با این که شاه وعده انجام آزاد آنرا داده بود (اظهارات دکتراقبال در آخرین جلسه مجلس شورا در نوزدهم خرداد ۱۳۳۹)، با اعمال نفوذ شدید حزب ملیون بر گزار شد و به تظاهرات سیاسی انجامید که منجر به استعفای کابینه اقبال در ششم شهریور ۱۳۳۹ شد و جای خود را به کابینه شریف امامی داد. آنچه که باعث سقوط کابینه اقبال و تجدید انتخابات گردید، اعلامیه ۱۶ ماده‌ای معروف نهضت مقاومت ملی بود. در مورد موضع دوپهلوی حزب توده نسبت به این انتخابات نگاه کنید به: رژیم ترور و اختناق (انتشارات حزب توده در خارج از کشور)، صفحات ۳۹ به بعد - مترجم

۵۴- مجله دنیا، دوره دوم، شماره ۴، ص ۷۳- نویسنده

۵۵- «گزارش هیأت اجرائیه به کمیته مرکزی در نشست ۱۰۰۹ دسامبر»، مسایل حزبی، شماره ۱۶ (اکتبر ۱۹۶۱)، ص ۳- نویسنده

۵۶- والتر لاکور: «به سوی دموکراسی ملی: مکتب شوروی و کشورهای جدید» نشریه *Survey*، شماره ۳۷ (ژوئیه - سپتامبر ۱۹۶۱)، ص ۳-۱۱. در مورد متن کامل آن نگاه کنید به: دان. ن. جاکویز: «مانیفست کمونیست و اسناد مربوط به آن» (اوانسون، ۳، ۱۹۶۱) - نویسنده

۵۷- مجله دنیا، دوره دوم، شماره ۱، ص ۳۵- نویسنده

۵۸- مسایل حزبی، شماره ۱۶ (اکتبر ۱۹۶۱) - نویسنده

۵۹- مجله دنیا، دوره دوم، شماره ۱، ص ۳۵- نویسنده

۶۰- همان منبع، ص ۷۵- نویسنده

۶۱- همان منبع - نویسنده

۶۲- پس از این که شریف امامی در هفتم شهریور ۱۳۳۹ به نخست‌وزیری رسید، مسئولیت برگزاری تجدید انتخابات دوره بیستم مجلس را به عهده گرفت. دستور تجدید انتخابات در ۱۴ دی ۱۳۳۹ صادر شد. برگزاری انتخابات با اعتراض شدید گروه‌های سیاسی مخالف رژیم و دانشجویان دانشگاه روبه‌رو گردید. در نتیجه این انتخابات، بیشترین کرسی‌ها نصیب حزب ملیون شد و بعد از آنان، کاندیداهای حزب مردم و منفردین. در مورد جریان این انتخابات نگاه کنید به:

ابراهیم صفایی: نخست‌وزیران، جلد اول، ص ۳۶۲ به بعد، انتشارات انجمن تاریخ - مترجم

۶۳- «نامه سرگشاده به جبهه ملی» بدتاریخ ۹ فوریه ۱۹۶۱، به نقل از کامبخش در همان منبع، ص ۴۳. همچنین نگاه کنید به مصاحبه رادمنش با روزنامه اومانیت [ارگان حزب کمونیست فرانسه] در تاریخ ۲۸ فوریه ۱۹۶۱ که در مجله شرق جدید، دوره ۴۱، شماره ۶ (۱۹۶۱) در صفحات ۴۴۴ و ۴۴۵ آمده است - نویسنده

۶۴- مسایل حزبی، شماره ۱۶، ص ۲۵ - نویسنده

۶۵- تقسیم کرسی‌های مجلس جدید نشانگر این ترکیب بود که ۴۵ درصد از کرسی‌ها به حزب اکثریت (ملیون) و ۳۵ درصد به اقلیت (مردم) و بقیه به منفردین تعلق داشت - نویسنده نیروهای مخالف رژیم مانند جبهه ملی دوم و مظفر بقائی و حتی دکتر امینی و رشیدیان نیز عملاً انتخابات را تحریم کردند - مترجم

۶۶- فقط يك كانديد ا از جبهه ملی در يك حوزه دورافتاده بر اثر حمایت زیادی که از او صورت گرفت به عضویت مجلس انتخاب گردید، اما هیچ گونه نشانه‌ای از اتحاد وی با توده‌ای‌ها به دست نیامد. نگاه کنید به:

لنچافسکی: نقش خاورمیانه در مسایل جهانی، ص ۲۲۴ - نویسنده

۶۷- مسایل حزبی، شماره ۱۶، ص ۲۶ - نویسنده

۶۸- حزب توده خاطر نشان ساخته است که حزب نیروی سوم خلیل ملکی و هواداران بقائی در شمار گروه‌های اصلی ضد کمونیست بودند. نگاه کنید به:

- آرداشس آوانسیان: «ضد کمونیست، دشمن بشریت: در وراء پرده دود گرفته ناسیونالیسم مثبت» [خلاصه‌ای است از سمیناری که در لایپزیگ توسط مؤسسه تاریخ جهانی برگزار شد]، مجله مارکسیسم جهانی، دوره پنجم، شماره ۹ (۱۹۶۲)، صفحات ۷۴-۷۹ - نویسنده

۶۹- «اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران»، ماهنامه مردم، سال پنجم، شماره ۱۴ (آوریل ۱۹۶۱)، صفحات ۱-۴ - نویسنده

۷۰- جوانان ایران (ارگان مخفی شاخه جوانان حزب) همان منبع، ص ۴۰ - نویسنده

۷۱- همان منبع - نویسنده

۷۲- سرمقاله غلامحسین فروتن در ماهنامه دنیا، دوره دوم، شماره ۴ (۱۹۶۱)، ص

۲۹۱- نویسنده

۷۳- در مورد تحلیلی از مشکلاتی که رژیم با آن‌ها گریبانگیر بود نگاه کنید به: کیلورت. یانگ: ایران در بحران مداوم، مجله مسایل خارجی [وزارت خارجه امریکا]، دوره چهارم، شماره ۲ (ژانویه ۱۹۶۲)، ص ۲۸۵-۲۹۲- نویسنده در مورد چگونگی رخنه حزب توده در دانشجویان ایرانی مقیم خارج و تشدید فعالیت حزب نگاه کنید به:

- بیژن جزینی: تاریخ سی ساله ایران، جلد دوم، ص ۱۰۴ به بعد - مترجم

۷۴- پس از گشایش دوره بیستم مجلس در دوم اسفند ۱۳۳۹، گروه‌های سیاسی مخالف دست به فعالیت‌های گسترده‌ای زدند. نابه‌سامانی اوضاع مالی دولت و اعتصابات برای افزایش حقوق مزید بر علت شده بود. در این بین، در روز چهارشنبه ۱۳ اردیبهشت ۱۳۴۰، دکتر خانعلی یکی از آموزگاران اعتصاب‌کننده به خاطر افزایش حقوق در جلوی بهارستان در برخورد بانبروهای انتظامی کشته شد. روز بعد در تظاهرات بزرگی که برپا شد مردم خواستار برکناری کابینه شریف امامی گردیدند. مجلس نخست وزیر را استیضاح کرد و شریف امامی در همان روز از سمت نخست‌وزیری استعفاء کرد و دکتر علی امینی جای او را گرفت، در این زمینه نگاه کنید به:

ابراهیم صفایی: همان منبع، صفحات ۳۶۶ به بعد

دکتر سید جلال‌الدین مدنی: تاریخ سیاسی معاصر ایران، جلد دوم، ص ۳۵۱-۳۵۲

- مترجم

۷۵- همان منبع - نویسنده

۷۶- جبهه ملی در اولین میتینگ علنی خود ۸۰/۱۰۰۰ نفر را جمع کرد؛ و خواستار

انتخابات فوری بر طبق مقررات قانون اساسی در مورد انحلال مجلسین توسط شاه گردید.

همان منبع - نویسنده

۷۷- گنجاندن نورالدین الموتی، توده‌ای سابق، در کابینه [امینی] به عنوان وزیر

دادگستری و غلامعلی فروهر، رهبر سابق حزب ایران، به عنوان وزیر صنایع و معادن؛ در این

زمینه مورد توجه قرار گرفت. این حقیقت که فریور رئیس انجمن ایرانی هم‌بستگی آسیا

و افریقا بود، به عنوان يك تمایل حزبی کابینه جدید نسبت به بی‌طرفی تلقی گردید که یکی

از هدف‌های آشکار توده‌ای‌ها در این زمان بود. نگاه کنید به:
کامبخش، همان منبع، ص ۴۲ - نویسنده

۷۸- مسایل حزبی، شماره ۱۶، ص ۲۱ - نویسنده

۷۹- همان منبع، ص ۲۸ - نویسنده

۸۰- «اعلامیه نهمین پلنوم کمیته مرکزی حزب توده»، همان منبع، ص ۲۹۱ - نویسنده

۸۱- همان منبع - نویسنده

۸۲- همان منبع - نویسنده

۸۳- طبری که ابتدا مقام دبیر سیاسی حزب را در ۱۹۴۸ [در کنگره دوم حزب در ۱۳۲۷/۲/۵] به دست آورده بود و بدخاطر مبارزه با کادر رهبری قدیم حزب شهرت داشت، اینک دوباره براریکه قدرت مستقر شده بود بنا به نوشته منابع ایرانی، کشاورز کلا حزب توده را ترک گفت و معروف است که با گذرنامه عراقی در سوئیس زندگی می‌کند. از میان اعضای اصلی کمیته مرکزی که در ۱۹۴۸ [در کنگره دوم حزب] برگزیده شدند، دکتر بهرامی و دکتر یزدی در سال ۱۹۵۳ [۱۳۳۲ شمسی] بازداشت گردیدند و بدحبس ابد محکوم شدند. علوی [مهندس علوی] اعدام شد. سه نفر دیگر پس از بازداشت به اتهام همکاری با رژیم از حزب اخراج شدند - نویسنده

درباره موضوع یاد شده، اشاره به توضیحات زیر ضروری است:

الف - در مورد اخراج (یا استعفای) دکتر کشاورز نگاه کنید به:

دکتر فریدون کشاورز: من متهم می‌کنم، صفحات ۷۳ و ۱۵۸ به بعد.

ب - احسان طبری بدجنان کیانوری - کامبخش بیوست و موقعیت خود را استوار کرد.

پ - دکتر بهرامی و دکتر یزدی به علت همکاری با رژیم چند سال بعد از زندان

آزاد شدند.

ت - مهندس علی علوی در تاریخ ۲۵ خرداد ۱۳۳۸ تیر باران شد.

ث - معروف است که از میان سه نفر مزبور، علی متقی حتی کتاب سیر کمونیسم را

برای ساواک نوشت. مهندس شرمینی توبه کرد و در ۱۳۴۰ از زندان آزاد شد - مترجم

۸۴- انور خواجه دبیر کل حزب کمونیست آلبانی، در پی رفاقت امریکا و شوروی،

رهبران شوروی را به تجدید نظر طلبی محکوم کرد. از این رو کنگره ۲۲ حزب کمونیست

شوروی وی را متهم ساخت که در تضعیف سوسیالیسم جهانی می کوشد. مترجم

۸۵- رادمنش: «سخنرانی در بیستمین کنگره حزب کمونیست شوروی در ۱۲۸ اکتبر ۱۹۶۱»، به گزارش «نشریه تبلیغات کمونیستی و تحولات خاورمیانه»، شماره ۹۷ (نوامبر ۱۹۶۱)؛ که به وسیله اداره اطلاعات بریتانیا جمع آوری شده است. در مورد بررسی این کنگره نگاه کنید به:

شارلوت سایکوسکی و لئو گورولیو: سیاست‌های جاری شوروی، فصل چهارم، سوابق مستند ۲۲ کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی (نیویورک، ۱۹۶۲) - نویسنده

۸۶- دکتر کیانوری که در آن زمان در گراتس «Graz» اتریش سکونت داشت، به عنوان رهبر این حوزه شناخته شد. نگاه کنید به مجله شرق جدید، شماره ۴۱، صفحه ۸۸۱ - نویسنده

همچنین نگاه کنید به:

بیژن جزنی، همان منبع، صفحه ۳۲ (کمیته اصفهان) - مترجم

۸۷- در مورد توسعه روابط اقتصادی و سیاسی ایران و شوروی نگاه کنید به:

ایوانف: تاریخ نوین ایران، صفحات ۲۷۱ به بعد - مترجم

۸۸- متن فرمان شاه را در مورد اجرای اصلاحات ارضی و تحلیلی از اوضاع و احوالی که به تصویب فوق‌العاده آن از سوی مجلس انجامید، می‌توان در مجله «خاورمیانه»، سال ۱۶، شماره ۱ (۱۹۶۲)، صفحات ۸۶-۹۲ یافت - نویسنده
همچنین نگاه کنید به:

دکتر سید جلال‌الدین مدنی: تاریخ سیاسی معاصر ایران، جلد دوم - مترجم

۸۹- نگاه کنید به:

ایوانف، همان منبع، صفحات ۲۱۹ به بعد - مترجم

۹۰- مطبوعات زیر کنترل دولت تبلیغات زیادی درباره گزارش‌های مساعد روزنامه پرودا و ایزوستیا از «انقلاب ازبک‌لای» شاه که در ۲۶ ژانویه ۱۹۶۳ [۱۶ دی ۱۳۴۱] به فرزندم گذارده شد، به عمل آوردند. نگاه کنید به اطلاعات هوایی مورخ ۲۱-۲۴ فوریه ۱۹۶۳ - نویسنده

۹۱- این حرکات نمایشی شامل استرداد برخی از فراریان حزب توده به دستگاه انتظامی ایران بود که از جمله باید به استرداد يك افسر سابق پلیس [ستوان قبادی] و تیرباران

- وی در ژوئیه ۱۹۶۴ اشاره کرد - نویسنده
 در مورد استرداد ستوان قبادی و علل آن، نگاه کنید به:
 دکتر فریدون کشاورز: من متهم می‌کنم، صفحات ۸۳ و ۷۶ - مترجم
- ۹۲- يك مفسر این استدلال سفسطه‌آمیز را بدبرخی از رهبران حزب توده نسبت
 می‌دهد که هیچ‌گونه دگرگونی عمده‌ای در مناسبات قدرت بر اثر تغییر انقلابی یا سنتی
 الگوی مناسبات اقتصادی و تولیدی به وجود نخواهد آمد. نگاه کنید به:
 بایندر، همان منبع، صفحه ۳۰۹ - نویسنده
- ۹۳- در مورد تحلیل این اقدامات نگاه کنید به:
 حسین مهدوی: بحران در راه در ایران، «مجله امور خارجی»، شماره ۱ (اکتبر ۱۹۶۵)
 صفحات ۱۳۴-۱۳۶ - نویسنده
- ۹۴- در مورد تحلیل موضع کمونیست‌های آسیایی نگاه کنید به:
 روبرت اسکالینو: «مسکو، پکن، و احزاب کمونیست آسیا»، همان منبع، شماره ۲،
 (ژانویه ۱۹۶۳)، صفحات ۳۲۳-۳۴۳
 در مورد تأثیر چندقطبی شدن احزاب خاورمیانه، نگاه کنید به:
 و.آ. سی.آدی: «خاورمیانه و اختلاف چین و شوروی» در کتاب «چند قطبی» اثر
 والتر لاکور و لئوپولد لابدز (نیویورک، ۱۹۶۲) - نویسنده
- ۹۵- سفر شاه به مسکو راه را برای امضای چندموافقت‌نامه مالی و از جمله يك اعتبار
 در از مدت شوروی به ایران به میزان ۳۸۶ میلیون دلار جهت احداث يك مجتمع ذوب آهن
 [اصفهان] و يك کارخانه ابزارسازی [تبریز] و سایر کارخانه‌ها فراهم کرد. نگاه کنید به مجله
 اکونومیست لندن، مورخ دوم آوریل ۱۹۶۶ - نویسنده
- ۹۶- این افراد عبارت بودند از احمد قاسمی و دکتر غلامحسین فروتن (اعضای
 اصلی کمیته مرکزی) و عباس شقاقی (عضو مشاور کمیته مرکزی). موضوع جالب این است
 که فروتن و قاسمی در شمار هواداران سرسخت و وحدت حزب و کادر رهبری در بحران داخلی
 حزب در ۱۹۴۷-۱۹۴۸ [۱۳۲۶-۱۳۲۷ شمسی] بودند - نویسنده
- ۹۷- در این زمینه نگاه کنید به:
 بیژن جزینی، همان منبع، صفحه ۱۰۵ به بعد

۹۸- این اعلامیه که از رادیوی مخفی ایران در ۳ ژانویه ۱۹۶۶ پخش شد، اشاره خاصی به سرمقاله روزنامه «مردم» و «پرچم سرخ» مورخ ۱۲ نوامبر ۱۹۵۶ تحت عنوان «وحدت عمل کادر رهبری حزب کمونیست شوروی» کرد. این اعلامیه می‌گفت که این مقالات چراغ سبز برای انشعاب‌کنندگان حزب توده و سایر کمونیست‌ها بود - نویسنده

۹۹- از یک تفسیر پخش شده از رادیوی پیک ایران در ۸ ژانویه ۱۹۶۶ - نویسنده

۱۰۰- دانشجویان ایرانی در خارج از کشور، و به ویژه در اروپای غربی، بسیار مستعد تبلیغات مائوایستی می‌باشند. محاکمه عاملین تیراندازی به شاه در حادثه کاخ مرمر در آوریل ۱۹۶۵ [۲۱ فروردین ۱۳۴۴] نشان داد که فعالیت برخی از روشنفکران تحصیل کرده در انگلستان آشکارا فراتر از علاقه به مائوایسم علمی رفته است. در محاکمه دیگری در آوریل ۱۹۶۶، یک دادگاه نظامی دوجوان ایرانی را به اتهام خرابکاری بدسود چین بدمرگ محکوم کرد. نگاه کنید به:

روزنامه نیویورک تایمز، ۲۰ آوریل ۱۹۶۶ - نویسنده

همچنین نگاه کنید به:

بیژن جزینی، همان منبع، صفحات ۱۱۵ به بعد - مترجم

نتیجه

قسمت عمده این کتاب به پژوهش درباره پویائی جنبش کمونیستی ایران از زمان ایجاد آن در اوایل سال ۱۹۲۰ [۹ مرداد ۱۲۹۹] اختصاص دارد که شامل سیر تکاملی عقاید جنبش، تحولات صورت گرفته در سیاست خارجی شوروی و تداوم آن، و تلاش‌های متعدد برای اجرای تفسیرهای جدید عقیدتی نسبت به هدف‌های سنتی است.

آنچه که در زیر می‌آید تلاشی است که در وهله اول برای شناخت منبع اصلی جاذبه کمونیسم، و سپس، برای بررسی تأثیر متقابل کمونیسم در نیروهای سنتی رقیب یا نیروهای اجتماعی جدید، و بالاخره، تعیین ویژگی‌های اجتماعی قشرهائی از جامعه ایران صورت می‌گیرد که بیشتر مستعد پذیرش کمونیسم می‌باشند.

نقش کمونیسم به عنوان ریشه‌ای‌ترین مخالف نظم سیاسی موجود و به‌ویژه در برهه زمانی دوران دو جنگ اول و دوم جهانی و هنگامی که جنبش کمونیستی از خصلت محلی بیشتری برخوردار شد، منبع اصلی جاذبه این مرام در ایران بوده است.^۱ این جنبش در سیر تکاملی خود به عنوان يك وسیله نفی به کار رفت، و بر حسب اتفاق، به گونه مثبتی برای مبارزه با سیستم [رژیم] به کار گرفته شد. این جنبش، همانند دیگر جنبش‌های معترض^۲، برای اجرای نقش منفی خود و متناسب با درجه

بیگانگی نیروهای مشخص سیاسی از رژیم، عمل کرده است. در پژوهش ما، جاذبه زیاد این کارکرد مرام کمونیسم [نقش ریشه‌ای ترین مخالف رژیم] برای عناصر سیاسی مشخص ایرانی که کم و بیش از رژیم بیگانه شده بودند، مورد تأیید قرار گرفت. در چشم این عناصر، جنبش کمونیستی دست کم وسیله‌ای برای مبارزه منفی با رژیم به‌شمار می‌رفت و افراد بایوستن به‌حزبی [حزب توده] که خود را متعهد به‌واژگون کردن رژیم حاکم می‌دانست، از این شکل از مبارزه بسیار ارضا شدند. این عناصر، همچنین توانستند شکل‌های میانه‌روتری از مقاومت منفی را به‌صورت خودداری از دادن رأی و نظایر آن به‌کار گیرند؛ شکل‌هایی از اعتراض اجتماعی که در آنها، به‌گفته لئونارد بایندر (Leonard Binder) ابراز بیگانگی زیاد از رژیم، به‌دلیل ترس از محرومیت [اجتماعی]، نشان داده نمی‌شود.

یکی از نتایج این شکل‌های اعتراض منفی در ایران عبارت است از طرز برخورد [موضع‌گیری] آنها با دولت‌های بزرگ خارجی، که ارتباط مستقیمی با حمایت یا مخالفت این دولت‌ها با رژیم حاکم بر ایران دارند. یعنی، هرچه یکپارچگی رژیم با یک قدرت خارجی بیشتر باشد، بر شدت و دشمنی این اعتراضات منفی نسبت به آن دولت افزوده می‌شود؛ و برعکس، هرچه خصومت یک قدرت خارجی نسبت به رژیم بیشتر باشد، این اعتراضات منفی به‌حمایت بیشتر، اما مبهم، از آن قدرت خارجی می‌انجامد.^۲ جهت‌گیری حزب توده در طرفداری از شوروی را (با این که تضاد آشکار با احساسات ملی‌گرایانه ایرانیان دارد) دست کم می‌توان تا اندازه‌ای در این محتوی درک کرد.

این موضوع به‌ویژه در سه مرحله زیر از جنبش صادق است:

الف - دوران طولانی که از ۱۹۴۷ [۱۳۲۶ و پس از پایان غائله آذربایجان] آغاز شد و در این دوران اتحاد شوروی برای رخنه در رژیم ایران به‌تلاش مستقیم دست نزد، به‌جز در بحران کوتاه مدت [دو کشور] بر سر [لغو] قرارداد

شیلات در زمستان سال ۱۹۵۲-۱۹۵۳ [بهمن ۱۳۳۱].

ب - دورانی که سیاست سرکوب گرایانه رژیم منجر به بسته شدن سایر مجاری فرآیند مبارزه با رژیم گردید؛ مانند دوران پس از مصدق.

پ - هنگامی که مسلک‌های رقیب مانند ناسیونالیسم، نتوانست بگونه مؤثری با کمونیسم به رقابت برخیزد، مانند دوران پس از پایان غائله آذربایجان و نیز دوران نخست‌وزیری مصدق.

در ایران، مانند دیگر کشورها، انواع بیگانگی [از رژیم] به وجود آورنده انواع گوناگون آمادگی [سیاسی] است که بستگی به نیازها و علایق خاص شرکت‌کنندگان [در فعالیت سیاسی ضد رژیم] دارد. فزون بر بیگانگی سیاسی عمومی از رژیم، نقش بیگانگی اجتماعی که ناشی از تبعیضات نژادی و قومی و فرهنگی می‌باشد. نیز حائز اهمیت است.

در ایران، به دلیل وجود اقلیت‌های زیاد، این موضوع به صورت عامل مهمی در آمده که حزب توده فعالانه به بهره‌برداری از آن - از راه حمایت از خودمختاری و حق تعیین سرنوشت و نیز آزادی فرهنگی و دینی این اقلیت‌ها - پرداخته است. در جنبش کمونیستی ایران اعضائی از همه اقلیت‌ها وجود دارند. یعنی، علاوه بر اقلیت‌های مذهبی همچون ارمنیان و یهودیان و زرتشتیان که در شمار ادیان رسمی می‌باشند، اقلیت‌های نژادی چون آذربایجانی و کرد نیز وجود دارند که بدین سان مورد شناسائی قرار نگرفته‌اند، و همه این اقلیت‌ها در حزب توده عضویت دارند. در واقع، حزب توده از انزوای زبانی گروه اخیر [آذربایجانی‌ها] در دوران پس از جنگ دوم جهانی بارها بهره‌برداری کرده است. پیشرفت گروه‌های اقلیت در سطوح بالای حزب نسبتاً به آسانی صورت می‌گیرد و این موضوع را می‌توان از عضویت آنان در ارگان‌های رهبری حزب دریافت، در حالی که تعداد محدودی از اعضای این اقلیت‌ها در حزب عضو هستند. در مورد برخی از اقلیت‌های نژادی، از جمله ارمنیان و کردها و آسوریان، که مشکلات و شکایاتشان از مرز ایران فراتر می‌رود،

جاذبه کمونیسم برای آنان را باید بیشتر در جهات تاکتیکی [سیاسی] و عملی، توجیه کرد تا اصطلاحات مسلکی ریشه‌دار. اگر از اقلیت ارمنی بگذریم، فقط معدودی از این اقلیت‌ها دارای نماینده در سطوح بالای حزب هستند.^۵

فعالیت جنبش کمونیستی در ایران در شرایط مشابه سایر جوامع در حال رشد صورت گرفته است؛ با این تفاوت که فزون‌بر بیگانگی مردم از وضع طبقاتی و پایگاه اجتماعی خود^۶، بیگانگی ناشی از تبعیضات نژادی و قومی و فرهنگی نیز وجود دارد. دقیقاً این نوع جو است که به گفته گابریل آلموند (Gabriel Almond) «به حزب توده امکان می‌دهد تا انرژی‌های به‌هدر رفته و عدم آزادی ناامیدانه تمامی این انواع اعتراض منفی و ناراضائی [عمومی] را به سمت خود جلب کند و آنان را در خدمت يك ویرانگری مهار شده و کامل در آورد»^۷. حزب توده با در نظر گرفتن مشخصات عمومی آن، کاملاً شبیه جنبش‌های ملی و ضد غربی است که در کشورهای فقیر و عقب افتاده رشد می‌کنند:

«چنین حزبی لزوماً از اعضای حرفه‌ای تشکیل می‌شود که دارای تحصیلات رسمی در غرب بوده و غرب در آن‌ها نفوذ کرده باشد، یا خود به فرا گرفتن تحصیلات غربی پرداخته‌اند. ترکیب حزب باید چنین باشد. زیرا طبقه روشنفکر، ناقلی است که از طریق آن، نفوذ و فرهنگ غرب به داخل جامعه وارد می‌شود؛ و چون حزب توده برای به دست گرفتن قدرت و حفظ آن بایستی دارای هیأت حاکمه‌ای باشد که بتواند در شرایط توسعه صنعتی شتابان و مسخ فرهنگی حکومت کند که ما آنان را «غربی کردن» می‌نامیم [لذا به طبقه روشنفکر نیاز دارد]، چنین حزبی [در اساس] يك حزب ملی است چرا که هدف اصلی آن افزایش قدرت ملی از راه توسعه صنایع جدید است»^۸.

همان گونه که تحقیق ما نشان داده، حزب توده به تلاش همه جانبه‌ای برای بهره‌گیری از انواع بیگانگی مردم از رژیم دست‌یازیده است. توجه زیاد حزب به مردم شهرنشین و توجه کمتر به دهقانان، تا حدودی زائیده این بینش است که

دهقانان عمیقاً پای بند سنت‌های خویش هستند، در حالی که کارگران نیمه ماهر یا غیر ماهر به دلیل این که در نظام موجود مناسبات اجتماعی مورد بی‌مهری قرار گرفته‌اند و در وضع شناخته شده‌ای قرار ندارند، از این رو آمادگی بیشتری برای پذیرش کمونیسم دارند. در واقع، تجربه کمونیسم در ایران نشان می‌دهد که اگر چه شالوده اصلی این جنبش در ایران را طبقات متوسط و روشنفکر تشکیل می‌دهند اما کارگران نیمه ماهر و غیر ماهر بیشتر مستعد پذیرش کمونیسم هستند، در حالی که کارگران ماهر دلخوشی از حزب توده ندارند چرا که اتحادیه‌های کارگری دولتی امتیازات چشم‌گیری را به آن‌ها می‌دهد. به نظر می‌رسد که کارگران غیر ماهر نیز علاقه زیادی به تبدیل هر نوع تحول مثبت به یک فرآیند منفی رقابت با رژیم نشان نمی‌دهند که نتیجه عملی این تبدیل، ایجاد حق چانه‌زنی گروهی کارگران برای تأمین امتیازات بیشتر از رژیم همراه با به دست آوردن کمترین درجه امتیاز سیاسی برای اتحادیه‌های کارگری می‌باشد.

مسأله مسلک‌های رقیب مانند ناسیونالیسم و اسلام [نهضت‌های ملی و اسلامی] و جاذبه آن‌ها برای افراد سیاسی، در مطالعات اجتماعی - سیاسی کشورهای خاورمیانه مورد تأکید قرار گرفته است.^۹ پژوهش ما درباره تجربه [کمونیستی در] ایران ضمن تأیید قابلیت این دو مسلک به عنوان یک رقیب جدی برای حزب توده، در عین حال منکر این موضوع نیست که دو مسلک یاد شده، با مشکل پیچیده ایستادگی در برابر کمونیسم روبه‌رو هستند.^{۱۰} این موضوع به خصوص در مورد ملیون صادق است زیرا هر زمان که تضادی بین منافع ایران و شوروی پیش می‌آید (مانند بحران امتیاز نفت شمال در ۱۹۴۵-۱۹۴۶ [۱۳۲۴-۱۳۲۶ شمسی]) ملیون در برابر توده‌ای‌ها ایستادگی می‌کنند.

در ایران، همچون سایر کشورهای دارای فرهنگ مشابه آن، ناسیونالیسم به گونه‌های مختلف تفسیر شده است. ناسیونالیسم در چشم مردم بیگانه از رژیم، مظهر اصلاحات اجتماعی، انتخابات آزاد، توسعه اقتصادی، اصلاحات ارضی و

تمایل سیاسی به بی طرفی است. ناسیونالیسم از نظر رژیم کنونی ایران [رژیم شاه] معنای دیگری دارد^{۱۱}. بنا به گفته رژیم، «ناسیونالیسم مثبت [شاه]» بدان گونه که تعریف شده است، با «ناسیونالیسم منفی» مصدق تضاد بارز دارد چرا که در ناسیونالیسم مثبت [شاه]، قدرتمند شدن دولت را با قدرت مندی مردم یکی می‌داند^{۱۲}. جنبش کمونیستی ایران در قسمت اعظم حیات خود دارای يك جناح چپ ناسیونالیست بود. جناح چپ ناسیونالیست حزب که به خاطر جلب نظر بیشتر مردم ابداع شده بود تا سال ۱۹۵۵ [اواخر سال ۱۳۳۴ شمسی] ماهیت مستقل خود را در برابر جهت گیری مارکسیست - لنینیستی حزب حفظ کرد^{۱۳}.

اعضای این جناح قویاً خواستار استقلال ملی، دموکراسی، برابری اجتماعی و هدف‌های مشابه آن‌ها بودند؛ و این هدف‌ها به ویژه برای کسانی گیرائی داشت که اطلاعات آنان درباره ماهیت واقعی حزب و مرام آن بسیار اندک بود. اما از سال ۱۹۵۵ [۱۳۳۴ شمسی] که حزب توده تمامی تظاهرات غیر کمونیستی خود را کنار گذارد، رهبران این حزب ناگزیر شدند که علاوه بر مبارزه با تمایل ناسیونالیسم منفی در داخل حزب، باتندروترین شکل آن یعنی «شوونیسم» و نفرت از بیگانه نیز مبارزه کنند. در پاسخگوئی به اتهامات این جناح دایر بر این که حزب هوادار شوروی و ضد ملی است و این اتهامات بارها عنوان شده بود، حزب موضوع حمایت کامل از انترناسیونالیسم پرولتاریا [هم بستگی جهانی کارگران] را عنوان کرد. رهبران حزب در یکی از اظهارات اخیر خود گفته‌اند که سیاست حزب در هواداری از شوروی نتیجه «تحلیل وضع شوروی و جبهه بین‌المللی صلح و آزادی، یعنی انترناسیونالیسم پرولتاریا [هم بستگی جهانی کارگران] بود، و فقط افراد جاهل و مخالف حزب ممکن است این مشی را با ضد ناسیونالیسم اشتباه بگیرند^{۱۴}».

با این که استدلال بالا از سوی کادرهای بالای حزب پذیرفته شده است، اما همان گونه که تحقیق ما نشان داده است توهمات جدی [دربین کادرهای پائین] در این زمینه وجود دارد، به ویژه در بین روشنفکران و افراد طبقه متوسط. به این ترتیب

[ملاحظه می‌شود که] جانبداری حزب از ناسیونالیسم منفی (یعنی منفی بودن در رابطه با امپریالیست‌ها و مثبت بودن به لحاظ منافع ملی) کمک زیادی به حل این مشکل بفرنج نکرده است.^{۱۵}

البته میزان کامیابی حزب در بهره‌گیری از ارکان مختلف جاذبه مسلکی آن در کار عضوگیری در طول تاریخ این جنبش متفاوت بوده است. تجربه جنبش کمونیستی از ایران در زمینه عضوگیری تفاوت‌چندانی با سایر جنبش‌های کمونیستی نداشته و نوسانات به وجود آمده در تعداد اعضای آن مشخص است.^{۱۶} بالاترین تعداد اعضای جنبش در ایران سه وضعیت زیر داشته است:

الف - در وضعیتی که به نظر می‌رسید حزب از آینده موفقیت‌آمیزی برخوردار خواهد بود، مانند دوران بحران آذربایجان [۱۳۲۴-۱۳۲۵ شمسی] و به ویژه در بهار سال ۱۹۴۶ [اوایل سال ۱۳۲۵].

ب - در زمان سازگار کردن جنبش با ساختار سیاست ایران، مانند اوایل دوران جنگ دوم جهانی یا در هنگامی که بر اثر نابه‌سامانی شدید اوضاع اجتماعی [کشور] رادیکالیسم [ریشه‌ای بودن] حزب از جاذبه بیشتری برخوردار شد و این وضع تا حدودی پیش از سال ۱۹۵۳ [۱۳۳۲ شمسی] وجود داشت.

پ - در مواقعی که حزب ماسک حمایت از کشور را به چهره خود زده بود، مانند مرحله دوم دوران اشغال ایران در زمان جنگ دوم و نیز دوران حکومت مصدق که برنامه حزب با هدف‌های گسترده میانه‌رویانه و میهن‌دوستانه همراه بود. در پی این مراحل افزایش اعضا در سیر تکامل جنبش، نوبت به ادوار کاهش اعضای ثابت جنبش رسید:

الف - سرخوردگی اعضا از حزب بر اثر ازدست رفتن آینده موفقیت‌آمیز حزب که در بحران آذربایجان در اواخر سال ۱۹۴۶ [آذر ۱۳۲۵] و اوایل سال ۱۹۴۷ [فرار برخی از رهبران حزب] و تا حدودی در دوران مصدق [بیش از واقعه ۳۰ تیر ۱۳۳۱] دیده شد.

ب - عدول دولت از سیاست سازش با حزب همراه با سرکوب شدید آن که پس از غیرقانونی اعلام شدن حزب در ۱۹۴۹ [۱۶ بهمن ۱۳۲۷] صورت گرفت و با سرنگون شدن حکومت جبهه ملی در ۱۹۵۳ [۲۸ مرداد ۱۳۳۲] به صورت منظم تری دنبال گردید.

پ - وضعیتی که نهایتاً در پی دوران اتحاد مردمی [پیشنهاد تشکیل جبهه متحد مردمی از سوی حزب توده] ایجاد شد و در زمانی که جنبش کمونیستی از سرخوردگی اعضای خویش رنج می برد، مانند وضعیت موجود در دوره دوم نخست وزیری مصدق [از اول مرداد ۱۳۳۱]؛ و در واقع، حتی تا به امروز [زمان نگارش کتاب] نیز وجود دارد. حزب که اعضایش کاهش یافته بود، نشانه‌هایی را به دست داد حاکی از این که در کار حل بحران اتحاد بانبروهای ملی ناتوان است. هر يك از این وضعیت‌ها، با يك بحران حزبی مشخص شده، که آشکارا نتیجه دگرگونی‌ها در خط مشی حزب بوده است. بسا وجود این، ناخشنودی از حزب و انشعاب از آنرا نمی‌توان اساساً به این دگرگونی‌های تاکتیکی [سیاسی] نسبت داد. همان گونه که در موارد مشابه ثابت شده است، این دگرگونی‌ها مانند «گشودن دریچه‌های سد است که اجازه می‌دهد افراد سرخورده و ناراضی به خاطر حفظ امنیت نسبی و مکتوم ماندن بحران حزب از آن خارج شوند»^{۱۷}. بحران‌های بزرگی که در حزب توده در آغاز سال ۱۹۴۷ [اواخر سال ۱۳۲۵ شمسی] و پس از ۱۹۵۳ [بعد از سقوط مصدق] روی دادند نمونه مناسبی از این بحران انشعاب بودند. همان گونه که دیدیم، بزرگترین گروه منشعب حزب در ۱۹۴۷ [گروه خلیل ملکی] علناً گفت که ناراضایی آنان دنباله تفرقه‌ای بود که در کنگره اول حزب در ۱۹۴۴ [دهم تاییستم مرداد ۱۳۲۳] بروز کرده بود.

همان‌طور که آمادگی [اعضا] برای پذیرش جاذبه حزب، از عوامل متعددی نشأت می‌گیرد، فرآیند انشعاب از حزب نیز زائیده عوامل بسیاری است. خط مشی‌های حزب که بر منافع يك قشر خاص حزبی تأثیر می‌گذارد (نظیر يك اعتصاب

ناپسند توده یا کنار آمدن بادولت) احتمالاً به انشعاب در میان کارگران و روشنفکران منجر خواهد شد. به همین ترتیب، هر اقدامی که اعضا را دور از کنترل سازمان و ارتباط کمونیستی قرار دهد، می‌تواند به يك انشعاب بیانجامد. مثلاً انتقال ثبت نام نظامیان از شهرها به روستاها و عضوگیری از دانشجویانی که برای تحصیلات عالی در خارج از کشور به سر می‌برند.

يك نتیجه فرعی فرآیند انشعاب این است که انشعاب کنندگان با فقدان آلترناتیوها [مسلك‌های جایگزین] یا وجود آلترناتیوهای بسیاری روبرو می‌شوند. تجربه ایران نشانگر فقدان آلترناتیوهای رضایت بخشی است که بایستی جایگزین جنبش کمونیستی گردد. همان گونه که تحقیق ما در باب سیر تکاملی حزب توده نشان داده است، اقداماتی که از سوی سازمان‌های جدید مانند حزب زحمتکشان و نیروی سوم (که در دوران حکومت مصدق فعال بودند) برای جذب چپ غیر توده‌ای صورت گرفت، نتوانست منشعبین حزب توده را برای مدت زیادی در این سازمان‌ها نگاه دارد^{۱۸} و در نتیجه حزب توده کلاً نتوانست همچنان ادعا کند که نماینده انحصاری رادیکالیسم چپ [چپ ریشه‌ای] می‌باشد. اگر حزب چنین ادعائی داشته است، این ادعا بدون شك از ۱۹۵۳ به بعد بیشتر شده است زیرا سرکوب شدید حزب در این زمان سبب گردیده است که بر نقش انقلابی آن افزوده شود.

تجربه گذشته نشان می‌دهد که هر گونه رقابت موفقیت آمیز با حزب توده بر سر نماینده رادیکال چپ بودن، اصولاً باید از منابع کمونیستی برخاسته باشد؛ گوا این که گاه برخی از گروه‌های ناسیونالیست تندرو با به کار گرفتن روش‌های انقلابی در دست یافتن بر هدف‌های انقلابی خود، از حزب توده پیشی گرفته‌اند. البته نمی‌توان انکار کرد که ممکن است يك رقابت مؤثر در داخل حزب صورت گیرد. انشعاب اخیر رهبران حزب توده طرفدار پکن و شواهد مستعد بودن روشنفکران ایرانی برای پذیرش مائوایسم انقلابی می‌تواند به خوبی ثابت کند که جدی‌ترین تهدیدی است که متوجه کادر رهبری حزب توده می‌گردد. لذا می‌توان

حدس زد که چنانچه فرض کنیم فرصتی برای انتخاب کردن [شوروی یا چین] برای اعضا وجود داشته باشد، بخش عمده‌ای از عناصر چپ، و از جمله اعضای سرخورده سابق حزب توده، مایل اند که به گروه طرفدار پکن ملحق شوند.

در مورد خصایص اجتماعی شرکت کنندگان در جنبش کمونیستی، تحلیلی از ترکیب ارگان‌های رهبری حزب، ملاحظات چندی را به دست می‌دهد.^{۱۶} اول از همه، نشان می‌دهد که استعداد پذیرش کمونیسم صرفاً نتیجه فقر نیست. زیرا بیشتر افراد طبقه ممتاز ۲۰ حزب از گروه‌های شهری و صنعتی تشکیل می‌شوند که در شمار افراد طبقه دارای درآمد متوسط هستند؛ فقط درصد کوچکی از کادر پائین رهبری به گروه‌های فقیر تعلق دارند. تا اندازه‌ای که می‌توان این وضعیت را مشخص کرد، این وضع همچنین نشانگر موقعیت اعضا و هواداران حزب نیز هست. چون حزب توده هرگز کار هواداران خود را جدی نگرفت، شاید بتوان نتیجه‌گیری کرد که کادر رهبری حزب می‌دانست که این افراد موقتاً کمونیسم را پذیرفته‌اند. به این جهت، بعید به نظر می‌رسد که با تحلیل سوابق اجتماعی هواداران حزب بتوان شواهد واقعی حاکی از بستگی متقابل خصایص اجتماعی این افراد با جذب شدن آنان در جنبش کمونیستی به دست آورد. اما این موضوع در مورد افراد طبقه ممتاز حزب صادق نیست زیرا چنانچه عضویت طولانی آنان در حزب و آگاهی آن‌ها از هدف‌های حزب و درجه تعهدشان نسبت به برنامه حزب مبنای دآوری قرار گیرند، پاسخی که به دست می‌آید پایدارتر و واقعی‌تر است.

این تحلیل بسیاری از نتایج و کلیاتی را اثبات می‌کند که در فصل‌های پیش بیان گردید. به این ترتیب، مثلاً، این نتیجه به دست می‌آید که برغم ادعاهای حزب [دایر بر این که نماینده کارگران است]، جنبش کمونیستی از زمان پیدایش آن به وسیله گروه‌های طبقه متوسط و تحصیل کرده رهبری شده و این قشرهای اجتماعی از کادر رهبران حزب همواره بر حزب تسلط داشته‌اند. از لحاظ حرفه و شغل، طبقات کارمندان دولت و صاحبان حرفه‌ها، از جمله دانشجویان به‌ویژه آن‌ها که در مراحل

اولیه تحصیلات عالی بوده‌اند، از موقعیت بالائی در حزب برخوردار بوده‌اند. کامیابی حزب توده در جذب تعداد زیادی از نظامیان نشان می‌دهد که وقتی اعضای مستعد پذیرش کمونیسم در بین افراد نظامی وجود داشته باشند که بر حسب شغل و حرفه ناگزیر از حمایت از رژیم هستند، حزب می‌تواند بر این مانع غلبه کند. با تحلیل درجه و موقعیت اعضای نظامی حزب توده، می‌توان ارتباط بین انواع بیگانگی از رژیم با جاذبه‌های رادیکالیسم [ریشه‌ای بودن] حزب را تأیید کرد. چون تا این زمان حرفه نظامی گری فرصت‌هائی را برای تحصیل رایگان و پیشرفت شغلی فراهم می‌سازد، از این رو مایه شگفتی نیست که می‌بینیم اکثر اعضای کادر نظامی حزب از کسانی تشکیل می‌شد که از طبقات متوسط و درجات پائین نظامی بوده و طبق معمول از این امکانات محروم بودند.

در مورد تحصیلات عالی و انواع نهادهای [آموزشی] بایستی گفت که بر مبنای تحلیل ما، دارندگان تحصیلات عالی در رشته‌های علوم پزشکی و طبیعی و انسانی در کادر بالای حزب قرار گرفته‌اند. همچنین بر اساس اظهارات انشعاب - کنندگان از حزب، کسانی که دارای تحصیلات پیشرفته در علوم انسانی از دانشگاه‌های فرانسه زبان هستند کمتر زیر بار انضباط شدید حزب رفته‌اند.^{۲۱}

ادامه وجود بسیاری از خصایص اجتماعی - سیاسی که در این کتاب به عنوان مایه پیشرفت هدف کمونیستی در گذشته مورد بررسی قرار گرفت يك تصویر خوش‌بینانه از آینده آنرا عرضه می‌کند.

چنانچه تجربه گذشته را در محتوای داخلی [ایران] بنگریم، آشکار می‌شود که اگرچه بسیاری از شرایط عینی برای کمونیست کردن ایران هنوز وجود ندارد، اما وجود عناصر مستعد جاذبه کمونیسم سبب می‌شود که کار کادرهای مصمم و مبارز حزب برای کمونیست کردن کشور آسان گردد. بر اثر تجدید نظر هائی که اخیراً در اصول عقاید کمونیستی صورت گرفته، موافقت‌های نظری برای استفاده موفقیت آمیز از چنین عوامل ذهنی کسب شده است. اینک می‌توان کادرهای حزب را از همه اقشار

جامعه ایرانی تشکیل داد: گروه‌های دانشجویی و روشنفکران، يك نهضت دهقانی را رهبری می‌کنند؛ ایلات چادرنشین علیه حکومت مرکزی طغیان می‌کنند و خلاصه، همه کسانی که از يك دگرگونی ریشه‌ای دروضع موجود بهره‌مند می‌شوند. به‌همین ترتیب، کمونیست‌ها [توده‌ای‌ها] با رها کردن اصل «رهبری انحصاری طبقه کارگر [در انقلاب اجتماعی]» از این امکان برخوردار شده‌اند تا همه نیروهای مخالف [رژیم] را پیرامون يك برنامه حقیقی برای قالب ریزی مجدد ساخت اجتماعی ایران و اتخاذ موضع بین‌المللی هواداران اتحاد شوروی گرد آورند. واژگون شدن رژیم کنونی [رژیم شاه] و فروریختن قدرت دولت از راه اقدامات تجزیه - طلبانه اقلیت‌ها را می‌توان محتمل‌ترین امکانی دانست که در آینده قابل پیش‌بینی صورت خواهد گرفت.

از آنجائی که تأثیر چنین احتمالی در ایران، و در واقع در سایر کشورهای خاورمیانه، از محتوای امورداخلی فراتر خواهد رفت، لذا آینده کمونیسم را بایستی در محتوای بین‌المللی نیز بررسی کرد. احتمال تجدید حیات کمونیسم در قلمرو بین‌المللی، خواه به‌عنوان يك نیروی محلی خواه به‌مثابه يك ابزارستی دیپلماسی شوروی، کمتر است. پیوند ناگسستنی منافع استراتژیک و سیاسی غرب با استقلال و حفظ امنیت ایران سبب گردیده است که نه تنها رژیم کنونی امکان هر گونه مداخله شوروی در ایران را به‌عنوان مطمئن‌ترین وسیله کمونیست کردن این کشور رد کند، بلکه جهان غرب را متعهد ساخته است تا با هر گونه دگرگونی ریشه‌ای در مناسبات قدرت حکمفرما بر ایران مخالفت ورزد. به عبارت دیگر، موازنه قدرت بین‌المللی در زمان حاضر، وضع سیاسی ایران را، در چشم‌انداز گسترده‌تر جنگ سرد قرار داده است، تا بر اساس آن از هر گونه یورش کمونیستی به این کشور در آینده و به‌عنوان يك پدیده کاملاً محلی جلو گیرد.

اگرچه در آینده يك هجوم مجدد کمونیستی به رژیم ایران شاید بعید به نظر برسد، اما کمونیسم ریشه‌ای، برغم این حقیقت که سابقه کلی جنبش کمونیستی در

ایران از نوع مختلط است، به صورت يك جاذبه مسلکی باقی خواهد ماند. همان گونه که دیدیم، تلاش‌های متعدد جنبش برای قبضه کردن قدرت به دلیل رویارویی با جبهه مشترك داخلی و خارجی شکست خورده است. اما آیا می‌توان سابقه فعالیت این جنبش را به مثابه يك نیروی مخالف در تاریخ معاصر ایران که شکست کامل نصیب آن گردیده است، کنار گذارد؟ شواهدی که در این صفحات بررسی گردید، چنین کنار گذاردن آشکاری را نمی‌پذیرد. شرح ما از سیر تکاملی جنبش کمونیستی نشان می‌دهد که این جنبش با فراهم شدن کمترین امکان آزادی فعالیت سیاسی، قادر است تا به صورت مؤثرترین سازمانی در آید تا بنیان‌های نظم اجتماعی - سیاسی ایران را به مخاطره اندازد. البته توانائی آن در این کار بستگی کامل به مستعد بودن گروه‌های سیاسی برای ادامه پذیرش کمونیسم ریشه‌ای دارد؛ همچنین بستگی به وجود نیروهای سیاسی رقیب چپ و راست دارد. اگر چه در گذشته رقابت گروه‌های چپ با حزب توده کاملاً بی‌نتیجه مانده است، لکن تضمینی وجود ندارد که اوضاع به همین منوال باقی بماند. زیرا فرآیند نوگرایی و دگرگون شدن الگوهای مناسبات تولیدی می‌تواند شرایط مساعدی را برای ظهور يك چپ غیر توده‌ای فراهم سازد. هنگامی که این چپ غیر توده‌ای ظهور کند، سیاست آن مانند سایر کشورهای توسعه یافته، جنبه افراطی خود را از دست خواهد داد و کمونیسم، یا دست کم کمونیسم روسی، در آن زمان ناگزیر خواهد شد تا کارکرد (Function) سنتی خود دایر بر ارائه آلترناتیوهای [راه چاره‌های] ریشه‌ای برای حل مشکلات اجتماعی و سیاسی ایران را متوقف سازد.

توضیحات بخش «نتیجه»

۱- مطالعه‌ای که اخیراً در باب سیاست ایران انجام گرفته، مبارزه با رژیم مستقر در ایران [رژیم شاه] را به‌دوشکل منفی و مثبت، و برحسب درجه بیگانگی مخالفان از رژیم و هدف‌های آنان، تقسیم کرده‌است. یک مبارزه منفی در افراطی‌ترین شکل خود به‌صورت مشارکت در توطئه خرابکاری حزب برای واژگون کردن رژیم با توسل به زور وجود دارد. کمونیسم یکی از اشکال عمده‌ای است که این شکل از مبارزه طلبی را دارد. سایر مخالفان رژیم را ملیون تندرو، دیکتاتوری نظامی، و بنیادگرایان اسلامی تشکیل می‌دهند. نگاه کنید به:

بایندر: همان منبع، صفحات ۲۸۶ و ۲۸۷- نویسنده

۲- جنبش معترض (*Protest Movement*) در اصطلاح جامعه‌شناسی سیاسی عبارت است از «کانون اضطراب و ناخرسندی یک گروه که نسبت به نسا برابری قدرت در جامعه واکنش نشان می‌دهد». فعالیت جنبش معترض به‌پنج صورت مبارزه پنهانی، مبارزه در مرحله تشکیل، مبارزه در شکل شعایر، مبارزه سرکوب‌شده و مبارزه به‌صورت دست‌زدن به‌خشونت انجام می‌گیرد - مترجم

۳- همان منبع، صفحه ۳۲۸- نویسنده

۴- اشاره نویسنده به‌وضع کردها و ارمنیان و آسوریان است که در کشورهای مختلف زندگی می‌کنند و کلاً موضوعات خاصی را در سطح بین‌المللی مطرح می‌سازند- مترجم

۵- مورد ارمنیان یک استثنا به‌شمار می‌رود. شاید دلیل آن، یورش همه‌جانبه روس‌ها

برای کشاندن آنان به جمهوری ارمنستان شوروی و نیز وجود تعداد چشم گیری از ارمنیان غیر ایرانی است که در شمار کادرهای خوب تعلیم دیده کادر رهبری حزب توده هستند. در مورد شرح برخی از اقلیت های تغییر پذیر در ایران نگاه کنید به:
والتر لاکور: تحول در خاور میانه، صفحات ۲۲۵-۲۲۸ - نویسنده

۶- پایگاه اجتماعی (Social Status)، که در رابطه با طبقات اجتماعی عنوان می شود، عبارت است از «موقعیت خاص یک طبقه در یک نظام اجتماعی - با تمام خصایص و حقوق و مسئولیت های آن - و نقش اجتماعی دارندگان این پایگاه». برای توضیح بیشتر در این زمینه نگاه کنید به:

دکتر حسین ادیبی: جامعه شناسی طبقات اجتماعی، دانشکده علوم اجتماعی و تعاون، صفحات ۸۲ به بعد - مترجم

۷- گابریل آلموند: جاذبه های کمونیسم (پرینستون، نیوجرسی، ۱۹۵۴)، صفحه ۳۸۱ هم چنین نگاه کنید به موریس واتنیک، «جاذبه کمونیسم برای ملل در حال رشد»، مجله توسعه اقتصادی و دگرگونی فرهنگی، سال اول، شماره ۱ (۱۹۵۲)، صفحات ۳۲-۳۶ - نویسنده
۸- ر. و. برکز: پویایی کمونیسم در اروپای شرقی (پرینستون، نیوجرسی، ۱۹۶۱)، صفحه ۱۸۶ - نویسنده

۹- کتاب «تحول در خاور میانه» اثر والتر لاکور حاوی مقالات مربوط به این موضوع می باشد. در مورد بررسی کلی تر تأثیر مسلک های جدید در جوامع در حال دگرگونی نگاه کنید به:

کانسالت جان کاتوسکی: «تحول سیاسی در کشورهای در حال رشد: ناسیونالیسم و کمونیسم» (نیویورک، ۱۹۶۲) - نویسنده

۱۰- در مورد قابلیت ذاتی نهضت اسلامی ایران در رویارویی با کمونیسم نگاه کنید به: دکتر سید جلال الدین مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، جلد اول، فصل هفدهم، صفحات ۳۵۸ به بعد - مترجم

۱۱- نگاه کنید به:

ال. پی. الول ساتون: «ناسیونالیسم و بی طرفی در ایران»، مجله خاور میانه، دوره ۱۲، شماره ۱ (۱۹۵۸) - نویسنده

۱۲- نگاه کنید به تحلیل مشروح شاه از «ناسیونالیسم مثبت» در کتاب مأموریت برای

وظیفه (چاپ نیویورک، ۱۹۶۱). در مورد مطالعه جامعه ناسیونالیسم ایرانی نگاه کنید به: کانسالت ریچارد کوتمن، «ناسیونالیسم در ایران» (پیتزبورگ، ۱۹۶۴) - نویسنده توضیح مترجم: اگر سیاست موازنه منفی مصدق استوار بر ندادن هیچ گونه امتیازی به دول بزرگ خارجی بود، شاه پایه ناسیونالیسم مثبت خود را بر دادن امتیازات به دول خارجی قرارداد زیر معتقد بود که، «... معنای ناسیونالیسم مثبت این است که بدون توجه به امیال یا سیاست‌های کشورهای دیگر، هر قراردادی که به نفع کشور باشد منعقد نمائیم».

۱۳- مقاله احسان طبری تحت عنوان «استقلال چیست؟»، یک نمونه از برداشت حزب توده نسبت به مفهوم استقلال در دوران فعالیت قانونی این حزب است. نگاه کنید به: مجله مردم، شماره ۱۰ (ژوئن ۱۹۴۸) صفحات ۱ تا ۳- نویسنده

۱۴- نوری: «حزب توده ایران» - نویسنده

۱۵- آوانسیان: «ضد کمونیست» - نویسنده

۱۶- آلموند: جاذبه‌های کمونیسم، صفحات ۲۹۷-۳۳۲- نویسنده

۱۷- همان منبع، صفحه ۳۲۷- نویسنده

۱۸- فرضیه ارائه شده درباره وجود بودن آلترناتیوهای [شقوق] رضایت بخش یا تحریم و ناتوانی تحمیل شده بر انشعاب کنندگان که استوار بر تجارب غرب و خصوصاً ایتالیا و فرانسه می‌باشد، در مورد ایران نیز تأیید شده است زیرا در آنجا درصد بزرگی از این انشعاب کنندگان یا کاملاً بی تفاوت مانده و یا بدیگی دیگر از احزاب غیر توده‌ای برای مدت کوتاهی پیوسته‌اند - نویسنده

۱۹- سه گروه از طبقه ممتاز حزب توده مورد تحلیل قرار گرفتند:

الف - اعضای کمیته مرکزی و پلنوم کمیته مرکزی مرکب از اعضای سابق و اعضای فاقد رأی آن [اعضای مشاور] و نیز گروه پارلمان حزب؛

ب - همه اعضای شبکه نظامی حزب؛

پ - پنجاه تن - یارقمی نزدیک به آن - از منسعبین اصلی گروه خلیل ملکی که قبل از سال ۱۹۴۷ [۱۳۲۶ شمسی] بیشتر روشنفکران حزب را تشکیل می‌دادند. منابع عمده اطلاعات مربوط به اعضای سابق حزب توده عبارتند از «سیر کمونیسم» و «کتاب سپاه سازمان افسران

حزب توده» و «فعالیت کمونیست‌ها در شرق نزدیک»، همچنین اثر اشتاینر تحت عنوان «کمونیسم در ایران»، «شرح حال رهبران حزب توده» و «گزارش کنگره دوم» و مجله حزب به نام «مردم» خصوصاً سال اول شماره‌های ۳ و ۶ (۱۹۴۶-۱۹۴۷) و سال دوم، شماره‌های ۱-۴ (۱۹۴۸) - نویسنده

۲۰- گروه ممتاز (یا برگزیده) که برگردان *Elite* است، در اصطلاح جامعه‌شناسی عبارت است از «کسانی که یا اعمال‌کننده قدرت سیاسی‌اند و یا در موقعیتی قرار دارند که برای اجرای آن از نفوذ قاطع برخوردارند». با توجه به این که در مورد تعریف «گروه ممتاز» بین جامعه‌شناسان اختلاف وجود دارد، برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به:
ت. ب. باتامور: مفهوم گروه‌گزیده، ترجمه اسمعیل نوری‌علاء، نامه علوم اجتماعی، دوره اول، شماره ۱، پائیز ۱۳۴۷، صفحات ۳۵-۴۵ - مترجم

۲۱- متجاوز از نه دهم انشعاب‌کنندگانی که از ماهیت خودکامه حزب شکایت کردند دارای تحصیلات عالی بودند، و تقریباً دوسوم آن‌ها که در اروپا تحصیل کرده بودند در دانشگاه‌های فرانسه و بلژیک و سویس علوم انسانی خوانده بودند - نویسنده

گفتار پایانی

چون افلاطون زبان به خرده‌گیری از سقراط بگشود،
یادان، او را گفتند: «ای حکیم فرزانه مگر استاد خود
سقراط را دوست نداری؟» افلاطون پاسخ داد: «آری،
بسیار دوست دارم، لکن حقیقت را بیشتر از جمی نهم»^۱

همان‌گونه که در دیباچه وعده داده بودم، گفتار پایانی را به «خطاهای بینشی»
نویسنده در مقاطع حساس از تاریخ ایران اختصاص داده‌ام، چرا که بر هر مترجم آثار
تاریخی فرض است که در عین امانت در ترجمه، خطاهای نویسنده را بر شمارد، هر چند
که گذشتن از حقیقت همچون «عبور از لبه تیغ است»^۲ و «یافتن صواب در غربال خاک»
بسی دشوار.^۳

«خطاهای بینشی» نویسنده بردو گونه است: عام و خاص. مقصودم از خطای عام
نویسنده بینش کلی او درباره مسلک کمونیسم در ایران و تحولات آن است. یعنی
در هنگام بررسی تحولات جنبش کمونیستی ایران در دوران شهریور ۱۳۲۰ به این سو^۴

۱- افلاطون: شارمیدوس (ترجمه انگلیسی)، موسسه پلیکان، ۱۹۶۳، صفحه ۱۸.

۲- سامرست موام: لبه تیغ، ترجمه مهر دادنبیلی، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.

۳- محمدمنور میهنی: اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید (به اهتمام دکتر

ذبیح‌الله صفا)، تهران ۱۳۳۲، صفحه ۲۵۸.

۴- از فصل دوم به بعد کتاب حاضر.

درباره خطر بالقوه و بالفعل حزب توده مبالغه می کند و آن را به مثابه خطری مستقیم و آنی برای رژیم شاه به شمار می آورد و سایر نیروهای سیاسی در ایران را بسیار ضعیف می داند.

ناگفته پیداست که سیر حوادث تاریخی ایران در این برهه نشان داده است که این حزب به دلیل پیروی از يك کشور خارجی فاقد پایگاه اجتماعی استوار بوده و ضعف و قدرت آن بستگی به شکل روابط ایران با دوا بر قدرت شوروی و امریکا داشته است. فزون بر آن عقاید و اعتقادات استوار دینی مردم ایران و علاقه آنان به کشورشان دو مانع بزرگ فراراه توسعه ریشه ای حزب توده بوده است. این احساس بزرگ جلوه دادن خطر حزب توده را می توان ناشی از غلبه تفکر مك کارتیسم^۱ بر سیاست خارجی امریکا در دوده ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ دانست و نویسنده نیز خواه و ناخواه تحت تأثیر همان تفکر قرار داشته است، به عبارت دیگر، سیاست کلی امریکا در جهت بزرگ جلوه دادن خطر کمونیسم در ایران بوده است تا بتواند بر رقیب روسی خود پیروز شود؛ درست همان گونه که روس ها نیز همین رویه را در مورد خطرات بالقوه و بالفعل امریکا در ایران دنبال کرده اند.^۲ همچنین، نیازی به گفتن نیست که مرام کمونیسم اصولاً زائیده اوضاع و احوال کشورهای غربی است، نه کشورهای اسلامی شرق که از سلاح برنده ایدئولوژی اسلامی برخوردارند و اساساً نیازی به این نوع ایدئولوژی های

۱- مک کارتیسم به معنای سیاست شدت عمل و صف بندی امریکا در برابر شوروی و کمونیسم بین المللی پس از جنگ دوم جهانی است که به جنگ سرد شدید دوا بر قدرت انجامید در این زمینه، نگاه کنید به:

استفن آمبروز: روند سلطه گری یا تاریخ سیاست خارجی امریکا در سال های ۱۹۸۳-۱۹۳۸، ترجمه احمد تابنده، تهران، انتشارات چاپخش، فصل چهارم.
۲- نگاه کنید به:

- بوندارفسکی: تاریخ توسعه طلبی امریکا در ایران، تهران، ۱۳۵۸، انتشارات حزب توده. از صفحه ۳۵ به بعد.
ایوانف: تاریخ نوین ایران، فصل هفتم.

غربی ندارند.

يك خطای عام دیگر نویسنده در این است که اشاره‌ای به سیاست خارجی امریکادر همه مسائل عنوان شده در این کتاب نکرده و فقط به شرح و تحلیل سیاست شوروی پرداخته است. شاید بتوان توجیه کرد که چون موضوع کتاب محدود به سیر تحول جنبش کمونیستی در ایران بوده، لذا از سیاست خارجی امریکا سخنی نگفته است. اما واقعیت این است که ایران در آن دوران جولانگاه رقابت شوروی و امریکا بود که گوشه‌ای از آن به جنبش کمونیستی مربوط می‌شد و نویسنده می‌بایست به تحلیل سیاست خارجی امریکا نسبت به ایران (در رقابت با شوروی) نیز می‌پرداخت. پرداختن به این موضوع را می‌توان ناشی از بینش کلی نویسنده دانست که در دیباچه به آن اشاره شده است. خطاهای خاص بینشی نویسنده مربوط به چند مقطع حساس از تاریخ ایران است که فهرست وار در زیر می‌آید:

- ۱- غائله آذربایجان: نویسنده در شرح خاتمه غائله آذربایجان (صفحات ۱۶۷-۱۷۵) کوچکترین اشاره‌ای به نقش امریکا ننموده است. درباره نقش امریکا در رفع این غائله همین بس که ترومن (رئیس جمهور وقت امریکا) در خاطرات سیاسی خود می‌نویسد که استالین را تهدید کرد چنانکه شوروی قوای خود را از ایران بیرون نبرد، امریکا از سلاح اتمی استفاده خواهد کرد.^۱ این تهدید بسیار مؤثر افتاد.^۲
- ۲- کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲: نویسنده هیچ اشاره‌ای به نقش امریکادر کودتای ۲۸ مرداد نکرده و به همین بسنده کرده است که:

«اگرچه تا به امروز ماهیت دقیق دخالت امریکا در این ماجرا [کودتای ۲۸ مرداد] مبهم مانده و بسیار بحث‌انگیز است، اما جای تردیدی نیست که ایالات متحده نسبت به گردش حوادث در ایران [در دوره پیش از کودتا] نگران بود و هشدار داد که این

1- Harrys. Truman: Years of Decisions, Doubleday Company, 1955, Volume 2, Pages 522 - 523

۲- نگاه کنید به:

- نجفقلی پسیان: مرگ بود، باز گشت هم بود؛ تهران، ۱۳۲۷

وضع به جنبش کمونیستی کمک خواهد کرد تا به هدف‌های خود برسد...»^۱
 جای کمترین تردیدی نیست که امریکا با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ رژیم قانونی
 و ملی دکتر مصدق را سرنگون کرد، در حالی که حزب توده آن چنان خطری نداشت که
 نیاز به کودتا باشد. دکتر مصدق نیز در مدافعات خود در دادگاه نظامی گفت که حزب
 توده فاقد هر گونه قدرت بر اندازی رژیم بود و امریکائی‌ها درباره خطر این حزب
 غلومی کردند.^۲ بنابراین می‌توان نتیجه‌گیری کرد که کودتای ۲۸ مرداد تنها راه پایان
 دادن به بن‌بست مذاکرات نفت ایران و انگلیس و تشکیل کنسرسیوم نفت بود.^۳
 انقلاب سفید شاه: نویسنده درباره علل تأیید حزب توده از اصلاحات
 کذائی شاه معروف به «انقلاب سفید»، در صفحات ۳۷۷ - ۳۷۶ کتاب حاضر
 می‌نویسد:

«از سال ۱۹۶۲، یعنی هنگامی که ایران قول داد اجازه ندهد خاک آن کشور
 به صورت پایگاه‌های نظامی علیه شوروی درآید، روابط ایران و شوروی به آهستگی
 اما بدون لغزش رو به بهبود است و این تحول خواه و ناخواه در شیوه تبلیغات و فعالیت-
 های حزب توده تأثیر گذارده است. در بطن این تحول... ارزیابی مجدد شوروی از
 قابلیت رژیم ایران برای انجام اصلاحات ریشه‌ای اجتماعی و سیاسی و حتی انقلابی،
 از طریق راه‌های متعارف و غیر انقلابی، وجود دارد از جمله اصلاحات ارضی و مبارزه
 با فساد و...»

در رابطه با گفته نویسنده، باید به دو نکته اساسی اشاره کرد: نخست، حمایت
 روس‌ها از اصلاحات کذائی شاه در شرایط زمانی صورت گرفت که زمینه‌های تشنج-
 زدائی میان امریکا و شوروی فراهم می‌شد. به این جهت است که ایوانف مورخ معاصر

۱- به صفحه ۳۱۶ کتاب حاضر مراجعه شود.

۲- نگاه کنید به:

- جلیل بزرگمهر: مصدق در محکمه نظامی، جلد دوم.

شوروی به مدح و تمجید از اصلاحات شاه می‌پردازد.^۱ دیگر آن که اصلاحات شاه در چارچوب سیاست جان‌کندی بود که می‌خواست با «انقلاب سبز» در کشورهای وابسته به آمریکا، از سقوط این رژیم‌ها برای اثریك انقلاب قابل پیش‌بینی جلوگیری نماید.^۲

۴- قیام ۱۵ خرداد: نویسنده هیچ‌گونه اشاره‌ای به قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ نکرده و آن را به سکوت برگزار نموده است. این سکوت را می‌توان بر چه چیزی حمل کرد؟ جای تردید نیست که مبارزه روحانیون ایران با اصلاحات کذائی شاه که از سال ۱۳۳۹ شمسی آغاز گردید و در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به نقطه اوج خود رسید نشانگر مخالفت ریشه‌ای و بنیادی جامعه روحانیت مبارز ایران با گسترش نفوذ خارجی در ایران و جلوگیری از تضعیف ارکان دینانت اسلام بود.^۳ نویسنده کتاب (در صفحه ۴۰۳) می‌نویسد:

«مسأله مسلک‌های رقیب‌مانند ناسیونالیسم و اسلام [نهضت‌های ملی و اسلامی] و جاذبه آن‌ها برای افراد سیاسی در مطالعات اجتماعی- سیاسی کشورهای خاورمیانه مورد تأکید قرار گرفته است. پژوهش‌ها درباره تجربه کمونیستی در ایران، ضمن قبول قابلیت این دو مسلک به عنوان يك رقیب جدی برای حزب توده، در عین حال منکر این موضوع نیست که دو مسلک یادشده با مشکل پیچیده ایستادگی در برابر کمونیسم روبرو هستند...»

در واقع نویسنده می‌خواهد بگوید که نهضت اسلامی قدرت رویارویی با کمونیسم [حزب توده] را نداشته است. پس معلوم می‌شود که عدم اشاره به قیام ۱۵ خرداد ظاهراً به این دلیل بوده است که آن را يك نهضت نیرومند به‌شمار نیاورده است. البته این ظاهر قضیه است زیرا هم مقامات رژیم شاه و هم سردمداران حکومت آمریکا از

۱- ایوانف: تاریخ نوین ایران، فصل دهم.

۲- نگاه کنید به:

- داریوش همایون: اصلاحات ارضی راهی به بیرون از بن‌بست، اطلاعات سالانه،

۱۳۴۲، صفحات ۱۱-۷

- استفن آمروز، همان منبع، فصل دهم.

۳- حمید روحانی: تحلیل نهضت امام خمینی، جلد اول.

قدرت واقعی این نهضت آگاه بوده‌اند. از این رو سیاست تبلیغاتی‌شان را بر این اصل قرار دادند که از پخش اخبار و گزارش‌ها درباره حرکات این نهضت خودداری کنند و نام آنرا بر سر زبان‌ها نیاندازند و به اصطلاح بی‌اهمیت جلوه دهند.

۵- پیش‌بینی آینده رژیم شاه: نویسنده درباره خطرات احتمالی که در آینده متوجه رژیم شاه خواهد شد، در صفحه ۴۱۱ کتاب حاضر می‌نویسد:

«شواهدی که در این صفحات بررسی گردید نشان می‌دهد که جنبش کمونیستی با فراهم شدن کمترین امکان آزادی فعالیت سیاسی، قادر است تا به صورت مؤثرترین سازمانی در آید که بنیان‌های نظم اجتماعی- سیاسی ایران را به مخاطره اندازد...»

این مورد را می‌توان نمونه بسیار بارزی از خطای بینشی نویسنده دانست زیرا همه‌مامی‌دانیم که عناصر جنبش کمونیستی ایران نه تنها در برهه ۱۳۵۷-۱۳۴۲ کاری از پیش نبردند بلکه در شرایط آزادی فعالیت‌های احزاب پس از انقلاب اسلامی ایران نیز نتوانستند وجهه‌ای برای خود کسب نمایند. پرواضح است که فقط نهضت اسلامی ایران بود که با قاطعیت و ثبات قدم به مبارزات خود با رژیم شاه ادامه داد و با پیروزی انقلاب اسلامی به سر منزل مقصود الهی و عالی خود نایل گردید و توانست دست ابر قدرت‌های شرق و غرب را از دامان ملت ما کوتاه سازد.

محمد رفیعی مهرآبادی

نامنامه

آ

آذربایجان شوروی ۳۸-۴۳-۴۵-۵۱-

۵۳-۶۲-۶۴-۸۰-۸۲-۱۲۲-

۱۶۷-۱۷۱-۱۸۸-۳۸۹

آذری، عباس ۱۲۶

آرزومانیان، کلیا ۲۸۰

آزاد، عبدالقدیر ۳۲۲-۳۲۵

آژند، یعقوب ۳۳۳

آژیتاتور ۱۸۰-۲۱۰

آژیتاسیون ۱۸۴-۲۲۵-۲۵۵-۳۷۰

آستارا ۴۵-۱۹۲

آسوری ۴۰۱-۴۱۲

آسیا ۶۶

آغاجاری ۲۵۲-۳۳۵

آقابکف ۱۳۱

آقازاده، آبیگف ۶۰-۷۹-۹۲-۹۴

آقازاده، آبیگف (خانم) ۹۲

آقازاده، کامران ۹۲

آقا نصرالله ۸۹

آبادان ۱۸۲-۲۱۰-۲۱۲-۲۱۳-۲۵۲

۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷

آپنون، جوزف. م ۲۰-۳۳۳

آپریم، دکتر ۲۲۵-۲۳۰-۲۳۵-۲۳۶-

۲۳۷-۲۴۲-۲۶۷

آتیو، هنری، سی ۳۴۳

آدمیت. دکتر فریدون ۹۶

آذربایجان ۳۴-۴۳-۴۵-۶۱-۷۲-

۱۲۲-۱۴۲-۱۴۵-۱۵۹-۱۶۶-

۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-

۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶-

۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۲-

۱۸۳-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰

۱۹۱-۲۰۰-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-

۲۰۷-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۲-۲۱۳-

۲۱۴-۲۱۵-۲۱۶-۲۳۳-۲۳۴-

۲۴۰-۲۵۲-۳۴۶-۴۰۱-۴۰۶-

- آقایف، بهرام ۹۴
 آفیمکو، آن . ماربرگ ۳۴۳
 آل احمد، جلال ۱۹۷
 آلبانی ۳۷۹-۳۸۰-۳۹۴
 آلمان ۳۴-۸۲-۱۲۰-۱۴۰-۱۴۳
 ۱۹۲-۱۹۳-۱۹۹
 آلمان شرقی ۳۵۸-۳۷۳-۳۸۸-۳۹۰
 آلمان نازی ۹۰
 آلموند، گابریل ۴۰۲-۴۱۳-۴۱۴
 آنکارا ۳۲۴
 آوانسیان، آرادشس ۱۳۲-۱۹۴-۱۹۶
 ۱۹۸-۱۹۹-۲۰۳-۲۰۴-۲۵۱
 ۲۷۵-۳۲۸-۳۹۲-۴۱۴
 آیزنهاور ۳۴۲-۳۸۴
- الف**
- ابراهیم زاده، رضا ۱۳۷
 ابراهیمی، فریدون ۲۰۷
 ابوترا بیان، حسین ۱۳۱
 اتحادیه جوانان کمونیست ۶۳-۶۴
 اتحادیه سندیکاهای کارگران و کشاورزان
 ۲۱۱
 اتحاد شوروی (اتحاد جماهیر شوروی-
 سوسیالیستی) ۲۸-۲۹-۴۲-۶۱-۱۷۵
 ۱۷۶-۱۷۸-۱۸۶-۲۰۵-۲۰۷
 اتحادیه، منصوره ۸۸
 اتریش ۳۹۵
 اجتماعيون وعاميون (سوسیالیستها) ۸۶
 احزاب ایران ۱۸۳
- احسان الله خان ۵۰-۵۳-۵۴-۵۵
 ۵۶-۵۷-۶۳-۶۴-۶۵-۷۱
 ۷۳-۷۴-۷۵-۷۸-۸۰-۹۱
 ۹۲-۹۳-۹۴-۹۵
 احمد آباد ۳۹۰
 احمد سجادی، مجتبی ۱۳۷
 ادیبی، دکتر حسین ۴۱۳
 ادین (ونورت) ۸۵-۸۶-۸۷-۸۹
 ۹۰-۹۱-۹۳-۹۴-۹۵
 ارانی، دکتر تقی ۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴
 ۱۲۵-۱۲۶-۱۳۵-۱۳۶-۱۴۱
 ۱۴۲-۱۴۳-۲۳۲-۲۶۳-۳۳۱
 ارتش سرخ ۴۳-۴۵-۴۶-۴۷-۵۱
 ۵۲-۵۳-۵۸-۶۲-۶۵-۷۵
 ۷۸-۷۹-۱۳۹-۱۴۵-۱۵۸-۱۶۵
 ۱۷۶-۱۷۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۲
 ۲۰۶-۲۱۹-۲۲۰-۲۶۱
 ارتش شوروی ۶۷
 اردبیل ۲۰۰
 ارسنجانی، دکتر حسن ۳۳۹
 ارفع، سرلشکر حسن ۱۶۶
 ارمنستان شوروی ۱۲۱-۴۱۳
 ارمنی ۴۰۱-۴۱۲-۴۱۳
 اروپا ۸۹-۱۲۳-۱۲۶
 ارومیه ۱۰۸
 استالین ۳۰-۳۸-۴۶-۴۸-۵۷-۷۸
 ۹۰-۹۳-۹۴-۹۷-۱۰۲-۱۳۵
 ۲۱۶-۲۶۹-۳۲۰-۳۲۱-۳۲۳
 ۳۴۴-۳۴۵-۳۴۸-۳۵۰

افشار وتولی اکبر ۱۳۷	استاندارد واکیوم (شرکت نفتی) ۲۰۱
افغانستان ۳۸	استیروف - آ ۱۲۸
افکاری، جهانگیر ۲۷۲	اسدی، ابوالقاسم ۱۹۴ - ۱۹۸
اقبال، دکتر منوچهر ۲۱۲ - ۲۷۹ - ۳۶۲ -	اسکارچا، جان روبرتو ۳۸۴
۳۶۴ - ۳۹۰ - ۳۹۱	اسکالینو، روبرت ۳۹۶
العریص، مصطفی ۲۷۶	اسکندری، ایرج ۱۳۶ - ۱۴۲ - ۱۷۹ - ۱۸۴
الموتی، رحیم ۱۳۷	۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۸ -
الموتی، ضیاءالدین ۱۳۶ - ۱۹۸ - ۲۸۰ -	۱۹۹ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۵ -
۳۲۸	۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ -
الموتی، میرعماد ۱۳۷	۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۲۰ - ۲۲۲ - ۲۲۳ -
الموتی، نورالدین ۱۳۶ - ۱۵۲ - ۱۹۴ -	۲۴۳ - ۲۴۵ - ۲۶۶ - ۲۷۲ -
۱۹۸ - ۲۶۶ - ۳۹۳	۲۷۶ - ۳۲۸ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۷۳ -
الهامی، غلامرضا ۲۰۶	۳۷۴ - ۳۸۹
امامزاده عبدالله ۲۶۳	اسکندری، زهرا ۳۲۸
امام وردی ۲۷۲	اسکندری، سلیمان میرزا ۱۴۲ - ۱۵۲ - ۱۹۳ -
امامی، جمال ۲۱۰	۱۹۴ - ۱۹۶
امیریالیست ۸۲ - ۸۳ - ۱۰۳	اسکندری، عباس ۱۴۲ - ۱۹۴ - ۱۹۵ -
امیریالیسم ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۱۰۳ - ۱۰۴ -	۲۶۶
۱۱۰ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۷ - ۱۳۳ -	اسلام ۷۰ - ۸۸
۱۳۴ - ۱۴۲ - ۱۵۳ - ۲۶۱ - ۲۷۸ -	اشتاینر ۱۹۳ - ۱۹۷ - ۲۶۹ - ۴۱۵ -
۲۹۶ - ۳۰۰ - ۳۲۲ - ۳۳۶ - ۳۵۱ -	اشتری، مهندس ابوالقاسم ۱۳۷
۳۵۲ - ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۵۹ - ۳۶۶ -	اشرف (پهلوی) ۳۴۰
امتیازنامه نفت داری ۱۱۸	اصفهان ۱۴۵ - ۱۵۵ - ۱۵۸ - ۱۶۶ - ۱۹۹ -
امتیاز نفت شمال ۱۷۳ - ۱۷۷ - ۲۰۱ -	۲۱۳ - ۲۵۲ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۷۴ -
۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۵ - ۲۱۶	۳۷۶
امریکا ۱۷۴ - ۱۷۶ - ۱۹۹ - ۲۰۸ - ۲۰۹ -	اصل دیالکتیک ۸۴
۲۱۴ - ۲۱۶ - ۲۳۳ - ۲۷۶ - ۲۸۳ -	اعزازی، نصرت الله ۱۳۶
۲۸۷ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ -	افتخاری، یوسف ۱۳۲ - ۲۷۷ -
۳۱۸ - ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۷ -	افریقا ۶۶ - ۳۳۳

- انقلاب دهقانی (دهقانان) ۲۹-۳۰-
 ۱۰۴-۱۱۳-۱۱۶-۱۱۷
 انقلاب روسیه ۴۴-۴۶-۷۲-۸۱
 انقلاب کمونیستی ۲۸
 انقلاب گیلان ۷۶
 انقلاب ماه مارس ۱۹۱۷ (روسیه) ۳۴
 انقلاب مشروطه ایران (مشروطیت)
 انقلاب ملی ۲۸-۳۶-۸۴-۱۳۴
 انگلس، فردریک ۸۳-۹۰-۲۷۰
 انگلیس (انگلستان، بریتانیا) ۳۴-۴۰-
 ۴۱-۴۲-۴۳-۴۷-۵۱-۵۲-
 ۶۶-۷۲-۸۱-۸۲-۸۶-۹۷-
 ۱۰۹-۱۱۱-۱۱۲-۱۳۴-۱۳۹-
 ۱۴۰-۱۴۲-۱۵۵-۱۵۹-۱۶۰-
 ۱۶۲-۱۶۳-۱۸۲-۱۸۶-۱۹۲-
 ۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۶-۲۰۸-
 ۲۰۹-۲۱۴-۲۱۶-۲۷۷-۲۸۴-
 ۲۸۷-۳۱۸-۳۳۴-۳۳۵-۳۳۷-
 ۳۴۰-۳۴۷-۳۸۴-۳۸۵-۳۹۷-
 انور پاشا ۹۵
 اورنگی، حسن ۲۰۶
 اوستروف ۱۳
 ایتالیا ۴۱۴
 آیدن، آنتونی ۲۷۷
 ایراندوست، عزیز ۴۸-۸۷-۸۸-۹۶-
 ۹۸-۱۳۰
 ایرانسکی ۵۵-۹۱-۱۳۰-
- ۳۳۴-۳۳۵-۳۳۶-۳۴۱-۳۴۲-
 ۳۴۷-۳۴۹-۳۷۲-۳۸۴-۳۸۶-
 ۳۹۴
 امریکای لاتین ۳۳۳
 امیر احمدی، سپهد ۲۱۲-۲۸۰
 امیر خیزی، علی ۱۹۴-۲۷۲-۲۸۰
 امیرزاده ۹۲
 امیر علایی ۲۱۲-۳۲۲
 امینی، دکتر علی ۳۷۱-۳۷۲-۳۷۳-
 ۳۷۷-۳۹۳
 انتر ناسیونال ۸۱
 انتر ناسیونال اول ۸۳-۹۰
 انتر ناسیونال دوم ۸۳-۹۰
 انتر ناسیونال سوم ۵۴-۵۶
 اندونزی ۳۵۳-۳۶۶
 انصاری، صادق ۲۷۲
 انصاری، کاظم ۸۶
 انقلاب ۵، ۱۹-۸۴
 انقلاب آذر، خلیل ۱۳۷
 انقلاب ارضی ۱۰۳-۱۱۳
 انقلاب اسلامی ایران ۳۲۴
 انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ ۳۴-۳۶-۳۸-
 ۴۲-۴۳-۸۱-۸۴-۱۲۱-۱۲۲-
 ۹۷-۲۶۱
 انقلاب بلشویکی ۳۳-۸۱-۸۶
 انقلاب بورژوازی ۱۳۰
 انقلاب بورژوازی دموکراتیک ۶۱
 انقلاب پرولتاریایی ۸۱

برهان‌الدین ۳۲۳	اینلجنسیای دموکراتیک ۷۶-۹۷
بریا ۳۲۳	ایوانف ۸۶-۲۱۷-۲۱۶-۲۱۵-۲۰۷
بریتانیا ۳۳-۴۱-۵۲-۶۱-۷۱--	۲۶۸-۲۷۹-۳۸۵-۳۹۵
۷۳-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۳-۱۱۴-	ایوانو ۷۸-۸۷-۸۸-۸۹-۹۱-۹۴-
۱۱۹-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۴-۱۷۵-	۹۵-۹۶-۹۸
۱۸۲-۲۶۱-۲۶۸-۲۸۵-۳۰۲-	
۳۲۱-۳۴۷	
بصیر ۱۳۵	ب
بغداد ۸۹-۳۲۳-۳۴۱	بابا زاده، محمد ۲۷۲-۳۲۹
بقایی، دکتر مظفر ۲۲۳-۳۲۶-۳۳۶	باتامور، ت. ب ۴۱۵
۳۹۲	بارزانی، ملا مصطفی ۲۰۷
بقایی، سرلشکر ۳۳۶	بازرگان، مهندس مهدی ۳۲۳
بقراطی، محمد ۲۷۲-۲۷۵-۳۲۷-۳۶۶	باشکیروف، آ. ک ۱۳۱
بقراطی، محمود ۱۳۶-۱۹۴-۱۹۵-	باقراوف ۲۰۵-۳۸۹
۱۹۸-۲۶۶-۳۲۷	باقر خان ۲۳۴
بلژیک ۴۱۵	باکو ۴۶-۴۷-۵۰-۵۴-۶۰-۶۳-
بلشویسم ۸	۶۵-۶۶-۷۲-۷۶-۱۲۲
بلشویک‌ها ۳۵-۳۹-۴۱-۴۴-۵۶-	باکونین ۲۷۰
۵۷-۵۹-۶۰-۶۸-۷۰-۷۱-	باهابی ۴۹
۷۲-۷۹-۸۱-۸۷-۱۲۸-۱۵۱	بایندر، لئونارد ۳۸۴-۳۸۶-۳۹۰-
۱۵۹	۴۰۰-۴۱۲
بل کویست، اریک ۳۱	بحرین ۳۱۴
بنایی، امین ۱۹۳	بختیار، دکتر شاپور ۱۹۸
بندر انزلی، ۴۵-۴۶-۴۷-۴۸-۵۰	بختیاری (ایل) ۱۸۳-۳۳۴-۳۴۰
۵۱-۵۲-۵۶-۵۸-۶۰-۶۲-	بختیاری، ابوالقاسم خان ۳۳۴-۱۸۳
۷۳-۷۴-۷۵-۷۸-۹۲-۱۰۶-	برادران آقاییف ۴۴-۴۵
۱۹۲	براون، ادوارد ج ۸۲-۲۶۹
بندر معشور ۳۳۵	برکز، ر. و ۴۱۳
بندر عباس ۲۷۹	برلین ۱۰۷
	برمه ۳۵۳

پ	بنش، ادوارد ۳۳۸ بنیاد فورد ۳۲
پادگان (دبیر تشکیلات ایالتی حزب توده در آذربایجان) ۲۰۵-۲۰۴	بنینگسن، الکساندر ۳۸۷-۳۵۴-۸۵
پاریس ۳۸۸	بوخارین ۱۱۶-۱۱۵-۱۰۲-۹۳-۶۲
پاکستان ۳۴۷-۳۲۳	بورژوازی دموکراتیک ۱۰۱-۳۶
پالمیری، ۸۷ آ	بورژوازی کلان (بزرگ) ۱۱۲-۸۳
پاولویچ ۶۲	بورژوازی کمپرادور ۱۲۹-۱۰۹
پراگ ۲۵۴	بورژوازی متوسط ۵۸
پرولتاریا ۳۵-۶۱-۶۷-۶۸-۸۴	بورژوازی ملی ۱۰۲-۴۸-۴۰-۳۶-۳۵
۱۱۴-۱۱۳	۱۰۳-۱۱۲-۱۴۵-۲۸۱-۲۸۲
پرولتاریای انترناسیونال ۸۴	۲۸۳-۲۸۹-۲۹۹-۳۰۰-۳۰۱
پروین گنابادی، محمد ۱۹۹-۱۹۸	۳۰۳-۳۰۴-۳۲۳-۳۳۳-۳۳۴
پژوه، احمد ۸۲	۳۵۱-۳۵۲-۳۵۳-۳۵۴-۳۵۶
پژوه، محمود ۳۶	۳۵۸
پسیان، نجفعلی ۲۱۰-۲۰۷-۲۰۵	بوریسف ۲۷۶
پسیخان ۷۴	بولگانین ۳۴۸-۳۲۳
پکن ۴۰۸-۴۰۷-۳۸۰	بهار املاک الشعرا) ۳۲۷
پلخانف ۲۷۰-۲۶۹-۲۳۶-۸۴	بهارستان (میدان) ۳۳۶
پولیستر، ژرژ ۳۳۱	بهبهانی، سید عبدالله ۹۶
پیشه‌رری (حواد زاده) ۵۴-۵۱-۴۵	بهرامی، دکتر محمد ۱۹۸-۱۵۲-۱۳۶
۶۸-۹۲-۹۳-۹۴-۹۵-۱۰۶	۲۶۵-۲۷۲-۳۲۸-۳۲۹-۳۹۴
۱۲۸-۱۳۲-۱۴۸-۱۵۵-۱۵۶	بیات، احمد ۱۶۰-۱۵۹-۱۵۸-۱۵۶
۱۶۷-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۴-۱۹۰	۱۶۴-۱۶۱
۱۹۶-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۴-۲۰۶	بیات، مرتضی (سهام السلطنه) ۱۷۰-
۲۱۲-۲۱۴-۲۱۵-۲۳۳-۳۸۹	۲۰۰-۱۷۶
پیمان بغداد ۳۴۹-۳۴۸-۳۲۳-۲۸۱	بیانیه استکهلم ۳۲۷
۳۸۸-۳۸۵	بیریا، احمد ۲۱۴-۱۶۸
پیمان سنتو ۳۲۳-۳۲۴-۳۵۰-۳۶۳	بین‌الملل اول ۹۰
۳۷۶-۳۷۴	بین‌الملل سوم ۵۳
	بین‌الملل کمونیستی ۳۷

ت

تاشکند ۶

تبریز ۷۲-۹۶-۱۵۵-۱۹۶-۱۷۰-

۱۷۱-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۶-۱۹۲-

۱۹۶-۲۰۰-۲۰۴-۲۱۴-۲۲۱-

۲۷۴

تربیت، حسین ۱۳۷

تربیت، میرزا محمد علی خان ۸۶

ترکستان ۳۹-۴۴-۴۸-۵۹-۶۰-

۷۵-۹۲

ترکمن، آناقلیچ ۱۳۸

ترکیه ۲۸-۴۳-۴۵-۶۶-۶۸-۹۵-

۱۰۳-۳۴۷

تروتسکی ۵۳-۸۲-۹۱-۹۷-۳۵-

ترومن ۲۱۶-۳۳۵

ترویانوسکی ۴۰-۱۳۰

تقی زاده ۲۰۸

تمدن، محمد حسین ۲۷۲

تمیمی طالقانی، احمد ۸۷

تنها، سید محمد ۱۳۲

تورز، موریس ۲۵۷

تولی، اندرو ۳۴۲

تهرانی افشاری ۸۷

تیتو، مارشال ۲۳۳-۲۶۱-۲۶۹

تیلور، شرلی ۳۲

ث

ثریا (ملکه پهلوی) ۳۴۸

ج

جاکویز، دان . ن ۳۹۱

جامعه مشترک المنافع بریتانیا ۱۹۹

جاوید، دکتر سلام الله (عبدالسلام) ۱۳۲

۱۷۹-۲۰۶-۲۱۱-۲۱۴-۲۱۷

جبهه آزادی ۱۴۷-۱۵۶

جبهه متحد ۱۴۶

جبهه ملی ۳۰-۳۸۵-۳۸۶-۳۸۸-

۲۸۹-۲۹۰-۲۹۸-۲۹۹-۳۰۰-

۳۰۱-۳۰۲-۳۰۳-۳۰۴-۳۰۵-

۳۱۴-۳۱۵-۳۱۶-۳۱۷-۳۱۸-

۳۱۹-۳۲۰-۳۲۱-۳۲۲-۳۲۹-

۳۳۰-۳۳۳-۳۳۴-۳۳۸-۳۴۰-

۳۴۱-۳۴۶-۳۴۷-۳۵۲-۳۵۷-

۳۵۸-۳۶۸-۳۶۹-۳۹۲-۳۹۳-

۴۰۶

جبهه مؤ تلفه ۱۸۳

جزایری، دکتر هادی ۳۸۴

جزنی، بیژن ۳۸۸-۳۹۳-۳۹۵-۳۹۶

۳۹۷

جلفا ۱۹۲

جمارانی، یوسف ۳۲۸

جمهوری آذربایجان شوروی ۵۴

جمهوری خلق چین ۳۱۴

جمهوری گیلان ۲۹-۴۹-۵۲-۵۳-۵۵-

۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۲-

۶۳-۶۹-۷۰-۷۱-۷۳-۲۲۰

جنبش گیلان ۲۹-۴۷-۴۸-۷۸

حزب ایران ۱۵۳ - ۱۹۸ - ۳۰۲ - ۳۲۲	جنگ پرت آرتور ۸۵
حزب پان ایرانیست ۳۰۲ - ۳۳۷	جوان ۳۲
حزب توده، در بیشتر صفحات	جواهری، محمد علی ۲۸۰ - ۳۲۸
حزب دموکرات آذربایجان ۱۶۶ - ۱۶۸ -	جودت، دکتر حسین ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۲۱۲
۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۷ -	۲۷۲ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۸۰ - ۲۹۴ -
۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۶ - ۱۹۱	۳۲۲ - ۳۲۸ - ۳۴۳
حزب دموکرات ایران ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱	جهانبانی، سپهد ۳۸۵
۱۸۵ - ۱۸۸ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۶ -	جهانشاهلو، نصرت‌الله ۴۱ - ۱۳۷
۲۲۰ - ۲۳۴ - ۲۳۸ - ۲۴۶ - ۲۵۵ -	
۲۶۰ - ۲۸۴	
حزب زحمتکشان ملت ایران ۲۸۶ - ۳۰۲ -	
۳۰۳ - ۳۱۳ - ۳۱۶ - ۳۲۳ - ۳۲۶ -	
۳۳۴ - ۳۳۷ - ۴۰۷	
حزب سوسیال دموکرات ۳۶	
حزب سوسیال دموکرات آلمان ۹۷	
حزب سوسیال دموکرات ایران ۱۴۲	
حزب سوسیال دموکرات روسیه ۲۳۵ - ۲۹۷ -	
حزب سوسیالیست ایران ۱۳۲	
حزب سومکا ۳۳۷	
حزب عدالت ۴۶ - ۹۳	
حزب کمونیست آذربایجان شوروی ۳۶۰ -	
۳۸۹	
حزب کمونیست آلبانی ۳۷۵	
حزب کمونیست ایران ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۹ -	
۷۲ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۱۰۴ - ۱۰۵ -	
۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۳ -	
۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ -	
۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۶ -	
۱۳۲ - ۱۳۳ - ۲۴۵ - ۲۴۷	
	ح
	حائری زاده ۳۲۲ - ۳۲۵ - ۳۲۷
	حاج امین‌الضرب ۹۶
	حجازی، سید محمد باقر ۲۷۷
	حریت ۴۵
	حزب اراده ملی ۱۶۳
	حزب آزادی ۳۲۲
	حزب انقلاب ملی ایران ۱۱۴
	چکسوالکی ۳۳۸
	چنگیزیان ۹۱ - ۹۳ - ۹۵ - ۹۸
	چوبین، شهرام ۳۲۵
	چیانکایچک ۱۳۱
	چیچرین ۴۲ - ۵۹ - ۷۰ - ۸۶
	چین ۳۸ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۱۶ - ۱۳۱ -
	۳۵۳ - ۳۷۵ - ۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۱ -
	۳۹۸ - ۴۰۸
	ح

- حزب کمونیست بریتانیا ۱۹
 حزب کمونیست چین ۳۸۱
 حزب کمونیست شوروی ۶۶-۷۰-۹۷-
 ۲۳۴-۲۳۷-۳۵۲-۳۶۰-۳۷۴-
 ۳۷۵-۳۷۹-۳۸۱-۳۸۷
 حزب کومله ۱۶۶
 حزب لیبرال ایران ۳۶۹-۳۹۱
 حزب مردم - ۲۹۱-۳۶۹-۳۹۰-۳۹۱
 ۳۹۲
 حزب ملیون ۳۶۴-۳۶۹-۳۹۰-۳۹۲
 حزب نیروی سوم ۳۲۳-۳۴۲-۴۰۷
 حسابی ۷۴
 حسن زاده ۱۱۷
 حسن نائینی ، سید جلال ۱۳۷
 حکیمی ، دکتر علینقی ۱۳۷
 حکیمی ، ابراهیم ۱۷۰-۱۷۳-۱۷۶-۲۰۸
 ۲۰۹
 حکیمی ، صمد ۲۷۲-۲۸۰-۳۲۸
 حمزای ، عبدالحسین ۲۰۸
 حوزه‌های بلشویکی ۳۴
 حوزه‌های محلی ۴۱-۴۲
 حیدری ، احمد ۹۵
- خ**
- خارک (جزیره) ۳۸۳
 خالو قربان ۶۳-۷۴-۹۲
 خامنه‌ای ، محمد صادق ۸۶
 خاممای ، انور ۱۳۴-۱۳۶-۱۳۸-۲۳۲
 ۲۳۳-۲۶۹
- خانعلی ، دکتر ۳۹۳
 خانقین ۱۹۲
 خراسان ۱۹۲-۱۹۹
 خرده بورژوازی ۵۸-۶۴-۱۰۲-۱۱۷
 ۱۲۰-۱۲۴-۱۲۶-۱۲۷-۱۵۰
 خروشچف ۸۴-۳۲۳-۳۴۸-۳۷۵
 خسروانی ، سرلشکر ۲۷۹
 خلعت بری ، ارسلان ۳۲۲
 خلعت بری ، رحمانقلی ۱۹۶
 خلیج فارس ۲۶۴-۳۸۳
 خمایی ، میرزا محمد علی ۸۹
 خواجوی ، زکی ۱۳۷
 خواجه ، انور ۳۹۴
 خوزستان ۱۱۸-۳۳۵-۳۳۶
 خوبی ، میر باقر ۸۶
 خوبی ، میرزا علی اصغر ۸۶
 خیابانی ۳۴-۱۳۰
- د**
- دانسترویل (ژنرال) ۸۹
 دانشگاه استانفورد ۳۱
 دانشور ، مهدی ۱۳۸
 دانشیان ، غلام یحیی ۱۷۱-۲۰۷-۳۸۹
 درویش ، مهندس مسعود ۳۲۸
 دری ۱۹۶
 دریای خزر ۴۷
 دشتی ، علی ۲۱۰
 دگراس ، جین ۹۳
 دموکراسی بورژوازی ۶۷

رشیدیان ۳۹۲
 رفیعی ، نظام الدوله ۱۷۱
 رضا خان (شاه) ۲۹-۷۴-۸۰-۱۰۶-
 ۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۲-
 ۱۲۲-۱۲۸-۱۳۰-۱۳۹-۱۴۰-
 ۱۴۳-۱۴۷-۱۶۰-۱۹۲-۱۹۳-
 در بیشتر صفحات
 رضا زاده ۹۶
 رضوی ، دکتر ۳۲۹
 رضوی مرتضی ۱۳۷
 روتشتاین ، آندره ۷۵-۹۷-۹۸
 روتیج ، ن ۹۳
 روحانی ، فواد ۱۳۳-۲۰۲-۳۲۶-۳۸۴
 روزبه ، خسرو ۲۹۰-۳۲۸-۳۳۰-۳۳۱
 ۳۴۳
 روزنامه اتفاق کارگران ۱۲۲
 روزنامه آژیر ۱۹۸
 روزنامه اطلاعات ۳۳۹
 روزنامه اطلاعات هوایی ۳۹۵
 روزنامه انتقاد ۳۲۹
 روزنامه انقلاب سرخ ۶۳
 روزنامه اومانیته ۲۰۶-۳۹۲
 روزنامه ایران ۹۴
 روزنامه ایزوستیا ۳۸۶-۳۹۵
 روزنامه باختر امروز ۲۵
 روزنامه بیرق عدالت ۴۵
 روزنامه پراودا ۳۴۲-۳۸۵-۳۹۵
 روزنامه پرچم اسلام ۲۷۸
 روزنامه پرورش ۹۷
 روزنامه پیکار ۱۲۲-۱۳۵

دنیکن ، ژنرال ۸۹
 دوا فروش ، حاجی علی ۸۶
 دوکرک ، ژرژ ۹۱-۹۶-۱۲۸
 دولت آبادی یحیی ۸۶
 دیده بان ، فتح الله ۹۳

ذ

ذبیح ، سپهر ۳۲۵
 ذره ۷۴-۹۵-۳۲۵

ر

رائین ، اسماعیل ۹۷-۱۲۸
 راداک ، کارل ۷۶-۹۷-۹۸-۱۳۵
 رادمنش ، دکتر رضا ۱۳۷-۱۵۰-۱۶۰
 ۱۷۴-۱۷۵-۱۹۴-۱۹۷-۱۹۸-
 ۱۹۹-۲۰۲-۲۲۲-۲۴۲-۲۷۲-
 ۲۷۳-۲۷۶-۲۸۰-۳۲۸-۳۷۳-
 ۳۷۴-۳۷۵-۳۷۶-۳۸۹-۳۹۲-۳۹۵
 رادیو پیک ایران ۳۸۸-۳۹۸-۳۹۵
 رادیو صدای آزاد ایران ۳۸۹
 راسکولینکوف ۵۱-۵۸
 راوندی ، مرتضی ۱۳۶-۲۷۲
 رحیمی ، غفور ۲۸۰-۳۲۸
 رحیمیان ۱۹۶-۳۳۹
 رخسانی ، سرتیب ۱۶۹-۱۷۱
 رزم آرا ، سرلشکر ۲۷۸-۳۳۵
 رسایی ، مهدی ۱۳۶
 رسولی ، رضا ۲۰۷
 رشتی ۴۵-۴۸-۶۰-۶۳-۶۵-۷۵-
 ۸۷-۸۸-۱۰۵-۱۲۴

- روزنامه تایمز لندن ۳۳۹ - ۳۴۱
روزنامه جنگل ۹۱ - ۹۳
روزنامه جوانان دموکرات ۳۲۹
روزنامه چلنگر ۳۲۹
روزنامه حقیقت ۹۵ - ۱۰۶ - ۱۲۸
روزنامه داد ۲۷۹
روزنامه در ۳۴۰
روزنامه رزم ۲۷۸ - ۳۲۶ - ۳۲۹ - ۳۳۶
روزنامه ژورنال دو تهران ۳۳۷ - ۳۴۱
روزنامه ستاره ایران ۸۹ - ۹۱
روزنامه ستاره سرخ ۱۳۵
روزنامه شاهد ۳۳۸
روزنامه شهباز ۳۲۹ - ۳۳۹
روزنامه ظفر ۲۵۱ - ۲۷۴
روزنامه کمونیست ۹۵
روزنامه کیهان انگلیسی ۳۸۶
روزنامه گلشن ۹۱
روزنامه مردم ۲۵۱ - ۲۸۴ - ۲۸۹ - ۳۲۵
۳۲۹ - ۳۳۳ - ۳۳۵ - ۳۴۲ - ۳۸۱
۳۹۷
روزنامه مصلحت ۲۸۹ - ۳۲۷ - ۳۲۹
روزنامه نوید آزادی ۳۲۹
روزنامه نیویورک تایمز ۳۴۲ - ۳۸۳ - ۳۸۶
۳۹۷
روستا ، رضا ۱۳۲ - ۲۴۳ - ۲۵۱ - ۲۵۴
۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۶۷ - ۲۷۲
۲۷۴ - ۲۷۵ - ۳۲۸ - ۳۶۵
روستوو ، رابرت ۲۱۴
روسیه (شوروی) ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶
- ۳۷ - ۴۰ - ۶۱ - ۶۴ - ۶۶ - ۷۱
۸۱ - ۸۲ - ۸۵ - ۸۸ - ۹۶ - ۹۷
۱۰۲ - ۱۰۶ - ۱۱۱ - ۱۱۴ - ۱۱۸
۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۴۰ - ۱۵۱ - ۱۶۰
روشنی ، بی ۴۹
روندو ، پیر ۳۲ - ۲۰۷
روی ۳۵ - ۱۰۲
ریاحی ، سرتیپ تقی ۳۴۲
- ز
- زاخارف ۹۲ - ۹۵
زاخاریان ۹۲
زاهدی ، سپهد ۳۲۳ - ۳۴۲ - ۳۸۴
زرتشتی ۴۰۱ -
زمانی ، شعبان ۱۳۶
زنجانی ، آیت‌الله ۹۲ - ۳۲۳
زیرک زاده ، مهندس ۳۲۲ - ۳۴۲
زینویف ۶۲ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۹۵
- ژ
- ژاپن ۸۵ - ۱۳۱
ژوکوف ۳۵۳
- س
- سادجکیف ۲۱۵ - ۳۳۵ - ۳۴۴ - ۳۴۹
ساروخانیان ۲۸۰
سازمان سیا ۳۴۲
سازمان ملل متحد ۱۸۹ - ۲۰۷ - ۲۱۶
ساعد ۳۲۲ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۳۴

- ساعده ، محمد ۴۴ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۲۰۲
 سالان ، لویی ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۹ - ۲۷۹
 سالنامه اروپا ۳۴۲
 سان یاتسن ۱۳۱
 سایکوسکی ، شارلوت ۳۹۵
 سپهبدی ۲۱۲
 ستارخان ۲۳۴
 ستارزاده ۱۳۲
 سجادی ، دکتر سید حسین ۱۳۷
 سجادی ، دکتر مرتضی ۱۳۷
 سرخی ، ابراهیم ۹۲
 سفید نژاد ۲۷۲
 سلطانزاده (آوادیس میکائیلیان) ۳۵ -
 ۳۶ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۶۱ - ۶۲ -
 ۸۰ - ۸۴ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۵ - ۱۰۲ - ۱۰۴ -
 ۱۱۰ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۲۷ - ۱۲۹ -
 سلطان غالب ۳۷ - ۴۳ - ۵۹ - ۸۵
 سلماس ۹۶
 سلماسی ، آقا محمد ۸۶
 سمیرنوف ، سرهنگ ۲۰۶
 سمیعی ، عباس ۳۲۳
 سنندجی ، سالار سعید ۲۱۰
 سنحایی ، دکتر کریم ۱۹۸ - ۳۲۲ - ۳۲۳
 سوتون ، دکتر ال . ب . الول ۱۹۵ - ۱۹۷ -
 ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۷۰ - ۳۲۶ - ۴۱۳
 سوردلف ۱۳۵
 سوریه ۱۱۶
 سوسیال دموکرات ۱۲۱ - ۱۲۲
 سوسیال شونیست ۹۰
 سویس ۹۰ - ۳۹۴ - ۴۱۵
 سهیلی ، علی ۱۹۶
 سیاح سجادی ، سیف‌الله ۱۳۷
 سیاست موازنه مثبت ۱۶۳ - ۱۶۴
 سیاسی ، دکتر علی اکبر ۲۷۸
 سیامک ، سرهنگ عزت‌الله ۳۳۰
 سید اشرفی ۲۷۲
 سیمونیان ، قازار ۳۲۸
 سیمونف ۳۴۹
 ش
 شائومیان ، استپان ۴۵
 شازجان ۳۱
 شاندرمنی ، علی اکبر ۱۳۷ - ۲۷۲ - ۲۸۰
 ۳۲۸ - ۳۲۹
 شاهپور علی رضا ۳۲۴
 شاهرخی ، کاظم ۹۲ - ۱۳۲
 شاهنده ، عباس ۲۷۷
 شاهین ، تقی ۱۳۶
 شاهی ۱۵۸
 شایگان ، دکتر سید علی ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۷
 شیرنگ ۲۷۲
 شبستری ۲۱۴
 شتیبزک ، ی . ل ۲۰۹
 شجاعی ، آقا تقی ۸۶
 شرقی ، علی ۱۱۵ - ۱۳۲
 شرکت نفت ایران و انگلیس ۱۰۹ - ۱۱۵ -
 ۱۱۹ - ۱۵۹ - ۱۶۲ - ۱۷۸ - ۱۸۱ -
 ۲۱۲ - ۳۲۵ - ۳۳۵ - ۲۷۶

صدر، محسن (صدرالاشراف) ۱۶۴ - ۱۶۵
 ۲۰۳
 صدقلی ۹۲
 صفایی، ابراهیم ۳۹۲ - ۳۹۳
 صفاوف ۱۰۲

ط

طالقانی، آیت‌الله ۳۲۳
 طبری، احسان ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۴ - ۱۳۵
 ۱۳۸ - ۱۹۸ - ۲۳۷ - ۲۴۳ - ۲۴۵
 ۲۶۱ - ۲۶۵ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۲
 ۲۸۰ - ۳۲۸ - ۳۷۴ - ۳۹۴ - ۴۱۴
 طباطبائی، سید ضیاء‌الدین (سید ضیاء)
 ۱۱۰ - ۱۱۲ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۵۳
 ۱۵۴ - ۱۵۶ - ۱۵۸ - ۱۶۲ - ۱۹۷
 ۲۱۰ - ۲۶۰ - ۲۷۱

ع

عبدالملک پور، امیر ۲۸۰ - ۳۲۸
 عنقیه‌چی، عزت‌الله ۱۳۷
 عثمانی ۳۴ - ۳۵ - ۴۹ - ۸۱ - ۸۷ - ۹۵
 عراق ۱۹۲ - ۳۲۳ - ۳۴۷
 عربستان ۴۳ - ۸۶
 عطایی، رحیم ۳۲۳
 عظیما، یوسف ۲۰۷ - ۲۱۴
 عظیمی، محمود ۳۲۹
 علم، اسدالله ۳۶۴ - ۳۷۷ - ۳۸۶ - ۳۹۰
 علماء ۳۲۳

شرکت نفت خوزستان ۱۱۸
 شرکت نفت مشترک ایران و شوروی ۱۷۷ -
 ۲۳۸

شرمینی، مهندس‌نادر ۲۷۲ - ۳۰۰ - ۳۰۳
 ۳۲۸ - ۳۳۴ - ۳۹۴
 شریعت مداری، مجتبی ۹۲
 شریف آباد ۱۰۶ - ۲۰۸
 شریف امامی ۳۷۱ - ۳۹۱ - ۳۹۳
 شریف زاده، سید حسن ۸۶
 شریفی، محمد علی ۱۹۸ - ۲۸۰
 شقاقی، عباس ۳۸۰ - ۳۹۶
 شل (شرکت نفتی) ۲۰۱

شمالی ۱۳۷

شمعون، پتروس ۳۲۸
 شوارتسکف ۳۴۲
 شورشیان، محمد ۲۸۰ - ۱۳۶
 شوروی در بیشتر صفحات
 شهاب، فردوس ۱۷۵ - ۲۰۴
 شهابی، اکبر ۲۸۰
 شهریاری - محمد ۲۸۰ - ۳۲۸
 شهسوار ۵۴
 شیراز ۲۱۳

ص

صابونی، آقابالا ۲۸۰
 صادق، یوسف ۱۳۷
 صادق‌پور، علی ۱۳۶
 صادقی ۲۰۸
 صالح، اللهیار ۳۲۲

- علوی، بزرگ ۱۳۵ - ۱۳۸ - ۱۹۶ - ۲۷۱
 ۲۷۲ - ۲۷۶ - ۲۷۸ - ۳۲۸ - ۳۹۰
 علوی، علی ۱۹۸ - ۲۷۲ - ۲۸۰ - ۳۲۷
 ۳۲۸ - ۳۹۴
 علوی، مرتضی ۱۳۵
 علی اوف ۹۵ - ۱۹۳
 علی زاده ۹۲
 عمو اوغلی، حیدر خان ۵۱ - ۶۶ - ۶۹
 ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۶ - ۹۵
 ۹۶ - ۹۷ - ۱۰۴
- غ**
- غائله آذربایجان ۱۵۵ - ۱۶۷ - ۱۷۴
 ۱۷۵ - ۲۱۷ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۲
 ۲۲۹ - ۲۳۳ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۲
 ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۵۵ - ۲۵۹ - ۲۶۶
 ۲۸۷ - ۲۹۰ - ۲۹۲
 غرونی، آیت‌الله ۳۲۲
 غفارزاده، میرزا اسدالله ۴۴ - ۴۵
 غنچه، نوروز علی ۲۸۰ - ۳۲۸
- ف**
- فاتح، مصطفی ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۹۴ - ۲۰۹
 ۲۷۱ - ۳۲۶ - ۳۲۷
 فارس ۱۸۳ - ۳۳۴
 فارس، حسن ۱۲۹
 فاطمی، دکتر حسین ۲۵ - ۳۴۲
 فاطمی، نصرالله ۹۵
 فتاحی ۲۰ - ۱۹۸
- فخرآرائی، ناصر ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۳۶۳
 فخرایی، ابراهیم ۸۸ - ۸۹ - ۹۱ - ۹۴
 ۹۶ - ۹۷
 فداکار، تقی ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۹ - ۲۷۶
 فدائیان اسلام ۳۰۲
 فدائیان (فرقه دموکرات) ۱۶۸ - ۱۶۹ -
 ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۲۰۷
 فرانسه ۱۰۲ - ۲۵۷ - ۳۹۲ - ۴۱۵
 فرید، پرویز ۲۰۱ - ۲۰۲
 فرجامی، محمد ۱۳۷
 فرخ ۲۱۷
 فرقه دموکرات آذربایجان ۱۷۷ - ۱۸۶
 ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۱۴ - ۳۶۰ - ۳۶۱
 ۳۶۲ - ۳۸۹ - ۳۹۰
 فروتن، دکتر غلامحسین ۲۶۵ - ۲۷۲ - ۲۸۹
 ۲۹۴ - ۳۲۵ - ۳۸۰ - ۳۹۳ - ۳۹۶
 فروهر، غلامعلی ۳۹۳
 فرهنگ، دکتر منوچهر ۹۴
 فریور ۳۹۳
 فلسطین ۱۱۱ - ۲۰۶
 فورد، آلن . و ۳۲۶
 فیروز، سرلشکر ۲۱۲
 فیروز، مریم ۲۷۲
 فیروز، مظفر ۱۷۹ - ۲۱۲
 فیشر، لویی ۹۸
- ق**
- قاسم‌زاده، دکتر ۳۲۴

- قاسمی ، احمد ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۲۳۵ - ۲۳۶
 ۲۶۶ - ۲۶۹ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۳۲۷ -
 ۳۲۸ - ۳۳۲ - ۳۸۰ - ۳۹۲
 قاضی ، محمد ۱۷۲ - ۲۰۷ - ۲۷۲
 قانون ممنوعیت مذاکرات نفتی مستقیم دولت
 با خارجیان ۱۵۹
 قانون مجازات مقدمین بر علیه امنیت و
 استقلال کشور ۱۱۸ - ۱۲۲ - ۱۲۴ - ۱۳۲ -
 ۱۳۵ - ۱۴۱ - ۱۴۴
 قبادی (ستوان) ۳۹۵
 قدوه، محمد رضا ۱۳۷
 قرارداد ۱۹۰۷ ، ۸۱
 قرارداد ۱۹۱۹ ، ۷۷ - ۸۶
 قرارداد جم - آلن ، ۳۲۴
 قرارداد ساعد - دریفوس ۳۲۴
 قرارداد صلح برست لیتوفسک ۸۲
 قرارداد گس - گلشائیان ۳۲۲ - ۳۲۵
 قرارداد مودت ۱۹۲۱ ایران و شوروی ۲۹ -
 ۱۳۰ - ۱۱۱
 قرارداد نفتی ۱۳۱۳ ، ۱۱۹
 قریشی ، امان الله ۲۷۲ - ۳۲۸
 قزلباش ۱۷۲
 قشقائی ۱۸۳
 قفقاز ۴۴ - ۴۸ - ۹۶ - ۱۲۱ - ۳۶۱ -
 ۳۸۹
 قوام ، احمد (قوام السلطنه) ۱۴۴ - ۱۵۶
 ۱۵۷ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۸ - ۱۷۹ -
 ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ -
 ۱۸۵ - ۱۹۰ - ۱۹۵ - ۲۰۰ - ۲۰۹ -
- ۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ -
 ۲۱۶ - ۲۲۰ - ۲۳۰ - ۲۳۴ - ۲۳۸ -
 ۲۴۶ - ۲۷۷ - ۲۸۴ - ۳۳۹ - ۳۴۰ -
 ۳۴۹
 قیام خراسان ۲۰۵
 قیام سی تیر ۲۹۳ - ۳۰۳ - ۳۱۴
 قیام گیلان ۴۶ - ۲۴۵
 قیامی ، زین العابدین ۲۰۷
- ک**
 کاتوسکی ، کانسالت جان ۴۱۳
 کادت ۸۱
 کار ، ادوارد ۸
 کارر دانکوز (مادام) ۲۱۵ - ۲۶۹ - ۳۴۳
 ۳۸۸ - ۳۹۰
 کاشانی ، آیت الله ۲۷۸ - ۳۲۳ - ۳۳۴ -
 ۳۳۹
 کاشانی ، دکتر محمود ۳۳۹
 کافتارادزه ۱۵۸ - ۲۰۱
 کالج سنت مری ۲۵
 کالیفرنیا ۲۵
 کامبخش ، عبدالصمد ۱۳۶ - ۱۷۳ - ۱۹۶
 ۱۹۹ - ۲۰۸ - ۲۴۳ - ۳۷۴ - ۳۸۸ -
 ۳۹۰ - ۳۹۴
 کامنوف ۱۳۵
 کاویان ، جعفر ۲۰۶ - ۲۰۷
 کبیری ، ربیع ۲۰۷
 کینهاک ۳۸۹

- کتابخانه گنگره آمریکا ۳۱
کتابخانه مجلس ۳۰
کتابخانه ملی ۳۰
کتابخانه نیویورک ۳۱
کرد ۴۰۱-۴۱۲
کردستان ۱۶۶-۱۶۷-۱۷۲-۱۸۶-۲۰۷
کرمانشاه ۲۵۲-۳۴۱-۱۹۲-۲۱۳-۲۱۶
کرنسکی ۸۱
کره شمالی ۳۵۳
کریاژین ۱۳۰
کسروی، احمد ۸۶
کشاوری، دکتر فریدون ۱۶۶-۱۷۹-۱۹۶
۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۳
۲۰۴-۲۰۵-۲۱۲-۲۴۳-۲۶۵
۲۷۲-۲۷۷-۲۷۸-۲۸۰-۳۷۴
۳۸۹-۳۹۴-۳۹۶
کلانتروف ۷۵
کمونیسم بین‌المللی ۲۸۲-۲۸۷-۳۸
۳۴۵
کمینترن ۲۸-۲۹-۳۹-۴۰-۵۶-۶۵
۶۷-۶۸-۶۹-۷۸-۸۵-۸۹
۹۰-۹۷-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴
۱۰۷-۱۰۸-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۷
۱۲۵-۱۲۶-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۱
۱۳۳-۱۳۵-۲۶۹
کمینفرم ۹۰-۲۳۳-۲۶۱-۲۶۹-۲۷۸-۳۱۸
کمیته اتحاد اسلام ۴۸-۴۹
کمیته عدالت ۴۴-۴۵-۴۶-۴۸-۵۰
۵۱-۵۷-۶۲-۱۲۱-۱۲۲-۲۴۷
- کمیته مجازات ۶۴-۹۴
کندی، جان اف ۳۸۶
کنفرانس ایالتی (اولین) ۱۴۳
کنگوری، حاج محمد جعفر ۹۲
گنگره کمونیسم بین‌الملل (دومین) ۳۷-
۱۰۱-۱۲۷
گنگره مسلمانان شوروی (دومین) ۳۸
کوئینز، ژنرال ۳۲۵
کوبا ۳۶۶-۳۸۶
کوپرلو، فواد ۳۲۳
کوتام، ریچارد ۳۴۱
کوتو ۱۲۹
کوچک خان ۲۹-۳۴-۴۱-۴۲-۴۵
۴۷-۴۹-۵۰-۵۱-۵۲-۵۳
۵۴-۵۵-۵۶-۷۱-۷۳-۷۴
۷۵-۸۷-۹۷-۱۳۰
کودتای بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲، ۳۴۲
کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، ۱۳۰-۱۴۷
کولو ویتسف ۵۰
کومله ۱۸۳
کومین تانک ۱۱۴-۱۲۷-۱۳۱
کیانوری، دکتر اختر ۲۸۰-۳۲۸
کیانوری، دکتر نورالدین ۱۹۷-۱۹۸-۲۰۵
۲۶۶-۲۶۷-۲۷۲-۲۷۸-۲۸۰
۳۲۷-۳۲۸-۳۳۴-۳۴۰-۳۴۳
۳۸۹-۳۹۵
- گ
گراتس ۳۹۵

- گرگان ۱۶۶
 گس ۳۲۵
 گلشائیان ۳۲۵
 گنجه‌ای، جعفر آقا ۸۶
 گورکی، ماکسیم ۳۳۱
 گورولبولتو ۳۹۵
 گیلان ۳۴۷
 گی‌یر، دیتیریش ۳۴۱
- لنین ۲۸ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۵۳ -
 ۶۲ - ۶۷ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ -
 ۸۵ - ۹۰ - ۹۳ - ۹۴ - ۱۰۱ - ۱۰۲ -
 ۱۱۶ - ۱۲۳ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۴۴ -
 ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۶۷ - ۳۷۸
 لوسور، امیل ۸۷
- م
- مائوتیسم ۳۸۱ - ۴۰۸
 مائوتسه تونگ ۲۹۹ - ۳۳۳ - ۳۵۱ - ۳۵۲
 ۳۸۶
 ماتریالیسم دیالکتیک ۱۲۴ - ۱۳۶
 مارتوف ۸۱
 مارکس ۸۳ - ۹۰ - ۱۲۳ - ۱۳۶
 مارکسیست لنینیست ۲۳۲ - ۲۳۴ - ۲۳۷
 ۲۶۸ - ۲۹۵ - ۲۹۹ - ۳۳۲ - ۳۵۲ -
 ۳۵۳ - ۳۷۵ - ۳۸۱
 مارکسیسم لنینیسم ۳۴ - ۸۳ - ۹۸ - ۱۱۲
 ۱۲۱ - ۱۲۳
 مارکسیست‌های دوگماتیک ۸۳
 مارکسیست‌های خلاقه ۸۳
 مارگولا، استلا ۳۴۲
 مازنداران ۵۴ - ۱۶۶ - ۲۵۲ - ۳۲۸
 مازیار، ل ۱۳۳
 ماکسیموف، ۲۰۸
 مالنکف ۳۲۳ - ۳۴۴
 ماهنامه امور خاور میانه ۳۴۳
 مبشری (سرهنگ) ۳۳ - ۳۳۱ - ۳۴۳
 متقی، علی ۲۷۲ - ۳۹۴
- ل
- لئالی ۲۳۵
 لابرز لئوپولد ۳۹۶
 لاکور، والتر ۸۴ - ۸۵ - ۱۲۷ - ۱۳۴ -
 ۱۳۸ - ۲۶۸ - ۳۴۳ - ۳۵۵ - ۳۸۷ -
 ۳۹۱ - ۳۹۶ - ۴۱۳
 لاکوست، ریموند ۲۰۹
 لاله، مهدی ۱۳۷
 لامبتون، آن. ک ۲۰۰ - ۲۰۲
 لاهوتی ۹۵
 لاهه ۳۳۶
 لاهیجان ۵۴ - ۹۲
 لایبزیگ ۳۹۲
 لایحه مبارزه با خرابکاری ۳۸۳
 لایحه منع دولت از انجام مذاکرات نفتی
 با دول خارجی در زمان اشغال کشور ۱۵۸ -
 ۲۰۲
 لنچافسکی، جورج ۳۸۴ - ۳۸۶
 لنکران ۵۰
 لنکرانی شیخ حسین ۱۹۶ - ۲۰۰

- مجلس ملی آذربایجان ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۸۹
 مجله اطلاعات نظامی ۳۴۳
 مجله اکونومیست لندن ۳۹۶
 مجله امور خارجی ۳۹۶
 مجله بسوی آینده ۲۹۲ - ۳۲۶ - ۳۲۹
 مجله پیکار زندگی ۳۴۱
 مجله توسعه اقتصادی و دگرگونی فرهنگی
 ۴۱۳
 مجله دنیا ۳۸۸ - ۳۹۱ - ۳۹۳
 مجله سیاست خارجی آلمان ۳۹۰
 مجله شرق جدید ۳۹۵
 مجله شوروی و شرق نزدیک ۳۵۱ - ۳۵۲ -
 ۳۸۶ - ۳۸۷
 مجله شیوه ۳۲۹
 مجله کبوتر صلح ۳۲۹
 مجله کودک ۳۲۹
 مجله سیاست ۱۴۳
 مجله فروغ ۸۹
 مجله لایف ۳۳۰
 مجله مارکسیسم جهانی ۳۳۳
 مجله مردم ۴۱۴
 مجله مسایل کمونیسم ۲۵
 مجله مشکلات کمونیسم ۳۲
 محسنی، سید جعفر ۹۳
 محسنی، عزیز ۲۸۰ - ۳۲۸
 محضری، ابراهیم ۲۸ - ۳۲۸
 محقق دوانی ۳۳۰
 محمد رضا شاه (پهلوی) ۱۹۲
 محمد زاده ۲۷۳، ۲۷۵
- محمد علی شاه ۲۳۴
 مختاری گلپایگانی، منوچهر ۳۳۰ - ۳۳۱
 مدنی، دکتر سید جلال‌الدین ۲۱۷ - ۲۷۸
 ۳۳۷ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۹۳ - ۴۱۳
 مسعود انصاری، عبدالحسین ۳۸۶
 مسعودی، قاسم ۲۰۹
 مسکو ۳۸ - ۴۳ - ۵۶ - ۶۵ - ۶۸ - ۷۹ -
 ۸۷ - ۹۰ - ۹۲ - ۱۰۴ - ۱۲۹ - ۱۶۳
 ۲۱۶ - ۲۵۴ - ۲۶۹ - ۳۱۹ - ۳۸۴ -
 ۳۶۴
 مشهد ۸۶ - ۹۶ - ۱۹۲ - ۲۷۴
 مصدق، دکتر محمد ۱۵۶ - ۱۶۵ - ۱۷۳ -
 ۲۰۰ - ۲۰۲ - ۲۰۸ - ۲۳۸ - ۲۸۱ -
 ۲۸۲ - ۲۸۵ - ۲۹۰ - ۲۹۵ - ۳۰۱ -
 ۳۰۲ - ۳۱۳ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۷ -
 ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۳ - ۳۲۶ -
 ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۴۰ -
 ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۶ -
 ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۶۰ - ۳۶۲ - ۳۶۳ -
 ۳۶۸ - ۳۷۱ - ۳۷۳ - ۳۷۵ - ۳۸۴ -
 ۳۸۵ - ۳۸۸ - ۳۹۰ - ۴۰۱ - ۴۰۵ -
 ۴۰۶ - ۴۰۷
 مصر ۱۱۱ - ۲۰۶
 مظفر زاده ۵۳ - ۱۹۶ - ۲۰۸
 معاهده ترکمنچای (ترکمانچای) ۸۸
 معینی، جواد ۲۸۰ - ۳۲۸
 مکنزی، چارلز فرانسیس ۸۸
 مکی، حسین ۸۶ - ۱۳۳ - ۳۲۳ - ۳۲۵
 مکی نژاد، مهندس تقی ۱۳۷

ن	ملکزاده، دکتر ۸۶
نادری، علی ۱۲۶ - ۱۲۸	ملکی، خلیل ۱۳۸ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۹۷
نراقی، عباس ۱۳۸	۱۹۸ - ۲۰۳ - ۲۱۷ - ۲۲۳ - ۲۲۴
نریمانف ۵۴ - ۸۶	۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳
نسیمی، رجبعلی ۱۳۷	۲۳۷ - ۲۳۹ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۶۵
نشریه جنبش اتحادیه‌های کارگری جهانی	۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۱
۲۳۴	۲۸۶ - ۳۰۳ - ۳۱۲ - ۳۱۴ - ۳۲۶
نشریه مکاتبات مطبوعات بین‌المللی ۱۲۷	۳۹۲ - ۴۰۶ - ۴۱۴
۱۳۳	ملیکف، آ ۲۰ - ۱۲۰
نشریه نووی وستک ۷۶	منشور گرگانی، محمد علی ۸۷ - ۸۸ - ۸۹
نصیری، سرهنگ نعمت‌الله، ۳۴۲	۹۰ - ۹۳ - ۹۶ - ۹۷
نفت سفید ۳۳۵	مندرس، عدنان ۳۲۳
نورت، رابرت ۸۵	منصور، علی ۱۹۲
نوروزی ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۴۱۴	منصوری، حبیب‌الله ۱۳۸
نوری‌علا، اسماعیل ۴۱۵	منو، فریدون ۱۳۷
نوشین، عبدالحسین ۱۹۴ - ۱۹۸	موزانه مثبت ۱۶۲ - ۱۶۳
نوعی، صفر ۱۴۲ - ۱۹۴	موحد، دکتر محمد علی ۳۲۶
نهضت بورژوازی ملی ۶۲	موزه بریتانیا ۳۱
نهضت جنگل ۴۰ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷	موسسه هوور ۳۱
۴۸ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۵ - ۵۷ - ۷۲	موسوی، سید ابوالقاسم ۹۲ - ۹۳ - ۹۵
۷۳ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۹ - ۸۷ - ۹۵	مولوتف ۲۰۹
۹۶	مونشوایسم (مونشویک) ۸۱
نهضت خیابانی ۱۱۳	مهاباد ۲۰۷
نهضت گیلان ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۶ - ۴۸	مهناش، دکتر جاوید ۲۶
۵۰ - ۵۲ - ۶۰ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵	مهدوی، حسین ۳۹۶
۷۲ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹	میانه ۱۸۵
۸۰ - ۹۸ - ۱۰۶ - ۱۰۹ - ۱۱۳	میکائیلیان، آوادیس ← سلطان‌زاده
نیک‌بین ۱۰۷ - ۱۲۹	مهنرت، کلاس ۳۴۴

- نیکلای دوم ۸۱
نیویورک ۴۱۳
- و
- واتنیک ، موریس ۴۱۳
وارن ، ویلهم ای ۳۴۱
وایمار (جمهوری) ۱۹۳
وثوق‌الدوله ۷۳
وحدت اسلامی ۳۴ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰
وزارت کار ۱۸۵
وژسنسکی ۵۸
وسترن ، کلاوس ۳۸۹
وقاری ، میر شمس‌الدین ۸۹
وکیلی ، جعفر ۳۳۰ - ۳۳۱
ویسانوف ۱۳۰
ویل ، جفری ۳۲
وینو ، ژان ۳۲
- ه
- هاریس ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۷۶
هرمز ، محمود ۲۸۰
هریمن ، آورل ۳۳۶
- هزارخانی ، منوچهر ۹۳
هژیر ، عبدالحسین ۳۷۸ - ۴۱۰
هشترخان ۴۲
همایون کاتوزیان ، محمد علی ۲۶۷
همدان ۸۶ - ۱۹۲
هند ۱۱۶
هندرسن ۳۴۰
هیتلر ، آدولف ۱۲۲ - ۱۹۳
هیلفردینک ۱۱۶
- ی
- یاخیم فیشر ، فون آلفرد ۲۰۴
یاسک کیلوست ۳۹۳
یزدی ، دکتر محمد ۳۲۸
یزدی ، دکتر مرتضی ۲۶۵ - ۲۷۲ - ۲۸۰
۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۹۴
یعقوب اوف ۲۰۸
یعقوب زادگان ۳۲۹
یقلیان ۹۵
یوگسلاوی ۳۳۳
یهودی ۴۰۱

Bibliography

General: Books, Articles and Documents

This section contains sources on: Communist ideology in general; Communist doctrines related to the East; communism in the Middle East; Soviet diplomacy in the Middle East; Modern history of Iran; international relations of Iran and other sources with a general bearing on the focus of this study.

Adie, W. A. C. "The Middle East: Sino-Soviet Discords," in *Polycentrism*, ed. Walter Z. Laqueur and Leopold Labedz (New York: Frederick A. Praeger, 1962).

Agabekov, George. *O.G.P.U., The Russian Secret Terror*. New York: Brentano, 1931.

Almond, Gabriel A. *The Appeals of Communism*. Princeton: Princeton University Press, 1954.

Arnold, G. L. "Communism and the Intelligentsia in Backward Areas: Some Recent Literature," *Problems of Communism*, Vol. IV, No. 5 (September–October, 1953).

Bahar, Mohammad Taghi (Malekolshoara). *Tarikhe Mokhtassare Ahzabe Siyasiye Iran: Engheraze Qajariyeh* [A Short History of Iranian Political Parties: The Fall of the Qajars]. Two vols. Teheran, 1944.

Banani, Amin. *The Modernization of Iran, 1921–1941*. Stanford: Stanford University Press, 1961.

Bennigsen, Alexandre. "The National Front in Communist Strategy in the Middle East," in *The Middle East in Transition*, ed. Walter Z. Laqueur (New York, 1958).

———. "Sultan Galiev: The U.S.S.R. and the Colonial Revolution,"

Bibliography

- in *The Middle East in Transition*, ed. Walter Z. Laqueur (New York, 1958).
- Binder, Leonard. "The Cabinet of Iran: A Case Study in Institutional Adaptation," *Middle East Journal*, Vol. XVI, No. 1 (1962).
- . *Iran; Political Development in a Changing Society*. Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1962.
- Borkenau, Franz. *World Communism*. Ann Arbor: University of Michigan Press, 1962.
- Browne, Edward G. *The Persian Revolution of 1905–1909*. Cambridge, England: The University Press, 1911.
- Burks, R. V. *The Dynamics of Communism in Eastern Europe*, Princeton: Princeton University Press, 1961.
- Carr, Edward H. *The Bolshevik Revolution: 1917–1923*. 3 vols. New York: Macmillan, 1953.
- Carrere d'Encausse, Mme H. "The Evolution of Soviet Policy Since the 20th Congress," in *The Middle East in Transition*, ed. Walter Z. Laqueur (New York, 1958).
- Centre de documentation et de synthèse. *Les Activités Communistes au Moyen-Orient*. Paris, 1954–1955.
- Communist Party of Great Britain. *The 3rd Congress of the Communist International*. London, 1921.
- . *The Fifth Congress of the Communist International*. London, 1924.
- . *The Communist International Between the Fifth and Sixth World Congresses*. London, 1928.
- Communist Party of the Soviet Union. "The Twentieth Congress and the Tasks Set for the Study of the Contemporary East," *Central Asian Review*. Vol. IV, No. 4 (1956).
- Cottam, Richard. *Nationalism in Iran*. Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1964.
- Davis, Helen Miller. *Constitutions, Electoral Laws, Treaties of States in the Near and Middle East*. 2d ed.; Durham, N.C.: Duke University Press, 1953.
- Degras, Jane. *The Communist International*, Vol. I. London: Oxford University Press, 1950.
- Dimitroff, G. *The United Front*. New York: International Publishers, 1938.
- Elwell-Sutton, L. P. *Persian Oil; A Study in Power Politics*. London: Lawrence and Wishart, 1955.
- Eudin, Xenia J., and Robert C. North. *Soviet Russia and the East*,

Bibliography

- 1920-1927: A Documentary Survey*. Stanford: Stanford University Press, 1957.
- Faris, Nabih Amin. "The Islamic Community and Communism," in *The Middle East in Transition*, ed. Walter Z. Laqueur (New York, 1958).
- Fateh, Mostafa. *Panjah Sal Nafte Iran* [Fifty Years of Persian Oil]. Teheran, 1956.
- Fatemi, Nassrollah, S. *Diplomatic History of Iran*. New York: R. F. Moore, 1951.
- Fischer, Louis. *The Soviets in World Affairs*. 2 vols. 2d ed.; Princeton: Princeton University Press, 1951.
- Florinsky, Michael T. *World Revolution and the U.S.S.R.* New York: Macmillan, 1933.
- Ford, Alan W. *The Anglo-Iranian Oil Dispute of 1951-1952; A Study of the Role of Law in the Relations of States*. Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1954.
- Glazer, Sidney, ed. *Communism in the Middle East*, Supplement to *Strategy and Tactics of World Communism*. Washington, D.C., 1949.
- Grigoryan, M. "Persia After the War," *Mirovye khozyaystvo i Mirovaya politika*, Nos. 4-5, 1946. English summary in *CAR*, Vol. IV, No. 4 (1956).
- Gurko-Kryazhin. *Kratkaya istoriya Persii*. Moscow, 1925.
- Hamzavi, Abdolhossein. *Persia and the Powers: An Account of Diplomatic Relations, 1941-1946*, London: Hutchinson & Co., Ltd., 1947.
- Hurewitz, J. C. *Diplomacy in the Near and Middle East, A Documentary Record: 1914-1956*. 2 vols. Princeton: Van Nostrand, 1956.
- Imperial Government of Iran. "Mozakerate Majlis" [Parliamentary Debates], *Rooznamehe Rasmi* [Official Gazette]. Teheran, 1943-1946.
- . "Subversive Activities Control Act," *Interparliamentary Union, Constitutional and Parliamentary Informations*, No. 21. Geneva, 1955.
- International Press Correspondence. *The Sixth Congress of the Communist International, 1928*. Vienna, 1928.
- Ivanov, M. S. "Istorii ogrableniya Anglo-Iranskoy neftyanoy kompaniyey," *Voprosy istorii*, No. 5 (Moscow, 1952).
- . *Ocherk istorii Irana*. Moscow, 1952.

Bibliography

- Jacobs, Dan N., ed. "Declaration of Representatives of the Eighty-one Communist Parties, Meeting in Moscow Nov.-Dec. 1960," *The New Communist Manifesto and Related Documents*. Evanston, Ill.: Row, Peterson & Co., 1961.
- Kautsky, John H. *Political Change in Underdeveloped Countries: Nationalism and Communism*. New York: John Wiley & Sons, 1962.
- Kohn, Hans. *Geschichte der nationalen Bewegung im Orient*. Berlin: K. Vowirckel, 1928.
- . *Nationalism and Imperialism in the Hither East*. London: G. Routledge, 1932.
- Die Kommunistische Internationale*, No. 14. Hamburg, 1923.
- Laqueur, Walter Z. *Communism and Nationalism in the Middle East*. New York: Frederick A. Praeger, 1956.
- , ed. *The Middle East in Transition*. New York: Frederick A. Praeger, 1958.
- . *The Soviet Union and the Middle East*. New York: Frederick A. Praeger, 1959.
- . "Towards National Democracy: Soviet Doctrine and the New Countries," *Survey*, No. 37 (1961).
- Lenczowski, George. *The Middle East in World Affairs*. 3rd ed.; Ithaca: Cornell University Press, 1962.
- . *Russia and the West in Iran, 1918-1948: A Study in Big Power Rivalry*. Ithaca: Cornell University Press, 1949.
- Lenin, V. I. *Sochineniia*, Vol. XXIV. English translation, *Selected Works*, 12 vols. New York, n.d.
- . "Preliminary Draft of Theses on the National and Colonial Questions," *Selected Works*, Vol. X.
- Lerner, Daniel. *The Passing of Traditional Society: Modernizing the Middle East*. Glencoe, Ill.: Free Press, 1958.
- Lesueur, Emile. *Les Anglais en Perse*. Paris, 1922.
- Lewis, Bernard. "Communism and Islam," *International Affairs*, Vol. XXX (January, 1954).
- Mahdavy, Hossein, "The Coming Crisis in Iran," *Foreign Affairs*, Vol. XLIV, No. 1 (October, 1965).
- Mao Tse-tung. *Selected Works*. 5 vols. London: Lawrence and Wishart, 1954-1961.
- Milov, P. *Iran vo Vremya i Posie utoroy Mirouoy voyny*. Moscow, 1949.
- Monterisi, Mario. "Iran," *Manuali di Politica Internazionale*, No. 32 Milan, 1941.

Bibliography

- Mossadegh, Dr. Mohammad. "Matne Defa," *Mohakeme Tarikhi* [Defense Statement, Historic Trial]. Teheran, 1954.
- Pahlavi, Mohammad Reza Shah. *Mission for My Country*. New York: McGraw-Hill, 1961.
- Palmieri, E. *La Politica Asiatica du Bolscevichi*, Vol. I (Cina-Giappone-India-Persia). Bologna, 1924.
- Pavlovich, M., and S. Irankii. *Persia v Bor'be za Nezavisimost*. Moscow, 1925.
- Popov, M. V. *Amerikanski y imperializm v Irane v gody vtoroy Mirovoy voyny*. Moscow, 1956.
- Protokoll des Zweiten Weltkongresses der Kommunistischen Internationale*. Hamburg, 1920.
- . *Des III Kongress der Kommunistischen Internationale*. Hamburg, 1921.
- . *Des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale*. Hamburg, 1923.
- Radek, Karl. *Vneshniaia politika Sovetskoi Rossii*. Moscow, 1923.
- Ravandi, Morteza. *Tafsire Qanune Assasiye Iran* [Interpretation of Iran's Constitution]. Teheran, 1944.
- Reisner, I. M., and B. K. Rubstova, eds. *Novaia istoriia stran zaru-bezhnogo vostoka*. 2 vols. Moscow, 1952.
- Saikowski, Charlotte, and Leo Gruliow, eds. *Current Soviet Policies. IV: The Documentary Record of the 22nd Congress of the C.P.S.U.* New York: Columbia University Press, 1962.
- Salnamehe Majlis* [Yearbook of the Iranian Parliament]. Teheran, 1945.
- Scalapino, Robert A. "Moscow, Peking, and the Communist Parties of Asia," *Foreign Affairs*, XLI, No. 2 (January, 1963).
- Setvati, Nicole. *L'Iran, bastion de nationalisme oriental face à la Russie*. Geneva, 1960.
- Sovremennyy Iran: Spravochnik*. Moscow: Academy of Sciences of the U.S.S.R., Institute of Oriental Studies, 1957.
- Spector, Ivor. *The Soviet Union and the Moslem World, 1917-1958*. Seattle: University of Washington Press, 1959.
- Spuler, Bertold. "Moskaus Kirchen-Politische Offensiv im vorderen Orient," *Ost-Probleme*, June 2, 1951.
- Steppat, Fritz. *Iran zwischen den Grossmachten, 1941-48*. Oberursel: Verlag, Europa-Archive, 1948.
- Tully, Andrew. *C.I.A.: The Inside Story*. New York: Simon and Schuster, 1962.

Bibliography

- Upton, Joseph M. *The History of Modern Iran: An Interpretation*. Cambridge: Harvard University Press, 1960.
- U.S. Congress, House, Foreign Affairs Committee. *Strategy and Tactics of World Communism*. 81st Cong., 1st Sess. 1949, House Doc. 158, Supp. 3.
- . House, Committee on Foreign Affairs (Subcommittee No. 5). *Communism in the Near East*. 80th Cong., 1st Sess. 1948.
- Vatolina, L. N. "The Growth of National Consciousness Among the Arab Peoples, 1945–1946," *Sovetskoye Vostokovedeniye*, No. 5, 1955. English version in *CAR*, Vol. III, No. 3 (1955).
- Warne, William E. *Mission for Peace: Point 4 in Iran*. Indianapolis: Bobbs-Merrill, 1956.
- Watnick, Morris. "The Appeal of Communism to the Underdeveloped Peoples," *Economic Development and Cultural Change*, Vol. I, No. 1 (March, 1952).
- Westen, Klaus. *Der Staat der nationalen Demokratie*. Cologne: Verlag Wissenschaft und Politik, 1964.
- Young, Caylor T. "Iran in Continuing Crisis," *Foreign Affairs*, Vol. XL, No. 2 (January, 1962).
- Zhukov, M. E. "The Break-up of the Imperialist Colonial Systems," *Party Life* (Moscow, August, 1956). Summary in *The Middle East in Transition*, ed. Laqueur.

Specific: Books, Articles, Pamphlets and Documents

This section contains sources exclusively related to the Communist movement in Iran and to Soviet–Iranian relations since 1917.

- Alatur [pseud.]. *Hezbe Tudehe Iran* [The Tudeh Party of Iran]. Teheran, n.d.
- Alavi, Bozorg. "Der Iran in den Fängen des Neokolonialismus," *Deutsche Aussenpolitik* (East Berlin), No. 1 (January, 1961).
- . *Kämpfendes Iran*. Berlin, 1955.
- . *Panjaho-se Nafar* [The Fifty-three]. Teheran, n.d.
- Anonymous. *Hezbe Tudeh Bar Sare Do Rahi* [The Tudeh Party at The Crossroads]. Teheran, January, 1947.
- Ardakani, A. "Pages from History: A National Hero," *World Marxist Review*, Vol. V, No. 10 (1962).
- Atyeo, Henry C. "Political Development in Iran, 1951–1954," *Middle East Affairs*, Vol. V, Nos. 8–9 (1954).

Bibliography

- Bashkurov, A. K. *Ekspansiya Angliiskikh i Amerikanskikh Imperialistov v Irane, 1941-1953*. Moscow, 1954.
- . *Rabocheye i Profsoyuznoye Drisheniye v Irane*. Moscow, 1949.
- Bassir, E. "Barkhi Moshakhassate Sabke Erani dar Tarvije Afkare Marxistu dar Iran" [Some of the Characteristics of Erani's Style of Dissemination of Marxist Thoughts in Iran], *Donya*, Vol. II, No. 1 (Clandestine) (1958).
- Carrere d'Encausse, Mme H. "Le Parti Toudéh" Mimeographed lecture notes published by the Centre des Hautes Etudes d'Administration Musulmane, Paris, 1956.
- . "Le Toudéh Iranien," *Revue Militaire d'information*, February-March, 1957.
- Ducroq, Georges. "La Politique du gouvernement des Soviets en Perse," *Revue du Monde Musulman*, Vol. LII (1922).
- "Dowlate Demokrasiye Melli" [The Government of National Democracy], *Donya*, Vol. II, No. 4 (Clandestine) (March, 1961).
- Dunsterville, Major-General L.C. "Military Mission to North-West Persia, 1918," *Journal of Royal Central Asian Society*, Vol. VIII, No. 2 (1921).
- Efimenco, N. Marburg. "An Experience with Civilian Dictatorship in Iran: The Case of Dr. Mossadegh," *Journal of Politics*, Vol. XVII, No. 3 (August, 1955).
- Elwell-Sutton, L. P. "Nationalism and Neutralism in Iran," *Middle East Journal*, Vol. XII, No. 1 (1958).
- . "Political Parties in Iran, 1941-1948," *Middle East Journal*, Vol. III, No. 1 (1949).
- Eprim, Dr. A. *Che Bayad Kard?* [What Is to Be Done?]. Teheran, 1946.
- Erani, Taghi. *Bashar az nazare Maddi* [Man from a Materialistic Viewpoint]. 4th ed.; Teheran, 1945.
- . *Erfan va Osule Maddi* [Mysticism and Principles of Materialism]. Teheran, n.d.
- . *Matne Defa* [Defense Statement]. Teheran, 1945.
- . *Teorihaye Elm* [Theories of Science]. Teheran, 1943.
- Eskandari, Iraj. "Conditions of the Working People in Iran," *World Trade Union Movement*, No. 2 (January, 1951).
- . "Federazione Jahani Sandikaha va Nehzate Kargari Iran" [World Federation of Syndicates and Iranian Labor Movement], *Razm*, Vol. II, No. 6 (December, 1948).

Bibliography

- . "For Bread, Peace, and National Independence," *World Trade Union Movement*, No. 9 (May, 1951).
- . "Histoire de Parti Tudeh," *Moyen-Orient*, Nos. 5-12 (1949-1950).
- . "What Do We Mean by the National Bourgeoisie?" *World Marxist Review*, Vol. II, No. 8 (September, 1959).
- Farboud, Parviz H. "L'Evolution politique de l'Iran pendant la Seconde Guerre Mondiale." Doctoral dissertation, University of Lausanne, 1957.
- Fischer, Von Alfred Joachim. "Hat der Kommunismus Chancen in Persien?" *Die Zukunft* (Wien), No. 3 (March, 1954).
- Forutan, Gholamhossein. "Sarmaghaleh" [Editorial], *Donya*, Vol. II, No. 4 (March, 1961).
- G.V.O., von. "Der Persische Tudeh," *Freie Rundschau* (Munche), Nos. 2-3 (March-June, 1959).
- Ghassemi, Ahmad. "Dar Sarashibe Ensheab" [On the Brink of Split], *Mardom*, Vol. II, No. 5 (February, 1948).
- . *Hezbe Tudeh Che Miguyad va Che Mikhahad?* [What Does the Tudeh Say and Want?]. Teheran, 1944.
- . "Marahle Enghelabe Mashruteh" [Phases of the Constitutional Revolution], *Razm*, Vol. II, No. 7 (January, 1949).
- . *Qanoun chist va cheguneh bevojud amadeh?* [What Is Law and How Has It Been Created?]. Teheran, 1944.
- . "Tarbiyate Kadrha" [Training Cadres], *Mardom*, Vol. II, No. 10 (June, 1948).
- Geyer, Dietrich. *Die Sowjetunion und Iran: Eine Untersuchung zur Aussenpolitik der U.D.S.S.R. in Nahen Osten, 1917-1954*. Tübingen, 1955.
- Harries, E. P. "W.F.T.U. Delegation to Iran," *Trade Union Congress* (mimeographed confidential monthly report of British delegation prepared for the Labor Party). London, May 29, 1947.
- Hezbe Tudeh. *Assassnamehe Movaghat* [The Provisional Statute]. Teheran, 1942.
- . *Assassnamehe Mossavebe Kongerehe Avval* [Statute Adopted by First Party Congress]. Teheran, 1944.
- . *Assassnamehe . . .* [2nd Congress, 1948].
- . *Barnamehe Hezbe Tudeh Baraye Marhalehe Konuni az Takamole Ejtemaiye Keshvare Ma* [Draft Program of Tudeh Party for the Contemporary Stage of Our Country's Social Evolution]. Teheran, 1952.

Bibliography

- . *Mamlekate bi-Naghshe va bi-Hadaf* [The Planless and Goalless Country]. Teheran, 1952.
- . *Manifesto*. December 24, 1946.
- . *Nashriyeh Hezbi* [Party Publication], No. 5.
- . *Nashriyeh Hayate Ejraiyehe Movaghat* [Communique of the Provisional Executive Board]. Teheran, December, 1946.
- . "Sharhe Hal Rahbarane Hezb" [Biographical Sketch of Party's Leaders], *Mardom*, Vol. II, Nos. 3–6 (1946–1947).
- . "Tarhe Barnameh va Assasnamehe Mossavebe Plenome Haftom va Konferance Vahdat" [Draft Party Program and Statute Adopted by 7th Plenum and Unity Conference], *Nashriyeh Hezbi*, September–October, 1960.
- Hezbe Tudeh, Central Committee. *Darbarehe Bistohashte Mordad* [About August 19, the Date of the National Front Government's Overthrow]. Teheran, 1954.
- . "Elammiyeh bemonasebate Eftetahe Majlese Bistom," [Communique on the Opening of the 20th Majlis], *Mardom*, Vol. V, No. 14 (April, 1961).
- . "Elammiyeh plenome Nohom" [Communique of the 9th Plenum], *Masaele Hezbi* [Party Problems], No. 16 (October, 1961).
- . *Hezbe Ma va Jonbeshe Enghelaby Salhaye Akhir* [Our Party and the Revolutionary Movement of Recent Years]. Teheran, September, 1955.
- . "Namehe Sargoshadeh be Jabheye Melli" [Open Letter to the National Front]. English summary in *World Marxist Review*, Vol. XIV, No. 9.
- . "Qatenamehe Plenome Haftom" [The Resolution of the 7th Plenum], *Masaele Hezbi* [Party Problems], No. 5 (April, 1958).
- . "Qatenamehe Siyassiye Plenome Haftom" [The 7th Plenum's Political Revolution], *Donya*, Vol. II, No. 1 (1958).
- Hezbe, Tudeh, Executive Board of Central Committee. "Gozaresh be Komitehe Markazi" [Report to the Central Committee], *Masaele Hezbi*, No. 16 (October, 1961).
- International Labor Office. *Labor Conditions in the Oil Industry in Iran*. Geneva, 1950.
- . *Record of Proceedings of 27th Session International Labor Conference*. Paris, 1945.
- Irindust. "Aspects of the Gilan Revolution," *Istoriik-Marksist*, No. 5, 1927. English summary in *CAR*, Vol. IV, No. 3 (1956).

Bibliography

- Iransky. "Russko-Persitskiye otnoshenia za piat let," *Novyi Vostok*, Vol. IV, Nos. 3-4 (1923).
- Ivanova, M. N. "The National Liberation Movement in Gilan Province of Persia in 1920-21," *Sovetskoye Vostokovedeniye*, No. 3, 1955. English summary in *CAR*, Vol. IV, No. 3 (1956).
- Kambakhsh, Abdolsamad. "Iran at the Crossroads," *World Marxist Review*, Vol. II, No. 9 (1961).
- Kapeluik Amnon. "Mifleget Tudeh be Iran," *Hamizrach Hachadash* (Tel Aviv), No. 4 (Summer, 1954).
- Keshavarz, Freydoun. "Jebheye Matbouate Zede Diktatori" [Anti-dictatorship Press Front], *Mardom*, Aug. 22, 1948.
- Kiyanouri, Mohammad Hossein. *Mobarezate Tabaghati* [Class Struggles]. Teheran, 1948.
- . "The National Bourgeoisie, Their Nature and Policy," *World Marxist Review*, II, No. 8 (August, 1959). Summary of a seminar on bourgeois nationalism and the liberation movements in Asia, Africa, and Latin America held by the Leipzig Institute of World History, May, 1959.
- . "Siyasate Shoravi va Siyasate Ampriyalizm dar Iran" [The Soviet and the Imperialist Policies in Iran], *Razm*, Vol. II, No. 5 (November, 1948).
- . *Tafsiri az Ozaye Siyasi va Ejtemai Iran* [A Commentary on the Sociopolitical Conditions of Iran]. Teheran, n.d.
- Kusha, M. R. *Diplomasiye Shoravi, diplomasiye Ampriyalisti* [Soviet Diplomacy, Imperialist Diplomacy]. Teheran, 1951.
- Lacoste, Raymond. *La Russie Sovietique et la question d'Orient*. Paris, 1946.
- Lambton, Ann K. "Some of the Problems Facing Persia," *International Affairs*, Vol. XXII, No. 2 (1946).
- Lavrentyev, A. K. *Imperialisticheskaya politika SSHA i Anglii v Irane*. Moscow, 1960.
- Lenczowski, George. "The Communist Movement in Iran," *Middle East Journal*, Vol. I, No. 1 (1947).
- Maleki, Khalil. *Do Ravesh baraye Yek Hadaf* [Two Approaches Toward the Same Goal]. Teheran, 1946.
- . Editorials in *Elm va Zendegi* [Science and Life], Vol. I, Nos. 1-3 (1953).
- . *Nirouye Sevuom Piruz Mishavad* [The Third Force Will Be Victorious]. Teheran, 1951.

Bibliography

- . *Nirouye Sevvom va Tudeyha darbarez Solh* [The Third Force and the Tudehites on Peace]. Teheran, n.d.
- Manshur, Mohammad Ali. *Siyasate Dowlate Shoravi dar Iran az 1296 ta 1306* [The Soviet Policy in Iran, 1917–1927]. Teheran, 1948.
- Margold, Stella. "The Streets of Teheran," *The Reporter*, Nov. 10, 1953.
- Massudi, Ghassem. *Mossaferat be Mosko* [Mission to Moscow]. Teheran, 1946.
- Mazyar, L. "Struggle for Persian Oil and the Task of the Communist Party in Iran," *Inprecor*, Vol. XV (1932).
- Mehnert, Klaus. "Iran and UdSSR 42–53," *Osteuropa*, October 1953.
- Military Governorship of Teheran. *Ketabe Siyah* [The Black Book]. Teheran, 1955.
- . *Seyre Komonizm dar Iran az Sharivar 1320 ta Farvardin 1336* [The Evolution of Communism in Iran, September, 1941–March, 1958]. Teheran, 1958.
- Mobarez, P. Sh. *Aya Hezbe Tudeh Shekast khorde ast?* [Has the Tudeh Party Been Defeated?] Teheran, n.d.
- Modjtchedi, M. "La Question d'Azerbaïdjan: Le Mouvement des Démocrates et les efforts de l'O.N.U." Doctoral Dissertation, University of Paris, 1952.
- Mohammad-Zadeh. "Report on the Trade Union Movement in Iran," *World Trade Union Movement*, December, 1949.
- Naderi. "The United Front in the Middle East," *Inprecor*, Vol. XV, No. 39 (1932).
- Nowrouzi, Davoud. "Hezbe Tudehe Iran, Yek Zorourate tarikhi baraye Keshvare ma" [The Tudeh Party of Iran, a Historical Necessity for Our Country], *Donya*, Vol. II, No. 1 (1958).
- Ossietroff, V. "Les Partis politiques de la Perse," *Revue du Monde Musulman*, Vol. LII (1922).
- Ovanessian, Ardeshir. "Anti-Communism, the Enemy of Mankind: Behind the Smokescreen of Positive Nationalism," *World Marxist Review*, Vol. V, No. 9 (1962).
- . *Tashkilate Hezbi* [Party Organizations]. Teheran, 1943.
- Pesyan, Najafgholi. *Marg Bud Bazkasht Ham Bud* [There Were Both Death and Retreat]. Teheran, 1947.
- "Proletarian Party," *The Times* (London), Oct. 6, 1945.
- Radmanesh, Reza. "Gozaresh be Kongerehe Bisto-dovvom Hezbe Komoniste Shoravi" [Report to the CPSU's 22nd Congress]. Eng-

Bibliography

- lish version in *Communist Propaganda and Developments in the Middle East* (London), No. 97 (October, 1961).
- . "Hezbe Tudehe Iran, Hezbe Taraze Novine Tabaghehe Kargar" [The Tudeh Party of Iran, the Modern Type Working Class Party], *Donya*, Vol. II, No. 2 (Summer, 1961).
- Rambout, L. *Les Kurdes et le Droit*. Paris, 1947.
- Rondot, Pierre. "L'Union Sovietique et les confins Irano-Kurdes du Moyen-Orient," *Politique Etrangère* (publication of the Centre d'études de politiques étrangères, Paris). Vol. X, No. 3 (1945).
- Roosevelt, Archie. "Kurdish Republic of Mahabad," *Middle East Journal*, Vol. I, No. 3 (July, 1947).
- Rostow, Robert. "The Battle of Azarbayjan, 1946," *Middle East Journal*, Vol. IX (Winter, 1956).
- Saillant, Louis. "Letter to the Prime Minister of Iran," *World Trade Union Movement*, Supp. No. 6 (March, 1950).
- Scarcia, Gianroberto. "Aspetti giuridici e politici della recente polemica fra Persia e Unione Sovietica," *Oriente Moderno*, Vol. XXXIX, No. 7 (1959).
- Sergeyev. "The Struggle of Democracy Against Reaction in Persia," *Bolshevik*, Nos. 11-12 (1946). English summary in *CAR*, Vol. IV, No. 3 (1956).
- Shahed (Organ of the Toilers party of Iran). *Hezbe Tudeh che migoft va che mikard?* [What Was the Tudeh party Saying and Doing?] Teheran, 1951.
- Shareghi, A. "Report of the 9th Session of the Sixth Congress of Comintern," *Inprecor*, Vol. VIII, No. 48 (1928).
- Shoraye Mottahede. *Tarikhehehe Mokhtasare Nehzate Kargari dar Iran* [Brief History of Workers' Movement in Iran] Teheran, n.d.
- Shteynberg, Ye. L. *Sovestsko-Iranskiye otnosheniya i proiski Anglo-Amerikanskogo imperializma v Irane*. Moscow, 1947.
- Steiner, C. "Der Iranische Kommunismus," *Ost-Probleme*, Sept. 30, 1955.
- Sultan Zadeh, A. [spelled Sultan-sade in German sources] "Der erste Kongress der persischen Kommunisten der Partei Adalat," *Die Kommunistische Internationale*, No. 14. Hamburg, 1923.
- . "Persia an Outpost of British Imperialism, War Preparations on the Near Eastern Frontiers of the Soviet Union," *Inprecor*, Vol. II, No. 25 (1931).
- . *Souremennaya Persiya*. Moscow, 1922.

Bibliography

- . "Der Zweiter . . ." *Die Kommunistische Internationale*, No. 51. Berlin, 1927.
- Tabari, Ehsan. "Barresiye Sharayete Zohur va Marahle Roshd va Mobareze va Khasaese Tarikhiye Hezbe Tudehe Iran" [Survey of Condition of Emergence, Stages of Development and Struggle, and the Historical Peculiarities of the Tudeh Party of Iran], *Mardom*, Vol. I, No. 8 (May–June, 1947).
- . "Esteghlal Chist?" [What Is Independence?], *Mardom*, Vol. II, No. 10 (June, 1948).
- . "Haft Sal Mobarezeh" [Seven Years of Struggle], *Razm*, Vol. II, No. 4 (September–October, 1948).
- . "Hezb Chist?" [What Is Party?], *Mardom*, Vol. I, No. 9 (May, 1947).
- . "Konferance Baraye Faaline Hezbi" [Address to Party Activists], *Mardom*, Vol. II, No. 11 (August, 1948).
- . "Kongerehe Dovom" [Second Congress], *Mardom*, Vol. II, No. 9 (May, 1948).
- Tamimi-Taleghani, Ahmed. *Jangal Iran Che Budeh?* [What Was the Jangal of Persia?] Teheran, 1945.
- Tehrani-Afshari, Hasan. *Mirza Kuchek Khan*. Teheran, 1941.
- "Der Umsturz in Teheran," *Osteuropa*, Yearbook, Vol. III, No. 6 (December, 1953).
- World Federation of Trade Unions. "Central Council of Unified Trade Unions in Iran," in *Report of Activity to Second World Trade Union Congress*. Paris, 1949.
- . "Report on Violation of Trade Union Rights," in *World Trade Union Movement*, Special Appendix, No. 26.

Periodicals and Newspapers

The following list includes publications in Persian, Azari-Turkish, French, and English which have been produced by Iranian sources and frequently used in this work.

- Azərbayjan* (in Azari-Turkish; Tabriz; Official organ of the Democratic party, 1945–1946)
- Azhir* (Teheran; daily and irregular, 1943–1945)
- Besouye Ayandeh* (Teheran; daily, 1951–1953)
- Beyraghe Adalat* (Resht; irregular, 1918–1920)
- Damavand* (Teheran; weekly, 1943–1945)

Bibliography

- Donya* (Teheran; monthly, 1935–1937; clandestine, quarterly and irregular, 1959–1965)
Elm va Zendegi (Teheran; monthly and irregular, 1950–1953)
Enghelabe Sorkh (Resht; irregular, 1920)
Ettelaat (Teheran; daily since 1925)
Golshan (Resht; weekly, 1920–1925)
Haqiqat (Resht and Teheran; daily and irregular, 1920–1925)
Iran (Teheran; daily and irregular, 1920–1953)
Jangal (Resht; daily and irregular, 1919–1921)
Javanane Iran (clandestine; irregular, 1960–1962)
Journal de Teheran (Teheran; daily since 1939)
Keyhan International (Teheran; daily since 1960)
Komonist (Resht; irregular, 1920–1921)
Majelehe Forough (Resht; monthly and irregular, 1925–1930)
Mardom (Teheran and clandestine; daily, monthly, and irregular since 1942)
Maslehat (Teheran; weekly and monthly, 1951–1953)
Parvaresh (Resht; irregular and daily, 1922–1930)
Rahbar (Teheran; daily, 1942–1946)
Razm (Teheran; daily and monthly, 1943–1949)
Rooznamehe Rasmi (Teheran; daily and irregular, 1944–1950)
Setarehe-Iran (Teheran; irregular, 1922–1930)
Shahbaz (Teheran; daily, 1951–1953)
Shahed (Teheran; daily, 1949–1955)
Zafar (Teheran and clandestine; daily and irregular, 1943–1947)

